

مصدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران

جلد هفتم

جمال صفری

مصدق ، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران

جلد هفتم

جمال صفری

انتشار و نقل مطالب فقط با ذکر مأخذ آزاد است!

مرداد ۱۳۹۶

ارتباط از طریق پست الکترونیک:

mosadegh.fatemi@yahoo.com

انتشارات مصدق – فاطمی



به مناسبت کودتای انگلیسی - آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
برضد حکومت ملی و قانونی دکتر مصدق

فهرست

۳	فهرست
۷	پیشگفتار
۲۵	فصل اول
۲۵	مقدمات کودتای سوم حوت ۱۲۹۹
۲۵	جان فوران: «ریشه‌های کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹»
۳۹	نابسامانی‌ها و آسیب‌ها
۴۴	نامزدهای کودتا
۴۶	میرزا اسماعیل نوبری
۵۸	◀ توضیحات و مأخذ:
۶۷	فصل دوم
۶۷	سخنرانی کرزن در مورد ایران در مجلس اعیان (لردها)
۷۶	اعلام خروج نیروهای انگلیسی
۸۱	اوضاع ایران در آستانه کودتا
۸۵	جرج ناتانیل کرزن
۸۸	انتقال قدرت از قاجاریه به پهلوی
۸۸	عوامل خارجی
۸۹	پیامدهای جنگ جهانی اول در ایران
۹۰	تحولات سیاست انگلستان در دهه‌های آغازین قرن بیستم
۹۲	عوامل داخلی
۹۲	عدم موفقیت طبقه حاکم در اجرای کارکردهایشان
۹۳	بیداری وجدان طبقه حکومتگر در قبال بی‌عدالتی‌های طبقه خود
۹۴	کاربرد پراکنده و ناموثر قدرت و سست شدن پایه‌های قدرت قاجاریه
۹۷	قهر روشنفکران با حاکمیت
۹۷	همزمانی تمایلات سیاسی متضاد در کشور
۹۸	تشدید ناآرامی‌های اجتماعی
۹۹	«خط سید ضیاء»
۱۰۴	◀ توضیحات و مأخذ:
۱۱۰	فصل سوم
۱۱۰	ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند
۱۲۱	امتیاز خوشتاریا
۱۲۴	امریکا، انگلیس و نفت شمال

۱۲۵	نفث، انگلیس و طرح تجزیه ایران
۱۲۷	مأموریت نورمن و سیاست نوین
۱۴۱	پیرنیا و ناکامی در سرکوب جنبش جنگل
۱۴۸	مأموریت آبرونساید
۱۵۳	احضار شبح سرخ
۱۷۷	انگلستان و اندیشه مرد زورمند مرتجع
۱۸۲	ضربه نهایی
۱۹۳	کمیتة آهن و کمیتة زرگنده
۲۰۲	دسیسه علیه جنبش جنگل
۲۳۷	تکوین کودتا
۲۶۴	◀ توضیحات و مآخذ :
۲۷۳	فصل چهارم
۲۷۳	زمنیه کودتای ۱۲۹۹ از نگاه یحیی دولت ابادی
۲۸۴	مجلس عالی دربار و برهم خوردن آن
۲۹۱	دسیسه کاری و کشف حقیقت
۲۹۷	معاهده روس و ایران و احوال عمومی
۳۰۴	امرار وقت و پریشانی احوال دولت
۳۱۱	اجرای سیاست مخفی و مقدمات کودتا
۳۱۹	بر افکندن دولت با حمله نظامی کودتا
۳۳۲	◀ مآخذ :
۳۳۳	فصل پنجم
۳۳۳	اوضاع ایران پیش از کودتای ۱۲۹۹ به روایت اسناد وزارت امور خارجه آمریکا
۳۳۳	کابینه های مشیرالدوله و سپهدار
۳۴۳	افزایش مخالفت با انگلستان
۳۴۶	ادامه آشفتگی ها در گیلان و مازندران
۳۴۹	کابینه سپهدار، طرفداری از انگلستان و عزل افسر روسی
۳۵۳	نیروهای قزاق تحت فرمان انگلستان
۳۵۸	◀ توضیحات و مآخذ:
۳۶۰	فصل ششم
۳۶۰	روایت مستوفی از مقدمات کودتا ۱۲۹۹
۳۶۰	بعد از رفتن مشیرالدوله
۳۶۱	سپهدار اعظم (فتح الله اکبر)

۳۶۳	وضع مالی دولت.....
۳۶۴	امتیاز نفت داری.....
۳۷۱	جائی که يك دروغ دیگر لرد کرزن آفتابی میشود.....
۳۷۲	گاهی پول عاشقی هم بکیسه بر میگردد.....
۳۷۳	ایرانیها باین شکلها میخندند.....
۳۷۵	اقتصاد عمومی.....
۳۷۷	لیره گور و کفنی.....
۳۷۸	سیاست داخلی.....
۳۷۹	سیاست خارجی.....
۳۸۳	کابینه سپهدار اعظم.....
۳۸۷	عزل استراسلسکی.....
۴۱۴	نظامی شدن شهر تهران.....
۴۱۵	تدارکات مقدماتی کودتا.....
۴۲۱	در تجسس عامل نظامی کودتا.....
۴۴۳	حکم میکنم.....
۴۴۷	◀ مأخذ:.....
۴۴۸	فصل هفتم
۴۴۸	علی اصغر زرگر: علل کودتا ۱۲۹۹.....
۴۵۰	نقش بریتانیا در کودتا:.....
۴۶۰	روایت سیف پور فاطمی در باره کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹.....
۴۶۸	◀ توضیحات و مأخذ:.....
۴۷۳	فصل هشتم
۴۷۳	روایت ملک الشعرا بهار در باره مقدمات کودتای ۱۲۹۹.....
۴۷۳	شاه می ترسید!.....
۴۷۳	مردم بفکر کودتا افتاده بودند!.....
۴۷۸	سید ضیاءالدین، زیاد می جنبید.....
۴۷۸	شاه چه می کرد؟.....
۴۷۹	کودتای سوم حوت علم شد.....
۴۸۰	راپورت بتهران رسید که قزاقها می آیند!.....
۴۸۱	اهمیت کودتای سوم اسفند.....
۴۸۹	ماهیت کودتای سوم اسفند.....
۴۹۸	◀ توضیحات و مأخذ:.....

۵۰۳ فصل نهم
۵۰۳ سید ضیاء الدین طباطبائی
۵۲۴ سید ضیاء عامل کودتا
۵۳۳ قضیه تغییر پایتخت
۵۳۴ یادداشتهای محمدعلی جمال زاده و تقریرات سید ضیاء و « کتاب سیاه » او:
۵۵۹ ◀ توضیحات و مأخذ:
۵۶۰ بریگاد قزاق
۵۶۴ ۵ - سپهبد مرتضی یزدان پناه
۵۶۶ ۶ - مسعود کیهان
۵۶۹ ۷ - کلنل کاظم خان سیاح
۵۷۱ فصل دهم
۵۷۱ دومقاله در باره کودتای حوت ۱۲۹۹ از عبدالله شهبازی
۵۷۱ ۱- چه کسانی قزاق گمنام را بر ایران مسلط کردند؟
۵۸۲ ۲- « کانونهای استعماری، کودتای ۱۲۹۹ و صعود سلطنت پهلوی »
۵۸۶ سر فرانسیس والسینگهام، اولین رئیس اینتلجنس سرویس
۵۹۹ ◀ توضیحات و مأخذ:
۶۰۰ فصل یازدهم
۶۰۰ سیمیتقو و ایل شکاک
۶۱۳ سازمان بندی نیروهای سیمکو
۶۱۶ ◀ توضیحات و مأخذ:
۶۲۲ فصل دوازدهم
۶۲۲ اسمعیل آقا سمیتقو
۶۳۵ رابطه مأموران آمریکا و انگلیس با اسماعیل آقا سمیتقو
۶۴۱ آغاز جنگ علیه عشایر کردستان بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا
۶۴۵ شورش کردها
۶۵۲ احمد کسروی در باره اسماعیل آقا سیمگو و ایل شکاک
۶۶۴ جنگ با سیمکو
۶۷۲ ◀ توضیحات و مأخذ:

پیشگفتار

این بخش از کتاب « مصداق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران » جلد هفتم، مربوط به مقدمات کودتای انگلیسی سید ضیاء - رضاخان در سوم اسفند ۱۲۹۹ است که رادیو لندن پس از سوم شهریور ۱۳۲۰ صریحاً اقرار کرد که دولت انگلیس در کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ و تقویت سردار سپه دست داشته است:

« پس از آن که دیدیم ملت ایران نسبت به قرارداد ۱۹۱۹ بدبین است و آن را مبنی بر غرض فاسد می داند قرارداد را الغاء کردیم و در عوض آن دولت ایران را تقویت و مساعدت کردیم که نظم و اقتدار را در کشور ایران برقرار نماید. تمام تقویت و مساعدت ما از رضا شاه پهلوی روی این اصل بود و باید انصاف داد که در چند سال اول زمامداری پهلوی به اصلاح امور کشور پرداخت و ما از او راضی بودیم. لیکن متأسفانه آن پادشاه به مرور زمان هرچه قدرتش بیشتری شد از راه صحیح بیشتر منحرف می شد و به کارهای بی قاعده دست زد. تا وقتی که باز دیدم شیطنت آلمان ها و غفلت شاه منافع ما را در خطر می اندازد. این بود که برخلاف میل خودمان از ناچاری این اقدام را کردیم (رضاشاه را از سلطنت برداشتیم) ». (رادیو لندن بخش زبان فارسی گفتارهای شهریورتا آبان ۱۳۲۰) یکی از پیامدهای اشغال ایران به دست متفقین، سقوط رژیم استبدادی رضاشاه و به قدرت رسیدن فرزندش محمد رضا بود. روز پنجم شهریور ۱۳۲۰ نیروهای انگلیس و شوروی به سوی تهران حرکت کردند. در همین زمان رضا شاه استعفا داد. (۱)

رضاشاه محصول سیاست انگلیس در ایران بود و از کودتای ۱۲۹۹ تا شهریور ۱۳۲۰ بر مردم ایران تحمیل شده بود. او بنام "امنیت و تجدد" قانون اساسی را زیر پا گذاشت و راه را بر تجدد واقعی که یافتن فرهنگ دموکراسی و موفق شدن تجربه مشروطیت بود، بست. قرارداد ننگین ۱۳۱۲ را با خفت و خواری قبول کرد، به دزدی و غارت اموال مردم و ثروت ملی دست زد، مثل تمامی دیکتاتورهای دست نشانده، وقتی تاریخ مصرفش تمام شد، همانهایی که او را آورده بودند، بردند. محمد رضا شاه این مهم را بنا بر یک سند مورخ ۲۱ مه ۱۹۵۳ (۳۱)

اردیبهشت ۱۳۳۲)، وزارت امور خارجه آمریکا به منابع سفارت آمریکا در تهران می گوید: «انگلیسی‌ها خاندان قاجار را بیرون انداختند و پدرم را سر کار آوردند. آنها پدرم را بیرون انداختند و می توانند من را هم بیرون بیندازند یا نگهدارند.» (۲) بدینرو، رضاشاه ابتدابه جزیره موریس و سپس به ژوهانسبورگ تبعید شد و در ۴ مرداد ۱۳۲۳ در همانجا درگذشت. طنز تاریخ این است هواداران پهلویها (پدر و پسر) و بعضی از مورخین متمایل به انگلستان و سلطه خارجی بیش از ۸۰ سال است که با جعل و تحریف تاریخ عصر معاصر تجدد گری را به پای رضاشاه می نویسند! همانطور که خمینی تاریخ مبارزات اجتماعی ایران و انقلاب بزرگ بهمن ۱۳۵۷ را بنام روحانیت شیعه به ثبت رساند. این تاریخ نگاری خواست مستبدین و منش و روش دیکتاتوریها است. در صورتیکه تجدد و نوگرایی از زمان عباس میرزا^۱، نایب السلطنه و ولیعهد، فرزند فتحعلی شاه قاجار، آغاز شد و او پرچمدار آن بود. و میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی وزیر عباس میرزا نایب السلطنه و صدراعظم محمدشاه قاجار و میرزا تقی خان امیرکبیر آن را ادامه دادند و به انقلاب مشروطیت انجامید. با این انقلاب، مردم ایران بودند که تجدد خویش را خود برعهده گرفتند. کودتای رضاخانی، فراگرد تجدد را متوقف کرد و به قول مخبرالسلطنه هدایت، کسی که در حدود ۶ سال و سه ماه (خرداد ۱۳۰۶ تا شهریور ۱۳۱۲) نخست وزیر او بود، «تمدن بولواری بر تمدن لائبراتوراری غلبه کرد دو آن تمدن ناچیز.» را جانشین آن کرد.» (۳).

دیگر اینکه «مدرنیته» که تجدد ترجمه شد، در آغاز، رشد انسان و به معنای بازیافتن عقل خودانگیخته، مستقل و آزاد بود. دموکراسی بدین خاطر که مردم هرکشور از رعیت به شهروند حقوقمند تحول می کردند و حاکمیت از آن شهروندان می گشت، خود «مدرن» شدن و از اسباب «مدرنیته» بشمار بود. چه آنها که می گویند مدرنیته اسطوره شد و سرمایه جای انسان را گرفت و انسان به خدمت سرمایه درآمد و از خود بیگانه کرد و چه آنها که سخن از «پیست مدرنیته» بمیان آورده اند و چه آنها که می گویند «پروژه مدرنیته» هنوز کاملاً به انجام نرسیده است و چه جامعه شناسان و اقتصاددانان که اندازه رشد را با معیار خود

انگیزختگی انسان، تعیین می‌کنند و از انواع سرمایه‌های اجتماعی و طبیعی و... و رشد بر پایه استقلال، آزادی و عدالت را راه کار خارج از بن‌بست می‌دانند و چه ضد ریشه‌ها بر سر این که رشد را انسان می‌کند و تهدید و تحدید استقلال و آزادی و برخورداریش از حقوق، ضد «مدرنیته» است، اجماع دارند.

با وجود این اجماع و «شکسته شدن اسطوره رشد»، هنوز شماری از نخبگان می‌گویند که «رضا شاه به ایران خدمت کرده است.» آیا انقلاب مشروطیت و ورود در تجربه دموکراسی تجدد نبود؟ پس از چه رو کودتا برضد مشروطیت و ممانعت از به نتیجه رسیدن آن تجربه را می‌توان خدمت نامید؟ تبدیل شدن شاه مستبد به شاه ممنوع از امر و نهی و مردمی که شهروند می‌شدند، تجدد نبود و تجدید سنت ویران‌گری که شاه مصدر بیم و امید، تجدد بود؟

ایران هیچ‌گاه قانون شناخته بود و دوره سلطنت ناصرالدین شاه، دوره قانون شناسی و قانونمدار کردن دولت (افزون بر ۲۰۰ رساله) شد و در سلطنت فرزند او مظفرالدین شاه، ایران قانون اساسی پیدا کرد. آیا خودادن دولت و شهروندان به عمل به قانون اساسی وقوانین عادی تجدد بود یا تعطیل آن؟ آیا قانون اساسی مشروطه مقرر نمی‌کرد که «شاه حق دخالت در امور کشور را نداشت و باید سلطنت می‌کرد و نه حکومت»؟ آیا مصداق در مخالفت با تغییر سلطنت خطر شاه مطلق‌العنان شدن رضا خان را خاطر نشان نکرد و آنچه که شد، هشداری نبود که مصداق داد؟! آیا بنا بر قانون اساسی مسئولیت برنامه‌گذاری سیاست داخلی و خارجی کشور، برعهده شاه بود؟ ممنوع کردن حکومت و مجلس از حق برنامه‌گذاری و انحصار آن به خود و برنامه‌گذاری تحول اقتصاد تولید محور به اقتصاد مصرف محور را می‌توان مدرن کردن ایران خواند؟ آیا اصل ۴۴ متمم قانون اساسی مشروطه درجمله اول خود تصریح نمی‌کند: «شخص پادشاه از مسئولیت مبری است»، آیا او این اصل را این‌طور نخواند: شاه مختار مطلق است و مسئول اعمال خویش در برابر هیچ مقامی نیست؟ این‌سان خواندن قانون اساسی و عمل کردن به آن، ارتجاع کامل نبود؟ آیا دموکراسی بر دو اصل استقلال (حاکمیت از آن مردم است و قدرت یا قدرتهای خارج هیچ

سهمی از آنرا ندارند) و آزادی (حق تصمیم و انتخاب با مردم است و هیچ مقامی، سهمی از آن را ندارد) بنا نمی‌شود؟ آیا ویران کردن این دو پایه مدرن کردن ایران است؟

در عصر وی برنامه «تجدد و توسعه» که اقتصاد مصرف محور و وابسته پایه اصلی آن بود، با خشونت به اجرا درآمد که اندازه نمی‌شناخت. حقوق انسان و حقوق ملی زیر پا گذاشته شدند. به ضرب سرنیزه، بنام «تجدد و امنیت»، جامعه و یکایک شهروندان را از امکان برخورداری از استقلال و آزادی‌ها محروم کرد و مجلس فرمایشی را «طویل» نامید. با ترس و وحشتی که بر جامعه تحمیل کرد، امنیت دزدیها و غارت اموال مردم را برای خود و اطرفیانش تضمین کرد.

اگر براستی برخی از شما نخبگان، اینگونه منش و روش رضاخانی را «خدمت می‌دانید، پس مخالفت شما با نظام ولایت فقیه که دشمن جامعه باز هست و آزادیها و حقوق انسانی و ملی را پایمال کرده و به قتل، جنایت، فساد و تاراج اموال مردم و منابع کشور همچنان ادامه می‌دهد، برسرچیست؟ آیا نظام ولایت مطلقه فقیه همچون دوران پهلوی اول و دوم فرصت های تاریخی را از جامعه ملی ایران نگرفته است؟ آیا برنامه‌گذاری اقتصادی نظام ولایت فقیه دنباله برنامه گذاری ماسونهای وابسته عصرپهلوی نیست؟ کاری جز پاسداری از اقتصاد مصرف محور و وابسته به سلطه گران خارجی و بیگانگان می‌کند؟ براستی اگر توسعه نظام اجتماعی ایران که بازکردن آن بایدباشد، به زور ممکن است؟ آیا قهر و زور کاربردی جز نیمه بسته نگاه داشتن نظام اجتماعی دارد؟ ممکن است بگوئید نیروهای محرکه آن دوران کدامها و به چه اندازه بودند و چگونه در بازکردن نظام اجتماعی و رشد شهروندان ایران بکار افتادند؟ اگر قهر و زور رشد آور باشد، فرق «سیاست مشیت آهنین رضا شاه» با «النصر بالرعب» خامنه‌ای و آخوندهای دستیار او چیست؟ اگر رشد در ساختن مدرسه و دانشگاه و جاده و راه آهن، آب لوله کشی و درمانگاه ها برای روستاها و... و فراموش کردن و پایمال کردن حقوق انسان باشد، رژیم آخوندی بر رژیم پهلوی

سر است. ساخته‌های این رژیم، از نظر آمار، با عصر پهلوی قابل مقایسه نیست. هرگاه بنا بر ادامه رویه این‌گونه نخبگان باشد، در آینده، کسانی پیدا نمی‌شوند که بر جنایت، فساد و خیانت آخوندهای حاکم و اعوان انصارشان، سرپوش بگذارند و بر بوق بدمند که خمینی و خامنه‌ای به ایران خدمت کردند؟! (۴)

۱۲ ژانویه ۱۹۲۱ (۲۲ دی ۱۲۹۹) آبرونساید (Edmund Ironside) (۵) در خاطراتش می‌نویسد «در واقع فقط دیکتاتوری نظامی مشکلات ایران ما را حل خواهد کرد و به ما فرصت خواهد داد تا بدون هیچ‌گونه دردمندی کشور را ترک کنیم». (۶)

روز ۱۴ فوریه ۱۹۲۱ (۲۵ بهمن ۱۲۹۹) آبرونساید به بغداد فراخوانده شد. پیش از رفتن، به رضا خان گفت: از این پس، شما فرمانده قوای قزاق هستید و می‌توانید هر طور مناسب می‌دانید عمل کنید. او از رضا خان قول گرفت احمد شاه را از سلطنت خلع نکند!

ولی «هاوارد» هم که رایزن سفارت بود و در کودتا دست داشت چند سال بعد در نامه‌ای به لورن، که در آن موقع مدیر کل وزارت خارجه بود، در باره دیکتاتوری بنام رضاخان که بر مردم ایران تحمیل کردند چنین می‌نویسد:

«شاه بسیار منفور مردم شده است. شاه از نظر پول دوستی و عشق به زمین (تصرف املاک مردم) به مراتب بدتر از احمد شاه است. به طوری که در مدت دو سالی که از پادشاهی می‌گذرد ثروت بسیار کلانی برای خود فراهم کرده است.» (۷)

در ۲۰ نوامبر ۱۹۲۰ دست نوشته ژنرال ادموند آبرونساید از قول اسمایس که رضاخان را «این مردک» می‌نامد، بخوبی روشن می‌کند که رضاخان را قبل از اینکه بر سرکار بیاورند، شناسائی کرده و ضعفهای او را بررسی کرده بودند. یکی از آن ضعف‌ها، آلودگی او به دزدی بوده است. آبرونساید می‌نویسد:

«دیکسون را از تهران برداشته، با خود به روستای آقا بابا که تمامی قزاقهای ایرانی در آنجا گرد آمده‌اند، بروم. مراسم و تشریفات نظامی کامل که جنبه نمایشی داشت، به عمل آوردم. دیکسون کمی روحیه گرفت (قزاقها) در مجموع

در حدود ۱۰۰۰ نفر بودند. مدتها بود که موجوداتی به این مفلوکی ندیده بودم. اکثر آنان پابرهنه بودند و پارچه ای مندرس به دور خود پیچیده بودند. تنها گروهی که در میان ایشان ظاهری مناسب داشت، «آتریاد تبریز» بود. همگی افراد فوج کوهستانی آن اسلحه کمری و دشنه داشتند. آنان به شیوه ایرانی آموزش دیده اند و هنگامی که از مقابل ایشان عبور می کنی با چشم دنبال می کنند. این حالت اگر با آن آشنا نباشی بسیار زننده به نظر می رسد. پس از رژه نظامی با تمامی افسران به گفتگو پرداختم. به آنها گفتم که افسران انگلیسی جانشین افسران ایرانی نخواهند شد. یکی دو نفر از آنان از من خواستند حقوقشان را پرداخت کنم. آنها فقط یک بار از سرهنگ اسمایس حقوق گرفته اند و حالا می دانند که روسها در پرداخت حقوق آنها تا چه اندازه خست داشته اند.

من تمامی خصوصیات مردم ایران را مطالعه کرده ام. رضا خان فرمانده آتريا تبریز بی تردید یکی از بهترینهاست. اسمایس رضا خان را فرمانده واقعی صحنه قلمداد می کند. او زیر دست یک مافوق سیاسی که از تهران نصب شده است، کار می کند.

اسمایس می گوید «این مردک برای دست یافتن به بودجه شدیداً تلاش می کند. ولی بنا به دستور من او حق دست زدن به بودجه را ندارد. چونکه در آن صورت به قول فرانسویها برای خود کیسه خواهد دوخت». اسمایس به من گفت که کم کم علاقه اش را از دست می دهد. (۸)

در تأیید این ضعف بزرگ رضا خان در خاطرات محمد رضا آشتیانی زاده آمده است که « پدرم، داستانی نقل کرد از مدرس، و اولین و آخرین ملاقات با هاوارد - مستشار عالی سفارت امپراتوری انگلستان در تهران، پدرم گفت: « در آن ایام من و مدرس با هم همکاری نداشتیم، من از راه خود می رفتم و او راه خود را می پیمود. به منزل من می آمد و یا من او را در منزلش ملاقات می کردم، و همچنین در منزل دوستانمان.

یک روز مدیرالملک جم(۹) به منزل من تلفن کرد و از من وقت ملاقات خواست و به دیدارم آمد و گفت: « من حامل پیامی از جانب آقای هاوارد هستم.»

مدیرالملک ادامه داد که «آقای هاوارد مایل اند چند دقیقه ای با جنابعالی و آقای مدرس ملاقات کنند. مخصوصاً ایشان متذکر شدند که اگر برای شما و آقای مدرس مانعی وجود دارد که در منزل یکی از شما، دو مرد محترم، این ملاقات انجام پذیرد، ما در اطراف تهران، اعم از شمیرانات، کن و سولقان، لواسانات و هرکجا مایل باشید، جایی برای ملاقات با شما داریم، که بتوانیم چند دقیقه ای با هم خلوت کنیم و بدون مزاحم به گفتگو بنشینیم.»

پدرم گفت: من پیام مدیرالملک را به مدرس رساندم. مدرس گفت: «چرا کن و سولقان یا لواسانات یا جابلقا و جابلسا!! هاوارد بیاید همین جا منزل خود من. من از هیچ کس پنهان پسله ندارم. خیر، همین جا بیاید!» خلاصه قرار شد که یک روز "هاوارد" به منزل مدرس برود و من نیز حضور یابم. و با هم چند دقیقه ای مشغول به صحبت شویم. من به منزل مدرس رفتم و هاوارد نیز از راه رسید. به ما گفت: «شما این مرد، که در حال حاضر پادشاه مملکت شماست می شناسید؟ و از سوابق او آن طور که شاید و باید اطلاع دارید؟»

مدرس تبسم کنان گفت: «ما که او را پادشاه نکرده ایم! شما بر سر او تاج نهاده اید. و مسلماً شما از همه سوابق او آگاهید. شما از سوابق او اگر چیزی می دانید بگویید تا ما هم بدانیم.»

هاوارد گفت: «این مرد، در آن ایام که وکیل باشی قزاقخانه بود، همراه عده ای قزاق فرماندهی یک صاحب منصب قزاقخانه، مأمور حفاظت از سفارت هلند و اسکورت کالسکه وزیرمختار هلند شده بود. یکی از شاهزادگان هلندی، زینی مرصع و جواهر نشان به عنوان هدیه برای شاهزاده ظل السلطان فرستاده بود، که برطبق رسوم و آداب هلندیها، هر هدیه برای هر شخصی که فرستاده می شد، بنا به مقام و منزلت آن شخص، آن هدیه یک شب در اتاق گارد سفارتخانه، نگاهداری می شد. و یک نفر قزاق یا گارد سفارت، مأمور حفاظت از آن هدیه می گشت. در آن شب، با آنکه رضاخان وکیل باشی بود، حفاظت از آن زین مرصع را شخصاً برعهده گرفت. اما دیرگاه، در شب، قمه را از نیام بیرون کشید و هر چه طلا و جواهر بر آن زینت بود، کند و به جیب زد! صبح وقتی آن

زین مرصع را نزد وزیر مختار بردند، و او آن زین را در آن حال و وضع دید، صاحب منصب فرمانده رضاخان را احضار کرد. و بعد از تحقیقات لازم، دستور داد که به همین رضاخان یا پادشاه فعلی مملکت شما، سی ضربه شلاق بزنند. این مرد که اکنون پادشاه مملکت شماست، چنین آدمی است و سوابقش از این گونه.» (۱۰)

شناسایی میزان شجاعت و شهامت رضاخان و درباره روحیه فردی و شخصیت نظامی او در مقابله با تهدیدات خارجی آنچه در خاطرات مهندس جعفر شریف امامی - استاد اعظم لژ فراماسونری و از وابستگان و وفاداران جدی به رژیم پهلوی، نخست وزیر و رئیس مجلس سنا پهلوی دوم - بیان شده است خود بیانگر کنه ترس و وا همه رضاخان از تهدیدات خارجی می باشد. شریف امامی می گوید: «[در زمان جنگ دوم جهانی] روزی موقع خروج دیدم که سرگرد لئالی، معاون پلیس راه آهن، در ایستگاه راه آهن یک گوشی تلفن به دست راست و یک گوشی دیگر را به دست چپ گرفته و مطالبی را که از یک طرف می شنود به طرف دیگر بازگو می کند. چند دقیقه ایستادم. دیدم می گوید که روسها از قزوین به سمت تهران حرکت کرده اند و ایستگاه بعد نیز مطلب را تایید کرده و بدون (تحقیق) موضوع را به رئیس شهربانی با تلفن اطلاع می دهد و او موضوع را به هیئت وزیران و از آنجا به دربار و به اعلیحضرت خبر می دهند که روسها به سمت تهران سرازیر شده اند. ایشان (رضاشاه) دستوری می دهند که فوراً اتومبیلها را آماده کنند که به طرف اصفهان حرکت کنند... زودتر رفتم به منزل. ولی از آنجا به راه آهن تلفن کرده و خط قزوین را گرفتم. پس از بررسی و پرسش از ایستگاهها، معلوم شد چند کامیون عمه که بیل های خود را در دست داشتند به طرف تهران می آمده اند و چون هوا تاریک بود، نمی شد درست تشخیص داد، تصور کرده اند که قوای شوروی است که به طرف تهران می آید. لذا بلافاصله مطلب را به اعلیحضرت گزارش (دادم تا) از حرکت خودداری شود.» (۱۱)

• شادروان دکتر مصدق در ۱۶ اسفند ۱۳۲۲ در مجلس چهاردهم در هنگام

مخالفت با اعتبارنامه سید ضیا طباطبائی گفت: بخاطر دارم سردار سپه رئیس الوزراء وقت در منزل من با حضور مرحوم مشیرالدوله و مستوفی الممالک و دولت آبادی و مخبرالسلطنه و تقی زاده و علا اظهار کرد که مرا انگلیس آورد و ندانست با کی سرو کار پیدا کرد. آن وقت نمیشد در این باب حرفی زد ولی روزگار آن را تکذیب کرد و بخوبی معلوم شد همان کسی که او را آورد چون دیگر مفید نبود او را برد.

دیکتاتور با پول ما و به ضرر ما راه آهن کشید و بیست سال برای متفقین امروز با تدارک مهمات، دین عقیده و ایمان و رجال مملکت را از بین برد، املاک مردم را ضبط و فساد اخلاق را ترویج و اصل ۸۲ قانون اساسی را تغییر داد و قضاوت دادگستری را متزلزل کرد و برای بقاء خود قوانین ظالمانه وضع نمود. چون به کمیت اهمیت میداد، بر عده مدارس افزود و به کیفیت عقیده نداشت. سطح معلومات تنزل کرد، کاروان معرفت به اروپا فرستاد، نخبه آنها را ناتوان و معدوم کرد.

اگر بتدریج که دختران از مدارس خارج میشدند، حجاب رفع میشد چه میشد. رفع حجاب از زنان پیر و بی تدبیر چه نفعی برای ما داشت. اگر خیابانها اسفالت نمی بود چه میشد و اگر عمارتها و مهمان خانه ها ساخته نشده بود، بکجا ضرر میرسید. من میخواستم روی خاک راه بروم و وطن را در تصرف دیگران نبینم، خانه ای در اختیار داشتن به از شهریست که دست دیگران است. این است کار سیاستمداران وطن پرست. اما آنها کسی را آلت اجرای مقصود قرار می دهند و پس از اخذ نتیجه از بردن او بر مردم منت میگذارد. بر فرض که با هواخواهان این رژیم موافقت کنیم و بگوئیم دیکتاتوری مملکت خدمت کرد، در مقابل آزادی که از ما سلب نمود چه برای ما کرد؟

اگر موجب ارتقاء ملل، حکومت استبدادپرست، دولت انگلیس و آمریکا روی چه اصلی حائز این مقام شده اند و اگر رژیم دیکتاتوری سبب ترقی ملل بود، چرا دول محوراز بین میروند؟ هیچ ملتی در سایه استبداد بجائی نرسید. آنها که دوره بیست ساله را با این دوره که از آزادی فقط اسمی شنیده ایم مقایسه

میکنند و نتیجه منفی میگیرند در اشتباهند، زیرا سالها لازم است که بعکس العمل دوره ۲۰ ساله خاتمه داده شود. دیکتاتور شبیه به پدریست که اولاد خود را از محیط عمل و کار دور کند و پس از مرگ خود اولادی بی تجربه و بی عمل بگذارد. پس مدتی لازم است که اولاد او مجرب و مستعد کار شوند یا باید گفت که در جامعه افراد در حکم هیچند و باید آنها را یکنفر اداره کند. این همان سلطنت استبدادیست که بود. مجلس برای چه خواستند و قانون اساسی برای چه نوشتند و یا باید گفت که حکومت ملی است و تمام مردم باید غمخوار جامعه و در مقدرات آن شرکت نمایند. در اینصورت منجی و پیشوا مورد ندارد. اگر ناخدا یکی است هر وقت که ناخوش شود کشتی در خطر است و وقتی که مرد کشتی به قعر دریا میرود. ولی اگر ناخدا متعدد شد ناخوشی و مرگ یکنفر در سرنوشت کشتی مؤثر نیست. آقا اگر غمخوار این ملتند به ترقی و تعالی وطن معتقدند و نمیخواهند بناوین هیچ و پوچ به آتش نفاق دامن بزنند، باید خود را فوق دیگران ندانند و بگذارند که در سایه آزادی، جامعه خودش کشتی متلاطم را به ساحل نجات برساند. ما نمایندگان قبل از هر چیز باید به ایران نظر کنیم و منافع عموم را بر منافع شخصی خود ترجیح دهیم. ما همه اهل یک مملکت و زاده یک وطنیم. ما باید کاری کنیم که قوای مملکت صرف خیر و صلاح شود. ما باید بدانیم که نفاق برای ما بسیار مضرو گران است. یک وقتی از فرط نادانی و جهل در شیخی و متشرعی اختلاف داشتیم زمان دیگر در استبداد و مشروطه مباحثه نمودیم، پس از آن اختلاف در آزادی و دیکتاتوری و بعد تغییر فرم بود. اکنون باز برای اصلاح معنویات دچار تغییر کلاه شده ایم. آقا وقتی میتوانند کار کنند که در مجلس را ببندند و یا آن را قرق کنند و مثل ایام کابینه سیاه خرابه را تعطیل کنند، با این مجلس که میخواهد ثابت کند طلایع آزادیست کار آقا بسیار دشوار است. بعقیده من باید از خود رفع زحمت کند و از مجلس برود و غیر از این راه دیگری ندارد. آنهایی که میگویند در نهم آبان ۱۳۰۴ من توانستم اوضاع وخیم بیست ساله را پیش بینی کنم و دیگران نتوانستند بیان واقع نیست. من از جان خود گذشتم و همقطارانم از دادن یک رای نخواستند امتناع

کنند. باز من آتیه را میگویم خدا کند که این دفعه با من همراه باشند. آقا مثل نهر کوچکی است که به رود تیمس متصل شده باشد هر قدر که آب از نهر بیشتر برود بر توسعه نهرمی افزاید و آب زیاد مساحت زیادی را فرا میگیرد. اگر امروز با خاک میشود از عبور آب جلوگیری نمود اعتبارنامه ایشان که تصویب شد و حزب حلقه که بر شعبات خود افزود و قوت گرفت با توپ جدیدالاختراع این جنگ هم نمی شود مقاوت کرد. او امروز از آزادی مطبوعات صحبت میکند و از اصلاح معنویات که نمیدانم مقصودشان چیست، سخن میراند ولی میخ خود را که محکم نمود، زمینه دوره شوم دیگری را تهیه و جامعه را گرفتار خواهد کرد. چه ضرورت دارد که ما امروز خود را گرفتار کنیم و چه لزومی دارد که هموطنان را نگران نمائیم؟ آقایان نمایندگان بیائید دوره بدبختی را تکرار نکنید! بیائید به جامعه ترحم نمائید بیائید جوانان روشن فکر مملکت را دچار شکنجه و عذاب ننمائید! بیائید علمداران آزادی را بدست میرغضبان ارتجاع نسپارید! بیائید ثابت کنید که این مجلس خواهان عظمت و بزرگی ایران است". (۱۲)

مجد در کتاب «تاراج بزرگ» با اشاره به اینکه دولت فخیمه انگلیس از طریق حکومت استبدادی نظامی با کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ تسلط کامل بر ایران را ممکن گرداند و خاطر نشان می سازد: «انگلیسی‌ها پس از تصرف نظامی ایران، بر این کشور و منابع نفتی آن تسلط کامل و دائم یافتند. تسلط کامل بر ایران از طریق حکومت استبدادی نظامی با کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ ممکن گردید. با توجه به مدارکی که وزارت امور خارجه به تازگی منتشر کرده مشخص شده است که با وجود انکار انگلیسی‌ها، آنها کودتا را برنامه‌ریزی و هدایت کرده‌اند و نیروهای نظامی و سفارت انگلستان در این کودتا نقش داشته‌اند. کودتا را رضاخان میرپنج که افسر قزاق گمنام و بی‌سوادی بود برپا کرد. او پس از این کودتا به رضاخان سردار سپه و پس از آن به رضاشاه پهلوی معروف شد. با حمایت نظامی، سیاسی و اقتصادی انگلیسی‌ها رضاخان عملاً به خودکامه نظامی ایران در سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵ تبدیل شد. کودتای انگلیسی دیگری در سامبر

۱۹۲۵ باعث شد که رضاخان حکومت قاجار را براندازد و خود به پادشاهی برسد. با توجه به این که رضاخان با مجموعه‌ای از کودتاها به قدرت رسید و در قدرت باقی ماند و از مشروعیت و حمایت مردمی برخوردار نبود، برای ادامه دیکتاتوری نظامی خود کاملاً وابسته به حمایت خارجی بود. به همین دلیل در مقابل فشارهای سیاسی خارجی کاملاً ضعیف و شکننده و نگران تبلیغات خارجی مخالف بود. دولت‌های انگلیس، آمریکا، روسیه و حتی فرانسه با آگاهی از این نقطه ضعف رژیم پهلوی، از شرایط بهره کامل بردند و امتیازاتی گرفتند که رژیمی مستقل با پشتوانه مردمی هرگز حاضر به اعطای آنها نبود.

مهم‌ترین امتیازی که دولت ایران در این دوره اعطا کرد موافقتنامه نفت ۱۹۳۳ (داری) بود. امتیاز دیگر، شیلات دریای خزر بود که در سال ۱۹۲۷ به روسیه داده شد. امتیازهای دیگری که به همان اندازه مهم است ولی شناخته شده نیست، امتیازهای باستان‌شناسی است که در فاصله سال‌های ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۱ به موزه‌های آمریکایی داده شده است. ما در این مورد هیچ‌گونه مدارک کتبی پیدا نکرده‌ایم؛ ولی به نظرمی‌رسد که در اصل توافقی بین قدرتهای سه گانه بر سر با ارزش‌ترین منابع ایران یعنی آثار باستانی، نفت و خاویار برقرار شده بود. درحالی که آمریکائیان با دقت زیاد خود را از تجارت خاویار و نفت کنار کشیده بودند، انگلیس‌ها و روس‌ها هم متقابلاً دخالتی در کاوش‌های باستان‌شناسی آمریکاییها در ایران نداشتند. در مقایسه با کاوش‌های باستان‌شناسی بزرگی که آمریکاییها در ایران انجام می‌دادند، فقط باستان‌شناس مهم انگلیسی به نام "سر اورل استین" در دهه ۱۹۳۰ در ایران کار می‌کرد و بخشی از کار "استین" هم به نمایندگی از طرف دانشگاه هاروارد بود. تصادفی نبود که آمریکاییها هیچگاه با تسلط انگلیسی‌ها بر امور نفتی ایران به چالش برنخاستند و برای انگلیسی‌ها هم هیچگاه برتری آمریکاییها در مسائل باستان‌شناسی ایران مورد تردید واقع نشد. درحالی که کنترل سیاسی و نظامی ایران در دست انگلیسی‌ها بود، باستان‌شناسی ایران بعد از سال ۱۹۲۵ کاملاً به انحصار آمریکاییها درآمد. برخی بر این باورند که اعطای امتیاز باستان‌شناسی در ایران به آمریکاییها در برابر

ممانعت انگلیسی‌ها از اعطای امتیاز نفت شمال ایران به آمریکا بود. انگلیسی‌ها مصمم بودند که جلوی نفوذ آمریکاییها به مسائل نفتی ایران را بگیرند و برای جبران عدم دسترسی آمریکاییها به نفت ایران، دسترسی انحصاری آنها به آثار باستانی ایران را فراهم کردند. روس‌ها هم برای این که کاملاً بی‌بهره نمانند، در نهایت اختیار شیلات دریای خزر را در دست گرفتند که شامل صادرات پرسود خاویار بود. همانگونه که آرتور چستر میلسپوی آمریکایی، مستشار کل مالی ایران تا سال ۱۹۲۷، توضیح داده و براساس شواهدی که ارائه کرده، اعطای امتیاز شیلات ۱۹۲۷ به روسها به معنای فروش کامل حقوق و منافع ایران بود. ایران تا پایان دوره امتیاز شیلات در سال ۱۹۵۲ یعنی زمان نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق، نتوانست اداره شیلات دریای خزر را باز پس گیرد. اعطای چنین امتیازهایی به معنای حیف و میل کامل منابع ثروت ایران بود. آن گونه که میلسپو می‌گوید رضاشاه در این دوره تا جایی که توانست ایران را «دوشید». به مدت ۲۰ سال از ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ بیشتر درآمد نفت ایران صرف خرید تسلیحات شد و حداقل ۶۰ تا ۶۵ درصد بودجه سالانه دولت (که منحصراً از درآمدهای نفتی بود) برای ارتش و پلیس هزینه شد. حیف و میل منابع در این دوران حیرت‌انگیز بود. اگر این منابع مالی صرف آموزش، زیرساخت‌ها و پیشرفت‌های صنعتی و کشاورزی می‌شد، امروز ایران در میان کشورهای جهان سوم نبود. در سال ۱۹۴۱ که رضاشاه ایران را ترک کرد، ۸۵ تا ۹۰ درصد جمعیت ایران بی‌سواد بودند. ۴۰ سال بعد، وقتی پسر و جانشین او کشور را ترک کرد، با وجود «تمدن بزرگ» دوسوم مردم کشور بی‌سواد باقی مانده بودند. با توجه به چنین مسائلی می‌توان دریافت که چرا ایران با وجود فرهنگ، تاریخ و منابع عظیم طبیعی و نفتی پیشرفت نکرده است.

در ۲۵ اگوست ۱۹۴۱، نیروهای روسیه و انگلستان به ایران حمله و آن را اشغال کردند. بهانه متفقین برای هجوم به ایران، حضور اتباع آلمان در ایران و تهدید احتمالی آنان بود. حال آنکه حداکثر تعداد آلمانیهای حاضر در ایران در سال ۱۹۴۱، ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر بود. این رضاشاهی که هرگز مدرکی دال بر اینکه او «طرفدار

آلمانها» بود پیدا نشده، به دست انگلیس‌ها به قدرت نشانده شد و ۲۰ سال در مسند قدرت نگاه داشته شد؛ و دست آخر هم مبلغ هنگفتی پول در بانک لندن پس‌انداز کرد. قوای متفقین که ایران را به اشغال خود در آوردند بیشتر انگلیسی بودند تا روسی.

همانگونه که در جای دیگری اشاره شده است، با توجه به این که حکومت رضاشاه با انقلابی احتمالی و پر آشوب مواجه بود و کارایی‌اش را از دست داده بود، رضاشاه با کودتای انگلیسی دیگری عزل شد و پسرش در سپتامبر ۱۹۴۱ به جای او بر تخت نشست. رضاشاه در سپتامبر ۱۹۴۱ در يك كشتی انگلیسی و با حمایت انگلستان ایران را ترك کرد و سالهای باقی مانده عمرش را تحت‌نظر انگلیس‌ها سپری کرد. (۱۳)

• مجد در گفتگو با عبدالله شهبازی تاکید می‌کند: «در خاطرات پدرم خوانده بودم که پس از سقوط رضا شاه، بعضی از مردم، به ویژه دکتر محمد مصدق، گفته بودند که تمام درآمدهای نفتی ایران در دوره رضا شاه عملاً به بهانه خرید مهمات و اسلحه به حساب های بانکی شخصی شاه در لندن و آمریکا ریخته می‌شد. تصمیم گرفتم که این ادعا را نیز مورد بررسی قرار دهم. تنها یک نگاه ساده به اسناد مربوط به نفت و مالیه ایران و ارقامی که در این اسناد ذکر شده بود کافی بود تا ثابت کند که ادعای مصدق کاملاً درست بوده است. بله، عملاً تمامی درآمدهای نفتی ایران در دوره رضا شاه، یعنی رقمی در حدود ۲۰۰ میلیون دلار، به حساب های شخصی او انتقال یافته بود. برای این که عظمت این رقم را دریابیم باید توجه کنیم که کل بودجه دولت ایران در سال ۱۹۲۵ میلادی حدود ۲۰ میلیون دلار بود. جالب تر از همه، اکنون فاش شده که صدام حسین و پسرانش میلیاردها دلار در بانک های سوئیس ذخیره مالی دارند. منشاء این ثروت انتقال درآمدهای نفتی عراق به حساب های بانکی شخصی است. پیشگام این کار، در هشتاد سال پیش، رضا شاه بود.» (۱۴)

توضیح اینکه، با توجه به این که در ۱۹۴۱، بهای هر انس طلا، ۳۵ دلار بوده است، اگر رضاخان ۲۰۰ میلیون دلار ثروت دزدیده را طلا می‌خرید و

این طلا، در ۳۱ مارس ۲۰۱۱، که بهای هر انس طلا ۱۴۴۷ دلار است بفروش می‌رسید، بطور تخمینی حدود ۸۲۰۰ میلیون دلار می‌گشت و اگر ارزش امروزی یک دلار سال ۱۹۴۱ را بر مبنای متوسط نرخ تورم در آمریکا مبنا قرار دهیم، ثروتی معادل ۲۰۰ میلیون دلار در سال ۱۹۴۱ برابر ثروتی حدود ۳ میلیارد دلار امروز است.

شهبازی در ادامه گفتگوش با مجد از وی سؤال می‌کند: «در باره ثروت رضا خان در خارج از کشور نیز تصویر روشنی در دست نیست. برخی از مورخین مدعی اند که گویا رضا شاه، به رغم حرص او در غصب اموال مردم در داخل ایران، اندوخته قابل توجهی در خارج نداشت. کتاب جنابعالی عکس این قضیه را نشان می‌دهد و ثابت می‌کند که رضا شاه به طور مدام در حال انتقال بخش مهمی از ثروت خود به بانک‌های خارج بود.

مجد در پاسخ به آن می‌گوید: رضا در یک خانواده فقیر روستایی در منطقه سوادکوه مازندران به دنیا آمد. طبق اسناد آمریکایی، رضا در نوجوانی به عنوان مهتر (نگهبان اسب) در هیئت نمایندگی بریتانیا مستخدم بوده است. طی دوران بیست ساله‌ای که او بر ایران حکومت کرد، بدون تردید به یکی از ثروتمندان درجه اول جهان تبدیل شد. این موفقیت بزرگی است برای شخصی که زندگی خود را به عنوان یک روستایی بی سواد شروع کرده است. اثبات این که رضا شاه یکی از ثروتمندان بزرگ جهان در زمان خود بود نسبتاً ساده است. اجازه دهید به میزان ثروت رضا شاه اشاره کنم:

رضا شاه، شش الی هفت هزار روستا را در ایران به زور تملک کرد. این املاک از فریمان در استان خراسان شروع می‌شد و تا لاهیجان در استان گیلان امتداد داشت و عملاً بیشتر اراضی لرستان، شمال خوزستان و بیشتر کرمانشاهان، بخش مهمی از کرمان و تمامی مناطق جنوبی تهران، به ویژه ورامین، جزو املاک شاه بود. تمامی هتل‌های شمال ایران به رضا شاه تعلق داشت. مناطق پهناوری... در تهران و شمیران از مالکین بی دفاع آن‌ها به زور گرفته شد و در مالکیت شخصی شاه قرار گرفت. به این ترتیب، رضا شاه نه تنها بزرگترین زمین‌دار

قاره آسیا بلکه بزرگ ترین زمین دار در سراسر جهان بود. رضا شاه تعدادی کارخانه های قند و شکر، ابریشم و نساجی احداث کرد. این کارخانه ها به دولت ایران تعلق نداشتند بلکه ملک شخصی شاه بودند ولی هزینه احداث آن ها به وسیله دولت ایران پرداخت شد. ما بر اساس منابع متعدد، از جمله گزارش های آمریکاییان، می دانیم که در سال ۱۹۴۱ رضا شاه ۷۵۰ میلیون ریال در بانک ملی تهران پول نقد داشت. این رقم برابر است با ۵۰ میلیون دلار زمان خود. من بر اساس اسناد وزارت خارجه و وزارت خزانه داری آمریکا نشان داده ام که رضا شاه حدود ۲۰۰ میلیون دلار در حساب های بانکی خود در خارج از کشور پول نقد داشت.» (۱۵)

« امیل اوسوئر در کتاب زمینه چینی های انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹ » در باره کودتا ۳ اسفند ۱۲۹۹ بر این نظر است: انگلیسی ها منافع سیاسی - اقتصادی و نظامی در ایران داشتند که در آن شرایط بحرانی حاکم بر ایران، فقط سلطه و نفوذ بدون منازع آنان کشور می توانست تضمین کننده این منافع باشد. در این راستا راه اندازی کودتا و سپس تشکیل حکومت مرکزی منسجم و صاحب اقتداری که حیظه سلطه اش را تا اقصی نقاط ایران گسترش دهد، بیش از هر گزینه دیگری می توانست بر مقاصد انگلیسی ها جامه عمل بپوشاند. در این میان تضمین امنیت منابع عظیم نفت ایران در بخش های جنوب غربی و غرب کشور، که بریتانیا سلطه بدون مانع و رادعی بر آن ها داشت، بیش از هر زمان دیگری موضوع روی کار آمدن حکومتی مقتدر را در تهران الزامی ساخت. بدین ترتیب تمام قراین، شواهد و اخبار حاکی از نقش بدون انکار انگلستان در طرح کودتا در ایران بود.

به ویژه این که دولت های وقت ایران عهدنامه مودت میان ایران و شوروی را که متضمن پایان روابط استعماری روسها در کشور ایران بود، با مقامات نظام انقلابی جدید به امضا می رسانیدند و این امر موقعیت بریتانیای استعمارگر و بدنام را در ایران باز هم تضعیف می کرد. بدین ترتیب: «انگلیسی ها همین که احساس کردند دارد زیر پایشان خالی می شود به فکر افتادند تا آخرین تلاش

خود را هم بکنند و آن تدارک کودتایی بود که در ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ انجام گرفت... سید ضیاءالدین روح ملعون هیأت نمایندگی انگلیس، قدرت را در دست گرفت و بدون قبول کمترین واریسی و اعمال نظر به اعمال قدرت پرداخت ... این دیکتاتور برای از میان برداشتن مقاومت مردم، بیدرنگ حکومت نظامی اعلام کرد و همه آزادی‌های عمومی را از میان برداشت...» (۱۶)

در این راستا انگلیسی‌ها برای این که جو عمومی را برای پذیرش حرکت کودتا آماده کنند، شایع کردند که نیروها و اتباع آن کشور به زودی ایران را ترک کرده و به دنبال آن نیروی بلشویک (نیروهای انقلابی روسیه) وارد ایران خواهند شد. انگلیسی‌ها جهت ایجاد فضائی دلخواه برای راه‌اندازی کودتا پیشاپیش از هیأت‌های نمایندگی اروپایی مقیم در تهران خواستند (به بهانه پیشروی قریب الوقوع بلشویک‌ها به سوی ایران) خاک ایران را ترک کنند. امیل بوسوئر فرانسوی که در آن روزگار در ایران به سر می‌برد در این باره چنین نوشته است: «انگلیسی‌ها با تشویق خارجیان به ترک تهران در ماه‌های دی و بهمن [۱۲۹۹] آشکارا هدفی دیگر منهای حفظ جان انسان‌ها و منافع مادی آنها را داشتند: آنان می‌خواستند که میدان در برابرشان خالی باشد و تمامی صاحب منصبان اروپایی را از صحنه دور کنند تا در هنگام وقوع حوادثی که در حال تدارک آنها بودند از اقدام به کنترلی که ممکن بود اسباب زحمت بشود جلوگیری کنند. تصمیم ما [فرانسوی‌ها] مبنی بر عدم ترک تهران نقشه‌های آنان را بر هم ریخت اما برای آنان عقب‌نشینی و عقب انداختن زمان اجرای نقشه‌ها [راه‌اندازی کودتا] دیگر دیر شده بود. آنچه اجتناب ناپذیر بود سرانجام روی داد...» (۱۷)

لوسوئیر در تأیید و اثبات نقش انگلیسی‌ها در راه‌اندازی کودتای ۱۲۹۹ می‌نویسد: «قزاق‌ها از قزوین که مهمترین پایگاه نیروهای نظامی انگلیس در شمال ایران است، به راه افتادند. در این شهر که همه چیز، حتی نام خیابان‌ها انگلیسی است، به چه کسی می‌خواهند بقبولانند که مقامات ایرانی و صاحبان قدرت از حرکت بیش از ۲۵۰۰ نفر نظامی مسلح و مکمل بی‌خبر بوده‌اند؟ و یا از نیات واقعی ایشان اطلاع نداشته‌اند؟ و یا این که نتوانسته‌اند جلوی اجرای نقشه‌های ایشان را

بگیرند؟ از این مهمتر و جالبتر این که چند روز پیش از حرکت شورشیان به سمت تهران سه هزار سرباز انگلیسی به قزوین فرا خوانده شده بودند تا خلاء ایجاد شده از حرکت قزاق‌ها را پر کنند. دیکتاتور به گرفتن دستورالعمل از سفارت انگلیس ادامه می‌دهد. او هیچ چیز را پنهان نمی‌کند...» (۱۸)

و بدین ترتیب کودتای سوم اسفند چنانکه دلخواه انگلیسی‌ها بود به مورد اجرا درآمد و دیری نپایید که همگان دریافتند که الغای قرارداد ۱۹۱۹ اقدامی کما بیش ساده‌لوحانه برای تغییر افکار عمومی بوده است. اما هیچ يك از افراد ملت دیگر فریب این امر را نمی‌خورد، زیرا انگلیسی‌ها عملاً قدرت را در دست داشتند و به زودی از آن برای تحمیل سلطه خود بر سراسر کشور و دور کردن رقبایشان بهره گرفتند. قشونی که در تحقق کودتا نقش عمده ایفا کرده بودند، به گونه‌ای متفق‌الرأی به اربابان تازه پیوستند و لذا از تمامی الطاف آنان برخوردار شدند و زمانی هم که موضوع تجدید سازمان آن مطرح گردید همان طرحی که وابسته نظامی انگلیس از قبل تهیه کرده بود، به اجرا درآمد...» (۱۹)

جمال صفری

فرانکفورت - مرداد ۱۳۹۶

فصل اول

مقدمات کودتای سوم حوت ۱۲۹۹

جان فوران: «ریشه‌های کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹»

«به روایت جان فوران: «ریشه‌های کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (۱۹۲۱) که سرانجام دودمان پهلوی را در ۱۳۰۴ ش/ ۱۹۲۵ م به قدرت رساند را باید در خرابی‌های ناشی از جنگ جهانی اول و سامان نیافتن نظام جهانی پس از این جنگ و سرخورده شدن جبهه مخالف استبداد در ایران به دلیل روند معکوس انقلاب مشروطیت جستجو کرد. از سال ۱۲۹۰ تا ۱۲۹۳ مناطق شمالی ایران زیر سلطه روسیه و مناطق جنوبی تحت سیطره انگلستان بود. روسیه نفوذ عظیمی بر کابینه داشت و تجارت خود را با ایران به طور گسترده‌ای افزایش داده بود؛ آن چنان که حجم داد و ستد ایران- روسیه در سال ۱۲۹۳ سه برابر آن در سال ۱۲۷۹ بود.»

«ایران در جنگ جهانی اول اعلام بی‌طرفی کرد اما به رغم این بی‌طرفی صحنه درگیری‌های قوای روسیه، عثمانی و بریتانیا شد. جنگ تاثیر مستقیم و مخربی بر اقتصاد ایران داشت، ارتش‌های مهاجم، محصولات کشاورزی و دامی را مصادره کردند، طی نقل و انتقال آنان شبکه آبیاری ویران شد، دهقانان به زور به جاده‌سازی و سایر بیگاری‌های نظامی واداشته شدند و روستاها خالی از سکنه شد، به طوری که ایران حتی تا سال ۱۳۰۴ به سطح تولید کشاورزی ما قبل جنگ بازنگشت. اثرات ناشی از اشغال ایران توسط نیروهای متخاصم در جنگ جهانی اول تنها محدوده حوزه کشاورزی نبود، داد و ستد و پیشه‌وری در سطح محلی باقی ماند و گسترش نیافت. واردات بر صادرات پیشی گرفت و در شمال کشور نیز رکود تجارت وضعیت بدی به وجود آورد. اوج مشکلات زمستان ۱۲۹۷ بود که قحطی شدیدی به علت پایان یافتن مازاد محصولات و ذخیره مواد غذایی بروز کرد.»

در دوره ما بین ویرانگری های جنگ جهانی اول تا کودتای ۱۲۹۹ کشمکش فزاینده ای میان دولت مرکزی و جنبش های داخلی و قدرت های بیگانه به وجود آمد. هیچ يك از این قدرت ها نمی توانستند در ایران تفوق کامل پیدا کنند اما هر يك می توانستند دیگری را از مقاصد خود باز دارد. در این وضعیت گویی همه طرف های کشمکش در صحنه شطرنج قدرت، ایران و ملت ایران را مات کرده بودند. روسیه تزاری و دولت انگلستان در مسابقه استعماری و تجاوز به حقوق مردم ایران به همکاری و همزیستی مسالمت آمیزی دست یافته بودند، ولی این همکاری در اواخر جنگ جهانی اول خاتمه یافت. در سال ۱۹۱۷ (۱۲۹۶) انقلاب بلشویکی روسیه رخ داد و آن کشور را با مشکلات داخلی فراوانی مواجه کرد. به همین دلیل روسیه با کنارگیری از جنگ، نیروهای خود را از ایران فراخواند. انگلستان که دیگر رقیبی در صحنه سیاسی ایران برای خود نمی دید فرصت را غنیمت شمرد و یکه تاز میدان شد. بدین منظور قرارداد ۱۹۱۹ را تنظیم کرد. در این قرارداد کلیه امور نظامی، اقتصادی، اداری و طرق حمل و نقل ایران در اختیار متخصصان انگلیسی قرار می گرفت. موارد مندرج در این قرارداد به نوعی ایران را تحت الحمایه انگلیس می کرد و در صدد بود سرنوشت مردم ایران را يك سره به دست انگلیس بسپارد.» (۱)

«ولی این قرارداد ننگین به دنبال اعتراضات و تنفر ملت ایران عملی نشد و سیاست انگلیس با ناکامی مواجه شد. انگلیسی ها دیدند قراردادی که با وثوق الدوله بسته اند به آن صورت اجرا شدنی نیست. لذا نقشه دیگری را طرح کردند، زیرا ایران اهمیت سوق الجیشی برای انگلیس داشت. بر این اساس آن دولت به اجرای سیاست نوینی همت گماشت که برخلاف روش مالوف آن دولت، دایر به تضعیف حکومت مرکزی در ایران نبود. این سیاست به استقرار حکومت مرکزی مقتدری که در عین حال خدمتگزار انگلستان باشد، مبتنی بود. لذا امپراتوری بریتانیای کبیر در صدد انجام کودتا و تغییر سلطنت برآمد.»

جان فوران ادامه می دهد: از طرف دیگر، جنبشها و شورشها «در چند منطقه و بخش دیگر کشور نیز دولت مرکزی در معرض تهدید بود. جنبشهای خود



سید ضیاء قیل از کودتای ۱۲۹۹

مختاری در آذربایجان به رهبری شیخ محمد خیابانی، در خراسان به رهبری کلنل محمد تقی خان پسیان و دموکراتهای محلی، در کرمانشاه به رهبری امیر افشار دموکرات که با زمینداران محلی متحد شده بود و نیز در چند ایالت جنوبی خاصه در خوزستان به رهبری شیخ خزعل، شیخ محمره آغاز شد. شورشهای شهری و یا ایلی در کردستان دهه ۱۹۲۰ / ۱۳۰۰ نیز فعال بود و تقریباً می توان گفت خود مختاری قبیله ای در همه جای ایران رواج داشت. در مناطق شهری، جنبش اتحادیه های کارگری در ۱۹۱۷ - ۱۹۱۸ / ۱۲۹۶ - ۱۲۹۷ از سر گرفته شد و اعتصابات و تظاهراتی از سوی نانوایان و کارگران چاپخانه برگزار گردید. یک شورای متحد مرکزی با پیوندهای غیر رسمی که با حزب کمونیست ایران و اتحاد شوروی داشت در ۱۹۲۱ / ۱۳۰۰ تشکیل شد. این شورا ۱۶ اتحادیه را در بر می گرفت و روزنامه حقیقت ارگان آن حساب می شد. در مجموع در سال ۱۹۲۱ / ۱۳۰۰ همه این جنبشها - جنگلی، آذربایجان، خراسان، مناطق عشایری و اتحادیه ها- تاحد زیادی موجودیت دولت راتهدید می کردند. عامل خنثی کننده این جنبشهای اجتماعی- بیش از آن که دولت ایران باشد- حکومت بریتانیا بود که به منظور حفظ موقعیت برتر نسبت به اتحاد شوروی و تغییر حکومت در ایران، تلاش گسترده ای را آغاز کرد. سیاست بریتانیا در ایران بعد از سال ۱۹۱۸ / ۱۲۹۷ دوهدف را دنبال می کرد. بریتانیا می خواست از میزان تعهدات نظامی در خارومیانه بکاهد اما لرد کرزن معاون وزارت امور خارجه کشور که اطلاعات زیادی در مورد ایران داشت و به قول نیکلسون «در رویای ایجاد یک رشته دولت های دست نشانده از کناره های دریای مدیترانه تا فلات پامیر بود، تا بدین وسیله نه تنها مرزهای هندوستان را مورد محافظت قرار دهد بلکه ارتباطات ما با امپراطوری گسترده ترمان را برقرار سازد و توسعه دهد... (برآن بود که بود) در این زنجیره « دولتهای حایل» ایران ضمن آنکه ضعیفترین حلقه محسوب می شد حیاتی ترین حلقه نیز بود، ابزار ادغام ایران در این زنجیره، قرار داد ۱۹۱۹ / ۱۲۹۸ بود که بموجب آن بریتانیا به هزینه دولت ایران « مشاوران متخصص... برای چند بخش از دستگاه» اداری ایران «

و خاصه افسر مهمات برای ارتش کشور فراهم می نمود. در قرار داد، اعطای وامی به مبلغ دو میلیون پوند استرلینگ به دولت پیش بینی شده بود و مقرر بود گمرک جنوب و در صورت لزوم تمامی گمرکات کشور به عنوان تضمین وام به دولت بریتانیا واگذار شود. مفاد قرار داد بطور محرمانه با وزیران کابینه مورد بحث قرار گرفت و بخشی از وام به عنوان «پیش پرداخت» (یعنی رشوه) به آنان داده شد اما به محض افزایش مفاد آن در ایران با مخالفت گسترده مردمی روبرو گردید. به رغم اعتراض مطبوعات ایران و تظاهرات عمومی علیه آن و به رغم اعتراضهای دولتهای فرانسه، ایالات متحده آمریکا و شوروی، دولت بریتانیا منتظر تصویب آن از سوی مجلس شورای ملی (مجلس چهارم که هنوز انتخابات آن برگزار نشده بود) نشد و هیئتی را برای تحویل گرفتن مسئولیتهای اداری، مالی و نظامی به ایران گسیل داشت. دولت بریتانیا در ۱۹۲۰ / ۱۲۹۹ یک پیمان تعرفه ای جدید را به ایران تحمیل کرد که به موجب آن کالاهای انگلیسی ارزانتر وارد کشور شوند، درآمدهای وارداتی ایران بدین ترتیب کاهش می یافت و در عوض کالاهای روسی با توجه به تعرفه های سنگین تر در بازار ایران گرانتر عرضه می گردید. وثوق الدوله نخست وزیر و عاقد قرارداد ۱۹۱۹ / ۱۲۹۸ در ژوئن ۱۹۲۰ (خرداد- تیر ۱۲۹۹) ناچار به کنارگیری شد. **جانشین او مشیرالدوله اعلام کرد تا زمانی که قوای روسیه و بریتانیا از کشور خارج نشوند قرار داد ۱۹۱۹ / ۱۲۹۸ به حالت تعلیق در می آید** اما او نیز در پائیز ۱۹۲۰ / ۱۲۹۹ از نخست وزیری کنار گذاشته شد و سپهدار که گرایشهای انگلیسی بیشتری داشت جای وی را گرفت. سپهدار، افسران انگلیسی را به فرماندهی فوج قزاق منصوب کرد اما او هم به رغم میلش نتوانست قرار داد را به تصویب مجلس برساند. دولت بریتانیا با ۲۲۵۰۰۰ پوند استرلینگ به یاری دولت ایران شتافت در حالی که امید به تصویب قرار داد را از دست داده بود و در صدد تخلیه ایران از قوای نظامی خویش برآمد هر چند نگران بود که میدانهای نفتی جنوب ایران بود که با چه تعهدی از خطر شوروی حفظ کند و چگونه راه نفوذ شوروی به خارج را ببندد.

در اواخر سال ۱۹۲۰ / ۱۲۹۹ و اوایل سال ۱۹۲۱ / ۱۳۰۰ وضعیتی بحرانی و رکود سیاسی بر تهران حکمفرما بود. جنبش گیلان به صورت یک تهدید نظامی احتمالی علیه تهران ادامه داشت. شاه قادر به تشکیل کابینه نبود، انگلستان نتوانست قرار داد خود را به تصویب مجلس شورای ملی برساند، هنوز مجلس جدید تشکیل نشده بود، ایالات و عشایر در همه جا خود مختار بودند و فوج قزاق در حال عقب نشینی از سواحل دریای ایران بود. اقتصاد از قرصه خارجی، کسری تراز بازرگانی و سایر بیماریها و نا بسامانیها رنج می برد. حالت مات بر عرصه شطرنج میان بریتانیا، دولت ایران، (تاحد کمتری آمریکا و شوروی) و چند جنبش مخالف داخلی حکمفرما بود که وضعیت بسیار بی ثباتی را پدید می آورد. در یک چنان اوضاع دشواری یک افسر نظامی که تنها آن زمان نسبتاً گمنام مانده بود به نام رضا خان در فوریه ۱۹۲۱ (بهمن - اسفند ۱۲۹۹) فوج قزاق را از قزوین به تهران آورد و قدرت را به دست گرفت. **جالبترین سؤال** (که پاسخی بمراتب دشوارتر دارد) در مورد کودتا و حد و حدود نقش بریتانیا در آن است. اما بی آنکه به راه افراط و تفریط برویم باید بگوییم بریتانیا نقش مهمی در کودتا داشت. شواهد موجود مؤید آنند که وزارت خارجه بریتانیا چندانی در کودتا نداشت (و در واقع در این مقطع حساس سیاست بریتانیا در مورد ایران روشن نبود) اما مقامهای برجسته نظامی و پرسنل سفارتخانه بریتانیا در ایران، در تدارک کودتا نقش تعیین کننده ای داشته اند.

حالا به حقایقی که در این مورد روشن و بدیهی اند می پردازیم. رضاخان که مدارج نظامی را در فوج قزاق طی کرده بود از میر پنجی در ۱۹۱۲ / ۱۲۹۱ به درجه سرتیپی در ۱۹۲۰ / ۱۲۹۹ رسید و هنگامی که افسران روسی فوج قزاق از کار برکنار شدند، افسران انگلیسی به فرماندهی سرلشکر ادموند آیرونساید جای آنها را گرفتند. در فاصله نوامبر ۱۹۲۰ (آبان - آذر ۱۲۹۹) و فوریه ۱۹۲۱ (بهمن - اسفند ۱۲۹۹) رضا خان با حمایت آیرونساید به مقام فرماندهی فوج قزاق رسید و در زمستان آن سال آیرونساید و سرهنگ هنری اسمایس مهمات و آذوقه فوج قزاق را تأمین کردند و حقوق آنها را پرداخت



سید ضیاء الدین طباطبائی

نمودند. قزاقها بدین ترتیب روحیه ای کسب کردند. در ژانویه ۱۹۲۱ (دی-بهمن ۱۲۹۹) آبرونساید درخاطراتش می نویسد: «یک دیکتاتوری نظامی می تواندمشکلات ایران راحل کند و ما امکان پیدا می کنیم بی هیچ دردمسری قوایمان را از ایران بیرون ببریم.» روز ۱۴ فوریه ۱۹۲۱ (۲۵ بهمن ۱۲۹۹) آبرونساید به بغداد فراخوانده شد و به رضاخان یادآور شد که از آن پس او فرمانده قوای قزاق است و می تواند هر طور مناسب می داند عمل کند و تنها از رضا خان قول گرفت که احمد شاه را از سلطنت خلع نکند. در این اثنا اسمایس با دو تن از افسران رضا خان وسید ضیاء الدین طباطبائی روزنامه نگار ۳۴ ساله تهرانی و تحصیل کرده فرانسه در تماس بود سید ضیاء مردی هوادار اصلاحات و تاحدز یادی طرفدار بریتانیا بود. اسمایس به رضا شاه توصیه می کرد که کودتا را رهبری کند. هرمن نورمن وزیر مختار بریتانیا در تهران ظاهراً یک هفته پیش از وقوع کودتا از طریق آبرونساید اطلاع پیدا کرده (۱۴ یا ۱۵ فوریه / ۲۵ یا ۲۶ بهمن) و به قرار معلوم نگران حال شاه بوده است. والتر اسمارت کاردار سفارت بریتانیا دقیقاً در جریان اقدامهای آبرونساید و اسمایس بود. عصر روزی که کودتا به وقوع پیوست سرتیب هیگ از سفارت بریتانیا به فرمانده سوئدی ژاندارمری تهران گوشزد کرد مقاومت در برابر قزاقان بی فایده است و روز بعد نورمن به احمد شاه توصیه کرد به خواست کودتاگران تن در دهد. بعد از وقوع کودتا، نورمن به دولت متبوع خود توصیه کرد از رژیم جدید حمایت کند، زیرا « برای منافع بریتانیا مناسبترین دولتی است که می توانست پدید آید. » چرا افسران انگلیسی مقیم ایران با کودتا موافق بودند؟ در این مرحله دولت کودتا بهترین گزینه در برابر قرار داد غیر قابل عملی ۱۹۱۹ / ۱۲۹۸ بود، کودتایی که دولت مقتدر را به عرضه قدرت رهنمون می کرد و این دولت می توانست هم با جنبشهای رادیکال داخلی مقابله کند و هم جلوی پیشروی احتمالی قوای شوروی را بعد از تخلیه کشور از نیروهای انگلیسی بگیرد. آبرونساید درخاطراتش می گوید: «کودتا از هر چیز دیگر برای ما بهتر است.» رضا خان در ۱۹۲۴ / ۱۳۰۲ گفت: « انگلستان مرا به قدرت رسانید تنها به

آن سبب که نمی دانست با چه کسی معامله می کند.»

بدین ترتیب روز ۱۸ فوریه ۱۹۲۱ (۲۸ بهمن ۱۲۹۹) دوهزار قزاق از قزوین در ۱۴۰ کیلومتری پایتخت به فرماندهی رضا خان رهسپار تهران شدند. آنها روز ۲۱ فوریه (سوم اسفند ۱۲۹۹) وارد تهران شدند. رضاخان در ۲۰ فوریه ۱۹۲۱ (۲ اسفند ۱۲۹۹) به هیگ یکی از افسران انگلیسی گفت:

« درحال پیشروی به سوی پایتخت واستقرارحکومتی است که پیش از دل مشغولی به مجلس، مشروطه و قانون اساسی و موضوعهای بی ربطی از این قبیل، قدری، به نظم و ترتیب خانه خود پردازد.» (۲)

◀ نظرهوشنگ صباحی براینستکه: « وزارت جنگ (انگلیس) خواهان آن بود که دراسرع وقت شمال ایران را تخلیه کند. پس از عقب نشینی قوای انگلیس از قفقاز در تابستان ۱۹۱۹ (۱۲۹۸) ، ادامه اشغال شمال غربی ایران به بهانه محافظت از مسیر تدارکاتی به روسیه، دیگر از لحاظ نظامی توجیه پذیر نبود. لیکن وزارت جنگ بدو موافقت کرده بود که نیروی شمال ایران را به منظور احتراز از تضعیف سیاست ایران کرزن وسیعی در جلوگیری از تجاوز بلشویکها « با بلوف زدن»، نگه دارد. دیری نپائید که کمبود پول و نفرات وزارت جنگ را برآن داشت تا تعهدات نظامی در ایران را دوباره ارزیابی کند. لوید جرج و آستن چمبرلن، وزیر خزانه داری، دائماً چرچیل را تحت فشار قرارمی دادند تا هزینه های نظامی را تقلیل دهد. لغو سریع بسیج عمومی تعداد سرباز در اختیار ویلسون را به شدت کاهش داده بود. او نوشت، سربازان انگلیسی، « در سرتا سر دنیا پراکنده اند، همه جا ضعیف، همه جا بی قدرت، و ذخیره ای هم در کار نیست.» او می خواست منابع رو به کاهش وزارت جنگ را در مناطقی که برای دفاع از بریتانیا و امپراتوری حیاتی می انگاشت، متمرکزسازد. ایران در رأس این فهرست الویتها قرار نداشت.» من صحنه های عملیاتی مان را به ترتیب اهمیت قرار می دهم، که عبارت اند از: انگلستان، ایرلند، مصر، بین النهرین، راین، فلسطین، ایران، قسطنطنیه.» او می خواست که نیروها از « مناطقی که قرار است به آرای عمومی مراجعه

شود، قسطنطنیه، فلسطین و سرتاسر ایران، و بخش اعظم بین النهرین بیرون بیایند.» به عقیده او: «فکر حفظ قوا در بین النهرین یا ایران برای دفاع از هند، به کلی نامعقول است.»

از این گذشته، در اوایل مه (اردیبهشت) وزارت جنگ از حمله گسترده شوروی به ایران هراس افتاد. ویلسون به چرچیل نوشت، «چنانچه دولت اعلیحضرت آمادگی جنگ با روسیه را نداشته باشد، شانسی برای باز داشتن آنان از این کار نداریم.» چرچیل قبلاً به صراحت اظهار داشته بود که منابع نظامی به من اجازه نمی دهد «مقاومت مؤثری در برابر پیشروی بلشویکها نشان دهیم مگر در مرزهای اصلی هند.» او مؤکداً گفته بود که دولت (بریتانیا) «نباید خود را در برابر دولت ایران متعهد سازد، یا مردم ایران را امیدوار به حمایتی سازد که در صورت بروز خطر واقعی عملاً از قدرتش خارج است.» بنابراین ویلسون قویاً خواست که قوای انگلیس ایران را تخلیه کند تا به دست روسها خوار نشود. پیاده شدن قوای شوروی در انزلی در ۱۸ مه ۱۹۲۰ (۲۸ خرداد ۱۲۹۹) استدلال وزارت جنگ را برای فراخواندن نیروی شمال ایران تقویت کرد.

چرچیل به کرزن نوشت، پادگان انگلیس در بندر (انزلی) «ابتدا جمع آوری شد و سپس اجازه یافت با وضعی بسیار خفت بار برای ارتش انگلیس، عقب نشینی کند.» ویلسون که پنج روز پیش از پیاده شدن قوای شوروی قویاً خواهان تخلیه فوری شده بود، «نمی توانست خود را از نوشتن نامه ای خصوصی از نوع - من که به شما عرض کردم-»، به کرزن باز دارد. او به کرزن نوشت، «شاید این رویداد قابل تاسف در انزلی، که اینک رخ داده است و رویدادهای دیگری را متعاقباً در پی خواهد داشت سبب شود که شما تغییر عقیده بدهید و حتی کمی به توصیه های مستشاران مسئول نظامی اعتماد کنید.» کرزن در پاسخ زنده اش «مستشاران مسئول نظامی» را به گمراه کردن وزارت خارجه با بی اهمیت شمردن خطر نظامی شوروی متهم کرد.

وارد کردن اتهامات متقابل و محکوم کردن دوجانبه صحنه را برای رویارویی های متعدد در کابینه در تابستان ۱۹۲۰ (۱۲۹۹) بین کرزن و میلنر، وزیر

مستعمرات، که محافظت از ایران را در برابر بلشویکها برای امنیت امپراتوری ضروری می‌انگاشت، از یک سو، و چرچیل و ویلسون (که غالباً در جلسات در مقام کارشناس نظامی شرکت میکرد) از سوی دیگر، آماده کرد. ویلسون نوشت، «ماهه‌است که از کابینه خواهش کرده ام اجازه دهند (قوا) را از ایران بیرون بکشانم.» اینک او معتقد بود که وزارت خارجه «باید برای احتراز از فاجعه‌های دیگر پافشاری کند.» در ۲۱ مه (۳۱ خرداد)، که کابینه برای بحث در باره پیاده شدن قوای شوروی در انزلی، تشکیل جلسه داد، چرچیل و ویلسون بر تخلیه ایران پافشار کردند. لیکن در نتیجه مخالفت سرسختانه کرزن و میلنر، کابینه فقط تصمیم گرفت که نیرو را در قزوین، ۲۰۰ کیلو متری جنوب انزلی، متمرکز کند. در ۱۸ ژوئن (۲۸ خرداد) ویلسون مجدداً از کابینه خواست که دستور فراخواندن نیروی شمال ایران را صادر کند. پیشنهاد ویلسون «مخالفت شدید کرزن و میلز را برانگیخت. به وضوح آشکار بود که در صورت تحقق چنین عملی آنها استعفا می‌دادند. بنابراین لوید جرج به دفع الوقت پرداخت و گفت که او منتظر ورود پرسی کاکس از بغداد می‌شود.» بیش از یک ماه طول کشید تا کاکس وارد لندن شود و کابینه را در جریان اوضاع ایران قرار دهد. در این ضمن وزارت جنگ فعالیت خود را برای فراخواندن قوا از ایران تشدید کرد، مباحثات کابینه به (روزنامه) دیلی اکسپرس متعلق به لرد بیوربروک درزکرد و این روزنامه کابینه را به سبب تصمیم به حمایت نظامی از ایران مورد انتقاد قرار داد، آن هم نه «برای مقاومت در برابر تهاجم خارجی یا تضمین امنیت ایران در برابر تجاوز خارجی، زیرا بلشویکهای روسی که به انزلی آمده بودند آنجا را ترک کرده اند، بلکه به خاطر حفظ دولت شاه در برابر عناصر انقلابی کشور خودش.» (این) روزنامه نوشت، این تصمیم یک پیروزی برای کرزن محسوب می‌شود که «مظهر امپریالیسم گسترده پالمرسون است، بدون در اختیار داشتن منابعی که پالمرسون تدارک دیده بود.» سیاستهای کرزن با ندیده گرفتن «محدودیت‌های خزانه و نیروی انسانی بریتانیا این خطر را در بر دارد که» امپراتوری را به نابودی کشاند. «این روزنامه



رضاشاه خان - «کلی» وزیر مختار هلند

افزود « موجب کمال تأسف است که نخست وزیر هم باید به طرفداری از این ماجراجوییهای بلند پروازانه بپردازد.» در عین حال، چرچیل ویلسون به لوید جورج متوسل شدند تا از تخلیه ایران حمایت کند.

با فرا رسیدن اوت (شهریور) کاکس به لندن آمد. در ۶ اوت (۱۵ مرداد) کابینه مذاکره درباره نیروی شمال ایران را از سر گرفت. کرزن و میلز یک بار دیگر « صراحتاً اظهار داشتند که اگر از ایران بیرون بیایم استعفا خواهند کرد.» کاکس هم مخالف فراخواندن نیروی شمال ایران بیرون شمال ایران بود، و چنین استدلال می کرد که امر مشکلات نظامی در بین النهرین را افزایش می دهد و « هیچ چیز بیشتر از ترک ناگهانی سیاستمان در ایران و تخلیه آن کشور از قوای انگلیس وجهه ما را خدشه دار نمی کند.» از سوی دیگر، چرچیل و ویلسون سعی کردند « با شدت هر چه تمامتر خطرات ناشی از پراکندگی نیروها در صحنه های مختلف را» به کابینه بقبولانند. استدلال آنها این بود که « اگرچه این نیروها در ایران و سایر جاها کافی نیستند، لیکن در جمع کل نیروی ما را جذب می کنند، و نیروی ذخیره ای باقی نمی گذارند.» در ۱۲ اوت (۲۱ مرداد) کابینه سرانجام به تصمیم دست یافت. به رغم « مخالفت شدید با حفظ نیروهای انگلیس در ایران از لحاظ نظامی،» لوید جورج به این نتیجه رسید که آنها « باید به میزان فعلی شان حفظ شوند تا نتیجه مذاکرات مجلس ایران در باره تصویب قرار داد ایران و انگلیس معلوم شود.» کرزن با حمایت نخست وزیر حرف خود را به کرسی نشاند. واقعیت این است که لوید جورج مصر بود. مسائل مهم اروپایی را شخصاً با استفاده از « دیپلماسی از طریق مشورت» اداره کند، و بدین ترتیب وزیر خارجه اش را نادیده بگیرد. لیکن اودست کرزن را در اداره مسائل شرق که بیش از همه چیز مورد علاقه اش بود باز می گشت. او بخصوص مایل نبود کرزن را با تضعیف طرح دست پرورده اش - یعنی سیاست ایران، به کلی کنار بگذارد. هنگامی که ویلسون از او خواست از فراخوانی (قوا) از ایران حمایت کند پاسخ داد « کرزن تحمل آن را نخواهد داشت.» بنابراین او، به رغم مخالفت شخصی با تعهدات نظامی در ایران، جانب

کرزن را گرفت. در پایان جلسه کابینه به کرزن نوشت، «اگر احساس نکرده بودم که فراخواندن (نیرو) از ایران موقعیت شما را منزلزل نمی سازد، با توجه به (مشکلات) شدید مالی مان، یقیناً به نفع فراخواندن رأی می دادم.» تصمیم کابینه بدین معنا بود که فراخوانی نیروی شمال ایران پیش از بهار آینده، به دلیل شرایط جوی در شمال ایران امکانپذیر نیست. در ایران، ژنرال چمپلین، پس از دو سال فرماندهی نیروی شمال ایران، و بخصوص پس از مشکلاتش در انزلی، احساس «فرسودگی» کرد، و تصمیم به باز نشستگی گرفت. ادموند «تاینی» آیرونساید در اوایل اکتبر (مهر) جانشین او شد. او که در ۱۸۸۰ متولد شده بود، جوانترین سرلشکر در ارتش انگلیس بود. ویلسون او را چنین توصیف کرد: «بدون شک یکی از افسران جوان درخشان ارتش، یا شاید درخشانترین افسر ارتش، فردی با هوش، زبان دانی خارق العاده، با قدرت بدنی عالی، و شجاعت و ابتکاری بی همتا.» با وجود این موقعیت شغلی ژنرال آیرونساید از زمان پایان جنگ اول رو به افول نهاده بود، که بازتاب شکاف روز افزون بین اهداف سیاسی بریتانیا و منابع نظامی اش بود. اتفاقاً او در مناطقی خدمت کرده بود که این شکاف بارزتر بود. او فرماندهی قوا را در روسیه (آرخانگل، اکتبر ۱۹۱۸ - سپتامبر ۱۹۱۹) و ترکیه (ازمیر، ژوئیه - اوت ۱۹۲۰)، که کابینه بیهوده امیدوار بود به ترتیب بلشویکها را عقب بزند و ملی گرایان را سرجای خود بنشانند، به عهده داشت. در آن زمان او خود را در موقعیت مشابهی می یافت. وزارت جنگ دیگر نه تمایل و نه توانایی حمایت از سیاست ایران کرزن را داشت. او خاطرات خود نوشت، «پس از ترک مخاصمه، این سومین بار بود که خود را در رأس نیروهای نامحبوب نظامی در قسمتهای بسیار جدا افتاده دنیا می یافتم، به سرعت تبدیل به پرونده ای بد یمن می شدم.»

انتخاب آیرونساید نشاندهنده اهداف وزارت جنگ در ایران بود. پس از فرماندهی تخلیه شمال روسیه تحت شرایط خطرناک، آیرونساید به عنوان «فرماندهی متبحر در عقب نشینهای خطرناک» معروف می شد. او می بایست تا زمان تصمیم گیری کابینه به فراخواندن نیرو از ایران مواظب اوضاع باشد و از درگیر کردن نیروهایش در این

کشور احتراز کند. در این ضمن، «می بایست نفوذ شخصی خود را براستار و سلسلی و دیگر نیروهای ایرانی تحکیم کند، به طوری که بتوان قوای آنها را به نحو احسن به کار گرفت تا خواستههای مقامات سیاسی رادر تهران بر آورد سازند.» به عبارت دیگر، قرار بود او مساعی خود را به کار برد تا نیروهای نظامی محلی را به جای نیروی شمال ایران به صورت آلت دست سفارت در آورد. (۳)

نابسامانی ها و آسیب ها

اصغر شیرازی در کتاب «ایرانیّت، ملیّت، قومیت» اوضاع اجتماعی و سیاسی قبل از کودتا را اینگونه شرح می کند: تا اینجا کوشیدیم خطرهای بیرونی و درونی که در فاصله میان جنگ جهانی اول و برآمدن رضاخان براریکه قدرت ایران، استقلال و تمامیت ارضی آن را تهدید می کردند، شرح دهیم. دیدیم که خطرها چه تصورات و چه ترسهای رادر ذهن غالب سیاستمداران و روشنفکران آن عصر ایجاد کرده بودند. اما تهدیدها محدود به این دوخطر نبودند. اوضاع نابسامان و پراسیب عمومی داخلی کشور خطر دیگری بود زیان بارترو در واقع زمینه ساز آن دوخطر دیگر. بلای جنگ، گرفتاری مجلس، پریشانی نمایندگان، خودکامگی و بی ثباتی دولت، فقر هولناک، قحطی، شیوع بیماری های موسمی، مرگ و میر میلیونی جمعیت و فساد اخلاق جلوه های مختلف این خطر بنیادی بودند. نقد این نابسامانی ها و آسیب ها مانند دوره های پیشین موضوع ثابت نگاه روشنفکران به اوضاع بود، نقدی که گاه با نقد هرج و مرج درونی و تهدیدهای بیرونی درمی آمیخت و گاه موضوع سخنی جداگانه بود. اشاره به چند نمونه از این نقد مقصود را کفایت می کند.

فقر، قحطی و نبود بهداشت عمومی یکی از موضوعات دائمی نقد وضعیت موجود بود. مجله کاهه در شماره ۳۲ / ۳۱ خود (۱۵ / ۱۰ / ۱۹۱۸) مرگ عدّه کثیری از اهالی تهران در اثر حصبه در چند ماه اخیر را نقد می کند و از گرانی و کمیابی نان و سایر مواد غذایی خبر می دهد. گلایه از این ناروایی ها گاه با شکایت

از رفتار قدرتهای استعماری، به عنوان مسبب آنها در می آمیزد. همان مجله در شماره ۲۵ (۱۵/۲/۱۹۱۸) به شرح تعدیات انگلیس در جنوب و روسیه در شمال ایران می پردازد و قحطی نان و کمیابی آذوقه « تقریباً در تمام مملکت، خصوصاً در طرف غرب» را به چپاول وسائل تغذیه مردم توسط نظامیان عنان گسیخته روسیه نسبت می دهد. در شماره ۲۷ (۱۵/۴/۱۹۱۸) در ارتباط با شرح احوال مجالس مشروطه که از شماره های قبل شروع شده بود، از جمله به وضعیت اسفناک مجلس دوم می پردازد که «در باریک ترین موقع تاریخی ایران و خطرناک ترین بحرانات مملکتی و خوفناکترین زمان [ها] واقع شده بود». اولتیماتوم روسها مانند صاعقه ای بود که همراه با اغتشاشات بزرگی همچون طغیان رحیم خان قراجه داغی، شورش عشایر شاهسون، بازگشت محمدعلی شاه مخلوع، طغیان ترکمن ها و یاغیگری داراب میرزا بر سرایران می باریدند. اینها همگی اسباب هایی بود که دول استعمارگر برای این مجلس چیده بودند. علاوه بر این دولت های روس و انگلیس از گرفتن وام از دولت های ثالث و استخدام مستشار خارجی جلوگیری می کردند. روسها به رحیم خان، این دشمن مشروطه طلبان آذربایجان پناه می داد. تحریک عشایر کلهر، قلخانی و گوران علیه ایل سنجابی در غرب ایران کار انگلیس بود، همین طور فتنه و فسادى که طایفه جلو در غرب آذربایجان راه انداخته بود (کاوه ۵ / ۳ / ۱۲۸۸).

نویسنده کاوه نقد برخی از اقدامات کارگزاران دولت برآمده از کودتای ۱۲۹۹ را هم فرونمی گذارد. او (تقی زاده) در آخرین شماره مجله که در فروردین ۱۳۰۱ (۳۰ مارس ۱۹۲۲) به صورت یک «ورقه فوق العاده» با عنوان «خطر استقلال سیاسی یا انقراض ملی و نژادی؟» منتشر شد، در «جریان افکار طبقه مدیره مملکت» اثری از حرکت به سوی وسائل نجات حقیقی مملکت نمی بیند. همچنین از افراط «اولیای دولت» در تکثیر عده قوه مسلحه» بدون در نظر داشتن منبع عایداتی آن شکایت می کند. او «تعصب جاهلانه عامه» جوانان متصدی امور و اخراج روزنامه ها که اغلب از خطر خارجی فریاد

می زنند، ولی از توجه به بزرگ ترین کل خطرهای سیاسی و ملی و نژادی و جنسی و اعظم آفات ملک و ملت یعنی تریاک و الکل و امراض تناسلی و ترک ورزش بدنی غافل هستند، اعلام می کند. او سپس در همین « و رقه فوق العاده » به نقد قیام « ولایات کم و بیش ترقی یافته ایران برخلاف اولیای حکومت تهران » می پردازد. منظوراو قیام پسیان در خراسان، میرزا کوچک خان در گیلان و خیابانی در تبریز است. او برخاستن ولایات برضد حکومت مرکزی را « خلاف صلاح مملکت و موجب تزلزل اساس خیلی ضعیف آن » می داند و آن شورش ها را با مصلحت وحدت ملی که ایران برای حفظ استقلال لفظی خود از همه بیشتر بدان محتاج است، مغایر می شمرد. او در عین حال مخالف زدن مهر شرارت و مغرضیت به قیام کنندگان است و اکتفا کردن به سرکوب آنها، بدون رسیدگی به علل قیام و کوشش در رفع آن علل را ناکافی می داند. به نظر او « این نوع حکم کوتاه نظرانه حتی برای اغتشاش لشنی ها و دشتی ها و شاهسو نها و شورش ایلات دزد و فتنه سمیتقوی گرد که دزدی بیش نیست، صحیح نیست تا چه رسد به انقلاب جمعی از ملت شهرنشین و تربیت شده ». او علت این انقلاب های ادواری را فساد فوق العاده مرکز و انحطاط اخلاق در آن نقطه و رواج بی اندازه رشوه و مداخل و غارت مال مملکت می داند. اینها عشق ترقی و میل اصلاحات در ولایات را مسدود می سازند. او متأسف است از اینکه « رأی ولایات تأثیری در جریان امور عامه مملکت ندارد و فقط عقیده عامه مردم تهران است که اولیای دولت و پیشروان ملت آن را افکار عامه دولت حتی حاکم شهرهایی چون تبریز و اصفهان را از تهران می فرستند و او حتی وکلای آن ولایات را به میل خود انتخاب می کند.

بی حرکتی، بی قیدی، بطالت ممتد و بی تاریخی ایران در هشتاد سال گذشته « موضوع دیگری است که در دومین شماره کاهه (۱۹۱۶/۲/۱۸) در مقاله ای با عنوان « روزهای تاریخی ایران » منتشر شد. در این مقاله نویسنده از اوضاعی اظهار آنچنان رنجی می نماید که « بدتر از مرگ شده، که به زبان و قلم از وصف آن عاجز است ». چیزی که ابداً محل اعتنا نیست. ترقیات و

آبادی مملکت و کمتر از آن حفظ ملك و تدارك قوت استعداد است. موضوع یکی از مقالات شماره دهم کاوه (۱۵ / ۷ / ۱۹۱۶) تأسف از آشوبی است که عشایر در نقاط مختلف مملکت ایجاد کرده اند.

در آذربایجان اغتشاش و ناامنی و چپاول از حد گذشته است. طوایف شاهسون در اردبیل و خلخال و کردها و ایل شکاک درخوی و سلماس از تمام آن ایالت سلب امنیت کرده و آتش فتنه روشن نموده اند. در شماره ۳۲ / ۳۱ (۱۵ / ۱۰ / ۱۹۱۸) نویسنده اندوه خود را از زد و خورد میانطایفه جلو و ایل شکاک و کشته شدن مارشیمون، کشیش آسوری، قریه خسروآباد بیان می کند و در شماره هفتم دوره جدید (۱۷ / ۷ / ۱۹۲۰) خبر از ورود بلشویکها و انورپاشا به باکو و عبور قوای مصطفی کمال و انورپاشا از نواحی خوی و ماکو می آورد. موضوع سه شماره بعد (۱۵ / ۱۰ / ۱۹۲۰) ترس از آن است که «درگیلان و آذربایجان نفوذ انقلابیون روسی مخلوط به نفوذ خیالات پرستان عثمانی شده و چیزهای عجیبی به ظهور رسد. باکو مرکز اختلاط این دو عامل شده و از آنجا در به هم زدن اوضاع ولایات سرحدی ایران جهانگیران ترك و منکرین اصول ملیت مشهدی بوداق بیك و قنبرناجی جودت اوف را برای برانگیختن برادران اسلامی و تبلیغ بالشویسم ملی به ولایات ایران می فرستند» پیش از این همین مجله متأسف از شورشی است که خدرخان که «از اشرار و دزدان معروف» است، به حمایت روس ها در خراسان به راه انداخته است. نویسنده این شورش را یکی از آثار انقلاب در روسیه و تأثیر آن در ولایات سرحدی ایران می داند.

حسین کاظم زاده ایرانشهر در مقاله ای با عنوان «خصائص ایرانیان»، پس از شرح صفات خوب ایرانی ها (ذکاوت، قوه تقوی دو تشبث) از این که از آنها برای ترقی کشور بهره ای نمی برند، شکایت می کند و در ذکر علل این غفلت به شمارش مظاهر دوازدهگانه فساد اخلاق در نزد ایرانیان می پردازد (ایرانشهر ۱۳۰۰، شماره ۴). برخی از آن خصائص خیانت به وطن، تنبلی و بی کاری و بی عاری و افراط و تفریط است.

همودر مقاله «ملیت و روح ملی ایران» به نقد خرافات و استبداد به عنوان موانع

توسعه و مهاجرت سرمایه و مغزها دست می زند و آن را با نقد تعلیمات واعظ ها و روحانیان ریاکار که « دنیا را ناپایدار و عمر را بی اعتبار دانسته مردم را تشویق به درپوزگی و برهنگی و درویشی کرده، حس تشبث و اقدام در امور اقتصادی و معاشی را کشتند [...]» ادامه می دهد (ایران شهر، ۱۳۰۲، شماره ۲). « در نتیجه این اوضاع» است که « مزروع حاصل خیز دماغ ایرانی حال يك شوره زار را گرفته و قرنهاست که تخم فکرهای جدید و آزاد در آن نروییده است». مشفق کاظمی که از هر فرصت برای حمله به همه کسانی که از نظرا و مسؤول نابسامانی ایران بودند، استفاده می کرد، قتل ای مبری، کنسول آمریکا در تهران را در سرمقاله شماره پنجم مجله فرنگستان (۱۰ / ۶ / ۱۳۰۶) به گردن آخوندها و تعصبات مذهبی مردم می اندازد و آن را دلیلی برای ننگین شمردن وضعیت مملکت، اخلاق فاسد جمعیت قلیل ایران و آخوندهایش می داند. آنها اجازه ممانعت از نشر معارف دارند، وکلا شیره ای هستند و محافظه کاران صاحبان قدرت. او پنج میلیون از هفت میلیون جمعیت ایران را از حیث فکر با بشر اولیه و بوزینه هایی که داروین برای اجداد ای شان قائل است، مساوی می داند. آنها جز آلت دست این و آن شدن کاری ندارند. حمله مجله فرنگستان در سرمقاله شماره ۱۱ / ۱۲ (۱۳۰۴) به روحانیت ادامه می یابد. علت این بار حملاتی است که در طی يك سال به نشریه شده و از جمله به منع توزیع آن در داخل منجر گشته است. اینها همه به تحریک آخوندها که از نظر نویسندگان حاکمان حقیقی مملکت اند، انجام شده است. نویسندگان آنها را مسئول شماری از آنچه مطلوب نظر او بود می داند و خواهان رفع آنها می شود.

دو نکته در این مقاله جالب و در عین حال عجیب است؛ یکی، جدا کردن حساب مردم از آخوندها و این که با زدودن ورق نازک خرافات از ذهن مردم به دنبال آخوند نخواهند رفت؛ دو دیگر، این که شرط موفقیت انقلاب سیاسی و اجتماعی مانند انقلاب در کشورهای دیگر انقلاب ادبی، مذهبی و اخلاقی، در پیشاپیش آن است: « ایران امروز تشنه انقلاب ادبی و اخلاقی است».

این تصاویر را پژوهشگران تاریخ نیز تأیید می کنند. به قول محمدعلی همایون

کاتوزیان « سال ۱۹۲۱ در حالی آغاز شد که آشوب و کشمکش و خطر تجزیه - تقریباً به شدت ماه های آخر حکومت شاه سلطان حسین و انحطاط صفویه بالا گرفته بود» (کاتوزیان، ۱۳۷۹، ص ۳۴۵) به نظر آبراهامیان « در سال ۱۹۲۰ ایران به معنی کلاسیک کلمه يك کشور ورشکسته بود. وزارتخانه ها در خارج از پای تخت هیچ حضوری نداشتند. دولت به علت رقابت اعیان سنتی و احزاب جدید، از يك طرف و قرارداد ایران و انگلیس، از طرف دیگر مختل شده بود. برخی از ایالات در اختیار جنگ سالاران، برخی دیگر در اختیار قیام کنندگان بود. ارتش سرخ گیلان را تسخیر کرده و تهدید به پیشرفت به طرف تهران می کرد. شاه به گفته انگلیس ها، سرگرم جمع آوری جواهرات سلطنتی برای فرار بود» (همو، ۲۰۰۸، ص ۶۴). جلد دوم تاریخ مختصر احزاب سیاسی ملك الشعراى بهار نیز آینه هرج و مرجی است که در دوران بعد از انقلاب و به ویژه در چندسال آخری که به سقوط سلسله قاجار منجر شد، در جامعه سیاسی حزب سازی و فرقه بازی ایران حاکم بود. در آنجا می خوانیم که چگونه «حزب سازی و فرقه بازی و جارجونجال لیدرها و پادوها و هتاکی جراید همه را خسته کرده بود. (بهار، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۳) و مملکت را رو به ویرانی می برد (ص ۱۰۰). (۴)

نامزدهای کودتا

حسین مکی می نویسد: "فکر، کودتا در ذهن سیاستمداران بریتانیا قطعی و پخته شده بود. دیده کارکنان سفارت بازیگر این کمدی را جستجو می کرد. از روزی که این تصمیم قطعی شد تا روزی که انتخاب عملی گردید و پرده بالا رفت، چند نفری نامزد این نقش شدند که نامزدی هریک مواجه با مشکلاتی گردید. سید ضیاءالدین شاید آخرین کسی بود که نامزد این بازیگری شد، ولی ظاهراً استعداد و صلاحیت کامل او این جامه را به قامت او برارنده تر از دیگران ساخته است. شاید هم (این حدس ضعیف است) دلالتان و مأمورین سفارت می خواسته اند چند نفر را به این امید و آرزو آرام نگاهدارند و از روزاول نظرشان قطعاً

متوجه سید ضیاء بوده است".

اینک در باره هرکدام از نامزدان و داوطلبان کودتا، مختصری می‌نگاریم. اولین کسی را که نامزد کودتا کرده بودند (طبق یادداشت‌هایی که نویسنده نزدیکی از دانشمندان و محترمین معاصر بختیاری دیده است) سردار اسعد بختیاری بود که جریان تاریخی آن بدین شرح بوده است:

از چند نفر مطلعین شنیده که تقریباً اواخر کابینه وثوق الدوله موقعی که بختیار یها بعنوان کمک با اردوی دولتی برای رفع غائله و تعقیب رضای جوزدانی برخاسته بودند، با آنکه تقریباً دوسه ماه هم از واقعه قتل رضای جوزدانی گذشته بود، معهذاً بنام اینکه در تعقیب رضای جوزدانی خواهند رفت، دسته دسته وارد اصفهان شده در آنجا متمرکز گشتند. تا آنکه شبی در عمارت چهل ستون اصفهان مجلس مشاوره ای بین تمام سران بختیاری تشکیل یافت و موضوع فرماندهی این اردوی چریک بختیاری مطرح گردید؛ بالاخره سردار اسعد نامزد فرماندهی اردو شد، ولی رأی بتصویب نرسید.

برای تعیین سرکردگی این اردوی چندین هزاری، بین آنها اختلاف نظر پیدا شد، حتی کار به نزاع و مناقشه کشید؛ در اثر این اختلاف، صبح هریک از سران بختیاری قسمتهای خود را برداشته روانه خاک بختیاری گردیدند و بالنتجه نتوانستند به ایجاد اتحاد موفق گردند تا بر اثر آن بتوانند مقدمات حمله به تهران و کودتا را فراهم سازند (شاید این موضوع هم مقرون بصحت نباشد).

گویا بر اثر همین نامزد بودن سردار اسعد بود که وی پس از آنکه سالها از این مقدمه گذشته و سردار اسعد نهایت درجه خود را به شاه سابق نزدیک و بی اندازه اعتماد به او پیدا کرده بود، ناگهان گرفتار دژخیمان مرگ گشته با فجیع ترین وضعی در زندان قصر شربت شهادت را نوشید. یکی دیگر از نامزدهای کودتا، سالار جنگ پسر بانو عظمی می باشد، که خودش هم داوطلب بود، یک ماه پیش از کودتای سید ضیاء دست بکار شد، با قوای مسلح چریک که از یک عده ارمنی و مقداری سوار بختیاری و عده ای از نفرات جنگجوی روزمزد تشکیل یافته بود، از اصفهان حرکت کرده در حدود سیاه کوه و رامین به یاغیگری

برخاسته بود و چنین تصمیم داشت که با عده خود تهران را تصرف نماید، ولی پایداری سخت عده ای از نیروی ژندارم، مانع از پیشرفت وی بطرف تهران گردید. برای دفع شر او بود که در تاریخ ۶ برج دلو ۱۲۹۹ کلنل گلرپ رئیس تشکیلات ژاندارمری شخصاً برای سرکشی پستها و بازدید و دادن دستورات به اردوی ژاندارم و دفع غائله از تهران بطرف ورامین حرکت کرده و سالار جنگ را در سیاه کوه شکست داد. خودش به کاشان فرار کرد و چهار نفر از همراهانش دستگیر شدند.

میرزا اسماعیل نوبری

یکی دیگر از کودتاچها استاروسلسکی فرمانده روسی قزاقخانه بود که می خواست پیشدستی نماید و قبل از انگلیسها رسیده و به بهانه سستی و اختلاس اموال دولت برای عزل او اقدام کرده اند. (۵)

اینک جریان این داستان را از زبان فرمند (آقای ضیاء الملک قراگوزلو) که در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی موقع طرح اعتبارنامه سید ضیاءالدین گفته است، بشنوید:

« در اواخر پائیز ۱۲۹۹ بنده بامیرزا اسماعیل نوبری که یکی از انقلابیون دوره مشروطه بود و همیشه یک شخص انقلابی بود؛ آقایان تبریزیها مخصوصاً آقای دکتر شفق آن مرحوم رامی شناسند، ایشان یک نفروطن پرست حقیقی بود؛ مخصوصاً از آن وطن پرستهایی که بنده به ایشان کاملاً معتقد بودم؛ در رشت متجاسرین بقول مشیرالدوله آمده بودند به بندر پهلوی؛ از آنجا هم جاده ها را قطع کرده بودند و سعی کرده بودند تا به شش فرسخی قزوین برسند؛ در آنوقت نیروی ارتش انگلیس در قزوین بود و اجازه مبارزه نداشت؛ به آنها امر بعبق نشینی از قزوین داده شده بود.

بنده و مرحوم میرزا اسماعیل نوبری وارد قزوین شدیم؛ تمام مأمورین دولت از ترس متجاسرین شش فرسخی قزوین فرار کرده بودند و متجاسرین منتظر بودند وارد شهر شوند.



میرزا اسماعیل نوری

وقتی ما وارد تهران شدیم، قزوین بکلی از مأمورین دولت و قشون انگلیس تخلیه شده بود. در این ضمن کابینه مشیرالدوله در تهران تشکیل یافته بود و یک عده قزاق فرستاده بود به آنجا. وقتی ما به تهران می آمدیم، آنها را در راه می دیدیم که به قزوین برای دفع متجاسرین می رفتند، آنها به قزوین رفتند و جلو متجاسرین راهم گرفتند و البته یک امر سیاسی که مرحوم مشیرالدوله اعمال کردند، این بود که میان میرزا کوچک خان و متجاسرین رابهم زدند و میرزا کوچک خان را بطرف خود کشیدند و متجاسرین را هم نگذاشتند از قزوین جلوتر بیایند.

مرحوم میرزا اسماعیل نوبری و بنده وارد تهران شدیم؛ در این وقت سه جریان کودتائی در تهران بود که شاید آقایان اطلاع داشته باشند.

یکی همان مرحوم مدرس بود که در تهران یک جریان داشت و دیگری مربوط به نوبری بود که به اقدامات مجددانه خود «استاروسلسکی» را از مقام خودش خلع کرد.

و جریان آن این بود که روزی در منزل بنده آقای میرزا اسماعیل نوبری تشریف داشتند؛ کسی آمد با ایشان صحبت کرد که در اثر آن رنگ رویشان پرید و بعد فرمودند دوساعت دیگر می آیم؛ وقتی که برگشتند خیلی گرفته و پیکر بنظر می رسیدند و بعد اشخاصی که آنجا بودند، رفتند.

مرحوم میرزا اسماعیل نوبری فرمودند که «استاروسلسکی» به من می گفت که راجع به سیاست خارجی، انگلیسها مشغول و در فکر کودتائی هستند؛ شما بیائید من قزاقخانه را در تحت نظر شما قرار می دهم و شما یکنفر انقلابی هستید، بیائید کودتا کنید.

مرحوم میرزا اسماعیل نوبری جواب داده بود که من به دست خارجی مخصوصاً به دست نظامی، انقلاب نمی کنم و اگر بخواهم انقلاب کنم، بدست افرادی انقلاب می کنم که وطن پرست و انقلابی باشند. چون خودش وطن پرست بود، به وطن پرستها اهمیت می داد و می گفت با کارد و طپانچه انقلاب نمی کنم. من به دست یکنفر خارجی و یک میسیونری که بعداً معلوم نیست، در تحت اختیار من باشد یا نه و مطیع من بشود یا نه، انقلاب نمی کنم؛ و قبول نکرده بود که کودتا بکند.

بعد آمده بودند و صحبت کرده بودند که ممکن است بروند یکی دیگر را پیدا کنند، که به مقام ریاست علاقه داشته باشد و این کار را بکند و او گفته بود، من باید بروم به مرحوم مشیرالدوله اطلاع دهم و او از این امر آگاه سازم. مرحوم مشیرالدوله در این وقت نخست وزیر بود؛ وقت گرفته، رفت منزل او، آقای نوبری که خدا رحمتشان کند، به مرحوم مشیرالدوله چگونگی را گفت. مرحوم مشیرالدوله فرمودند که ما با انگلیسیها در مذاکره هستیم که یک ماده از قرار داد را لغو کنیم و آنهم ماده ایست که مربوط به صاحب منصبان قشونی و نظمی است و از یک مملکت خارجی برای ایران مستشار می آوریم؛ ولی هنوز مذاکرات ما تمام نشده است؛ مرحوم مشیرالدوله فرموده بودند که من خیلی خوشوقت هستم که شما مرا مستحضر کردید و بهمین جهت فوراً اقدام کردند و گویا سردار همایون را در قزاقخانه گذاشتند و دست آنها را از آنجا کوتاه کردند و یکعده زیادی را هم به جاهای دیگر گذاردند و از آن خیالی که استاروسلسکی در سرش پخته بود؛ جلو گیری کرد. مرحوم مدرس راهم که البته شنیدید که وارد بودند و یک کمیته ای بود در ایران، به نام کمیته آهن که آنها هم مشغول بودند؛ در صدد کودتا بودند و البته آقایانی که آن زمان بودند، اطلاع دارند که کودتا بدست کمیته آهن اجرا شد مکرر این لقب را شنیده اند، آنهایی که سنشان اقتضا دارد، آن موقع در سیاست وارد بودند، می دانند) عمادالسلطنه فاطمی - همه سنشان اقتضا دارد. (۶)

جا دارد که در اینجا بطور مختصر زندگینامه میرزا اسماعیل نوبری در اینجا بیاورم:

میرزا اسماعیل نوبری، فرزند حاج محسن، تاجر تبریزی، چون از محله نوبر تبریز بود معروف به نوبری شد. به سال ۱۲۹۰ ه. ق. (۱۲۵۲ خورشیدی) در تبریز متولد شد.

پس از انجام تحصیلات مقدماتی به تحصیل علوم حوزوی پرداخت، صرف و نحو، منطق و معنای بیان، کلام و قواعد و اصول را فرا گرفت. احمد کسروی او را همراه با ستارخان، باقرخان، خیابانی و... که در دوره مشروطه «پایداری نمود» یاد می کند .

ر ماجرای فرستادن بمب به شجاع نظام مرندی که از عمال سرسپرده دربار قاجار بود شرکت مستقیم داشت. بعد از اینکه بمب در جعبه‌ای جاسازی می‌شود آن شادروان آن را به گردن می‌گیرد که جعبه را به پستخانه برساند و نگران راه انداختن آن باشد، ماحصل این کار انعکاس خبر کشته شدن شجاع نظام مرندی در بین مستبدین، لرزه به اندام آنان انداخت. این حرکت در پیشرفت نهضت مشروطه تأثیر بسزایی داشت. پس از خلع محمد علی شاه از حکومت، انتخابات دوره دوم مجلس شورای ملی آغاز شد. میرزا اسماعیل نوبری به همراه خیابانی، نماینده دیگر مردم تبریز، راهی مجلس شورا شد.

ماجرای تجاوز نظامی اشغالگران روسی به آذربایجان و کشتار آزادیخواهان بنامی مانند ثقة الاسلام و ضیاء السلام و... باعث گردید بزرگان قوم چنین مصلحت‌اندیشی کنند که تعدادی از سران آزادی و مجاهدین به سوی خاک عثمانی مهاجرت کنند، از جمله مرحوم نوبری؛ ایشان به همراه میرزا آقا شبستری و چند نفر دیگر مغازه‌ای باز کرده مشغول کسب شدند. بعد از جنگ جهانی اول، فشار روسها و آن محیط خفقان کم شد. نوبری و سایر آزادیخواهان با دیدن این وضعیت خود را به زادگاهشان رساندند

در قیام شیخ محمد خیابانی بر علیه خودکامی‌های و ثوق‌الدوله انگلوفیل و به ویژه قرارداد ننگین ۱۹۱۹ شرکت داشت. میرزا اسماعیل نوبری در این جنبش فعالانه شرکت می‌کند و بعد از خیابانی شخص دوم به حساب می‌آید.

از جمله قدمهای موثری که توسط میرزا اسماعیل نوبری و چند نفر شخص خیر دیگر برداشته شد کمک‌کردن به مردم بی چیز در مورد تأمین آذوقه و ایستادگی در مقابل سرمایه دارانی بود که می‌خواستند با ایجاد قطعی مصنوعی گندم و جو را به قیمت گرانتر بفروشند. این مبارز آزادیخواه و سازش ناپذیر، پس از به قدرت رسیدن رضاخان میرپنج و آشکار شدن ماهیت ضد مردمی وی مبارزه با او را آغاز می‌کند و بالاخره به دست وی به شهادت می‌رسد. رضاشاه او را به همدان تبعید می‌کند و در سال ۱۳۰۱ شمسی مأموران نظمیه به خانه‌اش ریخته و او را به زندان می‌برند. سه روز پس از آزاد شدن حالش به هم می‌خورد و

جهان را بدرود می گوید. (۷)

◀ مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران در فروردین ماه سال ۱۳۷۵ با آقای حسین آقای مکی گفت و گویی داشته است که در اینجا آن بخش که در رابطه با کودتا ۱۲۹۹ است در دسترس خوانندگان قرار می دهد:

• "آقای مکی! جنابعالی از پیشکسوتان تاریخنگاری معاصر در کشورما هستید و سهم بزرگی به عنوان مورخ دارید. اگر تاریخ بیست ساله و مدرس قهرمان آزادی شما نبود نسل امروز ما شناخت کافی از دوران بیست ساله اول پهلوی پیدا نمی کرد. با توجه به اینکه شما در جلدهای نخستین تاریخ بیست ساله خود سنگ بنای معرفی کودتای ۱۲۹۹ را گذاشته اید، نظرتان درباره خاطرات اردشیرجی ریپورتر، که اخیراً منتشر شده چیست؟ ظاهراً اردشیرجی تا سالهای اخیر چندان شناخته شده نبود و اسمی از او مطرح نبود.

* اولین مرتبه راین اسم او را در کتاب فراماسوئری خود آورد.

• فقط اسم او را جزو اسامی کسانی که عضو لژبیداری ایران بوده اند خیلی مختصر در کنار بقیه آورد نه به گونه ای که ایجاد حساسیت کند.

* چند نکته به نظر می رسد که عرض میکنم: يك نکته این که آبرونساید هم يك چنین چیزی نوشته و تاکید کرده تا زمانی که سلسله پهلوی حکومت می کند، این مطالب منتشر نشود و گویا محمدرضا پهلوی آن یادداشت ها را می گیرد. قبل از آبرونساید، ژنرال دنسترویل بود که پدر بزرگ کودتا محسوب می شد و اساس کودتا را او چیده بود. وقتی از ایران می خواست خارج شود منصب او به آبرونساید واگذار می شود. کتابی هم ادوارد گری، وزیر خارجه انگلیس، دارد که به زبان انگلیسی است و بعد به فرانسه ترجمه شد. مطلب مهمی که در این کتاب دیدم این بود که بر طبق نظر دولت انگلستان چون نفوذ روسیه در ایران بر اساس قرارداد ترکمانچای زیاد شده بود، و دربار محمدعلی شاه را می بینیم که تقریباً به روس ها خیلی نزدیک شده بودند، انگلستان متوسل به «نفوذ غیرمرئی» می شود. نویسنده در این کتاب این عبارت را به کار برده و می گوید به این جهت

ما مشروطیت را در ایران ترویج کردیم. مشروطیت را در اصل ما به ایران دادیم. مرحوم مدرس هم در یکی از نطق‌های خود به این مطلب اشاره دارد که وقتی مشروطیت می‌خواست پا بگیرد ما هنوز استعداد آن را نداشتیم ولی خیر از هر کسی برسد خیر است، چون چیز خوبی بود ما هم قبول کردیم.

يك مطلب دیگر این که انگلیسی‌ها با استاروسلسکی خیلی مخالف بودند و در مورد او به دولت ایران خیلی اعتراض می‌کنند و مشیرالدوله هم در نتیجه قضیه استاروسلسکی از کار کناره گرفت. مشیرالدوله یادداشت‌هایی در این مورد از خود به جا گذاشته که پیش همسرش بود و داود پیرنیا این یادداشتها را از مادرش گرفت و به من نشان داد. مطلب خیلی جالبی که در یادداشت‌ها دیدم این بود که مشیرالدوله نوشته بود من می‌خواستم با روس‌ها ارتباط برقرار کنم و ضمن ملاقاتی با سفیر انگلیس، این مطلب را با او در میان گذاشتم. او نه رد کرد و نه قبول؛ گفت: راجع به این مساله من دستوری ندارم. من هم فوری ۶۰۰ تومان به یحیی ریحان، مدیر روزنامه گل زرد، دادم که تو برو در روزنامه‌ات به من اعتراض کن که چرا با روس‌ها تجدید رابطه نمی‌کنید؟ شب که منزل آمدم همسرم اوقاتش تلخ بود؛ روزنامه را جلوی من انداخت و گفت: ببینید این مرد بی همه چیز چه نسبت‌هایی به ما داده؟ اول خیال کردم همان انتقاداتی است که من به او گفته بودم بکند، ولی وقتی نگاه کردم دیدم خیلی هتاک‌ی هم به من کرده؛ در صورتی که من پول داده بودم تا قدری انتقاد کند. به خانم گفتم: اینها جزو مسائل سیاسی است؛ شما اینقدر ناراحت نباشید، بگذارید ما فعلا روابط سیاسی را برقرار کنیم.

• در مورد لیاخوف و استاروسلسکی گفتنی است که وقتی از ایران می‌روند هر دو بعد از مدتی کشته می‌شوند. لیاخوف به مسکو نرسیده در قفقاز کشته می‌شود، استاروسلسکی هم از راه عراق می‌رود و گم می‌شود.

*احمدشاه قبل از حرکت استاروسلسکی يك شمشیر مرصع به اومی‌دهد؛ انگلیسی‌ها هم اعتراض می‌کنند. آنها قرار بود طبق قرارداد ۱۹۱۹ دو میلیون لیره به ایران کمک بدهند و آر میتاژ اسمیت و سایکس و چند نفر دیگر هم در ارتش ایران

باشند. مشیرالدوله این میسیون را به رسمیت نمی‌شناسد و چون اسمیت استخدام شده بود او را به لندن می‌فرستد تا در مورد مسائل نفتی که بین ما و انگلستان اختلاف وجود داشت موضوع را حل کند، و او هم گزارشی به نفع ایران می‌دهد. مطلب دیگر در مورد رابطه رضاخان با انگلیسی‌ها قبل از وقوع کودتاست. سرهنگ مویان معروف به سرهنگ باقرخان بمبی برای من تعریف کرد و گفت به هنگام عقب‌نشینی از رشت به قزوین، رضاخان به من گفت بیا مقداری راه برویم. در ضمن راه با من صحبت می‌کرد که اوضاع خراب است و باید این وضع را آباد کرد. همین‌طور که راه می‌رفتیم به گراند هتل سابق رسیدیم. در آنجا رضاخان به من گفت شما در خیابان بایستید تا من برگردم. من هم مدت سه ربع ساعت ایستادم. چون هوای آن موقع قزوین سرد بود و پاهایم سرد شده بود ناچار وارد ساختمان هتل شدم و دیدم در طبقه دوم رضاخان با چند افسر انگلیسی مشغول صحبت است.

• محمود محمود راجع به واقعه کودتا چیزی نگفته، چون یادداشت‌های ایشان سرنوشت فجیعی پیدا کرد ظاهراً به این جهت که همسر ایشان آلمانی بود و خیلی شوهرش را به خاطر مسائل مالی اذیت می‌کرد، تمام اسناد و مدارک محمود محمود را برمی‌دارد و با خود به آلمان می‌برد. دوستان محمود تلاش زیادی برای گرفتن اسناد می‌کنند، ولی این خانم آنها را پس نمی‌دهد و محمود ناچار مطالبی با تکیه به حافظه خود می‌نویسد و گرنه یادداشت‌هایش در اصل بسیار هم محققانه بوده است.

* مرحوم محمود هیچ چیز در مورد کودتا ننوشته ولی مطالب زیادی در مورد روابط خارجی ایران نوشته و من در کتاب تاریخ بیست ساله از مطالب او خیلی نقل قول کرده‌ام. ایشان مهندس وزارت پست و تلگراف بود. نکته دیگری را ارسال خلعتبری برایم تعریف کرد و آن این که هاوارد یاترات در دوران سردار سپهی و قبل از به سلطنت رسیدن رضاشاه در خانه‌ای در خیابان آب مقصودبک با رضاخان ملاقات می‌کند. ارسال خلعتبری، که منزلش پایین‌تر بود، از این مطلب اطلاع داشت. این که او خود دیده بود یا به نقل از کسی دیگر می‌گفت؟ نمی‌دانم.

در مورد حافظه بسیار قوی رضاخان، که اردشیرجی به آن اشاره می‌کند، مطلب درست است. شما اگر یادداشت‌های سلیمان بهبودی را بخوانید در آنجا مطلبی هست راجع به چای و سیگار. به این ترتیب که وقتی درسوم اسفند قوطی سیگار او را می‌آورند يك نخ از آنها کم بود و می‌گویند من يك سیگار فلان جا کشیدم چرا یکی از آنها کم است؟ این نشان می‌دهد که حافظه‌ای قوی داشته است. بعد بهبودی در جواب می‌گوید چون قوطی سیگار روی میز بوده ممکن است یکی از افسران برای یادگاری و افتخار یکی از آنها را برداشته باشد.

پسراو محمد رضا هم حافظه خوبی داشت. زمانی که من مسئول تشکیلات غرب ایران در حزب دمکرات بودم محمد رضا شاه می‌خواست به خوزستان برود که هوا خراب شد و هواپیما در اراک نشست. چون من در غرب ایران تشکیلات حزب توده را نابود کرده بودم، شاه در فرودگاه سراغ مرا گرفته و پرسیده بود: مکی کجاست؟ از فرودگاه فرستادند سراغ من که شاه تو را خواسته. وقتی رفتم، دیدم روی بال طیاره، سه قابلمه کوچک قرار دارد که یکی، خوراک کبک و یکی خوراک مرغ و دیگری نان و پنیر و سبزی بود و داشت غذا می‌خورد، او در همان حال با من صحبت‌هایی کرد. بعد از واقعه ۲۸ مرداد، من با این که جزو غیرمستغفی‌ها بودم ولی هیچ وقت در سلام‌ها شرکت نمی‌کردم. دربند سر بودم که آمدند و گفتند اعلیحضرت می‌گویند مکی حتما بیاید. وقتی رفتم، خطاب شاه به من بود. گفت یادتان هست در فرودگاه اراک به شما چی گفتم؟ تمام مطالبی را که آنجا به من گفته بود اینجا تکرار کرد. لذا حافظه بسیار قوی داشت. در مورد آمدن بلشویک‌ها به ایران و تشکیل محافل مخفی بلشویکی در پایتخت، که در وصیت‌نامه اردشیرجی آمده، باید بگویم که کالامیتسف هنگامی که به عنوان اولین سفرنشین در ساری پیاده می‌شود، استاروسلسکی به آنجا می‌رود و در یک محاکمه صحرائی هر ۱۷ نفر را تیرباران می‌کند که اینک قبر آنها در ساری است. او جواهراتی با خود آورده بود که به رجال این مملکت اهدا کند و قسمتی از جواهرات را هم بفروشد و خرج خودشان را در آورند و سفارتخانه دایر کنند. باقرخان بمبی به من گفت که وقتی جواهرات را روی میز گذاشتند از تلالو جواهرات، اتاق روشن شد.

• از دورانی که سید ضیاء در فلسطین بود چه اطلاعاتی دارید؟ مشهور است زمانی که موج ضد یهود در فلسطین ایجاد شد، ایشان به عنوان مسلمانی موجه، زمین‌ها را از اعراب مستقر در فلسطین می‌خرید و با کمک عین‌الملک، پدramیرعباس هویدا، اسناد زمین‌ها را به یهودی‌ها منتقل می‌کرد. می‌گویند منبع ثروت سرشار او همین معامله‌ها بوده است.

* این را می‌دانم که وقتی از ایران رفت پولی نداشت و مبلغی در حدود ۲۵۰ تومان پول به او می‌دهند.

• سندی موجود است که انگلیسی‌ها بیست هزار تومان به او پول می‌دهند تا خرجی راه داشته باشد.

* در فلسطین هم می‌دانم مدت‌ها بوده و باغات مرکباتی در آنجا داشته. بعد هم که به اینجا آمد در نهر کرچ، بالاتر از بیمارستان یوسف‌آباد، در همین جاده پهلوی يك زمین وسیعی را خرید و در آن مرغداری درست کرد. بعدها به سعادت‌آباد رفت.

• نکته جالبی درباره سیدضیاء وجود دارد. او در زمان محمدعلی شاه که سن و سالی نداشته به جرم بمب‌گذاری دستگیر می‌شود و شارژ دافرا تریشی در بازجویی او شخصا حاضر می‌شود و نظارت می‌کند که سید ضیاء اقراریری نداشته باشد و بعد هم او را به خارج می‌فرستند.

* سیدعلی آقایزدی، پدر سیدضیاء، از طرفداران محمدعلی شاه بود.

این قضیه قدری مشکوک است چون مدتی با آنها بود، بعدا جزو مخالفان قرار می‌گیرد.

* به هر حال استبعادی ندارد که سیدضیاء در خارج هم به نحوی ارتزاق می‌شده است. اما درباره احمدشاه مطلبی را نصرت‌السلطنه، که عمو و همبازی و همشاگردی احمد شاه بود، برای من نقل کرد. او می‌گفت وقتی فهمیدم انگلیسی‌ها می‌خواهند احمد شاه را از سلطنت خلع کنند، ما، سران قاجار، جمع شدیم. قرار شد دو نفر بروند و با وزیر خارجه انگلیس صحبت کنند. من و عضدالسلطان رفتیم. وزیر خارجه انگلیس به ما گفت پرونده این کارنزد مدیرکل وزارت خارجه است که فعلا مرخصی است، من یادداشتی برای او می‌نویسم، شما بروید

با او صحبت کنید. ما به اسکاتلند رفتیم و سراغ منزل آن شخص مدیرکل را گرفتیم. وقتی در منزل او را زدیم، با حوله حمام آمد در را باز کرد. ما یادداشت وزیر خارجه را به او نشان دادیم. يك دفعه دیدیم برگه یادداشت را به طرف ما سر داد و گفت ما دیگر این خانواده [قاجار] را که در طول ۱۵۰ سال ما را در يك قدمی جنگ با روس‌ها قرار داده نمی‌توانیم تحمل کنیم. ما این ماجرا را برای ناصرالملک نقل کردیم. وقتی ناصرالملک شنید گفت: انالله و انا الیه راجعون. نصرت‌السلطنه در ادامه صحبت خود گفت: وقتی هم از راه بندر پهلوی به ایران برگشتیم بین رشت و قزوین ما را سخت لخت کردند و ما به همان وضع به کنسولگری انگلیس رفتیم. فردای آن روز همه آن چیزهایی را که غارت کرده بودند آوردند و به ما پس دادند.

- در مجلس ششم، مرحوم مدرس می‌فرمایند: خدا شهادت من يك لفظ توهین‌آمیز نسبت به موافقین قرارداد [۱۹۱۹] نگفتم زیرا این يك اختلاف نظر سیاسی بود و باز در همان نطق می‌گوید من يك دفعه اسم وثوق‌الدوله را به بدی نبردم. بعضی‌ها شبهه‌ای را درباره مرحوم مدرس عنوان می‌کنند که چرا مدرس با جمهوری رضاخانی مخالفت کرد، در صورتی که اگر بپذیریم رضاخان انگلیسی بود حداقل در ایران مثل ترکیه نهاد جمهوری تاسیس می‌شد. مدرس می‌گفت من با جمهوری مخالف نیستم، حکومت صدر اسلام هم جمهوری بوده، ولی با جمهوری‌ای که خارجی‌ها بخواهند برای ما تعیین کنند مخالفم. ایشان پس از این که مدتی بیمار شد رضاخان [به ظاهر] خیلی سعی کرد دکتر امیراعلم و دیگران در معالجه‌اش تسریع کنند ولی او با همه محبت‌هایی که رضاخان بظاهر به او کرد، تسلیم نشد.

• به نظر شما اگر قرارداد ۱۹۱۹ اجرا می‌شد بهتر از کودتای ۱۲۹۹ رضاخان نبود؟

* به هر حال هر دو شق بد بود، ولی با اجرای قرارداد ۱۹۱۹ جامعه ما گرفتار يك حکومت دیکتاتوری به آن صورت که پیش آمد نمی‌شد. هند مستعمره انگلیس بود، ولی هیچگاه دیکتاتوری خشنی که رضاخان ایجاد کرد در هند پیدا نشد.

در کتاب بنده [زندگانی احمدشاه] دو سند وجود دارد: یکی نامه‌ای که نورمن به وزیر خارجه انگلیس نوشته و به نایب‌السلطنه انگلیس در هند رونوشت آن را داده و یک نامه دیگر که به نایب‌السلطنه هند نوشته و به لرد کرزن رونوشت داده. در آنجا گزارش می‌دهد و می‌گوید تاکنون اگر ما نتوانستیم مواد قرارداد ۱۹۱۹ را عملی کنیم رضاخان همان کارهایی را می‌کند که ما در قرارداد ۱۹۱۹ می‌خواستیم انجام دهیم منتها آن موقع قرار بود با پول ما صورت گیرد و حالا با پول ایران این خواسته تحقق پیدا می‌کند.

• یعنی در واقع جوهر قرارداد ۱۹۱۹ به شکل کودتای ۱۲۹۹ عملی شد. اگر آن قرارداد عملی می‌شد فقط ظاهرش فرق می‌کرد. چندی پیش در یکی از نشریات آمده بود که ورثه سر پرسی لورن می‌خواهند اسناد خانوادگی خود را در لندن بفروشند.

*هیچ وقت به اسناد سیاسی وزارتخانه‌های خارجی اعتماد نکنید. در جلد سیزدهم یا چهاردهم اسناد وزارت خارجه انگلیس، که مختار الملك صبا مقداری از آن را ترجمه کرد، تلگراف‌های زیادی است که در آن می‌گوید «به عرض رسیده» یا «به اطلاع رسیده» واصل تلگراف در کتاب نیست؛ بعد هم شش هفت سطر نقطه‌چین کرده و می‌گوید: عجالتا مصلحت نیست که منتشر شود. در يك تلگرافی از این اسناد، وزیر مختار به وزیر خارجه انگلیس نوشته مشاور الممالک با ما خیلی مخالف است و به روس‌ها هم تمایل دارد. خوب است شما [مطلبی به] روزنامه‌های انگلیس بدهید [تا] از او تجلیل کنند تا ایرانی‌ها بدانند او مورد توجه ماست و از او تنفر پیدا کنند. (۸)

«توضیحات و مأخذ:

پیشگفتار

۱- خاطرات دکتر نصرالله سیف پورفاطمی- «آئینه عبرت» مصحح: علی دهباشی- ناشر سخن چاپ اول، - ۱۳۷۸ - ص ۱۵۷

2- Foreign Relations of The United States –Iran , 1951- 1953 Department of States Washington - 210. Memorandum for the Record - Washington, May 21, 1953. -S. 573 - United States Government Publishing Office Washington 2017

“Ambassador Henderson has recently been informed on a number of occasions by close associates of the Shah that he is disturbed regarding British attitude toward himself. He has reportedly stated on occasions, **“The British threw out the Qajar dynasty; they brought in my father; they threw out my father; and they can throw me out or keep”**”

شاه ملتسمانه پرسید: می‌روم، اما به کجا بروم؟

در خاطرات سولیوان سفیر وقت آمریکا در ایران در هنگام انقلاب ۱۳۵۷ راجع به گوش به فرمان شاه دست نشانده در برابر اربابش آمده است: «در همین ایام پیامی از واشنگتن دریافت داشتیم مبنی بر اینکه در اولین فرصت شاه را ملاقات کنم و به او بگویم که دولت ایالات متحده آمریکا مصلحت شخص شاه و مصالح کلی ایران را در این می‌بیند که هرچه زودتر ایران را ترک گوید. تصمیم شاه به خروج از ایران قبل از وصول این پیام از طریق وسائل ارتباط جمعی منتشر شده ولی شاه رسماً آن را اعلام نکرده بود و هنوز هم تردیدهایی در این مورد وجود داشت. ابلاغ چنین پیامی از طرف سفیر یک کشور به رئیس مملکتی که در آن مأموریت دارد کار ساده‌ای نیست، ولی در ملاقات‌ها و گفت‌وگوهای من با شاه طی چند ماه اخیر به قدری مطالب عجیب و غیرعادی رد و بدل شده بود که ابلاغ این پیام هم خیلی غیرعادی به نظر نمی‌رسید. شنیدن

این پیام هم برای شاه چیز عجیب و غیرمنتظره‌ای نبود. من تا آنجا که می‌توانستم با لحن ملایم و مهربان مضمون پیام و اشنگتن را به شاه ابلاغ کردم. او با دقت و آرامش به پیامی که او را به ترک کشورش دعوت می‌کرد گوش داد و وقتی که حرفهای من تمام شد رو به من کرد و با لحنی کم و بیش ملتسانه گفت «خیلی خوب، اما کجا باید بروم؟» (خاطرات دو سفیر، غرور و سقوط، آنتونی پارسونز، ترجمه محمود طلوعی، نشر علم، چاپ دوم ۱۳۷۳ - ص ۲۰۹)

۳- هدایت، حاج مهدیقلی (مخبر السلطنه): «خاطرات و خطرات» - انتشارات زوار - ۱۳۶۳، چاپ چهارم - ، ص ۴۹۲،

حاج مهدیقلی خان هدایت «مخبر السلطنه» سومین پسر علیقلی خان مخبر الدوله و نوه رضاقلی خان هدایت، در هفتم شعبان ۱۲۸۰ ه.ق. در تهران متولد شد. هدایت قریب سی سال در صحنه سیاسی ایران، در غالب کابینه ها عضویت داشت. سه بار والی آذربایجان و یک بار والی فارس شد. از همه مهمتر، متجاوز از شش سال در اوایل سلطنت رضاشاه، رئیس الوزرای ایران بود و در تمام بازیهای سیاسی آن زمان، نقش اول را بر عهده داشت. تمدید قرارداد ۱۹۳۳ م نفت، در دوران نخست وزیری او انجام گرفت. وی یکی از هفت تن از وزرای دوران قاجاریه بود که در سلطنت پهلوی به نخست وزیری رسیدند. او در شهریورماه سال ۱۳۳۴ ش. در سن ۹۴ سالگی در تهران درگذشت.

۴- تورج اتابکی بر این باور است که: در جامعه اروپایی فرایند مدرن سازی با رشد گسترش تدریجی خرد نقاد، که ملازم تحقق تدریجی خود مختاری فردی بود، و پیدایش جامعه مدنی همراه بود، اما در ترکیه عثمانی و ایران وضع برعکس بود. در آنجا، مدرن سازی مورد استقبال روشنفکرانی قرار گرفت که از دیوانسالاری و افسران ارتش تشکیل می شدند و منافع خود را با منافع حکومت یکسان تلقی می کردند. بورژوازی تجاری و صنعتی نواخته، که اکثریت قاطع آن را اعضای اقلیت های غیرمسلمان و برخوردار از حمایت خارجی تشکیل میدادند، به طرز فزاینده ای بیگانه و در نتیجه تهدیدی برای بقای

حکومت تلقی می‌شد. در نتیجه، حقوق فرد و رابطه او با حکومت از نگاه تجدد خواهان خاورمیانه از اهمیت جزئی و نه محوری برخوردار بود، و به نظری رسید خرد نقاد و خود مختاری فردی اهمیت چندانی ندارند. دلیل اصلی این تفاوت در این واقعیت نهفته بود که رشد جامعه های مدرن اروپایی با عصر استعمار و امپریالیسم اروپایی و درگیری با شرق همزمان بود و از آن بهره مند می‌شد. اما مدرن سازی در خاورمیانه نوعی واکنش دفاعی بود: توریج اتابکی «تجدد آمرانه»، مترجم: مهدی حقیقت‌خواه- انتشارات ققنوس- ۱۳۸۵ (ص ۸)

• مخبرالسلطنه هدایت در کتاب «خاطرات و خطرات آورده است:» «روزی به شاه عرض کردم تمدنی که آوازه اش عالم گیر است، دو تمدن است؛ یکی تظاهرات در بولوارها، یکی تمدن ناشی از لابراتورها: تمدنی که مفید است و قابل تقلید، تمدن ناشی از لابراتوارها و کتابخانه ها است. گمان کردم به این عرض من توجهی فرموده اند، آثاری که بیشتر ظاهر شد، تمدن بولوارها بود که به کار لاله زار می‌خورد و مردم بی بندوبار خواستار آن بودند.» (خاطرات و خطرات - ص ۳۸۳)

وی درجایی دیگری نویسد: در دوره پهلوی هیچکس اختیار نداشت تمام امور می‌بایست بعرض برسد و بآنچه فرمایش میرود رفتار کنند و تا درجهای اختیار نباشد مسئولیت معنی ندارد، برنامه و دستور برف انبار شده است و بسیار اتفاق می‌افتد که تعقیب دستور بسیار افکار را میکشد کارمندان باینکه کار را بدستور موافقت داده‌اند قانع میشوند و رجال صاحب اراده پیدا نمیشود.

.... یکی از مسائلی که من به پهلوی خاطر نشان کردم این بود که عمال دولت در مسئولیت خود اختیار ندارند، مسئولیت بی‌حدی اختیار معنی ندارد و بسیار امور است که پیش‌بینی آن مقدور نیست باید مأمور با مسئولیت صحت و مصلحت اختیار عمل برای خود داشته باشد تصدیق ماندنی فرمودند لیکن ترتیب اثری دیده نشد. (پیشین-ص ۴۰۲)

همچنین او به این مهم اشاره می‌کند: «در این دوره از وکلای چند سلب مصونیت شد؛ جواد امامی، اسمعیل عراقی، اعتصام زاده و رضای رفیع کسی

اسم شاه بر زبان می‌آورد یقه‌اش را می‌چسبیدند که منظورت چه بود و گاهی هر محمل که میخواستند بآن می‌بستند و راه دخیلی برای مأمورین بود.

.....بهرحال تا تیمورتاش بود چرخ دولت و مجلس بآرامی می‌چرخید در تمام دوره‌ها از خراسان وکیل میشد، وزارت فواید عامه و عدلیه میکرد و از برای وزارت دربار این دوره ساخته شده بود، شاید شاه از بازیگران در دوره تغییرات اساسی نگران است و از بعضی روگردان، خوش نداشت کسی زیاد رشد کند حتی اگر حکام قبول عامه می‌یافتند بولایات سرکشی میکردند اوضاع را مطالعه فرموده و مدعی را بتهران می‌آوردند. (پیشین- ص ۳۹۷)

• آبراهامیان می‌نویسد: «رضاشاه راهمواره» اصلاح گر»، «بانی مدرانی‌اسیون» و حتی «عرفی‌ساز» [جامعه] کبیرتلقی کرده اند. در واقع، قصد او از تأسیس نهادهای جدید، گسترش سلطه از طریق گسترش قدرت دولت در همه بخش‌های کشور بود، از سیاست گرفته تا اقتصاد و اجتماع و ابدئولوژی. میراثی که او پشت سر گذاشت در واقع محصول فرعی اقدامات مصمم وی برای ایجاد یک دولت متمرکز قدرتمند بود.

سلطه مطلق او بر نظام سیاسی، عمدتاً از طریق تبدیل مجلس از یک مرکز قدرت آریستوکراتیک به یک مجلس کاملاً فرمایشی و فرمان بردار صورت پذیرفت.» (پرواند آبراهامیان «تاریخ ایران مدرن»- ترجمه فتاحی - نشر نی - ۱۳۸۹- ص ۴۱)

آبراهامیان بر این نظر است که «دولت جدید با برخوردهای متفاوتی مواجه شد. از دیدگاه برخی ایرانیان و همچنین ناظران خارج از کشور، این دولت نظم، قانون، انضباط، اقتدار مرکزی و وسایل رفاهی جدید - مدرسه، راه آهن، اتوبوس، رادیو، سینما، و تلفن - و به عبارتی دیگر «توسعه»، «انجام ملی» و «مدرانی‌اسیون» را- که بعضی آن را غرب‌گرایی می‌نامیدند- به همراه آورد. به باور برخی دیگر سرکوب، فساد، مالیات، بی‌هویتی و امنیت از نوع دولت‌های پلیسی ره‌آورد این دولت بود. میلسپو که در سال ۱۹۴۲ / ۱۳۲۱ مجدداً به ایران بازگشت، معتقد بود که میراث رضا شاه «حکومتی

فاسد، محصول فساد و برای فساد» است: «سیاست مالیات بندی شاه به شدت واپس گرایانه بود طوری که موجب افزایش هزینه زندگی و فشار آن بر طبقات فقیر شد... به طور کلی او کشور را دوشید، دهقانان، ایلات و عشایر و کارگران را از پای درآورد.» (پیشین - ص ۱۶۹)

• جا دارد در اینجا به سرنوشت فروغی، تیمور تاش، نصرت الدوله فیروز و داور «معماران ایرانی» سلطنت استبدادی رضا شاه اشاره ای بکنم:

داور، تیمورتاش و نصرت الدوله فیروز که بنام «مثلث سیاسی» معروف بودند نظریه پرداز «استبداد» و «تجدد» رضا خانی بودند و درتحکیم پایه های سلطنت استبدادی پهلوی اول نقش برجسته ای برعهده داشتند که سرانجام تیمورتاش و نصرت الدوله بدستور او به قتل رسیدند و داور هم مجبور به خودکشی شد.

محمد علی فروغی «یکی دیگر از معماران اصلی استبداد رضاخانی و در تشکیل سلسله پهلوی نقش اساسی داشت. در آذر ماه سال ۱۳۱۴ پس از واقعه مسجد گوهرشاد، از رئیس الوزرای عزل و برکنار شد.

در واقعه گوهر شاد، رضاشاه «محمدولی خان اسدی»، نایب التولیه آستان قدس را مقصر معرفی کردند و او هم بی آنکه گناهی داشته باشد، تیرباران شد. چون اسدی با فروغی نسبت سببی داشت (یکی از پسران اسدی داماد فروغی بود) طبق رسم رضاخانی، فروغی که در آن وقت رئیس الوزرا بود استعفا داد و تا شهریور ۱۳۲۰ که ایران به اشغال قوای بیگانه درآمد، خانه نشین شد.

در نامه خود، این بیت مشهور مولانا: «در کف شیر نر خونخواره ای/ غیر تسلیم و رضا کو چاره ای را هم خطاب به اسدی نوشته بوده است.» (مثنوی - جلد ششم - «حواله کردن مرغ گرفتاری خود را در دام به فعل و مکر و زرق زاهد و جواب زاهد مرغ را» - ص ۱۰۸۳) اما چون نامه به دست رضاخان می افتد و او هم این بیت را می بیند عصبانی می شود و فروغی را برکنار میکند.

مخبر السلطنه هدایت در این باره می نویسد: «در خراسان بر سر بی حجابی غوغائی شد که به تحصن در اطراف بقعه متبرکه کشید و از استعمال حر به آتشین مضایقه

نشد جمعی مقتول شدند اسدی متولی‌باشی بر سر آن کار بر دار رفت و فروغی که رئیس الوزراء و با او منسوب بود شاید در نتیجه توسطی معزول شد ۱۳ آذر ۱۳۱۴ جم بجای او آمد.

معروف شد در قضایا به پسرش نوشته است:

در کف شیر نر خونخواره‌ای غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای و بدست آمده است. «
(مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) «خاطرات و خطرات»- ص ۴۰۷)

• کاتوزیان «نتیجه احیای دولت خود سربه شکل مدرن» را این می داند: [وقتی] در ۱۳۲۰ که متفقین به ایران حمله کردند شاه تقریباً منزوی بود و هیچ کدام از طبقات و اقشار اجتماعی نظر مساعدی به وی نداشتند؛ تقریباً همه آنها مدت ها بود که از او رویگردان شده و خواستار سرنگونی اش بودند. « (محمد علی همایون کاتوزیان «دولت و جامعه در ایران» - ترجمه حسن افشار - ۱۳۷۹ - ص ۵۶)

۵- «سرداموندآیرونساید» (Sir Edmund Ironside) جوان‌ترین سرلشگر انگلیسی تا آن زمان در ارتش بریتانیا بود. وی که در ۱۸۸۰ میلادی متولد شد در ۳۹ سالگی بالاترین رتبه شوالیه‌گری خود را در ارتش بدست آورد. نخستین مأموریت مهم او نظارت بر عقب نشینی نیروهای بریتانیایی از لشکرکشی نافرجام به «آرخانگلسک» پس از انقلاب بلشویکی روسیه بود. عقب‌نشینی سربازان انگلیسی و یونانی در آسیای صغیر (ترکیه) در تابستان ۱۹۲۰ نیز زیر نظر او انجام گرفت. آیرونساید از شهریور ۱۲۹۹ تا اردیبهشت ۱۳۰۰ مامور خدمت در ایران و هدایت کودتای رضاخان پهلوی بود.

پس از این مرحله که موضوع مقاله حاضر است وی به ریاست دانشکده افسری انگلستان منصوب شد (۲۶ - ۱۹۲۲) و تا درجه ارتشبدی ارتقاء مقام یافت و در ۱۹۴۰ رئیس کل ستاد ارتش بریتانیا گردید. «وینستون چرچیل» در همان سال او را بازنشسته و عضو مجلس اعیان انگلستان کرد. آیرونساید خاطرات خود را در طول دوران خدمت در دفتر یادداشت روزانه‌ای می‌نوشت که بعدها پسرش آن را منتشر کرد. وی در ۱۹۵۹ در ۷۹ سالگی درگذشت.

۶ - خاطرات سری آیرونساید: به انضمام ترجمه متن کامل شاهراه فرماندهی.

تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی و مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۳، ص ۱۵

خسروشاکری می نویسد: نامزد بریتانیا در درجه نخست سید ضیاء الدین طباطبائی بود، که به عنوان هوادار و کارگزار بریتانیا در سال ۱۲۹۹/۱۹۲۱، تحت فرماندهی ژنرال آیرونساید (Ironside) و با دستیاری مأموراطلاعاتی سفارت بریتانیا در تهران سروان اسمایت (Smythe) کودتایی را با نیروهای قزاق تحت فرمان رضا خان به اجرا گذاشته و به نخست وزیری رسیده بود. اما از آنجا که «دوپادشاه [دیکتاتور] در اقلیمی نگنجند»، وی سه ماه بعد توسط رضاخان، که نیروهای نظامی را تحت فرمان داشت، از ایران تبعید شد، چه تشخیص بریتانیا این بود که يك دیکتاتور نظامی بی سابقه سیاسی بهتری توانست برنامه ی نئواستعماری وی را به اجرا گذارد.

* خسروشاکری «سخنی پیرامون سی ام تیر ۱۳۳۱» سایت نشریه اینترنتی سازمان سوسیالیستهای ایران طرفدار راه مصدق

<http://www.tvpn.de/ois/ois-iran-3049.htm>

- ۷ - خاطرات دکتر نصرالله سیف پور فاطمی- «آئینه عبرت» ص ۱۵۷
- ۸ - خاطرات سری آیرونساید: صص ۳۳۶ - ۳۳۵ .
- ۹ - محمود جم (۱۲۶۴ در تبریز - ۱۳۴۸ در تهران)، در حکومت کودتای سید ضیاءالدین طباطبایی، وزیر امور خارجه گردید. طی سالهای بعد، عهده دار سمتهای وزارت مالیه در حکومت مشیرالدوله، وزارت مالیه در دو حکومت رضا خان سردار سپه، معاونت نخست وزیر در حکومتهای محمدعلی فروغی و میرزا حسن مستوفی الممالک، استانداری کرمان و خراسان (۱۳۰۸)، وزارت عامه در دولت مخبرالسلطنه هدایت، و وزارت داخله (کشور) در حکومت دوم محمدعلی فروغی از ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۴ بود. و در اواخر استبداد رضا شاه، محمود جم از ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۸ نخست وزیر شد. محمود جم در زمان پهلوی دوم تا پایان عمر در دوره های سوم، چهارم و پنجم در مجلس سنا عضویت داشت.
- ۱۰ - خاطرات محمد رضا آشتیانی از کتاب تاریخ معاصر ایران - کتاب سوم -

- ناشر مؤسسه پژوهش مطالعات فرهنگی - ۱۳۷۰ - صص ۱۱۵ - ۱۱۴)
- ۱۱- خاطرات مهندس جعفر شریف امامی، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۰، صص ۵۳.
- ۱۲ - صورت مشروح مجلس چهاردهم شورای ملی روز سه شنبه ۱۶ اسفندماه ۱۳۲۲
- ۱۳- تاراج بزرگ، دکتر محمدقلی مجد، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، صص ۲۹ تا ۳۲.
- ۱۴ - گفتگوی عبدالله شهبازی با دکتر محمدقلی مجد « اسناد علنی شده دولت آمریکا، تاریخ پهلوی، و لابی سانسور - بایکوت در حوزه تاریخنگاری معاصر ایران» - فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۵، بهار ۱۳۸۲، صص ۱۸۶ - ۱۸۵
- ۱۵ - پیشین - صص ۱۹۴ - ۱۹۳
- ۱۶ - امیل اوسوئر - «زمینه چینی های انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹» ترجمه ولی الله شادان، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷۳ - صص ۲۷
- ۱۷ - امیل لوسوئر، پیشین، صص ۱۳۴ - ۱۳۵
- ۱۸ - امیل لوسوئر، پیشین، صص ۱۴۱ - ۱۴۲
- ۱۹ - همانجا، صص ۱۴۳ - ۱۴۴

مقدمات کودتای سوم حوت ۱۲۹۹

- ۱ - جان فوران، مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی)، ترجمه: احمد تدین، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۸، صص ۲۹۷ - ۲۹۵
- ۲- پیشین - ۳۰۲ - ۲۹۹
- ۳ - سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، نوشته دکتر هوشنگ صباحی، ترجمه پروانه ستاری - نشر گفتار (۱۳۷۹ - صص ۸۴ - ۷۹)
- ۴ - کتاب «ایرانیّت، ملیّت، قومیت» به قلم اصغر شیرازی توسط نشر جهان

- کتاب - ، ۱۳۹۵ ، صص ۶۰۷ - ۶۰۲
- ۵ - حسین مکی - تاریخ بیست ساله ایران - انتشارات امیرکبیر - ۱۳۵۸ - ص (۱۴۳ - ۱۴۷)
- ۶ - حسین کی استوان، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم (جلد اول) ، تهران، مصدق، ۱۳۲۷، صص ۶۵ - ۶۴
- ۷- منبع : موسی اسدی <http://www.iichs.org> به نقل از :
۱. باقر عاقلی، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، تهران، گفتار، ۱۳۸۰، ج سوم، ص ۱۶۵۲.
 ۲. صمد سرداری نیا، مشاهیر آذربایجان، تبریز، ذوقی، ۱۳۷۰، ص ۴۴۲ - ۴۳۷.
 ۳. حسین کی استوان، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، تهران، مصدق، ۱۳۲۷، ص ۱۴-۴۴.
 - ۸- تاریخ معاصر ایران- سال اول . شماره اول بهار ۱۳۷۶ - مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران - صص ۸۶ - ۷۷

فصل دوم

سخنرانی کرزن در مورد ایران در مجلس اعیان (لردها)

محمد قلی مجد در ادامه پژوهش خود در کتاب « از قاجار به پهلوی » براساس اسناد وزارت خارجه آمریکا می نویسد: سخنرانی کرزن که در « در جریان مذاکرات پارلمانی در مجلس لردها » ایراد شد. بخش های دیگر این سخنرانی از این قرار است :

نزدیک به سی سال است که با مسائل سیاسی ایران مستقیماً در ارتباط هستم و هر زمان که استقلال تمامیت ارضی این کشور زیر سؤال رفته است، طول آن مدت همواره مورد اعتماد تمام وزرا و دولتمردان ایرانی بود. (لردها: صحیح است، صحیح است.) ... لازم نیست که یادآوری کنم تنها ظرف شش ماه گذشته کابینه ساعت ها از وقت خود را - که هنوز جای کار دارد و باید مدت زمان بیشتری برای آن در نظر گرفته شود - صرف بررسی این مسئله کرده است که انگلستان می بایست از چه خط مش سیاسی و نظامی در ایران پیروی کند... من از شما عالیجنابان درخواست می کنم که به خاطر داشته باشید که اوضاع ایران نتیجه مستقیم و اجتناب ناپذیر جنگ است.

کرزن پس از ترسیم حوادث از دیدگاه انگلستان و توجیه اشغال ایران بی طرف، حوادث پس از جنگ را چنین تشریح می کند:

در آن زمان فردی به نام وثوق الدوله برمسند ریاست وزرا تکیه زد؛ مردی با تجربه و با نفوذ در میان هم میهنان خود. در همین زمان، یکی از شایسته ترین مأموران خود را از بغداد عازم تهران کردیم. وی همچنین از کسانی است که شرق را به خوبی می شناسد. بله منظورم سرپرسی کاکس است... هنگام ورود او به تهران ، وثوق الدوله از ما خواست که با دولت ایران توافقنامه دوستانه ای امضا کنیم... لازم می دانم که دو دقیقه از وقت شما را صرف دفاع



لرد جرج ناتانیل کرزن

از این قضیه بکنم که ایران یکی از منافع مهم انگلستان است؛ و مطمئن هستم هیچ کس با آن مخالفت نخواهد کرد. این سیاستی است که کابینه های مختلف انگلستان بیش از صد سال از آن پیروی کرده اند... داشتن ایرانی آرام، با ثبات، دوست و مستقل، سنگ بنای سیاست انگلستان است. اینها اساس قرارداد انگلیس - ایران است؛ و این روزها مذاکرات خود را با ایران در مورد این قرار داد آغاز کرده ایم... در این قرار داد هیچ تلاشی برای زیر پا گذاشتن استقلال ایران صورت نگرفته است. برعکس مطلقاً و صراحتاً آن را تأیید و تضمین کرده ایم. هدف ما از این قرارداد فراهم آوردن وسایل و ابزاری بود که ایران با توسل به آنها از استقلال خود صیانت کند. ما برای ایجاد نیروی نظامی مستقل و ملی در ایران، همکاری خود را اعلام کرده و متخصصین نظامی خود را برای سازماندهی چنین ارتشی در اختیار این دولت قرار دادیم. هدف ما این بود که مدیریت داخلی ایران را تصفیه کرده و برنامه مالی سالمی در اختیار این کشور قرار دهیم. ما در پی توسعه روابط دوکشور و گسترش منابع ایران بودیم. همزمان با انعقاد قرارداد، به عنوان یکی از مواد قرارداد وامی به مبلغ ۲/۰۰۰/۰۰۰ پوند در اختیار ایران قرار گرفت. گمرکات و دیگر عوایدکشور به عنوان تضمین بازپرداخت این وام در نظر گرفته شد. همچنین در تعرفه این کشور تغییراتی داده ایم که مطمئناً در این تغییرات منافع ایران مد نظر قرار گرفته است. در یک یا دو جمله است و پایه قرارداد انگلیس - ایران شکل گرفته و در این جلسه اعلام می کنم که این قرارداد با استقبال و رضایت کامل مردم مواجه خواهد شد. هیچگاه تلاش نشده که ایران به کشوری تحت الحمایه انگلستان تبدیل شود. ما هرگز به منظوری دست آوردن حکم قیمومیت ایران به سراغ جامعه ملل نرفتیم... هیچ مسئله ای وجود ندارد که مایه شرمساری من باشد و یا در صدد مخفی کردن آن باشم و از ابتدا به دولت ایران و به ویژه وزیر خارجه فشار آوردم که اولین گامی که باید برداشته شود، ارائه قرارداد به پارلمان ایران است... اگر پارلمان ایران قرار داد را رد کند، هیچ نیازی نیست که به سراغ جامعه ملل برویم... اندکی پس از انعقاد قرار داد شاه به انگلستان

آمد و شما عالیجنابان به خاطر دارید که ایشان بیش از یک بار رضایت قلبی خود را از این قرار داد ابراز کرد سپس طبق درخواست دولت ایران برای عملی کردن آن آماده شدیم ... در چنین موقعیت بحرانی و دقیقاً هنگام بازگشت شاه به کشور، ایران دستخوش تغییرات سیاسی شد. کشورهای نسبتاً با ثبات نیز گاهی با چنین تحولاتی مواجه می شوند - منظورم از این تغییر و تحولات کناره گیری وثوق الدوله و روی کار آمدن مشیر الدوله است. مشیر الدوله از جناحی ملی تر برخاسته است و به نظر من می توان وی را مخالف (قرار داد) نامید. وی در مقایسه با پیشینیان خود، خط مشی سیاسی متفاوتی در پیش گرفته است. ایشان ترجیح دادند اجرای توافقنامه تا زمان کسب رضایت از مجلس، در حال تعلیق قرار گیرد. به نظر من چنین تصمیمی، اتخاذ سیاستی سخت گیرانه و ابلهانه از جانب دولت ایران بود، و با این کار منافع فراوان این توافقنامه، از کف ایران رفت. (*) اما این به خود آنها مربوط بود و مادر مورد این تصمیم حق دخالت نداشتیم؛ ما به قدری به کسب موافقت مجلس اهمیت می دادیم که برای عملی شدن قرار داد شرط گذاشتیم که باید در اولین فرصت مجلس تشکیل شود و متن قرار داد به مجلس ارائه شود. اگر [مجلس تشکیل می شد و نمایندگان مجلس] ترجیح می دادند که تنها بمانند. ما حرفی نداشتیم؛ اما اگر قرار داد را می پذیرفتند و تصویب می کردند، آن وقت ما نیز آماده همکاری صادقانه با آنها بودیم. بر همین اساس به آنها اعلام کردیم که کمکهای مالی فقط برای چهار ماه دیگر ادامه خواهد یافت. این همان مدت زمانی است که به ما گفته بودند برای تشکیل مجلس لازم است. در این مدت بارها تأکید کردیم که مجلس باید تشکیل شود و قرار داد را بررسی کند. علاوه بر این به ما خبر رسید که پارلمان ایران خواستار ایجاد تغییراتی در مفاد توافقنامه است - به عنوان مثال وضع محدودیت زمانی - و ما نیز آمادگی خود را برای بررسی تغییرات پیشنهادی اعلام کردیم. پس از این ماجراها بود که بحران استقلال طلبی آغاز شد که تا چند لحظه دیگر به آن خواهیم پرداخت... همانطور که چند لحظه پیش اشاره کردم همزمان با این تغییر و تحولات، اوضاع جدید و متفاوتی در شمال غرب ایران به وجود

آمد... حمله ارتش بلشویک های روسی به ایران. آنها باحمله ناگهانی به آذر بایجان، حکومت جمهوری شوروی را در این استان مستقر ساختند... همچنین کشتی های جنگی آنها کنترل دریای خزر را به دست گرفتند. در همین زمان در تبلیغات گسترده خود اعلام کردند که در شمال ایران جمهوری شوروی را مستقر خواهند ساخت. نیروهای بلشویک در انزلی لنگر انداخته و رشت را به اشغال خود در آوردند. آنها همچنین شورشی علیه دولت ایران در تهران سازماندهی کردند. این حملات تهدید جدید و پیش بینی نشده بود. درست در زمانی که منتظر تصویب توافقنامه انگلیس- ایران در مجلس بودیم، تخت سلطنت و دولت ایران از جانب دشمن جدید مورد تهدید قرار گرفت و نیروی اندک ما در قزوین (۳۶۰۰ نفر)، مانع بسیارضعیفی درمقابل تهدید بلشویک ها بود... این گزارشی بود از اوضاع و احوال داخلی ایران و شرایط ما تا به امروز و از اینکه صبورانه به آن گوش فرا دادید بسیار ممنونم... ابتدا به جنبه سیاسی می پردازم. با توجه به اینکه تصمیم گیری در مورد قرارداد مدت مدیدی به تأخیر افتاده است، به دولت ایران اعلام کردیم هرچه زودتر مقدمات تشکیل جلسه مجلس را فراهم آورد. همچنین از آنجا که بیشتر نمایندگان مجلس انتخاب شده اند و در تهران حضور دارند، انتظار می رود مجلس در ماه آینده تشکیل شود و پیش از آغاز سال جدید، تکلیف قرار داد را روشن کند. اگر قرار داد به تصویب برسد، در اجرای اصلاحاتی که پیش از این ذکر کردم از هیچ کمکی فروگذار نخواهیم کرد. من به نوبه خود اطمینان می دهم که این قرار داد ثبات ایران را تضمین خواهد کرد و به سختی می توانم تصور کنم که دولت، پارلمان و یا اقلشار مختلف مردم ایران تن به وضعیت دیگری بدهند و خواهان اوضاع دیگری باشند... از سوی دیگر؛ چنانچه پارلمان ایران این قرار داد را نپذیرد، دولت این کشور می بایست به تنهایی به راه خود ادامه دهد، [البته] ما برای کمک به آنها از هیچ کاری فرو گذار نمی کنیم. [اما] اگر خودشان خواهان همراهی ما نیستند، عواقب آن متوجه خودشان است... از نظر سیاسی ما موضع خود را کاملاً روشن کرده ایم. دولت فعلی ایران در تلاش های مجددانه خود

حمایت و پشتیبانی ما را پشت سر دارد؛ اما بر عهده آنهاست که تعیین کنند که می خواهند از این به بعد در چه مداری حرکت کنند. اگر آنها خواهان اجرای صادقانه توافقنامه انگلیس- ایران هستند باید با اعتماد به ما اجازه دهند نقش خود را ایفا کنیم؛ اما اگر ایشان راه خود را در پیش گیرند و به منابع خود تکیه کنند، ما نمی توانیم مانع آنها شویم. عواقب این تصمیم متوجه خود آنها خواهد بود. امیدوارم توضیحاتی که تاکنون ارائه کردم شما را متقاعد کرده باشد که هیچ یک از سیاست های انگلستان در ایران آنطور که گاهی اوقات به ما نسبت داده می شود؛ ماجراجویی های بی حساب و کتاب و نسنجیده نیست. بر عکس، تصمیمات سیاسی ما بر طرح های دقیق و کاملاً حساب شده مبتنی است و به منظور حل مشکل ایران و نه صرفاً تأمین منافع انگلستان - که طبیعتاً آنها را به دست فراموشی نمی سپاریم - دائماً طرح های خود را تغییر داده و از شیوه های متفاوتی بهره می گیریم و در این روند همواره استقلال ایران را مد نظر قرار می دهیم... ما همواره آماده کمک و همکاری هستیم؛ اما این ایران است که سرنوشت خود را تعیین میکند. (۲)

اخبار رویترز در ۲۸ نوامبر ۱۹۲۰ سخنرانی کرزن را در تهران منتشر کرد. وزیر مختار آمریکا در پی انتشار این سخنرانی چنین اظهار نظر کرد: مستحضر هستید که اخبار رویترز، یک نشریه انگلیسی است و زیرکنترل و سانسور دقیق سفارت انگلیس در تهران چاپ و منتشر می شود. شاید لازم باشد به بعضی از استدلال های مغالطه آمیز لرد کرزن در مجلس اعیان اشاره کرده و زبان بازی بیش از اندازه او را آشکار سازیم. وزیر امور خارجه انگلستان از اعتماد سی ساله «تمام وزرا و دولتمردن ایران» به او سخن به میان آورده است. مقاماتی که او را «دوست حقیقی و ثابت قدم ایران» می دانند. در پاسخ باید گفت مردم ایران، مؤدب ترین و نرم خو ترین مردم دنیا هستند و بسیاری از ایشان هرگز نظر واقعی و صریح خود را در مورد سیاست های جناب لرد اعلان نکرده اند. به همین دلیل ایرانیان آگاه و با بصیرت دربر خورد با وی و سیاست های او در ایران همواره با شک و تردید رفتار می کرده اند. جناب لرد

اظهار داشته اند: در قرار داد اخیر انگلستان - ایران « به صورت قطعی و صریح استقلال ایران را به رسمیت شناخته و آن را تضمین می کنیم». ناظران ایرانی می دانند که این تضمین، تکرار بیهوده قول و قرار دادهایی است که پیش از این نیز بارها زیر پا گذاشته شده (به خصوص در قرار داد ۱۹۰۷ انگلیس - روسیه که ایران به مناطق نفوذ تقسیم شد) و هیچ یک از این وعده ها هرگز عملی نشده و حتی مورد توجه قرار نگرفته است. علاوه بر این اهل نظر در ایران به این نکته اشاره می کنند که وقتی رابطه و تعامل دو ملت بر اساس اصل تساوی آن دو باشد، نه ضروری است و نه معمول است که یک طرف، استقلال طرف دیگر را [در گذشته] نقض کرده باشد. همچنین به وام دو میلیون پوندی اشاره شده که بر اساس توافقنامه به ایران پرداخت شده است. « ضمانت باز پرداخت این وام عواید گمرکی و دیگر در آمد های کشوری باشد و به اصلاحاتی که در تعرفه ها صورت گرفت نیز اشاره شده است. » تجدید نظر در تعرفه ها، کاملاً مخفیانه صورت گرفت و در واقع این خود انگلیسی ها بودند که این کار را به انجام رساندند. اعضای ایرانی کمیسیون تنها آلت دست بودند و به دستور انگلستان، توسط وثوق الدوله انتخاب شدند. لرد کرزن خاطر نشان کرده که قرارداد « با استقبال و رضایت عمومی مردم ایران مواجه شده است.» لرد کرزن فراموش کرده که یاد آوری کند که این توافقنامه با بیزاری و نفرت سراسری در ایران مواجه شد. دولت انگلستان با عنصری فاسد بر سر این توافقنامه وارد مذاکره شد. وی به دست انگلیسی ها به وزارت منصوب شد و با ورود نیروهای انگلیسی به سه بخش از ایران و با زور سر نیزه بر سر کار باقی ماند؛ همچنین با اعلام حکومت نظامی تمام تجمعات و مخالفت های عمومی، بحث در مورد قرار داد، انتشار مقالات مخالف آمیز در مطبوعات و... ممنوع و قدغن شد. شمار زیادی از بهترین دولتمردان و کارمندان قدیمی تبعید و روانه زندان شدند، چرا که به خود جرأت دادند علیه این قرار داد اظهار نظر کنند... وزیر امور خارجه انگلستان با اشاره به سقوط وثوق الدوله، جانشین او یعنی مشیرالدوله را « مخاطب» قلمداد کرد. شاید بهتر بود که از

فرارمخفیانه وثوق الدوله نیز صحبت کند. وثوق الدوله به دلیل ترس از خشم عمومی مجبور شد فوراً ایران را ترک کند. وی در دوران تصدی خود نیز به ندرت در انظار و اماکن عمومی دیده می‌شد و با اینکه گروه کاملاً مسلحی از او حفاظت می‌کردند، همواره از جان خود بیم داشت و خود را در معرض ترور می‌دید. آن درحالی بود که جانشین او یعنی مشیرالدوله بدون همراهی محافظین مسلح در خیابان‌ها رفت و آمد می‌کرد و مورد احترام همه مردم قرار داشت. مشیرالدوله «توافقنامه را تا زمان کسب رضایت مجلس درحال تعلیق نگاه داشت» و با این کارتنها از مقرراتی که درمورد انعقاد و اجرای توافقنامه‌ها در قانون اساسی ذکر شده بود، پیروی کرد. اما وثوق الدوله بسیار مشتاق بود پیش از تشکیل مجلس این قرار داد را اجرایی کند؛ با این که افراد منتخب پارلمان با تقلب و به انتخاب رئیس الوزرا به مجلس راه یافته بودند. به هر حال، تاکنون بسیاری از شروط معاهده اجرایی شده است؛ بخشی از وام پرداخت شده، بسیاری از مستشاران مالی و نظامی انگلیسی وارد شده و کار خود را آغاز کرده‌اند. تعرفه‌های گمرکی مورد بازبینی و تجدید نظر قرار گرفته‌اند و گام‌های دیگری نیز برای اجرای توافقنامه برداشته شده است؛ در واقع می‌توان گفت توافقنامه کاملاً اجرایی شده است.. برای اثبات این واقعیت که [تشکیل] مجلس چندان هم مورد تمایل [انگلیسی‌ها] نبود؛ و برای اثبات ترس آنها از مخالفت [احتمالی مجلس با قرارداد] جناب لرد مشت خود را این‌طور بازمی‌کند: «ما به قدری به نظر مجلس در باره قرار داد اهمیت می‌دادیم که قرار داد را تا کسب نظر مجلس، به حال تعلیق در آوردیم.» البته به نظر من، مخالفت مجلس نشان دهنده حماقت و ترس دولت ایران است.» شاید بتوان پیروی از قانون اساسی این است که «هیچ چیز میان دوستان نیست»... اشاره‌ی [کرزن] به برکناری سرهنگ استاروسلسکی و دیگر افسران روسی و عملکرد نیروهای قزاق ایران علیه بلشویک‌ها، برای کسی که از حقایق خبرداشته باشد، مضحک و خند آور است. البته ممکن است که این افسر روسی در به راه انداختن «تبلیغات ضد انگلیسی» دخیل بوده و مظنون به اختلاس از اموال دولتی هم باشد؛ اما گناه اصلی

او همان اولی [تبلیغات ضد انگلیسی] است. برکسی پوشیده نیست که انگلستان یک سال تمام سعی می کرد از شر استاروسلسکی خلاص شود؛ اما کلنل سیاستمداری زیرک و ماهر بود و خود را به شاه و دیگر مقامات ارشد کشوری حتی وثوق الدوله بسیار نزدیک کرده بود. همچنین «این شاه نبود که تصمیم گرفت به خدمت او پایان دهد» بلکه انگلیسی ها از فرصت سوءاستفاده کردند. فرصتی که مدت زیادی به انتظار آن بودند تا بتوانند کنترل نیروهای قزاق را در دست بگیرند. «اعلیحضرت در این باره هیچ تصمیم نگرفت. در واقع کلنل به همراه نیروهای قزاق خود مستقیماً به نیروهای بلشویک در شمال ایران حمله کرد و موفقیت بزرگ و در عین حال آسانی کسب کرد و توانست بلشویک های مستقر در این منطقه از ایران را کاملاً قلع و قمع کند. هنگام بازگشت به تهران همچون قهرمانی فاتح مورد استقبال قرار گرفت و اعلیحضرت یک قبضه شمشیر الماس نشان و درجه ژنرالی به او اعطا کرد. سپس از او خواست که از مسیر قزوین به رشت برود و این منطقه را از لوٹ وجود بلشویک ها پاک کند. من به خوبی مطلع که وی پیش از ترک تهران محرمانه با شاه دیدار کرد و به شاه گفت که اگر تهران را ترک کند، دسیسه های همیشگی علیه او و جایگاهش دو باره آغاز خواهد شد و به همین خاطر او می ترسد که حتی برای مدتی کوتاه تهران را ترک کند. از اعلیحضرت خواست که او را مطمئن سازد که در غیاب او با قدرت تمام در مقابل این توطئه چینی ها بایستد. اعلیحضرت به او امر فرمودند که به راه خود ادامه دهد و او را از حمایت شاهانه و دوستی خود مطمئن ساختند و خاطر نشان کردند که کلنل بر جایگاه خود باقی خواهد ماند. زمانی که کلنل به تهران بازگشت، نخست وزیر فعلی (سپهدار اعظم) از او خواست که فوراً پست خود را ترک کند و به او گوشزد کرد که انگلستان خواهان استعفای او است. کلنل عرض حال خود را نزد شاه برد و او نیز شانه هایش را بالا انداخت و گفت: «از دست من چه کاری برمی آید؟ من در دستان انگلیسی ها فردی بدون اختیار و توانایی هستم. صادقانه به تو قول دادم، اما من چیزی جز یک عروسک خیمه شب بازی سلسکی نشده و گزارشی در این

مورد منتشر نشده است و به نظر نمی‌رسد که نیستیم.» عجب است که هیچگونه تفحصی در مورد اتهامات استارو چنین کاری هم صورت پذیرد. علاوه بر این در زمان مشیرالدوله هم برای برکناری او تلاش‌هایی شد که رئیس الوزرای وقت با آن مخالفت کرد. بنابراین بدیهی بود که «ما» نسبت به کناره‌گیری کلنل روسی و افسران او هیچ مخالفتی نداشته و کاملاً راضی بودیم.» در همین شرایط ناگوار، انگلستان ناگهان لازم می‌بیند که اعلام کند نیروهایش را از ایران خارج می‌کند؛ آن هم در شرایطی که تقریباً پس از پنج سال اشغال خاک ایران توسط ارتش انگلستان، همین یکبار است که ایران به حضور چنین ارتشی برای امنیت و تمامیت ارضی‌اش نیاز دارد. خیلی‌ها معتقدند که این تهدید به خروج ارتش انگلستان، که ایران را در معرض تعرض بلشویک‌ها قرار می‌داد، بویژه اگر انگلستان کمک مالی خود را هم به نیروی قزاق ایران قطع می‌کرد، فقط برای فشار بر ایران بود تا به اصطلاح «قرار داد» را بپذیرد. جناب لرد در پایان سخنان خود از دو جنبه بودن قرار داد سخن به میان آورده و متذکر شده که منافع انگلستان نیز مورد توجه قرار گرفته است. وی سخنان خود را با اظهاراتی فضل‌فروشانه و متکبرانه به پایان برده و اظهار داشته، ایران «همواره» به «کمک و همیاری» ما نیازمند است. اما بهتر بود کلام خود را اینگونه به پایان ببرد که ایران نیازمند همیاری و کمک کشورهای است که هیچگونه منافع و اهداف پنهانی ندارند و اضافه می‌کرد که ایران آزاد است از هر کشوری که می‌خواهد کمک بطلبد.* (۳)

اعلام خروج نیروهای انگلیسی

تلگرام کالدول در پنجم ژانویه ۱۹۲۱ از این قرار است: «وزیر مختار انگلستان به من خبر داد که وزیر امور خارجه این کشور با در نظر گرفتن اوضاع فعلی ایران و خطر احتمالی دستور داده است تمام زنان و فرزندان هیأت دیپلماتیک و نیز خارجیان مقیم، از ایران خارج شوند. وزیر مختار انگلستان نگران است با خروج نیروهای این کشور؛ ایران در خطر نا آرامی و حتی انقلاب قرار گیرد.

با این حال، نیروهای انگلیس قبل از ماه آوریل خاک ایران را ترک نمی کنند. به نظر بنده اوضاع کنونی کشور چندان وخیم نیست... شاه در صدد حرکت به سمت جنوب است و [حتی] اگر دولت و دیگر سفارت خانه ها نیز تهران را ترک کنند، من ترجیح می دهم اینجا بمانم. احساسات ضد انگلیسی فروکش نکرده است.» (۴)

در ۶ ژانویه: « محرمانه. بدون تردید اوضاع خاورمیانه به نقطه عطف خطرناک خود نزدیک می شود. با خروج نیروهای انگلیسی از شمال ایران، اجرای قرارداد ایران و انگلیس غیر ممکن شده است... وزیر مختار انگلیس می گوید حتی اگر مجلس فوراً تشکیل شود و قرارداد را تصویب کند، بسیار دیر شده است، زیرا دولت وی دیگر درمقابل حمله محتمل بلشویک ها هیچ مسئولیتی در قبال دفاع از ایران قبول نمی کند. با توجه به این که به نظر می رسد مردم آمریکا توجه خاص به امکانات و منابع طبیعی ایران داشته باشند، به نظر من اکنون فرصتی بی نظیر پیش آمده که به این توجه و علاقه جامعه عمل بپوشانیم. در حال حاضر ضروری ترین نیاز دولت ایران، تعدادی افسر نظامی است که جای افسران اخراجی روسی را بگیرند. افسران روس، دیگر مایل به ادامه کار نیستند. هم روس ها و هم انگلیسی ها ادعا می کنند که حتی اگر از آنها خواسته شود هم نخواهند پذیرفت که کار کنند. اگر دولت ایران به صورت محرمانه با منعقد ساختن قرار دادی، با به خدمت گرفتن حداقل سی نفر از فرماندهان کهنه کار نظامی آمریکا، نیروهای نظامی ایران را مجدداً سازماندهی و فرماندهی نماید، می تواند از آشوب های محلی جلوگیری کند و مهمتر از آن ایران را از خطر حمله ارتش روسیه شوروی نجات دهد. آنها [روس ها] پیش از ماه آوریل و به عبارت دیگر به محض خروج کامل انگلیسی ها، به تهران می رسند. تأثیر اخلاقی اعلام چنین تصمیمی، که البته ضرورتاً دولت آمریکا را درگیر نمی سازد، بسیار عظیم خواهد بود؛ چرا که تمام اقشار مردم ایران همچنان به آمریکا اعتماد دارند و با کمال رضایت با افسران آمریکایی همکاری خواهند کرد و جان تازه ای به بدنه سیاسی کشور می دمند و در برابر تمام نقشه های بلشویک ها،

به خوبی ایستادگی می کنند. از طرفی با توجه به خطر فعلی بلشویک ها، دنیا نمی تواند اجازه دهد که چنین ارزش های اخلاقی ای بلا استفاده باقی بماند. علاوه بر این، از آنجا که دولت ایران در شرف رسیدن به توافقی با روسیه شوروی است، حضور آمریکایی ها می تواند خلوص نیت روس ها را بسنجد؛ چرا که روس ها قول داده اند که با خروج نیروهای انگلیسی، در امور داخلی ایران مداخله نکنند. همچنین دولت ایران احتمالاً خواستار به کارگیری مستشاران اقتصادی و دیگر متخصصان فنی آمریکایی خواهد شد. اما فوری ترین خواسته آنها استخدام افسران نظامی خواهد بود تا به کمک آنها در روزهای بحرانی دوره گذار نظم و آرامش را در کشور برقرار سازد. بدون اجرای چنین اقداماتی، مشکل بتوان دید که دولت چگونه از فروپاشی جان سالم بدر می برد. تصمیماتی که در چند هفته آینده اتخاذ خواهد شد، سرنوشت این بخش از دنیا را برای یک نسل معین خواهد کرد، و اگر آمریکا قصد دارد در توسعه اقتصادی این منطقه مشارکت کند، برای گذاشتن سنگ بنای مشارکت هیچ فرصتی بهتر از فرصت کنونی پیش نخواهد آمد. چون احتمالاً دولت ایران بدین منظور با سفارت وارد مذاکره خواهد شد، نظرات و دیده گاه های وزارت خارجه باید بسیار مساعد و تفاهم آمیز باشد. با کمال احترام لازم می دانم که گوشزد کنم، در صورتی که یاران آمریکا در خواست مستشار کنند، دولت انگلستان با توجه به نگرش خود موضع گیری خواهد کرد. وزیرمختار انگلستان به سفارت اطلاع داده که انگلستان هیچ مخالفتی با تصمیمات آمریکا ندارد چرا که تصمیم گرفته است ایران را به حال خود رها کند.» (۵)

از آنجا که درست در همین زمان مراسلات و نامه های فراوانی در مورد ایران و عراق میان وزارت امور خارجه آمریکا و انگلستان رد و بدل می شد، موضع کالدول، وزیرمختار انگلیس رابه شدت نگران کرد. در ۱۴ ژانویه ۱۹۲۱ نورمن به کالدول می نویسد: «همکار عزیز، بر اساس گزارشی که به دست من رسیده است شما از طرف دولت خود به دولت ایران پیشنهاد کمک مالی داده و استخدام مستشاران و همچنین افسران آمریکایی را برای سازماندهی مجدد

نیروهای نظامی ایران تضمین کرده اید. ممکن است صراحتاً از شما بخواهم که صادقانه به من بگوئید که آیا این خبرصحت دارد؟ لطفاً به صداقت من اطمینان کنید، همکاری عزیز، ارادتمند شما، اچ. نورمن.»

نورمن در ۱۵ ژانویه در نامه ای دیگر چنین می نویسد: «همکار عزیز، بر من منت خواهید گذاشت اگر پاسخ نامه مرا بدهید. البته متوجه شدم که در نظر داشتید که چنین پیشنهادی را به دولت ایران ارائه کنید. از قراری که آقای انگرت چند هفته پیش به من خبر داد، وی پیشنهاد به کارگرفتن افسران آمریکایی در ارتش ایران را با یکی از اشخاص غیر رسمی به بحث گذاشته و پیشنهادش با استقبال مواجه شده است. به نظر من شما می توانید در این فرصت پیش آمده با کسب اختیار از طرف دولت خود با طرح پیشنهادی رسمی کار را پیش ببرید. البته من نباید به چیزهایی که آقای انگرت گفتید آنقدر اهمیت می دادم که آنها را به شما خاطر نشان کنم. ارادتمند صدیق شما اچ. نورمن» (۶)

کالدول خروج برنامه ریزی شده انگلیسی ها را اینگونه تشریح می کند: در روز های پایانی ماه نوامبر، درحالی که انگلیسی ها تحریکات روس ها را به چشم خود می دیدند و درحالی که ایران جز انگلیس، پشتیبان دیگری نداشت (افسران گمرک بلژیکی و چندین نفر از افسران سوئدی ژاندارمری کاملاً تحت فرمان انگلیسی ها قرار داشتند) انگلیس تصمیم گرفت دست به حرکتی عجیب و جسورانه بزند. انگلستان اعلام کرد کمکهای خود را به ایران قطع و این کشور را به حال خود رها خواهد کرد. روشن بود که ایران هیچ تمایلی به عملی شدن قرار داد ایران وانگلیس ندارد و بنابراین مستشاران انگلیسی می بایست ایران را ترک می کردند. مشهد از نیروهای انگلیسی تخلیه می شد و نیروهای مستقر در شرق به سیستان عقب نشینی می کردند. همزمان، تمام نیروهای انگلیسی در شمال ایران (که مرکز فرماندهی آنها در قزوین قرار داشت) از خاک این کشور خارج می شدند - بنابراین مناطق شمالی ایران و تهران در برابر حمله بلشویک ها کاملاً بی دفاع می ماند. (هیچ اشاره ای به خروج نیروهای انگلیسی از مناطق مرزی هند و خلیج فارس نشد). شایعات حساب شده ای در باره حوادث

ناگوار آینده بر سر زبانها افتاده است. وزارت از مردان انجام شود، چرا که مردان می توانستند در آینده به راحتی از ایران خارج شوند؛ چنانچه به موقع خاک ایران را ترک کنند، تسهیلات لازم را در اختیار آنها می گذارد. گزارش حاکی از آن بود که نه تنها تمام کارکنان انگلیسی اداراتی چون تلگراف، بانکداری و حمل و نقل ایران را ترک خواهند کرد، بلکه سفارت انگلستان نیز پیش از رسیدن نیروهای بلشویک به تهران، خاک ایران را ترک می کند. بانک شاهنشاهی ایران که هیچ ارزشی برای مشتریان خود قائل نیست و تنها از یک سیاست پیروی می کند: «مردم بروند به جهنم»، از سرمایه گذاران در خواست کرده است پول خود را از بانک خارج کنند اما فقط به نقره پول آنها را پرداخت خواهد کرد (که این بدترین شیوه ممکن برای نگهداری مبالغ هنگفت پولی می باشد). در همین اثنا از خرید یا فروش ارزهای خارجی نیز سرباز زد... ایرانیان که به صورت طبیعی مردمی بسیار حساس و تحریک پذیرند، احساس می کنند که انگلستان بسیار تلاش می کند تا آنها را بترساند؛ آرام و منتظر نشسته اند تا «چه پیش آید». افکار عمومی در ایران نیز تقریباً نسبت به خروج انگلستان و حصول توافق با روس ها راضی می باشد. به نظر می رسد ایران همواره میان برزخ و جهنم گرفتار بوده، با این وجود به حیات خود ادامه داده است... اما مردم ایران به نقطه ای رسیده اند که از هر چیزی که ایشان را از شر انگلیسی ها خلاص کند، استقبال می کنند؛ ووخیم شدن اوضاع در آینده برای آنها اهمیت ندارد. همچنین بیشتر آنها احساس می کنند چیزی برای از دست دادن ندارند و ممکن است در نهایت چیزی هم عاید آنها شود... به محض اینکه معلوم شد روس ها به ایران پیشنهاد توافقتنامه ای داده اند، کابینه دچار بحران شد و رئیس الوزرا استعفای خود را اعلام کرد. با این حال، تصمیم بر این شد که با استعفای او موافقت نشود و او همچنان بر مسند خود باقی است. رئیس الوزرا زمانی که دو باره زمام امور را در دست گرفت، به منظور پیشگیری از آشوب، اعلام حکومت نظامی کرد.. کاملاً روشن است که انگلیسی ها از هر ابزاری که در اختیار دارند

برای فشار آوردن به ایران استفاده می کنند تا به ایرانیان ثابت کنند که سعادت آنها در گرو حمایت انگلستان است... دولت ایران در حال حاضر در بدترین وضعیت ممکن قرار دراد؛ این وضعیت از تغییر و تحولات سیاسی فصل گذشته و نگرانی در مورد آینده ناشی شده است. شاه که با مشاهده کوچکترین آثار خطر، نگران جان خود می شود، در بدو ورود به سال جدید، آماده فرار شده و اعلام کرده است که برای معالجه باید به اروپا سفر کند... اطرافیان، اعلیحضرت را متقاعد کرده اند که حداقل فعلاً ایران را ترک نکنند، اما چنانچه تهدیدات جدی شود، بدون شک متزلزل شده و فرار می کند؛ اگر چه از نظر سیاسی، شاه کلاماً بی اثر و بی خاصیت است، اما به هر حال، با توجه به حیثیت و اعتبار جایگاهش [به عنوان پادشاه ایران]، فرار وی برای وخیم تر کردن اوضاع کافی است. چندی پیش به طور خصوصی با اعلیحضرت به گفتگو نشستیم. در پایان این گفتگوی طولانی مدت وی اذعان داشت که اینجانب عملاً او را متقاعد کرده ام و قاطعانه تصمیم گرفته است در تهران بماند. البته این سخنان تنها چاپلوسی و رعایت تشریفات بود؛ چرا که در گفتگو با هر کسی که در آن روز به ملاقات او رفته بود، همین جملات را تکرار کرده بود؛ اما وی از طریق روزنامه اعلان کرد که باز سلامتی خود را بازیافته و تصمیم گرفته است دوره درمانی خود را در تهران ادامه دهد. «(۷)

اوضاع ایران در آستانه کودتا

کالدول در ۲۱ ژانویه ۱۹۲۱ چنین می نویسد: « اوضاع سیاسی آرام آرام رو به وخامت می رود. شاه که به شدت ترسیده، در پی رها کردن مملکت و فرار کردن است، اما به او اجازه چنین کاری داده نمی شود. دولت استعفا کرده است؛ اما هستند کسانی که درصدد بر عهده گرفتن مسئولیت [تشکیل دولت] باشند. همانطور که در گزارش شماره ۳ به تاریخ ۶ ژانویه ۱۰ صبح، گزارش شد وزیر مختار انگلیس به من خبر داد که هیچ امید و علاقه ای به تصویب قرار

داد ایران و انگلیس ندارد؛ و به زودی تمام نیروهای انگلیس از ایران خارج می‌شوند که در این صورت نا آرامی و شورش بر این کشور حکمفرما خواهد شد. مقدمات خروج فوری زنان، کودکان و تمام کسانی که حضورشان ضروری نیست، آماده است.» (۸)

۹ فوریه ۱۹۲۱: «کابینه باردیگر منحل شد... چون ملیون می‌خواهند تشکیل مجلس [چهارم] به تعویق بیفتد و مدعی هستند بسیاری از نمایندگان مجلس آلت دست قدرت‌های خارجی بوده و با تقلب به مجلس راه یافته‌اند. شاه خواستار بازگشایی فوری مجلس است اما تشکیل مجلس موقتاً به تعویق افتاده است. اوضاع عمومی آرام است و آمریکایی‌ها در امان هستند و بسیاری از میسیونرها به غیر از میسیونرهای تبریز و مشهد، عجالتاً باقی مانده‌اند.» (۱۰) پیش زمینه ذهنی کالدول از کودتا چنین است: «همانطور که در گزارش فصلی شماره ۱۰، در باره اوضاع و احوالی که منجر به شرایط فعلی شد. بیان کردیم، دولت ایران در فصلی که گذشت در وضع بسیار وخیمی به سر می‌برد و اکنون نیز همان وضع ادامه دارد؛ البته تحولاتی هم در کار بوده است. وقتی انگلیسی‌ها ابتدا نیت خود را مبنی بر خروج از ایران و رها کردن ایران به حال خودش اعلان کردند، با این کارشان به ویژه برای ایرانیان، آینده‌ای به وضوح مخوف و هولناک و سرشار از هرج و مرج و ناامنی‌های سیاسی و اقتصادی که گریبانگیر ایران می‌شود، به نمایش گذاشتند؛ یعنی زمانی که بلشویک‌ها آمده‌اند و ایران را اشغال کرده‌اند و همه چیز را به دست گرفته‌اند. اما پس از این اعلان، وقتی هیچ اتفاق خاصی نیفتاد، ایرانی‌ها احتمال داده‌اند که اعلام خروج نیروهای انگلیس یک مانور و بازی سیاسی بوده است؛ [بنابراین] حالا خیلی آرام نشسته و منتظر تحولات بعدی، به ویژه اقدامات انگلستان و نیت واقعی‌اش هستند.» وزارت امور خارجه انگلستان از طریق اخبار رویترز اعلام کرد تلاش‌های فراوانی برای به منظور کمک به ایران صورت گرفته است، اما ایران حق شناس هیچ ارزشی برای این زحمات قائل نشد. لذا انگلستان تصمیم گرفت حمایت‌های خود را از ایران قطع کرده و «او را به

حال خود رها کند». پس از فرو نشستن نآرامی های معمول، مردم ایران از این که دخالت انگلستان پایان یافته است اظهار شادمانی و رضایت می کردند؛ اما هرگز از این احساس خلاصی نداشتند که انگلیسی ها واقعاً آنچه را که می گویند، نمی خواهند... شواهد حاکی از آن است که توافقنامه آگوست ۱۹۱۹ انگلیس - ایران کاملاً فسخ شده و هیچ امیدی به احیای آن نیست و عموماً نیز این مسئله را تصدیق می کنند. همچنین شماری از مقامات برجسته ایرانی و شاه، پیشنهاد داده اند که می توان از افسران نظامی و اقتصادی آمریکا استفاده کرد و بدین وسیله تصدی «نیروی نظامی» ایران را به ایالات متحده واگذار کرد؛ و از این طریق می توان پس از خروج نیروهای انگلیسی از ایران، حمله احتمالی بلشویک های روسی را دفع کرد. این موضوع با وزارت خارجه در میان گذاشته شد (رجوع کنید به تلگراف شماره ۳ به تاریخ ۶ ژانویه گذشته) و ذکر شد در این باره با وزارت خارجه انگلیس نیز گفتگو شده است، اما با توجه به رفتار و رویکرد مقامات محلی انگلستان، دولت این کشور با چنین پیشنهادی موافق نیست. کاملاً روشن است که مقامات انگلیسی در ایران چه نگرشی دارند؛ چنانچه ایشان ایران را ترک کنند آرزوی می کنند بدترین بلا می ممکن بر این مملکت نازل شود و این «درس خوبی برای این شور خواهد بود»؛ اگر چه وزیرمختار انگلستان، با لحنی خارج از نزاکت، اعلام کرده «به هیچوجه با کمک آمریکا به ایران مخالفت نخواهد شد» و شاه در تمام مدت زندگی سیاسی خود، همواره تحت کنترل انگلیسی ها بوده است. اوایل این فصل، اعلیحضرت برتشکیل فوری مجلس [چهارم] اصرار داشت. شمار زیادی از ملیون به شدت با تشکیل مجلس مخالفت می کردند، زیرا معتقد بودند بسیاری از اعضا با تقلب به مجلس راه یافته اند و بر خلاف تمایل شدید شاه، بازگشایی پارلمان به تعویق افتاد. همزمان با این تحولات، مردم مشغول کار خود بودند و با اینکه از حمله احتمالی بلشویک ها خبر داشتند، منتظر خروج نیروهای انگلیسیها از مملکت بودند. اما اگر چه این خواست عمومی ایرانیان بوده است، محققاً برای انگلستان موجب خشم و سرافکندگی بوده است. پس از اخراج افسران روسی از بریگاد قزاق

ایران، قزاق‌ها که اسماً مدافعان این کشور در برابر حملات خارجی هستند، به حاشیه رانده شدند و تدریجاً بی‌نظمی در میان آنها شایع شد. شایع‌ترین زمزمه در میان قزاق‌ها این بود که حالا که یک مسلمان فرمانده آنهاست، جیره و مواجب آنها قطع شده است. (اشاره به این که بودجه تخصیص یافته به آنها، توسط فرماندهانشان «خورده» می‌شود) و با اینکه اکنون سردترین روزهای سال است آنها لباس و سوخت کافی برای گرم کردن خود ندارند و همه اینها در حالی است که به طور کامل کنترل گیلان را در دست گرفته‌اند. در همین زمان نیروهای نظامی انگلیسی سعی می‌کردند قزاق‌های مستقر در قزوین را آموزش دهند. انگلستان به قدری خشمگین است که به استثنای کمک مالی هیچ گونه کمک دیگری به ایران نمی‌کند، واز آنجا که به کشور دیگری هم اجازه دخالت نمی‌دهد، خطر بلشویسم بسیار جدی شده است... در ماه ژانویه تنها سه نفر از اعضای هیأت مستشاری نظامی انگلستان در تهران حضور داشتند و از آنجا که دولت انگلستان مأموریت این هیأت را ناموفق قلمداد می‌کرد، به ایشان خبر داد که به محض دریافت دستور، تهران را ترک کنند. سرلشکر دیکسون فرمانده هیأت اعزامی انگلیس در ایران بود و با اینکه تلاش‌های آغازین او مورد پسند مقامات ارشدش واقع شد، ظاهراً در سفارت این احساس پدید آمد که دیگر ادامه کار او در انطباق کامل با سیاست‌های سفارت نیست. ژنرال در سفارت انگلستان در تهران به دنیا آمده بود؛ و به شدت با ملیون و دیگر ایرانیان متشخص همدلی و همراهی داشت. چند روز پس از کودتای شب بیستم فوریه در تهران، ژنرال به سفارت احضار و به او دستور داده شد فوراً تهران را ترک کند، چرا که ادامه حضور او در اینجا به ضرر اهداف و اغراض انگلستان تمام می‌شود. وی همچنین متهم شد که اوضاع فعلی و وقایع اخیر رابه سفارت آمریکا گزارش کرده است. البته وی این اتهام دروغ را رد کرد اما همانطور که به او دستور داده شد، فوراً تهران را ترک گفت. طی سال گذشته مستشاران و اتباع انگلیسی که احساس می‌شد بیش از اندازه به سفارت آمریکا نزدیک شده‌اند، از ایران اخراج شدند. دوعضو دیگر هیأت نظامی انگلستان همچنان در

تهران به سر می برند و با اینکه به آنها دستور داده شده به واحد های نظامی مربوطه در هند برگردند، همچنان امید دارند به استخدام دولت ایران در آیند.» (۱۰) همانطور که در پژوهشی دیگر تشریح شده است، ماجرای مشهور به «ماجرای ژدس» در فوریه ۱۹۲۱ در لندن، بخشی از نقشه انگلستان برای کودتا در ایران بود و از این طریق می کوشید عکس العمل آمریکا را تعدیل کند. (۱۱) علاوه بر این، کودتا زمانی رخ داد که ویلسون در حال واگذاری قدرت به هاردینگ بود. برخلاف موضع گیری خصمانه آمریکا در برابر توافقنامه انگلیس - ایران، این کشور در مقابل کودتای ۲۱ فوریه هیچ واکنشی نشان نداد. (۱) در زیر شرح زندگی سیاسی کرزن را می آورم:

جرج ناتانیل کرزن

جرج ناتانیل کرزن (George Nathaniel Curzon) معروف به کرزن کلدستون، که به القابی چون مارکی، ویسکونت، بارون وارل ملقب شد. در ۱۱ ژنویه ۱۸۵۹ در کلدستون هال (Kedleston Hall) دربی شایر (Derbyshire) انگلستان به دنیا آمد و در تاریخ ۲۰ مارس ۱۹۲۵ در لندن درگذشت. سیاستمدار بریتانیایی، نایب السلطنه هندوستان (۱۹۰۵ - ۱۸۹۸)، وزیر خارجه (۱۹۲۴ - ۱۹۱۹) که در طول خدمت خود در وزارت خارجه، نقش بزرگی در سیاستگذاری بریتانیا ایفا کرد جرج بزرگترین فرزند «بارون چهارم اسکاردیل» (۴th Baron Scarsdal) ، کشیش «کلدستون» بود. کرزن در سال ۱۸۸۰ به ریاست «اتحادیه اکسفورد» انتخاب شد و در ۱۸۸۳ وارد کالج مذهبی «آل سولز» (All Souls College) شد. استعداد خاصی برای دوست یابی در جاهای حساس داشت و همین سبب رنجش هم دوره ای های او می شد. دو سال بعد، او حتی بارها در کاخ «هتفیلد» (Hat field) House، خانه اجدادی لرد سالیسبوری (Lord Salisbury) رهبر حزب محافظه کار در مجلس اعیان، غذا خورد تا در آنجا به تحقیق بپردازد و متن سخنرانی تهیه کند. پادشاه او در ازای این کار، این بود که سالیسبوری سفارش کرزن را به محافظه کاران «ساوت پورت» (Southport) ،

لانکاشایر (Lancashire) کرد و آنها پذیرفتند که او را به عنوان نامزد خود در انتخابات آتی برگزینند. کرسی او در حزب محفوظ بود، و در سال ۱۸۸۶ برای اولین بار نماینده مجلس شد. او بنا به تأیید سالیسبوری، وظایف پارلمانی خود را نادیده گرفت و آهنگ سفر به دور دنیا کرد و شیفته آسیا شد. حاصل این سفر و چند سفر دیگر، سه کتاب بود: «روسیه در آسیای مرکزی» (Russia in Contral Asia) (9881)، «ایران و قضیه ایران» (2981) (Persia and persian Question) که نام آورترین اثر او بود، و «مسائل خاور دور» (Problem of the Far East) (4981). کرزن در ۱۵ نوامبر ۱۸۹۱، اولین گام خود را در نردبان سیاست با قبول دعوت سالیسبوری برای مقام معاونت وزارت امور هندوستان در دولت محافظه کار برداشت. در سال ۱۸۹۸ اعلام شد که او به جای «لرد الگین» (Lord Elgin) به نیابت سلطنت هندوستان خواهد رسید و در سپتامبر همان سال به «بارون کرزن کدلستون» مفتخر شد. او جوانترین نایب السلطنه هندوستان در تاریخ بود و برای این مقام خود را سخت آماده ساخت و همان گونه که دوست داشت، دفتری باشکوه برای خود تدارک دید. در پایان پنج سال اول حضور کرزن در هندوستان، دولت بریتانیا موفقیت های او را مورد تأیید قرار داد و مأموریت او را تمدید کرد؛ اما به واقع، دوران افتخارات درخشان به سرآمد و اکنون تراژدی سیاسی فرامی رسید. در صبح روز ۱۶ آگوست ۱۹۰۵، تلگرامی از شاه ادوارد هفتم دریافت کرد مبنی بر اینکه استعفای او مورد قبول قرار گرفته است. کرزن بازگشت خود را به انگلستان به تأخیر انداخت و پس از مدتی بار دیگر خود را به لندن رساند. محافظه کاران از دولت بیرون مانده و کامیابی های وی به فراموشی سپرده شده بود. حتی لقب وارل که معمولاً به نایب السلطنه های کنار رفته اعطا می شد به او داده نشد. در دوره افول سیاسی که در پی آمد، او به عنوان رئیس عالی و روشنفکر دانشگاه آکسفورد و چند سمت مهم دیگر برگزیده شد. اما کناره گیری موقتی او از سیاست، با مرگ همسر وفادار او، «مری»، همزمان شد. جاه طلبی های سیاسی او آرام گرفته اما هرگز

خاموش نشده بود و امیدهای او بار دیگر در سال ۱۹۱۱ جوانه زد. در همان سال، پس از تاجگذاری «جرج پنجم» کوزن القاب وارل، ویسکونت «اسکار زدیل» و «بارونی راندزدیل» را دریافت کرد. او در تابستان ۱۹۱۵ به دولت ائتلافی «اچ. اچ. اسکیت» (H. H. Aschuth) پیوست، و هنگامی که لوید جرج بر سر کار آمد، او به عنوان لرد به ریاست مجلس اعیان رسید. از آن پس، کوزن یکی از اعضای هیئت دولت بود که به سیاست ها و امور جنگ جهانی اول پرداخت. در دولت پس از جنگ که توسط لوید جرج تشکیل شد، به عنوان وزیر خارجه برگزیده شد، و این مقامی بود که از هر حیث شایسته آن بود. اما یک بار دیگر مورد خشم رئیس خود قرار گرفت و کنار گذاشته شد، و سیاست های دقیق طرح ریزی شده او نقش بر آب شد. در این هنگام بود که استعفای او حمایت بی چون و چرای محافظه کاران را (که رهبر ائتلاف لیبرال، لوید جرج را حقیر می شمردند) به سوی او کشاند و او را به اوج رساند. به جای اینکه به وزارت جنگ بپردازد، گذاشت تا محافظه کاران دولت را در ۱۹۲۲ تحویل گیرند تا او تمام اختیارات وزارت را به دست آورد. او تا سال ۱۹۲۳ با افتخار خدمت کرد، او در ۱۹۲۱ به لقب مارکی رسید و بیش از هر چیز امیدوار بود که پسری می داشت تا وارث عنوان او شود، اما در این جا نیز امید او نقش بر آب شد و در ۹ مارس ۱۹۲۵ به خاطر وضعیت داخلی بدن زیر عمل جراحی رفت و کمتر از دو هفته طول نکشید که در اثر عوارض بعدی درگذشت. (آخرین سال های زندگی لرد کوزن، مقدمه، ص ز- ی). (۲) «روزشمار تاریخ معاصر ایران جلد اول» حسن فراهانی، نشر: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۵ - ص ۱۴-

انتقال قدرت از قاجاریه به پهلوی

عوامل خارجی

نقیسه واعظ برای این نظر است که «نوشتار حاضر قصد دارد با پاسخ به این پرسش که «چرا حکومت قاجار فرو پاشید و پهلوی اول به قدرت رسید؟» دریچه‌ای به ابهامات و تاریکی‌های انتقال قدرت در آن دوران بگشاید.»

صدور دستخط مشروطیت در ایران، (۱) مانعی بر سر راه تداوم مداخلات استعماری دو قدرت روسیه و بریتانیا در ایران ایجاد نکرد نمونه بارز آن تقسیم ایران به مناطق نفوذ در ۱۹۰۷ م. و نیز اولتیماتوم روس‌ها به اقدامات مورگان شوستروالزام ایران به جلب نظر روسیه در استخدام مستشاران خارجی (۲) است. بر اثر اولتیماتوم روسیه به ایران، مجلس دوم به تعطیلی کشانده شد. در اثنای جنگ جهانی اول، رخدادی چون دستگیری سلیمان میرزا رهبر حزب دموکرات، افکار عمومی و ملیون (۳) را علیه انگلیسی‌ها برانگیخت. در سال‌های بعد با واقعه قتل ایمبری، نایب کنسول آمریکا و منصرف کردن کمپانی نفت سینکلر از ایران، دو قدرت توان خود را برای تاراندن رقبا از صحنه ایران آزمودند و احمد شاه قاجار در آن واقعه تنها به این بسنده کرد که به علما تلگراف زند: «از برقراری حکومت نظامی (به خاطر قتل ایمبری) ناخرسند است.» (۴)

مداخلات قدرت‌های خارجی در تحمیل کابینه‌های دوست و قطع مساعده از کابینه‌های مستقل، در متزلزل شدن قاجارها بی‌تاثیر نبود. چنان که مشیرالدوله آشکارا به پرنس ارفع گفته بود: «بعد از رفتن وثوق الدوله، ماهی دوازده هزار لیره به طور مساعده برای گرداندن چرخ دولت، انگلیسی‌ها می‌دادند، حالا موقوف شد.» (۵) ارفع نیز در واقعه امتناع خود از نخست وزیری و اصرار بر وزارت مشیرالدوله اظهار می‌دارد: «چون آن وقت نظریه سفارت انگلیس در تعیین رییس‌الوزرا خیلی مدخلیت داشت، از تمجید او مضایقه نکردم.» (۶) در تلگراف‌های مقامات انگلیسی موارد بسیاری از دخالت قدرت‌های خارجی ثبت شده است؛ برای مثال بارکلی به سرادوار گری تلگراف می‌زند: «من و همکار

روسی‌ام اصرار نمودیم که جلسه‌ای تشکیل شود و ما در باب ترکیب کابینه از سایر جزئیات توضیحاتی به اعلی‌حضرت دهیم.» (۷) در تلگرافی که دو روز بعد به تاریخ هفتم مه ۱۹۰۹ مخابره می‌شود، بارکلی گزارش می‌دهد: «امروز عصر اجلاس مذکور تشکیل یافت، اصرار نمودیم که ناصرالملک و سعدالدوله باید جزو کابینه بشوند.» (۸)

در اثنای اشغال ایران در جنگ جهانی اول بر تعداد دولت‌های تحمیلی در ایران افزوده شد؛ چنانچه فرمانفرما با پیشنهاد سفارت انگلیس (۹) رییس‌الوزرا شد. مخبرالسلطنه هدایت از حضور قشون روس در همین ایام در ایران تعبیر به «درد بی‌درمان نموده» و به اجزای نظمیه می‌گوید دم نزنند و به زن‌ها بگو «چندی در خانه با چادر نماز حرکت کنند بهتر از آن است که سربرهنه از خانه به در شوند.» (۱۰)

پیامدهای جنگ جهانی اول در ایران

اشغال ایران بیش از پیش به استیصال حکومت‌گران قاجار در حفظ قدرت انجامید. در این جنگ نه تنها به اعلان بی‌طرفی ایران توجه نشد، که روس‌ها نیروهای در شمال، غرب و گیلان پیاده کردند؛ بریتانیا بر شمار سربازان خود در جنوب افزود، آلمان‌ها بر دامنه تحریکات عشایری (۱۱) افزودند و مختصر آن که «پرچم ایران بر فراز فقط چند شهر عمده کشور در اهتزاز بود.» (۱۲) تلخ تر آن که ایران تمامی نتایج شوم جنگی را که می‌خواست از آن احتراز کند، همانند قحطی نان، کشتار نفوس، (۱۳) هتک نوامیس، تورم و کاهش تولیدات (۱۴) و خدشه دار شدن استقلال سیاسی را تحمل کرد. وقتی روزنامه عدل به تاخت و تازهای انگلیسی‌ها در جنوب انتقاد کرد، اشغالگران دستور توقیف آن را دادند. مشکلات اشغال کشور در این دایره محدود نماند و سومین مجلس شورای ملی تعطیل شد و متعاقب آن آزادی خواهان پراکنده و برخی تبعید و فترت چند ساله‌ای در کشور آغاز گردید.

تحولات سیاست انگلستان در دهه‌های آغازین قرن بیستم

با وقوع انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه، تشکیل حکومت‌های نظامی در میان همسایگان شوروی برای نظام سرمایه‌داری به یک ضرورت سیاسی تبدیل شد. خطر سرایت فرم و محتوای ستم ستیزی، آزادی و برابری خواهی انقلاب ۱۹۱۷ در دنیا به ویژه در مناطق تحت نفوذ انگلستان، انگلیسی‌ها را به واکنش واداشت. نظام سرمایه‌داری در تدبیر برای مهار انقلاب کمونیستی به تقویت یا ایجاد دولت‌های میلیتاریستی در پیرامون روسیه شوروی پرداختند و بر این اساس مانرهایم در فنلاند، ریدزسیسمگلی در لهستان، برلیس در بلغارستان، آتاترک در ترکیه، امان‌الله خان در افغانستان و چیان کایچک در چین، با ماهیت نظامی‌گری به قدرت رسیدند. به واقع «زنجیره‌ای از تحت‌الحمایه‌های انگلستان از صحرای لیبی تا زاگرس، مصر، فلسطین، ماورای اردن و عراق، مجموعه‌ای از دولت‌های دست‌نشانده را تشکیل می‌دادند که راه‌های زمینی رسیدن به هند را حفاظت می‌کردند.» (۱۵)

با خروج نیروهای روسیه از ایران همه تیرهای خشم و نفرت متوجه انگلیسی‌ها شد که هنوز خاک ایران را ترک نکرده بودند. از این رو تغییراتی در سیاست انگلستان در ایران پدیدار شد؛ از جمله: خروج نمادین از ایران، فعال کردن نور پرفورس، تحمیل قرارداد ۱۹۱۹، یافتن فرمانده مناسب برای نیروهای متحدالشکل به عنوان جایگزین انگلیسی‌ها در ایران، طرح کودتا و سپردن آن به عناصر طرفدار انگلستان.

سیاستمداران انگلیسی بر آن شدند با تحمیل قرارداد ۱۹۱۹ زمام اداره ایران را در دست گیرند؛ اما «وقوع انقلاب روسیه، در جدی شدن ملیون در مخالفت با قرار داد ۱۹۱۹ موثر واقع شد» و حتی ملیون از دفتر آرمیتاژ اسمیت، رییس کمیسیون مالی قرار داد ۱۹۱۹ «جوالدوزی» (۱۶) تعبیر می‌کردند. با بروز مخالفت‌های فراوان داخلی و خارجی با قرار داد ۱۹۱۹، تغییر جدی تری در سیاست انگلستان اجتناب ناپذیر می‌کرد. نامه‌های لرد کرزن نشان می‌دهد که

«مایوس و متاثر شدن کرزن از قرار داد ۱۹۱۹ سبب شد که آنها دل به کودتا و رضاخان ببندند.»

نیکی کدی نیز تایید می‌کند که «انگلیسی‌ها پس از ناممکن دیدن اجرای قرارداد ۱۹۱۹ بر آن شدند تا راه‌حل‌های دیگری بیابند.» (۱۷)

در این راستا انگلیسی‌ها درصدد تجدید سازمان نظامی ایران برآمدند و به ادغام نیروهای پلیس جنوب، نیروی ژاندارمری و قزاق‌ها و گماردن چهره‌های نظامی و بومی در راس این قوا پرداختند. در تبادل نظر فراوانی که بین مقامات بلند پایه و انگلیسی‌ها صورت گرفت، با توجه به شرایط بحرانی پایان حکومت قاجار که اندیشه کودتا حتی به اذهان غیرنظامیان نیز راه یافته بود با کانالیزه کردن رخدادهای داخلی، رضاخان فرمانده آتریاد همدان با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، به مقام سردار سپهی رسید. با چرخش محسوسی که در سیاست انگلستان صورت گرفت، اهتمام انگلیسی‌ها متوجه دولت مرکزی قوی شد و با رها کردن سیاست کهن که تشدید نظام خان‌خانی و ملوک‌الطوایفی بود، بسیاری از دوستان گذشته مانند شیخ خزعل را به پای دوست جدید (رضاخان) قربانی کردند.

با شکست انگلیسی‌ها در تحمیل قرار داد ۱۹۱۹ انبوهی از تلگراف‌ها بین تهران و وزارت خارجه انگلستان مبنی بر تقویت حکومت مرکزی قوی در ایران و متعاقب آن حمایت از رضا شاه مخابره شد. سرپرسی لورن که بر اساس همین رایزنی‌های خود در آن برهه، در انگلستان به «تاج‌بخش» (۱۸) معروف گردید، اصرار ورزید که «منافع بریتانیا ایجاب می‌کند که با رضاخان متحد شویم» چه او «مرد نیرومندی است که با مردم بیرحمانه رفتار می‌کند و مردم از او می‌ترسند.» (۱۹) کرزن نیز دلایلی برای حمایت از رضاخان طرح کرد؛ از جمله: تجدید حیات بلشویزم در شمال ایران، دشمنی مجلس با قرارداد ۱۹۱۹، فساد درمان ناپذیر سیاست مداران ایران و بی‌کفایتی احمد شاه.

چنین به نظر می‌آید گزارشی که نیکلسون برای چمبرلین، وزیر خارجه انگلیس، فرستاد، در حکم تیر خلاصی به حکومت قاجاریه بود. او گزارش داد که «ایران

سابق هرم سستی بود ایستاده بر قاعده‌اش، ایران کنونی هرم سستی است ایستاده روی سرش؛ بنابراین احتمال سقوط آن بیشتر است.» (۲۰)

عوامل داخلی

به نظر می‌رسد پاره‌ای از علل‌هایی که کرین‌برینتون در کالبد شکافی چهار انقلاب به عنوان نشانه‌های پیش‌آهنگ انقلاب‌ها از آنها یاد می‌کند، در چگونگی فروپاشی قدرت در آخرین سال‌های حکومت قاجار مصداق یافته بود، با این تفاوت که مجموعه رخداد‌های پایان قاجار به انقلاب ختم نشد و نهاد سلطنت همچنان پا بر جا ماند. برخی از نشانه‌های مورد نظر برینتون عبارتند از:

۱. عدم موفقیت طبقات حاکم در اجرای کارکردهایشان (۲۱) و فقدان ورزیدگی و اعتماد به نفس سیاسی طبقه حاکم؛
 ۲. بیداری وجدان طبقه حکومت‌گر در قبال بی‌عدالتی‌های طبقه خود؛
 ۳. کاربرد پراکنده و ناموثر قدرت و سست شدن پایه‌های قدرت؛ (۲۲)
 ۴. عدم شکوفایی استعدادها؛ (۲۳)
 ۵. قهر روشنفکران با حاکمیت؛
 ۶. تشدید ناسازگاری‌های اجتماعی. (۲۴)
- در دوره مورد بحث می‌توان مصادیقی برای همه نشانه‌های فوق یافت و در عین حال موارد دیگری نیز بر آن افزود. در اینجا به اختصار به چند مورد آن می‌پردازیم.

عدم موفقیت طبقه حاکم در اجرای کارکردهایشان

به نظر می‌آید که در این دوره، حکومت قاجار به دلیل افزایش فشارهای اخلی و خارجی با بحران مشروعیت مواجه شد؛ برای مثال در نامه‌ای که در چهارم جمادی الثانی ۱۳۳۰ برای تاجر کرمانشاهی نوشته شده عبارتی هست که می‌تواند نشان دهنده فقدان مشروعیت قاجاریه در آن سال‌ها باشد: «با این

اوضاع که معلوم نیست حاکم کیست و ترتیب چیست، نمی دانم کاری از پیش برود یا خیر.»؟ (۲۵)

اکثریت نمایندگان مجلس شورای ملی و آن گاه مجلس موسسان نیز که به تغییر سلطنت رای مثبت دادند به واقع در عدم مشروعیت قاجار برای ادامه حکومت تردیدی به خود راه ندادند. ملک الشعراى بهار در جلسه هفتم آبان ماه ۱۳۰۴ مجلس اظهار می‌دارد: «می توانم قسم بخورم که برای شخص بنده به هیچ وجه فرقی نمی کند که در راس امور این مملکت اشخاص خاص یا طبقات مخصوص باشند.» (۲۶) دکتر مصدق هم اعلام کرد: «راجع به سلاطین قاجار، بنده که کاملاً از آنها مایوس هستم؛ زیرا آنها در این مملکت خدماتی نکرده‌اند که بنده بتوانم از آنها دفاع کنم.» (۲۷) طبق گزارش‌های کنسولگری‌های انگلستان در شهرهای مختلف، مردم از رفتن قاجارها افسوس خوردند، «اما از ظهور سلسله جدید هم خوشحال نشده‌اند.» (۲۸) در جریان جنبش تنباکو، کندی انگلیسی به ناصرالدین شاه هشدار داد که «این امتیاز تنباکو نیست که مورد هجوم قرار گرفته، بلکه این سلطنت اعلی حضرت است که در معرض حمله قرار گرفته است.» (۲۹) در تلگرامی که سیدین به علما (درباره محمد علی شاه) مخابره کردند. یأس آنان از قاجاریه آشکار میشود «چند روز است اعلی حضرت بدون بهانه با هیأت موحد در خارج دروازه تشکیل اردو زده، چند نفر از آنرا را بعد از دوسه روز حبس تبعید، ملت درکمال استیحاş و خوف، قتل نفوس فوق العاده ولایات ایران تعطیل عمومی، اقدامات مجدانه سریع.» (۳۰) از دیدگاه آبرونساید نیز «طبقه بالای جامعه این کشور کاملاً فاسد و بی‌مصرف است و اقشار پایین آن به شدت تنگدستند.» (۳۱)

بیداری وجدان طبقه حکومت‌گردد قبال بی عدالتی های طبقه خود

نگاهی به روز شمار حوادث پس از فتح تهران، گویای این واقعیت است که اعتبار و حیثیت سیاسی قاجاریه به حداقل درجه خود رسیده و آنان سهم ناچیزی در هدایت یا مهار رخدادهای سیاسی داشتند.

احمدشاه به گاه صدور دستخط ریاست‌الوزرای سیدضیاء‌الدین طباطبایی، جملاتی را می‌آورد که می‌تواند مصداقی از بیداری وجدان طبقه حکومت‌گر در برابر بی‌عدالتی‌های طبقه خود باشد. او می‌نویسد:

«حکام ایالات و ولایات در نتیجه غفلت کاری و بی‌قیدی زمامداران دوره‌های گذشته، بی‌تکلیفی عمومی و تزلزل امنیت را در مملکت فراهم کرده و ما و تمام اهالی را از فقدان هیات دولت ثابتی متأثر ساخته بود، مصمم شدیم که به تعیین شخص لایق خدمتگزاری که موجبات سعادت مملکت را فراهم کند به بحران متوالی خاتمه دهیم.» (۳۲)

کاربرد پراکنده و ناموثر قدرت و سست شدن پایه‌های قدرت قاجاریه

اگر آقا محمد خان قاجار سبب برقراری ثبات و امنیت در کشور پس از دوره‌ای از هرج و مرج سیاسی و بازگرداندن وحدت ملی به ایران، و جاهت سیاسی پیدا کرد، آخرین بازماندگان قاجار حیثیت سیاسی خود را بر سر ناامنی مزمن در کشور از دست دادند. آقا محمد خان یکی از ستون‌های قدرتش را بر نظامی‌گری استوار ساخت؛ اما در آخرین سال‌های حیات سیاسی قاجاریه اثری از آن رکن قدرت هویدا نبود. برای نشان دادن استیصال قاجاریه در کنترل اوضاع به نمونه‌ای اشاره می‌کنیم: مخبرالسلطنه هدایت در سرآغاز شرح فتنه قراجه‌داغ می‌نویسد: «میرزا هاشم خان حاکم قراجه‌داغ است. خوانین محل که باید دفاع کنند، شانه خالی کردند، تجار هم تذبذب می‌کنند، در تبریز هم قوه که به اهر بفرستیم نداریم.» (۳۳) قاجارها مشروعیت پادشاهی خود را بر شالوده قدرت ایلاتی گذاشته بودند و با «پیمان‌های عشیره‌ای، بوروکراسی دولتی، ایجاد ارتش دائم و احیای رسوم درباری» (۳۴) حیات سیاسی خود را تداوم بخشیدند. به این قرار، آخرین پادشاهان قاجار که فاقد مهارت و استعداد سیاسی ضروری در حفظ قدرت بودند، بیش از پیش ارکان قدرت قاجاریه را متزلزل کردند.

افزون بر این، پس از مشروطه نهاد مجلس به یکی از ستون‌های نگاه دارنده قدرت تبدیل شده بود، اما چون هیات حاکمه در همین مقطع ناتوانی حادی را در

حفظ روابط صحیح با این نهاد از خود بروز داد، از این رو مجلس شورای ملی برای حفظ قدرت در خاندان قاجاریه، تعصبی از خود بروز نداد و حتی به ابتکار تنی چند از نمایندگان به انحلال سلطنت قاجار وجه قانونی بخشیده شد.

بخش دیگری از تزلزل قدرت قاجاریه به ناکارآمدی نهادهای حکومتی در آن مقطع باز می‌گردد. در اینجا به بیان کوتاهی از ناکارآمدی نهادها می‌پردازیم. در آن سال‌ها عناصر تشکیل دهنده نهاد سلطنت به تعبیر علی اکبر داور «موسسه سلطنت» (۳۵) (عصر نظری و عنصر عملی) از کارکرد واقعی خود فاصله گرفتند و مصادیق عملی نظام شاهنشاهی محمدعلی شاه و احمد شاه بودند که یکی با گلوله باران مجلس و حرم امام رضا علیه‌السلام و دیگری به سبب ترس و احتیاط‌های غیرقابل توجه سیاسی، سخت بی‌اعتبار شده بودند. احتمال می‌رود پژوهشگران دوره قاجار بر این نکته اتفاق نظر یافته باشند که قاجارها در دهه‌های پایانی، قدرت انطباق با رویدادهای داخلی و خارجی را از دست داده بودند و چنین به نظر می‌رسد که در تحولات پس از مشروطه، به ضرورت «چرخش نخبگان» بی‌توجهی گردید و کماکان سیاست‌مداران گذشته که اغلب یا وابسته به دربار یا از «شاهزادگان درجه اول» (۳۶) بودند اداره کشور را به شیوه سنتی در دست گرفتند؛ از این رو مسوولیت بسیاری از خطاهای سیاسی شاهان قاجار بر دوش آن سیاست‌مداران سنگینی می‌کرد که جایگاه خود را به نخبگان جدید نسپرده بودند. رحیم زاده صفوی در دیدار با احمد شاه، آشکارا از «انحطاط فکری» طبقه اعیان در نیمه اخیر سلطنتشان و اینکه اعیان قاجار «از لحاظ عقل و همت و بلندنظری سخت بینوا گردیده‌اند» (۳۷) سخن به میان می‌آورد. حتی بعضی از سیاست‌مداران که در صدد تطبیق با شرایط برآمدند، در شیوه رسیدن به اهداف دچار خطا شدند؛ برای مثال «و ثوق‌الدوله عاقد قرارداد ۱۹۱۹ آدم کم هوش و ناتوانی نبود، بلکه مانند بسیاری از دولت مردان ایران فرد منفردی بود که عده‌ای همکار داشت، اما قدرتش بر نهاد مبتنی نبود.» (۳۸)

نمونه بارز کاربرد ناموثر قدرت در دوره احمد شاه قاجار به منصفه ظهور رسید. احمد شاه ناتوانی آشکاری در حفظ قدرت داشت و با اینکه آخرین پادشاه

سلسله قاجار شد، عدم تمایل او به قدرت به تسریع سقوط قاجاریه انجامید. محققان او را «بی‌حال» (۳۹)، «بزدل» و «ریاکار» (۴۰) نامیده‌اند. تاملی در خطابه مجلس به احمد شاه، نشان‌دهنده وخامت اوضاع مقارن به قدرت رسیدن احمد شاه بود، در این خطابه آمده است:

چون سلطان والا حضرت شاهزاده محمدعلی میرزا از شغل مهم سلطنت به موجب ماده ۳۶ و ۳۷ قانون اساسی معاف شده‌اند، مجلس فوق‌العاده که در ۲۷ جمادی‌الآخری در عمارت بهارستان منعقد گردید، سلطنت را به اعلی‌حضرت همایون شما تفویض کرده است. (۴۱)

از مظاهر ناتوانی احمد شاه یکی آنکه مبادرت به غیبت سیاسی طولانی از صحنه حوادث ایران نموده و همین امر راه را برای انتقال قدرت از قاجاریه به پهلوی هموار کرد و کم‌کم «از طرفداران قاجار کاسته و عقلای مملکت توجه خود را به سردار سپه معطوف داشتند.» (۴۲) احمد شاه با دلهره‌های غریب سیاسی اش، سخت به تکیه گاه نیازمند بود. دولت آبادی می‌نویسد که احمد شاه گفته بود: «دیدیم مردم با پدر ما چه کردند باید پولی جمع کرد و گوشه امنی زندگانی نمود.» (۴۳) سیدضیاءالدین در این باره می‌گوید: «مرحوم احمد شاه می‌خواست مراجعت کند به فرنگ و می‌گفت من در امان نیستم، اگر قشون انگلیسی برود چگونه می‌توانم در پایتخت خودم که قشون و پلیس و ژاندارم ده ماه موجب نگرفته اند زندگی کنم و اگر متجاسرین به من هجوم کنند چه کنم؟» (۴۴) از نظر او حتی «کلم فروشی در سوئیس برپادشاهی» (۴۵) ترجیح داشت.

بی میلی احمد شاه سوژه جذابی برای مطبوعات فراهم آورد؛ چنانچه کوکب ایران نوشت: «آیا شاه ما، مرکز امید و انتظارات ما، موقع را هنوز برای عطف نظری به اولاد بدبخت خود مقتضی نمی‌داند؟» (۴۶)

در پایان به مقایسه احمد شاه با رضاخان اشاره می‌کنیم که آبرونساید در اولین دیدارش با آن دو شرح داده است:

... وقتی به مرد چاقی که لباس فراک خاکستری به تن داشت و به هنگام شنیدن حرف‌های من به طرز عصبی می‌لرزید نگاه می‌کردم، با خود اندیشیدم که دیدن نمونه‌ای از یک انسان در هم شکسته در مقامی به این اهمیت تا چه حد دردناک بود.

نفرات واحد آتریاد همدان بشاش بودند، فرماندهی آنها مردی بود با قامتی به بلندای بیش از شش پا، با شانه‌هایی فراخ و چهره‌ای بسیار مشخص و متمایز، بینی عقابی و چشمان درخشانش به او سیمایی زنده می‌بخشید که در آن مکان دور از انتظار بود. نام او رضاخان بود. (۴۷)

قهر روشنفکران با حاکمیت

به نظر می‌رسد در تطبیق با نظریه برینتون، بتوان سرخوردگی مشروطه خواهان از قاجاریه را نماد قهر روشنفکران با حاکمیت تلقی کرد. از برآیند اوضاع چنین برمی‌آید که جامعه ایرانی پس از سرخوردگی از تحقق ایده‌آل‌های دموکراتیک خود در نهضت مشروطه، به تجربه اصلاحات به شیوه آمرانه متمایل و اختیار خود را به دیکتاتوری چون رضاخان سپرد. ناامیدی از مشروطه به علی چون بازگشت استبداد، عدم تعمیق ارزش‌های نهضت مشروطه، توقیف آزادی خواهان و مطبوعات و تداوم سیطره خارجی باز می‌گشت.

همزمانی تمایلات سیاسی متضاد در کشور

در این دوره از یک سو تمایلات گریزاز مرکز و حکومت ملوک الطوائفی شدت یافت که یکی، در سیمای جنبش‌های رهایی بخش جنگل و خیابانی تبلور یافت و کمابیش از همدلی بخشی از جامعه روشنفکری برخوردار بود، و دیگری، در سیمای خوانین و سرکردگان ایالات مانند امیر مؤید سواد کوهی، اسماعیل آقا سمیتقو، دوست محمد خان بلوچ، شیخ خزعل، که فریاد خودسری سر داده و عملاً از فرمان حکومت مرکزی سر بر تافته بودند، جلوه گر شده بود.

اما هر قدر که تمایلات گریزاز مرکز به لحاظ جغرافیایی بیشتر در مناطق مرزی ایران بروز یافته بود، در تهران یک جریان سیاسی که بیشتر تحصیل کرده‌های جدید آن را هدایت می‌کردند، از تمرکز گرایی حکومتی پشتیبانی می‌کرد؛ از این رو فشار همزمان تمایلات قوی سیاسی متضاد، از تحمل حکومت‌گران پایانی قاجار فراتر بود. نمایندگان این تفکر، تمرکز گرایی قوی را تنها راه حل مشکل توسعه نیافتگی ایران قلمداد می‌کردند. از نظر دکتر سیف زاده، نظریه «اقتدار گرایی دیوانسالار» که در این سال‌ها مطرح شده بود خود نوعی نظریه بحران بود، «زیرا تقاضاهای مشارکت و توزیع جامعه موجب بحران مشروعیت و رسوخ مشروعیت و رسوخ رژیم می‌شود. پاسخی که رژیم برای حل بحران‌های مزبور دارد چیزی جز سرکوب سازمان یافته نیست. (۴۸)

تشدید ناآرامی‌های اجتماعی

چنین به نظر می‌آید که اوضاع آشفته اجتماعی ایران در هنگام سقوط قاجاریه، با نظریه برینتون در خصوص تشدید ناآرامی‌های اجتماعی قبل از وقوع انقلاب‌ها انطباق دارد. منابع تاریخی از این دوران با عناوین «برزخ»، «بلا تکلیفی» و «اوضاع پیچیده سیاسی» (۴۹) یاد می‌کنند. در این دوران چنان ناامنی مستولی می‌گردد که از شگفت روزگار حضور نیروهای انگلیسی نوعی ثبات روانی موقت به برخی از افراد جامعه می‌بخشد. آبرونساید در این باره می‌نویسد: «هر کس را دیدم، از من سوال می‌کرد که پس از خارج شدن نیروهای شما از ایران، چه بر سر کشور خواهد آمد.» (۵۰)

گفتنی است که منابع داخلی ضمن اذعان به ناامنی اجتماعی معتقد بودند برخی از سارقان و عناصر شرور را دولت انگلیس تحریک به آشوب می‌کرد تا «در داخل و خارج انتشار دهد که دولت مرکزی قادر به حفظ امنیت نیست.» (۵۱) برای مثال در آن آشفته بازار «زنجان، خوزستان، خراسان، تفنگچی‌های خوانین و مالکین هر چه می‌خواستند کردند.» (۵۲) (۳)

« خط سید ضیاء »

ابوالحسن بنی صدر در مقاله « ایرانیان از رهگذر انقلاب مشروطیت چگونه دولتی و چگونه رابطه ای با دولت را در سر داشتند؟ » می نویسد: در حقیقت، از عصر قائم مقام بدین سو، دو تمایل پدید آمدند و به تدریج هویت‌های مشخص یافتند: یکی خواستار استقلال و داخلی کردن دولت و دیگری جانبدار استبداد و وابستگی به بخش مسلط جهان. این دو از یکدیگر جدا و رو در روی هم قرار گرفتند و همچنان رویا روی یکدیگر قرار دارند. جریان استقلال طلب، بر اصل موازنه عدمی یا منفی، کوشیده است مداخله قدرت خارجی را در امور داخلی به صفر رساند. بیشتر از این، کوشیده است ایران را از روابط قوا در مقیاس جهان، بیرون نگاه دارد. رشد را درون زا و خودجوش دانسته و در کار رشد پذیر کردن فرهنگ ایران بر اصول آزادی و استقلال و رشد بوده است. و جریان وابسته، استیلای استبدادی خویش را بر مردم ایران در گرو خارجی کردن دولت و اقتصاد ایران و تجدد صوری (به قول مخبر السلطنه هدایت، « تمدن بلواری»، یافته است. از این رو، برغم جنبش تنباکو، امتیاز فروشی کار روزمره شاه و درباریان او شده است

بهنگام انقلاب مشروطیت، دو بانک انگلیسی « شاهنشاهی » و بانک روسی « استقراضی»، اختیار دولت را از لحاظ بودجه اش در دست داشتند. گمرکها در گرو قرضه ها بودند و روسها، برای دولت قاجار، قشون قزاق تشکیل داده بودند. اندازه خارجی شدن دولت را، منابع بودجه گزارش می کنند: هنوز تا ۱۲۴۹ شمسی، ۹۶ درصد بودجه دولت از منابع داخلی تأمین می شد. بقیه، از محل فروش امتیاز ۲/۷ درصد و از محل عوارض گمرکی ۱/۳ درصد، تأمین می شد. اما بهنگام انقلاب مشروطیت، تنها ۳۷/۵ درصد بودجه از منابع داخلی تهیه می شد. ۳۰ درصد حقوق و عوارض گمرکی و ۱۲/۷۵ درصد از محل واگذاری امتیازها و ۱۹/۷۵ درصد از محل قرضه های خارجی، بوده اند.

بدان خاطر در قانون اساسی، رسیدگی به دخل و خرج کشور از وظایف اختصاصی مجلس شورای ملی گنشت تا مگر بتوان دولت را، در بودجه خود و ارتش و نیروهای انتظامی، از قدرتهای سلطه گر آزاد کرد. جامعه ملی، اثر وابسته شدن دولت به اقتصاد مسلط و وابسته شدن خود به بودجه دولت را، روزانه تجربه می کرد. تجربه ای سخت فقر افزا و تلخ. با وجود این، برغم اصلاحات مالی، هنوز، بهنگام کودتای رضا خانی، نسبت درآمدهای بودجه دولت، از منابع داخلی و خارجی، همان ماند که بود اما جهت یاب عمومی تحول سیاست مالی و پولی، استقلال دولت بود. اگر نه، قرارداد ۱۹۱۹ (۱۲۹۸ شمسی) و سپس کودتای ۱۲۹۹ ضرورت پیدا نمی کردند. سیاست اقتصادی دوران پهلوی، گویای توقف روند مستقل گرداندن دولت و بازگشت به روند خارجی کردن دولت و اقتصاد و متلاشی کردن فرهنگ از راه القای نه عناصری از فرهنگ غرب که عناصر ضد فرهنگی (بیانگرهای قدرت خود کامه و اسطوره ساز قدرت غرب بمثابه سلطه گر) است. چنانکه در ۱۳۲۰، بهنگام بردن رضا « شاه » به تبعیدگاه، تنها ۱۲ درصد بودجه از منابع صرفا داخلی بود. ۱۸/۴ درصد از حقوق و عوارض بر واردات و ۵۳/۲ درصد از نفت و « منابع زیر زمینی دیگر » و ۱۶/۴ درصد کسر بودجه. این روند، تا جنبش ملی کردن صنعت نفت و نخست وزیری مصدق ادامه پیدا کرد. اگر حکومت مصدق برآن شد که دولت را « ملی » کند و نزاع اصلی با امپراطوری میرنده انگلستان و استبدادیانی که دربار پهلوی را ستاد خویش کرده بودند، نزاع بر سر دولت وابسته به ملت و یا دولت بیگانه با مردم و یگانه با قطب مسلط، گشت، از آن رو بود که مصدق می دانست معنای خارجی شدن دولت چیست. او می دانست که خارجی شدن دولت، وابستگی ملت به بودجه دولت و وابستگی بودجه دولت به جریان نیروهای محرکه (نفت و گاز و منابع زیر زمینی دیگر و استعدادها و سرمایه ها و ...) از ایران به قطب مسلط و گرفتار فقر و قهر روز افزون شدن مردم کشور و عقیم گشتن فرهنگ و نا ممکن شدن رشد است. وجه تمیز نهضت

ملی ایران و مصداق از جنبش‌ها در کشورهای دیگر و رهبران آنها، توجه او به این مهم و به تجربه گذاشتن راه و روش رشد در استقلال و آزادی بود. او و حکومت او، ملی کردن یا تحت حاکمیت مردم درآوردن دولت را، با اقتصاد بدون نفت و این اقتصاد را با تغییر ترکیب بودجه دولت و متکی کردنش به درآمدهای داخلی شروع کرد. با آنکه، بر اثر محاصره اقتصادی و جلوگیری از فروش نفت ایران، هزینه بخش نفت هم بر بودجه تحمیل شده بود، ترکیب بودجه را بدین سان تغییر داد: منابع داخلی ۳۲ درصد و حقوق و عوارض بر واردت ۶۵ درصد و کسر بودجه تنها ۳ درصد. کودتای ۲۸ مرداد، بقصد بازگرداندن دولت به بیراهه خارجی شدن و متوقف کردن تجربه رشد اقتصادی در استقلال بود. وگرنه، امریکا و انگلیس چرا تن به کودتایی می دادند تا، نیم قرن بعد، رئیس جمهوری و وزیر خارجه امریکا، بابت آن، از مردم ایران، پوزش بخواهند؟ بهر رو، با کودتای ۲۸ مرداد، روند خارجی شدن دولت و اقتصاد کشور، شدت گرفت. چنانکه در بودجه سال ۱۳۵۰، تنها ۴/۱۰ درصد بودجه از منابع داخلی بود. ۲/۲۳ درصد از حقوق و عوارض گمرکی و ۵/۴۱ درصد از نفت و ۳۵ درصد کسر بودجه بودند. یکبار دیگر، در دوران مرجع انقلاب، کوشش شد بودجه و دولت داخلی شود و تحت حاکمیت ملت قرار گیرد. کودتای خرداد ۶۰، از نو، روند خارجی کردن دولت و اقتصاد و عقیم کردن فرهنگ را جانشین روند استقلال کرد. امروز، خود می گویند: ۸۰ درصد بودجه دولت از نفت و بودجه دولت ۸۰ درصد اقتصاد کشور است.

در جریان تجربه، اصل استقلال با اصل آزادی، آزادی هم بمعنای انتقال قطعی حاکمیت به ملت و هم بمعنای حقوق مند شناختن انسان و اصل رشد، همراه شد. اما آنچه از لحاظ حال و آینده اهمیت دارد، اینست: ایرانیان نه به شیوه انگلیسی، در پی «آزادی از دولت» بوده اند و نه به روش فرانسوی، «آزادی از راه دولت» را می جسته اند. وجدان ملی خواستار آن بوده است که دولت را از سیطره دو قدرت روس و انگلیس خارج و تابع ملت بگرداند. رشدی

که این وجدان بدان رضا داده است، به حق، با استقرار حاکمیت مردم بر دولت، وارد مرحله بازگشت ناپذیر می شود هرگاه دولت دستگاه مکنده نیروهای محرکه و انتقال آنها به قطب مسلط، نماند. بر مردم ایران مشکل نبود دریابند که رشد خودجوش و فرآورده فعال شدن نیروهای محرکه در جامعه ایران و در ایران است. نه از راه متلاشی کردن فرهنگ آنها که از راه رها کردنش از عناصر ضد رشد یا ضد فرهنگ قدرت، میسر می شود

با وجود این، تمایلی که با کودتای سید ضیاء - رضا خان، هویت قطعی تری پیدا کرد و «خط سید ضیاء» را در پیش گرفت، دیگر درپی آن نبود که اصول راهنمای انقلاب ایران را انکار کند. در انقلاب مشروطیت، جانبدار تقدم آزادی شد و با کودتای سید ضیاء - رضا خان، از تقدم تجدد و ترقی بر آزادی و استقلال دم زد و امروز، - که متلاشی شده است - بخش حاکم بر دولت از تقدم «اسلام ناب محمدی» جانبداری می کند. در قلمرو اندیشه راهنما، واقعیت سخت در خور اهمیت اینست: آنها که گمان می برده اند باید ایران تا مغز استخوان فرنگی بشود، بعد از وقوع انقلاب، کوشش مستمر بکار برده اند که، به آن انقلاب، اندیشه راهنمایی را بدهند که نمی داشت اما دلخواه اینان بود و زمینه ساز کودتای رضا خانی و «تمدن بولواری» یا خارجی کردن کامل دولت و اقتصاد و به گمان آنها «غربی کردن فرهنگ ایران» بود. بیهوده نیست که رضا خان را «فرزند مشروع انقلاب مشروطیت ایران» می خوانند. بدیهی از صورت سازان نمی توان انتظار داشت که دریابند چرا با وجود شکست تجربه «غربی کردن فرهنگ» که غرب خود بدان معترف است، از تنگدستی، هنوز نان خورده «تجدد صوری را می خورند؟ و باز نمی توان انتظار داشت به این پرسش پاسخ دهند: چرا از قائم مقام بدین سو و از جنبش تنباکو تا انقلاب مشروطیت، «موازنه عدمی» یا «موازنه منفی» اصل راهنمای تمایلی شد که، تا امروز، تمامی جنبشهایی را برانگیخته و رهبری کرده است که صفت همگانی داشته و آزادی و استقلال و ترقی را هدف کرده اند؟

در برابر، «خط استقلال و آزادی» کوشیده است وجدان همگانی را نسبت به همراه و همزاد بودن اصول راهنمای جنبشهای ایرانی، استقلال و آزادی و رشد و بیان آزادی بمتابسه اندیشه راهنما، غنی و شفاف بگرداند. تجربه تلخ تقدم این اصل بر آن اصل را هم مردم ایران خود کرده اند و هم استواران بر اصول راهنمای جنبشهای ایرانی، بطور پیگیر، پر خطر بودن آن را تشریح کرده اند. پرده های رنگارنگ (یک روز، آزادی، یک روز، تجدد، یک روز اسلام ناب محمدی) را دریده اند. پرده هائی را دریده اند و می درند که پیروان «خط سید ضیاء» بر واقعیتی کشیده اند و می کشند که خارجی کردن دولت و اقتصاد و نازا کردن فرهنگ ایران است. رویارویی دو جریان تا بدین جا ادامه یافته است. (۴)

◀ توضیحات و مأخذ:

۱- محمد قلی مجد (« از قاجار به پهلوی » براساس اسناد وزارت خارجه آمریکا) - مترجمین- سیدرضا مرزایی- مصطفی امیری- مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی - ۱۳۸۹ - صص ۱۵۳ - ۱۳۷

۲- «روزشمار تاریخ معاصر ایران جلد اول» حسن فراهانی، نشر: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۵ - ص ۱۴

۳ - نفیسه واعظ «انتقال قدرت از قاجاریه به پهلوی» فصلنامه علمی - پژوهشی علوم سیاسی - مقاله ۶، دوره ۶، شماره بیست و چهارم - زمستان ۸۲، پاییز ۱۳۸۲، صص ۱۳۸ - ۱۳۰

* دکتر نفیسه واعظ شهرستانی، عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی

۴۳- منبع: به نقل از مقاله ابوالحسن بنی صدر- «ایرانیان از رهگذر انقلاب مشروطیت چگونه دولتی و چگونه رابطه ای با دولت را در سر داشتند؟» مرداد ماه ۱۳۷۹

◀ پی نوشتها : محمد قلی مجد « از قاجار به پهلوی »

*- «قرار داد ۱۹۱۹ حکومت و ثوق الدوله با انگلیس: پس از جنگ جهانی اول، انگلستان قراردادی را بر ایران تحمیل کرد که از ایران به امضای و ثوق الدوله و از انگلیس به امضای کاکس وزیر مختار رسید. و ثوق الدوله با همکاری نصرت الدوله و صارم الدوله درحالی که هر یک مبالغی (و ثوق الدوله ۲۰۰,۰۰۰ تومان، نصرت الدوله ۱۰۰,۰۰۰ تومان و صارم الدوله ۱۰۰,۰۰۰ تومان) از دولت انگلستان رشوه گرفته بودند قرارداد ۱۹۱۹ را با دولت انگلیس منعقد ساخت و از اینجا يك گرفتاری جدید آغاز شد. سرانجام با مخالفت بسیاری از رجال ملی ، آزادیخواهان ، روشنفکران ، روحانیون، روزنامه نگاران، و خطبای آن دوره در برابر این قرارداد از جمله سید حسن مدرس، قرارداد شکست خورد، عاقد آن معزول شد و به اروپا رفت و میرزا حسن خان

مشیرالدوله پیرنیا صدارت یافت، اما در کمتر از یکسال استعفا کرد. قرارداد ۱۹۱۹ فقط یکی از گزینه‌های انگلستان برای تسلط بر ایران بود. زنده یاد سید حسن مدرس در مجلس شورای ملی دوره پنجم در ضمن سخنانش می گوید: «... ملت ایران با اینکه به قول حضرات (انگلیسی ها) کم رشد و نرسیده بود، با اینکه اکثریت مردمش به پیچ و خم ها و رموز سیاست آشنا نبودند، الحق و الانصاف مخالفت خود را با قرار داد به بهترین وجهی که ممکن بود نشان داد. نه اینکه زیدی بگوید من مخالفت کردم، یا حسن مخالف بود، یا حسین مخالفت کرد. خیر، سرعده موفقیت ملت همان سرشت و خصیصه ذاتی ملت بود که مقاومت کرد. قوه ملت و طبیعت ملت، یعنی قویترین نیروئی که می تواند با هر دسیسه و تهاجمی مقابله کند، باعث این موفقیت گردید...».

با شکست قرارداد ۱۹۱۹، طرح کودتا انگلیسی ۳ حوت (اسفند) ۱۲۹۹ سید ضیاء و رضا خان در دستور کار انگلستان قرار گرفت.»

* به نقل از «۲۶ خردا د بمناسبت صد و بیست و هشتمین سالگرد تولد دکتر مصداق» زندگینامه دکتر محمد مصداق (۳) - از جمال صفری - نشریه انقلاب اسلامی - شماره ۷۵۳

۲ - گزارش دیویس و ضمائم، شماره ۳۷۸۸، ۵۶ / ۹۱، ۷۴۱. مورخ ۲۴ نوامبر ۱۹۲۰.

۳ - گزارش کالدول و ضمیمه، شماره ۶۳۴، ۶۶ / ۹۱، ۷۴۱. مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۲۰.

۴ - تلگرام کالدول، شماره ۲، ۱۱۷۰ / ۰۰، ۸۹۱. مورخ ۵ ژانویه ۱۹۲۱.
۵ - تلگرام کالدول، شماره ۳، ۱۱۷۱ / ۰۰، ۸۹۱. مورخ ۶ ژانویه ۱۹۲۱
۶ - نامه های نرمن به کالدول، فایل شماره ۸۶۳ پست دیپلماتیک، مورخ ۱۴ و ۱۵ ژانویه ۱۹۲۱.

۷ - گزارش فصلی کالدول، شماره ۱۰ / ۱۱۹۵ / ۰۰، ۸۹۱، ۱۵ ژانویه ۱۹۲۱،

۸ - تلگرام کالدول، شماره ۵، ۱۱۷۶ / ۰۰، ۸۹۱، ۲۱ ژانویه ۱۹۲۱،

- ۹ - تلگرام کالدول، شماره ۷، ۸۳، ۰۰/ ۸۹۱، ۹ فوریه ۱۹۲۱.
- ۱۰ - گزارش فصلی کالدول، شماره ۱۱، ۱۱۹۶، ۰۰/ ۸۹۱، مورخ ۵ آوریل ۱۹۲۱.
- ۱۱ - Majd , Oil and The Killing of The American Consul in Tehran - صص ۵۵ - ۴۵

◀ پی نوشته ها: نفیسه واعظ «انتقال قدرت از قاجاریه به پهلوی»

- ۱ - محمد علی تهرانی کاتوزیان « تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» (تهران: انتشار، ۱۳۷۹) ص ۲۰۰
- ۲- حسین مکی، زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه (تهران: امیر کبیر ، ۱۳۷۷) ص ۹۷
- ۳ - رحیم زاده صفوی ، اسرار سقوط احمد شاه، به کوشش بهمن دهگان (تهران: فردوس ، ۱۳۶۸) ص ۳۱۲
- ۴ - سیروس غنی ، ایران: بر آمدن رضا خان و بر افتادن قاجار و نقش انگلیسی ها ، ترجمه حسن کامشاد (تهران: نیلوفر، ۱۳۷۷) ص ۳۵۱
- ۵ - ارفع: خاطرات پرنس ارفع ، به کوشش علی دهباشی (تهران: شهاب ثاقب، ۱۳۷۸) ص ۴۹۹
- ۶ - همان ف ص ۳۵۱
- ۷ - کتاب آبی: گزارش های محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس در باره انقلاب مشروطه از ۳۰ نوامبر ۱۹۰۸ تا ۱۰ مه ۱۹۰۹ ، به کوشش بشیری ، ج ۲ ، ص ۵۲۰ ،
- ۸ - همان، ص ۵۲۱
- ۹ - صادق مستشار الدوله ، یادداشت های تاریخی ، به کوشش ایرج افشار (تهران: فردوسی ، ۱۳۶۱)

- ۰ - مخبر السلطنه هدایت گزارش ایران قارجاره و مشروطیت ، به اهتمام محمد علی صولتی (تهران: نقره، ۱۳۶۳) ج ۳ و ۴ ، ص ۲۵۹
- ۱۱- برای آگاهی بیشتر ر، ک : الیور باست، آلمانی در ایران ، ترجمه حسن بنی احمد (تهران : شیرازه، ۱۳۷۷) ص ۱۷۷ به بعد.
- ۱۲ - سیروس غنی ، پیششین، ۳۲
- ۱۳ - ابوالقاسم کحال زاده ، دیده ها و شنیده ها ؛ خاطرات ابوالقاسم کحال زاده، به کوشش مرتضی کامران (تهران : البرز، ۱۳۷۰) ص ۲۹۴
- ۱۴ - جان فوران، مقاومت شکننده ، ترجمه احمد تدین(تهران:رسا، ۱۳۷۷) ص ۲۹۶
- 15- Peter Avery, The Cambridge History of Iran, Volumen 7, Cambridge University Press, p215
- ۱۶ - ابوالقاسم کحال زاده، پیشین ، ص ۴۱۸.
- ۱۷ - نیکی کدی ، ایران دوران قاجار و بر آمدن رضا خان ، ترجمه مهدی حقیقت خواه (تهران: ققنوس، ۱۳۸۱) ص ۱۳۲
- ۱۸ - نصرالله سیف پور فاطمی ، ایینه عبرت ؛ خاطرات دکتر سیف پور فاطمی ، به کوشش علی دهباشی (تهران : سخن ، ۱۳۷۸) ص ۱۵۴
- ۱۹ - همان، ص ۱۵۴گ
- ۲۰ - علی اصغر زرگر ، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضا شاه، ترجمه کاوه بیات (تهران: پروین، ۱۳۷۲) ص ۱۵۲
- ۲۱ - کرین برینتون، کالبد شکافی چهار انقلاب ، ترجمه محسن ثلاثی (تهران: سیمرخ، چاپ ششم، ۱۳۷۶) ص ۶۱
- ۲۲- همان، ص ۶۲
- ۲۳- همان، ص ۷۷گ۲۴ - همان، ص ۷۸
- ۲۵ - محمد حسین کتابفروش، تا چه شود؟ بازتاب واقعه مشروطه در مجموعه ای از مکاتبات تجاری حاج محمد حسین کتابفروش ، به کوشش سیروس سعدوندیان(تهران: شیرازه ، ۱۳۷۸) ص ۱۵۳

- ۲۶ - ملک الشعرا بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۸) ج ۲، ص ۲۹۵
- ۲۷ - همان، ص ۳۴۹
- ۲۸ - محمد علی همایون کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران؛ انقراض قاجار و استقرار پهلوی، ترجمه حسن افشار (تهران: مرکز، ۱۳۷۹) ص ۳۹۸
- ۲۹ - آن لمپتون، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند (تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۳) ص ۲۷۳
- ۳۰ - احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران (تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۵) ج ۲، ص ۶۱۴
- ۳۱ - ادموند آیرونساید، خاطرات و سفرنامه ژنرال آیرونساید، ترجمه بهروز قزوینی (تهران: اینه، ۱۹۶۳) ص ۵۲
- ۳۲ - حسن مرسلوند، اسناد کابینه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (تهران: نشر تاریخ، ۱۳۷۴) ص ۳
- ۳۳ - مخبر السلطنه هدایت، پیشین، ص ۲۶۰
- ۳۴ - پرواند ابراهامیان؛ ایران میان دو انقلاب، ترجمه فیروزمند و دیگران (تهران: مرکز، ۱۳۷۸) ص ۳۵
- ۳۵ - محمد تقی بهار پیشین، ص ۲۹۰
- ۳۶ - عباسقلی گلشائیان، گذشته ها و اندیشه های زندگی یا خاطرات من (تهران: انیشتین، ۱۳۷۷) ص ۱۹
- ۳۷ - رحیم زاده صفوی، پیشینریا، ص ۷۲
- ۳۹ - عباسقلی گلشائیان، پیشین، ص ۱۰۷
- ۴۰ - سیروس غنی، پیشین، ص ۳۸۲
- ۴۱ - مخبر السلطنه هدایت، پیشین، ص ۲۴۴
- ۴۲ - عباسقلی گلشائیان، پیشین، ص ۷۹
- ۴۳ - یحیی دولت آبادی، پیشین ص ۳۶۲
- ۴۴ - حسن مرسلوند، پیشین، ص ۲۱

- ۴۵ - محمد تقس بهار، پیشین، ص ۳۶۲
- ۴۶ - کوکب ایران، ش ۴۴ (ربیع الثانی ۱۳۳۶) ۱
- ۴۷ - ادموند آیرنساید، پیشین، ص ۴۸ و ۵۱
- ۴۸ - حسین سیف زاده، نوسازی و دگرگونی سیاسی (تهران: قومس، ۱۳۷۳) ص ۲۴۳.
- ۴۹ - اس. ملکيف، استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران، ترجمه سیروس ایزدی (تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۸) ص ۲۷،
- ۵۰ - ادموند آیرونساید، پیشین، ص ۵۲
- ۵۱ - أبوالقاسم کحال زاده، پیشین، ص ۴۰۶
- ۵۲ - تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران، به کوشش غ. باقی (قم: چاپ باقری، ۱۳۷۳) ص ۵۹

فصل سوم

ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند

حسین آبادیان* پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در کتاب «ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند» گوشه ای از رویدادهای آن زمان را اینگونه آورده است: انگلیسی ها که خود از میزان نفرت مردم از خویش آگاه بودند، قرارداد ۱۹۱۹ را باعث تداوم این نفرت تلقی می کردند، نیز آنان از بیم اینکه مبادا قوای کوچک خان ضربه اساسی به منافع آنان وارد کند، باید راه حلی اساسی به منظور حفظ منافع خویش اتخاذ می کردند. خزانه داری در این مخالفت با نایب السلطنه هند همداستان بود، به همین دلیل به وزارت جنگ فشار آورد تا نیروهای خود را از شمال غرب و شمال شرق ایران خارج کند (۱) - مسئله ای دیگر هم وجود داشت و آن این که در سال پایانی جنگ اول جهانی، یعنی سال ۱۹۱۸، هزینه نظامی بریتانیا در ایران به سالی سی میلیون لیره بالغ میشد، این رقم شامل پرداخت مستمری به شاه، کمک ماهانه به دولت و نیز حقوق قزاق ها هم میشد (۲) کرزن بر این باور بود که باید اندکی صبر کرد، زیرا بدون حضور بریتانیا در ایران قرارداد ۱۹۱۹ از بین خواهد رفت (۳) وقتی تحت فشار مخالفین داخلی و خارجی قرارداد ۱۹۱۹ برچیده شد، دولت انگلستان مقرری دولت ایران را که ماهی سیصد و پنجاه هزار تومان بود قطع کرد. خزانه داری هم کمک به قزاق خانه را که ماهی یکصد هزار تومان بود قطع نمود و هم چنین به ماهی شش هزار تومان کمک سالیانه به سپاه خراسان خاتمه داد. دولت و ثوق اینک ضعیف تر از آن شده بود که در تصور بگنجد. وزارت جنگ بریتانیا وخامت وضع دولت او را گوشزد میکرد. میگفتند دولت ایران حتی وزیر بپردازد زیرا پرداخت آن برای این وزارتخانه دشوار شده است (۴) در پشت تمام این تحولات نقشه ای نهفته بود، همان نقشه ای که روزنامه رعد مدت ها پیش در دوره مأموریت براوین از آن پرده برداشت. نقشه این بودتا قوای شوروی

را وارد ایران کنند، آنگاه انگلیسی ها به بهانه مبارزه با نفوذ کمونیسم سیطره خود را بر مناطق شمالی و مرکزی ایران و به ویژه تهران افزایش دهند. دسیسه های رضا افشار و احسان الله خان نقش مهمی در اجرای این سناریو ایفا کرد. بالاتر، از قول دولت آبادی نشان دادیم که قوای قزاق چگونه بهانه به دست نیروهای سرخ داد تا وارد انزلی شوند، موضوعی که حتی اعجاب این نویسنده را هم باعث شد.

یکی از مهم ترین گردانندگان سیاست بریتانیا در قبال مسئله ایران در این زمان، سر وینستون چرچیل بود (۵) چرچیل سال ۱۹۱۱ به وزارت کشور دست یافت. در این سال در ساوت ویلز (South Wales) حرکتی ضد یهودی رخ داد، وقتی او دید پلیس محلی قادر به مهار بحران نیست، نیرویی برای استقرار آرامش اعزام کرد. وی سال ۱۹۱۹ وزیر جنگ کابینه لوید جرج شد. در این سال چرچیل برای سرکوب انقلاب روسیه از نیروهای روس سفید به فرماندهی ژنرال دنیکین (Denikin) حمایت کرد، مردی که علیه بلشویسم می جنگید و نیروهای انگلیسی از او پشتیبانی می کردند؛ اما در مقام عمل نیروهای دنیکین شروع به فعالیتهای ضد یهودی کردند، به همین دلیل چرچیل مورد استیضاح واقع شد. او برای دفاع از خود تلگراف هایی که برای دنیکین به منظور جلوگیری از تحرکات ضد یهودی ارسال کرده بود، نشان داد و به آنها استناد کرد. به طور کلی چرچیل در سراسر دوره زندگی اش به صهیونیسم ابراز علاقه می کرد و همیشه از این دست حرکت ها حمایت می نمود. نخستین باری که از جنبش صهیونیستی برای استقرار و تشکیل یک دولت یهودی در افریقا دفاع نمود، سال ۱۹۰۶ و زمانی بود که معاونت وزارت مستعمرات انگلستان را به عهده داشت. دو سال بعد از شرق افریقا بازدید نمود، از این به بعد او مصر شد که یهودیان باید در سرزمین فلسطین اسکان داده شوند. سال به وزارت مستعمرات دست یافت، به دلیل منازعات بین ملک فیصل و نیروهای فرانسه در دمشق، چرچیل با ناآرامی گسترده ای در سراسر خاورمیانه مواجه شد. او تلاش کرد ناآرامی ها را فرونشاند، به همین دلیل در کنفرانسی در شهر قاهره؛ ملک



رضاشاهن محافظه منزل عبدالحمین میرزا فرمانفرما به عسراء هدایای دیگر در کورستان
(شخص غیر نظامی کنار رضاشاهن؛ کپوئی میرزا فرمانفرمایان)



فیصل را به عنوان نخستین پادشاه دست نشانده عراق تعیین کرد. در پایان مارس ۱۹۲۱ به فلسطین رفت و مدت یک در آنجا ماند. در عین حال با سر هربرت ساموئل قیم انگلیسی فلسطین هم دیدار نمود. در همین سفر او در بیت المقدس با برادر فیصل عبدالله دیدار کرد، در این دیدار چرچیل به عبدالله پیشنهاد نمود پادشاه ماوراء اردن شود که این تقاضا مورد قبول عبدالله واقع شد. در مه ۱۹۲۲ کتابی منسوب به چرچیل به نام «کتاب سفید» منتشر گردید. در کتاب سفید به اعراب اطمینان داده شد بریتانیا قصد ندارد یک سرزمین کاملاً یهودی در فلسطین ایجاد نماید. او وعده داد که یهودیان به طور کامل بر مردم و سرزمین فلسطین تسلط داده نخواهند شد. طبق مندرجات کتاب سفید، مهاجرت یهودیان باید به اندازه ای می شد که آنها امور اقتصادی فلسطین را به طور کامل قبضه نمایند و نباید مهاجرین جدید به این سرزمین اعزام می گردید. یهودیان انتشار کتاب سفید را به منزله عهد شکنی بریتانیا در برابر وعده بالفور تلقی کردند، صهیونیست ها می گفتند بریتانیا یهودیان را به حال خود رها ساخته است. با اینکه در کتاب سفید به مضمون وعده بالفور تأکید شده و توضیح داده شد که مفاد آن اعلامیه غیر قابل تغییر است، اما صهیونیست ها از انتشار کتاب سفید به غایت خشمگین بودند. طبق مندرجات کتاب سفید یهودیان می توانستند سرمایه خود را آزادانه در فلسطین به کار اندازند و حقوق آنها به رسمیت شناخته خواهد شد. استقرار یهودیان در سرزمین فلسطین طبق مندرجات کتاب سفید تضمین بین المللی می یافت و مسئله اسکان آنها در این سرزمین بر اساس سوابق تاریخی سکونتشان در این منطقه توجیه شد، اما این مسائل نتوانست رضایت صهیونیستها را به دست آورد. در دهه ۱۹۳۰ چرچیل به شدت بانظریه محدود ساختن مهاجرت یهودیان به فلسطین مخالفت کرد. او هم چنین توقف شهرک سازی یهودیان در این کشور را مردود شمرد. در طول جنگ دوم جهانی، زمانی که چرچیل نخست وزیر انگلستان شد؛ به شدت علیه سکوت کشورهای اروپایی در برابر یهود ستیزی نازی ها اعتراض کرد. او در این دوره باز هم دروازه های فلسطین را به روی مهاجرین باز گذاشت، چرچیل خود در خاطراتش این امر را ابتکاری فردی

برای پیروزی در جنگ علیه آلمانی ها عنوان می کند. وقتی بلشویک ها به انزلی حمله کردند، جنجالی در کابینه جنگ بریتانیا در گرفت، فیلد مارشال هنری ویلسون و وینستون چرچیل وزیر جنگ، خواستار آن بودند تا نیروهای انگلیسی شمال ایران را کاملاً تخلیه کنند. اما لرد میلنر (۱ Lord Milner) وزیر مستعمرات تهدید کرد اگر این کار صورت گیرد بدون تردید استعفا خواهد داد. (۶) در این بین مونتگام بیشترین خصومت را علیه کرزن به خرج داد. او بهترین راه جلوگیری از حمله بلشویک ها را به ایران، آن میدانست که رسماً اعلام شود قرارداد ۱۹۱۹ عملی نیست (۷) به واقع مخالفین قرارداد می گفتند نباید بیش از این به اقتصاد محتضر ایران کمک کرد. به نظر کسانی چون چرچیل و مونتگام، ایران باید خود فکری برای رفع مشکلات خویش می کرد و دولت انگلیس نباید متعهد شود پولی را که باید صرف بازسازی اقتصاد متلاشی شده انگلستان در طی جنگ کند، به ایران سرازیر نماید. از سویی با برچیدن قرارداد، باید بهانه جویی هم از بلشویک ها سلب می شد، به این شکل با یک تیر دو نشان زده می شد: نخست اینکه افکار عمومی داخل کشور آرام می شد و دیگر این که روس ها را حداقل به طور مقطعی از حمله به ایران منصرف می نمود. اما مسئله این بود که در آن وضعیت بغرنج ایران چگونه می توانست خود را سرپا نگهدارد؟

به واقع وضع مالی ایران سال ها قبل از این تاریخ بحرانی بود، سال ۱۹۱۵ میلادی بود که برخی از مطبوعات کشور علیه بانک شاهنشاهی به صدا در آمدند. در این سال بانک شاهنشاهی دچار بحران مالی شد، این امر تمامی اقتصاد کشور را فلج ساخت. برخی از مطبوعات به خود جرأت دادند و از اینکه اقتصاد کشور در دست یک بانک خارجی است انتقاد نمودند. روزنامه عصر جدید نوشت حتی اگر امتیاز بانک شاهنشاهی لغو شود؛ باز هم بانک و صرافان، ضرر و زیانی متحمل نمیشوند، «بلکه خسارت را عامه اهالی و مخصوصاً طبقه فقرا و متوسطین میبرند که بیچاره ها کورکورانه یا از روی اضطراب خود را در یک چنین زحمت و اشکالی میبینند.» ریشه بحران مالی کشور در این زمان به

عملیات بانک شاهنشاهی باز می‌گشت، به دلیل وقوع جنگ و کساد اقتصادی، بانک حتی اسکناس‌های خود را نمی‌پذیرفت. به همین دلیل مردم اسکناس می‌دادند و سکه دریافت می‌کردند چون برای تبدیل اسکناس به سکه، وقت زیادی از مردم تلف میشد و به عبارتی صفهای طولانی تشکیل می‌گردید، مردم ترجیح می‌دادند برای تبدیل پول خود به صرافان مراجعه کنند، صرافان برای تبدیل اسکناس به مسکوکات فلزی، از هر یک تومان یک قران به بالا کسر می‌کردند، به این ترتیب صرافان بیشترین سود را از کساد وضع اقتصادی کشور می‌بردند. این معضل باعث شد باب معاملات مسدود گردد و وجه نقد کمیاب شود. کشاورزان و کسانی که محصولات کشاورزی از حومه به شهر می‌آوردند اغلب اوقات ناچار میشدند دست خالی به خانه و کاشانه خود بازگردند، به عبارتی آنان محصول خود را عرضه نمی‌نمودند، اما چیزی دریافت نمی‌کردند (۸) این یکی از دلایل بروز قحطی و مرگ و میر طاقت فرسای سالهای بعد یعنی ۱۹۱۶-۱۹۱۸ بود، سالهایی که مردم از قحطی و گرسنگی با داس مرگ درو شدند. به عبارت بهتر کشاورزان به دلیل اقدامات بانک شاهنشاهی این ابزار تسلط الیگارشلی مالی انگلستان بر اقتصاد ایران، انگیزه تولید را از دست دادند، همین امر خود یکی از دلایل کمبود و در نهایت قحطی مواد غذایی و به ویژه گندم و سایر غلات در سراسر کشور گردید.

بحران مالی در دوره ریاست وزرایی وثوق الدوله هم لحظه به لحظه شدت مییافت، این موضوع می‌توانست برای همیشه به مثابه ابزاری علیه منافع بریتانیا عمل کند. کرزن در یکی از یادداشتهای روزانه خود نوشت مصیبت‌های فراوانی در ایران برای بریتانیا رخ داده است، اما مسئولیت آن در ابتدای امر متوجه وزارت جنگ است که سر وینستون چرچیل آن را اداره میکرد و در درجه بعد این مسئولیت متوجه اداره هندوستان مییاشد که لرد ادوین مونتگام آن را سرپرستی مینمود. او نوشت آخرین مسئول این وضعیت، خود کابینه است که ریاست آن بر عهده لوید جرج بود. کرزن پیش‌بینی کرد فاجعه‌های در حال وقوع است که اگر به نتیجه برسد و به منافع بریتانیا زیان وارد سازد، همه وزارت

امور خارجه را که او سرپرستی میکند، سرزنش خواهند کرد(۹)

روز بیستم مه ۱۹۲۰ مهرداد سلطنتی آندریو بونار لا (Andrew Bonar Law) که در عین حال رهبری حزب محافظه کار را به دست داشت، گفت بریتانیا خود را موظف به حمایت از ایران در برابر تهاجم شوروی نمیداند(۱۰)

بالاخره لوید جرج هم به صدا در آمد. او که نخست وزیر به اصطلاح لیبرال کابینه جنگ بود در پارلمان بریتانیا اظهار داشت، انگلستان در برابر ایران هیچ گونه تعهد نظامی ندارد(۱۱) آخر هم معلوم شد بریتانیا حتی برای دولتی که آن همه برای روی کار آوردنش تلاش کرده بود، ارزشی قائل نیست و به طور مسلم مصالح ملت ایران را هم در پای منابع نفتی خود در خوزستان و منافعش در هند به راحتی قربانی میکند. به عبارتی معلوم گردید برای بریتانیا آنچه اهمیت دارد، تسلط بر دولت های ایران به منظور صیانت از منافع نامشروع خویش است و بس و در این راستا به هیچ اصل و ارزشی باور ندارد. اینک در دولت انگلستان در مورد انگیزه های شوروی از وارد کردن نیرو به ایران گفته میشود که شوروی برای حفظ سرحدات خود به عملیات نظامی مبادرت ورزیده است و این دولت نوپا به دلیل مشغله های فراوان امکان حمله سراسری به ایران ندارد. اداره هندوستان هم معتقد بود وزارت امور خارجه باید اجازه دهد ایرانیان خود مستقیماً با روس ها کنار آیند زیرا بریتانیا آماده دفاع از ایران نیست. پشت و ثوق به شدت خالی شده بود. وثوق هیچ روزنه ای برای برقراری گفتگو با شوروی نگشوده بود، حال آنکه تماس مستقیم با این همسایه قدرتمند، ضرورتی بود غیر قابل انکار. وثوق می توانست مشروعیت رژیم جدید روسیه را نپذیرد اما در عین حال باب گفتگو با آن را هم مسدود نسازد و همیشه امکانی برای چانه زنی باقی بگذارد. وقتی در انگلستان گفتند لازم است ایرانی ها خود مستقیماً با شوروی گفتگو کنند، معلوم شد وثوق بیهوده به راه و روش کرزن بدون اندیشه عمل کرده است، زیرا در خود انگلستان هم دیپلماسی بی حاصل کرزن در برابر شوروی آماج حمله بود. مسلماً آن کس که باید با شوروی ها گفتگو می کرد وثوق نبود، زیرا اینک دیگر بعد از قرارداد ۱۹۱۹ اعتماد روس

ها به وثوق نیز کاملاً از بین رفته بود، به ویژه اینکه وثوق حتی حاضر نشد با فرستادگان دولت جدید گفتگو کند؛ از این بالاتر وثوق نسنجیده دولت خودخوانده مساوات را به رسمیت شناخت و اینها همه کافی بود تا بین طرفین سوءظنی همیشگی وجود داشته باشد.

دیگر اینکه، وقتی هم دولت ایران تصمیم گرفت مستقیماً با بلشویک ها وارد گفتگو شود تا شاید راه حلی بیابد، انگلیسی ها با آن مخالفت کردند. انگلیسی ها حتی اجازه ندادند موضوع تجاوز بلشویک ها به ایران در جامعه ملل مطرح شود. تقاضاهای فیروزنیز برای دریافت اسلحه از طرف بریتانیا و طرح موضوع بحران ایران در جامعه ملل بی نتیجه بود. لرد بالفور که اینک نماینده اصلی بریتانیا در شورای جامعه ملل بود، گفت اگر موضوع ایران در جامعه ملل به بحث گذاشته شود، فرانسوی ها ناراحت خواهند شد! زیرا با وجود قرارداد ۱۹۱۹ آنها ایران را در حد دولتی دست نشانده انگلیس بیش نمیدانند و میگویند کسر شأن جامعه ملل است که چنین دولتی عضو آن باشد! او حتی گفت امکان دارد نماینده فرانسه همین را بهانه کند و انگلیسی ها را ناراحت نماید! (۱۲)

فیروز خبر نداشت که انگلیسی ها حاضر به پذیرش طرح مذاکره مستقیم ایران و شوروی نخواهند بود، زیرا در همین روزها که او سرگرم گفتگو با کرزن بود؛ لئونید کراسین نماینده تام الاختیار لنین در ژوئن همین سال به لندن و پاریس رفت تا مذاکرات تجاری را با دولت های انگلستان و فرانسه آغاز کند. لوید جرج و لرد کرزن با کراسین به گفتگو نشستند و نتیجه مذاکرات این شد که دو دولت با یک توافق کلی اختلافات خود را در قفقاز، ترکستان، ایران، افغانستان و چین خاتمه دهند. دولت شوروی متعهد شد مانع تبلیغات کمونیستی و ضد انگلیسی در ایران، افغانستان و چین شود و به تمامیت ارضی این کشورها احترام گذارد. از آن سوی انگلیسی ها قول دادند از تقویت عناصر ضد انقلاب شوروی در قفقاز، ترکستان و آسیای مرکزی اجتناب ورزند؛ نیز قول دادند قوای خود را از آسیای بیرون برند و ایران را پایگاه ضد انقلاب شوروی ننمایند و هر دو کشور خاک ایران را تا سی و یکم مارس مطابق با یازده فروردین

۱۳۰۰ تخلیه کنند (۱۳) به عبارت بهتر انگلیس قول داد از قوای دنیکیین حمایت نکند و شوروی هم متعهد شد قوای جنگل را به حال خود رها کند. این موضوع ضربه اساسی بر جنبش میرزا کوچک خان جنگلی وارد ساخت. موضوع دیگر این بود که انگلیسی ها مانع ورود ایالات متحده به عرصه مسائل سیاسی و اقتصادی ایران شدند، ماجرا از آنجا شروع شد که فیروز از کرزن تقاضا کرد برای کمک به خزانه تهی ایران، موافقت کند شرکت استاندارد اویل در منابع نفتی شمال ایران سرمایه گذاری کند؛ پیشنهادی که با خشم کرزن مواجه شد. بدون تردید نفت و اختلافات اقتصادی کمپانی های بزرگ و قدرت های بین المللی بر سر آن، نقش تعیین کننده ای در جهت گیری های سیاسی این کشور از دوره مشروطه به بعد داشته است. پیش تر به اجمال در مورد اختلافات منافع شرکت نفت انگلیس و ایران با شرکت استاندارد اویل در دوره مشروطه سخن گفته ایم (۱۴) و اینک به اقتضای بحث مطالب دیگری را مورد اشاره قرار می دهیم.

کرزن و شرکت استاندارد اویل

امریکا به طور مشخص از دوره مشروطه تلاش داشت به نوعی وارد حریم اقتصادی خلیج فارس شود. در این زمینه امریکا بیشترین شانس را در ایران داشت. شیخ نشین های خلیج فارس و بین النهرین به طور کامل در اختیار بریتانیا بودند. به ویژه بعد از پایان جنگ اول جهانی. امریکا تلاش میکرد در نواحی خارج از قرارداد داری و نیز حوزه های نفوذ شرکت نفت انگلیس و ایران، امتیازهای نفتی به دست آورد. کرزن به دنبال خاتمه جنگ اول جهانی، همیشه امکان هجوم اقتصادی امریکا را به ایران مد نظر قرار میداد و تلاش میکرد جلو نفوذ امریکا را به ایران بگیرد. دولت بریتانیا از این هراس داشت که هر چه امریکا به ایران نزدیکتر شود، امکان تهیه منابع مالی جدیدتری برای این کشور به دست خواهد آمد و اگر این امر محقق میشد ایران از سیطره الیگارشوی مالی بریتانیا خارج میگردد. کاکس تلاش کرد به هنگام بحث در مورد قرارداد ۱۹۱۹، مادهای بگنجانند که براساس آن ایران از اخذ وام و یا استخدام مستشار

از کشوری دیگر غیر از بریتانیا منع شود. وثوق با این ماده به شدت مخالفت کرد چون به گمان او این محدودیت او را به یاد اولتیماتوم ۱۹۱۱ روسیه میانداخت. در آن دوره، سیاست وثوق این بود که به سفیران روس، انگلیس و فرانسه گفت به تحریک ناصرالملک بود که نمایندگان مجلس اولتیماتوم را رد کردند، اما از سویی به نمایندگان مجلس گفت اگر ناصرالملک روس و انگلیس را تحریک نکرده بود؛ روسیه به ایران اولتیماتوم نمیداد (۱۵) با این که وثوق صریحاً با انحصار استخدام مستشار از انگلستان مخالفت کرد، اما به نوعی این نیت انگلیسی ها در قرارداد گنجانیده شد، همین امر یکی از مهم ترین دلایل نفرت مردم از قرارداد و جنبش همگانی علیه آن بود.

حدود یک ماه قبل از حمله نیروهای سرخ به انزلی، یعنی روز دهم آوریل ۱۹۲۰ مطابق با ۲۱ فروردین ۱۲۹۹؛ نصرت الدوله فیروز با لرد کرزن ملاقات کرد، در این ملاقات او از کرزن خواست اجازه دهد دولت ایران مستقیماً با روس ها به مذاکره بپردازد! کرزن با همان تفرعن خاص خود به شدت با این تقاضا مخالفت کرد. در همین ملاقات فیروز مصلحت را در این دید که امریکاییان برای بهبود وضع مالی ایران مشارکت جویند و پیشنهاد داد مستشارانی در زمینه کشاورزی و راه آهن از امریکا استخدام شوند. او به دید انگلیسی ها پا را از گلیم خود فراتر گذاشت و تقاضا کرد مستشاران امریکایی در مسئله نفت ایران هم مشارکت جویند. فیروز شانس آورد که به دلیل این پیشنهاد جان خود را از دست نداد، همان طور که دیگرانی پیش و پس از این تحولات جان خود را بر سر نفت گذاشتند (۱۶) به هر حال کرزن به شدت با آمدن شرکت استاندارد اویل به ایران مخالفت کرد و به فیروز «هشدار» داد آمدن امریکاییها به مفهوم رقابت با شرکت نفت انگلیس و ایران است و درآینده برای منافع شرکت انگلیسی مشکلاتی ایجاد خواهد کرد (۱۷)

انگلیسی ها بار دیگر نفت را ملک طلق و مایملک انحصاری خود دانستند و حتی حاضر به سخن گفتن در مورد آن نشدند. حتی بعدها در دوره نخست وزیری قوام السلطنه وقتی اندیشه مشارکت امریکاییها در منابع نفتی ایران در

استان های شمالی کشور به میان آمد، جرج چرچیل مسئول بخش ایران وزارتخارجه انگلستان، هشدار داد دولت قوام در این فکر است که کشور را به کلی به امریکاییها تسلیم کند! از دید چرچیل جرم و اتهام ایرانی ها این بود که میخواستند از امریکا به اندازه کافی وام بگیرند تا قروض خود را به انگلیس پرداخت کنند و از بقیه آن برای ایجاد یک بانک ملی به راهنمایی امریکاییها و احداث خطوط آهن استفاده کنند. جرم بالاتر این بود که دولت ایران میخواست برای سر و سامان دادن به مالیه خود یک امریکایی استخدام کند(۱۸)

بعدها که نورمن به سمت وزیر مختار بریتانیا درتهران تعیین شد، شرکت استاندارد اویل باز به تلاش خود ادامه داد. این امر باعث شد روابط بریتانیا و ایالات متحده تیره شود. این شرکت بیش از هر شرکت دیگر امریکایی در صدد دست یابی به بخشی از نفت ایران بود که در حوزه قرارداد داریسی قرار نداشت. از همان فردای خاتمه جنگ اول جهانی، این گرایش به خوبی قابل تشخیص بود. با این زمینه ها بود که روز هشتم آوریل ۱۹۲۰ فیروز امکان فعالیت اقتصادی امریکاییها را با کرزن مورد بررسی قرار داد، کرزن به فیروز هشدار داد این فکر را از سرخود بیرون کند(۱۹) وقتی جمهوریخواهان در انتخابات سال ۱۹۲۰ به پیروزی رسیدند و هاردینگ به جای ویلسون به ریاست جمهوری امریکا نایل آمد، بریتانیا نگرانی بیشتری از نقشه های شرکت های نفتی امریکایی برای راه یابی به ایران احساس کرد. گفته میشد جمهوریخواهان تسلیم تقاضاهای شرکت نفت استاندارد اویل هستند. اندکی بعد، یکی از اعضای کابینه هاردینگ به نام آلبرت فال(Albert B. Fall) متهم شد که از هاری سینکلر(Harry Sinclair) مدیر شرکت نفتی سینکلر و یکی از مدیران شرکت مستقل نفتی ادوارد دوهنی(Edward Doheny -) رشوه ستانده است. شرکت نفتی سینکلر همانی است که بعدها رقیب شرکت نفت انگلیس و ایران شد و تلاش آن برای سرمایه گذاری در ایران، به تراژدی قتل ماژور ایمبری و بحرانی شدن روابط ایران و امریکا منجر گردید(۲۰)

شخص کرزن در مخالفت با ورود امریکا به عرصه های نفتی ایران، صریحاً

به وزیر مختار خود یعنی نورمن که از خرداد ۱۲۹۹ به جای کاکس آمده بود یاد آوری کرد که در میان تمام کشورها، تنها ایالات متحده است که میخواهد امتیاز نفت شمال ایران را به چنگ آورد. او به نورمن دستوراکید داد که به دولت ایران اطلاع دهد، بریتانیا پشتیبان شرکت نفت انگلیس و ایران است و با نظر دولت ایران که امتیاز خوشتاریا (Akakiy Medvedievich Khoshtaria) را باطل میداند مخالفت میکند. مقرب بود منابع نفت شمال- که هنوز هم به استحصال نرسیده است- به یکی از موضوع های بحث انگیز تاریخ معاصر ایران تبدیل شود و در حاشیه آن حوادثی بی شمار رقم خورد که سهم تعیین کنندهای در سمت و سوی تحولات کشور داشته است. پیش از همه بهتر است سابقه امتیاز نفت شمال را ارزیابی کنیم:

امتیاز خوشتاریا

امتیاز بهره برداری از نفت شمال به سال ۱۲۷۴ شمسی مطابق با ۱۸۹۶ میلادی، پنج سال قبل از اعطاء امتیاز داری، از سوی ناصرالدین شاه به محمد ولیخان تنکابنی واگذار شد. این خود مبین عمق غفلت شاه ایران از مسئله نفت در دنیای آن روز بود و نشان میداد که دولتمردان ایران تا چه حد از اهمیت موضوع غافلند. هر چند هنوز اهمیت نفت در دنیای آن روز به درستی شناخته نشده بود و هر چند امروز نیز نفتی در شمال ایران استحصال نشده، اما این همه نمی توانست دلیل این باشد که امکانات حتی بالقوه کشور در دست یک فرد حقیقی قرار گیرد. همین غفلت بعدها برای کشور مشکلات عدیده ای ایجاد کرد. بیست سال بعد از آن ماجرا در سال ۱۹۱۶ میلادی و در بحبوحه جنگ اول جهانی، یک گرجی تبعه روسیه به نام آکاکمی مددویچ خوشتاریا امتیاز فوق را از تنکابنی خرید و این سرآغاز بحرانی وسیع در آینده کشور شد. نکته مهم این است که به هنگام جنبش جنگلی ها در جنگ اول جهانی یکی از مهم ترین کانون حملات آنها اداره خوشتاریا بود: «سیم تلگراف رشت دیروز عصری اصلاح شده و مخابرات میرسید از قشون روس که روسها به انزلی پیاده کرده

بودند، نهصد نفر وارد رشت شده است و یک عده ای هم قشون به گرگان رود وارد نموده اند. زد و خورد طالش هابا اجزای کمپانی کوشتاریا مداومت دارد.» (۲۱)

قرارداد مشهور به خوشتاریا در دوره صدارت سپهسالار تنکابنی منعقد شد، اما به دلایل بعدها مطبوعات تهران آن را به نام وثوق تمام کردند. روز بیست و ششم شعبان ۱۳۳۵، درست در میان رعب و وحشت ناشی از عملیات کمیته مجازات؛ مخالفین برای اینکه سندی جدید در مورد خیانت وثوق منتشر کرده و زمینه های لازم را برای برخورد خشونت آمیز با او فراهم نمایند، متن امتیاز نامه مزبور را منتشر کردند. طبق این قرارداد دولت ایران امتیاز کشف و استخراج کلیه معادن گیلان، مازندران و استرآباد و ولایت اردبیل را به خوشتاریا واگذار می کرد. طبق ماده چهار قرارداد دولت ایران به صاحب امتیاز اجازه می داد راه شوسه و آهن، همچنین پل و مغازه و خط تلفن احداث کند و هر گونه امتیازی که برای سهولت اجرای ماده یک مندرجه در قرارداد لازم باشد به طرف امتیاز اعطا کند.

ماده هشتم که بعدها باعث دردسر فراوانی برای ایران شد به این شرح بود: «امتیاز نامه حاضره با این اجازه به مسیو خوشتاریا داده شده است که برای خود شریک گرفته یا شرکتی برای اجرای مطالعات و تفتیشات مقدماتی راجع به استفاده واقعی از معادن تشکیل دهد پس از آن صاحب امتیاز حقوقی را که به موجب این امتیاز دارد به یک شرکت سهامی که از طرف دولت شناخته شده باشد واگذار و آن شرکت مکلف خواهد بود تمام مواد و شرایط آن را مجری دارد. شرکت مزبور باید لااقل چهار سال بعد از تاریخ امضای قرارداد تشکیل شود.» به همین ترتیب ماده دهم هم می توانست برای آینده ایران بسیار زیانبار باشد: «برای اینکه امتیاز حاضره حقیقتاً به موقع استفاده گذارده شود شرکت مزبور حق دارد قسمت های اراضی منضمه در این امتیاز نامه را به اشخاص یا شرکت های سهامی اجاره و واگذار نموده یا به ترتیب دیگر قراری با اشخاص یا شرکت های سهامی بدهد، شرکت فوق الذکر مجاز است حقوق خود را کاملاً

یا جزواً به اشخاص یا شرکت های مزبوره انتقال دهد، مشروط بر اینکه مشارالیهم متقبل شوند مواد و شرایط این امتیاز نامه را به مورد اجرا گذارند. کلیه قراردادهای و کنترات هایی که صورت می گیرد و همچنین تشکیل قانونی هر شرکتی که برای عمل و استفاده از این امتیاز نامه ایجاد می شود به دولت ایران اخطار خواهد شد.» طبق ماده نوزدهم، تاریخ امتیاز به مدت هفتاد سال تعیین شد که در پایان انقضای آن کلیه مایملک منقول و غیر منقول به دولت ایران تعلق می گرفت (۲۲)

خوشتاریا اقدامات اولیه را برای استحصال نفت شمال ایران آغاز کرد، اما انقلاب بلشویکی همه رشته های او را پنبه کرد و کارش معلق ماند. خوشتاریا برای اینکه به سود خود دست یابد، در صدد برآمد تا این امتیاز را به جایی بفروشد، در نهایت امر این امتیاز را به شرکت نفت انگلیس و ایران فروخت؛ بدون اینکه دولت ایران اطلاعی از موضوع داشته باشد. این امر مقدمه های بود بر بحران های فراوانی که حتی تا مرز شکستن استقلال و تمامیت ارضی ایران نیز پیش رفت. دولت ایران که اینک به خبط عظیم ناصرالدین شاه وقوف حاصل کرده بود و نیز به اهمیت نفت و مداخلات ناروای بریتانیا در امور داخلی کشور به دلیل مسئله نفت بیش از پیش وقوف یافته بود، امتیاز خوشتاریا را که از سوی دولت شوروی ملغی شده بود به رسمیت نمیشناخت و اصل آن را غیر قانونی میدانست، اما شرکت نفت انگلیس و ایران با استناد به فروش این امتیاز از سوی خوشتاریا آن را به نفع خود تفسیر میکرد. این وضعیت باعث شد رقابت های فراوانی بین شرکتهای امریکایی و انگلیسی از یکسو و دولت شوروی از سوی دیگر شکل گیرد که به زیان مصالح و منافع ملی ایران تمام شد. طبعاً شوروی حاضر نبود در مرزهای خود فعالیت های شرکت هایی را تحمل کند که وابسته به اردوگاه سرمایه داری بودند و دول غربی نیز نمیتوانستند از منافع خود در این حوزه نفتی چشم پوشی کنند. وضعیت اقتصادی ایران به مشکلات فراروی کشور بیشتر دامن میزد.

امریکا، انگلیس و نفت شمال

بحث نفت شمال ایران یکی از مهم ترین دلایل حضور نیروهای بریتانیایی در شمال کشور بود. در واقع انگلیسی ها از مذاکرات خود با لئونید کراسین سود جستند تا اگر باکو از دستشان رفت (۲۳)، حداقل منابع نفت شمال ایران را در اختیار داشته باشند. تسلط بر منابع نفتی شمال، به منزله سیطره سیاسی و اقتصادی بر شمال و جنوب ایران به شمار می آمد، ضمن اینکه حضور در شمال ایران، به منزله تسلط بر مرزهای جنوبی شوروی هم می توانست ارزیابی شود. یکی از مهمترین علل مخالفت محافلی در خود بریتانیا با حضور نیروهای انگلیس در شمال ایران را هم باید در این راستا تحلیل کرد. به یاد آوریم رقابتی فشرده و سهمناک بین شرکت شل از سوئی و شرکت نفت انگلیس و ایران از سوی دیگر برای تسلط بر نفت شمال ایران جریان داشت، رقابتی که تا سال های مئی شدن نفت ایران هم ادامه یافت. شرکت انگلیسی حاضر نبود سر مویی از انحصار منابع نفتی ایران کوتاه آید و شرکتهای رقیب هم حق خود میدانستند در این منابع سرشار سهیم شوند. به واقع بسیاری از مخالفین قرارداد خارجی ۱۹۱۹ صاحبان صنایع نفتی و کمپانیهای عظیم فراملیتی بودند. اینان به طور طبیعی در مخالفت خود به تنها چیزی که میاندیشیدند سود بود و سود؛ در این راه هیچ مانعی نمیتوانست آنان را متوقف سازد. دولت بریتانیا از این اختلافات و علل بنیادین آن به خوبی آگاه بود، اما در این مرحله، اولویت نخست و تلاش عمده کلیه محافل بریتانیا این بود که مانع ورود امریکا به منابع نفتی ایران شوند. حتی بعد از سقوط وثوق، نورمن به پیرنیا اطلاع داد موضع دولتش مخالفت با واگذاری امتیاز نفت شمال ایران به امریکاست و خرید امتیاز خوشتراریا را توسط شرکت نفت انگلیس و ایران قانونی میداند؛ امری که دولت های ایران هرگز حاضر به پذیرش آن نشدند. پیرنیا پاسخ داد به نظر دولت ایران امتیازی که در مجلس شورای ملی تصویب نشده باشد، فاقد اعتبار است. نورمن که جوابی برای گفتن نداشت فقط گفت دولت انگلستان نمیتواند این نظر را قبول کند (۲۴) مخالفت پیرنیا با نظرات کرزن و بگو مگوی او با نورمن باعث شد

وزیر مختار به رئیس الوزرای ایران بی اعتمادتر شود و بعدها کار به جایی رسید که دولت وی به شدت تضعیف گردید.

نفت، انگلیس و طرح تجزیه ایران

با این اوصاف به واقع ورود نیروهای شوروی به انزلی نگرانی مقامات بریتانیایی را از آینده نفت شمال و البته نفت جنوب مضاعف ساخت. وقتی نیروهای شوروی در انزلی پیاده شدند، نورمن که دیگر به اجرای قرارداد ۱۹۱۹ هیچ امیدی نداشت، به این فکر افتاد که اگر جنگلی ها و بلشویک ها به سوی جنوب ایران لشکرکشی کنند؛ بهتر است تهران را ترک کند. در وزارتخارجه بریتانیا نقشه میکشیدند برای فرمانروایی بر مرکز ایران، از عشایر بختیاری استفاده شود. درست در آستانه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، بختیاری ها بخت خود را آزمودند. آنها خواستند حاکمیت بخش بزرگی از ایران به آنان داده شود، در مقابل آنان هم یکی از شاهزادگان قاجار را به عنوان پادشاه دست نشانده انگلستان قبول میکردند. مسئله این بود که آنان تقاضا داشتند تمامی حق الامتياز ایران از بابت نفت به خوانین بختیاری پرداخت شود. خوانین بختیاری اعلام آمادگی کردند همراه با قوای قوام الملک شیرازی صیانت از نواحی مرکزی و جنوبی ایران را عهدهدار شوند. با این حال میخواستند سهم پول قوام الملک را خود انگلیسی ها بپردازند.

این سناریویی مسخره بود، اما وزارت خارجه عقیده جاده صاف کن امپریالیسم در منطقه یعنی سر پرسی کاکس را هم که متخصص تشکیل حکومت های دست نشانده در بین النهرین بود؛ جویا شد (۲۵) او این همکاری را مورد تأیید قرار داد، توضیح داد اگر بلشویک ها تهران را به تصرف در آورند و خان های بختیاری احساس کنند با شاه جدید بهتر میتوانند کار کنند، دولت بریتانیا نباید در انجام خواسته آنها کوتاهی کند. این مستعمره چی کهنه کارسناریویی بس خطرناک برای ایران طراحی کرده بود: ایران برای صیانت از هند و حفظ منافع شرکت نفت انگلیس و ایران باید تجزیه گردد. نواحی مرکزی ایران به بختیاری

ها داده شود، خوزستان باید به شیخ محمره یعنی خزعل محول می گردید تا دولت خود را به نام عربستان تشکیل دهد و والی پشتکوه لرستان نیز باید تشویق می شد تا در قلمرو خود دولت لرستان را به وجود آورد. او بر این باور بود که دولتهای یادشده میتوانند کنفدراسیونی تشکیل دهند و حصارهای استوار در برابر تجاوز بلشویک ها علیه منابع نفتی شرکت نفت انگلیس و ایران به وجود آورند (۲۶)

نقشهای به غایت خائنانه تر هم وجود داشت: پیش تر در کنار استقلال خزعل از نیمه دوم سال ۱۲۹۷، این مسئله بین مقامات دولت انگلیس مورد بحث واقع شد که اورمییه و سلماس و بخش هایی از آذربایجان غربی امروز را برای تشکیل دولت ارمنستان به ارمنه بدهند و بنادر بوشهر را هم ضمیمه بین النهرین سازند و به این شکل این مناطق را از ایران منفک سازند (۲۷) هم زمان انگلیسی ها اعراب را به مخالفت با عثمانی بیش از پیش تشویق کردند. انگلیسی ها در بصره، نجف و به ویژه کربلا با اتکا به «بعضی از رؤسای شرور عرب» شروع به دسته بندی کردند و علیه حکومت عثمانی به جنگ مبادرت ورزیدند. این امر بهانه های به دست عثمانیها داد تا آنان را سرکوب سازد، اما این بار اعراب نجف، عطیه نامی را رئیس خود کردند و سر از اطاعت حکومت عثمانی پیچیدند. به زودی روابط نجف و کربلا با دولت مرکزی گسسته شد. خلیل پاشا که طرفدار شدت عمل در برابر شورشیان بود، از کاربرد کنار و به جای او انور پاشا والی بغداد گردید. انور پاشا به دلیل جنگ بصره و فلاحیه و حضور قشون انگلیس در اطراف عراق عرب، تلاش کرد آتش جنگ داخلی را خاموش سازد. از آن سوی عثمانی در جبهه ایران میخواست این کشور را با انگلیسی ها درگیر سازد، نظریه اینکه مردم ایران اکثراً شیعه بودند، انور پاشا تلاش کرد از سرکوب جنبش کربلا و نجف جلوگیری کند تا در مناسبات عثمانی با طرف ایرانی خللی روی ندهد. از سویی به تحریک انگلیسی ها بین ترک ها و اعراب منازعات خونینی در خود عثمانی در گرفت. در این بین روحانیت شیعه برای جلوگیری از برادر کشی، نقش مهمی ایفا کرد؛ عدهای از آنان را همراه با بعضی

دیگر از عاقبت اندیشان از کاظمین به کربلا فرستادند تا با اعراب کربلا گفتگو نمایند، نتیجه گفتگو مثبت بود؛ حداقل به طور موقت التیامی بین اعراب و ترک های عثمانی شکل گرفت (۲۸) و خصومت و آتش افروزی و برادر کشی که دست انگلیس در پشت آن دیده میشد، خاموش گردید.

با تمام این اوصاف نقشه تجزیه ایران و استراتژی خطرناک کاکس با واکنش مخالفت آمیز اداره هندوستان مواجه شد، نیز وزارت خزانهداری با این طرح مخالفت کرد و توضیح داد که حاضر نیست برای چنین طرح ابلهانه ای پولی بپردازد و بودجه آن را تأمین نماید. شرکت نفت انگلیس و ایران هراس های خاص خود را داشت. مدیران شرکت تردید داشتند خان های بختیاری بتوانند حتی بر افراد قبیله خود تسلط داشته باشند و مناطق نفتی را از خطرات احتمالی مصون نگهدارند (۲۹) مدیران شرکت در طول جنگ اول جهانی دیده بودند که خوانین بختیاری چگونه به آسانی موضع خود را تغییر میدهند و حتی از آلمانی ها دفاع میکنند؛ به همین دلیل به آنان هم اعتمادی نداشتند. پس در این مقطع از تاریخ کشور، رقابت محافل درونی خود انگلستان و بحث نفت، مانع از تجزیه کشور شد. مخالفین کرزن بر این باور بودند که بهتر است در ایران دولتی قدرتمند و مرکزی که دست نشانده تمام عیار بریتانیا باشد روی کار آید، دولتی که هزینه حفاظت از منابع نفتی و سایر امتیازات اقتصادی بریتانیا را بدون تحمیل بودجه ای به خزانه داری بریتانیا متقبل شود. این دولت باید متکی بر ارتشی می بود که باز هم هزینه اش را خود دولت ایران تقبل می کرد و نه انگلستان. به واقع به موازات اقدامات رسمی کرزن، محفل مخالف سیاست خارجی رسمی بریتانیا مشغول کار بودند و خواهیم دید که چگونه نقشه خود را پیش بردند.

مأموریت نورمن و سیاست نوین

نیمه های خرداد ۱۲۹۸ کاکس از ایران رفت تا دولتی را در بین النهرین به وجود آورد و به جای وی هرمن کامرون نورمن (1872-1955) - Herman Norman) را به عنوان وزیر مختار به ایران فرستادند. روز ۲۳

خرداد آن سال کاکس خاک ایران را ترک کرد تا مأموریت اصلی گروهی از محافل حاکمه بریتانیا در ایران را، نورمن انجام دهد. نورمن در مدرسه ایتن و کالج ترینیتی کمبریج درس خواند، از سال ۱۸۹۴ به عنوان کادر دیپلماتیک وارد وزارت امور خارجه بریتانیا شد. از بدو استخدام تا دو سال نخست جنگ اول جهانی در مصر، عثمانی، امریکا، روسیه، آرژانتین و توکیو کار کرد. او عضو هیئت نمایندگی انگلستان در کنفرانس صلح پاریس بود و سمت وزیر مختاری داشت. میگویند به شش زبان از جمله عربی، ترکی و روسی آشنا بود. در اردیبهشت ۱۲۹۹ مصادف با مه ۱۹۲۰ به تهران آمد و تا مهر ۱۳۰۰ یا اکتبر ۱۹۲۱ وزیر مختارانگلستان در تهران بود. کرزن به دلیل مشارکت فعال نورمن در کودتای رضاخان بدون اطلاع وزارت امور خارجه، از او بیزار بود؛ به همین دلیل حاضر نشد حتی بعد از خاتمه مأموریتش با او ملاقات کند. با این حال کرزن به وی پیشنهاد کرد به عنوان وزیر مختار به شیلی برود، نورمن این پیشنهاد را محترمانه رد کرد و به سال ۱۹۲۴ خود را بازنشسته نمود (۳۰).

نخستین اقدام مهم نورمن پس از ورود به ایران توطئه کودتا علیه استاروسلسکی برای قبضه کردن قزاق خانه بود. استاروسلسکی که ریاست قزاق خانه را در اختیار داشت، «در ظاهر با انگلیسی ها مماشات» میکرد. از سویی استاروسلسکی با عده ای که ملیون خوانده می شدند و مخالف قرارداد ۱۹۱۹ بودند هم مرتبط بود. عده ای دیگر از مقامات ایرانی به امید این که وی بتواند با توسل به قوه قزاق جلو شرارت ها را بگیرد، حمایتش می کردند. آنها نمیخواستند قزاق خانه به صاحب منصبان انگلیسی تحویل داده شود. سفارت بریتانیا هر کار کرد تا او را به متابعت از فرامین خود وادارد موفق نشد. او گفته بود فقط او امر شاه ایران را اطاعت میکند (۳۱) در ۲۷ خرداد ۱۲۹۷ نورمن به کرزن گزارش داد استاروسلسکی با افسران بلشویک ارتش شوروی در ارتباط است و به نیروهای تحت امر خود میگوید همه آنان روس هستند و دشمن مشترکشان انگلیس است (۳۲) این اتهام، بدون تردید برای سهولت انجام کودتا انجام میشد که استاروسلسکی به دلیل وفاداری به شاه می توانست با آن مخالف باشد. نورمن

حتی ادعا کرد اگر حادثه ای غیر مترقبه روی دهد، احتمالاً استاروسلسکی به بلشویک ها پناهنده خواهد شد. مراتب را به احمد شاه اطلاع دادند، اما شاه گفت حتی اگر یکی از افسران قزاق به بلشویک ها پناهنده شود، او همه آنان را اخراج خواهد کرد لیکن تا زمانی که آنان به شخص وی وفادارند، هیچ گونه اقدامی علیه آنان انجام نخواهد داد. در همین نامه، نورمن و ثوق را متهم به بی شهادتی میکند و میگوید او دیگر حاضر نیست اقدامی کند تا باعث نارضایتی شاه گردد (۳۳) نورمن با و ثوق میانه ای نداشت، همسو با گروه مونتگاک چلسمفورد، با قرارداد ۱۹۱۹ مخالفت می کرد، از اندیشه تأسیس دولتی که مطلقاً دست نشانده بریتانیا باشد و امنیت ایران را با هزینه خود ایرانی ها تأمین کند حمایت می کرد، پس نخستین اولویت او برافکندن و ثوق بود. از این به بعد یک سلسله تحریکات علیه و ثوق انجام شد که منجر به استعفای او در چهارم تیر ۱۲۹۹ گردید. به عبارت بهتر، کمتر از دو هفته بعد از وزیر مختاری نورمن، و ثوق از قدرت فروافتاد.

جانشین و ثوق، حسن خان مشیرالدوله بود. مشیرالدوله کاندیدایی بود که کرزن نیز به وی نظر موافق داشت، با اینکه او از نظر وزیر مختار مردی قابل اعتماد به شمار نمیرفت، لیکن برای وارد آوردن ضربه اصلی کابینه‌های لازم بود تا دوره انتقال را طی کند و کار به جایی برسد که کشور مثل سیب رسیده در دست انگلیسیها قرار گیرد. مشیرالدوله قبل از اینکه قدرت را به دست گیرد، شرط کرد در درجه اول حاضر نیست قرارداد را اجرا کند مگر اینکه به تصویب مجلس برسد. دوم اینکه او گرچه با ادامه فعالیت مستشاران مالی بریتانیا مخالف نیست، اما این خواهد داشت که توصیه های آن را رد یا قبول کند. سومین موضوع این بود که انگلیس باید تعهد کند به فوج قزاق حد اقل تا دو ماه دیگر کمک نماید. و آخر الامر اینکه برادرش حسین پیرنیا مشهور به مؤتمن الملک و مخبر السلطنه هدایت در کابینه باشند. او گفت هیچ کدام از افسران روسی را از بریگاد قزاق اخراج نمیکند، زیرا در شمال کشور جنبش های جدایی طلب وجود دارند و برای سرکوب آنان به فوج قزاق نیاز خواهد بود.

همزمان در مجلس اعیان بریتانیا در مورد سیاست انگلستان در باب ایران اختلافات و درگیری های لفظی فراوانی رخ داد به طوری که لرد کرزن ناچار شد خود شخصاً به منتقدان پاسخ گوید. او گفت برخی از مخالفینش سیاست های بریتانیا در قبال ایران را سیاستی امپریالیستی می دانند؛ کسانی که می گویند مگر بریتانیا در داخل خود مشکل ندارد که روی به سوی کشورهای دیگر آورده است؟ کرزن گفت برخی از منتقدان سیاست های او را در قبال ایران سیاستی دیوانه وار می دانند که برخی از همقطاران او را به دنبال خود می کشانند. کرزن خاطر نشان کرد به این انتقادات اعتنایی نمی کند، سپس یادآوری نمود که سی سال است با مسائل ایران مرتبط است و در طول این سالها همیشه عده ای او را بی اعتنا نسبت به مسائل سیاسی ایران و استقلال و تمامیت ارضی این کشور دانسته اند. او ادامه داد مسئله ایران همیشه یکی از مسائل مهم سیاست خارجی بریتانیا به شمار رفته، زیرا متجاوز از یکصد سال است که منافع مهمی برای امپراتوری در آن کشور تعریف گردیده است. سیاستی که او تعقیب می کند به واقع همان سیاستی است که وزرای خارجه سابق انگلستان مثل لرد سالیسبوری و لرد لنداون در پیش گرفته بودند. این سیاست همان سیاستی است که سر ادوارد گری سابق و ویسکونت گری آو فالوان کنونی، به شکل متواتر از پشت همین میز اعلام داشته اند. بنای سیاست خارجی بریتانیا در قبال ایران آن است که این کشور همیشه امنیت داشته باشد، استوار و پایدار گردد، ایران به یکی از متحدین نزدیک بریتانیا تبدیل شود و بتواند استقلال خود را حفظ کند. این سیاست زمینه قراردادی است که وزارت خارجه بریتانیا با دولت ایران در باب آن مذاکره می کند، قراردادی که به مجلس عوام هم تقدیم شده و به اندازه سرسوزنی استقلال داخلی ایران را خدشه دار نمی کند. طبق قرارداد، انگلستان حاضر شده است به ایران مساعدت کند تا یک نیروی نظامی ملّی و مستقل تشکیل دهد، نیز کوشش بر این است تا ایران بتواند مسائل داخلی خود را اداره کند. منظور این است که ایران بتواند منابع ثروت خود را مورد بهره برداری قرار دهد، به همین دلیل است که به هنگام انعقاد قرارداد، یک قرضه دو میلیون

لیبره ای در اختیار این کشور قرار خواهد گرفت و بعلاوه پذیرفته شده است که در تعرفه گمرکی تجدید نظری صورت گیرد که به حال اقتصاد ایران بسیار مفید خواهد بود. او باز هم تذکر داد هدف بریتانیا این نیست که ایران را تحت الحمایه خود نماید، به هیچ وجه او به مخیله خود این مسئله را خطور نداده است که از مجمع اتفاق ملل تقاضای قیمومیت بر ایران نماید.

کرزن گفت آقاخان محلاتی یعنی همان «آقای مکرمی که نظریات خود را در جراید اشاعت داده و راجع به سیاست کنونی ما در موضوع ایران قدری اظهار ظن و تردید نمود»، همان کسی که لردهای انگلستان به سخنان او استناد می کنند، به خود وی گفته است: «به عقیده من قرارداد انگلیس و ایران بایستی سرمشق قراردادهای بین یک دولت معظم اروپایی و یک دولت آسیایی واقع گردد.» در همان زمان می گفتند این قرارداد باید به مجمع اتفاق ملل فرستاده شود تا تصویب شود، اما انگلستان ابداً مجبور نبود به چنین اقدامی مبادرت ورزد. علت این است که قرارداد زمانی امضا شده که هنوز معاهده صلح امضا نشده بود و اساساً مجمع اتفاق ملل هنوز وجود خارجی نداشت. با این وجود او مایل بود قرارداد براساس مقررات مجمع اتفاق ملل انجام گیرد زیرا هیچ دلیلی وجود ندارد که انگلستان از کرده خود پشیمان باشد و یا بخواهد آن را مکتوم نگهدارد: «لهذا از ابتدا من به دولت ایران و خاصه وزیر امور خارجه آن مملکت از صمیم قلب اصرار نمودم برای عرضه داشتن به مجلس شورای ایران عاجلاً اقدام نموده تا مساعدت عناصر ملّی را که بعضی از آقایان ناطقین از بنده تحصیل آن را ضروری خواندند جلب و کسب نماید. هر گاه مجلس شورای مزبوره آن را قبول و تصویب کند مسلماً آن را با استحکام و نیروئی دو برابر از آنچه دارد به مجمع عرضه خواهیم داشت.»

کرزن گفت وقتی شاه ایران به کشورش بازمی گشت حادثه ای روی داد که در هر کشور قدرتمندی هم روی می دهد. یعنی اینکه دولت وثوق الدوله که بانی و مؤسس قرارداد بود ساقط شد و هیئت دولت جدیدی به ریاست مشیرالدوله شکل گرفت. او گفت مشیرالدوله به گمان او می تواند نماینده حزب مخالف یعنی حزب

متمایل به ملیون باشد. مشیرالدوله می خواهد اندکی سیاست خود را در مقایسه با وثوق تغییر دهد، او قرارداد را به حالت تعلیق درآورد تا به تصویب مجلس برسد. کرزن گفت: «من شخصاً این سیاست دولت ایران را قدری خورده گیری بی مورد و سیاستی جاهلانه پنداشته زیرا [باعث شده] از فوائد عظیم آن که شروع به استفاده کرده بود چشم بپوشد.» این مسئله مربوط به خود ایرانیان است، اما انگلستان هم میل دارد این قرارداد به تصویب مجلس ایران برسد به همین دلیل است که آن سیاست را پذیرفت، به شرط اینکه مجلس مزبور به زودی افتتاح شود و قرارداد به آن عرضه گردد. کرزن ادامه داد علت اینکه او مایل است قرارداد به تصویب دولت ایران برسد این است که انگلستان می خواهد از مسئولیت های خود در آن منطقه بکاهد. این امر مستلزم توانایی ایران برای دفاع از سرحدات خود با تکیه بر یک قوه نظامی است. اگر مجلس ایران ترجیح داد «تنها بودن» را انتخاب کند، او هیچ گونه ایرادی نخواهد داشت. اما اگر پذیرفت آن را تصویب کند، انگلستان با کمال صداقت حاضر است در این راه به دولت ایران کمک نماید.

دولت ایران گفته بود برای انعقاد مجلس چهار ماه وقت لازم است، به همین دلیل انگلستان هم از ادامه مساعدت مالی تا آن زمان استنکاف می ورزد و بر این باور است و اصرار دارد که ظرف همان مدت باید مجلس ایران افتتاح گردد و قرارداد در ظرف همین مدت به آن عرضه گردد. احتمال داده می شود که مجلس ایران به طور مثال برای مدت انقضای این قرارداد پیشنهادهایی بنماید، به همین دلیل او هم از این امر استقبال می کند. کرزن توضیح داد مسئله ایران دو وجه دارد: سیاسی و نظامی. آنگاه وی گفت در مراحل اولیه جنگ انگلستان دو قوه نظامی به ایران اعزام داشت یکی به جنوب و دیگری به منطقه شمال شرقی در مشهد. او مدعی شد اگر این نیروها به دلیل احساسات خصمانه بریتانیا نسبت به دولت ایران اعزام شده بودند، ایران تقاضای احضار آنها را می کرد، اما ایران متواتراً تقاضا کرده است این نیروها باقی بمانند و مأموران بریتانیا در تهران هم به این موضوع اشاره کرده و آن را تأیید نموده اند. او خاطرنشان

ساخت با این وجود انگلستان مایل است برای تقلیل مخارج خود در این نقطه از دنیا و سرعت بخشیدن به اتکا ایران به نیروی نظامی ملی خود، به تدریج این نیروها را از جنوب و شمال شرق این کشور فرا خوانده و فقط عده ای محافظ برای کنسولگری ها باقی گذارد. او گفت نمی خواهد مسئولیت های دوره جنگ را در ایران تقبل کند و آن را امری غیر عادلانه می داند؛ به همین دلیل هر دو قوه را احضار نموده است.

کرزن گفت نیروهای انگلیسی بین همدان تا قزوین، برای دفاع از وضع عمومی کشور باقی مانده اند، بنا براین این نیروها برای مقابله با بلشویک ها یا هر نیروی دیگری مأمور نشده اند. نیرویی که باید مقابل بلشویک ها ایستادگی می کرد قوه قزاق ایران بود که همه ایرانی اند و سلاح کامل دارند و صاحب منصبان آن هم البته روسی هستند. کرزن توضیح داد فرماندهی این نیرو با استاروسلسکی بود که به طور ناگهانی، بدون دلیل و با آن که برتری نظامی را در دست داشت عقب نشینی کرد و شروع به تبلیغات ضد انگلیسی نمود؛ این مرد مظنون است که مبالغ گزافی وجوه دولت ایران را اختلاس کرده و به صرف مصارف شخصی خود رسانیده است. او ادامه حضور این صاحب منصبان را به مثابه تهدیدی برای منافع بریتانیا در ایران عنوان نمود، به روایت کرزن به همین دلیل است که او تغییر کرده و ژنرال آیرونساید هم از این تغییر حمایت نموده است. نیروی قزاق از آن به بعد تحت فرماندهی انگلیسی ها واقع شده بود.

از نظر سیاسی هم کرزن ابراز امیدواری کرد مجلس ایران تا یک ماه دیگر گشایش یابد، زیرا اکثر نمایندگان آن انتخاب شده اند و عمدتاً این منتخبین در تهران و اطراف آن سکونت دارند، پس این امیدواری وجود دارد که قرارداد به زودی به مجلس ایران عرضه گردد. اگر این مجلس، قرارداد را با جرح و تعدیل بپذیرد، انگلستان هم حتی الامکان از کمک مضایقه نخواهد کرد. او تنها راه ممکن برای استقلال ایران را اجرای قرارداد ۱۹۱۹ دانست، اگر مجلس آن را تصویب کند که دولت بریتانیا به کمک خود ادامه خواهد داد و گرنه مسئولیت بر عهده خود ایرانیان خواهد بود. در ادامه کرزن گفت قوه قزاق در حال حاضر

تنها نیرویی است که می تواند پایه تشکیل نیروی نظامی ملی ایران واقع شود، «قوه ای که ما اشتیاق تأسیس آن را داریم»، از سویی این نیرو تنها قوه ای است که می تواند سرحدات شمال و شمال غربی ایران را حفاظت نماید. اگر «موفقیت حاصل شود ما حتی الامکان کوشش کرده ایم دولت ایران را قادر سازیم که از ضربت بالشویکها که می خواهند به پایتخت و موجودیت وی وارد آورند جان به سلامت ببرد و هر گاه فقدان و فتور حاصل کند آن قدری که در حیز امکان ما بوده است به عمل آورده بایستی آن کار را ترک کنیم.»

کرزن گفت به دولت ایران اطلاع داده است که نمی تواند قوای انگلیسی مقیم قزوین را تا ابد نگاه دارد. اگر دولت انگلستان بتواند تا بهار این نیرو را حفظ کند «همت غریبی» کرده است. او هیئت دولت مشیرالدوله را مشتمل بر عناصری دانست که «دارای تمایلات آزادی خواهانه مترقی هستند.» او گفت با دولت ایران اظهار همدردی می کند زیرا مشکلات ممالک شرقی که به واسطه جنگ در «حال تشنج و ضعف» هستند به هیچ وجه با دول اروپایی قابل قیاس نیست. اما دولت ایران باید تکلیف خود را مشخص نماید. اگر مایل به اجرای قرارداد است انگلستان هم موافق تعهدات خود عمل می کند ولی اگر ایران می خواهد روشی دیگر در پیش گیرد «و به منابع ثروت خود تکیه می کند»، مسئولیت متوجه خود آنها خواهد بود و بریتانیا رادع و مانعی در این مسیر به وجود نخواهد آورد. کرزن در پایان گفت «نقشه با کمال فکر و مطالعه طرح شده است»، به نحوی که با تحولات پیاپی ایران، ضامن استقلال این کشور و حفظ منافع بریتانیا خواهد بود: «هر گاه در عین هرج و مرجی که تمام مشرق زمین را تهدید می کند ما بتوانیم یک مملکت اسلامی [را] که دارای شعائر عظیم و دوستی قدیمی با انگلستان می باشد مساعدت نماییم که تمامیت، سرحدات و استقلال خود را مصون نگاه دارد من به مسئولیت هایی که بر عهده گرفته و مصارفی که متحمل شده ایم چندان اهمیتی نمی دهم.» اما مسئولیت دو جانبه است و انگلستان نمی تواند «فقط برای حس احسان و یاری به دیگران مسئولیت خود را تا ابد ادامه» دهد. جمله پایانی این بود: «در حقیقت ایران همیشه بایستی

به یاری و مساعدت ما مقدرات خویش را تعیین نماید.» (۳۴)

به هر حال پیرنیا دولت خود را تشکیل داد. پیرنیا بر خلاف وثوق که تحت تأثیر کرزن، انقلاب روسیه را به رسمیت نمیشناخت، تلاش کرد تا معادله را به هم زند: او در صدد بر آمد تا مشاور الممالک انصاری را به سوی مسکو روانه کند. وثوق بهوقع سیاست دیرین ایران در مورد حفظ معادله و موازنه قوا با قدرتهای بزرگ را به هم زده بود، این بود که پیرنیا در صدد بر آمد تا این سیاست دیرین را بار دیگر احیا کند. کرزن با این سیاست مخالف بود و همین امر ادوین مونتگ وزیر سرپرست هندوستان را واداشت تا به کرزن خاطر نشان کند منع از برقراری رابطه ایران با شوروی تعهداتی را طبق عهدنامه ۱۹۱۹ برای ایران ایجاد میکند و آن اینکه اگر ایران مورد حمله شوروی واقع شد؛ بریتانیا باید با نیروی نظامی از آن حمایت کند. مونتگ خاطر نشان ساخت کرزن خود میداند چنین امری غیر ممکن است و وزیر خارجه با این سیاست خود بر تعهدی صحه میگذارد که بریتانیا قادر به انجام آن نیست (۳۵) به واقع کسانی مثل مونتگ می دانستند اگر شوروی به ایران حمله کند، با توجه به حمایت هایی که در گیلان از آنها می شد، امکان نداشت انگلستان بتواند اقدام مؤثری انجام دهد. مضافاً اینکه دیگر بین توده های مردم و رجال مستقل ایران، اعتمادی به انگلیس نداشتند. مونتگ می خواست بدون اینکه در ایران تعهدی برای بریتانیا انجام شود، این کشور همچنان در مدار منافع انگلستان باقی بماند.

ازموند اوی (Esmond Ovey)، کارمند بخش شرقی وزارت خارجه انگلستان، که بعدها در دوره رئیس الوزرایی رضاخان کاردار کشورش در ایران شد و آن زمان با قتل ایمبری مصادف بود؛ اعتقاد داشت نمیتوان جلو ایرانیان را گرفت تا معاهده با بلشویک ها را که متضمن عدم تعرض به آنان است نپذیرند، او میگفت به شرطی میتوان با مذاکرات ایران- شوروی مخالفت کرد که بریتانیا بتواند به اندازه کافی نیروی نظامی به این سو اعزام دارد. اما این امر از نظر سیاسی و مالی غیر ممکن است. ازسویی اگر بریتانیا دست به اقدامی نزند، باز هم نفوذ و تسلط خود را بر ایران از دست خواهد داد (۳۶) پس بیش تر از دو راه

در مقابل انگلستان وجود نداشت: یا باید به ایران نیروی نظامی اعزام می‌کرد و یا اینکه سیاستی جدید را سرلوحه کار قرار می‌داد.

از آن سوی پیرنیا در کنار شرط و شروط خود با انگلیسی‌ها، سیاستی دیگر را هم سرلوحه برنامه‌های خویش قرار داد: او میخواست هیئتی را پنهانی به عتبات عالیات در بین النهرین بفرستد تا مراجع دینی را ترغیب کند به موجب فتوایی بلشویسم را آماج حمله قرار دهند و آن را مغایر اسلام بخوانند. عده‌ای از روحانیون تهران نیز فراخوانده شدند تا به موعظه و خطابه علیه بلشویسم بپردازند (۳۷). این طرح از مدت‌ها قبل سرلوحه کار واقع شده بود. زمانی که هنوز وثوق رئیس‌الوزرا بود و جنگلی‌ها اطمینان داده بودند با دولت مرکزی ضدیتی ندارند و فقط هدفشان حفظ گیلان از تجاوز و غارت‌گری است، انگلیسی‌ها به دست و پا افتادند. دولت مرکزی به جای آنکه از سیاست ایجاد نظم و آرامش به دست قوای جنگلی استقبال نماید، به رغم تأکیدات فراوان میرزا در اینکه او گرایش‌گریز از مرکز ندارد و به طریق اولی دارای پیوندی خاص با بلشویک‌ها نیست؛ نیرویی برای سرکوب آنان مهیا دید. چریک‌های چگینی و سواران ظفر نظام قزوینی همراه با نیرویی از بریگاد مرکزی و آتریاد رشت، آتریاد اردبیل و نیروی توپخانه برای سرکوب جنگلی‌ها بسیج کرد.

همزمان سپهسالار تنکابنی با قوای خود به همراه نیروهای امیرافشار از زنجان و امیرالسلطنه از اردبیل برای سرکوب جنگلی‌ها بسیج شدند. به این شکل نیرویی را که استوارترین دژ استقلال ایران بود، برای رضایت انگلیسی‌ها فروکوبیدند. برخی از ناظران بر این باور بودند که «هر کدام از دو طرف دولتی یا جنگلی‌ها مغلوب شوند، زیان اسلام و ایران است.» از آن سوی این‌گونه پراکندند که برخی از علما بر فساد و افساد جنگلی‌ها و ارتباط آنان با بلشویک‌ها حکم داده‌اند، اما هرگز نگفتند این علما چه کسانی‌اند. از آن سوی شایع کردند بلشویک‌ها «عقیده به اشتراک درنسون هم دارند»، جنگلی‌ها را مصداق فعالیت بلشویکی تلقی کردند و گفتند «به موجب حکم شرع اعدام و تدمیر آنها بر هر مسلمانی لازم است.» به قول کمرهای «کسی نیست علناً از دولت سوال نماید که چه فساد

و افساد جنگلی ها در عرض این چهار سال به حق عمومی نموده اند؟ آیا حفظ ناموس رشتی ها از اجانب و آیا جلو تطاول و چپاول امثال سپهسالارها و سپهدارها و امین الدوله ها و متنفذین رشت از رعایا، آیا نگذاشتن آنکه در سنه ماضیه [۱۲۹۶ ش] از قحطی و گرسنگی یک نفر در رشت بمیرد؛ آیا فرستادن اعانه برنج زیادی از رشت برای فقراى طهران؛ آیا اصلاح مالیه، دادن مالیات بده ها در رشت که تقریباً چهار کرور نقدی و دو کرور تومان جنس از مأخذ عشریه [گرفتند]، آیا تقاضای آنها از دولت که اجزای امین و درستکار برای دواير دولتی رشت تعیین نمائید؛ کدام یک از اینها افساد آنها است؟ آیا مانع شدن اینکه قشون روس و انگلیس در رشت نتوانند خرابی و خسارتی به مال و جان و ناموس اهالی وارد بیاورد خیانت است؟» (۳۸) بدیهی است که کمره ای به واقع از کسانی که در جنبش جنگل رخنه کرده بودند و با امثال وی سابقه رفاقت داشتند، یعنی همان بقایای کمیته مجازات و شخص احسان الله خان دفاع می کرد تا میرزا کوچک خان؛ به یاد آوریم که در این زمان هنوز روابط بین گروه افراطی جنگلی ها و شخص میرزا یکسره به هم نخورده بود، با این وصف سخن کمره ای در اینجا سخنی است حق، حتی اگر در پس آن منظوری خاص مثل همین حمایت از گروه احسان الله خان نهفته باشد. به هر حال مشیرالدوله تلاش داشت به هر شکل ممکن جنبش جنگل را نابود سازد، اما وی به طوری که خواهیم دید بین نیروهای جنگلی تفکیک قائل شد: مشیرالدوله به هر شکل ممکن به میرزا کوچک خان پیغام می داد حاضر است با وی مصالحه کند، اما همزمان با گروه مرموزی که به نام میرزا حس تنفر مردم را برانگیخته بودند، سر ستیز داشت. مشیرالدوله نام این گروه را متجاسرین نهاد.

پیرنیا سیاستی سخت در برابر این متجاسرین در پیش گرفت. گفتیم او نخست برای اینکه نشان دهد با روسیه جنگی ندارد و هدفش سرکوب عده ای شورشی است، نام مخالفین ایرانی را در گیلان، متجاسر نهاد. او تصمیم گرفت به هر نحوی شده با این به قول خودش متجاسرین در هر جا درگیر شود. حاکمی از بستگان خود را به گیلان فرستاد و استاروسلسکی را هم مأمور سرکوب جنبش

گیلان کرد. بهانه لازم برای متجاسر خواندن این قوا فراهم شد، پیرنیا خبردار شد روس ها در جواب اعتراض دولت ایران در مورد قشون کشی آنها به انزلی، اظهار بی اطلاعی نموده و گفته اند اینان ایرانی هستند که به خاک ایران وارد شده اند و مأمورین روس تنها در بحر خزر به دنبال کشتی های جنگی دنیکیین بوده اند.

وقتی این خبر رسید مشیرالدوله مصمم شد روابط خود را با روس ها گسترش دهد. او عبدالحمید خان سیاح را که روسی میدانست و روسیه را میشناخت، از راه خراسان به عشق آباد اعزام کرد. قرار شد سیاح در آنجا همراه با منشورالملک فرستاده وثوق که هنوز از کشور خارج نشده بود، به مسکو روند و زمینه را برای ورود یک سفیر فوق العاده و بستن عهد و میثاق با روس ها مهیا سازند. منشورالملک با کروپاتکین سردار روسی مقیم ماوراء النهر سابقه آشنایی داشت. وثوق میخواست از طریق او راه گفتگو را با روس ها باز کند، چون این منشورالملک با انگلیسی ها هم روابط حسنه‌ای داشت. آنان هم از تعیین اوبه این سمت رضایت داشتند. همزمان مشاورالممالک انصاری به عنوان سفیر کبیر ایران در روسیه تعیین شد، او از ترکیه به مسکو رفت تا زمینه های قرارداد با روس ها مهیا سازد. در این زمان نصرت الدوله که در اروپا بود از تجاوز روس ها به ایران به مجمع اتفاق ملل شکایت برد، اما به زودی معلوم شد او دیگر مسئولیتی ندارد و «دولت ایران با دولت شوروی مستقیماً داخل مذاکره است و مذاکره آنها دوستانه و رسمی است.» (۳۹) در این زمان بر بسیاری از اقدار ایران روشن شده بود که «چنان که اکنون سیاست انگلیس آنها را به مضیفه انداخته است، در دوره حکومت تزاری نیز یک قسمت از بدبختی های آنها که از طرف روس میرسید بارش در لندن بسته میشد و به دست مأمورین روس در ایران گشوده میگردید. در این صورت به کسانی که این راه غیر مستقیم بدبختی را به روی آنها بسته اند و این حربه را از دست انگلیس گرفته اند متمایل میباشند.» (۴۰)

سیاست سوّم مشیرالدوله این بود که در صدد برآمد تا کسانی را که توسط وثوق

تبعید شده بودند به تهران بازگرداند. کرزن با این سیاستها به ویژه سیاست برقراری ارتباط مستقیم با شوروی به شدت مخالف بود، از سویی او با همکاری دولت با کسانی که در دوره جنگ علیه سیاست رسمی انگلیس کار کرده بودند به شدت مخالفت میورزید. این امر نورمن را واداشت تا نامه ای طولانی و شدید اللحن به وزیر امور خارجه بنویسد. نورمن در آن نامه از جمله یادآور شد، دیگر سیاست حمایت از دولتی محافظه کار به شکل گذشته در ایران غیر ممکن است، زیرا اسباب بی اعتمادی رجالی را که او ملی گرا، روشن بین و مترقی میخواند فراهم خواهد ساخت. نورمن معتقد بود باید با این گروه جدید کار کرد و گروه سابق هیئت حاکمه را که در نزد مردم منفور شدهاند به کناری نهاد. او توضیح داد دو راه دیگر نیز در دسترس است: نخست اینکه قرارداد ۱۹۱۹ را به ابتکار خود باطل سازند و قرارداد دیگری که سوءتفاهمات کنونی را برچیند به جای آن بنشانند تا به مذاق توده های مردم خوش آید. دیگر اینکه نیروهای انگلیسی در شمال ایران احضار شوند و حتی نهادهای سیاسی و کنسولی بریتانیا هم برچیده شود و ضمن اینکه آن منطقه را در هرج و مرج و تهدید بلشویک ها رها می سازند، راه دیگری برای صیانت از بین النهرین و هندوستان بیابند (۴۱) نورمن از کرزن خواست به شرکت نفت انگلیس و ایران فشار آورد تا یک میلیون و پانصد هزار تومان سهم دولت ایران از بابت حق الامتیاز سالهای گذشته پرداخت شود، زیرا با وجود کاهش کمک های مالی بریتانیا، ایران راه حل دیگری برای استقرار ثبات و آرامش در پیش رو ندارد. اندکی بعد باز هم نورمن برای اینکه دل کرزن را به دست آورد، ضمن اینکه خبر داد پیرنیا عناصر نامطلوب را که باعث ناراضی تراشی بودند و ثروت عمومی را به باد میدادند از ادارات بیرون انداخته است. نیز درکنار این مژده که شمال ایران از شورشیان پاک شده ومخبرالسلطنه به زودی از وزارت مالیه کنار میرود و برای سرکوب شیخ محمد خیابانی عازم تبریز میشود؛ یاد آوری کرد ظرف هفته آینده هیئتی به طور مخفی روانه عتبات میشودتا در بین النهرین فتوای روحانیون را در زمینه مبارزه علیه بلشویسم بگیرد(۴۲)

کرزن به دولت پیرنیا و شخص نورمن بی اعتماد بود، نامه‌های طولانی او را بدون پاسخ می‌گذاشت و اگر هم پاسخی میداد همان خط مشی استعمار کهن در آن موج می‌زد. نورمن در این مقطع تاریخی همان نقشی را ایفا میکرد که هم قطارانش در دوره مشروطه. به عبارتی اینان زیر پوشش الفاظ عوام فریبانه حمایت از ملیون-یاکسانی که با قرارداد مخالف بودند-و نیز پشتیبانی از نیروهای مترقی، همان سیاستی را در پیش گرفته بودند که در تحلیل نهایی به نفع بریتانیا در هندوستان تمام میشد. او باردیگر به کرزن نوشت دولت بریتانیا در مقامی نیست که به ایران فرمان دهد؛ مگر اینکه آماده باشد از قوه قهریه استفاده کند. او میگفت حفظ منافع بریتانیا در این برهه، حمایت از دولتی است قانونمدار؛ این تنها راهی است که به روی بریتانیا گشوده است مگر اینکه انگلستان بخواهد ایران را به حال خود رها نماید(۴۳) همان روز باز هم نورمن نامه‌های دیگر ارسال کرد و خاطر نشان نمود اگر خواسته او کناره گیری دولت ایران است، او این کار را فوری انجام خواهد داد، به نوشته او شاه اینک چنان متکی به حمایت انگلستان است که هر کسی را نورمن نام برد به ریاست وزرایی برخواید گماشت، اما به دید او این کاری است غیر عاقلانه؛ زیرا مشیرالدوله نقشه کشیده است تا به شمال لشکرکشی کند و جنگلی ها و بلشویک ها را براندازد. او تغییر دولت را باعث تقویت خیابانی و کوچک خان دانست و آن را مغایر مصالح بریتانیا ارزیابی کرد. این سیاستی بود بسیار زیرکانه: باید به دست مخبرالسلطنه و عوامل ذی مدخل مرموز در جنبش جنگل، این دو نهضت یعنی جنبش تبریز به رهبری خیابانی و قیام میرزا کوچک خان جنگلی به دست خود نیروهای ایران سرکوب می شد و راه را برای انجام نقشه های آتی مهیا می ساخت.

این نامه عمق فاجعه را نشان میدهد و گواهی است بر این حقیقت که ایران چگونه در چنبره نقشه های بریتانیا گرفتار آمده بود، به طوری که به خواست وزیر مختار، شاه ایران دولت ها را جابجا میکرد. پیرنیا مثل خلف خود در دوره بعد از کودتای سوم اسفند، یعنی قوام السلطنه در ارتباط با شوروی سیاستی دو جانبه را تعقیب میکرد. او از یکسو برای ابراز حسن نیت هیئتی را به

شوروی اعزام کرد و از سوی دیگر بر فشار نظامی خود در شمال کشور افزود تا قوای جنگلی را به زانو در آورد. با مذاکرات کراسین و لوید جرج ظاهراً مانعی مهم در راه نبود. به عبارت بهتر شوروی ها دیگر نسبت به جنبش جنگل حساسیتی نداشتند و اگر دولت مرکزی برای سرکوب آنان نیرو اعزام می کرد، شوروی واکنشی نشان نمی داد. اما مسئله این بود که تکیه گاه میرزا کوچک خان و جنبش او، شوروی نبود که با برداشتن حمایت آنان نابود شود. بنابر این سناریویی بسیار فاجعه بار برای متلاشی ساختن آن طراحی شد. یک ضلع بازیگران این سناریو برخی عوامل ذی مدخل در جنبش جنگل بودند مثل احسان الله خان، ضلع دیگر برادران میرزا کریم خان رشتی و ضلع سوم هم البته بریتانیا.

پیرنیا و ناکامی در سرکوب جنبش جنگل

مدت ها پیش از اینکه مقدمات کودتای ۱۲۹۹ فراهم شود، یعنی به سال ۱۲۹۷ شمسی مطابق با ۱۳۳۶ قمری خبر رسید که امیر مؤید سوادکوهی در مازندران تشکیلاتی به راه انداخته است به نام انجمن طبرستان. مخبرالسلطنه هدایت فردی به نام شیخ عبدالعلی مازندرانی لاریجانی مدیر نشریه الاسلام، مشهور به مجله اسلامی را به مأموریتی اداری به بارفروش فرستاد. او مخفیانه و برای «گم کردن رد» به آن سمت حرکت کرد، هدف مخبرالسلطنه این بود دریابد آیا ارتباطی بین امیر مؤید و جنبش جنگل وجود دارد یا خیر؟ این مرد گفته بود برای تهیه قوا به منظور کمک از جنگلی ها به این سو آمده است. مجله اسلامی به ساری رفت و وارد منزل امیر مؤید شد. او محرمانه به شیخ محمد حسن نامی که از جنگل مأمور آنجا شده بود رسانید با وی اظهار آشنایی نکند «تا کاملاً بتوانم از نیات امیر مؤید مطلع شوم. او هم قبول نمود.» (۴۴) امیر مؤید به این مرد اعتماد داشت غافل از اینکه او برای تجسس و از جانب مخبرالسلطنه آمده است. پس توضیح داد وی را برای این خواسته است که کاری بزرگ انجام دهد



۱- رضا فرمانده تیب مختلط همدان با عده ای افسران ایرانی و روسی
قبل از کودتا ۷- مرتضی بزرگآیناه - ۳- ایرج مطبوعی

و آن این است که وجوہات و عواید مازندران را جمع آوری نماید «چون امین و مطمئن هستید.» از او خواسته شد به محلات مازندران رفته و اعانه دریافت دارد. مجله اسلامی طفره رفت. او گفت فعلاً خسته است و باید مدتی استراحت کند. امیر مؤید سپس گفت شخصی از سوی اتحاد اسلام جنگلی ها آمده و از او طلب کمک کرده است. امیر مؤید پرسید اوچه نظری دارد؟ مجله اسلامی مخالفت کرد و گفت باید احوال جنگلیها را قبل از هر چیز دریافت. آنگاه امیر مؤید منویات باطنی خود را با وضوح علنی ساخت:

«امیر مؤید عنوان کرد که ما باید خودمان را نگاه بداریم و نگذاریم عواید مملکت طبرستان ما صرف شهوات طهرانیها بشود. دوایر در دست خودمان، عواید خودمان صرف قشون حافظ خودمان، رؤسا از خودمان. چه جهت دارد با همه احتیاجات، مازندران پولش جای دیگر برود. مگر دول متحده جمهوری چه ضرر دارد؟ ما هم همان زمینه و ریشه را تعقیب میکنیم.» (۴۵) لازم به یادآوری است که بحث اتحاد اسلام در این دوره منحصر به جنگلیها و یا امیر مؤید و عثمانی نبود، در این زمان آقاخان پیشوای اسماعیلیان هم تشکیلاتی به نام «انجمن اتحاد اسلامی هندوستان» تشکیل داده بود. مواضع او البته با عثمانی ها متفاوت بود. وی بلافاصله بعد از جنگ و ورود عثمانی به این معرکه بیانیه ای منتشر ساخت و از این موضوع یعنی ورود عثمانی به جنگ ابراز تأسف کرد. او در بیانیه ای نوشت اتریش و آلمان اهداف خیرخواهانه ندارند و اگر آلمان فاتح جنگ گردد، عثمانی دست نشانده آنها خواهد شد. به دید آقاخان معلوم نبود چرا عثمانی وارد جنگ شده است، زیرا این جنگ به منافع عالم اسلام زیانی وارد نمیساخت. رهبر فرقه اسماعیلیه خاطر نشان ساخت: «عثمانی را تحریک کرده اند که شمشیر خود را برای یک مقصود غیر مقدس بکشد و هر چه اتفاق بیفتد اسباب خرابی او خواهد بود، زیرا سلاطین عظیم الشان به مثل پادشاه انگلستان و روسیه هیچ وقت شکست نخواهند خورد.» (۴۶)

به هر حال تکاپوی امیر مؤید ناکام ماند، تکاپویی که تا واپسین روزهای منجر به کودتای ۱۲۹۹ ادامه داشت. از آن سوی انگلیسی ها در رشت فجایع زیادی

مرتکب شدند، از این فجایع بوی توطئه‌های هولناک به مشام میرسید. مشیرالدوله نبرد با متجاسرین را یکی از اولویت های کاری خود تعیین کرده بود، نیز او بحث قرارداد ۱۹۱۹ را به افتتاح مجلس شورای ملی موکول نمود. ظاهر قضیه این بود که انگلیسی ها با این پیشنهادها موافقت دارند، اما در پشت پرده تحولاتی دیگر در حال انجام بود. مشیرالدوله بعد از اینکه اطمینان یافت جنگ با برخی از قوای تندرو جنگلی به منزله نبرد علیه روس ها نخواهد بود؛ به عنوان رئیس دولت حق خود میدانست با نیرویی ایرانی جلو این گروه را بگیرد. اما «این پیش بینی باید شده باشد که مبدا به دست تحریکات کارکنان انگلیس در ایران آن قوه ایرانی پیش از آنکه به تصرف کردن ولایت هایی که به دست متجاسرین افتاده است کامیاب گردد، خود از هم متلاشی بشود خصوصاً که اختیار آن قوه کاملاً به دست یک سردار روسی مستخدم ایران داده شده باشد و معلوم نباشد چند رنگ لباس روی یکدیگر در برنموده باشد و دست آخر به چه صورت در آید و چه علاقمندی به ایران و ایرانی نشان بدهد. و هم باید دید آیا انگلیسیان در این قضایا تماشاچی خواهند بود یعنی دست روی دست گذارده انتظار میکشند که قرارداد آنها و مقررات تدافعی که برای آنها راجع به خود ایران و هند و بین النهرین اهمیت بسیار دارد به کلی بی تکلیف مانده یک قوه ایرانی به ریاست یک صاحب منصب روسی که با ملیون مخالف انگلیس بی رابطه نیست و ممکن است روزی هم به بلشویک ها ملحق گردد، بی دخالت آنها متجاسرین را تأدیب کرده قوای دولت را تقویت نماید و پیش پای دولتیان را برای پیمودن راه سعادت یعنی کوتاه کردن دست هر بیگانه از مداخله در امور مملکت، صاف سازد و در عین حال مخارج این اردوکنشی را انگلیسیان بپردازند به امید آنکه روزی مجلسی دائر گردد و قرارداد آنها در آن مجلس تصویب شود و این وجوه را از وجه استقراضی که باید به موجب قرارداد بدهند کسر بگذارند؛ تصور نمیشود انگلیس عاقبت اندیش شرق شناس این درجه در ایران عقل خود را گم کرده باشد و پیش بینی این موضوع البته از پیش بینی در موضوع شرط اول آسان تر بوده است.» (۴۷)

مسئله مهم تر این بود که اوضاع سیاسی داخلی و خارجی ایران بسیار مغشوش بود، «اغراض خصوصی، تهی بودن دست دولتیان از پول و ناراضی ماندن جمع کثیر از اشخاص فتنه انگیز که وثوق الدوله با پول خارجی آنها را تا یک درجه راضی نگاهداشته بود و وجود محذورات دیگر» افق موفقیت مشیرالدوله را تیره و تار نشان میداد و «مخصوصاً اساس حکومت ملی و حاکمیت حقیقی قانون اساسی» را در معرض تهدید قرار میداد (۴۸) اندکی بعد از لشکرکشی دولت مرکزی به گیلان، خبر میرسید که پس از پیروزی اولیه قزاق ها بر قوای جنگلی، شکستی سهمگین بر آنان وارد شده است و استاروسلسکی ناچار شده است رشت را تخلیه کند. موقعیت دولت پیرنیا در مذاکره با شوروی هم عملاً بسیار تضعیف شد، دیگر از دید نورمن هم امیدی به آینده وجود نداشت، مگر اینکه قوای بریتانیایی مستقر در شمال کشور ابتکار عمل را به دست می‌گرفتند و مانع پیشروی جنگلیها میشدند.

در این ایام توازن قوا در گیلان به نفع نیروی میرزا کوچک خان بود. شایع بود او قراردادی با انگلیس منعقد کرده که تمام به نفع جنگلی هاست و دولت ایران در انعقاد آن دخالتی نداشته است. طبق این قرارداد حمل اسلحه در شهر و جنگل برای انگلیسی ها ممنوع بود، انگلیسی ها باید قشون خود را از رشت خارج میکردند، آنان فقط حق داشتند در شهر عبور و مرور کنند و پایگاه های نظامی شان باید برچیده میشد. نیز مقرر شده بود انگلیسیها تاوان خساراتی را که به جنگلیها و مردم رشت وارد آورده بودند؛ بپردازند. خانه هایی از مردم را که انگلیسی ها آتش زده و یا اموال و اسبابی که به سرقت رفته و یا به آتش کشیده شده، باید مسترد می داشتند. طبق این قرارداد، از سویی جنگلیها باید خساراتی را که به بانک شاهنشاهی وارد کردهاند جبران سازند. ویژگی بارز جنبش میرزا این بود که: «پول ابداً جنگلیها نگرفتهاند و تمام افتخار آنها این است که پول هیچ دولتی تا کنون نگرفته و قصد گرفتن نخواهند کرد و برای مخارج امساله قصد دارند دو عشر از عایدات رشت و توابع را از بابت مالیات گرفته خرج نمایند.» نکته مهمتر این بود که قزاق های مقیم رشت و جنگل با قوای

کوچک خان همکاری میکردند و از «روی صمیمیت خدمتگزار شده اند.» کنسول فرانسه و استوکس مقام عالی رتبه سفارت انگلستان برای بررسی اوضاع به ملاقات آنها در جنگل رفتند، جنگلی ها به مأمورین مزبور گفتند «ما ایستادگی در مقابل و ضدیت با عموم اجانب داریم و فهمیده بودند که با آلمانی و عثمانیها ابداً مربوط نیستند، فقط چند نفر از صاحب منصبان اطریشی را که جزو اسرا و فراری ها بودند آنها را گیر آورده استخدام کرده بودند، نه آنکه آنها از طرف آلمان و اطریش مأموریت آنجا را داشتند.» (۴۹) این استوکس همان وابسته نظامی سفارت انگلستان در دوره مأموریت مورگان شوستر بود که با اقدامات خود باعث لشکرکشی روسیه به ایران شد؛ این مرد اینک با تیم نورمن و در راستای نظریات گروه مونتگ-چلمسفورد کار می کرد.

موفقیت های مقطعی جنبش جنگل و ناکامی پیرنیا باعث خشم کرزن شد. کرزن با عتاب و خطاب فراوان نورمن را مورد حمله قرار داد و سیاست او را در مخالفت با دولت و ثوق و حمایت از کابینه مشیرالدوله نکوهید. اما نورمن از خود دفاع کرد و با لحنی که گویی با زیردست خود سخن میگوید نوشت سیاستهای اوست که هنوز ایران را در مدار منافع بریتانیا سرپا نگهداشته است. او گفت وقتی به ایران آمد با رئیس الوزرای ناتوان مواجه بود که جز افزودن بر ثروت خود هیچ فکری نداشت. شمال و شمال غرب کشور غرق در شورش بود و وضع به گونهای بود که اگر بلشویک ها در شمال کشور موفق میشدند و به تهران میآمدند با استقبال عظیمی رو به رو میشدند. او گفت اگر دولت و ثوق سرکار بود، بدون تردید انقلاب بلشویکی از مدتها پیش در تهران رخ میداد. نورمن خاطر نشان کرد اگر و ثوق میماند همه ایران به استثنای خراسان که هنوز نیروهای بریتانیا در آن حضور داشتند، بلشویک شده بود؛ نیز نوشت در راستای جلوگیری از این حادثه بود که ترجیح داده دولتی مرکب از ملیون میانه رو روی کار آورد. نورمن صریحاً به کرزن توضیح داد غیر از این به قول او میانه روان و ملیون که مورد حمایت اقشاری از گروههای اجتماعی هستند،

کسی دیگری قادر نیست قرارداد ۱۹۱۹ را به تصویب مجلس برساند. او نوشت تلاش دارد تا آنجایی که امکان دارد دولت پیرنیا را سرپا نگهدارد تا بتواند اقدامات خود را پیش برد. نورمن نوشت با این سیاست حد اقل سه ماه بر عمر موجودیت ایران برای منافع بریتانیا افزوده است و شاید هم خطر فروپاشی آن و اضمحلال منافع بریتانیا را در کشور برای همیشه از بین برده باشد (۵۰)

اسناد بریتانیا مدعی اند که کرزن به تیم پیرنیا به ویژه هدایت اعتماد نداشت. در سالهای ۱۲۹۲-۱۲۹۴ ش. هدایت، والی فارس بود و به ادعای اسناد انگلیس تأسیس پلیس جنوب ایران را مغایر با حق حاکمیت ملی کشور میدید و البته ظاهراً حاضر نبود با کنسول بریتانیا در شیراز همکاری کند (۵۱) طبق همین اسناد، هدایت متهم به این بود که ضد انگلیسی ها کار میکند و در پیکار علیه بلشویک ها در قفقاز به نیروهای انگلیسی تحت فرماندهی ژنرال دنسترویل کمک کرده است. اوکانر (F. O'Connor) کنسول بریتانیا در شیراز میگفت هدایت، بر فرانسه و آلمانی تسلط دارد اما در دلش از همه اروپاییها بیزار است (۵۲) با این وصف او حاکمی لایق شناخته میشد که گرچه به اهداف بریتانیا در ایران ظنین است، اما مردی است که حسن شهرت دارد و بر عکس والیان دیگر از قبل شغل خود ثروتمند نشده است. این قضاوت البته صحت نداشت، مخبرالسلطنه هیچ اقدامی علیه انگلیسی ها نکرده بود، مخالفت او با تأسیس پلیس جنوب و یا حمایتش از بیطرفی ایران را نباید به منزله ضدیت وی با بریتانیا ارزیابی کرد؛ تحولات بعدی نشان داد که مخبرالسلطنه آن چیزی نیست که در اسناد رسمی انگلیس آمده است. مخبرالسلطنه با سرکوب جنبش خیابانی بزرگترین خدمت را به منافع بریتانیا کرد، در حقیقت او با عنوان دمکرات، در صفوف یاران خیابانی رخنه کرد و بین آنان تفرقه انداخت و آنگاه به آسانی آنان را از پای درآورد، همان کاری که احسان الله خان در جنبش جنگل انجام داد. مخالفت هایی از آن دست که به مخبرالسلطنه نسبت می دهند، با شدت بیشتری در خود کابینه جنگی انگلستان وجود داشت. به عبارت بهتر می خواهیم توضیح دهیم که گروهی مثل مخبرالسلطنه با تیمی خاص در هندوستان و خود

بریتانیا همسویی داشتند، همین ها بودند که مقدمات کودتای سوم اسفند را فراهم آوردند. شکست پیرنیا در سرکوب نهایی جنبش جنگل، راه را برای دسیسه های آتی باز گذاشت، که همین همفکران مخبرالسلطنه در فروپاشی آن نقش برجسته ای داشتند. هدایت وامثال اوبعدها سکنداردولت هایی بودند که رضا خان حاکمیت بدون چون و چرای خود را بر آنان اعمال می کرد.

مأموریت آیرونساید

هر چه زمان پیش تر می رفت نگرانی انگلیسی ها از آینده منافع شان در ایران افزایش می یافت، پس باید ضربت نهایی را وارد می آوردند. بالاخره قرار بر این شد که نیروهای انگلیسی خود حوزه های نفتی جنوب و جنوب غربی ایران را پاسداری کنند. تصمیم بر این بود که نیروهای انگلیسی از سایر نقاط کشور به ویژه مناطق شمالی خارج شوند. درست در چنین شرایطی بود که وزارت جنگ تصمیم گرفت سر آدموند آیرونساید (- Sir Edmond Ironside) را به ایران اعزام کند تا جای هیو بیتمن چمپین را بگیرد. آیرونساید متخصص خارج کردن نیروهای نظامی از میدان جنگ بود. بنا بر این او را نفرستاده بودند تا با شوروی ها و جنگلیها گلاویز شود، بلکه اونقشه مهمتری در سر داشت و خودش صرفاً برای خارج کردن نیروهای بریتانیایی از شمال کشور به این سوی آمده بود. او اندکی پیش از این قوای بریتانیا را از آرخانگلسک و سپس آسیای صغیر با موفقیت بیرون برده بود. آیرونساید فرستاده وزارت جنگ بریتانیا بود. در این ایام چرچیل وزارت جنگ را تصدی می کرد.

علت اینکه آیرونساید تلاش داشت نیروهای بریتانیا را از شمال ایران بیرون برد، ریشه در چند موضوع اصلی داشت: نخست اینکه وی علی رغم هیاهوی کرزن و دیگر اعضای گروه همسو با وی، به خطر عاجل کمونیسم برای ایران باوری نداشت، این نکته در خاطرات شخصی او آمده است. آیرونساید همان زمان که در ایران بود نوشت: «به اعتقاد من روس ها قادر نیستند در خارج از کشور خود به جنگ بپردازند. نمی توانیم بپذیریم که برای ما یک خطر نظامی

محسوب می شوند. اما تبلیغاتشان بسیار سهمگین است و ممکن است به ما آسیب برساند.» (۵۳۳) دلیل دوم این بود که وی و نیروهای تحت امرش در راستای سیاست وزارت جنگ که تحت کنترل سر وینستون چرچیل قرار داشت، سازی مخالف کرزن می زدند. آبرونساید به صراحت در خاطراتش نوشته است که وزارت امور خارجه انگلیس هیچ توجهی به اوضاع نظامی ندارد و در تصمیم گیری های خود در مورد ایران، با وزارت جنگ هیچ گونه مشورتی نمی کند (۵۴) فقره ای که نقل شد نشان می دهد بین وزارت جنگ و وزارت امور خارجه بر سر مسئله ایران به شدت اختلاف نظر وجود داشت و آبرونساید بدون اطلاع وزیر امور خارجه اقدامات خود را در ایران پیش می برد. سوم اینکه تیم انگلیسی های مقیم ایران و به طور خاص شخص نورمن، کاری به فرامین به قول خودشان تلگرافی کرزن نداشتند، آبرونساید صریحاً از قول نورمن نوشت که کرزن «از اقدامات خودسرانه آنها خوشنود نیست.» (۵۵)

کرزن و لرد هاردینگ معاون او در وزارت خارجه، با نقشه سر وینستون چرچیل وزیر جنگ برای خروج نیروهایشان از شمال ایران، به شدت مخالف بودند. آنان میگفتند ایران باید با قدرت نظامی انگلستان حفظ شود و به طور دربست در اختیار این کشور قرار گیرد. استدلال میشد اگر از ایران عقب نشینی شود، بلشویک ها بر قفقاز تسلط مییابند، ایران سقوط میکند، افغانستان از دست میرود و در نهایت هندوستان به خطر میافتد (۵۶) پیش از این و درست در بنبوحه بحران های داخلی ایران بود که در کلکته مجلسی تشکیل شد، در مجلس کلکته عموم نمایندگان ایالات و ولایات هند جمع آمده بودند تا آخرین تصمیم دولت انگلستان را در باره کشورشان استماع نمایند. به توصیه دولت انگلیس اجازه داده شد به مردم هندوستان خودمختاری داده شود. دربار لندن با اعلام استقلال داخلی هندوستان و سپردن امور داخلی کشور به دست اتباع این کشور موافقت نمود، اما اختیارات و امتیازات این دولت خودمختار محدود بود. از این به بعد هندی ها می توانستند انجمن های ایالتی و ولایتی تشکیل دهند، برای خود نوعی مجلس قانونگذاری تأسیس نمایند تا بتوانند قوانین داخلی را تدوین کنند، این



ژنرال «الموند آبروتسلید» فرستاده کل نیروهای انگلیسی در ایران

مجلس می توانست نمایندگان مخصوص خود را به مجلس نمایندگان لندن اعزام کند، اما سیاست خارجی و امور دفاعی کشور همچنان در اختیار دولت های بریتانیا قرار می گرفت (۵۷)

اما در مورد ایران هم باید سناریویی مشابه انجام می شد. ویلسون رئیس ستاد ارتش بریتانیا می گفت برای حفظ قفقاز و شمال ایران حداقل سه لشکر لازم است و بریتانیا این تعداد سرباز در اختیار ندارد. آبرونساید مدافع نظر وزارت جنگ بود. او میگفت البته باید از هند دفاع شود، اما در پشت مرزهای خود هند و نه در جایی به مراتب دورتر. به عبارتی او گرچه امکان رخنه تدریجی شوروی به افغانستان و ایران را محتمل میدید، اما به طور کلی با نظریه امکان حمله شوروی به هندوستان موافقت نداشت (۵۸) آبرونساید بر این باور بود که تا بهار سال ۱۳۰۰ باید نیروهای انگلستان از شمال ایران بیرون روند. او میگفت با این کار خطر شوروی برای منافع انگلستان افزایش خواهد یافت اما این خطر به طور قطع نظامی نخواهد بود، به عبارتی خطر شوروی بیشتر سیاسی است تا نظامی. به دید این ژنرال، بریتانیا نباید در ایران برای خود تعهد نظامی ایجاد کند، برعکس باید از این تعهدات بکاهد. او میگفت دلیلی ندارد انگلستان، دانسته خود را هم مرز شوروی کند، نیزاستدلال میکرد وظیفه انگلیسی ها دفاع از ایران نیست؛ آنان باید فقط از دشت کارون و شرکت نفت انگلیس و ایران مراقبت نمایند (۵۹)

در دی ۱۲۹۹ کابینه بریتانیا به یأس کامل رسیده بود. وضعیت روز به روز وخیم تر میشد. درست درچنین لحظاتی بود که بار دیگر امکان پیشروی نیروی جنگلیها برای تولید وحشت درتهران به شدت مطرح شد؛ حال آنکه با فتنه انگیزی انگلیسی ها دیگر ازجنبش جنگل چیزی باقی نمانده بود. جرج. پی. چرچیل، مورد مشورت کابینه قرار گرفت تا نظرات خود را در اختیار دولت قرار دهد. چرچیل براین باور بود که به محض اینکه نیروهای انگلیس از کشور خارج شوند، بلشویک ها به قزوین و تهران سرازیر خواهند شد. به گمان او در آن صورت حکومت ایران فرو میپاشید و دولتی مدافع بلشویک ها روی کار

می‌آمد. او بر این باور بود که در چنین صورتی منافع بریتانیا در بین النهرین و افغانستان هم به خطر خواهد افتاد. چرچیل که پیشتر دبیر امور شرقی سفارت کشورش در تهران بود و با مسائل ایران بیش از یک ربع قرن سر و کار داشت، بر این باور بود که سیاست رها ساختن ایران به حال خود و دفاع از هندوستان در مرزهای این کشور؛ سیاستی است نادرست. چرچیل میگفت اگر این سیاست اجرا شود، شرکت نفت انگلیس و ایران و بانک شاهنشاهی در کنار سایر منافع بازرگانی بریتانیا آماج خطر واقع خواهند شد. عمده کسانی که در بانک شاهنشاهی حساب داشتند، اول شخص شاه، دوم رجال دولتی و حتی برخی «روحانی نمایان متمول» را در بر میگرفت، بانک درست در آستانه کودتای رضا خان به اقتضای سیاست استعماری بریتانیا داد و ستد با مردم ایران را به حالت تعلیق درآورد (۶۰) از سویی مقامات بریتانیا استدلال می کردند بدهی ایران به بریتانیا سربه چندین میلیون لیره میزند و اگر انگلیس از ایران عقب نشینی کند؛ این بدهی هم غیر قابل دریافت خواهد بود.

جرج چرچیل میگفت پنج سال است بریتانیا در ایران پول خرج میکند، اگر ارتش این کشور از ایران خارج شود این پول هاهم بر باد میرود. او میگفت تصویب قرارداد ۱۹۱۹ دیگر خواب و خیالی بیش نیست، اینک دیگر باید اندیشید چگونه میتوان بدون این قرارداد منافع امپراتوری را حفظ کرد. پیشنهاد او این بود که انگلستان از به دست گرفتن قدرت در نواحی مرکزی و جنوبی ایران توسط بختیاری ها حمایت کند و افسران و تفنگداران جنوب را برای کمک به این حکومت اعزام دارد. به دید او این حکومت باید در اصفهان تشکیل میشد، سفارت بریتانیا به آنجا منتقل میگردد و از منابع نفتی جنوب کشور حراست به عمل می آمد. نظر چرچیل در تحلیل نهایی این بود که دولتی قدرتمند و سرکوبگر که ترس ایلات را برانگیزد تشکیل شود. از نظر او بسیاری از رجال ایرانی فاسدند، اما باید پذیرفت که اینان تنها کسانی اند که میتوانند دردل ایلات رعب بر انگیزند؛ این در حالی است که سران ایلات از کسانی که مدعی دمکرات بودن هستند، خوششان نمیآید و به آنان اعتنایی نمیکند. او برای تصدی منصب

ریاست وزرایی عین الدوله رابتهترین فرد از این دسته افراد میدانست (۶۱)

احضار شیخ سرخ

در اواخر سال ۱۲۹۹ شمسی، احمد شاه هراسناک از حوادثی که در شرف وقوع بود و اندیشناک از ترس بلشویسم، عاجزانه از وزیر مختار انگلیس خواست اجازه دهند به اروپا رود. این بار نورمن به او گستاخی کرد که در تاریخ پادشاهی ایران شاید بی نظیر باشد. او شاه را مورد عتاب قرار داد و با پرویی وی را متهم ساخت که با پولی که به خارج فرستاده میخواهد عیش و نوش کند. شاه ملتسمانه خواست فقط دو ماه به او اجازه مسافرت دهند تا به متخصص اعصاب مراجعه کند. نورمن گفت پیش از اینکه به وی «اجازه مسافرت» دهد، باید نظر کرزن را جویا شود. او در نامه‌های خطاب به کرزن نوشت شاه فقط به فکر ثروت و مکننت خویش است. شاه متهم شدکه به تحولات کشورش بی اعتناست و پیش بینی کرد اگر به اروپا رود، بعید است بتواند به کشور بازگردد. او تغییر شاه را به خودی خود بی اهمیت دانست، زیرا به هرحال جانشین مناسبی برای وی یافته میشود؛ اما مسئله این بودکه رفتن شاه در وضعیت بی ثبات آن زمان، باعث تزلزل بیشتر کشور میگردد. نورمن پیش بینی کرد این بی ثباتی میتواند به انقلاب منتهی شود. از دید وزیر مختار اگر انگلستان از ایران حمایت نمیکرد، این انقلاب اجتناب ناپذیر بود (۶۲) این گزارش هم واقعیتی را نشان می داد و هم از آن بوی نوعی دسیسه به مشام می رسید: واقعیت امر این است که احمد شاه کفایت لازم را برای ادامه سلطنت نداشت، اما به طور قطع گزارش نورمن فقط برای ارائه این دیدگاه نبود، زیرا احمد شاه عملاً قدرتی نداشت تا بتواند آن را اعمال کند. نورمن می خواست به این شکل اندک اندک کرزن را با نقشه ای که در سر می پروراند و روز به روز آن را پخته تر می کرد، هماهنگ سازد. او با این گزارش ها می خواست نشان دهد دیگر با وجود احمد شاه امیدی به بقای ایران نیست، منافع بریتانیا همه از دست خواهد رفت و بلشویسم ایران را تهدید می کند. اما کرزن سیاستمدارتر از آن بود که به این

گزارش های دروغ نورمن اعتنایی کند، او می دانست وزیر مختارش در تهران در صدد اجرای نقشه ای است که آن را از او پنهان می دارد، به واقع نورمن برای توجیه طرح خود بود که به این صغرا و کبراها دست می زد، هدف او این بود تا موافقت رسمی کرزن را هم با عملیات خود به دست آورد. کرزن با علم و اطلاعی که به منویات نورمن داشت؛ هرگز به او اعتماد نکرد.

در اینجا بود که سناریویی پیچیده و در عین حال مؤثر توسط برخی مقامات بریتانیا با همکاری مأمورین بومی آنان اجرا شد تا دیپلماسی رسمی بریتانیا را قانع نمایند که ایران از دست رفتنی است؛ اگر دیر به خود آیند. در این زمان انگلیسیهای مقیم ایران بذر وحشت در قلوب میپراکنند، در زمستان ۱۲۹۹ آنان به شدت تبلیغ میکردند که گویا ایران عنقریب به دست بلشویک ها خواهد افتاد. برای اینکه سناریوی خود را تکمیل نمایند، از کارکنان سفارت خواستند زن و فرزندان خود را هر چه زودتر از کشور خارج سازند. این دستورالعمل کرزن به دلیل گزارشهای وحشتناکی بود که نورمن از ایران برایش ارسال میکرد. او در همین نامه یادآوری کرده بود که مذاکرات ایران و شوروی که در حال انجام بود، اهمیت دارد و به نظر او اگر این مذاکرات منجر به عقد یک عهد نامه بین دو کشور شود، چه بسا دیگر لزومی به عقب نشینی نیروهای بریتانیایی موجود نباشد(۶۳). روز ۲۹ دی ۱۲۹۹ ژنرال آیرونساید و نورمن با نمایندگان سیاسی امریکا، بلژیک، فرانسه و حتی مقامات سابق روسیه تزاری ملاقات کردند. آنها نقشه خود را برای تخلیه خارجیان برای این مقامات توضیح دادند. نورمن از قول «منابع اطلاعاتی» خود گفت کسانی که در گیلان مستقرند، توسط چهار صد بلشویک همراهی میشوند و بلافاصله بعد از عقب نشینی نیروهای انگلیسی به سوی قزوین و تهران حمله خواهند برد و پایتخت را تصرف مینمایند. اینان یک پیش گویی هم کردند و آن اینکه «قبل یا بعد»! از ورود این سپاهیان، انقلابی در تهران روی خواهد داد(۶۴) چگونه می شد با چهارصد بلشویک پایتخت را تصرف کرد و انقلاب به راه انداخت؟ این معمای بود که مقامات بریتانیا در ایران باید توضیح می دادند، تازه اگر وجود چهارصد بلشویک را در

صفوف جنبش جنگل بپذیریم، مسئله ای که از اساس واقعیت نداشت. به واقع اجرای این سناریوی ویرانگر از شهریور ماه آن سال شروع شده بود. از نیمه های سال ۱۲۹۹ به بعد، کلیه معابر و خیابان اصلی رشت به قزوین مملو از جمعیت شد، مهاجرین رشتی گروه گروه وارد قزوین می گردیدند. در واقع چهار ساعت از شب پنجشنبه یازدهم ذیحجه سال ۱۳۳۸ مطابق با مهر ۱۲۹۹ گذشته بود که مردم رشت آماج حمله گروه احسان الله خان واقع شدند. در آن ساعت اغلب مردم زحمتکش گیلانی یا در خواب بودند یا تازه در سر سفره شام غذا می خوردند. مردم وقتی مورد حمله واقع شدند، تلاش کردند جان خود را نجات دهند. اینان با حالتی مشوش و مضطرب و در وضعیتی بسیار رقت آور، خانه و کاشانه را ترک کردند و رو به سوی شهر قزوین آوردند. خلاصه «هنگامه بود. هر کس به یک حالی وارد می شد. یکی سربرهنه، یکی پای برهنه، با لباس، بی لباس، زن ها با چادر، بدون چادر، یکی بچه گم کرده ناله می کند، یکی شوهر مفقود نموده گریه می کند. همین قسم مردها عکس آن.» می گفتند بیست و پنج هزار تن از مردم رشت خانه و کاشانه را ترک کرده و آواره شده اند. در قزوین «مردمان محترم و کسبه و تجار را در خانه های مردم مسکن دادند، تنمه را در کاروانسرا و مدارس. هیجان و ترس غریبی مردم را گرفته و بیشتر از این [از] اسرا (۶۵) و اهمه دارند مبادا بی احتیاطی شود و بریزند شهر را مغشوش کنند. فعلاً هزار اسیر اینجا دارند.» (۶۶)

به واقع تشدید پدیده هراس از بلشویسم درست مقارن بود با دوره دوم ریاست وزرایی وثوق. به عبارت دقیق تر در نیمه دوم سال ۱۲۹۷ بود که تیمی متشکل از کمرهای و مورخ الدوله و دوستان آنان که وابسته به کمیته مجازات بودند، می گفتند «بلشویکیت دارد روی کره را میگیرد و اسباب وحشت فرانسه و انگلیس هم شده و به طهران هم آمده اند.» (۶۷) در مسئله هراس از بلشویسم روزنامه رعد بیش از همه فعال بود. رعد هر روز گزارش می داد که بلشویسم کدام نقطه اروپا را فتح کرده و چه تحولاتی در آرایش نیروهای این زمان از نظر بین المللی به وقوع پیوسته است. این تبلیغات اکثراً به منظور ایجاد وحشت

بین مردم صورت می گرفت. بعدها کار به جایی رسید که درست مصادف با عملیات مرموز احسان الله خان درگیلان، مورخ الدوله هم مدعی بود مسلک بلشویسم را پذیرفته است. در زمان وثوق الدوله دوتن رابه اتهام فعالیت بلشویکی دستگیر کرده بودند. وقتی مشیرالدوله به قدرت رسید، این دو را مرخص کرد، اما مورخ الدوله وزیرمالیه مشیرالدوله یعنی مخبرالسلطنه را تشویق به ملاقات با آنان نمود. مورخ الدوله بعد از این ملاقات دروزارت مالیه استخدام شد تا به فعالیتهای مشکوک به نام بلشویسم ادامه دهد(۶۸) مخبرالسلطنه، مورخ الدوله، کمره ای، بینش و کثیری دیگر و حتی اردشیر ریپورتر اعلام می کردند مسلک بلشویسم را پذیرفته اند. چه نقشه ای درسر اینها پرورانده می شد؟ چه انگیزه ای مخبرالسلطنه را به این وادی کشانید؟ این جزیی بود از طرحی عظیم که یک سر آن فروپاشی جنبش خیابانی و جنگل بود و ضلع دیگر آن تمهید مقدمات کودتای سوّم اسفند.

در آن ایام صحبت از این بود که باید «انقلابی تهیه نمود». به طور مثال میگفتند باید بر فراز منبر سخنان آتشین گفت تا نظمیه سخنران را دستگیر کند و این امر مقدمهای بر شروع اغتشاش گردد. دیگر اینکه باید «یک سوسیته و جمعیتی» تشکیل داد؛ به قول نظام السلطان بهتر این است که همه به جمعیت سوسیالیست ملحق شوند(۶۹) تشکیل جمعیت های مشکوک با نام سوسیالیست البته مسبق به سابقه بود و طرفه اینکه تاسیس همه هم درگیلان انجام میگرفت. به طور مثال در دوره مشروطه گیلان ودرایام هنگامه رشت؛ گریگور یقیکیان به کمک میرزا کریم خان رشتی مقاله ای درروزنامه گیلان ارگان مشروطه خواهان آن خطه منتشر کرد. این اولین مقاله یقیکیان بود که «چه میگویند سوسیالیستها» نام داشت. نیز او وقتی به تهران آمد با روزنامه افراطی ستاره ایران همکاری کرد. یقیکیان بعد به تهران آمد وروزنامه ایران کنونی را راه اندازی کرد. یقیکیان از جمله شرکت کنندگان جنبش جنگل بود، او همراه با احسان الله خان دوستدار، نقشی مخرب در تحولات این خطه بازی کرد. به ادعای خودش بلشویک ها سه بار قصد اعدام او را کردند، اما این نقشه با مساعی میرزا کوچک خان جنگلی

اجرا نشد. یقیناً پس از شکست جنبش جنگل به تهران آمد و درباب جنبش جنگل مطالبی در روزنامه تندرو ستاره ایران منتشر کرد (۷۰).

تشکیل گروه سوسیالیست قلبی توسط مورخ الدوله سپهر هم پی گیری شد. مورخ الدوله بعد از اینکه از همکاری با سفارت آلمان کناره گرفت، به وزارت معارف رفت و مفتش معارف شد؛ اندکی بعد ایپکیان جای او را گرفت و به عبارتی مورخ الدوله هیچ کاری برای معارف انجام نداد. به قول دولت آبادی با این وجود او ماهی یکصد و پنجاه تومان از دولت حقوق دریافت میکرد (۷۱).

روز سوم آبان ۱۲۹۹ نورمن به دیدار پیرنیا رفت. او پیشتر خواسته بود شاه سرهنگ استاروسلسکی را اخراج کند. پیرنیا توضیح داد شاه به این کار رضایت نداده است، اما خود استاروسلسکی بی میل نیست برود. پیرنیا پرسید آیا نورمن حاضر است بپذیرد افسر روسی دیگری را که در دیویزیون قزاق خدمت میکند به فرماندهی بگمارند و یا اینکه افسری از یک کشور بی طرف استخدام کنند؟ نورمن با هر دو مورد مخالفت کرد و پیرنیا هم تهدید نمود اگر وزیر مختار درتحمیل نظرات خود سماجت ورزد استعفا خواهد داد (۷۲) به دنبال نورمن، آبرونساید هم به پیرنیا هشدار داد استاروسلسکی را احضار و اخراج کند. نیز به رئیس الوزرا گفتند باید از استاروسلسکی حساب پول هایی را که خرج کرده است بخواهد، آبرونساید گفت قزاقان ایرانی در واقع از پای در آمده اند و او دیگر حاضر نیست پولی خرج آنها کند. پیرنیا گفت جرأت ندارد به شاه بگوید او را از کار برکنار سازد، در ضمن اگر انگلیسی ها اختیار قزاقخانه را به دست گیرند تصویب قرارداد در مجلس غیر ممکن خواهد بود. آبرونساید گفت او میل ندارد اختیار قزاق ها را به دست انگلیسی ها دهد، اما حاضر نیست اجازه دهد روس ها «پول بریتانیا» را حیف و میل کنند. پیرنیا در میان چکش و سندان گیر کرده بود و دو روز بعد از این گفتگوها از ریاست وزرایی کناره گیری کرد.

علل استعفای مشیرالدوله چندموضوع مهم بود: نخست اینکه خزانه داری بریتانیا از دادن سیصد و پنجاه هزار تومان پول ماهانه‌ای که پیش تر به کابینه وثوق می داد امتناع ورزید. انگلیسی ها از رئیس الوزرا خواسته بودند پول

مورد نیاز خود را از دومیلیون پوند مبلغ قرارداد بگیرد، مشیرالدوله از این امر خودداری کرد زیرا این موضوع را به منزله تأیید قرارداد ارزیابی می کرد. دوم این که انگلیسی ها از مشیرالدوله خواسته بودند استاروسلسکی را معزول کندو ریاست قزاق خانه به دست صاحب منصبان انگلیسی سپرده شود. مشیرالدوله به این امر هم رضایت نداد. تنهاراهی که مقابل مشیرالدوله وجود داشت این بود که هزینه های جاری دولت خود را از پول نفت تهیه کند، اما موضوع این بود که انگلیسی ها نفت ایران را ملک طلق خود می دانستند و هرگز حاضر نبودند در این باب حتی سخنی بگویند. دیگر اینکه بهترین راه حل این بود که صاحب منصبان قزاق خانه بعد از عزل استاروسلسکی ایرانی باشند، اما باز هم مسئله این بود که کدام ایرانی مطمئن را باید به این سمت می گماردند.

روز بعد از ملاقات آبرونساید با پیرنیا، نورمن به ملاقات شاه رفت. او گفت اگر شاه استاروسلسکی را بر کنار نکند، کلیه جوهی را که بریتانیا پرداخت میکند قطع خواهد شد و تهدید کرد نیروهای انگلیسی از ایران بیرون خواهند رفت و او را با قوای مهاجم شوروی تنها میگذارند. شاه ترسید. او پرسید اگر پیرنیا استعفا دهد چه کسی جانشینش خواهد شد؟ نورمن سپهدار رشتی را نام برد. شاه این پیشنهاد را پذیرفت، سپس در مورد ترکیب کابینه صحبت شد. نورمن به کرزن توضیح داد که پیش تر با سپهدار سخن گفته است و میداند او حاضر است سیاستی را که وزیرمختار دیکته میکند، اجرا نماید (۷۳) این سخن نورمن خلاف داوری دولت آبادی درمورد سپهدار رشتی است. دولت آبادی مینویسد: «سپهدار اعظم فتح الله خان گیلانی شخص وطن دوست و نیکو فطرت است، اما اطلاعاتی را که لازمه زمامداری امروزیک مملکت میباشد، باین همه محذورات داخلی و خارجی که موجود است؛ ندارد، به علاوه از خارجه ها ملاحظه بسیار دارد.» (۷۴) این داوری از سوی دولت آبادی در مورد شخصی که خود از دسیسه هایش در ماجرای کمیته آهن و نقش خاندانش در تحولات خطه گیلان که منجر به سقوط جنبش کوچک خان شد پرده بر میدارد عجیب است. مضافاً اینکه این

تحلیل اگر در پرتو گزارش نورمن سنجیده شود به شدت رنگ میبازد. می گفتند غیر از سپهدار، شاه فرمانفرما، قوام السلطنه را هم برای نخست وزیری پیشنهاد کرده بود، اما مستوفی به سپهدار گفته بود او این پیشنهاد را بپذیرد تا دیگران نتوانند به ریاست وزرای دست یابند(۷۵)

از آن سوی، نورمن به شاه اخطار کرد که باید استاروسلسکی مجبور شود پول هایی را که گرفته است مسترد دارد و آنگاه از ایران خارج شود. شاه گفت این فرد به او خدمت کرده است و این گونه درخواستها از چنین فردی زبیده نیست. نورمن بر این باور بود که شاه در اختلاس های استاروسلسکی شریک است. نورمن گزارش داد استاروسلسکی آخرین وجهی را که از بانک شاهنشاهی دریافت کرده تا برای تجدید سازو برگ قزاق ها برای لشکرکشی به شمال خرج کند؛ صرف این کار نکرده، مضافاً اینکه کلیه وجه را که پنجاه هزار تومان بوده، به شکل اسکناس دریافت نموده است. این کار از نظر کارمندان بانک تعجب آور بوده، زیرا خرد کردن اسکناس درشت در شهرستان ها کار آسانی نیست. چند روز بعد درست از همان اسکناس هایی که به سرهنگ داده شده بود، چهل هزار تومان به حساب شاه واریز شد. او از یک «منبع» خبری نام میبرد که این اطلاعات را به او داده است. نورمن از قول همان منبع ذکر میکند که سرهنگ اخیراً یک گردن بند به ارزش سی و پنج هزار تومان به شاه هدیه داده است(۷۶)

روایت دولت آبادی اندکی تفاوت دارد: سپهدار رشتی بعد از اینکه قدرت را به دست گرفت، نامه ای به سید ضیا نوشت، «قربان او می رود و التماس میکند» که صبحگاه به سفارت انگلستان رود و از آنها بخواهد اجازه پرداخت مبلغی فوری در حد چند هزار تومان برای مصارف فوری دولت را بدهند. سفارت انگلستان به بانک شاهنشاهی اجازه داد «پول به قدر کافی» در اختیار قزاق خانه قرار دهند، اما این پول باید زیر نظر صاحب منصبان انگلیسی خرج میشد. از سویی «به کابینه سپهدار اعظم برای اینکه موقتاً صورت خود را نگاهدارد، قوت لایموتی میرساند آن هم با واسطه و درخواست.» به شاه جوان پول دوست بیش از اندازه ضرورت پول دادند تا او را با نقشه خود همراه سازند، «پولی که به دربار داده

میشود قسمت عمده آن در همان روز به بانک برگشته به روی حساب اعلیحضرت گذارده میشود.» (۷۷) بنابر این انگلیسی ها خود به شاه رشوه داده بودند تا او را با طرح خود موافق نمایند، طرحی که شاه پول دوست از عمق آن بی اطلاع بود و نمی دانست که به قیمت نابودی سلطنتش تمام خواهد شد. اما نورمن حيله گرانه پرداخت رشوه به شاه را مشارکت او در اخذی های استاروسلسکی عنوان کرد، مطلبی که به کلی دروغ بود.

فتح الله اکبر سپهدار رشتی مردی بود که خود از منتفدین گیلان و ایران به شمار می رفت، از انگلیسی ها سالها قبل نشان دریافت کرده بود و به همین دلیل تحت حمایت سفارت بریتانیا قرار داشت. غیر از این موضوع، سپهدار با برخی دیگر از منتفدین گیلان مرتبط بود. برجسته ترین اینان میرزا ابراهیم خان ابتهاج الملک بود، یکی از بهائیان مشهور ایران که به سال ۱۸۶۰ به دنیا آمد و پیش از مدیریت بلژیکها زیر نظر فتح الله اکبر سردار منصور مسئولیت اداره گمرکهای انزلی را بر عهده داشت. او در عین حال در ایام مشروطه مباشر سردار منصور در تهران به شمار میرفت. به قول چرچیل کمی هم انگلیسی میدانست (۷۸) از سویی سپهدار رشتی با احسان الله خان هم ارتباطی عمیق داشت. به عبارت بهتر احسان الله خان که او هم از قضا بهائی بود، جزو گروهی بود که همراه با میرزا کریم خان رشتی و برادران، پسر عموهای سپهدار؛ نقش اساسی در فروپاشی جنبش جنگل ایفا نموده بود. آبرونساید نوشت، رئیس الوزرای جدید فردی است که هرچه به او بگویند انجام خواهد داد. مهم تر اینکه شاه هم اینک تابع میل آنان است. آبرونساید گفت اینک تنها انگلیسی ها حامی شاه هستند و شاه هم از آنان خواهش کرده است تنهائش نگذارند (۷۹)

سپهدار قبل از تصدی منصب ریاست وزرایی، مردی بود که اهل بذل و بخشش شناخته میشد، به همین دلیل نام او در کنار رجال درجه یک کشور بر زبان آورده میشد. لیکن از وقتی املاک و اموال او در گیلان به یغما رفت، این خصیصه هم در او ضعیف شد. «شاید همان نقصان دارایی به او جرأت داده است که در این وقت، بار چنین مسئولیت بزرگ را به دوش خود بگیرد.» (۸۰)

وقتی سپهدار اکبر به ریاست وزرایی رسید، فشار بر مردم از حد گذشت، اما نکته این است که باز هم کمرهای و امثال او از «مشیرالدوله علیه الهاویه» (۸۱) به بدی یاد می کردند که باعث تحریک ملت علیه بلشویک ها در تهران شد و باعث گردید آنان به رشت حمله برند؛ و نیز این مشیرالدوله بود که باعث عقب نشینی قزاقها به سوی منجیل شد. درست در چنین شرایطی بود که دوائر دولتی حتی قادر نبودند مشکلات روزمره مردم را برطرف سازند، ولایات به شدت به پول محتاج بودند، خزانه کشور تهی بود و انگلیسی ها هم پولی نمی دادند. از آن سوی اشرار و ارادل و اوباش شروع به ناامن ساختن راه ها کردند، فشار شگفت انگیزی بر مردم وارد می شد، ساده اندیشان می گفتند اینها همه برای این است تا ملت خودش به تنگ آید و تقاضای امضای معاهده ۱۹۱۹ را بنماید. می گفتند در راستای این سیاست است که استاروسلسکی مستعفی شده و ریاست دیویزیون قزاق با دیکسون خواهد بود، سپهدار هم که به ریاست وزرایی نائل آمده بود (۸۲)

این تحلیل از بنیاد غلط بود: مشیرالدوله داشت بحران ها را با دولت بلشویکی حل و فصل می کرد و امکان نوعی مصالحه با خیابانی و کوچک خان فراهم آمده بود، اما کسانی که از همان دوره مشروطه بحران سازی را سرلوحه کار خود قرار داده بودند، باعث شدند خیابانی به قتل برسد و با عملیات وحشت انگیز احسان الله خان و قوایش، مردم گیلان تا تهران هم از آینده بیمناک شوند. بحران سازان تلاش کردند مانع از دست یابی مشیرالدوله به راه حلی واقع بینانه در چارچوب اصول مشروطه شوند، اینان تا توانستند بحران سازی کردند تا دولت سپهدار رشتی، پسر عموی میرزا کریم خان و برادران؛ قدرت را به دست گیرد تا تحولات در بستری که آنان میپسندیدند هدایت گردد. حوادث به خوبی معلوم بودند و امثال گروه ضدتشکیلی بیهوده با تحلیل های گمراه کننده می خواستند کاسه و کوزه را به سر مشیرالدوله بشکنند. جالب اینکه بین گروه ضدتشکیلی نوعی اختلاف نظر بروز کرد: در یک سو بینش و مورخ الدوله قرار داشتند و در سوی دیگر کمره ای. بینش بر این باور بود که کابینه مشیرالدوله بر سپهدار ترجیح

داشت و مورخ الدوله از این موضع حمایت می کرد، اما کمرهای خلاف این نظر را داشت. کمرهای هم درخانه سردار مقتدر سنجابی وقتی مطابق معمول «ناهار مفصلی» خورد، رو به او و مرآت السلطان و سالار ظفر بختیاری کرد و گفت کابینه سپهدار بهتر از مشیرالدوله است و سروصداهایی که وجود دارد برای این است که مشیرالدوله بازگردد. اومی گفت مشیرالدوله می خواهد ملیون به او التماس کنند تا بار دیگر از موضع قدرت، ریاست وزرایی را بر عهده گیرد و با نقشه کشیهای قبلی از موضع بالا معاهده ۱۹۱۹ را امضا کند (۸۳) پیش از این در محرم ۱۳۳۹ مطابق با مهر ۱۲۹۹؛ گروه کمرهای متشکل از میرزا سلیمان خان، وحید الملک شیبانی، میرزا عبدالحسین ساعت ساز و سید عبدالرحیم کاشانی دو سیاست را به موازات هم ادامه دادند: نخست تلاش برای اینکه انتخابات مجلس در حوزه هایی که انجام نشده بود، به هرنحو ممکن برگزار نشود و دوم اینکه اعضای کمیته مجازات از زندان آزاد شوند. کمرهای عریضهای خطاب به شاه تهیه کرد و در آن آزادی محبوسین را تقاضا نمود. این عریضه به مهر چند تن از همفکران وی رسید.

همین کمرهای که این همه با مشیرالدوله خصومت می ورزید، به سپهدار پیغام داد که تا وقتی کارهای او را در مورد صلاح ملت و مملکت نبیند، ضدیتی نمی کند. او در این پیغام مدعی شد او را برای ریاست وزرایی نیآورده اند، بلکه عده ای اسباب چینی کرده اند تا مردم را باز به سوی مشیرالدوله سوق دهند تا او با تحکیم موقعیت و محبوبیت باز روی کار آمده و معاهده را امضا کند، پس کمره ای به سپهدار پیام داد ملتفت این نکته باشد. سپهدار بعد از دریافت این پیغام ابراز تمایل کرد با کمرهای ملاقات کند، اما او ملاقات را به مصلحت ندانست (۸۴)

سپهدار به محض اینکه ریاست وزرایی را به دست گرفت، کاری که پیرنیا نتوانسته یا قلباً نخواسته بود انجام دهد، پی گرفت: او از شاه خواست کسانی را که به عنوان تبعید و در اعتراض به قرارداد ۱۹۱۹ به کاشان و قزوین فرستاده شده اند به تهران بازگرداند تا او بتواند آنها

را در کابینه مشارکت دهد. شاه که میدانست شماره روزهای عمر این کابینه از عدد اعضای آن بیشتر نیست، با تقاضای سپهدار موافقت کرد. به واقع احمد شاه با این موافقت خود، گامی دیگر به سقوط محتوم نزدیک تر شد، او اجازه داد دسیسه گرانی حرفه ای به عضویت کابینه درآیند. بیهوده نیست که کابینه سپهدار این همه مورد استقبال بحران سازان واقع شد، آنان می دیدند با استقرار این کابینه بر اریکه قدرت گامی بیشتر به سوی مقصود نزدیک می شوند. کابینه سپهدار متشکل از هیئت دولتی بود که چهار تن از تبعیدیان به کاشان هم جزو آن بودند. این چهار تن با هم عهد و پیمان بسته بودند که هیچ گاه از هم جدا نشوند. یکی از این چهارتن «اسباب برای به دست آوردن خبرهای مخفی از منابع خارجی بیش از رفقاییش در دست دارد و میشود که خبردار شده باشد از آنچه در پس پرده سیاست بازی ها مشغول خودآرایی است.» (۸۵) این فرد میرزا اسماعیل خان ممتازالملک وزیر مختار سابق ایران در لندن و برادر صمدخان ممتاز السلطنه وزیر مختار ایران در پاریس بود، اینان همان طور که بارها گفته ایم اعضای استوار حلقه ای دسیسه گر بودند که از دوره مشروطه به این سوی، در بحران های فراوان دست داشتند.

از آن طرف بین سپهدار رشتی و بانک شاهنشاهی ارتباط منسجم و دقیقی وجود داشت. علل امر فراوان بود اما بدیهی ترین نکته این موضوع بود که سپهدار برای اجرای برنامه های خود ناچار بود به فرامین انگلیسی ها گوش کند. هرکاری به پول نیاز داشت و پول انگلیسی ها راهم بانک شاهنشاهی باید میپرداخت. برای پرداخت این وجه هم اجازه سفارت بریتانیا ضرورت تام داشت. در زمینه پرداخت پول به دولت سپهدار، چند فرض وجود داشت: نخست این که بخشی از وام مندرج در قرارداد ۱۹۱۹ را به او پرداخت میکردند، این امر با یک مشکل مهم مواجه بود: دولت ایران هنوز به صورت رسمی قرارداد را امضا ننموده و این قرارداد از نظر اجرایی هنوز در هاله ای از ابهام قرار داشت؛ پس وام مورد نظر نمیتوانست از این طریق تأمین شود. اما شقّ دومی هم وجود داشت: ایران خود سپردهای در بانک شاهنشاهی داشت. بانک بدون اجازه سفارت بریتانیا

حاضر نبود پول دولت ایران را بپردازد. این امر بدان مفهوم بود که «سفارت انگلیس خرج و دخل دولت را به گفته دیگران کنترل نموده باشد، هزار افسوس و باز هم هزار افسوس.» (۸۶) این موضوع تازگی نداشت. به واقع از زمانی که امتیاز بانک شاهنشاهی به تیمی داده شد که عمدتاً یهودیان بودند. زمام اختیار اقتصاد ایران به دست بریتانیا و به عبارت دقیق تر مافیای سیاسی و اقتصادی این کشور افتاد. اینک بریتانیا از بانک به نواحسن در پیشبرد اهداف خود استفاده می برد، اهدافی که متضمن تعمیق نفوذ الیگارشسی مالی بریتانیا در ایران بود.

کلیه این نقشه ها بر اساس طرحی کلی انجام می شد، آبرونساید ناگزیر بود نیروهای بریتانیا را از ایران خارج سازد، از سویی نمیشد این کشور را به حال خود رها ساخت. به هر حال بریتانیا در این گوشه جهان منافعی داشت که با چنگ و دندان باید آن را حفاظت میکرد. اما این کار چگونه ممکن بود؟

آبرونساید شخصاً به دنبال پنجه آهنینی میگشت تا کشور را بدون تحمل کوچکترین زحمتی از سوی بریتانیا در مدار منافع این کشور اداره نماید. او به این نتیجه رسید که قرارداد ۱۹۱۹ توازن قوا را به زیان انگلیس و به نفع ایران تغییر داده است، امید او این بود که بار دیگر وضع به حال سابق بازگردد. اولمان که به دفترچه خاطرات شخصی آبرونساید دسترسی داشت و کتاب سه جلدی بسیار مهمی در باره روابط ایران و انگلیس به رشته تحریر در آورده است، در بخشی از کتاب خود از این خاطرات منتشر نشده استفاده نمود. در بخشی از کتاب، اولمان به نقل از آبرونساید ذکر میکند که باید زودتر از ایران رفت. او از «ارتش بسیار حقیر بلشویک» (۸۷) نام میبرد که قرار گرفتن در حالت مخاصمت با آن بی فایده است. نیز به دید او از طرفی بدون پایان یافتن این مخاصمت، رفتن ارتش انگلیس از ایران نامطلوب است. از مطالب آبرونساید این گونه بر میآید که او استدلال های طرف شوروی را برای بقا در ایران قابل توجیه میداند، به همین دلیل بر این باور بوده است که باید برای آن فکری کرد. او مینویسد بلشویک ها میگویند دارند به عناصر طرفدار خود در ایران کمک می رسانند. از کوچک خان حمایت میکنند و طرفدار انقلاب هستند. حال آنکه انگلیسی ها از «نظام فاسد

سرمایهداری کهنه» (۸۸) دفاع مینمایند؛ از شاه طرفداری میکنند و خواهان بازگشت به اوضاع گذشته اند؛ با این وصف وقتی انگلیسی ها در مسائل داخلی ایران دخالت میکنند، چرا آنها نباید به این امر مبادرت ورزند (۸۹)

سپهدار اکبر شاید ضعیف ترین و درعین حال مهم ترین رئیس الوزرای بود که تا آن زمان از بدومشروطیت و در راستای اجرای سناریوی مافیای سیاسی اقتصادی بریتانیا روی کار آمده بود. سپهدار به سال ۱۹۰۳ به دلیل خدماتش به منافع بریتانیا، از ادوار دهم پادشاه وقت نشان دریافت کرد. به هنگام مشروطیت، اگر وساطت سفارت انگلستان نبود، به احتمال زیاد جانش را از دست میداد. سپهدار رشتی در آستانه اولتیماتوم روس ها و کشتار آنان در صفحات شمال شرق و شمال غرب کشور راهی اروپا گردید، لیکن اندکی بعد به ایران بازگشت. وقتی وثوق الدوله در سال ۱۲۹۷ کابینه دوم خود را تشکیل داد، اکبر وزیر جنگ کابینه بود. یکی از مهمترین وقایع حیات سیاسی او در همین ایام روی داد. او با اینکه عضو کابینه بود، لیکن همسو با جریان الیگارشلی مالی مستقر در بریتانیا و هندوستان، نیز همسو با افراطی ترین جناحهای سیاسی این دوره که بار دیگر در کسوت گروه افراطی حزب دمکرات جمع آمده بودند، به شدت علیه وثوق وارد فعالیت شد. او اعتراض هایی در بازار تهران به راه انداخت و به شدت تلاش داشت وثوق الدوله را علی رغم میل کرزن و کاکس براندازد (۹۰) با این وصف سپهدار به نحوی باور نکردنی مطیع فرامین دولت های بریتانیا و مردی ثروتمند به شمار میآمد که از دوره ناصری برای صیانت از منافع انگلستان در شمال ایران تلاش فراوان کرد. او برجسته ترین مدافع منافع امپراتوری بریتانیا علیه تزارسم و بلشویسم شناخته میشد و همراه با پسر (۹۱) عموهایش در بحران سازی های فراوان خطه گیلان که منجر به شکست میرزا کوچک خان شد، نقش فعالی ایفا کرد. به هنگام شورش جنگلیها؛ خانواده اکبر یا همان آلامشه، به شدت صدمه دید، میرزا و همراهانش به درستی به منافع وی به مثابه ستون پنجم ارتش و سیاست بریتانیا در گیلان حمله برده و منافع او را آماج حملات خود قرار داده بودند (۹۲) سپهدار تابع محض سیاستهای نورمن

بود، بهترین کاندیدایی که برای این لحظه تاریخی میتوانست ایفای نقش کند؛ محافل بریتانیا و الیگارشی حاکم آن از مدت ها پیش با او کار کرده بودند و در وفاداری اش تردیدی به خود راه نمیدادند. اقوی دلیل بر اینکه سپهدار رشتی در راستای سناریوی تدوین شده از سوی مخالفین کرزن، بهترین شخص به شمار میرفت این بود که وی هیچ شرطی برای ریاست وزرایی خود تعیین نکرد. بهواقع او میدانست چه حادثهای در شرف تکوین است و خود یکی از مهره های شطرنج این سیاست به شمار میآید. او تنها چیزی که خواست، این بود که بریتانیا به قوای قزاق برای دفع حملات قوای کوچک خان و بلشویک ها کمک رساند. سپهدار پذیرفت که انگلیسی ها فرماندهی این نیرو را بر عهده گیرند، او قول داد مجلسی را که انتخاباتش به شکل نیمه تمام از دوره وثوق الدوله برگزار شده بود، تشکیل دهد و قرارداد را به تصویب رساند. این هم یکی از فریبکاری های نورمن برای فریب دادن کرزن و همراه ساختن او با نقشه های خود بود. همه می دانستند که دیگر قرارداد انجام نشدنی است. تنها فردی که هنوز نیمه امیدی به اجرای آن داشت، شخص کرزن بود، نورمن از این نقطه ضعف وزیر خارجه استفاده کرد و دائماً به او وعده تشکیل مجلس و تصویب و اجرای قرارداد ۱۹۱۹ را می داد، حال آنکه در پرده و دور از چشم وزیر خارجه، کار خود را می کرد. اکبر وعده داد کلیه وزرای خود را از کسانی انتخاب نماید که وزارت خارجه انگلستان در وفاداریشان تردید به خود راه نمیدهد (۹۳) این هم مطلبی بود فریبکارانه تا کرزن را ساکت کنند. وزارت خارجه در دیپلماسی خود در برابر ایران شکست خورده بود و اینک نوبت وزارت جنگ و وزارت هند بود تا بخت خود را بیازمایند.

پس واقع امر این است که وعده های نورمن به کرزن همه حرف و حدیث بود. نورمن و آبرونساید دیگر به اجرای قرارداد ۱۹۱۹ حتی فکر هم نمیکردند؛ آنها مأموریت داشتند کار اصلی خود را به انجام رسانند، کاری که به طور قطع و یقین اجرای قرارداد وثوق نبود. آنها این سخنان را برای آن به کرزن گوشزد میکردند تا شاید دل او را به دست آورند و اعتمادش را جلب نمایند. نورمن به

گونها‌های با کرزن سخن میگفت که گویی می‌خواهد وی را فریب دهد. او به کرزن تلگراف کرد و گفت سپهدار در چنگ اوست، وی قول داده است قرارداد را به تصویب مجلسی که تشکیل خواهد شد برساند. نورمن در راستای اهداف مافیای مالی بریتانیا، به کرزن نوشت کمکهای مالی بریتانیا به دولت سپهدار برای مدت بسیار محدودی باید ادامه یابد. او نوشت بانک شاهنشاهی ابزار سیطره مالی الیگارشی انگلستان بر ایران پذیرفته است و امی به دولت ایران پرداخت کند، اما کرزن با این امر مخالف بود. بانک به منافع خود و سهامدارانش میاندیشید، آنان میگفتند اگر دولت ایران پولی در بساط نداشته باشد، بلشویک‌ها قدرت را به دست میگیرند و بانک مجبور خواهد شد شعبه‌های خود را در شمال کشور تعطیل کند (۹۴) بانک کرزن را زیر فشار قرار داد تا بپذیرد و امی به دولت سپهدار بپردازد، به واقع برای اجرای سناریوی مورد نظر بانک شاهنشاهی و الیگارشی مالی بریتانیا باید سپهدار پولی در بساط می‌داشت.

این یکی از علائم بروز تحولات جدید در ایران بود. بانک آن قدر اصرار کرد تا سرانجام اجازه یافت به دولت ایران وام پرداخت کند. نکته مهمتر این بود که اینک دیگر دولت انگلستان کمک ماهانه خود را تعطیل کرد (۹۵) این موفقیت بزرگی برای محافل مالی و وزارت خزانه داری بریتانیا به شمار می‌آمد. تا پیش از این، دولت انگلستان برای حفظ منافع خود در ایران، خویشان را موظف میدید کمکهای بلاعوض در اختیار دولت و ثوق قرار دهد. این روال در دوره کابینه مشیرالدوله هم استمرار یافت؛ اما اعطای وام بانک شاهنشاهی به مفهوم این بود که انگلستان از این به بعد از کیسه ملت ایران هزینه امنیت سرمایه گذارهای خود را تأمین خواهد کرد. دولت‌های ایران اصل و فرع این وام را باید در موعد مقرر می‌پرداختند و به عبارتی برای دولت‌های ایران نوعی تعهد مالی به وجود می‌آوردند. این بار به جای اینکه بخشی از حقوق غصب شده ملت ایران از منابع نفت به عنوان کمک بلاعوض به کشور برگردد؛ نوعی استثمار مضاعف شکل گرفت. هم نفت کشور به یغما میرفت و هم ملت ایران وامدار و بدهکار انگلستان میشد. این نخستین و البته مهم‌ترین علامت سیطره

روز افزون مالی بریتانیا بر ایران به حساب می آمد. کار به جایی رسید که وقتی دولت وابسته سپهدار تقاضا کرد کمکهای مالی هم در کنار اعطای وام استمرار داشته باشد، کرزن این تقاضا را رد کرد و گفت سپهدار پول مورد نیاز خود را از شرکت نفت انگلیس و ایران دریافت کند (۹۶) این پیشنهاد البته مسبوق به سابقه بود. اوایل مهر ۱۲۹۹ سیدنی آرمیتاژ اسمیت معاون وزرات خزانه داری بریتانیا که در چارچوب قرارداد ۱۹۱۹، آن هم خیلی دیر هنگام یعنی خرداد ۱۲۹۹ و در آستانه سقوط و ثوق به ایران آمد و سمت مستشار مالی داشت و البته هرگز هم از وثوق حمایتی نکرد، با شرکت نفت توافق نمود که بخشی از حق الامتیاز عقب مانده ایران را بپردازند (۹۷) به عبارتی حق الامتیاز مزبور را به دستور مقامات بریتانیا و هنگامی پرداخت کردند که آن را برای هزینه کردن امنیت سرمایه های بریتانیا ضروری دیدند. بدیهی است قرار نبود دیناری از این پول به صرف نیازمندی های مردم ستم کشیده ایران برسد؛ قرار بر این بود که این وجوهات برای انجام تحولی تاریخی در راستای منافع انگلستان در کشور هزینه شود. پس هم بانک شاهنشاهی و هم شرکت نفت انگلیس و ایران، به میدان آمدند تا سناریوی مورد نظر این مقطع را به انجام رسانند.

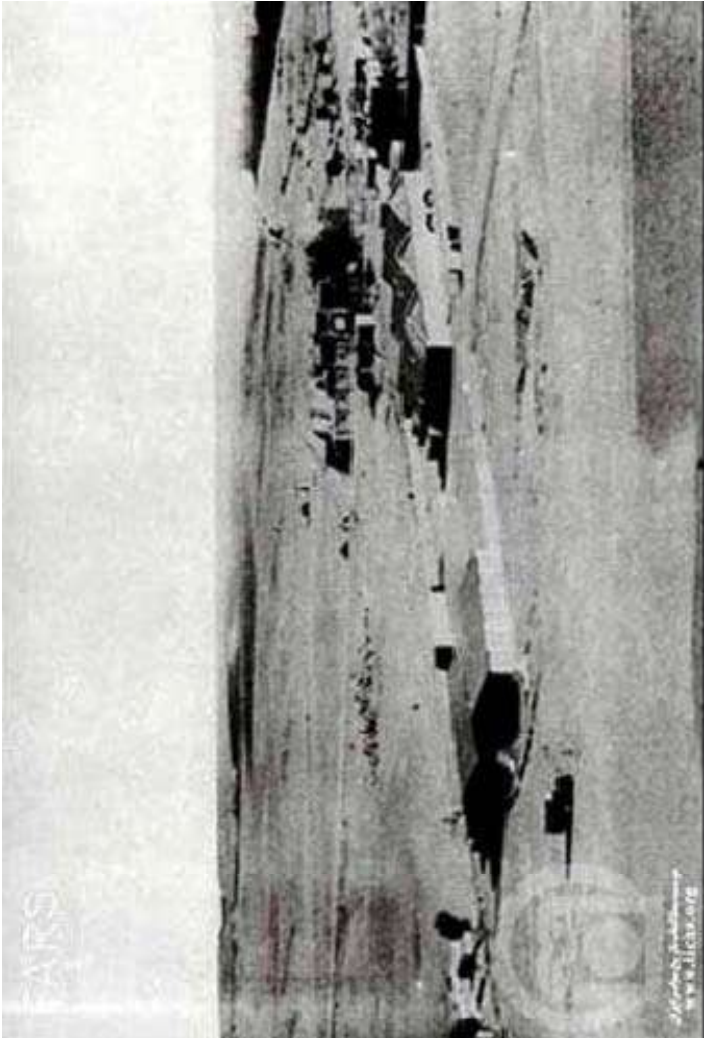
گام بعدی نورمن، رسوا ساختن بیش از پیش وثوق بود. او میخواست رئیس الوزرای محبوب کرزن را برای همیشه بی آینده سازد، زیرا کرزن هم چنان به بازگشت به وضعیت دوره کابینه وثوق علاقه مند بود. موضوع از وقتی شدت یافت که یکی از معاونین جزء وزارت خزانه داری، یعنی تشکیلاتی که همسو با لرد مونتآگ و لرد چلمسفورد نایب السلطنه هندوستان در براندازی قرارداد ۱۹۱۹ بسیار ساعی بود؛ به عمد مطلبی بر زبان جاری ساخت. او عامدانه وقتی در مورد وامی که قرار بود در چارچوب قرارداد ۱۹۱۹ به دولت ایران پرداخت شود و پرداخت آن هم تصویب شده بود سخن می گفت، اظهار داشت مبلغ مختصری از این وام به هنگام انعقاد قرارداد برداشت شده و به بقیه آن دست نزده اند. بنگاه خبرگزاری رویتر که خود از عوامل تعیین کننده هدایت سرمایه مالی بریتانیا در ایران و جهان بود، به سرعت این خبر را مخابره کرد تا در

ایران بحرانی تولید نماید. سپهدار بلافاصله واکنش نشان داد. او از وزیر مختار انگلستان خواست رسماً تکذیب کند که چیزی از این وام مورد استفاده واقع شده است. نورمن گفت چنین کاری نمیکند زیرا خبر واقعیت دارد. او توضیح داد که مبلغ یکصد و سی و یکهزار و یکصد و چهل و هفت لیره و یازده شلینگ بین گروه سه نفره یعنی وثوق الدوله، نصرت الدوله فیروز و اکبر میرزا صارم الدوله تقسیم شده است. سپهدار هم گفت که از گروه سه نفری خواهد خواست پول دریافتی را بازپس دهند. نورمن که خود به عمد این سنگ را افکنده بود، خویش را به ساده لوحی زد و از کرزن راهنمایی خواست. او از کرزن خواست به کابینه انگلستان توضیح دهد که مبلغ پرداختی را جزو تعهدات خود دولت بریتانیا به حساب آورند و اصل دو میلیون لیره را به دولت ایران بپردازند. کرزن که دیگر به اجرای قرارداد امیدی نداشت و از سوی دست نورمن را خوانده بود، حاضر نشد از مالیات دهندگان انگلیسی و نیز عواید غارت کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره مثل خود ایران چیزی به رجال ایرانی پرداخت نماید. به عبارتی او حاضر نبود دیگر از کسانی دفاع کند که امیدی به بازگشتشان وجود نداشت، پس بیهوده نبود که او هم قرارداد را رویدادی «مشمزکننده» (Repugnant) بخواند و موافقت خود را با آن به دلیل اصرار سر پرسی کاکس بداند. او نوشت سپهدار آن زمان و حتی هشت ماه بعد هم عضو کابینه بوده است، بنا بر این مسئله دریافت پول را باید اقدام رسمی کابینه شمرد که سپهدار هم مسئول آن است. او در همین نوشته پیشنهاد نورمن را در مورد اینکه پول پرداخت شده را جزو وامی که باید به ایران پرداخت می شد تلقی نکنند؛ رد کرد (۹۸) نکته مهم این است که وقتی نورمن دید سپهدار پی گیر ماجراست، از او خواست اقدامات خود را در این زمینه «فعالاً» متوقف کند، «زیرا قضایای مهم تری در پیش است.» (۹۹)

از آن سوی آبرونساید بالاخره موفق شد موافقت شاه را با عزل استاروسلسکی جلب کند. مسئله قزاق خانه یکی از مهم ترین اولویت های کابینه سپهدار بود. او با قزاق خانه ای متلاشی شده مواجه بود که «بی رئیس مانده» و صاحب

منصبان جزء و نفرات آنها در «قصبات و دهات اطراف تهران و قزوین متفرق شده همه بلا تکلیف و خودسر مانده بعضی از آنها از تعدی و تجاوز به عرض و مال مردم هم دریغ نمیدارند.» دیگر این که اهالی رشت که متواری شده و نمیدانستند چرا آواره شده اند، باید به نحوی به زادگاه اصلی خود باز میگشتند. جمع کثیری «از خوانین و تجار و کسبه و رعیت گیلانی فراری شده یک قسمت در قزوین مانده و قسمت عمده آنها به تهران ریخته بی مکان، بی معاش و بی تکلیف و البته هر یک از آنها از رئیس دولت آن هم گیلانی توقع همه چیز دارند، او هم نمیتواند آنها را ندیده و فریاد و فغانشان را نشنیده فرض نماید.» (۱۰۰) او برای این اقدامات به پول نیاز داشت، پس دست به کار شد.

همین سپهداری که این همه دنبال مسئله رشوه به گروه سه نفری را میگردفت، از نورمن خواست به او پولی بدهد تا میان نمایندگان آتی مجلس پخش کند تا قرارداد را امضا نمایند. کرزن به رخ سپهدار کشید که او خود را مخالف رشوه نشان میدهد اما این بار تقاضای رشوه برای تصویب قرارداد میکند. او این پیشنهاد را رد کرد. نورمن توضیح داد که تقاضای سپهدار مثل استفاده سیاستمداران اروپایی از «وجوه سرویسه‌های مخفی» (۱۰۱) است. او خود توضیح میدهد که پیرنیا صرف پول برای به دست آوردن موافقت مخالفین را منع کرد. پیرنیا بودجه مشخص ماهانهای تعیین کرد که مصارف آن هم معین بود، به همین دلیل استفاده از اعتبارات «سرویسه‌های مخفی» نمیتوانست وجود داشته باشد. از آن به بعد استفاده از پولهای خارج از ردیف بودجه غیر ممکن شده بود، زیرا همه میدانستند این وجوه برای چه مصارفی میتواند تخصیص داده شود (۱۰۲) او برای اینکه از سپهدار دفاع کند، هم چنان سیاست رسوا ساختن و وثوق را ادامه میداد. در نامه‌های نوشت و وثوق الدوله زمانی گفته بود مبلغی معادل دویست هزار تومان به تجارتخانه طومانیانس که ورشکسته شده بودند پرداخته است، اما او از منبعی موثق شنیده که وثوق این پول را برای خرید دوازده دهکده در مازندران به او داده است (۱۰۳) کرزن در نامه‌های به نورمن نسبت به سپهدار ابراز بدبینی کرد. او نوشت حکومت ایران ابتدا منابع مالی بریتانیا را دوشید و سپس سراغ



پادگان و فرودگاه نیروهای انگلیسی در قزوین

شرکت نفت انگلیس و ایران و بانک شاهنشاهی رفت. به باور او ایران به هر شکلی شده مخارج چند ماه دیگر خود را هم از آنان دریافت کرد. او بر ایران منت گذاشت که شرکت نفت انگلیس و ایران توافق کرده مبلغ یک میلیون تومان بابت حق الامتیاز معوقه تا یازدهم فروردین ۱۲۹۸ به ایران پرداخت نماید. هشت نه ماهی این مبلغ به ایران داده شد، اما کرزن نوشت میترسد به محض اینکه شوروی ها امتیازهای دوره تزارها را ملغی سازند، دولت ایران امتیازاتی مثل امتیاز خوستاریا را به آنان اعطا نماید (۱۰۴) شاه پول دوست هم خواسته یا ناخواسته به کمک اجرای سناریوی نورمن- آبرونساید شتافت. او به جای استاروسلسکی فردی به غایت سست بنیاد را به نام قاسم خان والی مشهور به سردار همایون را به ریاست دیویزیون قزاق برگزید و به این ترتیب زمینه را برای توطئه های هر چه بیشتر علیه خویش مهیا ساخت. آبرونساید در این تلاش های خود حتی ژنرال ویلیام دیکسون را که ریاست مستشاران نظامی بریتانیا را در ایران به دست داشت، نادیده گرفت. مواضع دیکسون بر نورمن و آبرونساید پوشیده نبود، او بر این باور بود که بریتانیا باید با رجالی چون پیرنیا همکاری کند. او حتی از اینکه نورمن، پیرنیا را وادار به استعفا کرده و به جای او سپهدار را گماشته، ناراحت بود. دیکسون از وزارت جنگ به وزارت امور خارجه مأمور شده بود و فرامین کرزن را اجرا میکرد، امری که خوشایند آبرونساید نبود. دیکسون در ایران به دنیا آمده و زبان فارسی را به روانی تکلم میکرد، او بخش اعظم زندگی خود را در کشورهای شرقی گذرانیده و با روحیات شرقیان آشنایی داشت، اما اینها که به گمان دیکسون نقاط قوتش به حساب میآمد از نظر آبرونساید هیچ گونه ارزشی نداشت. کرزن و تشکیلات وزارت خارجه اش از مدتها قبل مایل بود مسئولیت اداره و سازماندهی مجدد قزاق ها با دیکسون باشد (۱۰۵) آبرونساید درست به همین دلیل ترجیح میداد که وی از ایران برود (۱۰۶) دیکسون از تنفر شدید ایرانیان نسبت به قرارداد آگاه بود، به همین دلیل با دیپلماسی کشورش که میخواست به رغم ملت ایران قرارداد را اجرا کند، اختلاف نظر اساسی یافت. او صلاح و مصلحت دولت بریتانیا را در این دید که

بیش از این ملت ایران را از خود نرنجانند. بین دو گروه از رجال بریتانیا در تهران اختلاف بروز کرد، هر دو به لندن شکایت بردند، اما لندن دست دیکسون را از کار کوتاه نمود و کنل اسمایث را به جای او گمارد. اسمایث همراه با دیکسون به ایران آمده بود، لیکن در قسمت قشون آذربایجان مستشار بود و عملاً بلا تکلیف، او چون بیکار بود بعداً در بریگاد قزاق به کار گمارده شد. از آبان ۱۲۹۹ دیگر به دیکسون کاری ارجاع نمیدادند، بالاخره نورمن از وزیر امور خارجه خواست او را فراخواند (۱۰۷) دیکسون غمگین از این بی مهری ها در اوایل اسفند ۱۲۹۹ به لندن بازگشت و نکته این است که حتی وزارت امور خارجه هم از او استقبال گرمی نکرد (۱۰۸) نکته مهم تر اینکه دیکسون بعد از انفصال از شغل خود در ایران هم، اطمینان جانی نداشت. او میترسید از سرحد خارج شود، «به چه ملاحظه معلوم نیست، این است که خود را به کوریه سفارت آمریکا ساخته زیر بیرق امریکایی خود را به بغداد می‌رساند و از آنجا به وطن باز می‌گردد.» (۱۰۹) این بود تاوان مخالفت دیکسون با طرح های ژنرال آبرونساید و گروه متحد او در سفارت بریتانیا.

بر خلاف دیکسون که آن همه مورد بی مهری واقع شده بود، سرهنگ اسمایث موقعیت بهتری در نزد آبرونساید داشت. او توسط وثوق برای مستشاری ژاندارمری استخدام شده بود، اما وقتی جنبش خیابانی به وقوع پیوست تصمیم بر این شد که یک نیروی متحد الشکل تشکیل شود، نیرویی که ژاندارمری هم زیر مجموعه آن باشد. اسمایث در ایران بود که آبرونساید وارد کشور شد. اسمایث به زودی به عنوان تجدید قوای نیروی قزاق بر این نیرو گماشته شد، حال آنکه افسران ارشدتر از او وجود داشتند. علت امر بسیار واضح بود: او مطیع فرامین نورمن و آبرونساید بود که بدون اطلاع وزارت امور خارجه و شخص کرزن از آذر ۱۲۹۹ مأموریتی مخفی بین قزاق ها به او داده بودند تا به صورت سری و غیر رسمی میان قزاق ها در ناحیه قزوین فعالیت نماید (۱۱۰)

و این قزاق ها را برای اهداف آتی نورمن- آبرونساید مهیا سازد. در آذر ۱۲۹۹ انگلیسی ها یادداشتی تسلیم دولت ایران کردند، در این یادداشت

آمده بود که بلشویک ها هجوم سراسری خود را شدت بخشیده اند، وزارت جنگ بریتانیا نوشته بود دولت انگلستان قادر نیست از قشون خود در برابر این حملات حفاظت کند، تاچه رسد به این که بتواند از ایران دفاع نماید. آنها پیشنهاد کردند دولت ایران باید نیروی ژاندارم و قزاق خود را به دست انگلیسی ها سپارد تا تحت ریاست صاحب منصبان آنها، در تهران مرکزیت داده شوند و کلیه مهمات و حقوق آنها را دولت ایران بپردازد بدون اینکه حق تفتیش داشته باشد؛ نیز توصیه شده بود دولت ایران در سیاست نظامی این گروه هیچ گونه مداخله‌ای ننماید. دیگر این که اگر بعداً قشون زیادتری لازم شد، انگلیسی ها حق داشته باشند نیروی داوطلب استخدام کنند، فقط در این صورت است که آنها حاضرند در ایران بمانند و گرنه از کشور خواهند رفت.

سپهدار به نزد شاه شتافت و گفت نمی تواند به تنهایی مسئولیت این کار را بپذیرد، مگر اینکه یک مجلس عالی مرکب از سی تن از اعیان و اشراف و نمایندگان مجلس در آن جمع شوند و نتیجه شور آنها هر چه شد او هم عملی سازد. شاه به جای سی تن، دویست نفر را

معرفی کرد تا جایی برای مخالفت با قرارداد وجود نداشته باشد، او دستور داد شصت تن از وکلای سابق مجلس و کسانی که برای مجلس چهارم انتخاب شده اند- مجلسی که هنوز با وجود گذشت حدود سه سال از انتخابات، تشکیل جلسه نداده بود- شصت تن از علما و روحانیان، پانزده تن از تجار و بقیه از شاهزادگان و اعیان و اشراف و وزرای سابق و لاحق و نیز رؤسای احزاب روز شنبه شانزدهم ربیع الاول ۱۳۳۹ مطابق با ششم آذر ۱۲۹۹، دو بعد از ظهر در کاخ گلستان جمع شوند و در این باب شور نمایند. همزمان شایع بود اولتیماتومی از جانب بلشویک ها به دولت ایران داده شده که تا بیست و چهار روز دیگر قشون انگلیس را از ایران بیرون کنند. اگر این کار صورت گرفت آنگاه روسیه می تواند معاهده‌های منصفانه با ایران منعقد سازد، در غیر این صورت آنها خود در اخراج قشون انگلیسی اقدام خواهند کرد (۱۱۱) در مجلس دربار حاجی آقا شیرازی گفت: «ما هیئت نمایندگان ... بعد از تبادل نظر سه نفر را از میان خود

انتخاب کرده ایم در این مجلس صحبت بدارند. یکی من هستم که میگویم کارها از محور طبیعی خود خارج شده و میشود، این گونه مطالب باید در مجلس شورای ملی مطرح گردد، باید به فوریت مجلس را باز کرد، یادداشت را مجلس برد و هر چه رأی دادند مجری گردد و اضافه کرد که بازکردن مجلس هم معطلی ندارد، دیگران هم نخواستند بکنند (۱۱۲) و گرنه میتوانستند. «(۱۱۳) به قول دولت آبادی حاجی آقا در مخالفت با یادداشت انگلیسی ها سخن نگفت، به دید او «نقشه مشترک یادداشت دهندگان و عده ای از نمایندگان» این بود که راجع به لزوم تعجیل در افتتاح مجلس بحث شود. عده نمایندگان تا این زمان کافی نبود، به همین دلیل یک نظر این بود که باید سی تن را از میان مجلس عالی دربار انتخاب کرد تا موقتاً کسری نمایندگان مجلس جبران شود و بتوان در مورد یادداشت انگلیسی ها و یا روح قرارداد ۱۹۱۹ بحث و گفتگو نمود (۱۱۴)

مجلس مزبور در کاخ گلستان تشکیل جلسه داد تا در مورد نحوه تصمیم گیری در باب یادداشتی که اخیراً از سفارت بریتانیا رسیده بود تصمیم گیری کند. یادداشت مشعر بر این موضوع بود که بریتانیا به زودی نیروهای خود را از ایران به کلی خارج خواهد ساخت، در این شرایط هنوز وضع قرارداد مشخص نیست و باید هر چه سریع تر تکلیف آن روشن شود. آنان برای ایجاد رعب در دل دولتیان هشدار دادند به محض اینکه نیروهایشان از ایران خارج شوند، پایتخت مورد حمله متجاسرین واقع خواهد شد حال آنکه ایران هیچ استعداد دفاعی در برابر آنان ندارد. انگلستان دیگر حاضر نیست به دولت های ایران پولی بدهد و قوه مورد نیاز هم باید از بین قوای قزاق و ژاندارم خود ایران جمع آوری و مرتب شود. در این صورت لازم است اختیار مالیه ایران به دست انگلیسی ها باشد، اگر ایران با این تقاضا موافقت کند که فيها و گرنه ایران از صفحه گیتی محو خواهد شد، «این تهدید در دوسه جای یادداشت تکرار شده است.» (۱۱۵) در پایان یادآوری شده بود ایران نباید به وعده های روس ها اهمیت دهد و نباید فریب آنان را بخورد؛ زیرا روس ها هرگز به وعده های خود عمل نکرده اند.

سپهداررشتی رئیس الوزرا در این جلسه توضیح داد فقط یادداشت سفارت انگلستان را به جلسه آورده است و نمیخواهد از آن دفاعی کند، او گفت این یادداشت هم مضر است و هم اینکه شخص او اصراری به قبول آن ندارد (۱۱۶) در برابر تهدیدهای انگلیسی ها و سکوت بهت انگیز مجلس بعد از خواندن یادداشت آنها، لایحه ای از طرف هیئت روحانیان حاضر در جلسه خوانده شد، آنها در یادداشت خودخاطر نشان کردند «ما با کسی جنگ نداریم سفیر فوق العاده به روسیه فرستادهایم باید منتظر شویم از او چه خبر خواهد رسید.» به قول دولت آبادی «مقصود هیئت روحانی این است که ما هنوز در معرض تهدید بلشویک روس نمیباشیم چون که سفیر ما آنجا در کار جواب و سؤال است و خبرهای مساعد از طرف او میرسد بدیهی است این عنوان اساسی و جواب حقیقی یادداشت مزبور است زیرا میفهماند که ضرورتی اقتضا نکرده است ما قشون و مالیه خود را در اختیار انگلیسیان واگذار نماییم.» (۱۱۷)

انگلیسی ها به زودی اولتیماتوم خود را پس گرفتند، ماجرا از این قرار بود که میرزا سلیمان خان میکرده به وزیر مختار روسیه گفته بود این یادداشت برای استقرار جمهوری و یا ایجاد یک انقلاب در ایران می تواند مفید باشد و نیز این یادداشت باعث وقوع جنبش علیه خود انگلیسی ها خواهد شد. وزیر مختار یعنی نورمن گفت این یادداشت متعلق به مأمور نظامی آنان یعنی لرد آبرونساید است نه سفارت بریتانیا، او یادداشت را پس گرفت و به لندن هم اطلاع داد که به این اقدام دست زده است (۱۱۸) در این مرحله بود که نظریه به قدرت رسانیدن مرد دیکتاتور وجهه همت بریتانیا واقع شد. این مرد باید با اتکا به نیروی نظامی، امنیت لازم را برای منافع بریتانیا فراهم می ساخت. به واقع وقتی آبرونساید و نورمن زمینه های لازم را برای کودتای مورد نظر خود مهیا دیدند و به هنگامی که همه آماده تحولی نوین بودند، اندیشه به قدرت رسانیدن مرد دیکتاتور مطرح گردید.

انگلستان و اندیشه مرد زورمند مرتجع

مرد مقتدر مورد نظر آبرونساید باید به سناریویی کمک میکرد که طبق آن نیروهای انگلیسی از ایران خارج میشدند بدون اینکه منافع انگلستان زیان ببیند. او میپرسید این مرد زورمند (Strong man) چه وقت ظهور میکند تا بر ایران فرمان براند و حکومت کند؟ او و اسمایث رضاخان را برای این منظور کاندیدا کرده بودند. انگلیسی ها در صدد برآمدند یک صاحب منصب جزء را برای این کار در نظر گیرند. بین صاحب منصبان قزاق کسی که استعداد این کار را داشت و رتبه اش هم بالا بود، عبدالله خان امیرطهماسبی بود، انگلیسی ها با او وارد مذاکره شدند، اما او ظاهراً پیشنهاد کودتا را نپذیرفت (۱۱۹) بالاخره رضا خان را برگزیدند؛ سردار همایون را مرخص کردند تا به املاکش رسیدگی کند و اختیار قزاق ها را در بست به رضا خان سپردند (۱۲۰)

آبرونساید با هشدار مخوف خود طرف های مذاکره را به شدت ترسانید، اما کار به همین جا خاتمه نیافت: آبرونساید گسترش بذر وحشت را پی گرفت و مدعی شد سی هزار تن سرباز بلشویک در باکو متمرکز شده اند که ممکن است در لشکر کشی به تهران شرکت جویند. نورمن برای توجیه نقشه آتی خود وزیر خارجه را هم ترسانید: به او نوشت شاید اگر شوروی اطمینان یابد نیروهای انگلیسی در حال عقب نشینی از شمال ایران هستند، حملات آتی شان متوقف گردد. کرزن که سیاستمداری حيله گر بود و نورمن شاگرد او هم به حساب نمیآمد به سرعت از نیت وزیر مختارش آگاه شد. او در پاسخ نوشت حتی احمد شاه که ترسوترین فرد است تصمیم گرفته در تهران بماند. او ادامه داد ایران به هر حال یا با دولت شوروی پیمان بسته است و یا در حال انعقاد این پیمان است؛ بنا بر این چه دلیلی دارد که اینان به ایران تجاوز کنند؟ به چه دلیل شورویها باید به تهران حمله آورند؟ اوسناریوی خروج خارجیان از تهران را «گریز دسته جمعی» (General scutte) خواندو متحیرانه پرسید دلیل این امر چیست؟ کرزن نوشت معلوم نیست شوروی قصد پیشروی در ایران داشته باشد، پس عقب نشینی توأم با تعجیل و تسلیم نواحی شمالی به نیرویی که معلوم نیست مترصد

حملهای باشد، حیثیت بریتانیا را لکهدار خواهد کرد. او در زمینه وقوع انقلاب در ایران هم با تردید نگریست و نوشت اگر انقلابی در راه باشد، شاید بتوان جلو آن را گرفت (۱۲۱)

اما نورمن خود را آماده کاری مهمتر کرده بود، کاری که روح فیروز و کرزن هم از آن خبر نداشت. او حتی حاضر نشد فیروز را به کابینه راه دهد. نورمن به فیروز به شدت سوءظن داشت و او را ادامه دهنده سیاست های کاکس میدانست که خود کاکس هم به نوعی مجری اوامر کرزن بود. مهم این بود که اینک حتی فیروز هم به این نتیجه رسیده بود بریتانیا باید از خیر قرارداد بگذرد و به سود این کشور است که حتی قرارداد را یک جانبه کان لم یکن سازد. با این وصف گفت از پیمان پیشنهادی شوروی با ایران هم رضایتی ندارد و آماده است در موقع مقتضی علیه آن وارد کارزار شود. او گفت برای بریتانیا بهتر است چند ماه دیگر هم کابینه سپهدار را تحمل نماید و آنگاه از نخست وزیری او حمایت کنند؛ زیرا به دید او مردم منتظر ظهور دولتی قدرتمند هستند (۱۲۳) کاکس از همان بدو ورود به ایران سیاستی زورگویانه در پیش گرفته بود و هنوز هم همان را میخواست ادامه دهد. اورفتاری داشت مثل یک حاکم نظامی؛ میخواست به هر نحو ممکن ایران را جزو مستعمرات بریتانیا سازد. او در سفارتخانه خود نشسته بود و در همه کار دخالت میکرد و آشکارا میگفت: «حالا که ما راضی شده ایم به ایران حکومتی بدهیم، ایرانی باید هر چه ما میگوییم اطاعت نماید.» (۱۲۴) دولت آبادی میگوید خود به گوش خویش این سخنان را از زبان کاکس بارها شنیده بود. بر خلاف کاکس گروه نورمن بر این باور بود که باید همین سیاست را به شکلی بهتر به انجام رسانید. اینان بر این باور بودند که باید مشت آهنین از دستکش مخملین بیرون آید تا در بین ایرانی ها حساسیتی ایجاد نکند.

این بار لرد چلمسفورد هم با اندیشه تخلیه تهران به پا خاست. او روز دوم بهمن ۱۲۹۹ خطاب به لرد مونتگگ نوشت خطر اصلی برای منافع بریتانیا اقدام عجولانه تخلیه تهران قبل از عقب نشینی نیروهای بریتانیا از شمال کشور است.

او قاطعانه گفت باید حکومت ایران یعنی شخص احمد شاه، سفارت انگلستان و بانک شاهنشاهی در تهران باقی بمانند. چلمسفورد گفت دولت ایران باید به شوروی ها اعتماد کند که گفته‌اند اگر نیروهای انگلیسی عقب نشینی کنند، آنها به تهران حمله نخواهند آورد. او هر گونه تلاشی برای ترک تهران را در حکم خودکشی دانست و گفت به جای این کار باید قرارداد ۱۹۱۹ را با ظرافت پس بگیرند (۱۲۵) در این زمان بانک شاهنشاهی روح و جان اقتصاد ایران را در کف داشت، این بانک درست در ایام منتهی به کودتای رضا خان بر اساس یک سناریوی کاملاً تنظیم شده، کلیه راه های داد و ستد رابا مردم ایران مسدود ساخت. در آن هنگام «که بحران شدید اقتصادی روی داده» بود، بانک «به صلاح سیاست دولت خود اعلان کوچ کردن از این مملکت را داده شعبه های خود را در ولایت ها جمع کرده نقدینه مرکزی خویش را از مرکز به بنادر فارس برده است، در صورتی که هیچ ضرورت این اقتضا را نداشته است و اگر احياناً ترس آمدن بلشویک روس و یا متجاسرین ایرانی او را به این احتیاط وا میداشته است، ممکن بود به طور مخفی این احتیاط را رعایت کند، نه اینکه صدای برچیدن بساط خود را با این هیاهو بلند کرده روز روشن صندوقهایی را که معلوم نیست چه در بردارد در ملاء عام به گاری ها ریخته به عنوان سرمایه بانک و با مستحفظین هندی به بنادر حمل نماید و اسباب اضطراب خاطر خلق را فراهم آورد. مردم هم حق دارند مضطرب باشند، چون که بانک دیگر که رقیب این بانک بوده باشد در مملکت وجود ندارد. صرافخانه های دیگر داخلی را دسایس این بانک و بی وضعی مملکت و بی فکری اولیا امورش از هم متلاشی ساخته. پارسیان صرافخانه های معتبر داشتند ورشکستند. طومانیانس داد و ستد نقدی مهمی که داشت بر هم خورد. دو دسته صرافخانه کوچک شخصی که باقیمانده است گنجایش داد و ستدهای بزرگ را ندارند. به علاوه برای نگاهداری آبروی خود بسیار دست به عصا راه میروند در این صورت روزی که بانک شاهی در خود را ببندد تصوّر میشود در تجارت و داد و ستد نقدی داخلی و خارجی به روی مملکت بسته شده باشد.» (۱۲۶)

همزمان تحقیر شاه ادامه داشت. کرزن در پیامی خطاب به نورمن دستور داد به شاه گفته شود وزارت خارجه انگلیس با مسافرت او به خارج حتی برای دو ماه موافق نیست. گفتند اگر شاه به خارج رود، این مسافرت دلیلی بر جبن او تلقی خواهد شد؛ او شاه را متهم کرد که قصد فرار دارد و نوشت در این صورت شاه ایران در هیچ صورتی نباید انتظار کمک از جانب بریتانیا داشته باشد. کرزن به نورمن توضیح داد نمیتوان شاهی به بدی احمد شاه یافت، اما اگر بناست حکومت ایران برجای ماند و به عبارتی کشور در اختیار قوای شمال قرار نگیرد، حوادثی مثل فرار شاه عوامل تزلزل و بی ثباتی خواهند بود و باید به شدت از آنها جلوگیری کرد (۱۲۷). اندکی بعد نورمن به دیدار شاه رفت. احمد شاه گفت مسئله رفتن خود به خارج را مورد بررسی قرار داده و به این نتیجه رسیده که کشور را مثل یک شهروند عادی ترک کند. نورمن مدعی شد شاه میخواهد با گروهی کوچک از رجال مورد اعتماد خود به مشورت پردازد و سپس تصمیم خویش را میگیرد. در ادامه نورمن ادعا کرد شاه گفته است برادرش محمد حسن میرزا ولیعهد، جانشینی اش را نمیپذیرد و مطلقاً به تاج و تخت کاری ندارد. مهمترین ادعای نورمن این است که شاه گفته است بعد از مسافرت او احتمالاً ایران جمهوری میشود و جمهوری نیز بدون عیب است (۱۲۸). در صحت مطالب انتسابی به احمدشاه به شدت تردید وجود دارد و این مطالب را باید در راستای افشاندن بیش از پیش بذر وحشت در بین سیاستمداران ایرانی و بریتانیایی تلقی کرد. به واقع این هم شاهی است بر اینکه نورمن چگونه مقامات مافوق خود را به عنوان این که اصلاً احمد شاه حتی به فکر سلطنت خود هم نیست، فریب می داد. او حتی مقامات بریتانیا را ترسانید که اگر کاری انجام نشود ایران جمهوری خواهد شد و شاه هم با این امر مخالفتی ندارد. نورمن می خواست طرح خود را به هر قیمتی پیش برد، او در این زمینه به همه تشبثات دست زد.

رضاخان همان «رهبر مرتجع زورمندی» (Strong reactionary leader) بود که تشکیلات وزارت جنگ، وزارت خزانهداری، اداره هندوستان، نورمن وزیر مختار انگلستان در تهران و آبرونساید در جستجویش بودند. آبرونساید البته نتوانست

نظر خود را دایر بر گماردن رضاخان به سمت فرماندهی دیویزیون قزاق به شاه تحمیل نماید. در آخرین روزهای اقامتش در ایران او به دیدار شاه رفت، نکته این است که او به اندرونی رفت، جایی که خانواده شاه زندگی میکردند. شاه نشان شیروخورشید را به آبرونساید هدیه کرد. این بالاترین مدالی بود که در ایران به افرادی که خدماتی درخشان انجام داده بودند تعلق میگرفت. شاه ابراز تأسف کرد که نیروهای انگلیسی باید به زودی ایران را ترک نمایند. جالب اینکه شاه گفت این ابراز تأسف به خاطر ایران نیست بلکه به خاطر امپراتوری بریتانیا و هندوستان است! آبرونساید از شاه خواست رضاخان را به فرماندهی نیروی قزاق بگمارد، شاه سکوت نمود (۱۲۹). همین موضوع نشان می داد که برخلاف گزارشهای نورمن، شاه از آینده سلطنت خود بیمناک بود. آبرونساید روز بیست و هشتم بهمن به قزوین رفت. روز بیست و نهم به بغداد رفت و دیگر هرگز به ایران بازنگشت. او در حالی ایران را ترک کرد که بر این باور بود مردی را یافته که بتواند مردم را رهبری کند؛ این فرد هم رضاخان سردار سپه بود.

به قول سپهبد یزدان پناه رضاخان مردی بود زورگو و بی فکر. او کوچکترین آشنایی با مسائل سیاسی نداشت. اطلاعات اندک خود را از این موضوع هم مدیون فرمانفرما بود. او از محشورین نصرت الدوله به شمار میآمد، بنا بر این انگلیسی ها از مدتها قبل از ورود آبرونساید به ایران روی شخصیت او مطالعه کرده بودند. در کابینه وثوق بود که رضاخان به دستگیری نصرت الدوله شتافت. او در این زمان از میسیونری انگلیسی آگاه گردید که قصد براندازی روس ها از فرماندهی قزاقخانه را داشت. رضاخان به ژنرال دیکسون رئیس هیئت مستشاری انگلستان گفته بود بر انداختن روس ها کاری ندارد و او حاضر است این وظیفه را به انجام رساند (۱۳۰). دیکسون رئیس کمیسیون نظامی قرارداد بود که ظاهراً بنا بود ارتش متحدالشکل ایران را سازماندهی نماید. این تنها ماده قرارداد بود که از همان اوایل انعقاد قرارداد انجام شد (۱۳۱). رئیس ایرانی این کمیسیون هم عباس میرزا سالار لشکر فرزند فرمانفرما بود که در فرانسه تحصیلات نظامی خود را به انجام رسانیده و در آن ایام معاون وزارت جنگ بود (۱۳۲). یکی از

اعضای این کمیسیون مازور فضل الله خان آق اولی برادرزاده تقی بینش از رهبران گروه ضدتشکیلی بود، وی سرتیپ ژاندارمری بود. این مرد وطن دوست به دلیل تشکیل این کمیسیون که نیروهای نظامی ایران را به زیر سلطه بریتانیا میبرد، خودکشی کرد. به دلیل خودکشی فضل الله خان و نیز اختلافاتی که در کابینه بروز نمود، هیئت دولت مقررات کمیسیون دیکسون را تصویب نکرد. اما اینک ابزار جدیدی به طور مصمم قصد آن کرده بود تا نظرات کسانی را که در صدد استقرار دولت دست نشانده بودند، محقق سازد؛ این تشکیلات کمیته زرگنده نام داشت.

ضربه نهایی

۱-۱۰. سید ضیا کیست؟

تأسیس کمیته آهن و نقش آن در تحولات این زمان از نکات قابل تاملی است که باید موشکافی شود. کمیته آهن به واقع حلقه اتصال گروهی از متحدان بریتانیا و نیز گروه بحران ساز دوره مشروطه تا آن زمان بود. به عبارتی انگلوفیل های برجسته ای مثل سید ضیا و گروهی که تا همین دیروز شعار ضدانگلیسی سر می دادند، در عملی ساختن نقشه های بریتانیایی ها نقش بسیار مؤثری ایفا کردند. گرچه کمیته آهن در اصفهان تأسیس شده بود، اما شعبات آن در تهران و رشت هم به فعالیت مشغول بودند. دولت آبادی با اینکه از «مأمور رشت کمیته» (۱۳۳) سخن به میان میآورد و اینکه او برحسب تقاضای کمیته اصفهان معزول شد و کسی هم به جایش تعیین نگردید، اما از این شخص نامی به میان نمیآورد.

یکی از مهم ترین اعضای کمیته آهن سید ضیاء الدین طباطبائی بود. سید ضیا مردی شناخته شده بود، او از دوره مشروطه با انتشار روزنامه خود را پر آوازه ساخت. نام روزنامه هایش همه یک سیلابی بود: شرق، برق و رعد. در کتاب بحران مشروطیت در ایران از تشکیلاتی به نام ژون پرسان نام برده ایم و خاطر نشان کردیم که شرق بهواقع ارگان این جریان بود، سید ضیا که در آن زمان جوانی کم سن و سال و جویای نام و عنوان بود، مدیر مسئولی روزنامه را عهدهدار بود و شدید ترین حملات را در همان زمان علیه احمد شاه نوجوان

انجام میداد که منجر به تعطیلی اش شد. هم شرق، هم برق و هم رعد زیر سیطره کسانی قرار داشت که از جاه طلبی های جوان جویای نام یعنی سید ضیا به نحو احسن بهره می بردند. در روزنامه های سید ضیا تبلیغات آشکاری به نفع یهودیان دیده می شد. حتی ستاره شش پر داوود به عنوان زمینه تبلیغات برخی از انجمن های یهودی این دوره، در روزنامه های سید ضیا چاپ می شد.

تشکیلاتی که از جاه طلبی های سید ضیا بهره می برد، همان انجمن ژون پرسان یا ایران جوان بود، بعدها علی اکبر خان داور این عنوان را بر کلوپ خود نهاد. یکی از اعضای جمعیت ژون پرسان دکتر احیاء السلطنه بود، طبق اعلانی که در جراید این دوره چاپ میشد، از جوانان برای عضویت در این تشکیلات ثبت نام به عمل می آمد؛ محل ثبت نام بیمارستان امید محل کار دکتر احیاء السلطنه و منزل او بود که هر دو در خیابان لاله زار قرار داشت (۱۳۴) جالب اینکه این دکتر احیاء السلطنه طبیب مخصوص سپهسالار تنکابنی بود (۱۳۵) این پزشک با کمیته مجازات که بعدها تشکیل شد ارتباط داشت. از سیمای سیاسی و بخشی از فعالیت های دکتر احیاء السلطنه و ارتباطهای او با جوخه های ترور در همین رساله سخن گفته ایم.

یکی از همکاران سید ضیا در روزنامه شرق دکتر حسین کحال بود، جالب اینکه این مرد مدیر روزنامه استقلال ایران، ارگان حزب اتفاق و ترقی هم بود که به صاحب امتیازی مستعان الملک رئیس انجمن تروریستی جهانگیر منتشر میگردید. به هر حال سردبیر شرق دکتر حسین خان کحال بود، اما وی ضمن درج نامه ای در این روزنامه به تاریخ نوزدهم ربیع الاول ۱۳۲۸ از شغل خود استعفا داد. کحال دلایل را این گونه برمی شمرد: «البته خوانندگان محترم مسبوقند که این بنده برای خدمت به معارف و معاونت به اداره شرق، مدیریت و مسئولیت آن اداره محترم را بر عهده گرفته و مشغول انجام وظایف وجدانی خود بودم، ولی مع التاسف به واسطه کثرت مشاغل وامورات شخصی که منافی با شغل روزنامه نگاری است، با تأسف فوق العاده از مدیریت و مسئولیت استعفا دادم.» (۱۳۶) مدتی هم حسین کسمائی مدیریت روزنامه شرق را عهده دار بود.

این روزنامه در مطبعه پارسیان به چاپ می‌رسید. دکتر کحال ابتدا روزنامه اش را به زبان فرانسه منتشر میکرد. سه شماره از روزنامه با عنوان اندپاندانس پرس یاهمان استقلال ایران منتشر شد و بعد روزنامه اش را به همین نام به زبان فارسی منتشر نمود. این فرد پدر میرزا ابوالقاسم کحال زاده است که در این زمان منشی سفارت آلمان بود و بعدها به سال ۱۳۰۴ شمسی روزنامه استقلال وطن را منتشر ساخت. این کحال زاده بازومر سرکنسول سفارت آلمان در تهران روابط صمیمانه داشت و شخص کحال زاده با گروه ضد تشکیلی به رهبری کمرهای مرتبط بود: «کحال زاده را دیده احوال زمرا پرسیدم، گفت همه روزه [نزد او] میروم و خوب نیست. اوضاع را بد میبیند. گفتیم از من سلامی برسانید.» (۱۳۷) روزنامه استقلال ایران در دوره مشروطه محل تجمع گروه های افراطی بود که بعداً نقش مهمی در بحران های دوره بعد از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند عهده دار شدند. مثلاً در دوره مشروطه روزنامه استقلال ایران پاورقی به ترجمه میرزا تقی خان بینش منتشر می کرد؛ این پاورقی به واقع ترجمه کتاب تاریخ شورش فرانسه بود. بینش بعدها یکی از افراد گروه ضد تشکیلی حزب دمکرات شد. تشکیلاتی که حملات کوبندهای علیه وثوق انجام داد، با کمیته مجازات مرتبط بود و به عبارتی هم چنان عملیات تروریستی را به مثابه ابزاری برای رسیدن به اهداف خود مورد تأیید قرار میداد. نکته این است که این تیم بعدها بخشی از نیروی تشکیل دهنده کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را به وجود آوردند.

از همان دوره مشروطه، نوک تیز حملات شرق متوجه احمد خان قوام السلطنه بود. میدانیم که بعد از تعطیلی شرق، روزنامه برق را منتشر کردند. روزنامه برق که به مدیریت سید ضیاء الدین طباطبائی درست در بحبوحه مناقشات دوره مجلس دوم منتشر می شد، روزنامه ای بود به غایت افراطی، دربرخی از شماره های این روزنامه مسئولین به شدت تهدید می شدند. این روزنامه پر بوداز مضامینی مانند «ملت انتقام می کشد»، «قوه ملت و قهاریت قوای طبیعت»، «مجازات خائنین»، «دار زدن مجرمین» و امثال این مضامین (۱۳۸)

روزنامه برق که در دوره نیابت سلطنت ناصرالملک منتشر می شد، در یکی از

شماره های خود نوشت از اول ساعت اخذ مالیات، به وحشیانه ترین شکل ممکن رعیت بیچاره را می چابند. به جای دریافت یک خروار یعنی سیصد کیلو، سیصد و سی تا سیصد و پنجاه کیلو از مردم دریافت می نمایند، «و علاوه تا هر قدر توانسته اند دریافت داشته اند و نیز به عنوان پاک کردن گندم خرواری سی شاهی نقد مأخوذ نمودند و در موقع حواله دولت برای مصرف عامه خرواری نود و پنج من می پردازند. هیچ کس نمی پرسد آیا این بیست من گندم اضافه و سی شاهی پول نقدی که برای هر صد من دریافت می دارند به کجا می رود و به کدام مصرف شایسته می رسد؟!...» (۱۳۹) به این شکل سید ضیا نقش کسی را بازی می کرد که مدافع حقوق طبقات ضعیف اجتماع است.

سید ضیا یکی از مداحان امیر محمد ابراهیم خان شوکت الملک علم بود. سید ضیا از حسن سلوک شوکت الملک در انجام وظایف مرجوعه سخن به میان می آورد. اینکه وی مدرسه ای دائر کرده است به نام شوکتیه که هزینه ای از دانش آموزان طلب نمی کند و کلیه امکانات برای دانش آموزان رایگان است؛ اینکه وی خرج محصلین را «از جیب فتوت و حمیت خود» می پردازد و مراتب معارف پروری و فضیلت دوستی اش عیان است (۱۴۰)

ماهیت تشکیلات به ظاهر ناسیونالیستی ژون پرسیان را در همان رساله بحران مشروطیت در ایران توضیح دادیم و نیز از پیوندهای آن با فرانکو پرسیان یا انجمن ایران و فرانسه سخن گفتیم. این تشکیلات مدرسه ای هم داشت که مدیر آن یوسف ریشارخان مشهور به مؤدب الملک بود. ریشارخان پسر ژول ریشار بود که در دوره محمد شاه وارد ایران شد. در دارالفنون و اداره انطباعات به کار پرداخت و بعد از وی فرزندش جانشین او شد و به تدریس زبان فرانسه در دارالفنون و ترجمه کتاب در اداره انطباعات پرداخت. ما پیش تر پیوندهای این تشکل ها را با مدارس آلیانس اسرائیلی و بنیادگذاران آن شرح دادیم و خاطر نشان ساختیم که بنیادگذار این مدارس به واقع مؤسس نخستین لژ فراماسونری ایران یعنی «لژ بیداری ایران» مسیو ویزیوز بود. این کالبد شکافی را برای آن انجام دادیم تا از ماهیت مناسبات این جوان جویای نام با الیگارشی مالی مستقر در لندن و هندوستان آگاه شویم. بنا

بر این سید ضیا بر خلاف تصور رایج مردی گمنام و ناشناخته نبود، هر چند احمد شاه او را روزنامه نگاری بی سر و پا مینامید که پا از گلیم خود فراتر نهاده است. این دیدگاهی بود که بین دوستان انگلیسی سید ضیا هم رواج داشت. کلنل مید(-Colonel Meade) از زمانی که در شیراز اقامت داشت سید ضیا را میشناخت. او بعدها به لنسلات اولیفانت (۱- Lancelot Oliphant) که سرپرستی امور خاور نزدیک وزارت خارجه انگلیس را عهدهدار بود گفت که سید ضیا در زمان اقامت در شیراز «یک شیاد صرف» (- Mere mountebank) بیش نبود (۱۴۱) خود سپهداررشتی هم با اینکه از اقدامات کمیته زرگنده مطلع بود، اما شاید هرگز تصور نمیکرد اداره امور را از دست او خارج سازند و «شخص پادو او» (۱۴۲) یعنی سید ضیا به ریاست وزرایی نائل آید. او تصور میکرد که سفارت انگلستان و کمیته زرگنده خود او را برای اقدامات آتی خویش برخواهند گزید و از این حالت بلاتکلیفی خارج خواهد شد.

پدر سید ضیا، سید علی آقا نام داشت. روزنامه محاکمات که به مدیریت مجدالاسلام کرمانی در دوره اول مشروطه منتشر میشد و اخبار عدلیه را پوشش میداد، در یکی از شماره های خود نوشت؛ علی آقا دستگیر شده و در عدلیه محاکمه میشود. شرح محاکمه او به اختصار چنین بود: «چند روز قبل اعلانی به در و دیوار شهر چسبانیدند که حاصل و مفهوم آن اعلان که با ژلاتین طبع شده این است: این مجلس را ما طایفه بهائیه دایر کردیم و تمام این اقدامات از طرف ماها بوده و اغتشاشات ولایات همه از ماهاست و تا آزادی مذهب به ما ندهند ممکن نیست امور این مملکت منظم شود...» (۱۴۳) در این محاکمه سید علی آقا متهم بود از بهائیان پول گرفته تا به قصد تخریب مشروطیت به نام بهائیهها (۱۴۴) که با این اساس مخالف بودند، شب نامه پخش کند. به عبارت بهتر بهائیان که با مشروطه نسبتی نداشتند، تلاش می کردند آن را بدنام سازند و در این راه از طریق توزیع پول و از طریق افرادی مثل پدر سید ضیا وارد عمل می شدند.

سید ضیا در اوایل فتح تهران تا یک سالی بعد روزنامه شرق را منتشر می کرد

و مهم ترین ویژگی اش این بود که صفحه آخر آن همه به زبان فرانسه بود و بعد از توقیف آن به دلیل افراط، برق را منتشر ساخت. یکی از مواضع جالب توجه سید ضیا زمانی بود که سید عبدالله بهبهانی توسط جوخه ترور گروه افراطی مدعی مشروطه طلبی به قتل رسید. بهبهانی یکی از رهبران شناخته شده مشروطه بود، اگر امثال او نبودند این جنبش عظیم به پیروزی دست نمی یافت، اما گروه تندرو به شکلی غریب چه در مجلس و چه در جراید خود به این موضوع بهای چندانی ندادند. قتل بهبهانی همان طور که جای دیگری گفته ایم، باعث خشم و انزجار عمومی و بسیاری از رهبران سیاسی مردم شد. اما موضع سید ضیا در این ماجرا بسیار معنی دار بود. او در روزنامه شرق بعد از اشاره به قتل بهبهانی توسط «عده ای مجهول الحال»، از این واقعه ابراز تأسف کرد اما در عین حال نوشت کسانی که به خونخواهی او برخاسته اند، همانهایی هستند که تا دیروز در باغشاه جمع شده بودند و حکم اعدام همین بهبهانی را می خواستند. به نظر سید ضیا ریاست خونخواهان را حاجی محمد تقی بنکدار بر عهده داشت. اگر این روایت درست باشد، درمی یابیم که قضاوت شرق در مورد او +بی معناست، زیرا فارغ از قضاوت شخصی در مورد بنکدار؛ او هیچ گاه طرفدار محمدعلی شاه و یا خواستار اعدام بهبهانی نبود. او خود از تجار پیشگام در ماجرای مشروطیت بود و حداقل بیش از سید ضیا به این جنبش خدمت کرده بود. سید، بنکدار را آماج حمله قرار داد و نوشت:

«ما مفسدین و مغرضینی که آلت دست اجنبیان شده اند به خوبی شناخته و می دانیم کیانند، ولی نمی توانیم اسم و رسم آنان را علناً برده و معرفی شان سازیم. ما به چه حمل کنیم در این موقع هم که سیلاب های بدبختی و اضمحلال از اطراف به ما حمله آورده و نزدیک است حسیات استقلال ما خاتمه یابد حاجی محمد تقی بنکدار فرصتی به دستش آمده مجلس سنارا می خواهد!!! تبعید و کلا را خواستار است، توقیف جراید را خواهان می گردد!!! حاجی محمد تقی بنکدار کیست، چکاره است جز این که یکی از افراد ملت است. حاجی محمد تقی خود را مشروطه طلب می داند، بداند؛ ولی نباید از حد و مقام خود خروج و اظهاراتی بنماید که وظیفه

افراد یک ملتی نیست.»

سید ضیا، بنکدار را متهم کرد آلت فعل دیگران واقع شده است (۱۴۵) نکته جالب توجه این است که با وجود اطلاع همگان از ارتباطهای او با سفارت بریتانیا، سید ضیا همه را متهم می کرد که مزدور اجنبی اند. وی که گرانبهاترین خدمات را در طول عمر به انگلستان کرد، همیشه اهداف و منویات خود را در پوششی از شعارهای به ظاهر ملی گرایانه مخفی می ساخت. نکته این است که همه او را می شناختند اما وی همین موضع را تا کودتا حفظ کرد و بعد از آن تداوم بخشید. بدیهی است هیچ کس فریب این شعارها را نخورد.

ویژگی دیگر سید ضیا این بود که در روزنامه اش به تشریح «عقیده سوسیالیزم»، می پرداخت. او ظاهراً به سال ۱۳۲۷ قمری نوشت لغاتی مثل سوسیالیست رولوسیونر، دمکراسی، کمونیزم، آنارشیزم و غیره مد شده که از آنها به عناوین «اجتماعیون انقلابیون، عامیون، اشتراکیون و غیرها مستعمل گردیده و ما بدون وقوف از حقایق مسالک فوق خود را داخل در حزب آنان دانسته و اسمی بدون مسمی روی خود گذاشته ایم.» خود سید ضیا هم نوشت فقط توانایی دارد این لغات را توضیح دهد، (۱۴۶) یعنی هیچ آگاهی از این مرام ها ندارد.

سید ضیا با سفارت انگلستان روابطی بسیار نزدیک داشت، اما هیچ اصل خاصی سرلوحه کار خود قرار نمی داد. یعنی این که برای او فقط و فقط ارتباط با سفارت بریتانیا مهم بود و لا غیر، گاهی این رابطه را از طریق انتشار روزنامه های افراطی شرق و برق برقرار می ساخت و گاهی با انتشار روزنامه به ظاهر میانه رو رعد. گاهی از وثوق حمایت می نمود و گاهی با مخالفین و دشمنان پابرجای او ائتلاف می کرد که نمونه بارزش همین کمیته های آهن و زرگنده بود. سید ضیا مردی بود به شدت بی پرستی، او فقط و فقط سودای همنشینی با رجال داشت، از اینکه تحقیر می شد رنج می برد و به دنبال این بود تا برای خود قدرتی دست و پا کند. از همین روی همه او را یک شیاد ارزیابی می کردند، حتی کلنل مید.

سید ضیا طرفدار بی چون و چرای مناسبات ایران و انگلیس بود و در روزنامه

رعد به صراحت از قرارداد وثوق الدوله تعریف و تمجید میکرد. برای این حمایت او پاداش خوبی دریافت کرد؛ سید ضیا مأموریت یافت به باکو برود و با دولت خود، خوانده مساوات، قرارداد بازرگانی منعقد سازد، همان دولتی که با کمک انگلیسی ها به وجود آمده بود. در زمستان ۱۲۹۸ مصادف با اوایل ۱۹۲۰ میلادی او به باکو رفت و هیئت نمایندگی ایران را هدایت کرد. این موضوع بسیار جالب توجهی بود، وثوق که حاضر نمیشد دولت جدیدالتأسیس شوروری را به رسمیت شناسد، با این جمهوری خودخوانده وارد قرار و مدار شد، حال آنکه کلیه عملیات این دولت خلاف منافع ملی ایران بود. حتی روزنامه ستاره ایران به عملیات این دولت جدید انتقاد می کرد و از اینکه بدون اطلاع دولت مرکزی ایران به تبریز و رشت، فرستاده می فرستاد برآشفته می شد. وثوق «به رضای خاطر انگلیسیان» سفیر آذربایجان قفقاز را «مانند سفیر یک دولت معتبر در تهران» پذیرفت و از سوی دیگر هیئتی به ریاست سید ضیا به باکو فرستاد. سید ضیا باید روابط سیاسی و اقتصادی را با آن «مملکت نورس» برقرار میکرد و از آنها برای جلوگیری از نفوذ بلشویک ها در ایران امداد میطلبید. در همان زمان وثوق، مأمورین حکومت گیلان را تغییر داد، این تغییر با جایگزین ساختن «اشخاص نادرست طماع» به جای مأمورین قبلی صورت گرفت. هدف اصلی وثوق این بود که از این رهگذر خیال خود را از قوه جنگل آسوده سازد، امری که در به نتیجه رسیدن آن تردید جدی وجود داشت.

به هر حال سید ضیا چند ماهی همان جا ماند، او اندکی پیش از ورود بلشویک ها به باکو به ایران بازگشت. مساواتیست های باکو سید ضیا را میشناختند، محمد امین رسول زاده زمانی که سردبیر ایران نو در تهران بود، موضعی شبیه به سید ضیا داشت؛ به عبارت بهتر آبشخور فکری هردوشان در آن زمان یکی بود، هر چند بعداً به ظاهر تمایزاتی بین او و دوستان ایرانی اش بروز کرد. وقتی سید ضیا به ایران بازگشت وثوق در حال سقوط بود، پیرنیا هم به او اعتمادی نداشت در نتیجه او نتوانست با این دولت پیوندی یابد (۱۴۷) نورمن هم نمیتوانست زیاده از حد به او نزدیک شود، او با اینکه خدمات زیادی به منافع

امپراتوری انجام داده بود و مورد ستایش نورمن بود، اما مردی نشاندار به حساب می‌آمد. به قول خود نورمن همه این مرد را «یک انگلوفیل رسوا» (A - notorious Anglophile) می خواندند (۱۴۸).

بعد از تعطیلی روزنامه هایش و به ویژه بعد از سقوط تمام عیار مشروطه، سید ضیا به اروپا رفت. معلوم نیست در اروپا چه کرد و با چه کسانی ارتباط برقرار نمود. اما روز چهارشنبه چهاردهم صفر ۱۳۳۱ مطابق با ۲۲ ژانویه ۱۹۱۳ روزنامه آفتاب خبر داد: «آقای آقا سید ضیاءالدین مدیرگرای روزنامه شرق که مدتی بود برای سیاحت به اروپا عزیمت نموده بودند در شب دو شنبه ورود به مرکز نمودند و ما ورود ایشان را تبریک می‌گوییم.» (۱۴۹) سید ضیا از وقتی به ایران بازگشت پیشنهادهایی به بریتانیاییها برای حفظ منافعشان میداد که از دید آنها چیزی جز مزخرفات محسوب نمیشد. اوایل تیر ۱۲۹۹ به بریتانیاییها گفت کاری کنند تا او حکومت ولایات اطراف خزر را تصدی کند و در این مقام حملات سازمان یافته‌های علیه بلشویک ها به انجام رساند. سفارت انگلستان و برخی از مستشاران نظامی این پیشنهاد را روی هم رفته قابل مطالعه دانستند، اما رجل خوشنامی مثل پیرنیا حاضر نشد زیر بار این دست پیشنهادات برود (۱۵۰) در این دوره اردشیر ریپورتر در تهران فعال بود. این مرد تا آن زمان حدود سی سالی می شد که با محافل سیاسی ایران رفت و آمد داشت. بنا به ادعای خودش و بر مبنای سندی که بخشی از ترجمه وصیت نامه او شناخته شده است و ما به اصل این سند در کتاب بحران مشروطیت در ایران ارجاع داده ایم، او بود که رضا خان را کشف کرد و به انگلیسی ها معرفی نمود (۱۵۱) ماجرا هر چه بود در این زمان او به شدت فعال بود، با برخی از رجال سیاسی ایران مرتبط بود و بالاتر این که ادعا می کرد بلشویک است، (۱۵۲) ادعائی که بسیار قابل تأمل ارزیابی می شود. کمره ای درسراسر خاطرات مفصل خود، به این رجل مهم فقط یک جا اشاره می کند، آن هم درست جایی است که وی ادعای بلشویک بودن می نماید: «به خانه دهخدا رفته، اردشیرجی زردشتی هم آنجا بود. گفتم من از شما بد نشنیده ام میدانم راست است یا خیر؟ چون دیدم دهخدا به

شما اظهار ارادت میکند به شبهه افتادم که شما خوب باید باشید. بعد [اردشیر] گفت ارباب کیخسرو که از خائنین و مزورین است و پدرش فالگیر و مفلوک بود و حالا به واسطه شارلاتانی چون کفالت فقرای زردشتیها از بمبئی به عهده من واگذار شده بود و او به شارلاتانی پیش برد و استفاده ها از آن کار کرد مرا در انظار ضایع میکند که قبایح اعمال او را که من افشا مینمایم بی اثر باشد. بعد صحبت اوضاع حالیه شد، دیدم خیلی طرفدار بلشویکی است.» این ملاقات در تیرماه سال ۱۲۹۹ روی داد، همان زمانی که احسان الله خان جنبش گیلان را از وحشت کمونیسم متلاشی ساخت، میرزا کوچک خان را در انظار خوار و خفیف نمود و با اعمال خود راه را برای صعود قزاقان به اریکه سلطنت مهیا کرد. به یاد آوریم که در این زمان طیفی گسترده از مورخ الدوله تا محمد صادق طباطبائی، از تقی بینش تا سید ضیا، از دکتر احیاء السلطنه تا اردشیر رپیورتر و از میرزا کریم خان رشتی ملاک بزرگ گیلان تا احسان الله خان، مدعی بودند سوسیالیستند، نمونه اعمال اینان کارهایی بود که احسان الله خان در گیلان انجام داد و ما در همین بخش به این اعمال اشاره خواهیم کرد. اینک ضدتشکیلی، ژون پرسان، بقایای اعتدالیها و نیز عده ی کثیری، در راستای اجرای سناریوی مورد نظر انگلیسی ها تلاش داشتند کاری کنند تا توجیهی باشد بر استقرار حکومت دیکتاتوری.

در این بین مدیر رعد بسیار فعال بود. سید ضیا برای خوش خدمتی به بریتانیاییها نقشهای دیگر هم طرح کرد که به موجب آن کوچک خان را از گیلان بیرون رانند (۱۵۳) او میخواست این نقشه را با کمک دو افسر انگلیسی یعنی ماژور ادموندز (Edmonds) و کلنل ویکهام (Wickham) به انجام رساند. سید ضیا میخواست نقش زورگوی مرتجع مورد نظر انگلیسی ها را ایفا کند، چرچیل او را مردی جوان توصیف میکرد که گاه و بیگاه «طرح های بسیار مسخره ای» (۱۵۴) ارائه می داد. طبق این طرح ها باید خود برای اجرای مأموریتش نقش یک دیکتاتور را ایفا مینمود. ویژگی سید ضیا این بود که میخواست قرارداد ۱۹۱۹ را به اجرا در آورد بدون اینکه آن را به تصویب مجلس برساند.

به عبارتی او مجلس را که هنوز هم البته تشکیل نشده بود، به هیچ میانگاشت و برای آن اهمیتی قائل نبود. خاصیت طرح سید ضیالین بود که به صورت صوری و ظاهری علیه قرارداد حمله می‌آورد، اما مفاد آن را اجرا می‌کرد. او یک شیاد و یک فریبکار تمام عیار بود. نورمن نوشت چه قرارداد به تصویب مجلس برسد و چه نرسد، سید مفاد آن را اجرا خواهد کرد. خاطر نشان شد طبق طرح سید ضیا برای تجدید سازمان ارتش ایران و مالیه کشور، سید مستشاران نظامی استخدام خواهد کرد، اما طبق طرح او انگلیس باید آمادگی داشته باشد برای ساکت کردن حریفان و مخالفان قرارداد؛ چند مستشار هم از کشورهای دوست انگلستان مثل بلژیک استخدام نماید. سید ضیا در زمره افرادی بود که اگر به قدرت مطلقه دست مییافت، منافع انگلستان را سرلوحه اقدامات خود قرار می‌داد و با وجود او هم مصالح اقتصادی و سیاسی آن کشور کماکان حفظ می‌گردید (۱۵۵)

سید ضیا یکی از کاندیداهای بانک شاهنشاهی برای انجام مأموریتی بود که به زودی به وی محول می‌گردید. بانک بر خلاف نورمن هراسی از نزدیکی بیش از حد به سید ضیا احساس نمی‌کرد. برای اینکه سید ضیا پیوندهای نزدیک تری با مأمورین سفارت بریتانیا داشته باشد، کاری به او محول ساختند. بانک تصویب کرده بود براتها و چک های دولت ایران که به بانک حواله میشد، قبل از معامله یا پرداخت باید به تصویب سفارت انگلیس برسد. سید ضیا مأمور این کار شد. او با این پوشش خدماتی، به سفارت رفت و آمد میکرد، از سوی دیگر با مسئولین دولت ایران و شخص سپهدار مرتبط شد. مأموریت باکو و تماس او با جمهوری خود خوانده مساوات و نیز مأمورین در صحنه بریتانیا در قفقاز، بعلاوه تماس های او با سفارت و اعتماد بانک شاهنشاهی به وی؛ هم چنین تماس سطح بالا با دولتمردان ایرانی، این جوان جاه طلب را به آنچه میخواست نزدیک تر ساخت. شروع همه ماجراها از تأسیس کمیته آهن در اصفهان بود، از این زمان، سید ضیا حامل مأموریتی مهم از سوی انگلیسی ها شناخته شد.

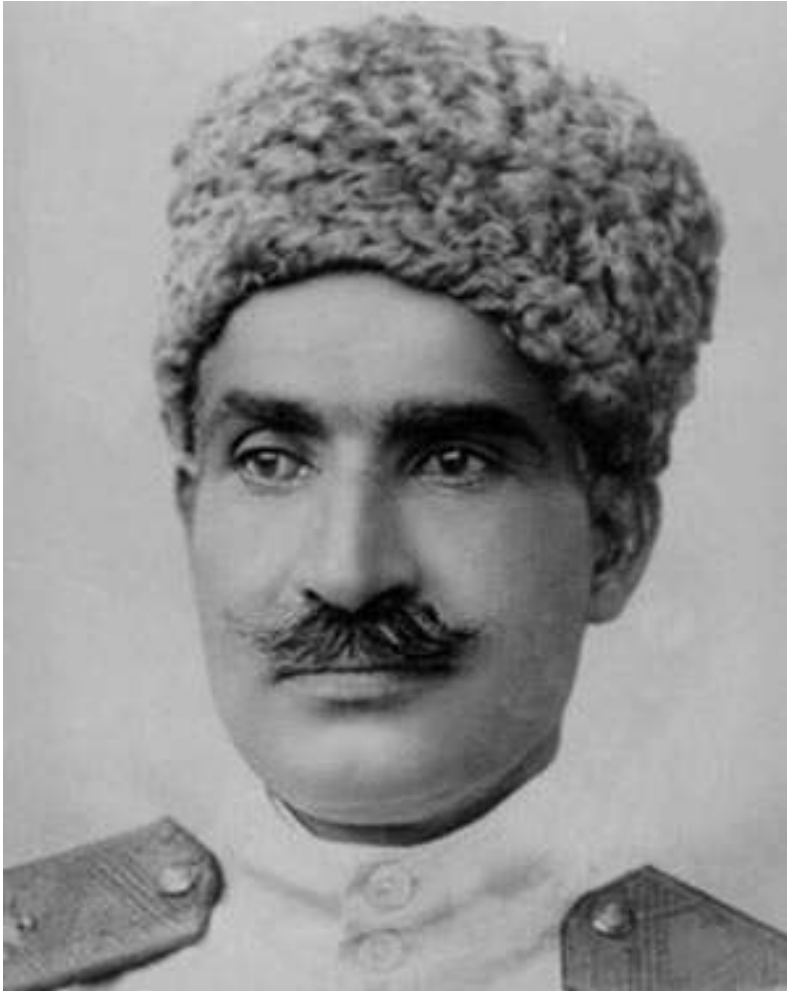
کمیته آهن و کمیته زرگنده

مقارن تحرکاتی از آن دست که بالاتر توضیح دادیم، سید ضیا شعبهای از تشکیلات کمیته آهن را در تهران پایه گذاری کرد. این کمیته پیش تر در اصفهان تأسیس شده بود و کنسولگری بریتانیا از آن حمایت میکرد. انگلیسیها برای پیشبرد سیاست خود در ایران تلاش داشتند اقداماتشان را در لفافهای از اقدامات قانونی رسمیت بخشند. بریتانیا تلاش داشت طرفداران خود را سازماندهی نماید و به این ترتیب یک نیروی ایرانی متشکل در حمایت از سیاستهای خود در ایران داشته باشد. به قول دولت آبادی «چون جوان های ما طالب شغل دولتی هستند از هر راه که بتوانند به مقصود خود برسند، آن راه را میپیمایند بی آنکه مشروع و نامشروع آن را بخواهند از هم جدا نمایند. در این صورت عضویت کمیته ای که آنها را به مقصود برساند یکی از بهترین وسیله ها خواهد بود، خصوصاً کمیتهای که با یک اشاره رئیس یا مدیر آن هر مشکل در برابر هر کار در دوائر دولتی بر طرف شده وصول به مطلوب حتمی بوده باشد و از طرف دیگر اشخاصی که تحت ستمکاری سران و سروران شهری واقع شده هیچ دادرسی برای آنها نیست، چه پناهگاه بهتر از عضویت کمیته آهن خواهند داشت تا از شر ستمکاران آسوده بوده باشند. در این حال جای حیرت نخواهد بود اگر این طفل یک شبه ره صد ساله برود و در ظرف مدت بسیار کم بیش از دو هزار نفر از مردم اصفهان پیر و جوان از هر طبقه عضو کمیته آهن شده باشند با اینکه ما توسعه فوق العاده فوری این کمیته را حیرت انگیز خواندیم.» (۱۵۶)

مرکز کمیته آهن در اصفهان، به هر ملاحظه‌های درج‌لغا قرار داشت که محله آرامنه اصفهان بود. درج‌لغا چاپخانه‌های بود که به خارجها تعلق داشت، به واسطه انگلیسی ها این چاپخانه در اختیار کمیته آهن قرار گرفت. کمیته آهن با همین چاپخانه اعلامیه های خود را منتشر میکرد، تعدادی برای تبلیغ این کمیته به اطراف واکناف رفتند و «خلق اصفهان هم... عضویت کمیته را به رایگان

میپذیرند.» (۱۵۷) برای مدیریت این کمیته انگلیسی ها حسین خان معتمد گیلانی یکی از ملاکین گیلان و از نزدیکان میرزا کریم خان رشتی را انتخاب کرده بودند. حسین خان به اصفهان آمد و در جلفا خانه ای اجاره کرد و به سرعت مورد توجه واقع گردید. حسین خان فردی بود که با زین العابدین تقی اف تاجر باکوئی رفاقت داشت و البته از مخالفین سردار افخم حاکم گیلان به شمار میآمد که توسط عده ای از بلواییان به نام مشروطه کشته شد. با این وصف خطی نامرئی کمیته آهن اصفهان را به گیلان و قفقاز مرتبط می ساخت، این موضوع اهمیت زاید الوصفی داشت.

در جلفا، حسین خان معتمد مورد حمایت کلنل هیگ کنسول انگلیس در اصفهان قرار داشت، دولت آبادی میگوید از طریق حسین خان، وی دعوت شد تا وارد کمیته گردد. اما «نگارنده از شنیدن اوضاع کمیته آهن و خواندن نظامنامه آن که از روی فکرهای عمیق کشتار تنظیم شده است بسیار نگران میگردد، خصوصاً که از مدیر آن میشنوم که میخواهند مرکز تهران آن را به زودی دائر کنند و سه نفر عضو اساسی آن و ثوق الدوله رئیس دولت، نصرت الدوله وزیر عدلیه و سید ضیاءالدین طباطبائی خواهند بود و بدیهی است این تعیین را رئیس دولت کرده است که کار در دست خودش بوده باشد و شعبه تهران با این وصف خواهد توانست در زمان کمی همه کارکنان دولت را عضو کمیته نماید و از این بهتر برای پیشرفت هر سیاستی که داشته باشد چه وسیله خواهد بود.» (۱۵۸) تا آنجایی که ما می دانیم و ثوق و نصرت الدوله عضو این تشکیلات نبودند، به عکس اعضای آن همه از مخالفان پابرجای و ثوق به شمار می رفتند. کلنل هیگ اندکی بعد از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ به لندن احضار شد، او از اصفهان به تهران آمد و به سراغ کمیته مرکزی رفت، اما به قول دولت آبادی نتوانست آن را بیابد. در اصفهان بعد از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ مراسم جشن و شادمانی برگزار شد. وقتی این جشن توسط کمیته برگزار گردید، عده ای متوجه شدند تأسیس کمیته برای حمایت از منافع انگلستان بوده است، به همین دلیل اینان علیه آن هیاهو به راه انداختند و حسین خان معتمد هم اعلام کرد طبق یکی از مواد نظامنامه



کمیته، میتوان در شرایط ضروری آن را از یک تشکیلات انقلابی! به یک حزب سوسیال دمکرات! تبدیل کرد. از این به بعد حسین خان حاضر نشد ریاست آن کمیته را بپذیرد، بلکه اندکی بعد به میان قبیله بختیاری رفت (۱۵۹) کمیته آهن اصفهان به این شکل منحل شد و انگلیسی ها از مصالح آن، کمیته زرگنده را ساختند. کمیته آهن که به دستگیری کلنل هیگ انگلیسی در اصفهان تأسیس شده بود، بالاخره در تهران مستقر شد و سید ضیاء الدین طباطبائی بر آن تسلط یافت. هدف مبرم این تشکیلات اخراج صاحب منصبان روسی از قزاق خانه ایران، دخالت دادن صاحب منصبان انگلیسی، جمع آوری اردوی متفرق شده قزاق در اطراف قزوین و بالاخره به دست گرفتن زمام کار دولت و به اجرا درآوردن قرارداد ۱۹۱۹ بود (۱۶۰)

اعضای تشکیل دهنده کمیته زرگنده افرادی بودند که در حوزه های سیاسی و اجتماعی فعالیت میکردند. اینان در زرگنده که خانه سید ضیا در آنجا قرار داشت دور هم جمع میشدند؛ به یاد آوریم اقامتگاه تابستانی سفرای روس و انگلیس در این محله ها واقع بود. شرکت کنندگان جلسات منزل سید ضیا عمدتاً افراد برجستهای بودند و در سلسله مراتب قدرت زمان خود، انسان های مهمی به شمار میرفتند، اما در اندیشه تصدی موقعیت سیاسی و اجتماعی بهتری بودند. همه آنان انگلوفیل های شناخته شده به شمار میآمدند و همگی بیم و هراس از نفوذ کمونیسم در ایران را دامن میزدند. نماینده سابق مجلس و معاون وقت وزارت داخله در کابینه سپهدار یعنی حسین خان دادگر (عدل الملک) یکی از اینان بود. عدل الملک خود از نزدیکان گروه ضد تشکیلی به رهبری سید محمد کمرهای بود و به شدت مطیع او؛ به گونهای که کمرهای در خاطراتش مینویسد: «عدل الملک آمد و اظهار داشت هر فرمایشی باشد اطاعت نمایم.» (۱۶۱) میرزا حسین خان عدل الملک در دوره دوم مشروطه رئیس شعبه پنجم حقوق بود، اما بعداً از سوی وزارت عدلیه به مقام ریاست کل محاکم ابتدایی حقوق تعیین شد (۱۶۲) به عبارت بهتر او هم عضو تشکیلاتی بود که محمد رضا مساوات از طریق آن بحران سازی می کرد.

عدل الملک در دوره صمصام السلطنه بختیاری حکومت همدان را به دست گرفت. همدان در این زمان کانون فعالیتهای هستهای متشکل از عوامل بریتانیا به شمار میرفت، حتی ورود و خروج گندم این شهر هم به دست نیروهای انگلیسی بود. انگلیسی ها هر خروار گندم وارد شده به شهر را سی تومان و هر خروار جو وارد شده را بیست و پنج تومان «به قوه» یعنی به زور میخریدند. حال آنکه قیمت محصول درخارج شهر بین چهل تا پنجاه تومان بود، «این باعث شده که هیچ ملاکی جنس به شهر نیاورد. خریدارهای متفرقه هم که برای قوت شخصی جنس بیاورند و درخارج شهر چهل پنجاه تومان خریداری نمایند در شهر از دست آنها بیرون میآورند. در طهران هم همین قسم.» (۱۶۳) در قزوین انگلیسی ها اعلان داده بودند مردم گندم را نباید بیش از بیست تومان خرید و فروش نمایند. این باعث شد «گندم ها در خارج شهر ها به انبار طرفداران اجنبی جمع و در خود شهر ها ابداً جنس نخواهد آمد. آن وقت چه حالی مردمان شهر خواهند داشت و قسمی نقشه ریخته شده که تخم کاری هم برای سال آتیه نخواهد شد.» این فقط گوشه ای از دخالت انگلیسی ها در تسلط بر قوت لایموت ملت ایران بود. اینان به محض اینکه دولت های دست نشانده شان روی کار می آمدند، اندکی دست از سخت گیری می کشیدند تا توده های مردم آنان را منجی خود تلقی کنند.

دیگر اعضای کمیته عبارت بودند از منصور السلطنه عدل و معزالدوله نبوی که هر دو از مقامات عالیرتبه وزارت امور خارجه تلقی میشدند. گاسپار ایپکیان از رهبران اقلیت ارمنی مقیم ایران در زمره اعضای تشکیل دهنده کمیته آهن بود. ایپکیان مقاله نویس روزنامه رعد و رئیس اداره تفتیش معارف بود. به قول منتصر السلطان؛ نصیرالدوله «مثل نوکر حاضر خدمات و با او اغلب در خلوت است و آنچه بهائی است جزو مفتشین مدارس زنانه و مردانه نموده، من جمله اشراقه خانم زن ابن اصدق (۱۶۴) یا ابهی و منیره خانم و امثالهما را برای مدارس زن ها و دیگر از بابیها را برای مدارس مردها و تمام بودجه و سیاست وزارت معارف با او است و آرامنه خودشان میگویند که کاسپار ایپکیان بابی و از دین ما خارج است.» (۱۶۵) و ثوق الدوله شوهر خواهر میرزا احمد خان بدر

مشهور به نصیرالدوله بود. نصیرالدوله فرزند عبدالوهاب خان آصف الدوله شیرازی بود، سال ۱۳۳۵ که وثوق رئیس الوزرا بود و در عین حال وزارت خارجه را تصدی می کرد، نصیرالدوله معاون او بود (۱۶۶)

ایپکیان در سالهای ۱۹۰۹-۱۹۱۲ نشریه‌های به زبان ارمنی منتشر میکرد به نام «اواد»، به معنی صبح. این نشریه به واقع متعلق به فرقه دانشکسوتیون بود و البته در تبریز منتشر میگردد. او سپس به تهران آمد و نشریه اش را هم در تهران منتشر نمود. مسئول این نشریه بازیل بود که پیش تر روزنامه ایران نو ارگان حزب دمکرات را پایه گذاری کرد و هزینه های آن را خودش میپرداخت. بازیل در تهران چاپخانه‌های داشت به نام طهران. سردبیر نشریه صبح، خود ایپکیان بود. ایپکیان که یکی از رهبران حزب داشناک بود، در جنگ جهانی اول به هنگام ماجرای قتل عام ارامنه توسط عثمانی ها فرار کرد و مدتی آواره بود. بعد از مدتی آوارگی توسط ارامنه ایران دعوت شد، به محض ورود به ایران همکاری با سید ضیا را آغاز کرد و در کمیته آهن عضویت یافت، به پاس نزدیکی به سید ضیا نخستین شهردار تهران بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شد. به واقع این نخستین باری بود که برای تهران شهردار تعیین می گردید.

ایپکیان همراه بادکتر علی اکبر سیاسی، اسماعیل مرآت، حبیب الله آموزگار، محسن قریب، رضا فهیمی، حبیب الله محیی و دکتر عیسی خان صدیق؛ در زمانی که نصیرالدوله بدر وزارت فرهنگ را عهده دار بود، با نشریه اصول تعلیمات از انتشارات آن وزارتخانه، همکاری میکرد. شماره یک این نشریه، اول برج حمل ۱۲۹۸ انتشار یافت و محل طبع آن هم مطبوعه روشنایی تهران واقع در خیابان علاءالدوله یا فردوسی امروزی بود، یعنی همان انتشاراتی که روزنامه رعد راهم چاپ می کرد. جالب اینکه آرم این نشریه تصویر یک کتاب، پرگار باز، گونیا و خط کش یعنی علائم فراماسونری بود. احتمال ارتباط اینان با لژ روشنائی بعید نیست، این لژ توسط سر پرسایکس به هنگام تأسیس پلیس جنوب ایران بنیاد نهاده شد. از همکاران سید ضیا در روزنامه رعد باید از عباس خلیلی هم نام برد. وقتی بعد از نود روز ریاست وزرایی سیدضیا بعد از

کودتای سوم اسفند، وی از ایران رفت، خلیلی روزنامه اقدام را بنیاد نهاد. خلیلی از نواده های حاج ملا علی خلیلی و برادرزاده حاج میرزا حسین خلیلی طهرانی بود و زمانی که در عراق اقامت داشت و قبل از همکاری با رعد؛ تشکیلاتی به نام نهضت اسلام راه اندازی کرده بود و با انگلیسی ها میجنگید.

دیگر عضو کمیته زرگنده مؤدب الدوله نفیسی بود که به خانواده های محتشم در کرمان تعلق داشت. او پزشکی شناخته شده محسوب میشد که طرف مراجعه رجال سیاسی هم بود. مؤدب الدوله پزشک محمدرضا پهلوی در دوره تحصیل در سوئیس هم به شمار می رفت. نفیسی همراه باسید محمد تدین نماینده برگزیده مجلس چهارم بود که انتخاباتش در دوره وثوق برگزار شده، اما هنوز حتی یک جلسه تشکیل نداده بود. نیز محمودخان جم (مدیر الملک) بعلاوه میرزا کریم خان رشتی از دیگر اعضای کمیته آهن بودند. محمود جم شوهر خواهرحسینقلی خان نواب بود (۱۶۷) محمود جم در دوره دوم ریاست وزرایی و وثوق رئیس خزانه داری کل بود، پیش از این جم به دستور وثوق ریاست انبار غله دولتی را عهده دار گردیده بود. بنا به روایتی ملک الشعرا بهار هم گاهی در این جلسات شرکت میجست (۱۶۸) به این روایت باید با تردید نگاه کرد، زیرا بهار هرگز با گروه تشکیل دهنده کمیته زرگنده سنخیت نداشت و به ویژه بعد از کودتا هرگز به این گروه تمایلی نشان نداد. اینان هیچ کدام در زمره رجال طراز اول دوره احمد شاه به شمار نمی آمدند. بالاتر اینکه تقریباً همه گمنام بودند؛ به استثنای شخص سید ضیا و میرزا کریم خان رشتی. کمیته زرگنده به واقع نقطه اتصال سه جناح از رجال انگلوفیل بود: گروه طرفداران وثوق، تیم سید ضیا در روزنامه رعد و کسانی که با گروه ضدتشکیلی سابق مرتبط بودند مثل میرزا کریم خان رشتی. وقتی دولت وثوق سقوط کرد و مشیرالدوله روی کار آمد، انگلیسی ها طرفداران قرارداد ۱۹۱۹ را بیش از پیش زیر بال و پر گرفتند، واسطه این کار باز هم سید ضیاء الدین طباطبائی بود که در آن ایام مدیریت روزنامه رعد را بر عهده داشت. در این ایام پشت پرده های سیاست جاری بریتانیا در قبال ایران، در قلهک اقامتگاه تابستانی کارکنان سفارت انگلیس رقم میخورد. خانه بیلاقی سید ضیا

نزدیک این اقامتگاه قرار داشت. این محل واقع در زرگنده بود. کمیته ای که سید ضیا تشکیل داده بود «مخفی» به شمار می‌آمد، اما عده ای از کنجکاوان شاهد تحرکات او بودند. همه اطرافیان سید ضیا به یک نسبت با او رابطه نداشتند. برخی از کسانی که در زرگنده با سید ضیا شبانه روز محشور بودند عبارت بودند از: میرزا محمود خان مدیرالملک رئیس انبارارزاق که شوهر خواهر حسینقلی خان نواب بود، دکتر منوچهر خان طبیب ژاندارمری، میرزا موسی خان رئیس خالصجات، مسعود خان کیهان سرهنگ ژاندارمری و جمعی دیگر که از تهران به شمیران میرفتند و با این گروه ارتباط داشتند، مثل میرزا کریم خان رشتی، دکتر مؤدب الدوله نفیسی، سیدمحمد تدین بیرجندی، ایپکیان ارمنی و عده ای دیگر (۱۶۹)

مهم ترین اولویت کمیته زرگنده، فراهم آوردن مقدمات تشکیل دولت بعد از سقوط مشیرالدوله بود. شخصیت مهم این تشکل میرزا کریم خان رشتی بود، او در کمیته زرگنده نفوذ فراوان داشت و از سوی دیگر گیلان همه در دست برادران او قرار داشت. اینان بودند که تصمیم گرفتند سپهدار اعظم فتح الله اکبر را به صدارت برسانند، اما مسئله این بود که او محبوبیت نداشت، به همین دلیل تصمیم بر این شد که ابتدا حسن خان مستوفی الممالک را نخست وزیر کنند و سپهدار را یکی از وزرای کابینه او نمایند تا زمینه برای ریاست وزرایی اش فراهم گردد. حتی میگفتند برخلاف عرف معمول کابینه های ایران از دوره مشروطه تا آن زمان، دو فرد معمم را هم وارد کابینه کنند: سید ضیاء الدین طباطبائی به عنوان وزیر عدلیه و سید محمد صادق طباطبائی به عنوان وزیر معارف. میگفتند به این ترتیب رفته رفته میتوان زمام امور دولت را به دست گرفت. در این نقشه البته انگلیسی ها به اینان کمک میکردند. به قول دولت آبادی زمانی سر پرسی کاکس گفته بود کسی که حتی نام مستوفی الممالک را به زبان آورد، نباید طرف گفتگوی آنها واقع شود. اینک از زبان نورمن میگفتند او تنها شخصی است که می تواند کشور را نجات دهد: «اما مستوفی الممالک عاقل تر از آن است که فریب این سخنان را بخورد و یا آلت دست این و آن گشته بعد از

یک عمر تحصیل نام نیک چندین مرتبه با شرافت ریاست دولت کردن همه چیز خود را که استقلال وطنش هم جز آن باشد فدای ریاست وزرایی چند روزه بنماید.» (۱۷۰) با این وصف در این اظهار نظر دولت آبادی که مستوفی رجلی نیک نام بود تردید وجود دارد. در همین رساله مستنداً بیان داشتیم که مستوفی چگونه آلت فعل گروه افراطی شد و پای بیگانگان را در دوره جنگ اول جهانی به ایران کشانید، چگونه اعضای کمیته مجازات را زیر بال و پر خود گرفت و چگونه سکوی پرتاب گروه بحران ساز شد.

به هر حال اندکی بعد معلوم شد جانشین مشیرالدوله، سردار منصور پسر عمومی میرزا کریم خان رشتی است، با این انتخاب سناریوی مورد نظر انگلیسی ها بیش از پیش آشکار شد. در این انتصاب میرزا کریم خان نقش مهمی داشت. میرزا کریم خان چهره‌های تودار و پیچیده بود که تا آخر عمر، نقش ویژه‌ای در تحولات معاصر ایران از مشروطه به بعد ایفا کرد. او در سالهای پایانی عمر مشاور محمد رضا شاه پهلوی بود؛ در همین زمان بود که قوام السلطنه او را به دلیل مشارکت در تحریکات فراوان دوره نخست وزیری اش به ویژه بحران نان در آذر سال ۱۳۲۱ دستگیر کرد و با این اقدام به نفرت شاه از خود دامن زد. چهره مهمتر این جلسات محمود جم بود که با خواهر حسینقلی خان نواب ازدواج کرده بود. خانواده نواب درزمره برجسته ترین عوامل بریتانیا در کشور محسوب میشدند و نقش مخرب آنها را در تحولات پیش و بعد از مشروطه در جایی دیگر به طور مشروح توضیح داده ایم. اهمیت دیگر موضوع این است که وقتی کودتا به نتیجه رسید سید ضیا به‌واقع کابینه‌های متشکل از اعضای کمیته زرگنده را آماده داشت.

او وقتی به ریاست وزرایی رسید چهار تن از اعضای کمیته خود را به وزارت گماشت و یکی از آنان را فرماندار نظامی تهران کرد. چهار تنی که به عضویت کابینه در آمدند عبارت بودند از محمود جم وزیر امور خارجه، حسین دادگر کفیل وزارت داخله، (۱۷۱) مؤدب الدوله نفیسی وزیر صحیه و خیرات عمومی و مسعود کیهان وزیر جنگ. حاکم نظامی تهران هم کاظم خان سیاح شد.

یکی از مهم ترین اشخاص درگیر این ماجراها، وستداهل سوئدی بود که مشیرالدوله از کار برکنارش کرده بود. او بلافاصله بعد از انتصاب فتح الله اکبر به ریاست وزرایی، بار دیگر به ریاست نظمیه نائل آمد. به یاد آوریم که این وستداهل زمان عملیات کمیته مجازات، رئیس نظمیه بود. بسیاری از یاران وثوق که اینک همه از کار بیکار شده بودند اطراف سید ضیا میچرخیدند. کمیته یادشده «مرکز سیاست انگلیس» در ایران تلقی میشد. نه مشیرالدوله برای آنها اهمیتی قائل بود و نه آنان برای رئیس دولت جایگاهی قائل بودند. نکته بسیار جالب توجه کمیته زرگنده این بود که دمکرات و اعتدالی را دور هم گرد آورده بود. به طور مثال سید محمد صادق طباطبائی «اعتدالی سابق» و دوستانش تشکیلاتی به راه انداخته بودند و با سید ضیا نوعی روابط خصوصی و شخصی شکل دادند.

سید ضیا هم تا اندازه‌های در پاره ای از امور با آنان مشورت میکرد. ظاهر قضیه این بود که این عده از مسلک سابق خود چشم پوشیده و اکنون خویشان را سوسیالیست مینامیدند. سوسیالیستهای دروغین میخواستند با این عنوان بلشویک ها را فریب دهند، در حالی که عنوان سوسیالیستی به هیچ وجه با بسیاری از آنان مناسبتی نداشت (۱۷۲)

دسیسه علیه جنبش جنگل

مهم ترین اقدام کمیته زرگنده تلاشی بدفرجام علیه جنبش جنگل بود. نیروهای جنگل یک سو و یک جهت نبودند. گروه غالب آنان از اندیشه اتحاد اسلام حمایت می کردند. گروه دیگری به فرماندهی احسان الله خان دوستدار، در زمره کسانی بودند که پیش تر با نیروهای باراتف جنگیده و با قوای ژاندارم همکاری کرده بود. وقتی قوای دولت دفاع ملی شکست خورد، عده ای از آنان به بغداد رفتند اما احسان الله خان به تهران بازگشت و با کسانی که مورخ الدوله آنان را «چند نفر آزادی خواهان انقلابی» میخواند و کمیته مجازات را تشکیل داده بودند همکاری می کرد. به همین دلیل بعدها دستگیر شد و در ۲۶ تیر ۱۲۹۶ از محبس

آزاد گردیده و راه مازندران را درپیش گرفت و بالاخره به میرزا کوچک خان جنگلی پیوست. او از اهالی همدان بود و با وصف اختلافات فراوان با میرزا، نفاق پیشه کرد و خود را به اندازه ای به او نزدیک ساخت که «هیچ گاه از میرزا کوچک خان جدا نمی شد.» فرد دیگری که تا حدی از قوای جنگل حمایت می کرد، کلنل محمد تقی خان پسیان بود، پسیان یکی از فرماندهان نیروی ژاندارمری بود. در آن ایام بخشی از قشون ژاندارمری نیروهایی آزادی خواه به شمار می آمدند. بنا به روایتی، پسیان حزبی تشکیل داده بود به نام سوسیال دمکرات که میرزا حسین خان معاون و افرادی چون ابوالقاسم لاهوتی و میرزاده عشقی در این تشکیلات عضویت داشتند. کلنل چند تن از نیروهای خود را مأمور کرد تا از راه زنجان و خلخال و طارم و انبارلوی گیلان به جنگل بروند و با میرزا ارتباط برقرار کنند (۱۷۳) غیر از اینان یکی از صدیق ترین یاران میرزا، دکتر حشمت طالقانی بود که از اعضای کمیته دمکرات های رشت به شمار می رفت و از همان ابتدای قیام میرزا آمادگی خود را برای همکاری با او اعلام داشته بود.

به میرزا حسین خان، معاون می گفتند زیرا وی معاون شعبه رمز وزارت امور خارجه بود که شغلی بسیار مهم ارزیابی می شد. انگلیسی ها تلاش می کردند از طریق او اخبار سرّی به دست آورند، تلاش شد این کار از کانال میرزا حسین خان صورت گیرد. به روایت کمره ای، استوکس در آذر ۱۲۹۷ تلاش کرد از درون وزارت امور خارجه اطلاعات درجه اولی به دست آورد. او از طریق میرزا عباس خان منشی وزارت داخله به میرزا حسین خان، معاون میرزا محسن خان رئیس شعبه رمز وزارت امور خارجه پیام داد اگر تماس های محرمانه وزارت امور خارجه و نامه های رمز را که از تمام کشورها در مدت جنگ به ایران مخابره شده در اختیار او قرار دهد، پول زیادی دریافت خواهد کرد. میرزا حسین خان قضیه را از طریق نیرالسلطان یکی از عوامل کمیته مجازات به مشاور الممالک را اطلاع داد. ظاهراً مشاور الممالک میگوید کار از این چیزها گذشته است و اگر حسین خان میتواند، از انگلیسی ها چیزی دریافت کند. اما معاون شعبه رمز، نزد وجدان خود خجلت زده بود. او به علی اکبر دهخدا

گفت اگر به این کار تن دردهد به کشور خود خیانت کرده است و اگر هم نامه‌های رمز را در اختیار استوکس قرار ندهد از شغل خود برکنار خواهد شد. دهخدا به او یاد داد بگوید ابتدا سی هزار تومان میگیرد تا رمزهای گذشته را در اختیارش قرار دهد، بعد از آن هم ماهی پانصد تومان دریافت میکند که اگر رمز جدیدی آمد در اختیار آنان گذارد. البته این حقوق ثابت بود، اگر رمزی قابل توجه می‌آمد به قیمتی که خود میرزا حسین خان تعیین میکرد در اختیار طرف انگلیسی قرار میگرفت (۱۷۴) دهخدا این راه حل غیر قابل اجرا را برای این به او یاد داد که میدانست مورد قبول طرف انگلیسی واقع نخواهد نشد و بهانه از دست آنان سلب میشود. اما با کمال شگفتی استوکس با این طرح موافقت کرد؛ میرزا حسین خان او را به خانه اش دعوت کرد تا باهم مذاکره نمایند. طرف ایرانی برای اینکه خود را از مخمصه برهاند هفت تن از دوستانش را به منزل دعوت کرد و آنها را پشت پرده نگه داشت. آنها ماجرا را شنیدند، اما میرزا حسین خان حاضر نشد سندی در اختیار استوکس قرار دهد. وی تمارض کرد و مدت مدیدی در رختخواب خوابید. از آن سوی استوکس هم به رشت رفت. بین راه دائماً جویای حال او میشد، کسانی را به معالجه او میفرستاد و خلاصه موضوع را پی گیری میکرد. درست در همین احوال بود که استوکس احضار شد و به لندن رفت.

اسفند ۱۲۹۷ ملاقاتی بین کنسول انگلیس در رشت و میرزا کوچک خان روی داد. کنسول خود به ملاقات میرزا کوچک خان جنگلی رفت. او توضیح داد قوای دولت مرکزی ایران که آن زمان وثوق الدوله ریاست وزرایی اش را عهده دار بود؛ تصمیم گرفته اند با جنگلی ها وارد جنگ شوند. میرزا توضیح داد او قصد جنگ با دولت مرکزی ایران را ندارد و یادآور شد قوای جنگلی در گیلان به جز اینکه در چهار سال اخیر جان و مال و ناموس مردم را از تاخت و تازهای گاه به گاه حفظ کرده‌اند، اقدام دیگری انجام نداده اند. باز هم توضیح داد علت حضور او و نیروهایش در جنگل همین بوده است و بس، وی نه تنها با دولت مرکزی ایران مخالفتی ندارد بلکه طالب وحدت ملی کشور نیز میباشد.

میرزا از وفاداری خود به منافع و مصالح ملی ایران گفت و یادآور شد در این مدت او و یارانش ابداً با بیگانه سرورسری نداشته اند، بالاتر آنکه سالی دویست و پنجاه تا دویست و شصت هزار تومان مالیات رشت بود که حداکثر چهل تا پنجاه هزار تومان آن را به مرکز میفرستادند و بقیه را حیف و میل مینمودند. او اجازه نداده است مالیات مردم رشت هدر رود، شاید تصور رود منع ارسال همان مالیات اندک به مرکز، زبانی بوده است که آنان به دولت مرکزی ایران وارد کرده اند. اوبه این نکته اشاره کرد که دولت تا ده سال دیگر هم نمیتوانست مالیات رشت را به سالی چهار تا پنج کرور برساند؛ حال آنکه او این کار را کرده است. این امر نه تنها خیانت به منافع ملی کشور نیست، بلکه خدمت هم به حساب میآید: «حال دولت که این همه خدمات ما را از نقطه نظر خیانت نگریسته و بخواهد ما را مغلوب و معدوم و بعد از مغلوبیت گرفتاران را اعدام نماید، چاره تا آنجا که جان داریم نیست مگر دفاع.» کنسول انگلیس گفت آیا نیروهای جنگلی با انگلیسی ها جنگی دارند؟ میرزا پاسخ داد: «ما ابداً با هیچ یک از دول مجاور عداوت و ضدیت و جنگی نداریم، فقط حفظ خودمان را از تعدیات و چپاول میخواهیم بنمائیم. و الا به عنوان ضدیت و جنگ با شماها و با هیچ کس این تجمع را تهیه نکرده ایم.» کنسول خواست میرزا این مطلب را به صورت مکتوب به او ارائه دهد اما پاسخ شنید: «ما عملاً در این چهار ساله ثابت کردیم که جنگ با شما نداریم و قول اطمینان میدهم که بعدها همین قسم باشد.» (۱۷۵)

بہووقع بعد از خاتمه جنگ، شرق و شمال ایران میدان وسیعی برای دست اندازی ها و سیاست بازی های بریتانیا شد. انگلیسی ها به دلیل داشتن قوا در جنوب ایران آسوده خاطر بودند (۱۷۶) با عملیات نظامی که در غرب کشور صورت میگرفت، از این ناحیه هم نگرانی وجود نداشت. بہووقع بعد از خاتمه جنگ اول جهانی و خروج روسیه از ایران به دنبال انقلاب بلشویکی، انگلستان شمال ایران را لقمهای آماده دید که باید به سرعت بلعیده میشد. انگلیسی ها برای پیشبرد اهداف خود به دو سیاست روی آوردند: نخست اینکه از تشکیل دولت های مستقل در قفقاز حمایت کردند و حتی نیرو هم به آن سوی اعزام داشتند و

دوم بر روی مهم ترین خانواده ملاک گیلان یعنی خاندان آلامشه به صورت جدی سرمایه گذاری نمودند تا این بار از آنان برای پیشبرد سیاستهای کلان خود بیش از پیش سودجویند. در این زمان روس های بلشویک سرگرم تحکیم موقعیت خود در روسیه بودند و قفقاز ظاهراً به حال خود رها شده بود. انگلیس ها از سیاست خود دو موضوع را سرلوحه کار قرار دادند: نخست اینکه مانع شکل گیری نهایی دولت بلشویکی شوند و دوم آنکه برای همیشه حکومتی دست نشانده در ایران روی کار آورند.

عرصه مهم عملیات انگلیسی ها شرق ایران بود. در خراسان قوایی انگلیسی- هندی تهیه دیدند و راه هند را در برابر نفوذ بلشویسم مسدود ساختند. وظیفه حفاظت از سرحدات شرقی ایران با ژنرال مالسون بود. او حتی در درون مرزهای سابق روسیه تزاری واقع در ماوراءالنهر رخنه کرد و از نیروهای تحت حمایت خویش به طور نظامی جانبداری نمود. با این وصف وضعیت در شمال ایران بسیار پیچیده بود. در این ایام در جنگل دو نیرو در کنار هم فعالیت داشتند؛ نیروی جنگلیها و نیروی دولت مرکزی. میرزا کوچک خان رهبر قوای جنگلی در این زمان بین پنجاه تا شصت سال سن داشت. او مردی قوی بنیه و سیه چرده بود، موهای سر و صورتش انبوه و از اخلاقی نیک برخوردار بود. او مردی صلح دوست به شمار میآمد و از اتحاد اسلامی و استقلال و آزادی ملت ایران دفاع میکرد. میرزا با استبداد داخلی و استعمار خارجی به ویژه استعمار بریتانیا به طور همزمان ضدیت میکرد. به عبارتی این دو را مکمل هم به شمار میآورد. در این ایام به حمایت عثمانیها جمعی از اتحاد اسلام در باکو تشکیل شده بود که میرزا با آن ارتباط برقرار کرد. از آن سوی آلمانی ها تلاش داشتند برای مقابله با روس و انگلیس به نوعی در جنبش جنگل رخنه کنند، «ولی میرزا کوچک خان با وجود استفاده نظامی که از آنها مینموده است، ایرانیت و اسلامیت خود را از دست نمیداده بیگانه را بیگانه میدانسته است هر که بوده باشد. چنان که روس ها مکرر خواستند او را تطمیع کرده به دام بیاورند و فریب آنها را نخورد. گاهی هم با دستجاتی از قشون روس که برای امتحان جلو میآمدند،

طرف میشد و آنها را عقب مینشانید، عده زیادی از وطن خواهان هم که عاشق دیدار یک قوه ایرانی خالص بودند از تشکیل جنگل دلخوش و به آنجا متوجه بودند.»

وقتی به دنبال انقلاب بلشویکی روس ها از ایران خارج شدند، انگلیسی ها تلاش کردند در گیلان جانشین روس ها گردند. در این زمان نیروی جنگل مهم ترین و مانع بر سر راه آنان بود.

حتی نبردهایی با قوای انگلیسی در گیلان روی داد تا به آنان نشان داده شود که نیروی جنگلی به هیچ وجه اجازه ورود قشون بیگانه را به گیلان و از آنجا به قفقاز نخواهد داد. انگلیسیها نتوانستند بر قوای کوچک خان غلبه کنند؛ به ناچار با نماینده جنگلیها مانند یک دولت مستقل پیمان منعقد کردند، زیرا «دانستند که آن قوه آلت دست بلشویک ها نمیشود و خارجه را هرکه باشد خارجه میداند.» به این شکل انگلیسی ها ظاهراً قوای جنگلی را به حال خود رها ساختند و از تعرض مستقیم به آنان چشم پوشیدند. آنها در رشت و انزلی و بعضی نقاط دیگر اطراف دریای خزر قشونی را بر جای نهادند و این بار به نفوذی زایدالوصف در قفقاز و گرجستان همت گماشتند. هدف اصلی «دست انداختن به روی معدن های نفت بادکوبه» بود. این تهاجمات در آن راستا قابل ارزیابی است. به یاد آوریم که انگلیسی ها از همان دوره تزارها در قفقاز نفوذی فراوان داشتند و برخی از عملیات تروریستی آن سامان با پولی که از سوی برخی اتباع بریتانیا به آنان داده می شد، صورت می گرفت. می دانیم که نفت باکو تا انقلاب بلشویکی در دست انگلیسی ها بود، پس اینان تلاش می کردند نفوذ از دست رفته را بار دیگر به دست آورند. سرسیسیل اسپرینگ رایس بر این باور است که سررشته بسیاری از تحرکات قفقاز به دست روشنفکران یهودی روسیه است (۱۷۷)

در این زمان حکومت مرکزی در گیلان نیرویی داشت که «اعضای آن چند تن از بولهوسان عیاش خیابان گرد تهران بودند و معدودی از گیلانیان هم رنگ آن ها»، این جمع به استثنای عده ای معدود «به شهوت رانی و مداخله کردن» میپرداختند، در تقنین میان درباریان و قوای جنگلی کوتاهی نمیکردند و مقاصد

شخصی خود را تعقیب مینمودند. حکومت گیلان با سردار معظم خراسانی بجنوردی خراسانی بود، این مرد شخصی «بی بند و بار و خارجه دوست» بود. اعمال او در گیلان مورد نفرت مردم بود؛ وثوق او را معزول ساخت و کسی را به جایش منصوب نمود که «مساوی اعمالش بیش تر و صلاحیتش برای اینکار از سلف خود کمتر» بود. این فرد میرزا احمد خان آذری نام داشت. «این شخص ریاست مالیه را داشته بعد از عزل سردار معظم کفیل حکومت میشود، آذری سفره حقه بازی خود را در گیلان پر آشوب گسترده میخواهد جنگل را هم جزو اسباب بازی خود قرار بدهد و به عنوان اصلاح کار جنگل تقریبی حاصل کرده حاکم گیلان بگردد.» (۱۷۸)

آذری، وثوق را فریب داد. او برای به هم زدن کار جنگلیها پول کلانی از رئیس الوزرا دریافت کرد، اما توانست فقط چند تن از همراهان میرزا را با خود همسو سازد. هدف آذری این بود که با اختلاف انداختن درصوف جنگلی ها کار آنها را بسازد و نابودشان کند. او به مرکز تلگراف میزد و این گونه وانمود میساخت که جنگلیها به ستوه آمدهاند و میخوانند صلح کنند. آذری «در این زمینه تلگراف هایی مشعر بر اظهار اطاعت و انقیاد از میرزا کوچک خان به وثوق الدوله مخابره مینماید که تا این وقت نگارنده شک دارد که آیا همه آنها ساختگی بوده است یا بعضی از آنها.»

وثوق پیام های محبت آمیزی خطاب به آذری و جنگلی ها فرستاد. این پیامها در نشریات گیلان و تهران منتشر شد و در پیرامون آن هیاهویی رخ داد. شاه هم که در اروپا اقامت داشت یکی از بهترین پیام های مسرت آمیز دوره زمامداری خود را شنید، اما ختم کار جنگلی ها بهوق دروغ بود و همه حقه بازی بود و فریب. تنها چیزی که حقیقت داشت این بود که فردی از «سردستان رئیس جنگل که مرد مذبذبی است با چند نفر از بستگان خود بعد از مختصر کشمکش به آذری پیوسته است و بار ننگین وجود خود را از دوش میرزا کوچک خان برداشته.» (۱۷۹)

علت این برخوردها چه بود؟ برای پاسخ دادن به این سوال باید اندکی به عقب

بازگشت. از اوایل نیمه دوم سال ۱۲۹۸ احمد خان آذری کفیل ایالت گیلان به دستور وثوق با میرزا کوچک خان وارد گفتگو شد. در همان ابتدای گفتگوها این گونه به نظر می رسید که میرزا مایل است باب مصالحه ای با دولت مرکزی باز کند. میرزا هیئتی را برای گفتگو با وثوق اعزام کرد، وثوق هم وعده داد اسلحه قوای جنگل را تحویل گیرد و در عوض کاری به آنان ارجاع دهد. از آن سوی احمد خان آذری هم نامه ای جداگانه به وثوق نوشت و تمایل میرزا را برای گفتگو اعلام داشت. متن نامه میرزا که در روزنامه رعد چاپ شده به این شرح است:

«حضرت مبارک بندگان مستطاب اشرف اعظم آقای وثوق الدوله رئیس الوزرا مملکت ایران دامت شوکتة العالی؛ در این موقع که حضرت اجل میرزا احمد خان آذری کفیل محترم ایالت گیلان ابلاغ اوامر مطاعه و نیات مقدسه بندگان حضرت اشرف دامت عظمته را به این جمعیت فرمودند به مقام جسارت آمده خاطر مقدس را مستحضر می دارد این جمعیت از چندین سال به این طرف با فداکاری ها و جان فشانی های فوق العاده که متحمل شده اند غیر از خدمت گذاری به ابنا وطن و حفظ استقلال مملکت و رفاهیت و آسایش عامه به هیچ اقدامی مبادرت نورزیده همیشه آرزومند قدرت و سطوت اولیای امور دولت بودند ولی متأسفانه بعضی از عناصر مغرض این نیات پاک جمعیت را در حضور مبارک سوء تعبیر نمودند و بدبختانه موفق به ایجاد یک نوع سوء تفاهمی گشته فدویان را متمرّد و مخل آسایش مملکت قلمداد نموده و بالاخره باعث این همه خسارات و خون ریزی گشتند، در تمام این مراحل باز هم جمعیت به هیچ وجه قصد مخاصمه نداشته در مقابل قشون دولتی راه دفاع را پیش گرفته در این موقع که جمعیت مقاصد مقدسه بندگان حضرت اشرف را برای حفظ قومیت و شرافت مملکت تصدیق می نماید، با کمال افتخار و صمیمیت به حضور مقدس اطمینان کامل می دهم که چاکر و تمام افراد جمعیت از این تاریخ کاملاً مطیع اوامر دولت معظم خود بوده و به کلی ترک مخاصمه نموده ایم و به هیچ وجه در اجرای اوامر مطاعه و در جان فشانی و خدمت گذاری مملکت قصور نخواهیم

ورزید، عموم جمعیت از طرف قرین الشرف بندگان حضرت اشرف امیدوار به مراحم عالیه بوده و یقین دارند که در سایه مکارم وافیه در آتیه شرافت آنها کاملاً تأمین خواهد شد.» (۱۸۰)

همین نامه است که دولت آبادی احتمال می دهد جعلی بوده باشد. وثوق در پاسخ به این نامه، از احمد خان آذری به دلیل مساعی اش در مورد پایان دادن به مسئله جنگل تقدیر کرد. در عین حال او جواب میرزا را هم ارسال کرد، «جواب آقای میرزا کوچک خان را به توسط خودتان مخابره نمودم البته مراتب رضایت و امتنان این جانب را از صمیمیت و بی غرضی و مساعی که برای خاتمه دادن به اختلافات و مناقشات مبذول داشته اید به ایشان ابلاغ خواهید نمود.» (۱۸۱) متن نامه وثوق به میرزا به این شرح بود:

«جناب آقای میرزا کوچک خان زید اقباله، تلگرافی که بعد از ابلاغ مقاصد دولت و ترک مخاصمه به توسط آقای کفیل حکومت مخابره نموده بودید واصل گردید. با هیچ بیانی نمی توانم از این پیشامد مسرت قلبی خود را اظهار نمایم؛ زیرا مناقشات اخلاقی که موجب این همه زحمت و بدبختی شده بحمدالله مرتفع گردید. باید به شما و خود تبریک بگویم که مساعی و اهتمامات من در رفع این بدبختی که هر دقیقه دوام آن متضمن ضرررجدیدی برای مملکت بود مؤثر واقع شده و شما هم با حسن نیت و صمیمیت مقاصد خیرخواهانه دولت را استقبال نموده اید لازم می دانم جنابعالی را مستحضر نمایم که هیچ وقت اینجانب مایل نبودم این مناقشات و اختلافات دوام پیدا کند بلکه نظر به حسن ظن و اطلاعی که به وطن خواهی و صمیمت شما پیدا کرده بودم می خواستم حقیقت را به جنابعالی مکشوف نموده نگذارم قوای اخلاقی و فکری و مادی خودتان را بیهوده صرف نمائید. عملیات جنابعالی که در یک موقع برای دفع خطر از مملکت به موقع و مفید بود، در موقع دیگر بالعکس جز خرابی و خسارت و خون ریزی نتیجه نداشت و تلفات اموال و اشخاص از هر طرف تزییع بیهوده مال و جان فرزندان مملکت بود. پس باید عناصر عاقل و علاقمند مملکت مصلحت را تشخیص داده هیچ وقت نگذارند نیت خالص و وجدان پاک آن ها به اشتباه و

اغراض مفسدین آرایش پیدا کند. این جانب همان طور به وسیله آقای کفیل حکومت در ضمن ابلاغ مقاصد دولت نوشته ام با جنابعالی نظرمساعد داشته همه طور همراهی و مساعدت خواهیم نمود و امیدوارم حالا که خودتان حقیقت را دانسته و تشخیص خیر و صلاح مملکت را داده اید دولت هم از احساسات وطن پرستانه و غیرت و عصبیت ملی شما استفاده نموده اتحاد و صمیمیت نتیجه مطلوبه خود را که سعادت مملکت و آسایش اهالی است بدهد، البته در باب اجرای شرایط به طوری که به آقای کفیل حکومت قرار داده اید زودتر تشکیل کمیسیون نموده برای تفرقه جمعیت و تسلیم

اسلحه و تعیین تکلیف افراد اقدامات خواهند نمود.»

پیش از این اوضاع، یکی از رؤسای جنگلی ها به نام دکتر حشمت فریب آذری را خورده بود. او به رشت آمد و از همان جا تلگرافی به امضای آذری خطاب به وثوق فرستاد تا حسن ظن او را بیازماید. وثوق بی خبر از ماجرا نیت حقیقی خود را بروز داد. او پاسخ داد جنگلی ها باید قلع و قمع شوند. دکتر حشمت و همراهانش با این پاسخ از شبهه به در آمدند و با وجود تأمین احمد خان به جنگل بازگشتند. ماجرای تسلیم شدن دکتر حشمت به نیروهای دولت مرکزی و خیانت آنان در فروردین ۱۲۹۸ روی داد. در آن زمان شهر رشت تحت نظارت قوای هندی انگلیسی قرار داشت. آنان به قزاقها اجازه ندادند وارد شهر شوند که «چپاول و هرزگی نمایند.» در همین احوال دکتر حشمت از جنگل به رشت آمد و خود را تسلیم کرد. دکتر حشمت خواست در ازای تسلیم خود و خلع سلاح نیروهایش، مقداری حقوق قشونی دریافت دارد. او با نیروهای دولت مرکزی به محل نگهداری سلاح و گروه خودش رفت. دکتر گفته بود اگر به او پولی داده شود، قول میدهد میرزا را کت بسته تحویل دهد. این سخن را برای آن گفت تا نیروهای قزاق را به محل استقرار نیروهای خود بکشاند. وقتی قزاقها و صاحب منصبان همراه او رفتند، دستور داد آنان را خلع سلاح نمایند. مبلغ بیست و چهار هزار تومان پول هم که گرفته بود، برداشت و با اردوی خود به نزد میرزا شتافت. نیروهای دکتر حشمت هیچ گونه آزار و اذیتی به قزاقها روا نداشتند. تمام

تلاش آنان این بود که از زدو خورد با این نیرو که بدنه اش همه ایرانی بودند، پرهیز کنند (۱۸۲) نکته این است که وثوق قبل از تصدی منصب ریاست وزرایی تلاش می کرد راهی برای ارتباط با جنگلی ها بیابد و با کمک آنان وضعیت کشور را اصلاح نماید، اما اینک آنان را اشرار میخواند. به هرحال اردوی دولتی مقیم رشت دکتر حشمت را تعقیب نمود. بین گروه کوچک دکتر حشمت و اردوی دولتی جنگی روی داد، دکتر حشمت در این جنگ طبیعتاً شکست خورد. او را دستگیر کردند و در سبزه میدان رشت حلق آویز نمودند (۱۸۳) این ماجرا در شعبان ۱۳۳۷ مصادف با اردیبهشت ۱۲۹۸ روی داد و جراید هم خبر آن را نوشتند.

به واقع بعد از این که میرزا مانع ورود نیروهای انگلیسی به انزلی و رفتن آنان به باکو از این شهر شد، همان طور که پیش تر هم توضیح دادیم، ژنرال دنسترویل فرمانده آنان همدان را پایگاه خود قرار داد. آنان چند ماهی در همدان ماندند اما در فروردین ۱۲۹۸ نخستین دسته از سربازانی که از بین النهرین اعزام شده بودند، به قوای دنسترویل ملحق شدند و همین نیروها در اردیبهشت آن سال وارد قزوین گردیدند. اینان تلاش داشتند محور انزلی به قزوین را که در دست نیروهای میرزا بود بگشایند و او را وادار نمایند محور اصلی رسیدن به قفقاز را در اختیار اینان قرار دهد. میرزا تلاش کرد این بار هم انگلیسی ها را ناکام گذارد. او نامه هایی به روحانیان و رجال سیاسی سایر شهرها فرستاد و از آنان خواست همکاری می توانند بکنند تا مانع هجوم انگلیسی ها به شمال کشور شوند. دیدیم که فقط شیخ مرتضی محلاتی به این ندا جواب داد و باز هم از قول دولت آبادی نقل کردیم که به طور خاص رجال سیاسی به این نامه ها پاسخی ندادند.

انگلیس می خواست بر جنگلی ها ضربه ای خرد کننده وارد سازد، زیرا مقاومت آنان نمادی از مقابله با تسلط بریتانیا بر کشور به حساب می آمد و می توانست الگویی برای مناطق دیگر ایران باشد. در این مرحله بود که اینان با حمایت قوای قزاق، دکتر حشمت را دستگیر کردند. وقتی دکتر حشمت را دستگیر کردند، او را به رشت آوردند، انواع مصائب و شکنجه ها را در حق او روا داشتند تا

به بازجویی آنان پاسخ دهد. حشمت نپذیرفت به سؤالات بازجویان خود پاسخ گوید و گفت فقط حاضر است در دادگاهی شرکت کند که در تهران تشکیل میشود و البته هیئت منصفه هم باید حضور داشته باشند. به هر حال او را به پای چوبه دار آوردند، قریب پنج هزار تن از مردم رشت حاضر بودند. او سرداری و عینک خود را برداشت و به بالای صندلی رفت و طناب دار را گرفت و بوسید و خود به گردن خویش انداخت. دکتر حشمت با شجاعتی وصف ناپذیر از عواملان اعدام خود خواست در کار خویش تعجیل نمایند. وقتی او را بر دار کردند، «یک مرتبه ضجه و فریاد زن ها و مردم بلند میشود. صاحب منصب نظامی قزاق خانه به قزاقها امر می کند که شلیک نمایند، اما نه به قسمی که به مردم بخورد، بلکه برای تهدید مردم. همین که مردم می بینند شلیک به آنها شده، فرار می نمایند. چند بچه کوچک و دو سه نفر زن زیر پاهای جمعیت خفه می شوند. رئیس قزاق خانه به قزاقها می گوید که هر کس احسان الله خان را بیاورد سه هزار تومان می دهم و پولها برای این جنگ ننگ آور، دولت به مصرف رسانده، علاوه بر مخارج رسمی.» (۱۸۴)

بعد از این عملیات، انگلیسی ها توانستند پل منجیل را هم که در تصرف جنگلی ها بود، بگشایند. خرداد ۱۲۹۸ همان طور که پیش تر هم آوردیم، کوچک خان با استوکس وابسته نظامی انگلستان در تهران ملاقات کرد. نیز با بیچراخوف که قزاق های تحت امر اوستون نخست نیروهای انگلیسی را تشکیل می دادند گفتگو نمود. میرزا فقط اجازه داد روس هایی از پل منجیل عبور کنند که قصد داشتند ایران را ترک نمایند. اما وی همچنان به انگلیسی ها اجازه نداد از این محور عبور نمایند. به دید میرزا قوای انگلیسی نیرویی اشغال گر بودند که نه تنها حق نداشتند از گیلان عبور نمایند، بلکه باید سراسر خاک کشور را هم ترک می نمودند. چند روز بعد از این ملاقات بود که هواپیماهای شناسایی انگلستان بر فراز گیلان به پرواز در آمدند و به طور خاص شهر رشت را بمباران کردند. از سوی دیگر، نیروی قزاق تحت امر روس ها هم مواضع میرزا را با توپ هدف قرار دادند و آنان را ناچار به رها ساختن مواضع خود در منجیل نمودند.

روز بیست و چهارم خرداد آن سال بیچاره‌خوف رشت را اشغال کرد. جنگلی‌ها در سراسر محور جاده قزوین به رشت، ناچار به جنگ چریکی با انگلیسی‌ها شدند. این نیروها در اواخر تیر ۱۲۹۸ ضربه خیره‌کننده‌ای بر قوای انگلیسی مستقر در رشت وارد کردند، بار دیگر بخش عمده شهر را تصرف نمودند و کنسولگری انگلیس را به آتش کشیدند. نبردهای خونین خیابانی چندین روز در شهر ادامه یافت. بالاخره انگلیسی‌ها توانستند با بمباران هوایی رشت جنگلی‌ها را وادار به عقب‌نشینی کنند. میرزا ناچار شد با انگلیسی‌ها قراردادی منعقد کند که طبق آن مربیان نظامی آلمانی و اتریشی را اخراج می‌کرد و مقرر شد نیروهای تحت امر او مانع استفاده انگلیسی‌ها از جاده قزوین- رشت نشوند. انگلیسی‌ها هم تعهد کردند از دخالت در فعالیت جنگلی‌ها خودداری نمایند و در روابط آنها با دولت مرکزی ایران دخالتی ننمایند. از اینجا بود که سناریوی دیگری را سرلوحه کار قرار دادند تا به طور کلی وجهه میرزا را بیشتر خدشه‌دار نمایند.

وثوق خشمگین از اطلاعات دروغ احمد خان آذری او را برکنار کرد، در این بین شخصی را به گیلان فرستاد تا در مورد اقدامات او تحقیق نماید. این شخص میرزا احمد خان اشتری نام داشت و از اجزای عدلیه بود. او مردی خوش طینت به حساب می‌آمد و نقطه مقابل آذری بود. وثوق بالاخره حکومت گیلان را به خود اشتری سپرد. وقتی میرزا کوچک خان، حسن سلوک او را مشاهده کرد، وی را به جنگل دعوت نمود، وعده داد در کار حکومت گیلان به او کمک نماید و خلاصه اوضاع و احوال در حال بهبود بود (۱۸۵) بالاتر گفتیم اواسط تیر ۱۲۹۸ خبر رسید که جنگلی‌ها بر انگلیسی‌های مقیم رشت دست یافته‌اند، تعدادی از آنها را کشته و تعدادی دیگر هم متواری گردیده‌اند. نیروهای تحت امر میرزا کوچک خان توانستند نیروهای بریتانیایی را بیرون کنند و بانک شاهنشاهی نماد سرمایه‌داری مالی انگلستان در رشت را به تصرف خود درآوردند. در این ضمن، در شهر رشت حریقی اتفاق افتاد که بسیار مشکوک بود. این حریق چند میلیون تومان خسارت به شهر وارد ساخت. انگلیسی‌ها وقتی دیدند قادر به حفظ

رشت نیستند، قصد کردند استراتژی قدیمی و شناخته شده سرزمین سوخته را در رشت هم اجرا کنند؛ آنها حتی ساختمان بانک را هم به آتش کشیدند، ناظران شاهد بودند که اسکناس ها در آتش میسخت: «معلوم نیست آنریلان انگلیسی آتش زده یا خود انگلیسی ها، چون اسکناس ها هم آتش گرفته.» (۱۸۶) انگلیسی ها گناه آتش سوزی عظیم رشت را به گردن جنگلیها انداختند. از سویی راه رشت به قزوین بسته شد.

در اینجا بود که سناریوی مورد نظر بریتانیایی ها به بوته اجرا گذاشته شد. از شهریور ۱۲۹۸ عده ای در تهران جمع شدند تا به قول خودشان یک تشکیلات سوسیال دمکرات به وجود آورند. حاج ناظم، میرزا محمود متفقه، سید عبدالرحیم اصفهانی، برهان و رجالی چون فرخی یزدی در این راه تلاش میکردند. اینان میخواستند با جذب افرادی از حزب دمکرات و سایر اشخاص نزدیک به خود یک تشکیلات سوسیال دمکرات به پا کنند. در این مسیر البته از سید محمد کمرهای رئیس گروه دمکرات های ضدتشکیلی هم دعوت به عمل آوردند؛ هدف آنان ظاهراً دعوت «برای نهضت انقلاب» بود. کمرهای با این پیشنهاد چندان موافقتی نکرد (۱۸۷) منظور هم البته انقلاب علیه قرارداد و ثوق بود. کمرهای بر این باور بود که «ما باید رسماً مسئول هیئت انقلاب نشویم، چه که قوه اداره نمودن نداریم و [با] نفله شدن پولها و خوردن [مال] مردم ... ما نباید بدنام شویم.» مهم تر اینکه کمرهای میدانست گروه سوسیالیست کذایی، اصالت ندارد (۱۸۸) مهمترین نگرانی انگلیسی ها در این دوره کماکان مسئله جنگل بود. در این زمان بود که آنان توطئه ای سامان دادند که یک سوش سوسیالیستهای کذائی بودند، یک سوش متحدهان دیرینه آنان در گیلان و سوی دیگرش برخی از عوامل کمیته مجازات.

در این مقطع حساس تاریخی، به تقلید از نیروی مجاهدین مدافع کوچک خان، عده ای از «متمولین گیلانی» نیرویی به اصطلاح ملی تشکیل دادند. هدف این نیروی دوم این بود که قوای میرزا کوچک خان و اهداف استقلال طلبانه او را مشوه سازند. کار از اختلاف افکنی بین صفوف جنگلی ها آغاز گردید. اینان برای

دست یابی به هدف خود از هیچ جنایتی فروگذار نکردند، تمام تلاش این بود تا نیروی محبوب تحت فرماندهی کوچک خان را درانظار مردم گیلان بدنام سازند و گروهی را که نتوانسته بودند از راه جنگ و گریز به زانو در آورند، از طریق شکاف در صفوف داخلی نیروها سرکوب سازند. باید میرزا را که «یک قوه ایرانی ثابت قدمی است» به هر نحو ممکن محو و نابود سازند. رأس این نیروی مخرب خاندان آلامشه بود. یکی از اعضای این خاندان یعنی فتح الله اکبر سپهدار اعظم مشهور به سردار منصور وزیر جنگ کابینه و ثوق بود. او و خاندانش در گیلان املاک و ضیاع و عقار فراوانی داشتند و در زمره ملاکین بزرگ آن سامان به شمار میرفتند. نیز سردار معتمد و سردار محیی اعضای دیگر این خاندان و البته بالاتر از همه چهره پشت پرده تحولات این زمان یعنی میرزا کریم خان رشتی، بحث سرکوب جنگلی ها را با منافع خاص خود پیوند داده بودند و از انگیزه کافی برای برخورد با آنان برخوردار بودند. اینان «اسباب دست» انگلیسی ها بودند تا این قدرت بزرگ جهانی که منافعش در ایران به شدت در حال آسیب دیدن بود، بتواند به مقصود غائی خود نائل آید.

سردار محیی عبدالحسین خان معز السلطان، که نقش مخربش رادر ایام مشروطیت پیش تر بازگو کرده ایم، در این دوره گاهی در تهران بود و گاهی سر و کله اش در گیلان دیده میشد. او در این زمان «بی تکلیف» بود یعنی نمیدانست باید چه کند. میرزا کریم خان و برادرانش در ماجرای اعتراض علیه قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق بسیار ساعی بود. نسیم شمال، سید جلیل اردبیلی، سید عبدالرحیم خلخالی، حسین پرویز و عده ای دیگر در آن ماجرا همراه با سید محمد کمرهای از محشورین او بودند (۱۸۹) درست وقتی انگلیسی ها در صدد بر آمدند به هر نحو ممکن قوای جنگلی را از سر راه بردارند، سردار محیی با کمیته زرگنده مرتبط شد. به قول دولت آبادی او؛ «با دستور مخصوص مخفی به گیلان رفته با برادر کوچک خود بی آنکه کسی متعرض آنها بشود، چندی در رشت میمانند و خود را بلشویک میخوانند و از اینجا بلشویک مصنوعی گیلان شروع میشود؛ بلشویک شدن اشخاصی که این جامه به اندام آن ها به هیچ وجه

برازندگی ندارد و باور کردنی نیست البته از روی سیاست و خارج از عادت است، خصوصاً که دیده میشود دست سیاست بیگانه به توسط کمیته زرگنده از آستین همین بلشویک ساختگی در گیلان در آمده رل بزرگی بازی مینماید. بلی، انگلیسیان با همین دست، میانه میرزا کوچک خان و سردستگان مجاهدین تازه وارد شده از قبیل احسان الله خان و غیره را بر هم زده شعله آتش ریاست جمهوری میرزا کوچک خان را هنوز درست برافروخته نشده خاموش میسازند.» (۱۹۰)

اما موضوعی دیگر هم وجود داشت، احسان الله خان و خالوقربان، از اوایل ۱۲۹۹، اصرار داشتند که با قشون جنگلی و نیروهای بلشویک و کمونیستهای کذائی، به سرعت حرکت کنند و به تهران روی آورند. نبردی نهانی بین میرزا و احسان الله خان در حال جریان بود. میرزا به عنوان رهبر جنبش جنگل، احسان الله خان را از ریاست قشون عزل کرد، اما ریاست گروهی را که به مازندران اعزام شده بودند به سعدالله خان درویش داد. او به سعدالله دستور داد با تأنی حرکت کند و عجله‌های در کار نشان ندهد تا ببیند اوضاع چه خواهد شد. نیز به قشون طوالتش هم مهمات فراوانی که از کشتی های دنیکیین به دست آورده بودند، داد و مقداری از مهماتی که بلشویک ها به او داده بودند بین آنان تقسیم کرد. اما نکته این است که میرزا به اینها هم دستور داد به سوی جنگل روند و به عبارتی در صدور فرمان جنگ به آنها علیه اردوی قزاق تعلل می ورزید.

احسان الله خان و دار و دسته اش این تعلل میرزا را که می خواست مانع زد و خورد با قزاق های بی گناه ایرانی شود؛ حمل بر سازش او با انگلیسی ها کردند. احسان الله خان و خالو قربان نامه ای به رئیس کمیسری باکونوشتند که میرزا کوچک خان خائن است و پولها و مهمات را برداشته و برده است. از باکو فرمان داده شد که نیروهای تحت امر این دو، خود راساً به رشت حمله نمایند و قوای میرزا را مورد هجوم قرار دهند. در نبردهایی که واقع شد مردم رشت به شکلی که در منابع آمده است قربانی عملیات مشکوک احسان الله خان و خالو قربان شدند. دولت تلاش کرد میرزا را به سوی خود متمایل سازد، اما او گفت تا معاهده ۱۹۱۹ نقض نشود و انگلیسی ها از ایران اخراج نشوند، ابداً با دولت

مرکزی وارد گفتگو نخواهد شد (۱۹۱) میرزا با «تندروی شدید رفقای مجاهد نمای تازه وارد شده» موافق نبود. نیز او علیه «بلشویک مصنوعی گیلان که با زور و زر فراوان و نفوذ اشرافی خوانین و متمولین درجه اول گیلان خودنمایی کرده است»، مقاومت کرد. این «مجاهد نماها» بهواقع «آلت دست این قوه ساختگی» بودند. او با تمام تلاش خود نتوانست با این گروه ها به ستیز برخیزد و آنان را از سر راه بردارد. او تنها کاری که توانست انجام دهد این بود که به جایگاه اصلی خود در جنگل مراجعت نماید. او هر چه در توان داشت اسلحه و ملزومات جنگی و پول برداشت و به اعماق جنگل رفت. نخستین مرحله از طرح سقوط قیام جنگلی ها با اختلاف افکنی در صفوف جنبش به نتیجه رسید. مخالفین میخواستند او را دستگیر نمایند اما موفق نشدند. این تلاش میرزا و جان به سلامت بردن او «با اوضاع جاری رشت خصوصاً در مقابل بلشویک های مصنوعی کار آسانی نبوده است.» (۱۹۲)

بعد از وثوق، مشیرالدوله هم تلاش کرد تا راه حلی برای مصالحه با میرزا بیابد. انگلیسی ها برای سرکوب قوای جنگل یک کرور پول و هفت هزار قبضه تفنگ در اختیار دولت ایران قرار دادند تا با آن گروه مقابله نماید. از سوی دیگر به سردار جنگ بیست هزار تومان داده شد و احتمال داده می شد این پول برای ایجاد زمینه به منظور بردن شاه به اصفهان بوده است. ازسویی سردار فاخر حکمت در همین احوال در قزوین بالای منبر رفت و گفت او نزد میرزا کوچک خان رفته و گفتگو کرده است. سردار فاخر توضیح داد میرزا قول داده است از دولت اطاعت کند. به قول سردار فاخر، میرزا با عملیات گروهی که جدیداً از باکو وارد انزلی شده بودند مخالف بود، به همین دلیل وی به حالت قهر از رشت خارج شده است و از اعمال و رفتار آنان مکدر و متنفر است. میرزا به جنگل بازگشته و به عبارتی حساب خود را از کسانی که عملیات مشکوکشان خواب راحت از مردم سلب کرده بود، جدا کرد. در همین حال خبر می رسید دولت با انگلیسی ها مذاکرات جدیدی کرده تا از گسترش جنبش میرزا جلوگیری به عمل آورد (۱۹۳)

گروه ضدتشکیلی و نفوذیهای مثل احسان الله خان نگذاشتند مسئله جنگل به مصالحه تمام شود، اینان تشنت و بحران سازی را ادامه دادند و از طریق احسان الله خان راه هر گونه گفتگوی مسالمت آمیز در راستای منافع ملی ایران را مردود ساختند. به واقع در صفوف جنگلی ها نوعی دوگانگی شکل گرفته بود که این دوگانگی البته تا اندازه های ریشه در مناقشات درون حزبی خود روسیه بعد از انقلاب داشت. ظاهراً این گونه به نظر می رسید که دولت بلشویکی با میرزا رابطه ای مناسب دارد، به عبارتی آنان تلاش می کردند نیروها را تحت رهبری میرزا کوچک خان حفظ نمایند. اما «این قفقازی های کمونیست و اشرار شعبه کمیته عدالت بادکوبه با احسان الله خان و خالوقربان با میرزا در بعضی مطالب مثل رفع حجاب مذاکره و منازعه» می کردند. در تهران از قول آقا عماد نوه شیخ فضل الله نوری که در زمان جمهوری گیلان میرزا کوچک خان رئیس نظمیة آنجا بود؛ نقل می شد که این افراد در خانه حاج محمد جعفر کنگاوری که ریاست یکی از کمیساریاهای جمهوری گیلان را به دست داشت، با محسن نجم آبادی، ابوالقاسم ذره، عبدالحسین حسابی، فلسفی و جمعی دیگر جمع شده بودند. ضمن ناهار، «احسان الله خان به صاحبخانه گفت که این طبخ خوب را کی کرده؟ گفت زخم. گفت او را بیاور نزد ما معرفی نما. من اگر زخم اینجا بود به شماها معرفی می کردم. این مطلب را آقا عماد خبر برای میرزا می برد و نزاع در می گیرد و دسته میرزا حرکت به جنگل می نمایند و مبارزه بین این ها واقع می شود.» این آقا عماد با گروه ضدتشکیلی و به ویژه کمرهای رفاقت داشت و از جمله پیامهایی از رشت برای او آورده بود (۱۹۴)

برخی از دیگر راویان نقل می کنند که روزی احسان الله خان در سبزه میدان رشت سخنرانی می کرد. او رو به سوی زن ها کرد و گفت تا کی باید خود را در بقچه بپیچید، به زنان عالم نگاه کنید که چگونه در امور خود دخالت می کنند. او به حجاب زنان حمله کرد و آن را نکوهید. احسان الله خان از زنان خواست روی خود بکشایند و به قول او در اصلاحات مملکت و وطن شرکت کنند. زنان و مردان حاضر در این جلسه با اعتراض مراسم را ترک کردند، شب هنگام

همه را خبر نمودند که صبح در مسجد جمع شوند. روز بعد کسبه و تجار و مردم شهر جمع شدند، میرزا را هم آوردند. یکی از تجار در مسجد شهر خطاب به میرزا گفت جان و مال خود را در خدمت او نهاده اند و به خاطر دعوت او علیه دولت مرکزی شوریده اند، اما حاضر نیستند نوامیس خود را در معرض این گونه سخنان ببینند. میرزا برخاست و بعد از بوسیدن کلام الله مجید سوگند یاد کرد از این حرکات خبر ندارد و با این وضع موافق نیست و تمام این اعمال مربوط به احسان الله خان است. عصر همان روز احسان الله خان در همان مسجد گفت که این افکار و سخنان زیر سر خود میرزاست، او انواع و اقسام اتهامات را نثار میرزا کرد. بعد از این ماجراها میرزا نیروی خود را برداشت و به جنگل رفت. از آن به بعد اختیار جنبش و تحولات گیلان به دست گروه احسان الله خان افتاد، گروهی از قفقازی ها در این تحرکات آنها را همراهی می کردند (۱۹۵) مردی شیخ حسن رانکوهی نام که از معاشین میرزا کوچک خان جنگلی بود و در تهران هم با گروه ضد تشکیلی و به طور مشخص با شخص کمرهای ارتباط داشت میگفت میرزا کوچک خان را دیده و با او گفتگو کرده است. او از سوی میرزا مأموریت یافت به سوی ایلات متفرقه بشتابد و کمک آنها را جلب کند. وی هم یک ماهی را به انجام این مأموریت گذراند. کثیری از ایلات و عشایر چه شخصاً و چه از طریق کمک های تسلیحاتی و مالی از جنبش میرزا حمایت کردند و عده ای کثیر هم به نزد او آمدند. میرزا از این گروه پذیرایی شایانی کرد اما در اعزام این گروه برای نبرد با قوای قزاق تعلل می ورزید. رانکوهی به طور محرمانه از میرزا علت امر را جویا شد و پرسید چرا به این گروه مهمات نمی دهد تا روانه شوند؟ پاسخ میرزا نشان از بصیرت و هوشیاری او داشت و نشان می داد برخلاف آنچه دشمنانش می گفتند از شم سیاسی بالایی برخوردار بود. میرزا گفت با لنین مذاکره کرده است که نامه بنویسد تا قوای او هر چه مهمات لازم دارند بدهند، اما در برابر این کمک؛ پول آن را دریافت دارند. میرزا گفته بود اگر هم کمک انسانی لازم شد، او میزان آن را خود اعلام خواهد کرد و باید این نیروها تحت امر او باشند و نه فرماندهان

روسی و یا سایر دست اندرکاران جنبش جنگل. میرزا توضیح داد هنوز لنین به این تقاضاها پاسخی نداده است، او به همین دلیل می ترسد وارد کار شود، زیرا اگر بلشویک ها در امور جنگل مداخله کنند خیلی بد خواهد بود، از سوی دیگر اگر هم عقب کشند و او و نیروهایش را تنها گذارند باز هم خیلی بد خواهد شد. اگر این حوادث روی دهد بیم آن می رود که نیروهای جنگلی گرفتار قشون انگلیس شوند، پس «باید به ملاحظه گذراند تا مطلب معلوم شود.» (۱۹۶)

از آن سوی سید جلیل اردبیلی مأموریت داشت از طرف دولت مشیرالدوله با قوای جنگل وارد گفتگو شود. میرزا شرط گفتگوبا دولت را اخراج قوای انگلیسی از ایران دانست. اردبیلی در رشت با استاروسلسکی فرمانده قوای قزاق، گفتگو کرد و سفارشات دولت مرکزی را که مکتوب بود به او داد. اردبیلی و استاروسلسکی هم به این نتیجه رسیده بودند که باید نبرد را در گیلان متوقف ساخت، زیرا این جنگ به نفع انگلیسی هاست. اقوی دلیل بر این که این جنگ به نفع طرف انگلیسی جریان دارد و این که در پشت تحولات آن خطه دستهای مرموز عوامل بریتانیا دیده می شود، این بود که سردار محیی و عمیدالسلطان برادران میرزا کریم خان رشتی چپاولگری را از حد گذرانیده بودند. آنها همراه با گروه احسان الله خان و خالوقربان به عملیات وحشیانه ای دست زدند. این نکته ای نبود که کسی از آن مطلع نباشد، به طور مثال، سید جلیل اردبیلی می دانست که میرزا کریم خان رشتی در تهران به طور محرمانه پول کلانی از انگلیسی ها دریافت کرده و آن را در اختیار برادران خود قرار داده است. می گفتند شاید این عمل با اطلاع و تصویب میرزا محمد صادق طباطبائی بوده باشد که اینک حزب سوسیالیست تشکیل داده بود و خود را طرفدار زحمتکشان نشان می داد تا «در جزو بلشویک ها و کمونیستها این مظالم را به اسم آنها بنماید.» (۱۹۷)

محال است آنان با هم کار کنند، زیرا «هر دو از هم خائف به قتل هستند.» در تهران به درستی معلوم شده بود که قوای احسان الله خان و برادران میرزا کریم خان رشتی عملیات خود را با هم هماهنگ می کنند و به هیچ وجه به

شعارهایی که مطرح می‌سازند، باوری ندارند. به طور مثال مرآت السلطان می‌گفت آیا باید صبر کرد تا سردار محیی و خالوقربان و احسان الله خان به تهران آیند و اموال و زن و فرزند مردم را مورد حمله قرار دهند؟ او می‌گفت باید فکری کرد که چگونه می‌توان از این بحران رهید. نکته این است که کمرهای به شدت علیه این سخن برآشفت و گفت آیا باید رفت با خالوقربان جنگید تا او را کشت و یا به دست او کشته شد تا «آقای مشیرالدوله امثال خیابانی را بکشد و به سر ملت بدبخت این صدمات را بیاورد؟» (۱۹۸) کمرهای توضیح نداد چه ربط منطقی بین این دو موضوع وجود دارد، آیا نمی‌توان هم علیه عملیات مرموز قوای احسان الله خان در جنگل کار کرد و هم به خونخواهی خیابانی پرداخت؟ همین اظهار نظر مرآت السلطان باعث شد تا کمرهای به شدت برآشوبد، خودش می‌نویسد در اعتراض به این اظهار نظر «قدری اوقات تلخی کرده، بعد [از کالسکه] پیاده شدم.» (۱۹۹)

گروه اطراف احسان الله خان اغلب افرادی به شدت مرموز به شمار می‌آمدند. در بین اینان طیفهای مختلفی از نیروهای حزب عدالت باکو تا زمیندارانی مثل برادران کریم خان رشتی دیده می‌شدند. ابوالقاسم ذره یکی از اعضای حزب عدالت باکو بود که بعداً به حزب کمونیست ایران تغییر نام داد. وی که نقش فعالی در تحولات این زمان داشت، در شهر رشت نشریه‌ای منتشر می‌کرد به نام انقلاب سرخ. بعد از شکست جنبش جنگل، او به شوروی گریخت و بعدها در تصفیه‌های دوره استالین کشته شد (۲۰۰) عبدالحسین حسابی هم مردی بود از اهالی تفرش. او هم مثل ذره با کمونیست‌های باکو همکاری می‌کرد، وی از فعالین جنبش جنگل بود و بعد از شکست این جنبش به شوروی پناه برد. بعد از مدتی دوباره به ایران مراجعت کرد و تا سال ۱۳۱۰ در کشور اقامت داشت. او هم در جریان تصفیه‌های استالینی کشته شد.

در ذیحجه ۱۳۳۸ درست در ایامی که انگلیسی‌ها ظاهراً بر شهر رشت و جاده قزوین به انزلی تسلط داشتند، تهران پر بود از شایعات بی‌اساس مبنی بر اینکه بلشویک‌ها بر انزلی غلبه کرده‌اند و تا منجیل را به تصرف خود در آورده‌اند،

دولت از این اخبار نگران و متوحش شده بود (۲۰۱) اما واقعیت این است که مردم می دانستند این شایعات بی اساس را انگلیسیها و عوامل داخلی آنها می پراکنند تا آنان را وحشتزده کنند. مردم برخی از دولتیان را شارلاتانهایی تلقی می کردند که به فشار انگلیسی ها اهالی رشت را وادار کرده اند خانه های خود را ترک کنند و به این بهانه که بلشویکی شما را بی ناموس و اعدام می کند و مردم را به این قسم و به زور متنفذین و ملاکین آنجا حرکت دادند.» (۲۰۲) استاروسلسکی رئیس بریگاد قزاق دستور داده بود نیروهای تحت امرش سه بار در خانه های مردم را بکوبند و این خبر رابه آنان اطلاع دهند. اوصریحاً از مردم خواست خانه و کاشانه خود را ترک کرده و بگریزند. بسیاری از ناظرین می گفتند با اینکه دولت ایران متمایل به انگلیس است، چرا انگلستان قوای خود را از ایران بیرون برد؟ نیز چرا انگلستان در برابر تحولات شمال ایران و حوادث در شرف وقوع سکوت پیشه کرد؟ «باید زیر این کاسه نیم کاسه باشد.» (۲۰۳)

کمرهای دریادداشت هایش به صراحت نوشته است که رشت را انگلیسی ها غارت کرده بودند و مورد قتل و نهب و هتک نوامیس قرار دادند، اما این عملیات را به گردن بلشویک ها انداختند. این شایعات به طور خاص در تهران پیچید و وحشت فراوان ایجاد کرد. به قول کمرهای «یک وضع حقه بازی غریب» در کار بود، «امان از دسایس حقه بازها.» (۲۰۴) نبردی سهمگین بین اردوی قزاق و بقایای قوای جنگل که همراه میرزا نرفته بودند درگرفت. فرماندهی این نیروها به عهده احسان الله خان بود که شکست خوردند. وقتی نیروهای احسان الله خان شهر را تخلیه کردند، نوبت به «اراذل و اوباش» رسید، این ها بیشتر از نیروهای قزاقی بودند که پیش تر خلع سلاح شده بودند. این گروه به باقیمانده نیروهای جنگلی حمله بردند و شروع به آزار و اذیت مردم نمودند و خانه های آنان را غارت کردند. اینان تعدادی از نیروهای جنگلی را کشتند، بلافاصله نفراتی از نیروهای قزاق از راه خمام به سمت انزلی حمله ور شدند، آنها هم اموال مردم را غارت کردند. اینک مردم به مقابله با قزاقها برخاستند. قزاقها در مقابل مردم شکست سختی متحمل شدند، این بود که به سوی

حمام فراری گردیدند. در این عملیات رضا خان میرپنج حضور داشت و گروهی از نیروهای قزاق را فرماندهی می کرد. رضا خان فرماندهی آتریاد همدان را به دست داشت و همراه با نیروهای ژنرال دنسترویل وارد گیلان شده بود.

حیله رضا خان برای ترسانیدن مردم، ادامه تحرکات و فتنه انگیزیهای احسان الله خان بود. او برای اینکه زمینه را برای تحرکات آتی باز نگه دارد، درست در ایامی که قزاق ها می توانستند نقش بهتری بر عهده گیرند، اولاً آنان را به غارت اموال عمومی دستور داد و دیگر اینکه درست در موقعیتی مناسب به آنان دستور عقب نشینی داد. بعد از این دستور، قزاقها بدون دلیل شبانه وارد شهر رشت شدند، دو بعد از نیمه شب رضا خان دستور عقب نشینی از رشت را صادر کرد. به دستور او به تمام مردم شهر رشت اطلاع دادند که «مردم ما می رویم و اگر شما بخواهید کشته نشوید خودتان با زن و بچه ها بدون اسباب فرار نمائید.» بعد از این دستور «اعیان و اشراف که اساساً وحشت داشتند»، همراه سایر مردم از شهر گریختند. کسبه که گروه احسان الله خان سه ماه مال الاجاره را به آنان تحمیل کرده بود، زودتر از همه و پیشاپیش فرار کردند. سایر مردم هم گریختند. عده ای که متهم به قتل بلشویک ها بودند و گروهی دیگر که آذوقه برای قزاقها تهیه کرده بودند، فرار را بر قرار ترجیح دادند. قزاقها در کلیه مراحل فرار مردم، آنان را تشویق به گریز می کردند (۲۰۵)، در حالی که همان نیروهای احسان الله خان هم اینک به سوی انزلی گریخته بودند و دلیلی برای عقب نشینی به سوی منجیل وجود نداشت. در شهریور ۱۲۹۹، قوای قزاق که توانسته بود نیروی احسان الله خان را شکست دهد، ناگاه عقب نشینی کرد. این اردو از منجیل هم عقب نشسته و به چهار فرسخی قزوین رسیده بودند.

شرح این اردوکنشی و جنگ و گریز اردوی قزاقها و احسان الله خان و نیز نقشه پشت پرده برای اضمحلال تنها نیروی ایرانی به روایت دولت آبادی به این شرح بود: با رفتن میرزا به اعماق جنگل، مانعی بزرگ از سرراه احسان الله خان و گروه بلشویک مصنوعی که از او حمایت مینمودند برداشته شد. از این به بعد احسان الله خان میتوانست به راحتی «به مقاصد سیاسی و ضد بلشویک»

خود رسیده و نقشهای را که «مأمور اجرای آن» بود عملی سازد (۲۰۶) دولت آبادی احتمال میدهد که احسان الله خان از نقشه تو در تویی که برای فروگرفتن کوچک خان طراحی شده بود، اطلاعی نداشته و در این راه فریب خورده است. اما با شواهد و قرائنی که به دست دادیم، این احتمال صحت ندارد و احسان الله خان به عمد و با انگیزه به اقدامات خود دست می زد. خلاصه این که «قوه بلشویک نمای افساد کننده» بعد از دوری جستن میرزا از تحولات رشت، فوراً به اجرای نقشه خود ادامه دادند. سردار محیی و برادرش میرزا کریم خان رشتی، «رخت سربازی بلشویکی در بر نموده در برداشتن قدمهای سریع بلشویکی از هیچ کمونیست نمای شرور عقب نمیانند.» به قول دولت آبادی، «مفسدین رشت برای بد نام و منفور ساختن مسلک بلشویکی به عنوان آزادی خواهی شروع به عملیات کرده حکم میکنند زنان روگشوده بیرون بیایند، اما این حکم اجرا نمیشود و حتی زن های معلوم الحال که در غیر این موقع چندان روبسته نبوده اند بعد از این روبسته بیرون میآیند. بلشویک نماهای رشت به گرفتن پول از مردم میپردازند و از هیچ گونه تهدید کردن و آزار نمودن اشخاص پولدار دریغ نمیکنند، قبر میکنند و متمولین را در کنار قبرها حاضر کرده تکلیف ایشان را پرداختن وجوه و یا زنده به گور رفتن معین مینمایند. این رفتار قوهای که اکنون زمام امور گیلان را در دست خود دارد سبب میشود که جمعی از متمولین خانه و زندگانی خود را رها کرده از گیلان فراراً به تهران میآیند. ورود این جمع فراری رشت در قزوین و تهران تولید هیجان مینماید خصوصاً که خبر میرسد متجاسرین نزدیک منجیل رسیده رو به قزوین میآیند.» (۲۰۷)

در این بین چهار صد تن از قوای قزاق کشته شدند، بیشتر اینان از آتریاد اردبیل بودند. قزاقها شروع به عقب نشینی از شهر رشت کردند، گروه افراطی رخنه کننده در جنبش جنگل، به تعقیب اینان پرداخته و کثیری را مجدداً کشتند. بسیاری از مردم از گرسنگی و ترس در راه ها مردند، «شنیدیم که به طور تحقیق بعضی ها اطفال خود را در سفید رود انداختند. خیلی از زن و بچه مفقود شده است که متصل پدر یا مادر آنها در تفحص هستند.» (۲۰۸) به این ترتیب بر

جمعیت شهر قزوین چهل هزار تن افزوده شد؛ «در خیابان‌ها قزوینی میان رشتی گم است.» (۲۰۹) تا صفر ۱۳۳۹ هر روز تعداد کثیری رشتی وارد قزوین می‌شد. جمعی هم به زنجان رفته بودند. می‌گفتند تا روزی هشت هزار تن مهاجر از رشت وارد قزوین می‌شود. وضعیت بسیار اسفناک بود، «در مملکت ایران، شهری به تمول و ثروت رشت نبود،... اینک به کلی خراب و گدا شد. اداره حکومتی رفته باغ به آن بزرگی مملور رشتی بود. از امروز به سمت طهران اجازه حرکت داده شده است.» (۲۱۰)

مشیرالدوله برای رویارویی با این وضع به دو اقدام دست زد: نخست مستوفی الممالک را که با «تندروان مربوط است» در تشکیل کابینه شرکت میدهد و دیگر اینکه برادرش مؤتمن‌الملک را وزیر مشاور قرار داد. او برای امنیت مازندران استاروسلسکی را فرستاد، اما این کار فایده‌ای نداشت؛ زیرا خطر اصلی از گیلان بود و نه از مازندران، مضافاً اینکه نیروی تحت فرماندهی سرهنگ حبیب‌الله خان شبیبانی میتوانست برای جلوگیری از متجاسرینی که به آن ناحیه رفته بودند کافی باشد. اردوی تحت فرماندهی سعدالله درویش به دنبال رفتن میرزا کوچک خان به جنگل عقب نشینی کرده و متواری شده بودند. در این ایام حادثه‌ای مهم تر روی داد. قشون انگلیس که پس از تخلیه انزلی در منجیل اقامت داشتند، بدون دلیل عقب نشینی کردند و به سوی قزوین به حرکت در آمدند. این امر تکمیل سناریویی بود که به دست خود انگلیسی‌ها تدوین شده بود. آنها با این اقدام باعث ایجاد رعب و هراس در دوائر دولتی شدند، مردم به شدت مضطرب گردیدند و شاه بیش از همه ترسید؛ او به این فکر افتاد که از پایتخت فرار کند (۲۱۱) انگلیسی‌ها میخواستند این گونه وانمود سازند که تحولات گیلان امری است که آنان نه تنها از آن اطلاعی در دست ندارند بلکه بیم از دست رفتن جانشان هم وجود دارد. اما واقعیت مطلب این بود که انگلیسی‌ها وقتی از گیلان عقب نشینی کردند که مطمئن شدند بلشویک مصنوعی که به دست خودشان ایجاد گردیده بود، سکان هدایت امور را به خوبی در دست دارد و می‌تواند از حل مشکلات پیش رو بر آید. عقب نشینی آنان هم نوعی عوام فریبی بود و هم

برای ایجاد وحشت بین مردم و شاه. متعاقب این تحولات به استاروسلسکی که در مازندران به سر میبرد، دستور دادند به گیلان رود. مقام نظامی او را ارتقا دادند و اختیارات فراوانی هم به وی داده شد. این که «چه ضرورت این اقتضای را میکند که به یک شخص بیگانه این درجات و این اختیارات داده شود» امری بود مجهول. مشیرالدوله شاید گمان میکرد با این وسیله میتواند او و قوای قزاق تحت فرماندهی اش را برای مقابله با گروهی آشوب طلب در گیلان دارای انگیزه مقاومت بیشتری کند. اما مسئله این بود که استاروسلسکی «سردار روس به ظاهر روس و به عقیده جمعی به باطن تاریک» بود، بعید به نظر میرسید او با این تشویق ها انگیزه ای برای دفاع از مردم ایران پیدا کند. بالاتر اینکه او «هر چه برای خود و کسانش درخواست کرده است بدون مضایقه به او داده شد». به عبارت بهتر اینکه قزاقها به هنگام نبرد در جنگل های گیلان بدون رخت و لباس و حتی پوتین میجنگیدند، دروغی بزرگ بود.

به قول دولت آبادی «سیاست عمیقی» در کار بود که انگلیسی ها که خود اردویی در گیلان داشتند و البته به مسئله بلشویسم هم بسیار حساس تر از ایرانیان بودند؛ راضی شدند به این صاحب منصب بیگانه اختیارات فراوان داده شود. ظاهر امر این بود که استاروسلسکی تابع حکم انگلیسی ها نبود و از آنان فرمانبرداری نداشت. پس چه سیاستی در کار بود که انگلیسی ها حاضر شدند در برابر اعطای اختیارات به فرماندهی که تابع مطلق آنان نبود؛ سکوت نمایند؟ علت امر باز هم به قول دولت آبادی این بود که «اولاً زمام امر بلشویک نمایان گیلان در دست خود آنهاست و اهمیت به آن نمیدهند و ثانیاً تمام نقطه نظر آنها از میان بردن قوه قزاقی است که اکنون تنها قوه قابل ایستادگی کردن در برابر قوهای است که آنها در ایران دارند.» (۲۱۲)

انگلیسی ها شاهد بودند که اردوی استاروسلسکی متشکل از ده هزار تن قزاق و ژاندارم از مقابل آنان به سوی گیلان در حرکتند. این زمان انگلیسیها در حوالی قزوین اسکان داشتند، اما هیچ واکنشی از خود نشان ندادند. آنان به یاد میآوردند

که همین استاروسلسکی تنها دو ماه قبل در برابر تسلط آنان بر قزاق خانه مقاومت کرد، اما این لحظه علیه او هیچ کاری نکردند؛ مطلعین این رضایت ظاهری را دلیلی بر نقشه های پشت پرده ارزیابی نمودند. اردوی تحت فرماندهی استاروسلسکی به سوی منجیل رفت و در راه یک سردار طالشی که فقط به دلیل ضدیت با میرزا کوچک خان اردویی کوچک تشکیل داده بود، به آنان ملحق شد. قوای «متجاسرین گیلانی و قفقازی بلشویک نما» در برابر این اردو تاب مقاومت نیاورد، به ویژه اینکه از سوی طالش و جنگل هم در معرض تهدید بود؛ پس این متجاسرین گاهی به جنگ و گاهی هم بدون سر و صدا، تا انزلی عقب نشستند. مردم رشت از این نیرو به شدت استقبال کردند. آنان که از ترس زنده به گور شدن به دست قوای احسان الله خان و خالو قربان به خود میلرزیدند، ورود قزاقان را موهبتی آسمانی دانستند و آن قدر به این نیرو محبت کردند که «شنیده میشود بعضی از قزاقان از کرده های شناعت آمیز خود نسبت به مردم این شهر در موقعی که برای سرکوبی جنگلیان آمده بوده اند، اظهار پشیمانی میکنند».

اردوی دولتی بدون مطالعه و بی نقشه در صدد بر آمدند به انزلی حمله برند و متجاسرین را به دریا بریزند: «اینجاست که لبهای به مصلحت روی هم گذارده شده نظامیان انگلیس در اطراف قزوین به خنده گشوده میشود و دیدگان اردوی دولتی در سایه غرور و اغفال صاحب منصب روسی به گریه میافتد؛ چه در مردابهای انزلی اردو پیش میرود که ناگهان از دریا گلوله های توپ دور زن از سر اردو گذشته صحرا را پر آتش میکند و با گلوله های شصت تیر که از اطراف میرسد، جوانان ایرانی مانند برگ خزان به خاک میریزند و از این بلا بدتر بمباردمان طیاره های انگلیسی است که از طرف قشون مقیم بکندی بر سر آنها میشود. آیا این وضعیت اجازه نمیدهد که انسان تصور نماید آن عقب نشینی بی صدای بلشویک نمایان تا لب دریا و کشانیدن اردوی دولتی به مردابهای انزلی و آتش باری بر آنها از دریا و صحرا و بمبارده کردن طیاره های جنگلی همه از روی یک نقشه و با یک فرمان و برای یک مقصود بوده باشد؟» (۲۱۳)

به هر تقدیر از آتش باری «دشمن بلشویک آسا» و «انگلیس دوست نما» جمع

کثیری از جوانان ایرانی حاضر در اردوی دولتی کشته و مجروح شدند. باقی مانده آنان با مصیبت تمام به شهر رشت بازگشتند و انگلیسی ها «در عذر این بمب اندازی و خسارت شدید که به اردوی دولتی وارد ساخته اند میگویند طیاره های ما برای تحقیق حال اردوی بلشویک به انزلی رفته بودند و این اردو را قشون دشمن دانسته بمبارده کردند.» همزمان انگلیسی ها تبلیغ میکردند که قوای آنان همراه با قوای ایرانی با بلشویک های روس در گیلان میجنگند. این خبر دروغ باز هم باعث ایجاد نفاق در بین سیاستمداران ایرانی شد: «این خبر دروغ بر ملیون ایران گران آمده از دولت میپرسند اگر جنگ با روس است که ما با روس جنگ نداریم واگر با متجاسرین ایرانی است چرا انگلیسیان نام آنها را بلشویک روس میگذارند و هم اگر قشون ماست که میجنگد انگلیسیان چرا خود را شریک میدانند؟ دولت جواب میدهد ما خود بی شرکت خارجی جنگ میکنیم و جنگ ما با متجاسرین ایرانی است نه با بلشویک روس.» (۲۱۴)

به هر حال بعد از جنگ جانگداز حوالی مرداب انزلی و کشتار جوانان ایرانی به دست طیاره های جنگی انگلستان، قوه قزاق به کلی متلاشی شد، انگلیسی ها با اقدام زیرکانه خود نه تنها کوچک خان را منزوی ساختند بلکه قوه قزاق ایرانی را هم نابود کردند. این بار انگلیسی ها باز هم برای نعل وارونه زدن وارد میدان شدند، اینان به شاه جوان، ترسو و بی تجربه ایران این گونه القا کردند که باید به کار صاحب منصبان روسی این تشکیلات نظامی خاتمه داد؛ این بزرگ ترین نفعی بود که بریتانیا میتواند از اوضاع ایران ببرد و گامی دیگر برای پیشبرد سیاست خود در این گوشه حساس عالم بردارد. انگلیسی ها به شاه ایران این گونه وانمود ساختند که نفع ایران در تشکیل یک ارتش متحدالشکل است. البته واقعیت هم همین بود، اما انگلیسی ها منظور خاص خود را از این نقشه میطلبیدند: آنان به دنبال این مسئله بودند که باتشکیل قشون متحدالشکل امنیت لازم برای سرمایه گذاری اقتصادی آنان در کشور فراهم شود. تشکیل ارتش متحدالشکل یک نیاز ضروری بود، اما مسئله این بود که انگلیسی ها میخواستند صاحب منصبان خود را در این قوه به منصب فرماندهی برگزینند. این سیاست

از سوی کشوری اتخاذ شده بود که «یک قشون دارای همه چیز... در ناف مملکت

ما یعنی در اطراف پایتخت اقامت دارد، بیگانه ای که به قول خودش با ما قرارداد بسته؛ قراردادی که به موجب آن مملکت را سیاستاً و اقتصاداً در چنجه دان فراخ خویش مشاهده میکند.» (۲۱۵) در این شرایط تاریخی دولت ایران باید زمام امور وزارت جنگ را به دست کسی میداد که «آگاهترین، بی طمع ترین و وطن دوست ترین اشخاص با لیاقت» باشد. این فرد باید اوضاع نظامی کشور را سر و سامانی میداد و ایرانی را که در گرداب بلایا غوطه ور بود، به ساحل نجات میرسانید. اما درست در این شرایط کسی به مقام کفالت جنگ برگزیده شد که نه علماً و نه عملاً شایسته این مقام نبود، او سرمشق درستکاری و بی طمعی هم محسوب نمیشد و این فرد مهدیخان وثوق السلطنه بود. این مرد سال ها در دفتر مالیه قشون کار کرده بود و حیف و میل هایش زبانه زد نفرات قشون بود، با وجود او بودجه ناچیز دولت فلاکت زده و قشون متلاشی شده، از دستبرد حیف و میل مصون نماند؛ این بودجه را برای آن تعیین کرده بودند تا بقیه قوای متفرق شده را جمع آوری نمایند، اما پول مزبور حیف و میل شد. بالاتر این که انگلیسی ها در برابر اعتراض دولت ایران که چرا اردوی ایران را در انزلی بمباران کردند، پاسخ دادند علت امر بی انضباطی و عدم روابط منسجم و مستمر آنان با ایرانیان بوده است. آنان پیشنهاد کردند یکی از صاحب منصبان خود را واسطه میان دو اردو قرار دهند: یعنی اردوی انگلیسی ها و اردوی ایرانیان. به این شکل «در تعقیب این گفتگو یک نفر صاحب منصب که از هندوستان شاید برای همین گونه کارها آورده شده است، رابط قرار داده میشود و اینجاست که می توان گفت از بدرقه بیش از دزد باید حذر کرد.» (۲۱۶) از آن سوی، متجاسرین احسان الله خان و خالو قربان هم بعد از لطمه سنگینی که به نیروی نظامی ایران زدند، آسوده خیال با کشتیهای روسی به باکو رفت و آمد میکردند «تا ببینند عاقبت کارها چه میشود و مددی از جاهای دیگر میتوانند بگیرند یا خیر.» (۲۱۷) خیال آنان از قشون انگلیس که در اطراف قزوین بودند راحت بود، زیرا آنان بهواقع

متحدان طبیعی این متجاسرین به شمار می‌آمدند پس فعلاً در انزلی استراحت میکردند.

به زودی در تهران «انتشارات غربی» ساخته و پرداخته شد. شایعات حاکی از این بود که از سوی روس‌ها به قوای متجاسرین در انزلی کمک میشود. معلوم بود که «سیاستی اقتضا کرده است برای این شهرت بی اساس تا معلوم شود از روی چه نقشه‌های است.» در این ایام کسانی که وقایع گیلان را تحت نظر داشتند و به مسائل آن از نزدیک آشنا بودند میگفتند تا چند روز دیگر بحران شمال ایران خاتمه مییابد و کلیه دعوایها تمام میشود. شایع بود قزاق خانه منحل میگردد و اختیار این قشون به دست انگلیسیها خواهد افتاد. چندی بعد خبر رسید قزاق‌هایی که بین رشت و انزلی سرگرم سنگر ساختن بودند با متجاسرین مقیم انزلی به نبرد پرداخته اند و قزاقها بدون ضرورت عقب نشینی کرده اند. میگفتند استاروسلسکی «از دور بیرق‌های روس بلشویک را به دست بیرق داران دشمن دیده گفته است ما با روس جنگ نمیکنیم باید عقب نشست.» (۲۱۸) این شایعات هیچ کدام حقیقت نداشت و کوچک‌ترین حملهای هم از جانب انزلی صورت نگرفته بود، قزاقها با هماهنگی نیروهای انگلیسی فرار کردند و به رشت رفتند، آنان بار دیگر مردم را به وحشت افکندند، زن و مرد و کوچک و بزرگ، خانه و کاشانه خود را ترک کردند و پیاده و سواره به سوی قزوین و شهرهای دیگر اطراف رهسپار شدند. در حالی که هیچ تهدیدی علیه مردم وجود نداشت، قزاقها در خانه مردم رشت را میزدند و از آنان میخواستند هر چه سریع‌تر شهر را ترک کنند. اموال مردمی که از وحشت، خانه و کاشانه را ترک کردند به یغما رفت، «مسلم است اموال بجا مانده ... بی مقدمه فراری شده هم هر قدر وفادار باشند در جای خود دست نخورده نمی‌ماند به انتظار بازگشتن صاحبان خویش.» اردوی قزاق هم نه در رشت ماندند و نه در منجیل، آنها وظایف و مسئولیت خود را بیهوده رها ساختند و به سوی قزوین عقب نشستند. در اثر «این فرار بی جا» برخی از قزاقها متفرق شدند، برخی به جنگل رفتند، عده‌ای از گرسنگی در طول راه تلف شدند، در این حال همه میدیدند که استاروسلسکی با اتوموبیل

خود بین رشت و قزوین در حال حرکت است و در قزوین با اردوی انگلیسی ها و صاحب منصبان آنها گفتگو میکند. وقتی این حادثه اتفاق افتاد، بهووقع چراغ سبزی به نیروهای بلشویک نما داده شد. آنان از انزلی به رشت آمدند و به واسطه استقبال مردم شهر از اردوی دولتی تا توانستند آنان را مورد آزار و اذیت قرار دادند؛ «در صورتی که پذیرایی کنندگان از اردوی دولتی فراری شده اند و باقیمانندگان استطاعت فرار نداشته اند چه رسد که استطاعت پذیرایی کردن از کسی را داشته باشند.» (۲۱۹) وقتی قزاقها عقب نشینی کردند، انگلیسی ها پیشروی نمودند، اینان از منجیل گذشتند و با فاصله ای اندک از متجاسرین با کمال اطمینان اردو زدند. از آن سوی «بلشویکان مصنوعی» هم در رشت و انزلی آرام گرفتند. بالاتر اینکه سردار محیی و برادرش میرزا کریم خان هم زمام حکومت گیلان را به دست گرفتند. هدف انگلستان این بود که می خواست «یک قوه به صورت ظاهر هم رنگ قوه جنگل و قوای بلشویکی؛ میان او و بحرخرز»، یعنی مرزهای شوروی حائل باشد، «آن هم قوهای که زمامش از دست قدرت آنها خارج نبوده باشد؛ اینجا ظاهر می شود که بلشویک مصنوعی گیلان به توسط اعیان و متمولین آن سامان با کدام دست و از روی چه مصلحت ساخته شده و چه نتیجه داده است.» (۲۲۰)

انگلیسی ها آسوده خیال از اینکه از جنگلی ها دیگر کاری ساخته نخواهد بود، با فراغت خاطر به اجرای نقشه خود پرداختند. قزوین و تهران اینک عرصه قدرت نمایی انگلیسی ها شده بود. استاروسلسکی که اینک با انگلیسی ها کاملاً هماهنگ بود، به تهران رفت و استعفای خود را به احمد شاه تقدیم داشت. سپس تحت نظارت انگلیسی ها به قزوین آمد رسماً قزاق خانه را به آنان تحویل داد و باز هم با حمایت و مراقبت آنان، همراه با خانواده و دیگر صاحب منصبان روس به بغداد رفته و از آنجا عازم اروپا شد.

کمتر کسی بود که نداند هنگامه رشت توسط چه دستهایی شکل گرفت و به آن نتیجه اسفناک ختم شد. درست زمان استعفای مشیرالدوله از ریاست وزرایی در تهران گفته می شد آن هنگامه به دست دولتی ها اتفاق افتاد، این انگلیسی ها

بودند که بلشویک ها را وارد رشت کردند و خود رو به منجیل عقب نشینی نمودند. نیز این انگلیسی ها بودند که مانع موفقیت دولت مشیرالدوله شدند، آنان حاضر نشدند دولت را با حمایت مادی خود کمک کنند، در نتیجه دولت هم نتوانست از پس مهار بحران ها برآید و ناچار به کناره گیری شد. درست در این احوال، ادارات، نظمی، قزاق خانه و بسیاری از نقاط دیگر در اعتصاب به سر می بردند. اشرار و مفسدین هر روز مشغول تحریکات بودند و بحران آفرینی را با شدت بیشتری ادامه می دادند. بالاینکه حتی بسیاری از مغرضین حداقل شخص مشیرالدوله را فردی مثبت ارزیابی می کردند، کمرهای از او با عنوان «شقی ابن شقی و دعی ابن دعی موسوم به حسن مشیرالدوله» یاد می کرد (۲۲۱)

روزهای بیستم تا بیست و دوّم نیحجه ۱۳۳۸ مردم رشت گروه گروه وارد تهران می شدند، مردم از دیدن وضعیت آنان بیش از پیش متوحش شدند. رئیس بریگاد قزاق یعنی استاروسلسکی خود روز بیست و دوّم این ماه وارد تهران شد. بعدها معلوم شد که تخلیه قوای انگلیسی در رشت و عقب نشینی آنها برای این بود که «آنچه خواستند مضار بولشویکی را به مردم ایران به بیان و بنان بفهمانند ممکن نشد. این شیوه را زدند تا به حس و عیان ما بفهمیم که بد است.» (۲۲۲)

آقا شیخ احمد سیگاری که خود از رشت به تهران آمده بود، توضیح داد شایعات مربوط به رشت دروغ بوده و «ابداً بی ناموسی و چپاول نبود»، او گفت معترضین فقط نمی خواستند مشهدی صمد قفقازی حکمران رشت باشد. او توضیح داد اما مردم رشت در وحشت از بلشویک ها با قزاقها همکاری کردند. وقتی برخی از اهالی با قزاقها همکاری کردند، وحشت عمومی شهر رشت را فراگرفت، به ویژه بعد از این که قزاقها گفتند «حرکت نمایید و الا شماها را بلشویک ها نیست و بی ناموس می کنند.» (۲۲۳)

آقا سید محمود استرآبادی که چهار روز بعد از حرکت و قهر میرزا کوچک خان و رفتن به جنگل وارد انزلی شده بود، می گفت چند تن روس با عده زیادی

همراه بعد از رفتن میرزا وارد انزلی شدند. اینان چون از وضعیت گیلان و آرایش نیروهای جنگلی بی اطلاع بودند، با گروه احسان الله خان که اینک بر اوضاع تسلط یافته بود، مرتبط شدند. ترک های آذربایجانی و دسته احسان الله خان، به دنبال رفتن میرزا کوچک خان به اعماق جنگل؛ بعد از اینکه زمام امور را به دست گرفتند، سخت گیری بر مردم را آغاز کردند. آنها از مردم اعانه می خواستند و این مبالغ را به زور از مردم دریافت می کردند، شب ها به در منزل مردم می رفتند و وجوهای مطالبه می نمودند. به گزارش استرآبادی، روس ها مانع از این کارها می شدند، اما گوش کسی بدهکار نبود، دسته احسان الله خان به کارهای خود ادامه دادند، همین دسته در رشت حریقی تولید کردند، هفت کاروانسرا، یک مسجد و عمده دکانهای مردم بی گناه رشت در آتش سوخت. از این بالاتر «در موقع حریق، مردم که می خواستند اطفا نمایند آنها مانع بودند و هر چه اسباب که صاحب دکاکین از حریق بیرون می بردند به نظمیۀ باید ببرند، [اما] بعد نظمیۀ لغت و لیس می کرد و تمام را به صاحبانش پس نمی داد. دیگر اینکه «چند قبر متجاسرین و بلشویک ها کنده بودند و شهرت داده بودند که برای کسانی است که تمکین از دادن اعانه نکنند و شبی که فردایش بلشویک ها به واسطه حملات قشون دولتی در منجیل به آنها و شکست آن ها می خواستند از رشت بروند، محرمانه و بی اطلاع رشت را خالی کردند.» وقتی صبح شد مردم رشتی دیدند شهر خالی شده، «فقط احسان الله خان با دو بیست نفری به اسم این که ما مانده ایم شهر را نگاهداری بنمائیم»، اما به زودی معلوم شد آنها هم خیال رفتن دارند (۲۲۴) تبلیغات رایج در مورد وقایع رشت تأثیر بسیار بدی در اذهان عمومی باقی نهاد. کمرهای نقل می کند در مجلس روضه های که او شرکت کرده بود، عده ای از اهالی طالقان، «مذمت از عقاید بلشویک ها [می کردند] که دیگر مردم زنهاشان روی خود را باز کنند چه فایده دارد؟» (۲۲۵) حتی کمرهای در خاطراتش نوشت: «واقعاً این بیانات لاش خورها که عامه مردم فوراً فریب [می خورند] مرا آتش زد. آن وقت من قسمی عنوان نمودم که از شدت غیض،

آنها آتش گرفته، اما نفسشان در نیامد و خفه ماندند: الا لعنه الله علیهم اجمعین.» (۲۲۶) معاضد السلطنه پیرنیا، میرزا کوچک خان را مردی فناتیک می دانست و غارت گری های رشت را به خالو قربان نسبت می داد (۲۲۷)

تازه بعد از این حوادث بود که گویا حقایق امور بر لنین مکشوف شد، او به دنبال تحریکات احسان الله خان، فرستادهای به نزد میرزا فرستاد و پذیرفت که فرماندهی قشون بر عهده شخص او باشد، اما دیگر خیلی دیر شده بود. به همین دلیل میرزا پاسخ داد تحرکات نیروهای احسان الله خان در رشت، باعث گردیده مردم از بلشویسم نفرت پیدا کنند و این عملیات تأثیرات مخربی در گیلان به جای نهاده است. اما در این وضعیت هم بهترین کار این است که روس ها مال التجاره ایرانی ها را که در باکو ضبط کرده اند پس دهند، از سویی اموال و پول های مردم که توسط نیروهای احسان الله خان مصادره شده به آنان بازگردانیده شود. اگر این اموال تلف شده و یا مصرف گردیده‌اند و بازگردانیدن عین آن به مردم ممکن نیست، حداقل قیمت آن را بپردازند. دیگر اینکه «اشرار بادکوبه که به اسم بلشویکی در رشت این کارهای بد را نمودند تنبیه و سیاست نمایند.» (۲۲۸) اینها شروط میرزا بود برای پذیرش حسن نیت شوروی ها، شروطی که هرگز اجرا نشد (۲۲۹)

درست در همین ایام بود که نیروهای شیخ محمد خیابانی به دست مخبرالسلطنه هدایت والی تبریز تارومار شدند و شخص خیابانی به قتل رسید. در این زمان مشیرالدوله رئیس الوزرا بود، او توضیح داد قتل خیابانی به وی ربطی نداشته است؛ بهووقع یا خود شاه «میل مفرط» به این کار داشت، یا کار مخبرالسلطنه بود و یا این قتل به طور اتفاقی روی داد. مشیرالدوله نقل کرد به شاه گفته اند خیابانی جای تو نشسته است و عکست را زیر پای خود لگد مال می نماید. البته شاه با این سخنان میتوانسته انگیزه قتل خیابانی را داشته باشد (۲۳۰) مشیرالدوله به گروه ضدتشکیلی که نه به خاطر خیابانی، بلکه به خاطر استقبال از بحران سازی معرکه گردان شده بودند پیام داد بیایند و در اداره امور با او همکاری

کنند و اگر هم نمی خواهند او کنار خواهد کشید. مشیرالدوله عریضهای مهور به مهر ششصد یا هفتصد تن از تجار را نشان داده و گفته بود اینان عریضه نوشته اند که هر گاه دولت می خواهد امنیت برقرار کند و اشرار را تعقیب نماید؛ عده ای از مفسدین و آشوب طلبان بنای آنتریک می گذارند. مشیرالدوله از شخص کمرهای گله کرد که بعد از قتل خیابانی که به هر دلیل واقع شده، بنای آشوب گذاشته است. او می گفت باید ملاحظه وضعیت کشور را کرد؛ اگر «این کابینه بیفتد بدتر از اینها خواهد شد.» (۲۳۱) اگر چه کمرهای بعد از شنیدن این سخنان در یادداشت های روزانه اش نوشت «آخ، آخ از بی شرمی و بی خجالتی و شقاوت»، اما واقعیت همان بود که مشیرالدوله ذکر کرد. اندکی بعد او برافتاد و همان طور که خواهیم دید انگلیسی ها مقدمات کودتای سیاهی را فراهم دیدند که همین گروه ضدتشکیلی زمینه های داخلی آن را مهیا کرده بودند.

موضع میرزا در برابر کشته شدن خیابانی قابل توجه بود. او بعد از قتل خیابانی تلگرافی به دولت ارسال کرد و باز هم الغای قرارداد ۱۹۱۹ را مقدمه زمین گذاشتن اسلحه ذکر نمود. نکته این است که او در همین تلگراف از قتل خیابانی اظهار تأسف و تألم و تحسر کرد و خاطر نشان کرد در کابینه مشیرالدوله به دو سه تن بیشتر اعتماد ندارد و می داند عملیات آنها به قصد خیانت به ایران و ایرانی نیست اما نمی داند چه شد که خیابانی به قتل رسید (۲۳۲) واضح است که او به شخص رئیس الوزرا اعتماد و اطمینان داشت و می دانست که او راضی به قتل خیابانی نبوده است. قتل خیابانی، فروپاشی جنبش جنگل، تحركات کميته زرگنده و حوادث ریزو درشت فراوانی که تاکنون نقل کردیم، مقدمه وارد آوردن ضربه نهایی بر مشروطه ایران که دیگر جز اسمی از آن باقی نمانده بود، به شمار می آمد.

تکوین کودتا

محققینی که اسناد انگلیس مربوط دوره مورد نظر را دیده اند، بر این باورند که اگر کسی گمان کند که میتواند از میان اسناد انبوه «اداره اسناد عمومی» (Public Record Office (PRO) بریتانیا ماهیت کودتا را کشف کند راه به خطا پیموده و حداقل در حال حاضر وقت خویش را تلف نموده است. هیچ اطلاع مهمی از حوادث روزهای کودتا وجود ندارد (۲۳۳) برخی محققین احتمال میدهند برخی از مکاتبات و تلگراف ها که اتهامی مجرمانه را متوجه بریتانیا میکند (۲۳۴) فعلاً از پرونده های اداره اسناد عمومی بریتانیا برداشته شده است. این نکتهای است که کسانی چون سیروس غنی شهادت میدهند (۲۳۵) این واقعیت برخی را به این نتیجه رسانیده که کودتا منشأیی کاملاً داخلی داشته و روح بریتانیاییها از آن بی خبر بوده است. اما این فقدان سند دلیل مهم تری دارد: در این ماجرا آن قدر اسرار وجود دارد که بریتانیاییها افشای آنها را هنوز مغایر مصالح ملی خودمیبینند. فقدان اسناد دلیل بر بی اطلاعی مسئولین انگلیسی از این ماجرا نیست. اگر کسی چنین پنداری داشته باشد بهواقع خود را فریب داده است. حقایق متقنی وجود دارد که حکایت از دخالت مستقیم مأمورین بریتانیا در این ماجرا دارد و حوادثی که در این دفتر اشاره می کند وبسیاری از آنها متکی بر اسناد علنی شده خود انگلیسی هاست خود اقوی دلیل بر مدعاست. بهترین شاهد مدعا اعتراف آیرونساید است. اولمان که به دست نوشته های او دسترسی داشته نقل میکند که آیرونساید نوشته مردم فکرمیکنند اوکودتا را به راه انداخته است، «البته اگر راستش را بخواهید این کاررامن انجام دادم.» (۲۳۶) کالدول (۶- Caldwell). وزیر مختار امریکا در تهران نقل میکند که انگلیسی ها به هر کدام از سربازان حاضر در کودتا معادل پنج دلار پول داده اند. او نوشت این قزاقان زیر نظر کلنل اسمایث (Smyth) قرار دارند و این فرد تا همین چندی پیش متصدی اداره اطلاعات در قزوین (In charge of the intelligence office at Kazvin). بود. از سوی دیگر قرائن و شواهد نشان میدهد که وزارت جنگ بریتانیا مستقیماً درگیر توطئه است، بهترین شاهد مثال این است که آیرونساید تصور می کرد

سفارت از نظر امنیتی دارای اشکالاتی است و وجود رخنه‌های که احتمال لو رفتن دسیسه را بر ملا میساخت به نحوی بر او مکشوف شده بود. به قول اولمان او حتی از اینکه مطالب

محرمانه را با نورمن در میان نهد اکراه داشت (۲۳۷) اولمان بهترین شاهد مدعای خود را این میدانند که آبرونساید وقتی میخواست به فرمانده خود ژنرال هالدین (Haldane) گزارش دهد، به جای استفاده از خط تلگراف؛ مستقیم به بغداد پرواز کرد. در این ملاقات او از وضعیت نیروهای انگلیسی در منجیل و جاده منجیل به قزوین گزارشی ارائه کرد، او این اطلاعات را شخصاً به هالدین داد و هالدین هم آنها را به وزارت جنگ که آن زمان سر وینستون چرچیل آن را تصدی می‌کرد گزارش نمود. سیروس غنی هم احتمال می‌دهد آبرونساید وضعیت ایران را به هالدین اطلاع داد و او را قانع ساخت که با کودتا در ایران موافقت نماید، زیرا از این بابت خطری منافع امپراتوری را تهدید نمی‌کند.

هالدین هم به نوبه خود قاعدتاً مراتب را به فیلد مارشال ویلسون اطلاع داده، ویلسون نیز به نظرات آبرونساید بسیار بها میداد. هم هالدین و هم ویلسون میدانستند که آبرونساید مردی به نام رضاخان را کاندیدای انجام کودتا کرده است، آنان هم چون برای آبرونساید احترام زایدالوصفی قائل بودند، کم و کیف و نحوه کار را مورد چون و چرا قرار ندادند. با این وصف بنا به روایت کسانی که اسناد وزارت جنگ (War Office) را دیده اند، مطلب چندان مهمی در این ارتباط دیده نمیشود و همین بر اهمیت و ابهام قضیه میافزاید. آیا معقول است که آبرونساید بدون اجازه وزارت جنگ و ستاد مشترک ارتش انگلستان به چنین اقدام مهمی دست زده باشد؟ اقدامی که تبعات آن معلوم نبود؟ در اسناد دیگر تلگرافی از هالدین به وزارت جنگ وجود دارد که اطلاع مهمی در بر ندارد. طبق این پیام هالدین اطلاع داده که حرکت قزاق‌ها از قزوین به تهران، به دستور شاه و با اطلاع نورمن بوده است؛ علت این لشکرکشی هم به زعم او این بوده که جلو قزاق‌های متمرّد را بگیرند (۲۳۸) آنچه برای وزارت جنگ مهم بود این نکته است که کودتا روند عقب نشینی نیروهای بریتانیا از شمال کشور

را تسهیل کرد. وزارت جنگ قاعداً باید از این امر بسیار راضی بوده باشد. برای این که کودتا را موجه سازند و برای این که شائبه انگلیسی بودن آن را بزدایند، به تدبیر خود انگلیسی ها دست به اقدامی زدند که مسبوق به سابقه بود و در دوره جنگی ها آزموده شده بود. انگلیسی ها برای اینکه بتوانند افکار عمومی را فریب دهند و مانع از مخالفت مردم با اقدام خود شوند، نیز برای اینکه روشنفکران مستقل را تا اندازه های فریب دهند؛ تصمیم گرفتند روشنفکر نمایی کنندو البته برای اینکار به یک «سوسیالیست ساختگی» نیاز داشتند. حنای متمولین، اعیان و اشراف برای این منظور رنگی نداشت، «در این صورت یک روزنامه نویس امیدوار میشود به عنوان سوسیالیستی در زیر لوای سیاست بیگانه دست خود را به دامان ریاست دولت برساند و در این خیال با سیاستمدارانگلیس در ایران همداستان میگردد.» (۲۳۹)

کالدول گزارش داد وقتی کودتا به نتیجه رسید معلوم شد عوامل آن عملاً از گذشته با انگلستان مرتبط بوده اند. وی سرگرد مسعود خان کیهان را که بعد از کودتا وزیر جنگ شد، معاون شخصی کلنل اسمایث در قزوین دانست، نیز از رضاخان نام برد که در میسیون انگلیس و ایران خدمت میکرد و «عملاً جاسوس رئیس میسیون» (being practically a spy working for the Chief of the Mission...) بود (۲۴۰) از آنجایی که سیاح و کیهان با اسمایث کار میکردند و این فرد با سید ضیا رفاقت داشت، احتمال دارد سید ضیا از طریق او با دو افسر ایرانی آشنا شده باشد. چنین به نظر میآید که نخستین گام عملی در اجرای کودتا را سردار همایون؛ ملاک بی اراده و فرمانده اسمی دیویزیون قزاق برداشت. او در این میان نقشی به غایت مرموز ایفا نمود. وی سرخود تلگرامی به قزوین فرستاد و نفرات فوج قزاق را دعوت کرد تا برای حفظ آرامش پایتخت به تهران درآیند. سردار همایون که از فهم متعارفی بی نصیب بود، به سرعت تحت تأثیر برخی از اطرافیان توطئه گر خود قرار گرفت که نهانی با دسیسه گران مرتبط بودند. این مرد در عین حال شهرت عجیبی به دروغ گوئی داشت، بنا بر این نمیشد به ضرس قاطع در آن بحبوحه تشخیص داد که ماهیت موضوع چیست.

روایت رسمی انگلیسی ها این گونه است که سپهدار پیشنهاد کرد کلنل گلیروپ (Col. Glerup) فرمانده ژاندارمری با گروهی از نفرات خود برای مقابله با قزاق ها اعزام شود. دلیلیو. اسمارت (W. A. Smart) مستشار سفارت بریتانیا گفت اگر این امر صورت گیرد احتمال وقوع جنگ بین قزاق ها و قوای ژاندارمری بعید نیست و در این صورت ژاندارم ها منکوب خواهند شد. این استدلالی بی ربط بود، اسمارت خود میدانست که قوای ژاندارم به مقابله با اردوی قزاق بر نخواهند آمد، زیرا آنان را هم توجیه کرده بودند. مضافاً اینکه دو افسر ژاندارم یعنی کلنل کاظم خان سیاح و ماژور مسعود خان کیهان همکاران کلنل اسمایث اینک در اردوی مهاجم قزاق به سر میبردند. خود اسمایث هم با آنان بود. ژنرال دیکسون که آن همه مورد بی اعتنایی نورمن و آبرونساید بود، شهادت داده است که وقتی از قزوین برای خروج از ایران عبور میکرد، اسمایث را دیده که خبر از کودتای قریب الوقوع قزاق ها داده است.

انجام یک کودتای انگلیسی، بیش از پیش سرلوحه کار تیم پشت پرده بریتانیایی ها واقع شد که عهدنامه ایران و روسیه به سرانجام رسید و خاتمه یافته تلقی میشد. برای اینکه بهتر به ماهیت کودتا آشنا شویم، به فقره ای از نوشته یحیی دولت آبادی رجوع می کنیم:

«بلی آن قسمت از عهدنامه که داده های روس است به ایران، نزد انگلیسیان بی اعتنا و نزد ایرانیان بخشش دوست اشکالی ندارد، ولی چگونه انگلیسیان راضی می شوند سفیر بلشویک با جمعی کارگر به تهران وارد شده درهای سفارت روس را برای انتشار افکار بلشویکی و اشتراکی کاملاً باز بگذارند و برای خروج و دخول اشخاص مخالف سیاست انگلیس که اغلب منور الافکاران هستند، رادعی و مانعی نبوده باشد و همچنین چگونه انگلیس در موضوع ماده نوزدهم سکوت میکند که قشون روس برای بیرون کردن قشون بیگانه دیگر که خود اوست حق داخل شدن به خاک ایران را داشته باشد و به هر صورت انگلیسیان چگونه رضایت دادند این عهدنامه از کابینه سپهدار اعظم بگذرد با اینکه کابینه مزبور کاملاً در دست قدرت آنهاست؟ این مطلبی است که درست نمیتوان فهمید

و البته بی رضایت آنها نگذشته است و دیگر سلطان احمد شاه را که از ترس دارائی خوداز شنیدن نام بلشویک بیشتر وحشت دارد تا نام ملک الموت، چگونه راضی کرده اند در ایران در تبلیغات بلشویکی گشوده گردد؟ پس گفته به گفته عوام باید زیر این کاسه نیم کاسهای بوده باشد که به اطمینان نقشهای که در پس پرده است میخوانند عهدنامه مزبور به جریان تصویب بیفتد، سر روس ها را به کار معاهده گرم کنندو ملیون را که با بی صبری انتظار گذشتن معاهده را دارند، از جوش و خروش بیندازند تا به فراغت خاطر اسباب اجرای نقشهای را که در دست گرفته اند و چند روزی وقت لازم دارد فراهم بیاورند و آنچه در پس پرده است آشکار گردد و بتوانند مقاصد را به صورت دیگر انجام بدهند.» (۲۴۱)

دیکسون در نامه‌های خطاب به یکی از دیپلمات های امریکایی مقیم تهران نوشت به طور قطع اسمارت و هیگ همان که با اردوی قزاق در مهر آباد ملاقات کرد و همان که کمیته آهن اصفهان را بنیاد نهاد تعزیه گردان ماجرا بوده اند (۲۴۲)

دیکسون در نامه‌های دیگر نوشت که وی معتقد به همکاری با مشروطه خواهان و نیروهای ملی بوده است، اما نورمن از سیاست مشت آهنین دفاع کرده و گفته است مردم ایران به زور تسلیم میشوند و با سیاست قهر آمیز به نتایج بهتری میتوان نائل شد (۲۴۳) هیگ، هادلستون و کنل فالكستون (Folkston). که با نیروی مهاجم همکاری میکردند، همه تحت فرمان وزارت جنگ بودند. هیگ از وزارت جنگ به وزارت امور خارجه مأمور شده بود و در این زمان به عنوان کفیل مستشار سفارت در تهران کار میکرد. هادلستون نیز جانشین وابسته نظامی بود و فالكستون زیر دست او مشغول کار بود. خندهدار است اگر بگوئیم این سه تن نظامی بودند اما از سلسله مراتب مرسوم بین نظامیها تبعیت نمیکردند و سرخود هر کاری دلشان میخواست انجام میدادند. هر سه تن در تحلیل نهایی از وزارت جنگ و فرامین آن تبعیت میکردند، پس این بهترین قرینهای است که دخالت فعال وزارت جنگ بریتانیا را در توطئه نشان میدهد، امری که کرزن از آن بی اطلاع ماند. آبرونساید در آن زمان ارشدترین افسر بریتانیایی مقیم ایران بود و عملاً آنها را فرماندهی میکرد. از سوی دیگر او هم

تابع هالدین؛ فرمانده کل قوای بریتانیا در بین النهرین بود و هالدین هم به ستاد مشترک ارتش بریتانیا و ستاد مشترک هم به وزارت جنگ پاسخگو بود. پس رشته تحولات بالاخره به وزارت جنگ میرسید. نورمن هم با این دسته همکاری میکرد و حتی ظاهر امر این بود که نقشه ها را او طراحی کرده است. نورمن خود در برابر وزارت امور خارجه مسئول بود و گروه نظامیان از این حیث مسئولیتی نداشتند. نظامیان وظیفه خود نمیدانستند که توطئه را به وزارت خارجه اطلاع دهند، این قاعدتاً کار نورمن بود؛ او هم البته در این زمینه کاری انجام نداد و کرزن را در برابر عمل انجام شده قرار داد. اما به طور قطع وزارت جنگ از دسیسه اطلاع کامل داشت. این امر در ادامه اختلافات وزارت جنگ با وزارت خارجه در ارتباط با نحوه اعمال دیپلماسی بعد از جنگ بریتانیا با ایران، قابل توضیح است. بهوقایع فرماندهی نظامی کودتا با آبرونساید بود که او رضاخان را برای انجام طرح خود برگزید. نورمن هم ظاهراً فرماندهی سیاسی کودتا را عهدهدار بود، کاندیدای او هم البته سید ضیا بود.

یکی از نخستین کارهای سید ضیا این بود که به اجازه سفارت انگلستان پولی از بانک شاهنشاهی دریافت نمود، با این پول لباسی خرید تا بعد از درآمدن از لباس متعارف روحانی خود، آن را در بر کند. وی به پیشواز اردوی قزاق به قزوین رفت. صاحب منصبان ارشد سفارت انگلستان هم او را همراهی میکردند (۲۴۴) حتی وقتی دوره نود روزه کابینه سیاه خاتمه یافت و رضاخان بر اوضاع مسلط گردید معلوم شد که اختلافات وزارت جنگ و وزارت خارجه بریتانیا فروکش نکرده و وزارت جنگ مصمم است برنامه خود را تا برکشیدن نهایی رضاخان ادامه دهد، آنها حتی نورمن را دور زده بودند.

سپهدار رشتی که به نظر میرسید چندان از توطئه آگاهی ندارد، اما به واقع شاه را فریب می داد و تجاهل العارف می نمود، معاون خود حسین (ادیب السلطنه) سمیعی از ملاکین بزرگ گیلان را به نزد اردو که در حوالی تهران بودند فرستاد و از آنان خواست خواسته های خود را با وی در میان نهند. سفارت انگلیس کلنل هیگ (Col. Haig) و کلنل هادلستون (Col. Huddleston) را همراه

با منشی شاه، معین الملک و ادیب السلطنه به اردوی قزاق فرستاد. آنان در مهر آباد تهران به اردوی قزاق برخوردند. رضاخان گفت که قصد آنان استقرار یک دولت قدرتمند برای مقابله بابلشویک هاست. در این ضمن وستداهل (Westdahl) رئیس پلیس سوئدی تهران هم توسط نورمن توجیه شد تا به هنگام حمله قزاق ها با آنان مقابله ننماید (۲۴۵)

نورمن روز سوم اسفند ۱۲۹۹ ساعت ۵/۳۰ بعد از ظهر وقتی مشخص شد قزاق ها بر تهران مسلط شده اند، نخستین گزارش خود را بعد از کودتا برای لردکرزن ارسال داشت. اونوشت نفراتی از فوج قزاق قزوین و همدان که تعدادشان بین ۲۵۰۰ تا سه هزار تن بوده با هشت توپ صحرايي و هیجده مسلسل با فرماندهی سرهنگ رضاخان از قزوین به تهران آمدند و اندکی بعد از نیمه شب سوم اسفند وارد این شهر شدند. در ملاقات با هیئت اعزامی از سوی شاه ایران، رضاخان گفت روس ها قصد دارند بعد از عقب نشینی کامل انگلیسیها از ایران به اعماق کشور حمله آورند و تهران را در تصرف گیرند. قزاق ها از ظهور و سقوط دولت های نالایق شکوه کردند و گفتند میخواهند دولتی قدرتمند در تهران روی کار آورند تا علیه هجوم بلشویک ها دست به کار شود. نورمن گزارش داد هیچ نیروی قابل توجهی برای مقابله علیه هجوم قوای قزاق به تهران وجود نداشت و هفت پلیسی هم که کشته شدهاند در اثر سوء تفاهم بوده است؛ به عبارت بهتر از اول قرار نبوده علیه مهاجمین اقدامی صورت گیرد (۲۴۶) سال ها بعد معلوم شد کلنل گلیروپ از فرماندهان ژاندارمری و کلنل وستداهل رئیس پلیس تهران، به واحدهای تحت امر خود دستور داده بودند شبهای دوم و سوم اسفند ۱۲۹۹ در پادگانهای خود بمانند و هر دو تن به خاطر حفاظت از منافع بریتانیا نشان شوالیه اعظم امپراتوری (۳-GCMG). دریافت کردند (۲۴۷) اینک غیر از رئیس نظمی که خود جزو کمیته آهن بود، بقیه اعضای جزء نظمی از توطئه بی اطلاع بودند (۲۴۸) پیش از این هم وستداهل با اینکه خود را مطیع و ثوق قلمداد میکرد، اما در نهان علیه او توطئه مینمود و تمامی میکرد. یکی از این موارد مربوط به کمیته مجازات بود که بیشتر گفتیم.

روز دوم اسفند، نورمن عامدانه از تهران به بهانه راهپیمایی خارج شد، شاه هراسان به دنبال او میگشت اما فقط وقتی توانست با او تماس حاصل کند که بامداد سوم اسفند شد و کودتا موفق از آب در آمد. شاه دستپاچه از نورمن پرسید چه کند، پاسخ شنید که از رهبران کودتا یعنی سید ضیا و رضاخان حمایت نماید. ملاقات با سید ضیا بر شاه بسی گران میآمد، او نمیتوانست این روزنامه نگار تهی مایه را بپذیرد، تا روز چهارم اسفند هم صبر کرد اما چاره‌های جز ملاقات با وی ندید. شاه با کراهت سید ضیا را به حضور پذیرفت. سید ضیا به راستی پا از گلیم خود فراتر نهاد؛ او از شاه خواست به وی لقب «دیکتاتور» بدهد (۲۴۹). شاه از این پیشنهاد جاخورد، اعطای این عنوان به سید ضیا تحقیر مقام و جایگاه سلطنت به شمار میرفت (۲۵۰). شاه این تقاضا را قبول نکرد اما پذیرفت به او حکم رئیس الوزرایی بدهد. متن نامه شاه به این شرح بود: «نظر به اعتمادی که به حسن کفایت و خدمتگذاری جناب میرزا سید ضیاء الدین داریم، معزی الیه را به مقام ریاست وزرا برقرار و منصوب فرموده اختیارات تامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرایی به معزی الیه مرحمت فرمودیم. جمادی الآخر ۱۳۳۹». (۲۵۱). این یکی از طنز آمیز ترین صحنه های تاریخ معاصر ایران بود. مردی روزنامه نگار و تهی مایه با اتکا به سفارت انگلستانی که مدعی حمایت از مشروطه بود، میخواست دیکتاتور ایران شود، در حالی که هنوز رهبران مشروطه زنده بودند و این صحنه مضحک تاریخ معاصر ایران را نظاره میکردند. اینک آزادی، پارلمان و مساوات لغاتی مطعون و ملعون به شمار میرفتند. سید ضیا میخواست ژست موسولینی گیرد و یک جا به مشروطه و الزامات آن لگد زند. جایگاه اجتماعی سید ضیا آن قدر حقیر بود که شاه نتوانست حتی برای او عنوانی در خور شان یک رئیس دولت بیابد، پس او را «جناب میرزا سید ضیاء الدین» خطاب کرد و حتی نام فامیل او را هم ذکر ننمود. بعد از کودتا، تنها نیرویی که امکان داشت علیه کودتاچیان سر به نافرمانی بردارد، ژاندارمری بود. اما برای مهار آن هم راه حلی از پیش تعیین شده

داشتند. یکی از صاحب منصبان ژاندارمری یعنی ماژور مسعودخان کیهان که در زمره نزدیکان و محشورین سید ضیا بود، به وزارت جنگ برگزیده شد. نیز گلیروپ سوئدی رئیس کل تشکیلات ژاندارمری هم وارد دسیسه شده بود. او میتوانست هر گونه مخالفتی را در درون ژاندارمری خنثی کند. به کنسول های انگلستان در سراسر کشور دستور داده شد با دولت جدید همکاری نمایند. این بود که در فرصتی اندک دامنه نفوذ دولت جدید به نقاط مختلف کشور رسید. اما چهار نقطه هنوز از اطاعت دولت کودتا سرباز زدند: قوام السلطنه در خراسان، مصداق السلطنه در فارس، مسعود میرزا صارمالدوله در کرمانشاه و میرزا کوچک خان جنگلی در گیلان.

به هر حال همان روز کودتا بیانیه ای مختصر به امضای «رضا رئیس کل قوا» و با عنوان «حکم میکنم» منتشر شد. روز بعد اعلامیه مفصلی منتشر گردید که باز هم رضا خان آن را امضا نموده بود. این اعلامیه تأثیری مناسب در افکار مردم تهران بر جای نهد. مردم هر جا چشم نظمیه و قزاقها را دور دیدند، این اعلامیه را از در و دیوار کردند و پاره نمودند. علت امر این بود که مردم در پس کودتا «انگشت خارجه» را میدیدند (۲۵۲)

سید ضیا برای این که ژست سوسیالیست بودن خود را تکمیل کند و برای اینکه مردم را بیش از این بفریبد، دست به دستگیری اعیان و اشراف زد. بعد از این ماجرا نورمن با شاه ملاقات کرد و توصیه نمود او با سران کودتا ملاقات کند و خواسته های آنان را برآورده سازد.

شاه وحشت زده قدرت تصمیم گیری را از دست داده بود؛ هر چند او همیشه از تصمیم گیری درچنین لحظات حساسی عاجز میماند. نورمن توضیح داد او برای آزادی عبدالحسین میرزا فرمانفرما و دوفرزندش یعنی فیروز میرزا نصرت الدوله و عباس میرزا سالارلشکرکه توسط مهاجمین توقیف شدهاند وساطت میکند (۲۵۳) اساساً خطری از جانب این گروه فرمانفرما و فرزندانش را تهدید نمیکرد. آنان تحت حمایت امپراتوری بریتانیا قرار داشتند و از همان دوره

ریاست وزرایی وثوق، جرج پنجم پادشاه انگلستان به آنان مدال داده بود. این خود بهترین تضمین برای حفظ جان این سه تن به شمار می‌آمد. با این وصف نورمن چندان با بازداشت فرمانفرما و فرزندانش مخالف نبود، او ژستی قانونمند به خود گرفت و در توضیح این نکته که چرا نمیتواند برای آزادی آنان کاری کند، به کرزن نوشت اینان بدهی مالیاتی دارند و او نمیتواند به دولت کودتا بگوید که طلبش را مطالبه ننماید (۲۵۴) به واقع دلیل اصلی عدم وساطت نورمن این نبود. دلیل اصلی را باید در این نکته دید که او مایل بود مخالفین احتمالی و مهم کودتا در بازداشت باقی بمانند تا آنها از آسیاب بیفتند و دولت جدید پایه های خود را تحکیم نماید. در این گیرودار دو منظور در بین بود: «یکی جلوگیری از حصول عکس العمل این انتهاض به دست مخالفین و دیگر وانمود کردن که این نهضت سوسیالیستی است بر ضد سرمایه داران و اعیان و اشراف.» (۲۵۵) به نظر ما دلیل دیگری هم وجود داشت: کلیه کسانی که دستگیر شده بودند از اعیان و اشراف کشور به شمار می‌آمدند. دولت کودتا با دستگیری شان، در دل اینان رعب افکند تا مانع مخالفت های احتمالی آنان در آینده شود. به عبارت بهتر دستگیر شدگان عمدتاً از طبقه های بودند که به سختی خو نگرفته بودند، بازداشت آنان نه تنها باعث محرومیت شان از ثروتهای انباشته شده میشد، بلکه آنان را که عادت به زندگی اشرافی داشتند از بازداشت های احتمالی آتی میترسانید. بالاتر اینکه اشراف دستگیر شده همیشه دیگران را تحقیر کرده بودند و خود به تحقیر شدن عادت نداشتند. بازداشت آنان توسط کابینه کودتا آن هم به دستور دو فرد بی ریشه و بی سر و پا، بزرگترین تحقیر به شمار می‌آمد. بین دستگیر شدگان رئیس الوزراهایی از دوره های قبل دیده میشدند: سپهدار تنکابنی، میرزا جواد خان سعدالدوله، عبدالمجید خان عین الدوله و عبدالحسین میرزا فرمانفرما؛ مردانی که در شرایط عادی حتی حاضر نبودند با سید ضیا سخن گویند.

غیر از اینان بسیاری از شاهزادگان، ملاکین، سیاستمداران و معمرین قوم را دستگیر کردند. محتشم الدوله، ممتاز الدوله و سید حسن مدرس از مخالفین

قرارداد هم دستگیر گردیدند. به راستی چرا ممتازالدوله را بازداشت کردند حال آنکه او عضو کمیته آهن بود؟ تنها معدوی مثل حسن خان مستوفی الممالک و برادران پیرنیا، در کنار وزیر دربار شاه، مغرور میرزا (موثق الدوله)، سپهدار رشتی، غلامحسین غفاری مشهور به صاحب اختیار مشاور شاه و صمصام السلطنه رئیس ایل بختیاری از دستگیری رستند. از بین اینان سپهدار به نوعی با دسیسه همراه بود، او پسر عموی میرزا کریم خان رشتی عضو مؤثر کمیته آهن بود که مستقیم در دسیسه مشارکت داشت. غیر از چهره های مرموزی مثل میرزا کریم خان رشتی، برخی افسران ایرانی که خود در کودتا دخیل بودند، از مشارکت توطئه گرانی دیگر هم خبر داده اند، اما نکته این است که از هیچ کس نام نمیبرند. سپهد مرتضی یزدان پناه از نزدیکان و وفاداران همیشگی رضاخان، به افرادی اشاره میکند که به رضاخان «اجازه» دادند از قزوین به تهران حرکت کند، اما نام این «افراد» را ذکر نمیکند. شاید به نظر آید منظور یزدان پناه آبرونساید بود، زیرا او بود که به رضاخان چنین اجازه های داد، اما سؤال این است پس چرا او نام چنین شخصیت مشهوری را ذکر نمی کند؟ از این بالاتر سپهد احمد امیراحمدی از برخی «سیاستمداران» سخن به میان میآورد، سیاستمدارانی که ناپیدا بودند و به طور قاطع در پس کودتا قرار داشتند و از آن حمایت همه جانبه میکردند. ژنرال ارفع هم میگوید قرار نبود ژاندارمری در برابر توطئه مقاومت کند، یعنی اینکه این تشکیلات هم با کودتا همسویی داشت. تجربه نشان داد که کودتاگران در این بینش خود محق بوده اند که اگر با مخالفین احتمالی با تحقیر برخورد شود، زمینه های مخالف خوانیهای آتی هم برچیده خواهد شد. نورمن رضایت مندانه این روند را مشاهده کرد و در برابر آن حداقل سکوت نمود، دلیل این موضوع را باید در آگاهی نورمن به تعلق خاطر زایدالوصف شخص کرزن به نصرت الدوله خلاصه کرد، مردی که در کنار وثوق و اکبرمیرزا صارم الدوله، یکی از سه رأس تصمیم گیرنده در مورد قرارداد ۱۹۱۹ به شمار میآمد. اندکی بعد اکبر میرزا صارم الدوله والی وقت

کرمانشاه بازداشت شد. سید ضیا از او خواست سهم خود را از بابت رشوه دریافتی بابت امضای قرارداد ۱۹۱۹ باز پس دهد تا به او اجازه داده شود تحت حمایت انگلستان کشور را ترک نماید. با اینکه کرزن نوشت صارم الدوله مورد حمایت حکومت بریتانیاست (۲۵۶)، اما سید ضیا او را آزاد نکرد، به واقع صارم الدوله نهم خرداد ۱۳۰۰ همراه بقیه بازداشت شدگان آزاد شد. از آن سوی سپهدار رشتی با اینکه کسی متعرضش نشده بود، اما صبح روز سوم اسفند ۱۲۹۹ او را دیدند که به سفارت انگلیس رفت. رئیس الوزرای سابق، در اطاق انتظار ماند و بعد از یک معطلی طولانی، وزیر مختار را ملاقات کرد. پس از این که وزیر مختار او را تأمین داد، سپهدار به خانهاش رفت و گوشه انزوا اختیار کرد: «بدیهی است پنج روز عزت ریاست وزرای دیدن نه بلکه پنجاه روز و پنجاه ماه آن به ذلت پنج دقیقه در اطاق انتظار بیگانه ای هر که بوده باشد بودن ارزش ندارد، چه رسد که مدت از یک ساعت هم گذشته باشد و به هر صورت سپهدار اعظم به شخص شاه و یا ولیعهد پناه میبرد، بهتر بود تا بیگانه؛ در صورتی که به آسانی دستش به آنها می رسید، ولی در این گونه موارد انسان گاهی همه چیز خود را گم میکند و این توسل رئیس دولت پیش به سفارت انگلستان، میزان دخالت و نفوذ آنها را در کار جاری و انتهاض نظامی میرساند.» (۲۵۷)

فرمانفرما را در سه بعد از نیمه شب در حالی که راهی سفارت امریکا شده بود تا در آنجا پناهنده شود، دستگیر کردند. همین موضوع نشان میداد که فرمانفرما میدانست دست سفارت انگلستان پشت این دسیسه دیده میشود، پس به جای پناه بردن به آنان می خواست به امریکایی ها پناهنده شود. سید ضیا برای رها ساختن بازداشت شدگان شرایطی قرار داد. او از همه پول مطالبه کرد. برای آزادی فرمانفرما و فرزندانش چهار میلیون تومان پول مطالبه کرد. او تهدید کرد اگر این پول داده نشود، آنها را محاکمه و اعدام خواهد نمود. با این وصف تا زمانی که فرمانفرما و سایر اعیان و اشراف زندانی بودند از حق داشتن آشپز و

نوکر بهره مند میشدند (۲۵۸) اما به هر حال اینان زندانی بودند و تضییقات خاص زندانیان تا حدودی در موردشان اعمال میشد. نصرت الدوله دست به دامان کرزن شد، او از خدمات خود و خانواده اش برای بهبود روابط ایران با انگلستان یاد کرد، از اینکه از انگلستان مدال گرفته‌اند و تضمین های کتبی از سوی بریتانیا برای حفظ جان آنان داده شده است (۲۵۹) او نوشت که تهیه چهار میلیون پول آن هم در مدت پنج روزی که سید ضیا برایشان تعیین کرده است غیر ممکن است. رفتار کرزن تحقیر آمیزتر بود. او نوشت نمیتواند در مورد «به اجرا گذاشتن دعاوی عادلانه» (۲۶۰) دخالتی نماید، اما توضیح نداد این دعاوی عادلانه چیست؟ تنها کاری که کرزن کرد این بود که به نورمن سفارش نمود محاکمه باید عادلانه باشد، نمایندهای از سفارت بریتانیا باید در جلسات محاکمه حضور داشته باشد و اگر غیر از این انجام گیرد، دولت سید ضیا حمایت بریتانیا را از دست خواهد داد (۲۶۱) نزدیک بیست روز بعد سید ضیا از فرمانفرما خواست دو میلیون در ازای آزادی خود بپردازد، اما او باز هم زیر بار نرفت.

کودتاچیان چند تن دیگر از سیاستمداران آن روز کشور را هم تحت نظر قرار دادند و یا تبعید کردند، مثلاً ملک الشعراى بهار در خانه اش واقع در شمال غرب تهران تحت نظر واقع شد، تیمورتاش به کاشان و سید حسن مدرس به قزوین تبعید شدند. خانه های برخی از دستگیرشدگان را بازرسی کردند (۲۶۲) این رفتار سید ضیا بیش از پیش بر نفرت شاه از او افزود. برخی از دستگیر شدگان خویشان سببی شاه بودند و عدهای دیگر در دوره قاجار مناصب مهمی داشته و به این خاندان خدمت کرده بودند. شاه از این روزنامه نگار که در کسوت یک ناظم مدرسه در آمده بود انزجار داشت و برای رهایی از شر او لحظه شماری میکرد.

تنها دو تن در برابر فرامین سید ضیا واکنش نشان دادند و این روزنامه نگار تازه به دوران رسیده، پادوی سفارت انگلستان و یکی از دو تن شیاد را مورد

بی اعتنایی قرار دادند: محمدخان مصدق السلطنه (۲۶۳) والی فارس و احمد خان قوام السلطنه والی مقتدر خراسان. مصدق انتصاب سید ضیا به نخست وزیری را قبول نکرد و از ابلاغ رسمی آن به دوایر اداری خودداری نمود. روز ششم اسفند، مصدق که گویی از زیر فشار بودن شاه اطلاع داشت، تلگرافی به او مخابره کرد و توضیح داد اعلان انتصاب سید ضیا به ریاست وزرایی باعث آشوب فارس خواهد شد و اعلام خبر را به بعد موکول نمود. روز نهم اسفند، سید ضیا تلگراف شدید اللحی خطاب به مصدق ارسال کرد و والی را تحت فشار قرار داد تا خبر را به مردم برساند. در واکنش به این تلگراف مصدق روز شانزدهم اسفند از سمت خود استعفا کرد. او در نزدیکیهای اصفهان به سران بختیاری پناه برد و آنجا بود تا سید ضیا برافتاد. به جای مصدق، نصرت السلطنه عموی شاه را به والی گری فارس اعزام نمودند.

قوام گامی بالاتر نهاد و حتی با تحقیر از سید ضیا یاد کرد. او ضمن اینکه انتصاب سید ضیا به ریاست وزرایی را نپذیرفت، در پاسخ به تلگراف رئیس الوزرا او را با عنوان تحقیر آمیز «آقای سید ضیاء الدین، ناشر روزنامه رعد» مورد خطاب قرار داد. سرنوشت قوام با مصدق یک وجه اشتراک داشت: او هم بلافاصله از والی گری خراسان برکنار شد، اما یک وجه اختلاف هم وجود داشت: قوام به دستور سید ضیا بازداشت گردید. کلنل محمد تقی خان پسیان که فرماندهی ژاندارمری خراسان را عهده دار بود، به دستور رئیس الوزرا قوام را بازداشت کرد. دیری نپائید که خود پسیان را حاکم نظامی ایالت خراسان کردند، او هم قوام را با محافظ برای محاکمه به تهران فرستاد. نورمن این خبر را به وزارت خارجه مخابره کرد (۲۶۴) از آن سوی مسعود میرزا صارمالدوله والی کرمانشاه هم از اطاعت دولت کودتا سرپیچی کرد. او به دست ژاندارمری توقیف گردید و به مرکز اعزام شد (۲۶۵) هسته مقاومت مهم تر در گیلان قرار داشت که نیروهای تحت فرماندهی میرزا کوچک خان به طور کلی حکومت جدید را به رسمیت نشناختند، هر چند به واسطه دسایس گروه احسان الله خان

ضربات کاری خورده بودند.

سید ضیا برای ترمیم روابط رجال ایرانی با بریتانیا، مبرم ترین وظیفه خود را الغای قرارداد ۱۹۱۹ قرار داد. او بلافاصله بعد از کودتا نورمن را از این تصمیم خود آگاه ساخت. روز هفتم اسفند نورمن به کرزن اطلاع داد که قرارداد حتما لغو خواهد شد اما این امر به مفهوم زیر پا نهادن مضمون قرارداد نیست، بلکه سید ضیا قول داده است محتوای قرارداد را با استخدام افسران و مستشاران نظامی و مالی انگلیسی به بوته اجرا گذارد. او گفت که حتی قزاق خانه بااستخدام افسران انگلیسی تجدید سازمان خواهد شد (۲۶۶) به عبارت بهتر دو شیاد می خواستند محتوای قرارداد ۱۹۱۹ را که به نفع انگلیس بود اجرا کنند، اما هیچ ضمانتی برای انجام تعهدات بریتانیا در برابر ایران وجود نداشت. به عبارت بهتر قراردادی کتبی به شفاهی تبدیل شده بود، معلوم بود که در این ماجرا انگلیس برگ برنده را همچنان در دست خواهد داشت.

با وصف حمایت انگلستان از اقدامات عوام فریبانه سید ضیا، او در اجرای برنامه‌های خود ناکام ماند. او قول داده بود عدلیه را تجدید سازمان کند، اما این امر هرگز انجام نشد. او به کمیته‌های متشکل از محمد علی فروغی، سید نصر الله تقوی، مصطفی عدل، محمد قمی، علی قمی که زمانی سردبیر روزنامه اش بود و شیخ محمد بروجردی مأموریت داد تا قوانین موجود را اصلاح کنند، اما این کمیته حتی تشکیل جلسه نداد (۲۶۷) سید ضیا دست به اقدام سخیف دیگری هم زد، او وزارت مالیه را تعطیل کرد. با این اقدام او امور روزمره کشور را بیش از پیش مختل ساخت. او نتوانست به هیچ کدام از وعده هایی که به مردم داده بود جامه عمل پوشاند؛ حتی طرح عوام فریبانه تقسیم اراضی بین دهقانان. او طرحی داشت تا با انجام آن تهران را زیبا سازی کند، اما این کار را هم نتوانست انجام دهد. تنها اقدام او انتصاب یک شهردار موقت برای تهران، اعلام منع مصرف مشروبات الکلی، تعطیلی مغازه ها در روزهای جمعه و نیز ایام مذهبی مانند عاشورا بود. این تنها کاری بود که سید ضیا توانست انجام دهد. به این فهرست

باید اقامه اذان ظهر در ادارات دولتی را هم افزود که البته تمام این اقدامات برای جلب رضایت و اعتماد علمای دینی صورت می‌گرفت و همه نشانی از عوام فریبی داشت. علی‌رغم این دسته اقدامات، هیچ‌کس حتی خود انگلیسی‌ها هم به او اعتماد نکردند. وقتی سید ضیا کار خود را به انجام رسانید، با دسیسه رضا خان، ضلع اصلی کودتا، سقوط کرد و راهی خارج کشور شد.

در سیاست خارجی هم سید ضیا کامیاب نبود. او برای اینکه اتهام انگلوفیل بودن خود را خنثی سازد، قصد داشت مستشارانی از امریکا استخدام کند. اواخر فروردین ۱۳۰۰ کرزن به نورمن نوشت دولت بریتانیا با استخدام مورگان شوستر مخالف است. قرار بود شوستر ریاست بانک فلاحتی را که دولت کودتا قصد تأسیس آن را داشت عهده‌دار گردد. نیز مقرر بود کارشناسانی برای وزارت پست و تلگراف استخدام شوند. بریتانیا بلافاصله با هر دو تصمیم به مخالفت برخاست. نوشته شد بانک فلاحتی مقدمه تأسیس نوعی بانک ملی خواهد بود و این بانک در آتیه با بانک شاهنشاهی مشکلاتی پیدا خواهد کرد و دولت بریتانیا زیر بار تأسیس چنین بانکی نخواهد رفت. از سویی استخدام اتباع امریکایی برای وزارت پست و تلگراف، برای منافع بریتانیا عواقب وخیمی خواهد داشت، زیرا انگلستان مالک خط تلگراف هند و اروپاست و نسبت به این موضوع بی تفاوت نخواهد نشست (۲۶۸) نورمن پاسخ داد سید ضیا در هر کاری با او مشورت مینماید، او این چیزها را میگوید و یا کارهایی میکند تا معلوم نگردد

آلت فعل دولت انگلستان است (۲۶۹) این رفتار جاهلانه و حقیرانه فی‌نفسه نشان میداد که به قول غنی کلاه زمامداری برای سر او بسیار گشاد است، همان‌طور که کمیت روشنفکری اش هم میلنگید؛ او نیز مثل بسیاری از دیگر رجال ایران چیزی از اندیشه‌های رایج غرب شنیده بود، اما هرگز آنها را هضم و جذب نکرد (۲۷۰)

نشریه اختر مسعود، چاپ اصفهان که از مدافعان کودتا بود، برنامه‌های سید

ضیا را اندکی بعد از وقوع کودتا برشمرد. عبدالوهاب گلشن ایرانپور، مقاله ای در روزنامه منتشر کرد و چنین نوشت: «با این که به طور لزوم از مرکز مملکت اطلاع نداریم، ولی آنچه از آثار و علائم مشهود شده و آنچه که بر طبق تلگرافهای رسمی به دست آمده است، پس از سقوط کابینه سومی سپهدار اعظم و انقلاب یک جمعیت از قزاقان شاهنشاهی تحت ریاست رضا خان؛ کابینه ایران از طبقه اشرافی نزول کرده و در اثر تجدد انقلابی کشور مشروطه ایران، حسب الامر شاهنشاه، به آقای سید ضیاءالدین طباطبائی، صاحب و موسس روزنامه یومیه رعد سپرده گردید. رئیس الوزرای جوان، بیانیه ای خطاب به هموطنان با نگارش روشن و آتشین محتوی به گناهان کشور مداران گذشته و رنجوری مشروطه پانزده ساله ما و نظریه مرامیه خویشان در رفورم عدلیه و مالیه و الغا کابینولاسیون، تقسیم اراضی خالصه مابین زارعین، تدوین قانون در بیشتری بهره برزگران از املاک اربابی، دستور ایجاد بلدییه ها برای معاصری شهرها، بهبودی ساکنین و کارگران، ترقی و تجلی لشکری و اقتدار سپاهیان آزادی ایران درتساوی رفتاربا تمام دول خاصه همسایگان، انتشار دادند.» (۲۷۱) گلشن ایرانپور با کانون پارسیان مقیم بمبئی مرتبط بود. عبدالحسین سپینتا که در این ایام مقیم بمبئی بود برخی اشعار او را در همان شهر چاپ کرد (۲۷۲) توجه به عنوان کتابهای گلشن ایرانپور کافی است تا خط و ربط او را نشان دهد: آلمان نامه، بهرام نامه، نخجیر نامه و مشروطه نامه.

از سوئی سید ضیا نمیتوانست قرارداد ایران و شوروی را که نام عهدنامه مودت گرفت، نادیده انگارد. این پیمان با وصف مخالفتهای بریتانیا در هشتم اسفند ۱۲۹۹ به امضارسید. مقدمات این پیمان از دوره مشیرالدوله شکل گرفته و اینک به نتیجه رسیده بود. پیمان مودت چیزی نبود جز قانونی شدن مضمون همان بیانیه هایی که پیش تر دولت شوروی به انحای مختلف به طرف ایرانی ابلاغ کرده بود. اما یک قید وجود داشت که پیرنیا و سپهدار هم آن را پذیرفته بودند. طبق این ماده هر گاه دولت ثالثی میخواست با قوه نظامی در ایران سیاستی

غاصبانه تعقیب نماید یا خاک ایران را به مثابه مرکزی برای حمله علیه شوروی مورد استفاده قرار دهد، و یا خطری از مرزهای ایران سرحدات شوروی را تهدید نماید؛ به دولت ایران اخطار داده خواهد شد که این خطر را مرتفع سازد. اگر دولت ایران نتوانست خودش این خطر را رفع کند، دولت شوروی حق خواهد داشت نیروی نظامی به کشور ارسال نماید و برای دفاع از خود اقدامات لازم را انجام دهد (۲۷۳)

رضاخان میخواست به نحوی از انحا «مسئله شوروی» را برای همیشه حل کند. او در این راستا به مذاکره مستقیم با روتشتاین (۲ - Rothstein). وزیر مختار شوروی در ایران روی آورد. نیز با وابسته نظامی آن کشور مذاکرات پیوستهای داشت. این مذاکرات ظاهراً حتی از نورمن هم پوشیده نگه داشته میشد، اما در این نکته تردیدی نیست که مذاکرات یاد شده در چارچوب همان سناریویی قابل فهم است که لرد مونتآگ تدوین کرده بود. او هم بر این باور بود که طرف ایرانی باید خود مستقیماً با شوروی ها گفتگو کند، البته طرف گفتگوی ایرانی و ماهیت او برای اداره هندوستان و وزارت مستعمرات بسیار مهم بود. این بار آنان به طور قطع به رضاخان اعتماد زاید الوصفی نشان میدادند. وقتی سید ضیا در چهارم خرداد ۱۳۰۰ با دسیسه رضاخان بر کنار شد، نورمن به ظاهر بر دشمنی خود با رضاخان افزود. نورمن گزارش داد رضاخان روزی دو بار با وابسته نظامی شوروی ملاقات میکند، (۲۷۴) وابسته نظامی بریتانیا وانمود کرد رضاخان ضد انگلیسی است زیرا در تماس نزدیک با روتشتاین کار میکند (۲۷۵) این روش رضاخان حتی روس ها را نیز فریب داد. آنها تصور کردند رضاخان به قول خودشان نماینده خرده بورژوازی ایران است که کشور را در بستر یک نظام دمکراتیک هدایت میکند و این مقدماتی است بر شکل گیری طبقه کارگر ایران و گام نهادن کشور در مسیر صنعتی شدن. این اندیشه غالب در بین آکادمیسین های روسی بود، سال ها بعد بود که اوتیس میکائیلیان تحلیلی دیگر ارائه داد و استدلال کرد رضاخان بهوقاع ضامن امنیت سرمایه گذاری

بریتانیا در ایران است و او وظیفهای بیش از صاف کردن جاده برای این منظور نخواهد داشت (۲۷۶) با این وصف تحلیل غالب مورخین استالینی تا سالهای متمادی همان بود که بالاتر آمد. افرادی مثل میکائیلیان هم البته قربانی تصفیه های استالینی شدند. نورمن وقتی دید رضاخان لحظه به لحظه سید ضیا را دور می زند و عنقریب است که او را واژگون سازد، در نامه های خود به تحقیر وی را آغاز کرد. او رضاخان را مردی دهاتی میدانست که هیچ فرد خارجی از طبقات بالای اجتماع با او مراوده نمیکنند (۲۷۷)

اینها همه ظاهر امر بود. رضاخان تلاش میکرد به هر نحو ممکن اثبات نماید انگلیسی ها نه تنها از او حمایتی نمیکنند، بلکه او در تلاش است تا از نفوذ آنان کم کند. بهووقع با وجود فردی مثل رضاخان دیگر نیازی به نیروهای انگلیسی نبود. این نقشهای بود که از همان روزهای نخست ورود آبرونساید به ایران طراحی شده بود. انگلیسیها کار خود را کرده بودند و حال رضاخان باید سناریوی طراحی شده را ادامه میداد. رضاخان در عوام فریبی از سید ضیاء پیش بود. او ابتدا وانمود کرد مخالف فرماندهی انگلیسیها بر واحدهای نظامی ایران است. نیز وانمود کرد حضور افسران انگلیسی در ایران باعث تضعیف قوای قزاق میشود و مانع یک پارچه شدن نیروهای مسلح کشور است. بالاتر اینکه او تعدادی از افسران ایرانی را واداشت به قرآن سوگند یاد کنند که تحت امر فرماندهان انگلیسی خدمت ننمایند. البته همه می دانند نیازی به این کار نبود. به یاد آوریم که انگلیسی ها قول داده بودند نه به خاطر ایران، بلکه به دلیل مشکلات خاص خودشان و به دلیل مخالفت های نایب السلطنه هند، وزارت جنگ و خزانه داری؛ نیروهایشان را تا فروردین ۱۳۰۰ از ایران خارج سازند، پس فرماندهی انگلیسی نمی ماند که ایرانیان زیر نظر آنان کار کنند. به واقع نقشه های خزانه داری، وزارت جنگ و وزارت امور هند با کودتا عملی شده بود. رضا خان حتی به سربازان دستور داد با همان روش تعلیم و مشق نظامی روسی کار کنند. شاید در ابتدای امر این گونه به نظر آید که رضاخان قصد

داشت نیروهای انگلیسی را تضعیف نماید، اما واقعیت این است که دیگر به حضور این نیروها در کشور احتیاجی نبود و آنها خود ترجیح میدادند دیر یا زود از ایران خارج شوند و اداره ارتش کشور را به دست نیروهای ایرانی بسپارند؛ این امر میتوانست بهانه های آتی روس ها را هم برای حضور در ایران سلب کند. رضا خان به سرعت به نحو آبرومندانه ای طرح عقب نشینی نیروهای انگلیسی را محقق ساخت تا شائبه شکست و یا گریز آنان را از معرکه بزداید. این همان طرحی بود که خود انگلیسی ها داشتند. چیزی نگذشت که رضاخان به مأموریت اسمایث و هادلستون، همان افسرانی که در توطئه کودتا به او کمک کرده بودند، خاتمه داد (۲۷۸) روز هفدهم اردیبهشت او خواست سرپرستی ژاندارمری را که تا آن زمان در دست وزارت داخله بود یعنی زیر نظر خود سید ضیا کار میکرد- به او سپارند که از مدتی قبل وزیر جنگ شده بود. اینک مرد قزاق بر کلیه نیروهای مسلح ایران فرمان میراند، راه برای تبدیل کشور به پادگانی بزرگ فراهم شده بود، اینک قزاقانی که عامدانه لخت از انزلی عقب نشسته بودند، خود بر اریکه فرمانروایی تکیه میزدند. آنان دیگر دلیلی بر اطاعت از سید ضیا نمیدیدند، همه چیز برای تحکیم نفوذ آنان فراهم بود و سقوط سید ضیا به تلنگری بسته بود. سید ضیا که قدرت قزاق ها را برای اعمال زور بر مردم به منظور منقاد کردن آنان میدید، اینک خود در چنبره زور قزاقان از پای در میآید.

به هر حال در ابتدای امر به نورمن دستور داده شد با روتشتاین وارد مذاکره نشود. بعد گفتند گامی به پیش نهد اما به تعارفات معموله پاسخ دهد و کارهای رسمی را انجام دهد (۲۷۹)

روز نوزدهم اردیبهشت ۱۳۰۰ نخستین ملاقات بین دو دیپلمات در محل سفارت انگلستان برگزار شد. در این ملاقات نورمن خبر داد که کلیه نیروهای بریتانیایی مقیم ایران عنقریب به کلی خارج خواهند شد. روتشتاین هم به نوبه خود اعلام کرد نیروهای شوروی نیز از مناطق شمالی ایران در حال خارج شدن هستند.

سیاست خروج نیروهای انگلیسی از ایران مشکلی از مشکلات سید ضیا را حل نکرد. او از کرزن خواست سلاح های نیروهایشان را که در حال عقب نشینی هستند به ایران بدهند و پول آن را هم دریافت دارند. اما کرزن باز هم او را تحقیر کرد و گفت احتمالاً این سلاح ها به دست بلشویک ها خواهد افتاد، سید ضیا از اینکه تقاضایش رد شده است سرخورده شد.

شرکت نفت انگلیس و ایران هم حاضر نشد با او به گونهای مناسب رفتار کند. رفتار شرکت نفت از این هم توهین آمیزتر بود. شرکت نفت انگلیس و ایران سه سال بود که حق الامتیاز ایران را پرداخت نمیکرد و البته حاضر نشد دیناری به دولت او بپردازد. این روش بیش از پیش باعث سرخوردگی سید ضیا شد. پیش از این، پیرنیا به آرمیتاژ اسمیت مأموریت داده بود تا نحوه محاسبات شرکت نفت را بررسی کند و به او اطلاع دهد. این مأموریت در دوره سپهدار هم تمدید شد. اسمیت به نفع ایران گزارش داد که دو شرکت فرعی تابع شرکت اصلی نفت انگلیس و ایران، یعنی شرکت اولیه داری و شرکت نفت بختیاری که سهام خود را به شرکت اصلی فروخته بودند؛ تولیدات خود را به بهایی نازلتر از قیمت متداول به شرکت نفت انگلیس و ایران فروخته اند. او توضیح داد که این شرکت ها حق نداشتهاند بدون اجازه دولت ایران محصول خود را به این قیمت بفروشند. از نظر اسمیت این به منزله دخالت در معاملات داخلی ایران بود و امری نسنجیده که باید محکوم شود. باز هم کرزن اینک به نفع شرکت نفت به میدان آمد. او از نورمن خواست با اسمیت وارد مذاکره شود تا او گزارش خود را پس بگیرد و یا اصلاحاتی در آن انجام دهد (۲۸۰) کرزن که برای ملت ایران هیچ حقی قائل نبود، گامی فراپیش نهاد و بحث امتیاز خوشتراریا را به میان کشید. او به نورمن دستور داد به دولت ایران اطلاع دهد، اگر امتیاز یاد شده را به رسمیت بشناسد، شرکت نفت انگلیس و ایران حاضر خواهد بود مطالبات عقب افتاده ایران را پرداخت کند! او قول داد اگر ایران این امر را بپذیرد از این به بعد شرکت نفت دیگر در داد و ستد داخلی ایران مداخله‌های نخواهد کرد! (۲۸۱)

این وقیحانه ترین پاسخی بود که در برابر تقاضاهای قانونی مردم یک کشور مستقل میتوانست داده شود. کرزن دادن حقوق ملت ایران را منوط به زیر پا گذاشتن حقی دیگر کرد. او با این تلگراف، رسماً به حقانیت ایران اعتراف کرد اما احقاق حق ملت را منوط به رفتن زیر بار یک قرارداد استعماری دیگر قرار داد. نایب السلطنه هند هم به این روند اعتراض کرد و تصمیمات شرکت نفت انگلیس و ایران را غیر قابل دفاع دانست. البته کرزن به محتوای این نامه اعتنایی نکرد (۲۸۲). اولین تبعات سیاست موازی انگلستان و حکومت هند در مورد ایران، اینک به نتیجه رسیده بود: ده روز بعد از این ملاقات بود که وابسته نظامی شوروی به نام کلنل بوریس روگاچف (Boris Rogachev) به کلنل ساوندرز (Saunders) اطلاع داد قشون شوروی از ایران عقب نشینی کردهاند و مهم تر اینکه در هر گونه عملیاتی که حکومت ایران ضد جنگلیها انجام دهد، دخالتی نخواهد کرد (۲۸۳) به این شکل مقدمات وارد آمدن ضربه نهایی بر تنها نیروی مقاوم ایران مهیا شد، شوروی پذیرفت قزاقان، جنبش میرزا را برای همیشه نابود سازند و حتی در این زمینه وساطت نکرد. شاه برای رهایی از دست سید ضیا به دو تن متوسل شد: نخست رضاخان وزیر جنگ و دیگری حسن مشار مشهور به مشارالملک که به سفارش خود سید ضیا وزیر دربار شده بود. اینان دست به دست هم دادند و سید ضیا را بر افکندند. روزنامه نگار ماجراجو که بعد از سالها انتظار و پادویی سفارت انگلستان، دولتی مستعجل تشکیل داده بود، به همان آسانی که به قدرت دست یافت، بر افتاد. او باید از کشور میرفت، زیرا کسانی را که زندانی کرده بود از او نمیکشیدند. به وجود او هم دیگر احتیاجی نبود. رضاخان با حمایت بریتانیا پله پله پلکان صعود را پیمود. ابزار تسلط او ارتش بود و در این راه انگلیسیها حمایتش میکردند. او پس از اینکه افسران انگلیسی و سوئدی را کنار نهاد، کلیه نیروهای مسلح را یکی کرد، یعنی قزاقخانه، ژاندارمری و نظمیه را زیر سیطره خود در آورد. او حتی بقایای تفنگداران جنوب مشهور به SPR را هم در این نیروی

متحد ادغام کرد. بریتانیا خود در شهریور ۱۳۰۰ سپاه تفنگداران جنوب را منحل نمود و به این ترتیب راه بر یگه تازی های رضاخان هموار شد. رضاخان یا خود این هشیاری را داشت و یا اینکه مشاورانش به او توصیه کرده بودند که راه تماس خود را با شاه نبندد. او بر خلاف سید ضیا منتظر فرصت بود، به همین دلیل بارها به رجال توضیح داد که فکر میکرده شاه با کودتا موافق بوده است و به این شکل خود را سرسپرده شاه عنوان میکرد. او حتی بعد از کودتا بارها به دیدن شاه رفت و شرایط و موقعیت ناگزیر برای کودتا را برای او تشریح کرد (۲۸۴) تا شاه بیش از این دچار سوء ظن نشود.

گزارش سفارت امریکا در مورد نورمن بسیار گویا و جالب است. کالدول خطاب به وزارت خارجه کشورش نوشت هرمن نورمن با آنکه مردی است توانا و با فرهنگ؛ اما نتوانسته نزد ایرانیان به محبوبیت دست یابد. به گزارش وزیر مختار امریکا او از ایران و هر چه ایرانی است بیزار است و این را علناً بر زبان جاری میسازد. بیشتر کارمندان نورمن افسران سابق ارتش هند بودند و درجه شان هم نایب سرهنگی. ایرانیان به تمسخر آنان را «کلنل کمپانی هند» میخواندند (۲۸۵) اگر سید ضیا چشم و چراغ نورمن بود، بریتانیا اینک باید فردی را به کشور اعزام میکرد تا در شرایط بعد از سرنگونی او، رضاخان را بیش از پیش برکشد و روابط خود را با این مرد زورگوی مرتجع ارتقا بخشد. وزیر مختار جدید کسی نبود جز سرپرسی لورین (Sir Percy Loraine) سرپرسی لورین به این دلیل به ایران فرستاده شد که در راستای نظریات نایب السلطنه هندوستان نیروهایی را تقویت نماید که میتوانند به عنوان سپر در برابر نفوذ کمونیسم مؤثر واقع شوند. اینک رضاخان باید نقش بازدارنده سپاه شمال ایران (Norperforce) و سپاه جنوب ایران (۲۸۶) را یک تنه ایفا میکرد. او باید به سرمایه ملت ایران امنیت لازم را برای شرکت نفت انگلیس و ایران و سایر کمپانی های سرمایه گذار بریتانیایی مهیا میساخت. اینک این رضاخان بود که مالیخولیای نفوذ کمونیسم و بختک شبح سرخ، آنی آرامش نمیگذاشت. او برای

مهار این بحران روز به روز پایه های قدرت خود را تحکیم میکرد. رضاخان مردی بود که میتوانست رؤیای تسلط بی چون و چرای انگلستان را بر ایران تدارک ببیند. این بینش در او هم وجود داشت که به هر حال شوروی خطرناکتر از هر قدرت دیگری است. سراسر عمر و سلطنت رضاخان از این به بعد به بهانه مهار نفوذ کمونیسم مصروف سرکوب مردم شد. رضاشاه توانست الگوی مورد نظر نایب السلطنه هند و وزارت جنگ بریتانیا را عملی نماید. حکومتی شکل گرفت که منافع بریتانیا را سرلوحه برنامه های خود قرار داده بود (۲۸۷) و البته استقلال نیم بند آن هم برقرار بود تا هیچ بهانه ای برای قدرت های رقیب به منظور دست اندازی در ایران باقی نماند. گروه سرمایه‌داری مالی بریتانیا و تیم قدرتمند مستقر در هندوستان فقط باید گامی دیگر برمی داشت تا به منظور نهایی خود نایل آید. تا برداشتن این گام فقط چهار سالی باقی مانده بود.

انگلستان در روزهای بعد از کودتا چند موضوع را مورد توجه قرار میداد: نخست اینکه نفت جنوب، بانک شاهنشاهی و بازارهای تجاری خود را هر چه بیشتر تقویت کند. دوم اینکه برنامه های آنان برای حفاظت هندوستان در مقابل حملات احتمالی روس ها به مورد اجرا گذاشته شود، سوم از «نفوذ مسلکی بلشویسم در این قوم» جلوگیری کند. برای این سه موضوع که فلسفه اصلی کودتا را تشکیل میداد، لازم بود در سراسر کشور و راه های آن امنیت کامل برقرار گردد. از این بالاتر «انگلیسیان میخواهند مقاصد سیاسی و اقتصادی آنها در ایران انجام گیرد بی آنکه لازم باشد برای حفظ سیاست خویش متحمل ضرر مادی بگردند و بلکه بتوانند مخارجی را هم که در ایام جنگ به جهت حفظ منافع خود در جنوب ایران به تأسیس پلیس نموده اند هر قدر بشود پس بگیرند و هم آرزو دارند بر مدت امتیازات ایرانی خود مخصوصاً نفت جنوب و بانک شاهی بیفزایند.» (۲۸۸) آری! این بود راز کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و استقرار قزاقان بر اریکه قدرت. در این میان البته سیدضیا هم قربانی شد. او در مجلس چهاردهم زمانی که اعتبارنامه اش در دست بررسی بود، خطاب به مخالفین خود در

ارتباط با وقایع کودتای سوم اسفند و ملغی ساختن قرارداد ۱۹۱۹ گفت: «من با مسئولیت خودم این قرارداد را لغو کردم... به همین جهت لرد کرزن از من رنجید [و] تاهفت حمل، یعنی یک ماه و سه روز، حکومت مرا [به رسمیت] نشناخت.» (۲۸۹)

به مرور ایام، برخی از روشنفکران توجیه زور را آغاز کردند. از دیکتاتوری رضاخان حمایت نمودند، او را همتراز بیسمارک و میچی و پترکبیر قرار دادند (۲۹۰) در این راه نه فریادهای مدرس را جدی گرفتند و نه به هشدارهای امثال بهار و مصداق توجهی نشان دادند. ستون خیمه قدرت رضاخان همان کسانی شدند که در انواع و اقسام بحران‌های دوره مشروطه به بعد ذی مدخل بودند. اینان هرکدام به مراد خود دست یافتند: مدیرالملک جم و مخیرالسلطنه و دکتر احمد متین‌دفتری یا همان متین‌الدوله دوره جنگ جهانی اول به مقام نخست وزیری نائل آمدند، مستشارالدوله هم به مقامهایی از جمله ریاست مجلس مؤسسان رضاخان دست یافت، حتی عمادالکتاب هم در وزارت دربار شغلی یافت و البته اینها همه تصادفی نبود. در این دوره نقش احمد متین‌دفتری یا همان متین‌الدوله، نویسنده آتشین مزاج ستاره ایران؛ بسیار مرموز بود. او همین روش را تا سال‌های بعد هم ادامه داد و بالاخره هم در اواخر حکومت رضاشاه چندماهی به نخست وزیری دست یافت.

در دوره رضاخان هرکس کوچک‌ترین استقلال رأیی داشت و به اصطلاح سرش به تنش می‌ارزید قربانی دسیسه‌های رضاخان شد. مشروطه به حضيض ذلت خود رسیده بود و ضربه سوم اسفند ۱۲۹۹ با ضربه سهمناکتر آبان ۱۳۰۴ تکمیل شد؛ آنگاه که رضاخان را بر سریر سلطنت نشاندند. آن روز بود که سناریوی همیشگی محفلی خاص در لندن، دهلی و بمبئی به طور قطع محقق شد. نامه‌ای از سرپرستی لورن به وزارت امور خارجه بریتانیا، زمانی که رضاخان سکان دار اوضاع ایران شده بود، گواهی است بر مطالب این دفتر که انگلیسی‌ها می‌خواستند به هزینه ملت ایران، امنیت سرمایه‌های خود را تأمین

کنند: بعد از ضیافت شام به افتخار رضا خان در سفارت، ساعتی در اطاق دفترم با او صحبت کردم. رضا خان به من گفت که او، با دست ایرانیان کاری را انجام خواهد داد که بریتانیا می خواست با دست انگلیسی ها انجام دهد، یعنی ایجاد یک ارتش نیرومند و استقرار نظم و ساختن یک ایران قوی و مستقل و امیدوار است که در برابر انجام این کارها بریتانیا شکیبایی پیشه کند و از دخالت در کار خود او خودداری کند. از این پس ما باید از هر گونه تظاهر به اینکه رضا خان دست نشانده ماست خودداری کنیم، تبدیل او به یک آلت دست انگلستان برایش مهلک است.» (۲۹۱)

این نکته ای بود که حتی در مطبوعات دوره رضا شاه از زبان مقامات بریتانیا منتشر می شد. به طور مثال روزنامه اطلاعات، مقاله ای به قلم سراوستین چمبرلین وزیر امور خارجه بریتانیا در دوره انتقال سلطنت از قاجار به پهلوی درج کرد که ماهیت و اهداف سیاست های بریتانیا را نه تنها در ایران، بلکه در کشورهای چونی عراق و افغانستان ترسیم می نمود. در این مقاله آمده است: «برای بریتانیا خیلی اهمیت دارد که در ممالکی مانند عراق و ایران و افغانستان دولت های مقتدری وجود داشته باشد که قادر به حفظ وصیانت موجودیت و استقلال خود بوده و یک همچودولت های مقتدری برای تأمین مصالح بریتانیا بیشتر قابل توجه می باشد.» (۲۹۲)

سناریوی گروه چمبرلین و دوستانش تازگی نداشت و از دوره جنگ اول جهانی سرلوحه کار قرار گرفته بود. به طور مثال در اوایل ۱۹۱۶ انگلیسی ها، تلاش کردند منویات کهنه خود را به اجرا در آورند و اگر توانستند ظل السلطان را به تاج و تخت ایران برسانند. روز سوم مه ۱۹۱۶ خبر رسید که ظل السلطان همراه با دو فرزند خود اسماعیل میرزا و غلامحسین میرزا وارد انگلستان شده اند. میرزا مهدیخان مشیرالملک وزیر مختار ایران در لندن تا فولکستون به استقبال آنان شتافت. سر ادوارد گری و اوستین چمبرلین و لرد کیچنر در لندن با او دیدار کردند. قرار بود او از انگلستان به اصفهان آید و زمام حکومت آنجا را به

دست گیرد (۲۹۳) روز یکشنبه هشتم رمضان ۱۳۳۴ مطابق با نهم ژوئیه ۱۹۱۶ ظل السلطان وارد تهران شد و در باغ فردوس تجریش، عمارت سپهسالار اعظم منزل گزید. به قول مورخ الدوله «ظل السلطان برای تصدی مقامات بزرگ به ایران اعزام شده بود اما پیشروی عشایر عثمانی از سمت غرب این نقشه را باطل ساخت و متفقین در مقام تملق از سلطان احمد شاه برآمده قانع شدند که ظل السلطان به حکومت اصفهان منصوب گردد.» (۲۹۴) تلاش برای به قدرت رسانیدن ظل السلطان به عنوان شاه ایران، یکی از نخستین گامهای بلند گروه چمبرلین و همفکرانش برای استقرار مرد زورمند مرتجع بر اریکه سلطنت ایران بود که به نتیجه نرسید. لیکن این سناریو با کودتای سوم اسفند به نتیجه محتوم نایل آمد و فصل جدیدی در تاریخ معاصر ایران گشوده شد. (۱)

◀ توضیحات و مأخذ :

حسین آبادیان «ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند» جلد دوم- نشر: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۵. صص ۷۳۷ - ۶۲۷
* حسین آبادیان (تولد، ۲ بهمن ۱۳۴۰ در لار) استاد دانشگاه، نویسنده و پژوهشگر تاریخ معاصر ایران ،

پی نوشت ها :

۱- Judaica, vol.5, pp.555-557. ۲- دنیس رایت، صص ۲۴۵. ۳- صباحی، صص ۷۶. ۴- War Office to Curzon, June 16/1920, FO. No. 371/3873. ۵- در مورد تبار خانوادگی چرچیل بنگرید به: عبدالله شهبازی: زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران، ج ۳، (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۷۹)، صص ۳۱۳-۳۳۴. ۶- Richard H. Sabahi, p.75. ۷- Ullman: The Anglo-Soviet Accord 1917-1921, vol. 3, (Princeton, NJ, 1972), p.331. ۸- عصر جدید، ش ۳۲، ۲۳ جمادی الثانی ۱۳۳۳، هشتم مه ۱۹۱۵، «بحران بانک و سوء استفاده صرافان». ۹- Cox. Ghani, p.137. ۱۰- Same to Curzon, Tehran, May 25/1920, FO. No. 971/3872. ۱۱- Balfour Minuets, Same, Tehran, May, 28/1920, FO. No. 371/3874. ۱۲- Tehran, June 2/1920, FO. No. 371/3872. ۱۳- صباحی، صص ۸، [مقدمه دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی]. ۱۴- بحران مشروطیت در ایران، صص ۵۹۱ به بعد. ۱۳- صباحی، صص ۸، [مقدمه دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی]. ۱۴- بحران مشروطیت در ایران، صص ۵۹۱ به بعد. ۱۵- کمره ای، ج ۲، صص ۱۰۹۱. ۱۶- پیش از این مرتضی قلی خان صنیع الدوله و بعد از وی هم به طور مشخص ماژور رابرت ایمبری کنسول یار سفارت امریکا قربانی رقابتهای نفتی قدرت های بزرگ شدند. ۱۷- Curzon to Cox, London, April 10/7920. ۱۸- Memo by G. Churchill, Tehran, July 29/1921, FO, 371/3870.

Curzon to Norman, London, 26 November 1920, -۹، 371/6415/8788
 FO. 371/4587. -۲۰. این ماجرا به طور مشروح و بر اساس اسناد وزارت
 امور خارجه ایران در اثری از راقم این سطور به نام «ایالات متحده و نخبگان
 سیاسی ایران»، تشریح شده است. -۲۱. عصر جدید، ش ۶۵، سلخ شوال المکرم
 ۱۳۳۳، ۱۱ سپتامبر ۱۹۱۵، «اوضاع گیلان». -۲۲. مشروح قرارداد در:
 ایران در جنگ بزرگ، صص ۴۸۱-۴۸۴. -۲۳. در مورد اهمیت نفت باکو
 برای انگلیس بنگرید به: بحران مشروطیت در ایران، صص ۵۸۷-۵۹۰.
 -۲۴. Ghani, p.106. -۲۵. در این زمان کاکس توانسته بود با همکاری
 گرتروود بل زنی که مأمور سرویس اطلاعاتی بریتانیا در بین النهرین بود، طرح
 تشکیل دولت عراق را به انجام رساند، یکی از فرزندان شریف مکه را به
 عنوان پادشاه دست نشانده عراق به قدرت رسانیدند و دور جدیدی در تاریخ
 خاورمیانه آغاز شد. -۲۶. Ghani, p.132. -۲۷. کمره ای، ج ۱، ص ۷۲۰. -۲۸.
 دولت آبادی، ج ۴، ص ۱۴. -۲۹. Ghani, p.149. -۳۰. Waterfield, p.47. ،
 -۳۱. حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۳۷. -۳۲. Norman to Curzon, Tehran, 13 July 1920,
 FO. 371/4908. -۳۳. Same to Same, Tehran, 17 June 1920, FO. 371/3874
 -۳۴. رعد، ش ۱۶۲، چهارشنبه ۲۰ ربیع الاول ۱۳۳۹، مطابق
 ۹ قوس ۱۲۹۹، «اخبار مهم، نطق لرد کرزن». -۳۵. صباحی، ص ۱۱۲. -۳۶.
 -۱۲. Minutes by Esmond Ovey, Tehran, 4 December 1920, FO. 371/4907.
 Ghani. P. 90. -۳۷.
 -۳۸. کمره ای، ج ۲، ص ۸۶۸. -۳۹. همان، ص ۱۴۵. -۴۰. حیات یحیی، ج ۴،
 ص ۲۰۴. -۴۱. Ghani, pp. 92-93. -۴۲. Norman to Curzon, Tehran, 29 July 1920,
 FO. 371/4908. -۴۳. Same to Same, Tehran, 7 August 1920, FO. 371/4908
 -۴۴. کمره ای، ج ۱، ص ۴۱۲. -۴۵. همان، صص ۴۱۲-
 ۴۱۳. -۴۶. عصر جدید، ش ۶، شنبه هیجدهم ذیحجه الحرام ۱۳۳۲، «رئیس
 روحانی طایفه اسماعیلی و رئیس انجمن اتحاد اسلامی هندوستان». -۴۷. حیات
 یحیی، ج ۴، صص ۱۴۷-۱۴۸. -۴۸. همان، ص ۱۴۹. -۴۹. کمره ای، ج ۱، صص ۴۳۳-

Percy Sykes: A History of Persia, -۵۱، Ghani. Pp. 101-102 -۵۰، ۴۳۴
 Lieutenant Colonel Fredrick -۵۲، vol.2, (London, 1958), pp.444-5
 O'Connor: Things Mortal, (London, 1940), p.122 -۵۳، خاطرات سری
 آبرونساید، (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های فرهنگی، ۱۳۷۳)، ص ۳۵۰.
 -۵۴، همان، ص ۳۵۱، -۵۵، همان، ص ۳۲۷، -۵۶، Harding to Curzon,
 London, 20 May 1920, FO. 800/156 -۵۷، زبان آزاد، ش ۳۲، ۵ شنبه سلخ
 Elizabeth -۵۸، «راجع به هندوستان»، ۱۸ اکتبر ۱۹۱۷، -۵۸
 Monroe: Britain's Moment in the Middle East 1914-1918, (London,
 -۶۱، ۱۹۶۳)، p.11 -۵۹، Ulman, p.328 -۶۰، حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۰۰، -۶۱،
 Ibid. -۶۲، Ghani, op. cit, p.129 -۶۳، Ibid. -۶۴،
 p.131 -۶۵، یعنی زندانیان که عمدتاً جانیان و تبهکاران بودند. -۶۶، عین
 السلطنه، ج ۷، ص ۵۷۰۶، -۶۷، کمره ای، ج ۱، ص ۷۰۶، -۶۸، کمره ای، ج ۲،
 ص ۱۵۳۹، -۶۹، همان، ج ۱، صص ۷۰۵-۷۰۶، -۶۹، تاریخ جراید و مجلات
 ایران، ج ۱ و ۲، صص ۳۴۱-۳۴۵، -۷۰، کمره ای، ج ۲، ص ۱۴۶۴.
 ۷۱. سپهدار اکبر و بستر سازی کودتا، -۷۲، Norman to Curzon, Tehran, 25
 -۷۳، October 1920, FO. 971/4914، -۷۴، حیات یحیی، ج ۴،
 ص ۱۸۰، -۷۵، کمره ای، ج ۲، ص ۱۶۳۴، -۷۶، Norman to Curzon,
 Tehran, 27 October 1920, FO. 371/4914
 -۷۷، حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۲۱، -۷۸، رجال چرچیل، ص ۱۳، -۷۹، Ulman,
 vol.3, pp.381-382، -۸۰، حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۸۰، -۸۱، یعنی که جهنم
 جایگاه او باد. -۸۲، کمره ای، ج ۲، صص ۱۶۲۲-۱۶۲۳، -۸۳، همان،
 صص ۱۶۲۴-۱۶۲۵، -۸۴، همان، ص ۱۶۲۷، -۸۵، حیات یحیی، ج ۴،
 ص ۲۱۵، -۸۶، همان، ص ۱۸۱، -۸۷، A great inferior Bolshevik army،
 -۸۸، Old corrupt capitalist system، -۸۹، Ullman, op. cit, p.384، -۹۰،
 Imperial -۹۱، Norman to Curzon, Tehran, 13 June 1920, FO. 371/3873
 Bank of Persia to Foreign Office, Tehran, September 1921, FO.

- ، 371/6415. ۹۲- رجال بامداد، ج ۳، صص ۵۱-۵۳. ، ۹۳- Ghani, 119-120. ،
 Imperial Bank of Persia to Foreign Office, Tehran, September 1921, ۹۴-
 Same to Same, Tehran, 6 October 1921, FO. ، ۹۵- .FO. 371/6415
 ، 371/6416. ، ۹۶- Ghani, p. 122. ، ۹۷- Ghani, p. 124. ، ۹۸- Ghani, p. 124. ،
 ۹۹- Ibid. ، ۱۰۰- حیات یحیی، ج ۴، صص ۱۸۲-۱۸۳. ، ۱۰۱- Secret
 Ibid, ، ۱۰۲- .Services Funds. ، 126- Ghani, op, cit, ، ۱۰۳- Ibid. ، ۱۰۴-
 M. Hankey to Foreign Office, London, 4 ، ۱۰۵- .op. cit, 126-127
 Norman to ، ۱۰۷- .Sabahi, p.50. ، ۱۶- .November 1920, FO. 371/4914
 Wilber, pp.50- ، ۱۰۸- .Curzon, Tehran, 19 January 1921, FO. 371/6427
 Norman to Curzon, Tehran, 25 ، ۱۱۰- .51. ، ۱۰۹- حیات یحیی، ج ۴، صص ۲۲۲. ،
 ، ۱۶۴۵-۱۶۴۴. ، ۱۱۱- .January 1921, FO. 371/6400. کمره ای، ج ۲، صص
 ۱۱۲- منظور او میرزا حسن خان مشیرالدوله بود که درست رو به روی حاجی
 آقا نشسته بود. ، ۱۱۳- حیات یحیی، ج ۴، صص ۱۹۴. ، ۱۱۴- همان. ، ۱۱۵-
 همان، صص ۱۹۲-۱۹۳. ، ۱۱۶- همان، صص ۱۹۱. ، ۱۱۷- همان، صص ۱۹۳. ،
 ۱۱۸- کمره ای، ج ۲، صص ۱۶۴۷. ، ۱۲۰- حیات یحیی، ج ۴، صص ۲۲۳. ، ۱۲۱-
 Norman to Curzon, Tehran, 16 ، ۱۲۳- .Ibid, 131. ، ۱۲۲- Ghani, p.126
 .February 1921, FO. 371/6401
 ، ۱۲۴- حیات یحیی، ج ۴، صص ۹۸. ، ۱۲۵- Ghani, p.131. ، ۱۲۶- حیات یحیی، ج ۴،
 صص ۲۰۱-۲۰۲. ، ۱۲۷- .Ibid, pp.129-130. ، ۱۲۸- Ibid, p.130. ، ۱۲۹-
 .Ullman, vol. 3, p.387
 ، ۱۳۰- خاطرات قاسم غنی، ج ۱۱، صص ۳۶۵-۳۶۶. ، ۱۳۱- .Arfa, p.90. ،
 ، ۱۳۲- حیات یحیی، ج ۴، صص ۱۳۶. ، ۱۳۳- همان، صص ۱۶۷. ، ۱۳۴- نوبهار،
 سال ششم، ش ۸۶، ۵ شنبه سوّم ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۱۰، ژانویه ۱۹۱۸،
 «اعلان». ، ۱۳۵- عین السلطنه، ج ۷، صص ۵۲۴۲. ، ۱۳۶- شرق، ش ۶۸، ۵
 شنبه ۱۹ ربیع الاول ۱۳۲۸، ۳۱ مارس ۱۹۱۰، «استعفا». ، ۱۳۷- کمره ای،
 ج ۱، صص ۴۳۲. ، ۱۳۸- برای مثال نک: برق، ش ۳، ۵ شنبه ۱۶ شوال ۱۳۲۸،

۲۰ اکتبر ۱۹۱۰، «از انتقام بترسید.»، ۱۳۹- برق، سال پنجم، ش ۸، ۵ شنبه ۶ ذیحجه ۱۳۳۱، ۶ نوامبر ۱۹۱۳، «راجع به خزانه داری و عمل گندم.»، ۱۴۰- رعد، سال پنجم، ش ۸، ۵ شنبه ۶ ذیحجه ۱۳۳۱، ۶ نوامبر ۱۹۱۳، «امیر قائنات.»، ۱۴۱- Oliphant Memorandum of Conversation with Lt. Col. Meade, London, g June 1921, FO. 371/6404، ۱۴۲- حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۲۷، ۱۴۳- محاکمات، ش ۸، یکشنبه نهم ربیع الآخر ۱۳۲۶، ۱۴۴- محمد صدراهشمی: تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۳ و ۴، (اصفهان، کمال، ۱۳۶۳)، ص ۱۹۴، ۱۴۵- شرق، ش ۹۸، ۴ شنبه ۱۳ رجب ۱۳۲۸، ۲۰ ژوئیه ۱۹۱۰، «بزرگترین اتفاق تاریخی.» علامت! از خود سید ضیا است.، ۱۴۶- شرق، ش ۶۹، سه شنبه ۲۴ ربیع الاول ۱۳۲۸، ۵ آوریل ۱۹۱۰، «تشریح عقیده سسیالیزم.»، ۱۴۷- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۳۴، ۱۴۸- تاریخ بیست ساله ایران، جلد یکم، ص ۱۸۶، ۱۴۹- آفتاب، ش ۱۳۹، چهارشنبه ۱۴ صفر المظفر ۱۳۳۱، ۲۲ ژانویه ۱۹۱۳، «ورود.»، ۱۵۰- Minute by Champain, Tehran, July 1920, FO. 158/697، ۱۵۱- برای متن کامل سند نک: عبدالله شهبازی: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲ [پیوست های ویراستار]، (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۳)، ۱۵۲- کمره ای، ج ۲، ص ۱۴۸۲، ۱۵۳- Edmonds to Norperforce, Tehran, 5 July 1920, FO.248/1320، ۱۵۴- The most fantastic projects، ۱۵۵- Ghani, 153، ۱۵۶- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۱۴، ۱۵۷- همان، ص ۱۱۵، ۱۵۸- همان، ۱۵۹- همان، ص ۱۶۸، ۱۶۰- همان، ص ۲۱۹، ۱۶۱- کمره ای، ج ۱، ص ۲۲۴، ۱۶۲- برق، ش ۱، یکشنبه ۵ شوال ۱۳۲۸، ۹ اکتبر ۱۹۱۰، «ریاست محاکم ابتدائی حقوق.»، ۱۶۳- همان، صص ۴۸۱-۴۸۲، ۱۶۴- ابن اصدق از یاران نزدیک سیدعلی محمد باب بود.

۱۶۵- کمره ای، ج ۲، ص ۸۴۷، ۱۶۶- رجال عصر مشروطیت، ص ۱۲۹، ۱۶۷- در مورد تبار خانواده نواب بنگرید به: بحران مشروطیت در ایران، ص ۱۵۹ به بعد، ۱۶۸- ره آورد، چاپ لس آنجلس، سی ام نوامبر ۱۹۹۲،

- ۱۶۹- حیات یحیی، ج ۴، صص ۱۵۰-۱۵۱، ۱۷۰- همان، صص ۱۶۴-۱۶۵،
- ۱۷۱- سید ضیا منصب وزارت داخله را برای خود نگه داشته بود و بهواقع منصب حسین دادگر نه تنها منصبی ناچیز و دست دوم نبود، بلکه به این دلیل که او مستقیم با شخص سید ضیاء مرتبط بود از موقعیت والائی بهره مند بود.
- ۱۷۲- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۵۱، ۱۷۳- ایران در جنگ بزرگ، ص ۳۸۵،
- ۱۷۴- کمره ای، ج ۱، ص ۷۳۸، ۱۷۵- همان، ج ۲، ص ۸۵۲.
- ۱۷۶- حیات یحیی، ج ۴، صص ۹۳-۹۴، ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی، (تهران، اطلاعات، ۱۳۷۵)، ص ۱۱۹، ۱۷۷- همان، ص ۹۴، ۱۷۸- نامه های خصوصی سر سبسیل اسپرینگ رایس، ۱۷۹- همان، صص ۱۳۹-۱۴۰،
- ۱۸۰- رعد، سال دهم، ش ۲۰۳، ۲۵ ربیع الاول ۱۳۳۸، ۱۹ دسامبر ۱۹۱۹، «ختم غائله جنگل»، ۱۸۱- همان، «تلگراف صادره از مقام منیع ریاست وزرا عظام»، ۱۸۲- کمره ای، ج ۲، صص ۹۰۷-۹۰۸، ۱۸۳- حیات یحیی، ج ۴، صص ۱۳۹-۱۴۰.
- ۱۸۴- کمره ای، ج ۲، صص ۹۳۷-۹۳۸، ۱۸۵- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۴۱،
- ۱۸۶- کمره ای، ج ۱، ص ۳۵۳، ۱۸۷- کمره ای، ج ۲، ص ۱۰۷۷، ۱۸۸- همان، ص ۱۰۷۸، ۱۸۹- کمره ای، ج ۲، صص ۱۱۳۵-۱۱۳۶، ۱۹۰- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۵۲، ۱۹۱- کمره ای، ج ۲، صص ۱۶۰۴-۱۶۰۵، ۱۹۲- حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۵۳، ۱۹۳- کمره ای، ج ۲، ص ۱۵۳۶، ۱۹۴- همان، ص ۱۵۵۸، ۱۹۵- عین السلطنه، ج ۷، صص ۵۶۹۲-۵۶۹۳، ۱۹۶- کمره ای، ج ۲، ص ۱۶۰۴، ۱۹۷- همان، ص ۱۶۱۵، ۱۹۸- همان، ص ۱۶۱۹،
- ۱۹۹- همان، ۲۰۰- خاطرات ایرج اسکندری، (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۱)، ص ۹۰ پ. ۲۰۱- کمره ای، ج ۲، ص ۱۵۶۴،
- ۲۰۲- همان، صص ۱۵۶۸-۱۵۶۹، ۲۰۳- عین السلطنه، ج ۷، ص ۵۷۵۸،
- ۲۰۴- کمره ای، ج ۲، ص ۱۶۷۸، ۲۰۵- همان، ص ۱۵۷۲، ۲۰۶- حیات یحیی، ج ۴، صص ۱۵۱-۱۵۲، ۲۰۷- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۵۴، ۲۰۸- عین السلطنه، ج ۷، صص ۵۷۰۶-۵۷۰۷، ۲۰۹- همان، ص ۵۷۱۲، ۲۱۰-

همان، ص ۵۷۳۲. ۲۱۱- همان. ۲۱۲- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۵۵. ۲۱۳- همان، ص ۱۵۶. ۲۱۴- همان، ص ۱۵۷. ۲۱۵- همان، ص ۱۵۸. ۲۱۶- همان. ۲۱۷- همان، ص ۱۵۹. ۲۱۸- همان، ص ۱۶۰. ۲۱۹- همان، ص ۱۶۱. ۲۲۰- همان، ص ۱۶۲. ۲۲۱- کمره ای، ج ۲، ص ۱۶۲۲. ۲۲۲- عین السلطنه، ج ۷، ص ۵۶۶۷. پ. ۲۲۳- کمره ای، ج ۲، ص ۱۵۷۱. ۲۲۴- همان، صص ۱۵۷۱-۱۵۷۲. ۲۲۵- همان، ص ۱۵۷۳. ۲۲۶- همان. ۲۲۷- همان، ص ۱۵۸۴. ۲۲۸- همان، ص ۱۶۰۵. ۲۲۹- در مورد افت و خیزهای جنبش جنگل نک: ابراهیم فخرائی: سردار جنگل، (تهران، جاویدان، ۱۳۵۴)؛ گریگور یقیکیان: شوروی و جنبش جنگل، به کوشش برزویه دهگان، (تهران، انتشارات نوین، ۱۳۶۳). ۲۳۰- در مورد جنبش خیابانی نک: علی آذری: قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز، (تهران، صفی علی شاه، ۱۳۶۲). ۲۳۱- همان، صص ۱۵۸۵-۱۵۸۶. ۲۳۲- همان، ص ۱۶۱۵. ۲۳۳- Ghani, p.186. ۲۳۴- Incriminating correspondence and telegrams. Ghani, p.177. ۲۳۵- Ullman, vol.3, p.388. ۲۳۶- Ullman, vol.3, p.388. ۲۳۸- Haldane to War Office, Baghdad, 23 February 1921, FO. 371/6409. ۲۳۹- حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۲۲. ۲۴۰- Caldwell to Secretary of State, Department of State, Quarterly Report No. 11, 5 April 1921, Quoted in: Ghani, p. 181. ۲۴۱- حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۱۰، منظور از قرارداد عهدنامه ای است که با شوروی ها منعقد شده بود و به عهدنامه مودت شهرت یافت. این عهدنامه درست چند روزی بعد از کودتا به امضای طرفین ایرانی و روسی رسید. ما پیش تر در همین رساله در بخش انتهایی مربوط به روابط ایران و شوروی به مواد این عهدنامه اشاره کردیم. ۲۴۲- Wilber, p. 48. ۲۴۳- Gen. Dickson to Gen. Radcliffe, London, 8 October 1921, FO. ۲۴۴- حیات یحیی، ج ۴، صص ۲۲۸-۲۲۹. ۲۴۵- Ghani, 371/6427. ۲۴۶- Wallace Murray to Secretary of State, Department of State, No. 891/00/1346, 6 March 1925, Quoted in

Norman ، p.182 .Ghani، ۲۴۸- حیات یحیی، ج ۴، صص ۲۲۸-۲۲۹، ۲۴۹- .Ibid - ۲۵۰، ۲۵۱- حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۳۲. ۲۵۲- همان، صص ۲۳۱-۲۳۲، ۲۵۳- .Ghani، p. 174 ، ۲۵۴- Norman to Curzon، Tehran، 26 February 1921، FO. 371/6401 ، ۲۵۵- حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۲۹. ۲۵۶- Curzon to Norman، London، 19 April 1921، FO. 416/68 ، ۲۵۷- حیات یحیی، ج ۴، صص ۲۴۴-۲۴۵. ۲۵۸- Same - ۲۵۹- Norman to Curzon، Tehran، 10 March 1921، FO. 371/6402 cannot interfere in carrying - ۲۶۰- .to Same، Tehran، 11 March 1921، Ibid Curzon to Norman، London، 14 March 1921، FO. - ۲۶۱- ۲۶۲- حسین مکی؛ تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، ص ۲۷۹ ، ۲۶۳- احمدخان قوام السلطنه، فرزند ابراهیم معتمدالسلطنه و برادر کوچک وثوق الدوله، خواهر زاده میرزا علی خان امین الدوله رجل اصلاح طلب دوره قاجار، به سال ۱۸۷۳ به دنیا آمد، سال ۱۸۹۷ منشی حضور ناصرالدینشاه بود، در دوره نخست وزیری عین الدوله مقارن با سلطنت مظفرالدینشاه دبیر حضور شد و سپس وزیر حضور گردید، بعداً ملقب به قوام السلطنه شد. رجال چرچیل، صص ۱۴۲-۱۴۳. ۲۶۴- Norman to Curzon، Tehran، 6 April 1921، FO. 416/68 .

Norman to Curzon، Tehran، 25 February 1921، FO. 371/6402 ، ۲۶۵- حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۳۹. ۲۶۶- . اسناد کابینه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، به February 1921، FO. 371/6402 Curzon to کوشش حسن مرسلوند، (تهران، ۱۳۷۴)، صص ۱۵۷-۱۶۵. ۲۶۸- Norman، London، 18 April 1921، FO. 371/6403 ، ۷۳۲ ، ۲۶۹- . Ghani، ۲۷۰- Norman to Curzon، Tehran، 22 April 1921، FO. 416/69 ، ۲۷۱- اختر مسعود، سال اول، ش ۵۳، ۴ رجب ۱۳۳۸، ۲۴ حوت ۱۳۱۹ ، «کابینه سیدضیاءالدین.»، ۲۷۲- ایزد گشسب: نامه سخنوران، ص ۱۳۱. ۲۷۳- ایران، ش ۸۱۴، سیم ربیع الثانی ۱۳۳۹، «معاهده روس و ایران.» برای ملاحظه متن کامل قرارداد نک: حیات یحیی، ج ۴، صص ۲۰۶-۲۰۹.

، ۲۷۵- Norman to Curzon, Tehran, 5 July 1921, FO. 371/6405-۲۷۴-
 Intelligence Summary, Military Attach, Tehran, No.10, 9 July 1921, FO.
 371/6403-۲۷۶- نک: آ. سلطانزاده: انکشاف اقتصادی ایران و امپریالیسم
 انگلستان، ترجمه ف. کوشا، (تهران، مازیار، ۱۳۸۳)، فصل سوم به بعد. ،
 Intelligence Summary for Week ending, 21, 28 May, 18 June 1921, FO. 371/6435-۲۷۹-
 Foreign Office to Norman, London, 21 April 1921, FO. 371/6401-۲۸۰-
 Curzon to Norman, London, 16 April 1921, FO. 416/68.
 Government of India to Curzon, 6 May 1921, FO. 371/6435-۲۸۲-
 Intelligence Summary for week ending, 21 May 1921, FO. 371/6435-۲۸۴-
 Norman to Curzon, Tehran, 26 March 1921, FO. 416/69-۲۸۵-
 Department of State, US legation, Tehran, to Department of State, 6 June-۲۸۶-
 South Persian Refile ، ۲۸۸- حیات یحیی، ج ۴، Ullman, vol.3, p.394 ، ۲۸۷-
 صص ۲۵۰-۲۵۱، ۲۸۹- صورت مذاکرات مجلس چهاردهم، جلسه مورخ ۱۶
 اسفند ۱۳۲۲. ، ۲۹۰- برای آگاهی از نمونه ای از این طرح ها بنگرید به:
 فصلنامه مطالعات تاریخی، سال اول، ش ۳، تابستان ۱۳۸۳، مقاله: «روشنفکری
 ایرانی در دوره گذار؛ بررسی دیدگاه های عبدالله رازی و علی اکبر خان داور»
 و همان، سال دوم، ش ۶، بهار ۱۳۸۴، مقاله: «نظریه پردازان استبداد منور»؛
 که توسط راقم این سطور نوشته شده است. ، ۲۹۱- لورن به مارلینگ،
 ۱۹۲۳/۲/۱۷، در: ره آورد، ش ۱۵، تابستان ۱۳۶۶، ص ۲۹، مقاله دکتر
 نصرالله سیف پور فاطمی.
 ۲۹۲- اطلاعات، مورخه ۹ دی ۱۳۱۰، مقاله: سیاست خارجی بریتانیا، به قلم
 سر اوستین چمبرلین. ، ۲۹۳- ایران در جنگ بزرگ، ص ۳۴۸. ، ۲۹۴- همان،
 ص ۳۵۸.

فصل چهارم

زمینه کودتای ۱۲۹۹ از نگاه یحیی دولت آبادی

حاج میرزا یحیی دولت آبادی در خاطرات خود «حیات یحیی» می نویسد: ریاست فتح الله خان سپهدار اعظم گیلانی و اوضاع دربار و سیاست‌بازی بیگانه نخست باید از اوضاع دربار و دوائر دولتی در اینوقت سخن گفت تا خوانندگان بتوانند از آنجا پی باوضاع دیگر برده قضاوت حقیقی بنمایند.

پادشاه جوان ما سلطان احمد شاه قاجار بی‌علاقه بمملکت است شاه میگوید چنانکه نگارنده از زبان برادرش که او خود از وی شنیده بود می‌شنوم دیدیم مردم با پدر ما چه معامله کردند پس باید تحصیل مال کرد و تا ممکن شد اینجا ماند و هر وقت ممکن نشد بیک مملکت آزاد رفت آنجا زندگانی نمود.

بدیهی است اگر اطرافیان شاه مردم وطن‌دوست دانشمند میبودند چه در دوره زندگانی مکتبی او و چه در دوره تاجداریش او را بخیر و شر خود آگاه ساخته حب وطن و عشق مملکتداری با شهامت را در دل و دماغ او جای داده بودند در آنصورت شاید اخلاقی غیر از این که هست از او دیده میشد ولی اطرافیان بی‌لیاقت عیاش و طماع بجای کار بطمعکاری و شهوترانی او خدمت کرده او را از ملت و مملکت و بلکه از خود او دور ساختند.

پیش از اینکه شاه بفرنگستان مسافرت نماید کاری که در سلطنت خود میکرده است در عیدها سلام نشستن و امضاء کردن فرامین و احکام آنهم در موارد خیلی لازم زیرا بواسطه احتراز از میکرب بقلم و کاغذ تا میتوانسته دست نمیگذاشته است گاهی سفرای خارجه را هم بطور رسمی یا غیر رسمی میپذیرفته است و گاهی با رئیس دولت صحبتی میداشته بی‌آنکه دخالتی در کارهای جاری مملکت داشته باشد در صورتیکه در رسیدگی بکارهای شخص خود مخصوصا در آن قسمت که مربوط بعایدات بوده باشد کمال مراقبت داشته و دارد.

بعد از بازگشتن از اروپا هفته یکمرتبه هیئت وزراء در حضور او منعقد میگردد

و مانند پیش خود را در دخالت در کارهای مملکتی دور نمیگیرد خصوصا در قضیه بلشویک و متجاسرین شمالی که از کار آنها که اگر دشمن جان او نباشند دشمن مالش هستند اندیشه بسیار دارد.

شاه در پیروی از افکار ناصر الملك در چند سال نیابت سلطنت او و خصوصا بعد از برهم خوردن سلطنت تزاری بانگلستان توجه بسیار میکند مسافرت او هم بانگلستان و آنچه در آن محیط دیده و شنیده بر توجه او بآنها افزوده است.

و روزی چند پس از ورود شاه بتهران در باغ گلستان بحضور او رفته بشرح ذیل گفتگو مینمائیم. نگارنده- مشعوف هستم که اعلیحضرت اروپا را در موقع جنگ ملاحظه فرموده. شاه از روی حیرت برای چه- چونکه در غیر موقع جنگ بدبختیهای اروپا آن طور که هست دیده نمیشود. شاه- بسیاری از این ممالک که من دیده‌ام شما هم دیده‌اید- بلی هم پیش از جنگ آنها را دیده‌ام و هم در ایام جنگ حقیقه جای افسوس است که آسوده‌ترین مردم دنیا بواسطه حرص و طمع مشتی کم از طمعکاران و خودپرستان آنها دچار این همه بدبختی بگردند اعلیحضرتا برای ما چه ارمان آورده‌اید. شاه با تبسم چه میخواهید برعایت اقتضای وقت در صلاح ملک و ملت در اول شرفیابی خود در فرح‌آباد عرایضی عرض کردم از روی خیرخواهی اینک نیز در همان زمینه عرض میکنم قانون باعلیحضرت مسئولیت نداده است دیگران نخواهند مسئولیت خود را متوجه اعلیحضرت بنمایند مرادم موضوع قرارداد است شاه از شنیدن این جمله اظهار مسرت کرده میگوید حقیقت همین است آن اختیارات که برای سلاطین قاجاریه بوده است برای من نیست در اینصورت دلیل ندارد مسئول کار دیگران بوده باشم بعد رشته سخن را برگردانیده میپرسد شنیدم در موضوع اصلاح الفباء صحبت داشته‌اید نگارنده بلی صحیح عرض شده خواستم ببینم زمینه برای شروع باینگونه اصلاحات حاضر شده است یا خیر شاه اصلاح الف باء لازم است و چه ضرر دارد ما هم الف باء لاتین را گرفته همان کار را بکنیم که بسیاری از ملتها کرده‌اند نگارنده هیچ ضرر ندارد خصوصا که الفباء معمول را هم برای امور دینی و مذهبی نگاهداریم تاوقتی که عربها باصلاح خط خود

بپردازند و در صورتیکه افکار برای اصلاح الف باء حاضر نباشد برای تغییر آن چگونگی حاضر خواهد بود شاه بعد از سفر اروپا روشنتر و مهربانتر دیده میشود و این نتیجه خوبی است که از این مسافرت بدست آورده است اینک از دوائر دولتی بگوئیم که در دوره مشروطیت بر عرض و طول خود افزوده‌اند بی‌آنکه عمقی در آنها دیده شود.

دوائر دولتی از کشوری و لشگری باندازه‌ئی خراب است که برآستی نبودنشان برای آسایش مردم از بودن بهتر است اشخاص قدیم که اغلب بی‌اطلاع و کهنه‌پرستند سر کارها بوده‌اند یک عده از جوانهای نیم تحصیل‌کرده و یا روزی چند زنگ مدرسه دیده هم بهر وسیله بوده است خود را بادهای دولتی داخل کرده‌اند و بر وجود بسیاری از آن پیر و جوانها که فضای اطاقها را تنگ کرده‌اند غیر از اتلاف مال ملت و افزودن مشکلات برای مردم هیچ نتیجه‌ئی مترتب نمیشد.

بالجمله اوضاع دوائر دولتی در مرکز و ولایات شرم‌آور شده است و جز آنکه همه را منحل ساخته طرح بهتری بریزند و رشته کارها بدست اشخاص آگاه و کارکن‌تری بیفتند چاره ندارد.

آیا این مقصود بدست یک قوه ایرانی بی‌آنکه انگشت خارجی در آن باشد بعمل خواهد آمد البته اگر بشود سعادت است برای ملک و ملت.

و اما وضع ملیون و احزاب سیاسی- ملیون بر دو قسمند یک قسم اشخاصی هستند غیر رسمی بنام آقا و آقازاده سردسته مشروطه‌چی حزب‌ساز وزیرتراش کابینه‌آور و کابینه‌انداز این جمع در هرکار دخالت کرده برای این و آن واسطه شغل و کار شده مداخل و معاش میکنند و از اینگونه مردم این زمان زیاد دیده میشوند با تهدید معزولی دادن بوزرای منصوب و نوید وزارت دادن بمنظور الوزاره‌ها دخلی میکنند و حوزه‌ئی گرم نموده بر اعتبارات خود میفزایند و از آلت شدن در دست بیگانگان هم در صورتیکه برای مقاصد آنها سودی داشته باشد باک ندارند این است که برای هر یک از رجال دولت که تمولی دارند و میتوانند نمکی بآش سیاست‌مآبان بیاشند طرفدارانی پیدا شده که سنگ وزارت و

یا ریاست آنها را بسینه میزنند.

قسمتی دیگر از ملیون اشخاص صالح وطن دوست هستند که از روی صداقت باهم مینشینند میگویند و میشنوند و اظهار غمخواری برای مملکت میکنند بی آنکه چندان تأثیر عملی بر کار آنها مترتب بگردد زیرا که اغلب تهی دست هستند و از وجوه یغما شده بهره‌ئی نبرده‌اند و تنها سرمایه آنها احساسات وطن خواهی است بی آنکه زر و زوری داشته باشند و بواسطه عفت نفس با بدان قوم دمخوار نمیگردند این است که اغلب در سیاست عقب میمانند و بهر صورت اختلاط این دو دسته از ملیون و نبودن قوه تمیز حقیقت از مجاز بدگمانی شدیدی را در جامعه تولید نموده است بطوریکه اشخاص صالح هرچه میخواهند باهم همصدا شده بقوه اجتماع کاری از پیش ببرند موفق نمیگردند و دست منافقین میان آنها تفتین نموده جمع ایشان را بتفرقه مبدل میسازد و این خاصیت در هر جامعه که در علم و تربیت مقام جامعه ما را داشته باشد دیده میشود و شاید در ایران از روی عوارضی که اینجا جای ذکرش نیست بالنسبه شدت داشته باشد.

در میان حوزه‌های ملی آن حوزه کامروا تر شده است که بواسطه یا بیواسطه بخارجها مربوط باشد که البته آنها در زمره قسمت اول از ملیون که گفته شد محسوب میشوند زیرا قسمت دوم بیگانه را بیگانه میداند هر که بوده باشد.

در اینصورت اگر گفته شود کمیته زرگنده برابطه با انگلیسیان بیشتر و بهتر میتواند دخیل کارها باشد خطا گفته نشده است بلی کمیته زرگنده با همراهی انگلیسیان سپهدار اعظم گیلانی را رئیس دولت میسازد قسمتی از ملیون هم که با آنها رابطه دارند دل خود را خوش میدارند که دوستان خود را بوزارت برسانند. سپهدار اعظم فتح الله خان گیلانی شخصی وطن دوست و نیکو فطرت است اما اطلاعاتی را که لازمه زمامداری امروز يك مملکت میباشد با این همه محذورات داخلی و خارجی که موجود است ندارد بعلاوه از خارجه‌ها ملاحظه بسیار دارد.

سپهدار بواسطه بذل و بخششی که داشته است نامش در شماره رجال درجه اول مملکت برده میشود اما از وقتی که املاک زیاد او در گیلان یغما شده است این

خصیصه او هم از کار افتاده و شاید همان نقصان دارائی باو جرئت داده است که در این وقت بار چنین مسئولیت بزرگ را بدوش خود بگیرد.

رئیس تازه دولت مجبور است هرچه انگلیسیان بگویند اطاعت کند چه هرکار محتاج است بی پول و پول را بانك شاهى باید بدولت بدهد با اجازه سفارت انگلیس کدام پول را بانك شاهنشاهی ایران باید با اجازه سفارت انگلیس بدولت بدهد آیا مراد از پول پیش مقدمه قرضی است که بموجب قرارداد برای مصارف لازم مملکت میدهند؟ اگر این باشد شاید حق داشته باشند بگویند باید بدانیم بچه مصرف میرسد خصوصا که تکلیف قرارداد و استقراض هم که فرع آن است هنوز معین نیست خیر این نیست بلکه پول خود ایران که در بانك شاهى است بانك مزبور بی اجازه سفارت نمیپردازد و بدان میماند که سفارت انگلیس خرج و دخل دولت را بگفته دیگران کنترل نموده باشد هزار افسوس و باز هم هزار افسوس.

در اینوقت سید ضیاء الدین مدیر رعد و رئیس کمیته زرگنده و واسطه است میان رئیس دولت و سفارت انگلیس پس رئیس الوزراء باید از واسطه هم حرف شنوی داشته باشد و مقاصد او و همدستانش را برآورد تا او هم بسفارتخانه انگلیس آموشد کرده کارهای ویرا آنجا انجام بدهد.

و اما نقشه ریاست سپهدار اعظم- سپهدار سیاست خود را معین کرده است روی همان نقشه که مشیر الدوله وزیر سلف او کشیده بوده است یعنی سیاست مبهم داخلی در پیروی اساس مشروطیت این بصورت ظاهر و اما در باطن با يك تفاوت و آن این است که مشیر الدوله نه تنها باقی مانده انتخابات را میخواهد مطابق قانون و از روی صحت انجام بدهد بلکه انتخابات گذشته را هم که مورد اعتراض بسیار واقع شده است خواسته است با مراجعه کردن بافکار عمومی رنگ قانونی بآن بدهد و مشکلات داخلی و خارجی همه بر سر همین موضوع تولید شده که اگر او موفق شود و مجلس را بطور قانونی از وکلای حقیقی ملت دائر کند بطور قطع قرارداد و ثوق الدوله از آن مجلس رد خواهد شد و انگلیسیان نخواهند گذارد مجلس بآن صورت دائر گردد بلکه میخواهند صورت سازی شده باشد و مجلس دائر شود که نمایندگان آن لااقل اکثریت آنها موافق قرارداد بوده

باشند و اما سپهدار اعظم که میگوید پیروی اساس مشروطه از طرف دیگر هم صریح میگوید چنانکه نگارنده خود مکرر از او شنیده است من مجلس را باز میکنم با هرکلی که باشد و بهر صورت که انتخاب شده باشد بی آنکه گوش با اعتراضی بدهم چون بیش از این نمیشود کار را بلا تکلیف گذارد.

در این صورت اشکال اساسی بر طرف شده است و راه حل مشکلات بدست آمده چه قرارداد بمجلسی خواهد رفت که نمایندگان آنرا در حقیقت دولت یا کمیته زرگنده انتخاب کرده است نه ملت ایران.

و اما سیاست خارجی رئیس دولت- سیاست خارجی ما اکنون منحصر است بسیاست فشار دهنده انگلیس که با سیاست داخلی ما یعنی حفظ مشروطیت بگفته عوام دست ببقه شده اند تا کدام يك بر دیگری فائق بیایند و دیگر سیاست روس بلشویك است که سفیر فوق العاده ما در مسکو در کار جواب و سؤال میباشد و نویدهای نیکو میدهد و دل رئیس دولت را خوش میکند در صورتیکه آن نویدها برای این است که ملت بمساعدت آنها امیدوار باشد و بهتر و بیشتر از زیر بار پذیرفتن قرارداد استقلال شکن انگلیسیان شانه خالی نماید پس این سیاست برای موفقیت رئیس دولت و کارکنان او بنقشه‌ئی که در دست آنها داده شده است و ناچارند عملی نمایند فایده‌ئی ندارد و این دلخوشی بکلی بی اساس است.

دو مسئله مشکل دیگر در کارهای داخلی پیش روی رئیس دولت وقت هست که حواس او را مختل دارد.

اول قزاقخانه متلاشی شده بی رئیس مانده که صاحب منصبان جزء و نفرات آنها در قصبات و دهات اطراف تهران و قزوین متفرق شده همه بلا تکلیف و خودسر مانده بعضی از آنها از تعدی و تجاوز بعرض و مال مردم هم دریغ نمیدارند.

دوم رشتیهای متواری شده بدبخت که نمیدانند کجا و چرا آمده اند و از روی چه سیاست این بدبختی شامل حال آنها شده است آری جمع کثیر از خوانین و تجار و کسبه و رعیت گیلانی فراری شده يك قسمت در قزوین مانده و قسمت عمده آنها بتهران ریخته بی مکان بی معاش و بی تکلیف و البته هر يك از آنها از رئیس دولت

آنها گیلانی توقع همه چیز دارند او هم نمیتواند آنها را ندیده و فریاد و فغانشان را نشنیده فرض نماید.

رئیس الوزراء قزاقخانه را میدهد بسردار همایون یکی از صاحبمنصبان محترم قدیم که شخصی بی حال است و از خارجه ها هم ملاحظه بسیار دارد.

بدیهی است سردار همایون بعد از سردار استراوژلسکی مرد میدان جمع آوری قزاق زنجیر گسسته متفرق شده نمیباشد و پیداست که این يك صورت سازی است که از روی مصلحت شده است.

مخارج قزاقخانه را انگلیسیان میدهند و در زیر پرده نازکی در همه کار آن اداره مداخله میکنند و اختلاف نظر شدید میان صاحبمنصبان این اداره موجود است.

آیا رئیس دولت و سردار همایون از این ترتیب بی خبرند البته باورکردنی نیست و بهر حال صدای قزاقخانه خاموش میشود و انگلیسیان در اخبار خود نشر میدهند که بعد از رفتن صاحبمنصبان روسی از قزاقخانه ایرانی صاحبمنصبان ما داخل شده مداخله میکنند اما در تهران دیده نمیشود که انگلیسیان مداخله مستقیمی در کار قزاق بنمایند و هر دستی در کار داشته باشند از آستین ایرانی در آمده است که باراده آنها کارروائی میکند و این مخصوص این قوم سیاستمدار است در مملکتهائی که میخواهند نفوذ سیاسی و اقتصادی داشته باشند.

در اینوقت تکلیف اهم رئیس دولت وفای بوعده ایست که بانگلیسیان داده است که در ظرف مدت چند هفته مجلس شورایملی را بهر صورت باشد دائر کند و قرارداد را بمجلس برده تکلیف آنها معین نماید این است که بحکام ولایات و بوالیهای ایالات حکم مؤکد داده است باقی مانده نمایندگان را بهر صورت باشد تعیین کرده بمرکز بفرستند.

بدیهی است هر قدر صدای تعجیل در انتخابات از طرف دولت و افتتاح مجلس بیشتر بلند میشود هیجان ملت بر ضد انتخابات فرمایشی افزون و اظهار نارضائی مردم در مرکز و ولایات از بدی جریان انتخابات بر زیادت میگردد. تلگرافها و لوایح و عرایض است که از اطراف مانند برف بر سر رئیس دولت

و بروی میز وزارت داخله ریخته میشود مشعر بر نارضائی مردم از انتخابات و از حق‌شکنیهای آشکار که در اینموضوع میشود و چنان مینماید که قانون اساسی و نظامنامه انتخابات بکلی لغو شده باشد رئیس دولت همه را میبیند و میشوند و جواب میدهد انتخابات صحیح یا غلط نماینده حقیقی و یا ساختگی هرکه و هرچه هست باید بفوریت خود را بتهران رسانیده مجلس دائر گردد در این حال يك عده کم از اشخاص صالح که در تهران بیشتر و در ولایات کمتر اتفاقاً بمقام نمایندگی رسیده‌اند از افتتاح مجلس و حضور در سر خدمت نمایندگی با محذور آمدن قرارداد بمجلس و مشکلاتی که در رد و قبول آن هست رضایت ندارند و نمیخواهند مجلس بزودی دائر گردد بر عکس نمایندگان فرمایشی برای گرفتن معاش و هم بتحریک دیگران نهایت اصرار را دارند و جز منافع شخصی خود چیزی در نظر ندارند.

آیا انگلیسیان در اینحال چه میکنند؟ انگلیسیان با دیدن این اوضاع از اینکه قرارداد در مجلس شورایی ایران پذیرفته شود هر قدر هم که مجلس ساختگی بوده باشد ناامید شده‌اند در اینصورت میخواهند مواد عمده و اساسی قرارداد را بصورت دیگر رسمیت بدهند یعنی با بدست گرفتن مالیه و قشون مملکت روح قرارداد را اجراء کنند و جسم آنرا بگذارند هرچه میخواهد بشود بلی انگلیسیان میخواهند مأمورین مالیه و قشونی آنها در ایران دارای تمام قدرت و اختیار بوده باشند و با پول و جان ایرانی برای حفظ هندوستان و عراق عرب در مقابل قشون سرخ روس در ایران هم سدی بربندند و از طرف منافع اقتصادی نفت و غیره هم که در جنوب مملکت دارند خیالشان راحت بوده باشد.

انگلیسیان روز و شب کار میکنند که پیش از منتشر شدن افکار بلشویکی در ایران و پیش از رسیدن خبرهای مسکو از همراهی زیاد دولت سویتی با نماینده فوق العاده ایران که موجب قوت گرفتن افکار ملیون بر ضد دخالت آنها در کارهای این مملکت است بهر تدبیر باشد امضائی از ملت و دولت ایران بگیرند که مالیه و قشون اختیارش در دست آنها است.

انگلیسیان خاطر درباریان و شاه جوان بی‌تجربه علاقمند بتمول زیاد خود را

طوری از طرف بلشویک روس مضطرب ساخته‌اند که تصور میکنند اگر هرچه آنها بگویند پذیرفته نشود مملکت بدست بلشویک خواهد افتاد و هرچه دارند از دستشان میرود.

از طرف دیگر در اخبار خارجه نشر میشود که مشاور الممالک مذاکراتش در مسکو بطور رضایت بخش در جریان است و بزودی خاتمه خواهد یافت و با نهایت کوشش که در جلوگیری از نشر این اخبار در داخل مملکت میشود باز مستور نمی‌ماند و از سفارتخانه‌های غیر انگلیس و منابع دیگر کم و بیش منتشر میگردد و گاهی دیده میشود که تلگرافهای مسکو که از راه ترکستان بایران میشود چند روز در تلگرافخانه‌های سرحدی ببهانه حاضر نبودن تلگرافچی که علیقلی خان انصاری مشاور الممالک حروف لاتین بخواند و یا ببهانه خوانا نبودن حروف و حاجت بمطالعه و دقت چند روز در سرحد نگاهداشته میشود که دیرتر بمقصد برسد.

از طرف دیگر دولت ایران بمشاور الممالک مأمور فوق العاده خود در مسکو اختیارات داده است که هرطور صلاح بداند بکار معاهده میان دو دولت خاتمه بدهد و با علاقمندی خود او بتأسیس روابط نیکو میان دو مملکت ممکن است کار معاهده بزودی تمام شود و اگر نتوانند دولت و ملت ایران را از روس بلشویک بترسانند.

بهرصورت از روی این پیش‌آمدها انگلیسیان ناچار میشوند یادداشت فوری بدولت ایران داده تقاضا کنند بطور رسمی مالیه و قشون را در تحت قدرت و اختیار آنها واگذارند تا وقتی معاهده روس بلشویک برسد بر کار تمام‌شده وارد شود و اختیار زر و زور این مملکت را بطور قانونی در دست انگلیسیان مشاهده نماید.

طرفدار یا غیر مخالف با این نظریه انگلیسیان در ایران کیانند و عدد آنها چقدر است اول همه بعضی از اعضای کمیته زرگنده دوم یکعده از نمایندگان فرمایشی مجلس شورایی که در سایه روابط دوستانه با کارکنان سفارت انگلیس بمقام وکالت رسیده‌اند و اما اینکه عدد آنها چقدر است تصور میکنم اگر خوب دقت

بشود و درست بشماریم عدد آنها از هر حیث بصد نفر بالغ نگردد و اما البته در میان این عده اشخاص با نفوذی هستند که میتوانند تبلیغات و تحریکاتی نموده باشند.

خلاصه در ماه ربیع الاول یکهزار و سیصد و سی و نه (۱۳۳۹ هـ) در سفارت انگلیس در تهران یادداشت بالا بلندی در چند صفحه نوشته از طرف دولت بریتانی کبیر بدولت ایران داده میشود و در نتیجه مشورت‌های سری و علنی شاه و وزیر و وکیل و غیره در نظر گرفته میشود و آنکه غیر مستقیم یادداشت دهندگانش دهندگان هم در این نقشه نظر داشته‌اند که چون مجلس شورایی دایر نیست يك مجلس عالی بامر شاه در دربار تأسیس شود مرکب از وجوه تمام طبقات ملت بضمیمه نمایندگان که تا کنون انتخاب شده‌اند و یادداشت انگلیس در آن مجلس خوانده شود و بعد از آنکه اعلیحضرت بآن رسمیت داده باشند با رأی مجلس مزبور دولت جواب یادداشت را تهیه نماید.

این صورت ظاهرکار و اما نقشه حقیقی که نوشته شد شاید فکر یادداشت‌دهندگان هم در آن دخالت داشته باشد این است که چون این مجلس عالی رسمی منعقد گشت و یادداشت خوانده شد بدیهی است يك جمعیت سیصد نفری که نمیتواند در یادداشت نظر کند و رأی بدهد پیشنهاد شود که رأی در باب این یادداشت در مجلس شورایی باید داده شود و چون عدد نمایندگان برای دایر شدن مجلس کافی نیست از میان این مجلس رسمی عالی سی نفر انتخاب شوند که با بیست و چند نفر نماینده انتخاب شده عدشان با اکثریت نمایندگان در مجلس مطابق شود و این هیئت شصت نفری تقریباً در بهارستان جمع شده موقتاً بجای مجلس شورایی در موضوع قبول یا رد یادداشت انگلیس رأی بدهند و در اینحال سعی کنند هرچه بشود از طرفداران سیاست انگلیس که در این مجلس عالی دعوت شده‌اند جزء آن سی نفر بوده باشند در اینصورت در پذیرفته شدن یادداشت مزبور تردیدی نخواهد بود و این کار در ظرف یکی دو روز انجام خواهد گرفت و انگلیسیان بفوریت خواهند توانست اختیار زر و زور مملکت را در دست قدرت خود بگیرند زان پس مجلس دیر باز شد یا زود اعتراضی بر انتخابات

نمایندگان شد یا نشد قانون اساسی خونبهای حساسترین افراد این ملت متزلزل گشت یا نگشت بحال آنها چه تفاوت خواهد داشت بلکه هرچه بیشتر ملیون بجان یکدیگر افتاده بر سر الفاظ بی‌معنی و بروی جسم مرده‌ئی که روحش در قبضه قدرت آنهاست بطوریکه هر ساعت سر کیسه را ببندند و سرنیزه را دراز نمایند بیچارگان خود را ذلیل و زبون دیده جز فرمانبرداری کردن چاره‌ئی نداشته باشند قانون اساسی و مشروطیت هم در زیر دست و پای کشمکش‌کنندگان بی‌خبر پایمال شود اگر برای ایشان سودی نداشته باشد زیانی نخواهد داشت.

بهر صورت سفارت انگلیس بعد از قبولاندن انعقاد يك مجلس عالی و اجرای نقشه مزبور بدولتیان اطمینان یافت که بعد از یکی دو روز متخصصین نظامی و مالیه‌ئی آنها که در اثر قرارداد بتهران آمده‌اند هر يك با قدرت و اختیار کامل بکار خود خواهند پرداخت.

این افکار انگلیسیان و دوستان ایشان در ایران اینک باید بافکار ملیون و وطنخواهان تهیدست بی‌تشکیلات دارای افکار متشتت نظر نموده ببینیم آنها در چه حال و در چه کارند.

«رقعه دعوت بدست قریب سیصد نفر از روحانیان و اعیان و تجار و کسبه تهران برای حضور در مجلس عالی دربار از طرف دولت بامضای وزیر دربار بمضمون ذیل میرسد سیزدهم ربیع الاول یکهزار و سیصد و سی و نه (۱۳۳۹ هـ) برای مشاوره در يك امر فوری مهمی اراده سنیه ملوکانه ارواحنا فداه شرف صدور یافته که مجلس مشورت عالی در دربار اعظم تشکیل گردد حسب الامر الاقدس الاعلی مجلس مزبور يك ساعت و نیم بعد از ظهر روز دوشنبه ۱۶ شهر جاری در عمارت بادگیر واقعه در گلستان انعقاد خواهد یافت لذا زحمت میدهد در ساعت مذکور در آن مجلس شرف حضور بهمرسانیده پس از اصغای فرمایشات ملوکانه شرکت در مشورت فرمائید ایام افاضت مستدام موثق الدوله» درباریان در این دعوت ملاحظه میکنند اشخاصی را که ضدیت خود را با انگلیسیان آشکار کرده‌اند و خود را ضد قرارداد معرفی نموده‌اند کمتر دعوت شده باشند با وجود این بدیهی

است همه‌گونه اشخاص در میان جمع یافت میشوند. در این حال ملیون از طرف این مجلس بسیار نگرانی دارند و حق دارند نگران بوده باشند زیرا ممکن است این مجلس حق حاکمیت ملی ما را از ما سلب نماید و بلکه مملکت را بصورت قانونی گرچه ساختگی بوده باشد باجنبی تسلیم نماید. ملیون هرکس را بدانند رقعہ دعوت برای او رفته است میروند میبینند میگویند و اصرار و ابرام میکنند که در آن مجلس حرف حقی بگویند.

ملیون لوایح متعدد بهر صورت که بوده است حاضر نموده‌اند همه حاکی از اینکه این مجلس صلاحیت ندارد در موضوع پیشنهاد انگلیس رأی بدهد و اگر بخواهد هیئتی را از میان خود برگزیند در صورتیکه خودش این صلاحیت را ندارد چگونه برگزیدگان او صلاحیت خواهند داشت.

این لوایح را حاضر کرده‌اند با قسمنامه‌های متعدد و اوراق تهدیدآمیز که در موقع ورود دعوت‌شدگان بمجلس عالی دربار بدست آنها بدهند تا کمک فکری بصاحب وجدانها و تهدید بعناصر فاسد بیگانه‌پرست داده و نموده باشند.

و بالجمله در مدت دو روز و دو شب پی‌درپی دستجات بسیار از مؤالف و مخالف اجتماع دارند و در اطراف قضیه مجلس دربار میگویند و میشوند و اقدامات سری و علنی مینمایند بیگانه‌دوستان هم در آمدورفت شبانه‌روزی بسفارت انگلیس برای خود شیرین کردن و اطلاعات دادن (چنانکه شواهدی بدست آمده است) کوتاهی ندارند.

نگارنده در این ایام با چند تن از وطنخوان از رجال دولت و ملت حوزه کوچکی دارد که در مسائل سیاسی جاری شور مینمائیم و در آن حوزه میان ما قطع میشود هر یک از ما را بمجلس دربار دعوت کردند باید برویم و بهر وسیله باشد مخالفت کرده نگذاریم بیگانگان و بیگانه‌پرستان باجرای نقشه‌ئی که کشیده‌اند و نتیجه‌اش محو شدن استقلال ایران است کامیاب گردند اتفاقاً بیش از نصف از اعضای آن حوزه بمجلس عالی دربار دعوت میشوند.

مجلس عالی دربار و برهم خوردن آن

دو ساعت بعد از ظهر روز شنبه شانزدهم ربیع الاول یکهزار و سیصد و سی و نه (۱۳۳۹ هـ) مجلس عالی دربار در طنبی بزرگ عمارت بادگیر باغ گلستان تهران منعقد میگردد.

عموم مردم منورالفکر تهران از این مجلس بی‌نهایت نگرانند حتی خود انگلیسیان و دوستان ایشان که یقین دارند نتیجه مثبت خواهند گرفت باز خالی از نگرانی نمیباشند چنانکه دیده میشود پاره‌ئی از نایبهای سفارت انگلیس با کلاه ایرانی یعنی بطور ناشناس در باغ گلستان با حال تحیر قدم میزنند و بحریان احوال بدقت نظر مینمایند خصوصا وقتی مشاهده میکنند دستجات سیاسی در فضای عمارت کریمخانی موسوم بحیاط تخت مرمر با حال اضطراب و با تضرع تهدیدآمیز بر اعضای مجلس عالی که میخواهند از آن فضا گذشته بباغ گلستان وارد شوند سر راه گرفته با هرکس باندازه احساسات و سوابق وطنپرستی یا خارجه دوستی او صحبت داشته از اوراقی که در دست دارند باو میدهند و میگویند خدا و وجدان و وطن را فراموش نکنید بعضی از بزرگان از وطنپرستان را میبینند قرآنی در دست گرفته رجال و شاهزادگانی را که از آنها در وطنخواهی اطمینان ندارند بکلام الله قسم میدهند که اگر نمیتوانند بر صلاح مملکت سخن بگویند سکوت کرده لا و نعمی نگویند بدیهی است دیدن این اوضاع و مشاهده پریشان احوالی مردم و تأثیرات این اقدامهای وطنپرستانه از طرف ملیون در وجود واردین بباغ گلستان برای خودی و بیگانه نگرانی‌آور است نگارنده نیز از همین فضا باید بگذرم و بمجلس عالی بروم دسته بزرگی از ملیون که سردسته ایشان شیخ محمد علی الموتی است شخص جدی وطنپرست در کسوت روحانیان سر راه بر من گرفته باین عبارت احساسات وطنپرستانه مرا بهیجان میآورند آیا بشما هم باید سفارش کرد و نصیحت داد.

نگارنده آنها را اطمینان داده میگویم ممکن نیست بگذاریم از مجلس نتیجه‌ئی که صلاح مملکت نباشد گرفته شود.

باری مجلس منعقد میگردد روحانیان يك طرف شاهزادگان يك طرف وزراء

منصوب و وکلای انتخاب شده در وسط وزرای قدیم و اعیان و تجار و کسبه در اطراف دیگر قرار میگیرند.

در این حال سلطان احمد شاه وارد شده در وسط مجلس نزدیک هیئت دولت ایستاده مختصر تعارفی با روحانیان میکند زان پس بشهاب الدوله رئیس تشریفات اشاره میکند نطق او را که نوشته شده است بخواند.

رئیس مزبور لایحه ملوکانه را میخواند حاصلش آنکه از طرف سفارت دولت انگلیس یادداشتی بدولت ما رسیده است که وزراء نتوانسته‌اند خود جوابی بآن بدهند مجلس شورایملی هم که محل صلاحیتدار است دائر نیست از اینرو از ما تقاضا کرده‌اند بانعقاد این مجلس عالی امر بدهیم تا بعد از تبادل افکار هرچه در این مجلس رأی داده شد ما همان را اجراء نمائیم باقی مطالب را رئیس الوزراء خواهند گفت.

اعلیحضرت بعد از تمام شدن لایحه از مجلس میروند و رئیس دولت بمیرزا حسین خان ادیب السلطنه گیلانی معاون خود امر میکند لایحه وزارتی را بخواند. لایحه مزبور شرح و بسطی است از لایحه مختصر شاه بعلاوه لزوم توجه این مجلس بگرفتن نتیجه قطعی تا بتوانند بیادداشت سفارت جواب بدهند.

رئیس الوزراء که از تندروان ملت ملاحظه دارد از خود دفاعی کرده پس از تمام شدن قرائت لایحه وزارتی میگوید من بیادداشت سفارت انگلیس را فقط باین مجلس آورده‌ام بی‌آنکه بخواهم از آن مدافعه کنم و باین بیان دو مطلب را میرساند یکی مضر بودن بیادداشت و دیگر آنکه او اصراری بموافقت کردن با آن ندارد.

و اضافه میکند که هرچه در این مجلس رأی داده شد همان را بموقع اجراء خواهم گذاشت همه تصور میکنند که بعد از نطق رئیس دولت بیادداشت انگلیس خوانده خواهد شد ولی ناتمامی گفتار رئیس الوزراء میرساند که با نقشه دیگر روبرو خواهند شد چه در آخر نطق خویش میگوید چنین بنظر میرسد هیئتی از میان این مجلس انتخاب شود که آن هیئت در بیادداشت سفارت دقت نظر نماید مرادش این است که بیادداشت در مجلس عمومی خوانده نشود و نتیجه‌ئی که از این مجلس میگیرند فقط این باشد که انجمنی را از میان خود انتخاب کرده کار مطالعه کردن

در یادداشت و تعیین تکلیف دولت در رد و قبول آن بعهده آن انجمن باشد و این عین نظریه یادداشت دهندگان و کارکنان ایرانی آنهاست چنانکه از پیش گفته شد. رئیس الوزراء سکوت میکند بانتظار جواب اما کسی جوابی باو نمیدهد ناچار میپرسد یادداشت حاضر است آیا در انجمنی که انتخاب میشود خوانده شود یا در همین مجلس از هر طرف صدا بلند میشود در همین مجلس رئیس الوزراء بمعاون خود امر میکند یادداشت را قرائت نماید.

یادداشت بزحمت خوانده میشود یادداشت روی صفحه‌های کوچک آبی رنگ نوشته شده شاید بیش از ده صفحه و حک و اصلاحها در متن و حاشیه شده است که کار خواندن را مشکل کرده چنانکه دیده میشود خواننده مکرر توقف میکند و گاهی از متن بحاشیه میرود و خوب نمایان است که یادداشت‌دهندگان و همدستان ایشان بسیار عجله داشته‌اند که برای پاك‌نویس کردن و مرتب ساختن آن فرصتی نبوده است یادداشت مشتمل است بر یادآوری حوادث گذشته و نمودن اوضاع حاضر ایران با منت گذاردن از مساعدتهایی که یادداشت دهندگان با ما نموده‌اند و ضمناً تذکر داده‌اند که از قرارداد وثوق الدوله هیجده ماه میگذرد و هنوز بی‌تکلیف مانده است و اینکه هرچه زودتر باید تکلیف آن معلوم گردد و هم اظهار میکنند که بمحض اقتضاء نمودن وقت قشونی که ما در ایران داریم خواهد رفت و ناچار برای حفظ پایتخت از حمله متجاسرین و غیره باید در این مملکت استعدادی موجود باشد ملت انگلیس هم دیگر حاضر نیست بایران کمک مالی بنماید ولی میتوان از کیسه‌های خصوصی برای تهیه آن استعداد مساعدتی کرد و این مساعدت بقرضی که در قرارداد وثوق الدوله ذکر شده مربوط نمیشود و هم تذکر داده شده بود که افراد این قوه باید از میان قزاق ژاندارم و سرباز حاضر ایران جمع‌آوری شده مرتب گردد در اینصورت لازم است اختیار قوه نظامی و اختیار مالیه ایران دردست ما بوده باشد بدون دخالت وزارت مالیه ایران و یا وزارت جنگ اگر این تقاضا پذیرفته شد چه بهتر و الا باید دانست که ایران محو خواهد شد و این تهدید در دو سه جای یادداشت تکرار شده است.

و بالاخره نصیحت مشفقانه بایرانیان داده‌اند که فریب روسها را نخورید آنها کجا

بوعددهای خود وفا کرده‌اند که در ایران بکنند با شمردن چند مثل برای خلف وعده کردن روسهای بلشویک در قفقاز و غیره.

چون درصدد هستم عین صورت یادداشت را بدست آورده بواسطه غرابتی که دارد در کتاب خود درج نمایم بیش از این برای جستجو کردن در زوایای خاطر از جمله‌های درهم و برهم آن خود را زحمت نمیدهم. باری شنوندگان همه بغیر از کسانی که از مضمون یادداشت آگاه بوده‌اند بحیرت فرو میروند و از گوشه و کنار کلمات تنفرآمیز شنیده میشود.

یادداشت بآخر میرسد و سکوت بهت‌انگیزی در مجلس حکمفرما میگردد و بالاخره سکوت مجلس درهم شکسته میشود بخوانده شدن لایحه از طرف هیئت روحانیان حاصل مضمونش آنکه ما با کسی جنگ نداریم سفیر فوق العاده بروسیه فرستاده‌ایم باید منتظر شویم از او چه خبر خواهد رسید.

مقصود هیئت روحانی این است که ما هنوز در معرض تهدید بلشویک روس نمیباشیم چونکه سفیر ما آنجا در کار جواب و سؤال است و خبرهای مساعد از طرف او میرسد بدیهی است این عنوان اساسی و جواب حقیقی یادداشت مزبور است زیرا میفهماند که ضرورتی اقتضا نکرده است ما قشون و مالیه خود را در اختیار انگلیسیان واگذار نمایم.

پس از خوانده شدن لایحه روحانیان بعضی از وزراء و پاره‌ئی از انتخاب شدگان برای نمایندگی مجلس شورایی اظهار نظر میکنند و همه باهم صحبت میدارند در این حال یکی از رئیس دولت تقاضا میکند مجلس را منظم کنند و يك با اجازه صحبت بدارند رئیس الوزراء بشهاب الدوله امر میکند مجلس را منظم بسازد نگارنده در حال پریشان خاطری که دارد از اینکه نتواند حرف حقی بگوید خوشحال میشود که بنوبت خود هرچه باید بگوید خواهد گفت و اجازه میخواهم و چون نامم ثبت میشود آسوده خاطر میگردد حاج آقای شیرازی در کسوت روحانی انتخاب شده از فارس نخست رخصت نطق طلبیده میگوید ما هیئت نمایندگان (مرادش سی نفر نماینده متحد شده میباشد که مخالف قرارداد نمیباشند) بعد از تبادل نظر سه نفر را از میان خود انتخاب کرده‌ایم در این

مجلس صحبت بدارند یکی من هستم که میگویم کارها از محور طبیعی خود خارج شده و میشود اینگونه مطالب باید در مجلس شورایی مطرح گردد باید فوریت مجلس را باز کرد یادداشت را بمجلس برد و هرچه رأی دادند مجری گردد و اضافه کرد که باز کردن مجلس هم معطلی ندارد دیگران هم خواستند بکنند و گرنه میتوانستند.

جمله آخر اعتراض بود بمشیرالدوله رئیس الوزراء سابق که روبروی ناطق نشسته بود و نباید تصور کرد که ناطق بمخالفت با یادداشت سخن گفته باشد زیرا نقشه مشترك یادداشت‌دهندگان وعده‌ئی از نمایندگان این است که راجع بلزوم تعجیل در افتتاح مجلس صحبت بشود و چون عده انتخاب‌شدگان تا این وقت کافی نیست سی نفر از این مجلس عالی انتخاب شده موقتاً کسر نمایندگان مجلس را جبران کنند برای مذاکره راجع بیادداشت انگلیس یا روح قرارداد آنها چنانکه از پیش گفته شد.

ناطق دوم باز یکی از سه نفر از نمایندگان است سید محمد تدین که مفاد نطق همکار و هم پیمان خود را بعبارت دیگر بیان مینماید و پیداست که سیمی یعنی سردار معظم خراسانی هم همانرا خواهد گفت ولی نوبت نگارنده پیش از اوست برخاسته میگویم اولاً از حجج اسلام تشکر میکنم که قسمتی از مقصود مرا در لایحه خود بیان فرمودند و ثانیاً عرض میکنم که این مجلس بسیار محترم است اعلیحضرت همایونی تشریف آورده آنرا رسمیت داده‌اند حجج اسلام شاهزادگان بزرگان از رجال دولت و ملت حاضرند ولی با وجود این این مجلس برای مذاکره کردن در موضوع این یادداشت که از سفارت انگلیس رسیده است صلاحیت ندارد آنگاه صدای خود را بلند کرده میگویم نه تهران ایران است و نه ایران تهران صدای تحسین بلند میشود و از گوشه‌ئی شنیده میشود امین الشریعه نماینده فارس میگوید و نه تهران این مجلس.

نگارنده نطق خود را تعقیب کرده میگویم یادداشت باید برود بمجلس شورایی و چون این جمله نقشه نمایندگان است همه تصدیق میکنند بی‌آنکه بدانند بعد چه گفته خواهد شد نگارنده- اما کدام مجلس شورایی مجلسی که اکثریت آن طرف

توجه و اعتماد ملت بوده باشد پس بهتر است که پیش از انعقاد مجلس شورای ملی برای رفع اعتراضات که بر انتخاب پاره‌ئی از آقایان هست و افکار ملت را مشوش دارد فکری بشود تا صمیمیت میان ملت و نمایندگان بوده باشد آنگاه مجلس افتتاح شده بوظایف خود رفتار نماید.

اینجا همهمه در میان نمایندگان افتاده چند تن از آنها مخصوصا سه نفر نماینده نمایندگان که نام برده شدند زبان باعتراض می‌گشایند و می‌گویند توهین شد خارج از موضوع سخن گفته شد اگر کسی بانتخابات اعتراض دارد باید بعد از افتتاح مجلس در مجلس بگوید بالجمله صدای هیاهوی نمایندگان بلند میشود و بیشتر آنها در اعتراض بر نگارنده شرکت میکنند و یکی از آنها فریاد میکند ناطق را بزنی از مجلس بیرون کنی چون کسی گوش بحرف اونمیدهد یکمرتبه قسمت عمده نمایندگان برخاسته در برابر نگارنده ایستاده مراملت میکنند مجلس بحال انقلاب افتاده است و نگارنده ساکت ایستاده رفتار کودکانه کسانی را که میخواهند کشتی يك مملکت پر آشوب را بساحل نجات بکشانند تماشا میکنم و چون اصرار میکنند ناطق را از مجلس بیرون کنید می‌گویم من حرف حق زدم چرا بروم هرکس نمیتواند حرف حق بشنود روانه شود این را می‌گویم و بجای خود مینشینم.

اعتراض‌کنندگان را این سخن و بی‌اعتنائی من بیشتر عصبانی کرده خود را آماده بیرون رفتن مینمایند کسی هم آنها را مانع نمیشود و اگر مانع میشد هم شاید آنها بیرون رفتن نگارنده را شرط میکردند و این کار بی‌کشمکش میان آنها و طرفداران من صورت نمی‌گرفت.

بالجمله نمایندگان غیر از چند نفر که با نگارنده موافق بودند بصورت اجتماع از مجلس بیرون رفتند و در حال بیرون رفتن یکی از آنها (سید محمد تدین) رو بمشیر الدوله کرد و گفت بیانیه ششم (مرادش بیانیه‌ایست که مشیر الدوله در موضوع صحت و فساد انتخابات و لزوم مراجعه بافکار عمومی داده است و از پیش گفته شده.) اسد تو بود که ما را باین روز انداخت وگرنه کسی نمیتوانست در چنین مجلس اینطور بما حمله نماید.

پس از بیرون رفتن نمایندگان دو نفر از وزراء میروند آنها را استمالت کرده

برگردانند مجلسیان هم بعضی جابجا شده آهسته و در هم برهم صحبت میدارند بعضی میگویند درست گفته شد و نمایندگان بناحق از شنیدن سخن حقی برآشفته شدند بعضی هم متحیرند چه بگویند.

دسیسه کاری و کشف حقیقت

نگارنده ساکت و آرام نشسته از گفته خود پشیمان نیست و از بیرون رفتن نمایندگان مخالف خود ملالی ندارد چنانکه از بجای ماندن موافقین از آنها مسرور هستم خصوصا که از مشیر الدوله میشنوم آهسته میگوید شما خارج از موضوع سخن نگفتید بلکه آنکس خارج از موضوع گفت که اظهار کرد من میتوانستم مجلس را باز کنم و نکردم چند دقیقه مجلس باینصورت میگذرد اشخاصی میآیند با وزراء و علماء صحبت میدارند و میروند در اینحال حاج سید محمد امام جمعه تهران نزد نگارنده آمده میگوید بهتر آن است باتفاق برویم از نمایندگان دلجوئی کرده آنها را برگردانیم سایر روحانیان هم این نظر را تأیید مینمایند نگارنده باتفاق امام جمعه از مجلس خارج شده در حیاط باغ گلستان احساس میکنم این دسیسه‌ئی بود برای بیرون بردن من از مجلس و برگردانیدن نمایندگان از این رو چون امام جمعه ببهانه رفتن نزد نمایندگان برای حاضر نمودن ایشان باصلاح میروم نگارنده توقف نکرده بطرف حیاط تخت مرمر روانه میشوم که بمنزل خود بازگشت نمایم و تصور کردم تکلیف خود را ادا کرده‌ام مجلس هم دیگر منعقد نخواهد شد در صورتیکه نمیدانم در حیاط تخت مرمر چه گذشته است و خارج از دربار چه هنگامه‌ایست بلی خارج از دربار جمعیت بسیار از هر طبقه جمع شده با نهایت بیصبری انتظار نتیجه مجلس را دارند در حیاط تخت مرمر هم جمع کثیر از وجوه ملیون که شرح رفتار آنها با واردین از پیش نوشته شد در حال انتظارند و در میان این جمع اشخاصی هم از عنصرهای فاسد وجود دارند که بظاهر هم‌رنگ ملیون و در باطن خدمتگذار بیگانگانند چندان تمیزی هم در کار نیست بلکه شاید حرارت مصنوعی آنها بر ضد قرارداد و یادداشت انگلیس

برای خلط مبحث کردن از عناصر صالح بر زیادت بوده باشد در اینوقت که نمایندگان قهر کرده از مجلس بیرون

میروند آنها کسی را روانه میکنند باین مردم بگویند ویا از آن اشخاص فاسد کسی از زبان آنها چیزی شنیده در میان این جمع از ملیون شهرت میدهد که نمایندگان خواستند بر ضد یادداشت صحبت بدارند ولی فلانی (یعنی نگارنده) بحمايت یادداشت بر آنها حمله کرد آنها هم تعرض کرده از مجلس خارج شدند این خبر ساختگی و این دسیسه مضحك خاطر ملیون را متأثر ساخته همه در حال حیرت هستند که من از دور نمایان میشوم بآرامی و با مسرت خاطر میآیم.

جمعیت بطور تعرض بجانب من میآیند خصوصا که میبینند من تنها و زودتر از هرکس و در غیر موقع انتظار بیرون آمدهام فریاد میکنند چه بود؟ چه شد؟ بعضی از روی حیرت میگویند شما شما!! نگارنده من چه کردهام یکی با اضطراب خاطر خبر جعلی را نقل میکند میگویم دروغ است و مسئله برعکس در این حال صدائی از پشت سر شنیده میشود کسی نام مرا میبرد و بمردم میگوید او وظیفه وطنپرستی خود را کاملا داد کرد این شخص حاج سید محمد معروف بصراف است که مردی پرهیزکار و وطن دوست و محل اعتماد ملیون میباشد حاج سید محمد بعد از نگارنده از مجلس درآمده اینک میرسد و تصدیق او شبهه را از ملیون برطرف میسازد همه بمهربانی اطراف نگارنده جمع شده تقاضا میکنند شرح مطلب را بیان نمایم.

نگارنده مختصری از ما وقع نقل میکند و صدای زنده باد آنها بلند میشود نگارنده میخواهد روانه شود دو نفر از صاحبمنصبان نظمیة رسیده مرا بعنوان اینکه باید بمجلس عالی برگردید برده در باغ گلستان در اطاق وزیر دربار توقیف مینمایند. و اما حال مجلس بعد از انقلاب مزبور و حال تعرضکنندگان بعد از بیرون آمدن نگارنده امام جمعه تهران بعضی از نمایندگان را بمجلس عالی برگردانیده ولی مجلس دیگر سر نگرفته و برهم خورده رئیس الوزراء در موقع متفرق شدن مردم گفته است نتیجه مجلس این شد که یادداشت بمجلس شورای ملی برود ممتاز الملك گفته است خیر این هم نتیجه نشد بلکه مجلس بی نتیجه ماند و مردم

متفرق شدند.

و اما علت توقیف نگارنده- توقیف من دو سبب داشته یکی آنکه نخواستہ‌اند من با مردم بسیار که بیرون دربار جمعند روبرو شد قضایا را برای آنها نقل نمایم مبادا فتنه بزرگ شود و دیگر آنکه وکلای فرمایشی مجلس که میخواهند از همین در خارج شوند و از میان همین خلق بگذرند تصور کرده‌اند هرچه کمتر مردم بر اصل واقعه آگاه گردند برای آنها کم خطرتر خواهد بود و باین سبب خواسته‌اند مرا توقیف کنند تا آنها روانه شوند چنانکه شنیده میشود يك عده از ایشان که بیشتر مورد بدگمانی مردم هستند از راههای غیر معمول و با کمال احتیاط خود را از محوطه دربار بیرون افکنده‌اند.

و بالاخره چون مجلس برهم میخورد و هیئت علمای روحانی میخواهند روانه شوند میشوند با نگارنده این رفتار شده است بصورت اجتماع باین حجره آمده مرا با خود میبرند و تا با جمعیت بیرون دربار روبرو نشوند از راه باغچه‌ئی که اتصال بدربار دارد بیرون میروند و از وسط میدان ارك خارج میشویم در این حال دیده میشود که چند هزار جمعیت فضای این میدان را پر کرده است و همه انتظار دارند از اصل واقعه خبردار گردند و خواه و ناخواه مرا کشیده و برده بییان کردن واقعه وامیدارند.

مردم تايك اندازه خبردار شده‌اند که بواسطه مذاکرات نگارنده بیگانگان و بیگانه‌پرستان از این مجلس نتیجه نگرفته‌اند و هم بر رنجش بیجای پاره‌ئی از نمایندگان همدست بیگانه‌پرستان آگاه شده از این رو صدای زنده باد و مرده بادشان بلند است و در عین حال خوشحالند و چنان مینماید که روح تازه‌ئی در بدن آنها دمیده شده است.

نگارنده بخطابه شروع کرده میگویم خدا و وطن خدا را بپرستیم و وطن را نگاهداری نمائیم شرحی از حق حاکمیت و از نعمت مشروطه و از قانون اساسی و تجاوزاتی که در انتخابات برخلاف مصلحت مملکت شده نقل نموده شرح میدهم قضیه یادداشت انگلیس و آنچه در مجلس عالی گذشته است و در عین آنکه خلق را بآرامی و بردباری و متانت توصیه میکنم آنها را تحریص مینمایم که در

نگاهداری حقوق مشروع خویش تا آخرین نفس بکوشند و بر مسرت خاطرها افزوده میشود آری مردم تهران بعد از چند سال که اغلب در فشار حکومت‌های نظامی و سیاست‌بازی بیگانگان بوده‌اند حرف قانون و مشروطه و حقوق حاکمیت ملی میشوند و خصوصا که میفهمند خطری که باساست استقلال آنها نزدیک شده بود عجاله دور شد البته خوشحالند و حزن و اندوه و بهتی که ساعتی پیش در میان آنها حکمفرما بود دیگر دیده نمیشود.

مردم تهران در این وقت برای اظهار قدردانی و توجه بخدمتگذاران ملت تا چند روز دست‌دسته و فوج‌فوج بتبریک نگارنده می‌آیند و از طرف دیگر بدیهی است که حسودان و خیانتکاران از نگارنده دلتنگ هستند ولی دست خدا بالای دست‌هاست.

انعکاس این واقعه و اثر خوشحالی آن در دل مردم ولایات کمتر از خلق تهران نیست اما چه فایده یک ملت تهیدست از معلومات لازم تا بلایی میرسد بهیجان می‌آیند و چون موقتا دور میشود از خیال افتاده ب فکر چاره اساسی نمی‌فینند.

نگارنده بعد از واقعه دربار دقیقه‌ئی آرام نگرفته ملت را بجمع‌آوری قوای صالح و تشکیل صندوق ملی و کمک مادی دادن بدولت برای رفع حاجت فوری او مخصوصا در جمع‌آوری قشون متفرق شده تشویق مینماید افسوس که وطنپرستان تهی دست‌اند و زور و زرد دست بیگانگان و بیگانه‌پرستان دارندگانی هم در هر لباس هستند که علاقه آنها تنها بنگاهداری دارائی خویش است بهر صورت و بدست هرکس بشود بحال آنها تفاوتی ندارد.

عمده وجوه نقدینه دارندگان از شخص پادشاه و رجال دولت و حتی روحانی نمایان متمول در بانک شاهی ایران و انگلیس جمع شده است و در این وقت باقتضای سیاست استعماری انگلیس بانک مزبور در دادوستد را بروی خلق بسته است.

بانک شاهی روح و جان اقتصادی این ملت را در قبضه قدرت خود گرفته است و تمام راه‌های دادوستد خارجی را بسته و در این وقت که بحران شدید اقتصادی رویداده است بصلاح سیاست دولت خود اعلان کوچ کردن از این مملکت را

داده شعبه های خود را در ولایتها جمع کرده نقدینه مرکزی خویش را از مرکز ببنادر فارس برده است در صورتیکه هیچ ضرورت این اقتضا را نداشته است و اگر احيانا ترس آمدن بلشویک روس و یا متجاسرین ایرانی او را باین احتیاط وامیداشته است ممکن بود بطور مخفی این احتیاط را رعایت کند نه اینکه صدای برچیدن بساط خود را با این هیاهو بلند کرده روز روشن صندوقهائی را که معلوم نیست چه دربر دارد در ملاء عام بگاریها ریخته بعنوان سرمایه بانک و با مستحفظین هندی ببنادر حمل نماید و اسباب اضطراب خاطر خلق را فراهم آورد.

مردم هم حق دارند مضطرب باشند چونکه بانک دیگر که رقیب این بانک بوده باشد در مملکت وجود ندارد صرافخانه های دیگر داخلی را دسایس این بانک و بی وضعی مملکت و بیفکری اولیاء امورش از هم متلاشی ساخته پاریسیان صرافخانه های معتبر داشتند و رشکستند طومانیانس داد و ستد نقدی مهمی که داشت بر هم خورد دو دسته صرافخانه کوچک شخصی که باقیمانده است گنجایش دادوستدهای بزرگ را ندارند بعلاوه برای نگاهداری آبروی خود بسیار دست بعصا راه میروند در این صورت روزی که بانک شاهی در خود را ببیند تصور میشود در تجارت و دادوستد نقدی داخلی و خارجی بروی مملکت بسته شده باشد. این است نتیجه بی علمی ملت و بی قیدی دولت که يك صراف بیگانه با سرمایه مختصر باین مملکت آمده مشتی کاغذ پاره میان این مردم پاشیده روح ثروت مملکت را گرفته است و همه را بخود محتاج ساخته بالجمله یکروز بعد از مجلس دربار شبانگاه بطور خصوصی رئیس دولت را ملاقات میکنم و او را از پیش آمد روز پیش دلتنگ میبینم خاصه که از هیجان تولید شده در خلق میتواند اندکی از زیر فشار سفارت انگلیس که در تعجیل مطالبه جواب یادداشت وارد میشود شانه خالی نماید اما از بی پولی و احتیاج شدید ادارات دولتی نگران میباشد او را با اقدام بقرضه ملی از داخله تشویق میکنم تصور نمیکند صورت بگیرد و همت پولداران مملکت را برای مساعدت با دولت و حصول این مقصود رسا نمیداند مگر آنکه پای اجبار در میان بیاید آنرا هم که قانون اساسی اجازه نمیدهد رئیس

دولت در این ملاقات میگوید خواستم مفاد یادداشت انگلیس را بروزنامه‌ها بدهم سفارت انگلیس مانع شد و گفت همین کارتان باقیست.

اینک ب نتیجه‌هایی که از بی‌نتیجه ماندن مجلس دربار گرفته شد اشاره نمایم. از پیش نوشته شد وثوق الدوله رئیس اسبق دولت و عاقد قرارداد برای پیشرفت سیاست خویش میکوشید نمایندگان مجلس شورای ملی از طرفداران و دوستان بلکه از بستگان او انتخاب گردند و بعد از عقد قرارداد و مسلم شدن اینکه رسمیت یافتنش موکول است بتصویب شدن در مجلس شورای ملی بیش از پیش در کار انتخابات دخالت کرد و کار را بجائی رسانید که دیده میشد مخالف نبودن با قرارداد بدان میماند که یکی از شرایط قانونی انتخاب‌شوندگان بوده باشد.

انگلیسیان هم در این موضوع او را کمک مینمودند چه بمأمورین سیاسی خود در ولایات سرا دستور میدادند که در کار انتخابات نظر داشته باشند و گاهی هم نظر داشتن آنها بدخالت کردن در رد و قبول اشخاص داوطلب مبدل میشد چنانکه دوسیه‌های آن انتخابات که سفارشهای شفاهی و کتبی دوستانه کارکنان قنصلخانه های انگلیس را در ولایتها بمأمورین انتخابات از اشخاص طرفدار سیاست خود دربر دارد مطلب را مدلل میسازد و با این تفصیل نتوانسته‌اند بیش از سی نفر مقطوع بطرفداری از خود یا مشکوک تهیه نمایند و آنهم معلوم نیست بعد از رسیدن بمقام نمایندگی و گذشتن اعتبارنامه آنها از مجلس با ملاحظات بسیار که در کار است تا چه اندازه بتوانند با دوستان بیگانه خود باوفا بمانند چه ما ایرانیان بحکم تاریخ شتر هیچ بیگانه‌ئی را (بگفته عوام) تا ظهر نمیچرانیم.

مجلس دربار پرده را از روی این کار برچیده آشکار کرد که یکعده از انتخاب شدگان ساختگی و فرمایشی هستند و اکثریتی که از وجود آنها در مجلس حاصل شود محل اعتماد ملت نخواهد بود دیگر آنکه مجلس دربار انگلیسیان را از گذشتن قرارداد از مجلس شورای ملی هر قدر هم که در ساختن آن اهتمام کنند ناامید ساخت و حس کردند نمیتوانند هیچگونه اختیاری در مداخله بکار زور و زر مملکت بطور قانونی از ملت بگیرند تا برابر دولتهای دیگر بموجب آن اختیار قانونی اولی بتصرف از دیگران بوده باشند.

مجلس دربار التهاب شدید انگلیسیان را که میخواستند برای مقصدی که داشتند بفوریت مقصود از یادداشت را بدست بیاورند فرو نشانید بلی انگلیسیان چنانکه از پیش نوشته شد میخواستند معاهده روس و ایران را که روی بال و پر اصطکاک هوا با تلگراف بیسیم خبرش بآنها رسیده است و بما هم بزودی خواهد رسید بر کار تمام شده‌ئی

وارد سازند که برای ما جز افسوس که چرا در پذیرفتن یادداشت استقلال بر باد ده دو سه روز دست نگاه نداشتیم نتیجه‌ئی نداشته باشد.

مجلس دربار کار را عقب انداخت تا عهدنامه مزبور رسیده مورد توجه ملت شد و دوباره رقابت روس و انگلیس در ایران شروع گشت و جسم ناتوان ایران از زیر فشار سیاست يك پهلوی خارجی درآمد و بالاخره مجلس دربار این شبهه را بر طرف ساخت که تصور میشد روح ملیت از کالبد ایرانی پرواز کرده است و در این پیکر دیگر يك رگ جنبنده و یا يك قطره خون جاری موجود نمیباشد.

بلی هموطنان عزیز من در موضوع مخالفت با قرارداد و ثوق الدوله و انتخابات مصنوعی که هر دو دو تیر بود از يك ترکش درآمده و بيك هدف میخورد اظهار هویت و موجودیت کردند و در میان ناامیدیها که ناشی از عملیات سست و بی‌رویه قوه حاکمه این مملکت است بروز این احساسات رایحه امیدواری میدهد گرچه در آینده دورتری بوده باشد.

معاهده روس و ایران و احوال عمومی

اینجا باید پرده‌ئی کشید و سیاست نرس روشن روس را در روی پرده دیده حرکات سیاسی عمیق و تاریک انگلیس را در پس آنپرده مشاهده نمایم.

روزی دو سه از تاریخ مجلس دربار گذشته است که خبرهای مسکو راجع بعقد معاهده روس و ایران در تهران منتشر شده محفلهای سیاسی را بخود مشغول میسازد و ملیون را روح حیات تازه میبخشد آیا شگفت نیست که ایرانی از شنیدن لغت روس همان لغت که منفورترین لغتها بود در گوش او اکنون خوشحال گشته از بستن عهدنامه مودت با وی روح حیات ملیش باهتزاز آید؟

نه شگفتی ندارد این اثر در روس نیست و این خوشحالی از روی خصوصیتی با آن دولت و ملت نمیباشد بلکه سرچشمه این خشنودی عمومی ملاحظات ذیل است:

(۱) اشخاص منور الفکر ما میدانستند تجاوز هائی که بحقوق ملی ما از سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و بلکه مذهبی میشود بحکومت ستمکار حق شکن دربار تزاری مربوط است بی آنکه ملت روس از آنها آگاه و یا خشنود بوده باشد در این صورت در سرنگون شدن کانون ستمکاری دربار مزبور تصور میکنند بدست قدرت الهی از ستمکاران انتقام کشیده شده است از این رو نسبت باشخاصی که واسطه کشیدن این انتقام شده اند خوش بین گشته اند.

(۲) ایرانیان منور الفکر میدانند چنانکه اکنون سیاست انگلیس آنها را بمضیقه انداخته است در دوره حکومت تزاری نیز یک قسمت از بدبختیهای آنها که از طرف روس میرسید بارش در لندن بسته میشد و بدست مأمورین روس در ایران گشوده میگردد در اینصورت بکسانی که این راه غیر مستقیم بدبختی را بروی آنها بسته اند و این حربه را از دست انگلیس گرفته اند متمایل میباشند.

(۳) ملیون ایران که سیاست و اقتصاد خود رامقهور دست سیاست انگلیس میبینند تصور میکنند رسیدن سیاست تازه روس وسیلهئی برای خلاص شدن ایشان از قید مقهوریت مزبور خواهد بود و نمیتوانند عواقب امور را ببینند عواقبی که دیدنش برای مردم از ما عاقبت بین تر هم آسان نمیباشد و بهر صورت باز شدن پای سیاست جدید شمالی را فرج بعد از شدت تصور میکنند.

(۴) اگرچه در ایران ملاکی و سرمایه داری چنانکه در بعضی از ممالک دیگر موجود است وجود ندارد در مملکت ما نام مالکیت با ارباب است ولی ارباب و رعیت در نفع و ضرر شریک هستند و اتفاق میفتد زمینی را که رعیتی کشت میکند همه وقت در دست او و گذشتگان و آیندگانش باقی بوده و می باشد و با فروش ملک و تغییر مالک هم رعیت تغییر نمیکند ولی باز پارهئی از مالکین هستند که در حق رعیت ستم کرده با او بانصاف رفتار نمی نمایند و هم سرمایه هائی از نقد و جنس در دست دارند کافی هست که اگر بکارهای عمومی بیفتد زندگانی اجتماعی

ما را بهتر میسازد در اینصورت افکار سوسیالیستی در طبقه سیم بیشتر و در طبقه دوم کمتر رو بتراید و تهییج است و صاحبان آن افکار بروس کنونی توجه دارند. (۵) موضوع تجارت ایران است با روس باید دانست که بموجب احصائیه در تجارت ایران با روس همیشه یا اغلب صادرات بر واردات برتری داشته است و از همین جهت شمال و مشرق ایران از قطعات دیگر مملکت آبادتر و با ثروت‌تر بوده است و بعد از انقلاب روسیه که کار دادوستد با آن مملکت مختل ماند حتی رعیت‌های دور از سیاست اقتصادی هم پی بردند که تجارت با روس برای آنها يك مسئله حیاتی است مأكولات زیاد که بیشتر در ماوراء رود ارس و بحر خزر بمصرف میرسد روی هم ریخته فاسد میشود و خریدار ندارد از يك طرف محصول آنها پول نمیشود و از طرف دیگر لوازم زندگانی را که بقیمت مناسب با وجه آن محصول از روسیه بدست می‌آوردند اکنون باید از امریکا یا انگلستان با قیمت ده یا بیست برابر افزون خریداری نمایند در اینصورت معاهده روس و ایران را که موجب رواج تجارت شمال تصور میکنند البته با مسرت بسیار تلقی مینمایند.

(۶) ایرانیان از شنیدن اخبار فجایعیکه اخیرا در روسیه رویداده اندیشناکند در صورتیکه هنوز معلوم نیست تا چه اندازه از ناحیه سیاست خارجی دشمنان آنها بر آن قضایا شاخ و برگ نهاده شده باشد و میترسند قشون سرخ بر ضد سیاست انگلیس باین مملکت وارد شود و هم باشخاص متعصب در آئین خاطر نشان شده است که بعضی از مرام بلشویکی مخالف آئین ماست و از این رو نمیخواهند آن مرام بایران سرایت نماید و معاهده روس و ایران را سدی در برابر آن تصورات وحشتناک میدانند.

(۷) ملیون ایران میدانند و رود قشون انگلیس بجنوب این مملکت که بالاخره خود را بشمال هم رسانید در ظاهر بیبانه بودن قشون روس در شمال بوده است و عهدنامه روس و ایران محقق میدارد که قشون روس دیگر پا ب خاک ایران نخواهد گذارد و در این صورت انگلیسیان ناچار خواهند بود قشون خود را از خاک ایران بکلی خارج نمایند.

(۸) ایرانیان محاسبات خود را با روسیه تزاری سنگین مبینند زیرا از يك

طرف دعاوی خسارتی بسیار ملکی مالی حقی و شرفی بر روسیه تزاری دارند و قطعاً روس بلشویک از تسویه این دعاوی ابا خواهد کرد و هم ممکن است روس کنونی بخواهد از بابت مطالبات بانک روس در ایران و از بابت لوازم جنگی که در آذربایجان داشته‌اند و غیره طرح دعاوی بر ما بنماید در اینصورت عهدنامه‌ئی که تمام دعاوی فرضیه آن طرف را ساقط نماید و در ازای حقوق پایمال شده ایران تعویضاتی بدهد از بخشیدن قروض سابق از مسترد داشتن املاک و اراضی که تحت فشار از ایران گرفته‌اند از واگذار کردن مؤسسات و متعلقات خودشان در ایران بملت آزاد ما بعلاوه لغو کردن عهدنامه‌های قدیم که همه بحال ایران مضر بوده است حتی عهدنامه‌های مشترک با دولت دیگر را البته صلاح مملکت و موجب مسرت فوق العاده خاطر ایرانیان می‌باشد و آینده روشنی را بخود وعده می‌دهند.

معاهده روس و ایران- در روزنامه نیم رسمی ایران شماره ۸۱۴ هشتصد و چهارده در سیم ماه ربیع الثانی یکهزار و سیصد و سی و نه هجری (۱۳۳۹) شرح ذیل منتشر گشت.

مواد ذیل در مسکو تحت نظر کمیسرخارجه و نماینده ایران نوشته شده و بهیئت معظم دولت در تهران پیشنهاد شده و در نتیجه مجلس مشاوره عالی بعضی از آن جرح و تعدیل شده بدین صورت که ذیلاً درج میشود روزجمعه گذشته بتوسط آقای منشورالملک بآستارا مخابره گردیده که از بادکوبه باقای مشاور الممالک سفیر کبیر ایران در روسیه مخابره شود و اختیارات تام باقای مشاور الممالک داده شده است که در مسکو آنرا از طرف دولت ایران قطعیت داده بامضای حکومت سویتی برسانند.

(۱) دولت جمهوری روسیه تمام عهدنامجات و قراردادهای و معاهدات دولت سابق روسیه را با ایران لغو مینماید.

(۲) دولت جمهوری روسیه تمام معاهدات و قراردادهای دولت سابق روسیه را با دولت ثالثی راجع بایران لغو مینماید.

(۳) دولتین متعاهدتین از دخالت در امور داخلی یکدیگر احتراز میورزند.

- (۴) دولت جمهوری روسیه قروض ایران را بروسیه باطل می‌شمارد و در هر محلی که برای تأدیه قروض مزبور معین شده بود دخالت نخواهد نمود.
- (۵) روسیه بانک استقراضی را با نفوذ و اشیا و محاسبات و اموال منقول و غیر منقول آنرا بایران تفویض مینماید.
- (۶) روسیه شوسه انزلی تهران قزوین همدان و کلیه متعلقات آن و اسکله و وسایط نقلیه در راه ارومیه را و تمام خطوط تلگرافی که روسیه در ایران کشیده است و پرت انزلی و تمام متعلقات آنرا بایران تسلیم و تفویض میکند.
- (۷) دولتین متعاهدتین در کشتیرانی در بحر خزر حق متساوی خواهند داشت.
- (۸) تمام امتیازاتی که دولت سابق روسیه و اتباع آن از ایران گرفته‌اند از درجه اعتبار ساقط است اراضی و املاکی که روسیه سابق دارا بود فقط عمارت سفارت در تهران و زرگنده و عمارات قنسولگریها بملکیت روسیه باقی میماند دولت ایران هم وعده میدهد که امتیازات مزبور را بدولت خارج دیگری یا باتباع دولت دیگر ندهد دولت روسیه در اداره کردن قریه زرگنده مداخله نخواهد داشت الغای امتیازات البته شامل راه آهن جلفای تبریز و کشتیهای دریاچه ارومیه هم خواهد بود.
- (۹) جزیره اشورده و فیروزه بدولت ایران اعاده میشود و در رود اترک طرفین متعاهدتین حق متساوی دارند برای رفع اجحافات از هر حیث اراضی و میاه در طرف خراسان کمیسیون از روس و ایرانی معین و اختلافات را رفع خواهند کرد دولت ایران مالکیت روس را در سرخس روس تصدیق مینماید.
- (۱۰) دولت روس تمام ادارات روحانی روس را در ایران منحل و عمارات آنها را بایران واگذار مینماید که برای تأسیسات ملی بکار ببرند.
- (۱۱) حق قضاوت قنسولها بکلی باطل شده و رعایای طرفین روس و ایران تابع قانون محلی خواهند بود.
- (۱۲) اتباع طرفین در خاک یکدیگر از خدمت نظامی و پرداخت عوارض جنگی معاف هستند.
- (۱۳) در مسافرت اتباع طرفین در خاک طرفین رعایای روس در ایران و

- رعایای ایران در روس حقوق ملل کامله الوداد را خواهند داشت.
- (۱۴) تجارت و حقوق گمرک امتعه روس در ایران بموجب نظامنامه علیحده در کمیسیونی مرکب از طرفین معین خواهد شد.
- (۱۵) طرفین حق ترانزیت در خاک یکدیگر خواهند داشت.
- (۱۶) طرفین متعاهدتین هرچه زودتر باب مخابرات پستی و تلگرافی را باز خواهند کرد و قرارداد آن توسط کمیسیون علیحده معین میشود.
- (۱۷) طرفین در پایتخت یکدیگر با رعایت حقوق بین المللی نماینده سیاسی خواهند داشت.
- (۱۸) طرفین در نقاطی که لازم بدانند تأسیس قنصلگری خواهند نمود و باید این تأسیس و تعیین قنصلگری قبلاً با اطلاع و تصویب طرفین رسیده باشد.
- (۱۹) اگر قشون دشمن روسیه بخواهد از ایران بروسیه حمله کند پس از آنکه دولت روسیه توجه دولت ایران را باین مسئله جلب کرد اتمام حجت خواهد نمود در صورتیکه دولت ایران قادر بجلوگیری نشد ممانعت از ورود قشون روس نخواهد کرد و روسیه از آذربایجان و ارمنستان در تجاوز بایران ممانعت خواهد نمود.
- (۲۰) هر گاه صاحبمنصبان بحری که دولت ایران استخدام نماید از خدمت دولت ایران بخواهند سوء استفاده نموده بر علیه روسیه اقدام نمایند روسیه انفصال آنها را از ایران خواهد خواست.
- (۲۱) دولت ایران وعده میدهد که در باب اعطای امتیاز شیلات با کمپانیهای مرکب از تبعه ایران و روس داخل مذاکره شود برای فروش و حمل ماهی بروسیه موجبات تسهیل در قرارداد تجارتي و گمرکی فراهم خواهد نمود.
- (۲۲) در هر شهری که بانک استقراضی خانه داشته باشد و در آنجا قنصلخانه روسیه منزل نداشته باشد یکی از خانهای بانک برای قنصلگری داده خواهد شد.
- (۲۳) روس متعهد میشود تمام خساراتی که از قشون روس بایالت گیلان وارد شده جبران نماید برای تعیین خسارات کمیسیونی از طرفین منعقد خواهد شد.
- (۲۴) عهدنامه در مدت سه ماه بتصویب طرفین خواهد رسید.

(۲۵) عهدنامه بروسی و فارسی نوشته شده و هر دو مضمون سندیت خواهد داشت (۲۶) عهدنامه بعد از امضاء فوراً مجری خواهد شد.

صورت معاهده مزبور بتوسط منشور الملك که در بادکوبه انتظار جواب دارد بمسکو فرستاده میشود و چون يك ماده که روسها خواسته‌اند و مفادش ممانعت نکردن دولت ایران است از نشر مسلك بلشویکی در این مملکت در اینصورت حذف شده است بمشاور الممالک اجازه میدهند گرچه در ضمن يك مکاتبه رسمی بوده باشد آنرا بپذیرد و بگوید این چیزی نیست که در عهد نامه نوشته شود. این اقدامات دولت در ملیون حسن اثر کرده از هرکس در همه جا اظهار بشاشت و رضایت شنیده میشود اما کسانی که از اوضاع روزگار چندان بیخبر نمیباشند و مخصوصاً انگلیسیان را میشناسند نمیتوانند این مسئله را باین سادگی پذیرفته و باین آسانی گذشته و تمام شده بیندارند.

بلی آنقسمت از عهد نامه که داده‌های روس است بایران نزد انگلیسیان بی‌اعتنا و نزد ایرانیان بخشش دوست اشکالی ندارد ولی چگونه انگلیسیان راضی میشوند سفیر بلشویک با جمعی کارگر بتهران وارد شده درهای سفارت روس را برای انتشار افکار بلشویکی و اشتراکی کاملاً باز بگذارند و برای خروج و دخول اشخاص مخالف سیاست انگلیس که اغلب منور الافکاران هستند رادعی و مانعی نبوده باشد و همچنین چگونه انگلیس در موضوع ماده نوزدهم سکوت میکند که قشون روس برای بیرون کردن قشون بیگانه دیگر که خود اوست حق داخل شدن بخاک ایران را داشته باشد و بهر صورت انگلیسیان چگونه رضایت دادند این عهد نامه از کابینه سپهدار اعظم بگذرد با اینکه کابینه مزبور کاملاً در دست قدرت آنهاست این مطلبی است که درست نمیتوان فهمید و البته بی‌رضایت آنها نگذشته است و دیگر سلطان احمد شاه را که از ترس دارائی خود از شنیدن نام بلشویک بیشتر وحشت دارد تا نام ملك الموت چگونه راضی کرده‌اند در ایران در تبلیغات بلشویکی گشوده گردد پس بگفته عوام باید زیر این کاسه نیم کاسه‌ئی بوده باشد که باطمینان نقشه‌ایکه در پس پرده است میخوانند عهد نامه مزبور بحریان تصویب بیفتد سر روسها را بکار معاهده گرم کنند و ملیون را که با

بیصبری انتظار گذاشتن معاهده را دارند از جوش و خروش بیندازند تا بفراتر خاطر اسباب اجرای نقشه‌ئی را که در دست گرفته‌اند و چند روزی وقت لازم دارد فراهم بیاورند و آنچه در پس پرده است آشکار گردد و بتوانند مقاصد را بصورت دیگر انجام بدهند.

امرار وقت و پریشانی احوال دولت

پیش از آنکه پشت پرده سیاست‌بازی را ببینیم لازم است شمه‌ئی از اوضاع سلطنت و دولت بیان نمائیم.

شاه که با نهایت اصرار میخواست باروپا برود. و ملیون صلاح نمیدیدند و میگفتند اگر میروید باید استعفا بدهد و برود و نه تنها افکار وطنپرستان مخالف مسافرت او در این موقع باریک بود بلکه از دربارلندن هم بزبان وزیر مختار آنها پیغام باو میرسید حرکت نکند و با تخت و تاج خویش بازی ننماید و او نمیپذیرفت ناگهان عزم رحلیش باقامت مبدل میگردد و با اطمینان خاطر میماند پیداست آگاه شده است نقشه‌ئی در کار است که خیال او را از آنچه از آن میترسد آسوده خواهد نمود.

و اما دولت و دولتیان- بعد از مجلسی که سپهدار اعظم مرکب از شاهزادگان و رجال اولی مملکت برای شور در عهدنامه روس و ایران منعقد ساخت و آن کار بصورتیکه نوشته شد پایان یافت کشمکش باطنی میان منتظر الوزاره‌ها و رئیس دولت شدت کرد بر سر مسند ریاست و یا بگفته دو طرف برعایت مصالح مملکت.

در این کشمکش چهار نفر وزیر کاشان رفته و برگشته بیشتر دوندگی دارند خود را وجیه المله و اولی بدخالت در کارهای ملکی میدانند و کمک میدهد افکار آنها را برادری یکی از ایشان با میرزا جواد خان سعد الدوله که میخواهد رئیس دولت بشود و این چهار تن را هم بعضویت بپذیرد اما ملیون با ریاست سعد الدوله موافق نیستند و سعی وجیه المله‌ها هم در موافق کردن آنها بی‌اثر میماند در اینصورت کسی که بتواند دولتی تشکیل کند و آن چهار نفر را هم بعضویت

بپذیرد میرزا حسن خان مشیرالدوله اولاً و میرزا حسنخان مستوفی الممالک است ثانیاً اشخاص دیگر هم درکار هستند که از آنهاست عبدالحسین میرزای فرمانفرما. فرمانفرما چند سال والی فارس بوده در اینوقت بتهران آمده پسرش فیروز میرزای نصره الدوله وزیر خارجه سابق را از اروپا طلبیده میکوشد رئیس دولت بگردد.

نگارنده بموجبی در ایام ورود او بتهران از وی دیدن مینماید در مجلسی که پر است از محترمین تهران بشاهزاده میگویم شنیدهام در راه زمین خوردهاید صدمهائی بدهانتان وارد شده جواب میدهد با يك صدای آمیخته بغرور و تکبر بلی طبیعت مشتی بدهان ما زد تا کی بتوانیم آنرا تلافی نمائیم.

نگارنده بدون ملاحظه میگوید تلافی کنید! یعنی مشتی بدهان طبیعت بزنید خیر هرگز چنین تصویر را بخود راه ندهید اگر او بهمین اندازه قناعت کرد شما هم راضی باشید که مشتی دوم را نزنند این جواب نه تنها شاهزاده مغرور را شرمنده میسازد بلکه از این جواب و سؤال حال بهت و حیرتی در وجود حاضرین رویمیدهد و بالاخره شاهزاده معذرتی میخواهد و میگردد.

بالجمله بعد از چند روز يك ملاقات خصوصی از این شاهزاده نموده باو میگویم با اینکه میدانم نصیحت در وجود شما اثری ندارد باز محض اتمام حجت میگویم دنیا دگرگون شده است و سیلی رو بمملکت ما میآید که هر سدی در راه او باشد محو میشود و خار و خسها را از میان میبرد اوضاع حاضر هم قابل دوام نمیباشد امروز روزی است که شما پیش افتاده با سرمایه قابلی که دارید قوای متفرق شده نظامی را جمع کنید مخصوصاً قوه قزاق را که در حال پریشان است مرتب ساخته بدولت وقوای آن مرکزیت داده باصلاحات داخلی بپردازید و از تجاوزات خارجی جلوگیری کنید از بلشویک روس هم وحشت نکرده خود را کریاتکین ایران نمائید.

فرمانفرما از روی حیرت میگوید من چگونه میتوانم کریاتکین ایران بشوم. نگارنده- کریاتکین اول سردار دولت تزاری در دوره بلشویکی روسیه هم توانست خدمت بزرگ بوطن خود بنماید چون فداکاری کرده دارائی هنگفت خود را در

سفره عمومی گذارد و اگر این کار را نکرده بود او هم مانند دیگر همقطاران
بلکه مانند امپراتور معظمش بدترین عقوبتها گرفتار گشته بود.

فرمانفرما میگوید اگر آن سیلی که گفتید برسد من هم جزو آن خار و خسها
خواهم بود که از میان میبرد جواب میدهم اگر آن کار که گفتم کردید دیگر خار و
خس نخواهید بود فرمانفرما اظهار میکند بمن تکلیف ریاست دولت را میکنند
نمیپذیرم ولی برای ریاست قشون حاضر هستم و در مدت شش ماه سی هزار
قشون حاضر کرده جلوگیری از بلشویک را هم تعهد مینمایم.

اینجا میفهماند که میخواهد باین عنوان و از این راه باز دخلی کرده بردارائی
هنگفت خویش بیفزاید و انتظار فداکاری و وطنپرستی از اینگونه رجال داشتن
خبط و خطاست.

فرمانفرما میکوشد بمقصود خود برسد و زمامدار مملکت بگردد ولی نه ملیون
میپذیرند و نه دوستان خارجی او بعد از فریبی که از پسرش نصره الدوله در
کار قرارداد خوردند دیگر فریب حرفهای او رامیخورند ناچار بمیرزا حسن خان
مستوفی الممالک متوسل میشود که او را رئیس دولت بکند و خود وزیر جنگ
بگردد در اینوقت نجفقلی خان صمصام السلطنه بختیاری هم باز بخیال ریاست
دولت افتاده ششم یا هفتم اشخاص داوطلب میگردد و حوزه خود را گرم کرده
بیکاران را و عده کار میدهد سفره ایلاتی خود را بیش از پیش برای سورچرانان
میگستراند و بقدری هیاهو راه میندازد که سپهدار اعظم استعفا داده کنار میرود
و بحران دولت بطول میانجامد چه اشخاص وطن دوست با مشکلاتی که در کار
سیاست خارجی هست بآسانی و بی شرط و قید نمیتوانند زیر بار بروند رقابت
شدید اشخاص ریاست طلب و منفعت پرست هم قوای مختلف آنها را در هم شکسته
نمیگذارد هیچیک بمقصود نزدیک گردند.

شاه هم که پیش از این از بحران دولت اندیشه داشت در اینوقت اندیشهئی ندارد
و بالاخره مستوفی الممالک که بواسطه کم طمعی و تهی دستی که از مال دنیا
دارد جرئتش از دیگران بیشتر و ملاحظه اش از خارجه ها کمتر است از طرف
شاه مأمور تشکیل دولت میشود.

مستوفی الممالک از شاه مهلت میطلبد بلکه قبلا با انگلیسیان در موضوع قرارداد مذاکره کرده بلکه راهی برای لغو کردن آن بدست آورد و بتواند بیمحذور مجلس را باز نماید و با مجلس کار بکند.

مستوفی الممالک برخلاف دو رئیس دولت پیش از خود که بانگلیسیان وعده میدادند مجلس را دائر کرده قرارداد را بمجلس خواهند برد با صراحت لهجه بآنها میگوید قرارداد قابل بردن بمجلس نیست و من بعد از داخل شدن بکار اول تلگرافی را که امضاء خواهم کرد دستورالعملی است بسفرای خارجه خود که از هرکجا صلاح باشد برای اصلاحات اداری مخصوصا مالیه و صاحبمنصب برای قشون اجیر کرده بفرستند چونکه بهمه حاجت داریم و نمیتوانیم همه را از انگلیس بخواهیم بدیهی است این اقدام من مخالف قرارداد وثوق الدوله و موجب رنجش شما خواهد شد در صورتیکه رنجیدن شما را هم صلاح مملکت نمیدانم پس بهتر این است قبلا باهم طرح لغو شدن قرارداد را بریزیم و ضمنا معلوم کنیم شما از ما چه میخواهید و ما از شما چه همینکه سنگینی این بار از دوش من برداشته شد مشکلات انتخابات و افتتاح مجلس و هرمشکل داخلی دیگر را عهدهدار حل آن خواهم شد.

انگلیسیان سفارت تهران جواب میدهند ما دستوری از لندن نداریم که با شما در این موضوع داخل مذاکره شویم مستوفی الممالک از آنها تقاضا میکند بلندن تلگراف کرده جواب بخواهند بیاینکه نتیجهئی از این تقاضا بگیرد زیرا آنها نقشه دیگر دارند و باین صحبتها اهمیت نمیدهند.

پس از مستوفی الممالک کاری ساخته نشده بکنار میرود و چند روز مملکت بی دولت میماند فقط شاه با جرئتی که نظیرش از او کمتر دیده شده است معاونین وزارتخانهها را طلبیده هریک را مسئول کار خویش قرار داده میسپارد خبر جریان کارها را بخود او بدهند.

شاه مجددا بسپهدار اعظم تکلیف کرده است دولتی تشکیل بدهد یکی برای گذرانیدن وقت تا موقع آشکار شدن آنچه در پس پرده است برسد و دیگر آنکه استعفای سپهدار درمسکو سوء اثرکرده است و تصور نمودهاند بواسطه امضاء

عهدنامه آنها او مجبور شده است کنارگیری کند و نمیدانند جانشین او با آنها چه معامله خواهد کرد و میخواهند او بجای خود بماند شاه هم صلاح دیده است موقتا هم که باشد او رئیس دولت بوده باشد.

سپهدار از شاه تقاضا میکند چهار نفر وزیرکاشان رفته را هم بعضویت کابینه خود بپذیرد شاه میداند شماره روزهای عمر این کابینه بیشتر از عدد اعضای آن نیست در اینصورت تقاضای سپهدار وارد نمیکند و او هیئت دولتی را که سه نفر از چهار نفر وزیرکاشان رفته هم جزو آنها هستند بشاه معرفی میکنند صورتیکه آن چهار نفر باهم عهد و پیمان دارند از یکدیگر جدا نشوند بلی چهارم آنها اسباب برای بدست آوردن خبرهای مخفی از منابع خارجی بیش از رفقایش در دست دارد و میشود که خبردار شده باشد از آنچه در پس پرده سیاستبازیها مشغول خودآرائی است بزودی هویدا میشود و نتوانسته باشد رفقای خود را قانع کند که خودداری نمایند و او میرزا اسماعیل خان ممتاز الدوله است. اینجا باید دانست که چون عده نمایندگان مجلس چه از آنها که در عهد قرارداد گذارندگان انتخاب شده‌اند و چه آنها که در ریاست اول سپهداری با سهل‌انگاری برگزیده گشته‌اند بعد نصاب برای افتتاح مجلس رسیده است و همه آنها بغیر از معدودی از وطنپرستان از ایشان اصرار دارند بزودی مجلس دائر گردد دولت خبر داده و در روزنامه‌ها نشر شده است که روز یکشنبه ۲۷ جمادی الاولی یکهزار و سیصد و سی و نه (۱۳۳۹ هـ) مجلس شورایی افتتاح خواهد شد در اینصورت میان روز معرفی وزراء بشاه و روز افتتاح مجلس مدت بسیار کمی فاصله است در صورتیکه بواسطه سوء انتخابات و از ترس تصویب شدن قرارداد در مجلس افکار ضد افتتاح مجلس شدت و عمومیت یافته است گرچه ترمیمی هم در قرارداد بشود چنانکه انگلیسیان بآن رضا داده‌اند و میتوان گفت امروز تعجیل در افتتاح مجلس اندیشه عالی و فکر مقدس هرایرانی و وطنپرست میباشد در این حال تکلیف این دولت بینوا در اینوقت تنگ و در مقابل این هیجان شدید ملی چه خواهد بود.

گفتم هیجان شدید ملی بلی با اینکه عنوان حکومت نظامی است هیچ قوه‌ئی

نمی‌تواند مردم را از اظهار نارضائی کردن از قرارداد و از تعجیل افتتاح مجلس باز دارد برعایت حفظ قانون و بامید نگاهداری استقلال سیاسی و اقتصادی مملکت بلغو کردن قرارداد مشنوم.

اینک نظری بدربارسلطنت‌آباد یعنی عمارت بیلاقی سلطان احمد شاه نموده مشاهده کنیم که سپهدار اعظم وزرای خود را بشاه معرفی میکند و شاه بآنها تأکید مینماید که روز موعود مجلس باید افتتاح گردد.

یکی از سه وزیر دارای وجاهت ملی عرض میکند آیا بهتر نیست افتتاح مجلس قدری تأخیرشود تا در اطراف آن تجدید نظری بشود شاه نمیپذیرد و مذاکرات طولانی میشود و در ضمن صحبتها شاه بآنها یعنی به پیشنهاددهنده تأخیر افتتاح مجلس و دو رفیق او میگوید شما وجیه المله میباشید ممتاز الملک جواب میدهد ما نوکریم وجاهت نوکر بوجاهت ارباب اوست اگر اعلیحضرت وجاهت ملی دارند ما هم داریم و اگر ندارند ما هم نداریم باز شاه سخن تعرض و تمسخرآمیزی میگوید میرزا حسنخان محتشم السلطنه خودداری نکرده عرض میکند اگر از ما نگرانی دارید بهتر این است ما را ببغداد و یا بهندوستان تبعید فرمائید و آسوده خاطر شوید.

بالجمله کار بکدورت کشیده سه وزیر وجیه المله دوساعت بیشتر از عمر وزارتشان نگذشته متعرضانه و مستعفی از شمیران بشهربرگشته بخانه‌های خود میروند و رئیس الوزراء هم باحال بی تکلیفی باتفاق وزراء دیگرش بشهر بازگشت مینماید و هم ناگفته نماند که در همین روز پیش از معرفی وزراء شاه نمایندگان وکلای سفارشی را که آمده‌اند از طرف اکثریت نمایندگان اظهار بی‌اعتمادی باین سه نفرو وزیر بکنند پذیرفته و بآنها وعده مساعد داده است در اینصورت مذاکرات اودر مجلس معرفی وزراء و تعرض بسه وزیر مزبور ساده و بی‌اساس نبوده است.

خلاصه دو سه روز باز دولتی در کار نیست و رئیس الوزراء برعایت رفقای سه‌گانه‌اش وبملاحظه افکار عمومی به شاه استعفاء داده عرض کرده است بی‌وجود آن سه نفر نمیتواند قبول مسئولیت بنماید.

در اینصورت روز افتتاح مجلس که وعده داده شده است بواسطه نبودن دولت قهرا تأخیر میشود بی آنکه کسی رسماً تأخیر آنرا خبر داده باشد و تاریخ دیگر را معین نموده باشد اما نمایندگان فرمایشی بخود وعده میدهند که روز هجدهم (۱۸) جمادی الاولی که روز جشن سالیانه تأسیس مجلس است بآرزوی خود خواهند رسید در این حال نظری بکار ملیون باید کرد و دید برای جلوگیری از افتتاح مجلس با نمایندگان فرمایشی چه نقشه‌ئی را تعقیب مینمایند.

نقشه ملیون این است که يك عده از انتخاب‌شدگان که از روی صحت انتخاب شده‌اند و در اقلیت هستند عریضه‌ئی بشاه نوشته استدعا کنند در افتتاح مجلس دست نگاهداشته شود تا نمایندگان آذربایجان و گیلان برسند این عریضه بامضای یازده نفر که در میان آنها امضای مهمترین اشخاص از نمایندگان تهران و غیره هست فرستاده میشود و صدای غریبی در تهران کرده نمایندگان فرمایشی را سخت غضبناک میسازد اما توجه زیاد ملیون بنمایندگان مخالف آنها رفته‌رفته در میان آن جمع اختلاف کلمه انداخته عده‌ئی از آنها برای تحصیل وجاهت از اکثریت برکنار شده همعقیده بودن خود را با نمایندگان یازده‌گانه اظهار میدارند و عدد موافقین با تأخیر افتتاح مجلس به بیست نفر میرسد و اکثریت موافق باقلیت مبدل میگردد نسبت بعدد صلاحیتدار برای رأی دادن در مجلس.

نگارنده هم در اینوقت بتقویت موافقین با تأخیر افتتاح مجلس رساله‌ئی تحت عنوان حقیقت نوشته طبع و نشر میدهد رساله مزبور مشتمل است بر خلاصه وقایع ریاست وثوق الدوله و عقد قرارداد و تأثیر آن در دخالت دولتیان و بیگانگان در انتخابات نمایندگان مجلس شورایملی و نصیحت دادن بملت در خاتمه دادن بخودسریها و شروع باصلاحات اساسی با رعایت حدود حکومت ملی تا گرفتار عاقبت وخیم نگردیم این رساله هم اثر نیکو میبخشد.

در اثر این هیاهوها نمایندگان فرمایشی هم که سی و چند نفر هستند از پیشرفت اقدامات خود در افتتاح مجلس ناامید شده برای جلب توجه ملیون بخود لایحه‌ئی نشر میدهند حاصلش برائت ذمه از خیانتکاری و اظهار عقیده بخاتمه دادن بخودسریها و لزوم افتتاح مجلس شورایملی و بالاخره برای رفع بدگمانیها که

نسبت بآنها هست تصریح میکنند که قرارداد وثوق الدوله را مضر بحال مملکت میدانند اینورقه منتشر میشود بی آنکه مورد توجه ملیون شده باشد و یا اندک وجاهتی بامضاءکنندگان آن بدهد چه بدیهی است از روی چه مقصد و برای چه مقصود نوشته شده است در بحبوحه این قضایا قضیه خنده آور آنکه بامر شاه سپهدار اعظم استعفاى خود را پس گرفته خود را رئیس دولت میخواند بی آنکه بخواهند یا بخواهد اعضای کابینه‌ئی معین و معرفی کند و بی آنکه بدانند پیش رو و پشت سر او چه میباشد سپهدار از شاه رخصت گرفته است یکی از چهار نفر وزیر وجیه المله که شاه هم باو کمتر از دیگران بدبین است وزیر خارجه نماید و او میرزا حسنخان محتشم السلطنه است او را نزد شاه برده اظهار ملاحظتی شنیده روز بیست و هفتم برج دلو یکهزار و دویست و نود و نه شمسی (۱۲۹۹) سپهدار اعظم آخرین کابینه حکومت ملی را در فرح آباد نزدیک تهران رسماً بشاه معرفی میکند با دو سه نفر اعضاء و تصور مینماید دولت تشکیل داده اما چه دولت بی اساس و چه کابینه سریع الزوال و بیمعنی.

تشکیل این دولت در اینوقت بمنزله هیکلی است که برای بی هدف نبودن تیرهایی که بزودی از ترکشها در آورده میشود از مقوی یا از چوب بسازند که با اصابت کردن تیر اول محو و نابود میگردد.

بهر حال پنج روز بیشتر از عمر این دولت نمیروود که پرده بالا رفته آنچه در پس پرده در قزوین تهیه شده در تهران آشکار میگردد چنانکه در فصل بعد میخوانید آری شب آبهستن است تا چه زاید سحر.

اجرای سیاست مخفی و مقدمات کودتا

آن شب آبهستن که خوانندگان کتاب من شاید با بیقراری انتظار دیدن بامدادش را دارند آن شامگاه تیره که عفریت سیاست‌بازی بیگانه آتش نهفته‌ئی را با انبر باریک سیاه اندامی از زیر خاکستر در آورده میخواند آخرین بافه خرمن حکومت ملی ما را بسوزاند شب دوشنبه سیم برج حوت یکهزار و دویست و نود و نه

(۱۲۹۹) شمسی است که در تاریکی آنشب آنچه بدستگیری بیگانگان و از بیگانه بیگانه‌تران در پس پرده تدارک دیده شده است دولت چند روزه سپهدار را در عمارت ابیض باغ گلستان تهران مانند دود رقیق در جو هوا منحل میسازد. تا خوانندگان این کتاب باسباب این بازی مضحك پی برده بر هویت بازیگران این صحنه نیکو آگاه گشته بدانند نقشه‌ئی که در پس ابرهای متراکم دریای مانس با قلمهای پرداز هندی بر صفحه سیاست آسیای وسطی راجع بایران کشیده شده بچه صورت در تهران بموقع اجرا گذارده میشود لازم است قدمی چند واپس نهاده فصل پیش از این فصل را خوانده ریشه‌ها را در آنجا دیده شاخه و برگها را در این فصل مشاهده نموده نتیجه و میوه تلخ و شیرین این درخت را در فصل بعد بدست آورند.

کمیتة آهن که بدستگیری کلنل هیک انگلیسی در اصفهان تأسیس شد و مرکز آن بالاخره در تهران بدست فیروز میرزای نصره الدوله و سید ضیاء الدین یزدی و دوستان آنها افتاد دستیار انگلیسیان شده برای بیرون کردن صاحبمنصبان روسی از قزاقخانه و دخالت کردن صاحبمنصبان انگلیسی و جمع‌آوری اردوی متفرق شده قزاق در اطراف قزوین و بالاخره برای بدست گرفتن زمام کار دولت و بموقع اجرا گذاردن روح قرارداد و ثوق الدوله کار میکنند.

در موقعیکه شاه و نصره الدوله در فرنگ هستند و دومی میکوشد قراردادی را که خود شریک انعقاد آن بوده است بهر وسیله باشد عملی نماید با لرد کرزن وزیر خارجه انگلستان نقشه کودتائی را در تهران میکشند که بر ضد مخالفین قرارداد جاری گردد و در ضمن کودتای مزبور حکومت ملی ایران که تنها مانع اجرای قرارداد است روحا منحل شده قوه حکومت استعماری انگلیس در باطن جانشین آن بگردد.

انگلیسیان بعد از يك سلسله مخالفت که از ملیون ایران با قرارداد میبینند و نارضائیها که از بعض دول بزرگ مشاهده میکنند حاضر میشوند با بدست گرفتن مالیه و قشون ایران روح قرارداد را جاری ساخته به نگذشتن صورت آن از مجلس شورای ملی اهمیت ندهند.

ولی وارد شدن روتشتین سفیر روس بلشویک در اثر عهدنامه روس و ایران و توجه فوق العاده ایرانیان بروس نوری برای خلاصی از فشار انگلیس و شدت نمودن افکار ضد قرارداد در ملیون ایران انگلیسیان را ناامید میکند که در مقابل حکومت ملی و تظاهرات ملیون و موجودیت رقیب قوی پنجگانی مانند دولت روس بلشویک بتوانند زمام مالیه و قشون را هم بدست بیاورند مصمم میشوند در عنوان نهضت نظامی حکومت ملی ما را در باطن لغو کنند گرچه صورت بیمعنائی از آن برای مصالح سیاسی خارجی باقی بماند و اینکه آیا این نقشه در ایران کشیده شده در لندن تصویب گشته است و یا در لندن کشیده شده و بتهران دستور اجرای آن رسیده است بر نگارنده معلوم نیست و بهر صورت باید دانست که دست انگلیسیان در زیر پرده نازکی مشغول انجام این نقشه است و کابینه سپهداری برای گذرانیدن وقت تا تدارک لازم دیده شود مانند شخص رنجور با عصا سر پا مانده است و بی تکلیف امرار وقت میکند و از او بی تکلیفتر شخص سلطان احمد شاه است که خود را در کمال حیرانی سوار مرکبی میبیند که زمامش بدست سفارت انگلیس است بلی در این ایام متأسفانه فرمان وزیر مختار انگلیس خود را حاکم حقیقی مملکت تصور مینماید و اسمارت نایب آن سفارتخانه سیاستمدار این مملکت و واسطه میان سفارتخانه مزبور و سپهدار اعظم رئیس دولت سید ضیاء الدین مدیر روزنامه رعد میباشد.

رئیس الوزراء در دست این واسطه مقهور است بدو جهت یکی ریاست او بر کمیتهائی که بتوسط آن کمیته او بمقام ریاست دولت رسیده است و دیگر آنکه بانك شاهی که یگانه سرچشمه پول است چنانکه از پیش شرح داده شده بی اجازه سفارت انگلیس بدولت پولی نمیدهد سفارت هم بدادن وجهی که برای اجرای سیاست آنها بی ثمر باشد رخصت نمیدهد در اینصورت کسی که بتواند بسفارتخانه آمدورفت نموده رخصت دریافت پولی از بانك بگیرد بدیهی است چه اندازه محل توجه خواهد بود چنانکه دیده میشود سپهدار اعظم در آخر شبی مکتوبی دوستانه بسید ضیاء الدین مینویسد قربان او میرود و التماس میکند که صبحگاه پیش از ملاقات او بسفارت انگلیس رفته اجازت دریافت چند هزار تومانی برای

مصارف فوری دولت گرفته باو برساند سفارت انگلیس ببانك اجازه پرداخت پول بقدر کافی بقزاخانه میدهد اما بتوسط صاحبمنصبان انگلیسی و بکابینه سپهدار اعظم برای اینکه موقتا صورت خود را نگاهدارد قوت لا یموتی میرساند آنها با واسطه و در خواست چنانکه گفته شد و بدربار سلطنت بیش از قدر ضرورت تا شاه جوان پول دوست برای پذیرفتن نقشه آنها حاضر بوده باشد و پولی که بدربار داده میشود قسمت عمده آن در همان روز ببانك برگشته بروی حساب اعلیحضرت گذارده میشود.

در این احوال نصره الدوله در انگلستان زمینه حاضر میکند که خود را بتهران رسانیده در زیر لوای قرارداد زامدار امور مملکت شده و با کودتا خار حکومت ملی و قانون اساسی را از پیش پای قرارداد و قرارداد گذارندگان برطرف سازد غافل از آنکه رفیق و همقدم او در عقد قرارداد یعنی سید ضیاء الدین مدیر رعد شهد صاحب اختیاری که درحکومت سپهداری چشیده بکامش شیرین آمده مالیخولیای زامداری امور مملکت درمغزش تولید شده با کارکنان سفارت انگلیس در تهران همدست و همدستان گشته نخواهد گذارد نصره الدوله یا دیگری بروی تقدم بجوید.

از طرف دیگر هیجان افکار ملی برضد قرارداد و قرارداد گذارندگان و دستهای داخلی آنها روزبروز شدت مینماید خصوصا بعد از امضاء شدن عهدنامه روس و ایران که روح سوسیالیستی در فضای این مملکت مانند نسیم از جانب شمال وزیده همه رامگرمعدودی طرفدارسیاست روس ومخالف انگلیس نموده و مینماید.

در اینصورت انگلیس سیاستمدار که همه وقت ودرهرکجا مخصوصا در مستعمرات و جاهائیکه طمع استعمار آنها را دارد دفاع بمثل را بر دفاع بصد ترجیح میدهد تا بعکس العمل آن گرفتار نشود از روی این سیاست میخواهد از تهییج افکار سوسیالیستی جلوگیری کند بدست يك سوسیالیست ساختگی و برای اینکار حنای نصره الدوله ها و متمولین و اعیان رنگی نخواهد داشت زیرا بدست آنها این مقصود حاصل نمیگردد در اینصورت يك روزنامه نویس امیدوار میشود

بعنوان سوسیالیستی در زیر لواء سیاست بیگانه دست خود را بدامان ریاست دولت برساند و در این خیال با سیاستمدار انگلیس در ایران همدستان میگردد. و باید دانست که صاحبمنصب ارشد انگلیس در ایران اکنون ژنرال دیکسن است دیکسن از روی قرارداد و ثوق الدوله بایران آمده تا مستشار نظامی بوده باشد پیش از این هم در ایران بوده است کمی هم زبان فارسی میداند و بهمین اندازه باین مملکت بیعلاقه نیست.

دیکسن بعد از دیدن تنفر شدید ایرانیان از قرارداد با دیپلماسی انگلیس که میخواهد برغم ملت قرارداد را اجرا کند اختلاف نظر حاصل کرده صلاح ملت و مملکت خود را نمیداند که ملت ایران را این درجه از خود برنجاند.

کار اختلاف نظر میان سیاستمداری و صاحبمنصبی نظامی مزبور شدت میکند و هر دو بلندن شکایت مینمایند و بالاخره سیاسیون پیش برده دست دیکسن دلسوز را از کار کوتاه کرده کنل اسمایس نام را بجای او میگذارند.

دیکسن پس از انفصال از شغل خود اطمینان جانی ندارد که از سرحد سلامت خارج گردد بچه ملاحظه معلوم نیست این است که خود را کوریه سفارت امریکا ساخته زیر بیرق امریکائی خود را ببغداد میرساند و از آنجا بوطن خود باز میگردد. و اما اسمایس این شخص باتفاق دیکسن بایران آمده است که در قسمت قشونی آذربایجان مستشار بوده باشد و چون بلا تکلیف مانده در بریگاد قزاق استخدام یافته است.

دیگر کنل هنستز نام مدتی است از هندوستان بایران آمده وبا استاوزلسکی صاحبمنصب روس در قزاقخانه خصوصیت حاصل کرده است و پس از واقعه دلخراش که در گیلان روی میدهد و هواپیمایان نظامی انگلیس اردوی ایرانی را بمبارده میکنند بعذر اشتباه کردن آن باردوی دشمن و نبودن رابطه میان این دو لشکر خود را بمیان افکنده رابط اردوی قزاق ایرانی و قشون ساخلو انگلیس قرار میدهد.

گویند این شخص در بیرون کردن صاحبمنصبان روسی از قزاقخانه ایران و دخالت دادن صاحبمنصبان انگلیسی بآن اداره مأموریت سری داشته و بهمین

نظر با استاوزلسکی بخدعه طرح الفت ریخته است و چون خدمت خود را انجام داده با گذاردن یادگارهای بدی از خود در ایران بطرف هندوستان که محل اقامت اوست روانه گشته است.

بعد از رفتن هنستز جای او را در قزاقخانه اسمایس میگیرد و با سید ضیاء الدین و رفقای کمیته او دست اتحاد میدهد اسمایس در قزوین مانده بجمع‌آوری قزاق مشغول است و سید ضیاء الدین بظاهر دوست و کارکن سپهدار اعظم و واسطه میان او و بانک شاهی و سفارت انگلیس است و در باطن همدست اسمایس در اجرای نقشه کودتا و رئیس الوزرائی خویش و برای این مقصود مکرر از تهران بقزوین می‌رود و برمیگردد.

اسمایس برای اجرای نقشه کودتا محتاج است یکی از صاحبمنصبان ارشد قزاقخانه را انتخاب کرده بظاهر او را رئیس قزاق بسازد چه سردار همایون برگزیده سپهدار اعظم بر فرض آنکه لیاقت این کار را داشته باشد ممکن نیست دولتیرا که سپهدار برآن ریاست دارد کودتا نماید در اینصورت باید یکی از صاحبمنصبان جزء را با خود در اجرای این خیال همراه سازند در میان صاحبمنصبان قزاق کسی که استعداد این کار را دارد و رتبه‌اش هم بالاتر است عبد الله خان طهماسبی است با او چنانکه از خودش شنیده شد داخل مذاکره میشوند و او نمیپذیرد.

شاید با دیگران هم صحبتی داشته باشند که نگارنده نشنیده باشم بالاخره با رضا خان امیر پنجه مازندرانی مذاکره میکنند و او میپذیرد و ممکن است آنکه نپذیرفت و آنکه پذیرفته با اختلاف نظر قضاوت وجدانی هردو از روی احساسات و وطنپرستی بوده باشد.

بهرصورت رضا خان شرایطی که باید بکند و تعهداتی که باید بگیرد میکند و میگیرد و بزرگتر وظیفه اولی خود میپزدازد یعنی باخود همراه کردن صاحب منصبان دیگر که شاید در میان آنها بالاتر رتبه‌تر هم بوده است و البته این کار آسانی نبوده است و انصاف باید داد که در این مرحله نمونه خوبی از لیاقت و قابلیت خویش نشان داده است.

در تهران شاه و ولیعهد خبر دارند کودتائی خواهد شد اما تا چه اندازه از جزئیات آن آگاهند معلوم نیست چیزی که معلوم است این است که آنها را اطمینان داده‌اند این کودتا بهیچ وجه خللی بسلطنت آنها نمیرساند بلکه برای تشکیل يك دولت قوی است که بتواند از نفوذ مسلک بلشویکی که افکار بشدت بآن توجه دارد جلوگیری نماید.

و هم در تهران سفارت انگلیس و کارکنان ایرانی آنها که کمیته زرگنده در رأس ایشان واقع شده است انتظار کودتا را دارند و در قزوین اسمایس انگلیسی میداند و اشخاص محرم با او که اکنون رضا خان هم قوه مجریه آنها واقع شده است پیش از آنکه داخل موضوع کودتا بشویم باز باید نظری باروپا افکنده ببینیم نصره الدوله در چه حال و چه کار است.

نصره الدوله در اروپا میداند در تهران کودتا خواهد شد و تصور میکند نظر بدوستی که با انگلیسیان دارد میتواند زمامدار مملکت بشود و شاید تا يك اندازه بی‌خبر نباشد که رفیق او مدیر روزنامه رعد هم در حال دست‌وپا زدن برای خویش است ولی نمیتواند تصور کند که دست وی بدامان زمامداری برسد و میکوشد زودتر خود را بتهران برساند ولی پیمودن راه طولانی دریای سفید و قرمز و آمدن از راه بصره و بغداد که بواسطه ترس عبور از روسیه او را با شتابی که در آمدن دارد باختیار کردن این راه دور و دراز ناچار ساخته است دست او را از رسیدن بدامان مقصود کوتاه کرده و بحریفش فرصت و مجال داده است.

نصره الدوله بی‌بغداد میرسد و با دوست قدیم خود سرپرسی کاکس وزیر مختار سابق انگلیس در ایران و حاکم سیاسی کنونی انگلیس در عراق عرب ملاقات مینماید و شاید بهتر پی میبرد که سید ضیاء الدین از او پیش افتاده مأمورین سیاسی انگلیس هم در تهران در راه مانده را مثل این است فراموش کرده باشند بی‌آنکه بجهت حقیقی آن پی برده باشد.

بخاطر میرسد که نصره الدوله در حال گذشتن از دریاها شاید در عالم خیال بخود وعده میداده است در ورود بی‌بغداد بدست خصوصیت با سرپرسی کاکس از

تندروی رفیق خود در تهران جلوگیری میکند و کارکنان سفارت انگلیس را در تهران با همان دست با خود همراه میسازد و بمقصد میرسد نصره الدوله در عالم خیال همه چیز را میدیده است مگر سیاست تازه رسیده روس را در ایران که در غیاب او در سرتاسر مملکت طنین انداز شده افکار عمومی را بخود جلب نموده است و عقیده ضد اشرافی و مخالف سرمایه‌داری طوری قوت گرفته است که حواس انگلیسیان و دوستان آنها را بشدت پریشان ساخته برای جلوگیری از آن بهر وسیله باشد متوسل میشوند بی‌آنکه توجهی بخصوصیت وزیر خارجه انگلستان با کسی و یا دوستی سرپرسی کاکس با شخصی داشته باشند.

سیاستمداران انگلیس در ایران جز بوسیله يك حمله شدید مصنوعی بر ضد اعیان و اشراف بمعنی که در ایران گفته میشود و فریب دادن بعوام و خواب خرگوشی دادن بخواص چاره ندارند.

نصره الدوله در فاصله میان ترك لندن و رسیدن بتهران از حوادث اخیر و احساسات تازه هموطنانش بی‌خبرمانده بلکه ملاقاتها که در کرمانشاهان با اکبر میرزای صارم الدوله مسعود حاکم غرب و شریک عقد قرارداد و دوست صمیمی خود نموده و تدارک اسلحه‌ئی که در کرمانشاهان و همدان میدیده است میرساند که در کرمانشاهان و همدان هم آنطور که باید از اوضاع سیاسی مرکز آگاه شده باشد نشده و معلوم نیست با کی جنگ داشته که اسلحه تهیه میدیده است.

نصره الدوله هرچه بتهران نزدیکتر میشود بهتر میفهمد سید ضیاء الدین با کمیته آهن و فولاد سفارت انگلیس را از دست او گرفته است قزاقخانه هم در دست قدرت آنهاست و برای عملیات او زمینه‌ئی باقی نمانده است.

اینجاست که نصره الدوله کارکن و دوست انگلیس بدیده اشخاص بی‌خبر منفور آنها تصور میشود در صورتیکه اینطور نیست و او همان است که بوده نهایت پیش‌آمدها از روی مصلحت او را عقب انداخته و کسی را که سمت پادوی نسبت بوی داشته جلو انداخته است و گرنه سیاستمداران انگلیس نه با او دشمنی داشته‌اند و نه با حریفش دوستی بالجمله نصره الدوله و خانواده‌اش روز و شب دوندگی میکنند بلکه پناهگاهی بدست بیاورند و رو بهر در میروند آنجا را بروی

خود بسته مشاهده میکنند و بالاخره گرفتار شدن خود و پدرش بدست مأمورین کودتا و افتادن آنها بزندان چنانکه خواهید خواند بار زحمت دوندگی بسیار را از دوش آنها بر میدارد.

بر افکندن دولت با حمله نظامی کودتا

سپهدار اعظم رئیس دولت با وزراء خود سرگرم کار یا در حال بی تکلیفی و انتظار است و از اقدامات کمیته زرگنده بدستور سفارت انگلیس البته بیخبر نیست و میدانندگان انگلیسیان نقشه‌ئی دارند و قطعاً بموقع اجرا میگذارند میدانند تغییر اوضاعی میشود ولی نظر بروابطی که با سفارت و با کارکنان کمیته دارد تصور میکند نتیجه‌ها همه بدست خود او خواهد آمد و چیزی که تصور نمیکند این است که او از میان برود و شخص پادو او رئیس دولت بگردد.

اینک بقزوین رفته ببینیم آنجا چه خبر است اسمایس انگلیسی دستوردهنده و اداره‌کننده این جنبش است سیدضیاء الدین و رفقای کمیته‌ئی او قوه ایرانی سیاسی او هستند و رضا خان سرتیپ قزاق قوه اجراکننده نظامی وی این هیئت مصمم میشوند با یکعده قزاق که جمع‌آوری شده بتهران بیایند دولت سپهداری را برهمزده دوائر دولتی را تصرف کنند اشخاصی ازملیون و رجال دولتی را که وجودشان در غیر زندان شاید با اجرای مقاصد منافی بوده باشد محبوس سازند و روح قرارداد و ثوق الدوله را که بتصرف درآوردن زور و زر مملکت باشد باین صورت عملی نمایند حکومت ملی و قانون اساسی مملکت را هم که موی دماغ آنها شده است معنا زیر پا بگذارند.

بدیهی است سلطان احمد شاه را چنانکه از پیش گفته شد اغفال کرده و با تطمیعی که شده است او را با خود همراه کرده‌اند و جز همراه شدن چه میتوانسته است بکند در صورتیکه نکرده است آنچه را که باید کرده باشد.

بهرحال عصر یکشنبه دوم برج حوت اردوی قزاق بچهار فرسخی تهران یعنی بشاه آباد میرسد بریاست رضا خان امیر پنجه.

سید ضیاء الدین مبلغی پول باجازه سفارت انگلیس از بانک شاهی گرفته جامه

تازه‌ئی را که بعد از بیرون شدن از عبا و عمامه خواهد دربر کرد همراه برداشته بپیشواز اردوی قزاق می‌رود صاحبمنصبان ارشد سفارت انگلیس هم در این استقبال کردن او را تنها نمی‌گذارند.

نزدیک غروب آفتاب روز مزبور بتوسط صاحبمنصبان ژاندارمری که اردوی آنها در یوسف‌آباد نزدیک تهران اقامت دارد بدولت و دربار خبر میرسد که اردوی قزاق رو بتهران می‌آید و بژاندارمری نظر خصمانه میکند. سپهدار اعظم بطور سهل‌انگاری معاون خود میرزا حسین خان ادیب السلطنه را طلبیده باو دستور میدهد برای کسب خبر و تحقیق علت آمدن این اردو بتهران بشاه‌آباد برود.

رئیس الوزراء می‌خواهد وانمود کند که از این پیش‌آمد بکلی بی‌خبر است و این یک طغیانی است از طرف قزاقخانه بروز کرده باید جلوگیری کرد. بهر صورت در دربار اضطراب شدید هویداست و کسیکه اضطرابی ندارد شاه است ولیعهدچنانکه گفته شد ادیب السلطنه در شاه‌آباد با بعضی از صاحبمنصبان قزاق صحبت میدارد ناگاه سید ضیاء الدین را در لباسیکه ندیده بوده است میبیند که تعارف مختصری بوی نموده با نمایندگان سفارت انگلیس و صاحبمنصبان قزاقخانه بمجلس مشاوره نظامی می‌رود و بعد از چند دقیقه با اردو بطرف تهران روانه میگردد.

معاون مزبور تنها و بلا تکلیف مانده تا مأمور برگردانیدن او بتهران آمده او را از بی‌تکلیفی درآورده در تهران ساعتی چند توقیف و بعد آزاد میگردد. اردو بشهر نزدیک میشود اداره ژاندارمری در تحت امر سرهنگ حبیب الله خان شیانی مهیای جلوگیری میشود ولی بآنها از شهر خبر میرسد که بجای خود نشسته متعرض اردوی قزاق نبوده باشند.

در این صورت پیش‌قراول اردو بی‌مانع پشت دروازه تهران میرسد دروازه را گشوده دیده وارد شهر میشود.

اعضای جزء نظمیه تهران از اصل واقعه بیخبر هستند گفتم اعضاء جزء بلی زیرا رئیس نظمیه که وسیتدهال سوئدی است و خود جزو کمیته آهن است و

ممکن نیست بیخبر بوده باشد ولی بمصلحت تابینهای خود را اطلاع نداده است. نزدیک نصف شب یا پاسی گذشته اردو وارد شهر میشود و با چند تیر توپ خوابها را بیدار و همه را از آمدن خود خبردار میسازد و چون بمیدان توپخانه میرسند در تصرف نمودن مرکز نظمی از مأمورین جزء بیخبر اندک مقاومت دیده زدو خورد بسیار مختصری شده چند نفر آژان مجروح و مقتول میگرددند و شهر بتصرف قزاق در میآید

بدیهی است از صدای توپ و تفنگ اضطرابی در خلق تهران حاصل است ولی بیش از نیمساعت طول نمیکشد که سروصداها افتاده بیخواب و یا بدخوابشدگان دوباره بخواب میروند ژاندارم و پلیس هم میفهمند تکلیف آنها اطاعت کردن از فرمانده این قوه کودتاکننده است و بادای تکلیف خود میپردازد.

صبح روز سیم حوت هزار و دویست و نود و نه (۱۲۹۹) یکی از روزهای تاریخی است مأمورین نظمی از هرطرف باتفاق قزاق برای انجام خدمت حرکت مینمایند و مأموریت عمده آنها گرفتار کردن شاهزادگان و رجال معروف متمول است و یکعه از ملیون که آنها را بقزاقخانه برده توقیف مینمایند.

گرفتاری این مردم موجب وحشت شده جمعی که محل نظر هستند مخفی و جمعی بخیال فرار کردن میفتند در صورتیکه بیرون رفتن از شهر ممکن نیست تلگراف و تلفن و پست بکلی تعطیل است دوایر دولتی بسته و از کودتاکنندگان جز گرفتن و توقیف کردن اشخاص کاری دیده نمیشود.

بدیهی است در این گیرودار دو مقصد هست یکی جلوگیری از حصول عکس العمل این انتهاض بدست مخالفین و دیگر وانمود کردن که این نهضت سوسیالیستی است بر ضد سرمایه‌داران و اعیان و اشراف.

و از این دو مقصد مهمتری هم شاید بوده باشد که از کیسه متمولین توقیف شده مخارج این اردوکنشی دریافت شود چنانکه بعد بدان اشاره خواهد شد.

در این روز بیانیه مختصری بامضاء رضا رئیس کل قوا و تحت عنوان حکم میکنم مشعر بر لزوم اطاعت و حفظ انتظام نشر میشود و روز بعد بیانیه مفصل بهمین امضاء بصورت ذیل منتشر میگردد.

«هموطنان و ظایف مقدسه فداکاری نسبت بشاه و وطن ما را بمیدانهای خونین مرگباری که قشون دشمن برای تسخیر ایران و تهدید پایتخت با قوای فزونتر و اسلحه مکملتر تشکیل نموده بود افراد دلاور قزاق این وظیفه مقدسه را با جان و دل استقبال کردند زیرا تنها قوه منظم ایرانی که میتوانست وظیفه مدافعه وطن را ایفاء نماید همین قوه و افراد آن بودند که بدون لباس بدون کفش بدون غذا بدون اسلحه کافی سینه و پیکر خود را سپر توپهای آتش‌فشان نمودند غیرت و حمیت ایرانی را ثابت و دستجات انبوه متجاسرین را از پشت دروازه قزوین تا ساحل دریا راندند.

اگر فداکاری و خدمات جانبازانه اردوی قزاق نتیجه مطلوبه را حاصل نکرد و نتوانستیم خاک مقدس وطن و عصمت برادران گیلانی خود را از دست دشمن نجات دهیم تقصیری متوجه ما نبود بلکه خیانتکاری صاحبمنصبان و کسانی که سرپرستی امور بآنها محول شده بود موجب عقیم ماندن نتیجه خدمات ما گردید ولی باز افتخار میکنیم که فوران خون قزاقان دلیر توانست پایتخت وطن مقدس ما را از استیلای دشمن نجات دهد اگر خیانتکاران خارجی توانستند نتایج فداکاریهای اولاد ایران را خنثی نمایند برای این بود که خیانتکاران داخلی ما را بازیچه دست و آلت شهوترانی خود و دیگران قرار میدادند هنگام عقب‌نشینی از باطلاقهای گیلان در زیر آتش توپ دشمنان احساس نمودیم که منشأ و مبدأ تمام بدبختیهای ایران ذلت و فلاکت قشون خیانتکاران داخلی هستند در همان هنگام که خون خود را در مقابل دشمن مهاجم میریختیم بحرمت همان خونهای پاک مقدس قسم خوردیم که اولین موقع فرصت خون خود را نثار نمائیم تا ریشه خیانتکاران خودخواه تن‌پرور داخلی را برانداخته ملت ایران را از سلسله رقیت مشتی دزد خیانتکار آزاد نمائیم.

مشیت کردگاری و خواست حضرت خداوندی این فرصت را برای ما تدارک دیده اینک در تهران هستیم ما پایتخت را تسخیر نکرده‌ایم زیرا نمیتوانسته‌ایم اسلحه خود را در جایی بلند کنیم که شهریار مقدس و تاجدار ما حضور دارد فقط بتهران آمدم برای اینکه پایتخت خود را پاک و شایسته این نمائیم که معنی حقیقی

سرپرستی مملکت و مرکزیت حکومت بدان اطلاق گردد حکومتی که در فکر ایران باشد حکومتی که فقط تماشاجی بدبختیها و فلاکت ملت خود واقع نگردد حکومتی که تجلیل و تعظیم قشون را از اولین سعادت مملکت بشمار آورد نیرو و راحتی قشون را یگانه راه نجات مملکت بداند حکومتی که بیت المال مسلمین را وسیله شهوترانی مفتخواران تنبل و تن‌پروران بی‌حمیت قرار ندهد حکومتی که سواد اعظم مسلمین را مرکز شقاوتها و کانون مظالم و قساوت نسازد حکومتی که در قطارسرزمین آن هزارها اولاد مملکت از گرسنگی و بدبختی حیات را بدرود نگویند حکومتی که ناموس و عصمت گیلانی تبریزی کرمانی را با خواهر و مادر خود فرق نگذارد حکومتی که برای زینت و تجمل معدودی بدبختی مملکت را تجویز نماید حکومتی که بازی دست سیاسیون خارجی نباشد.

ما سرباز هستیم و فداکار و حاضر شده‌ایم برای انجام این آمال خون خود را نثار نمائیم و غیر از قوت و عظمت قشون برای حفظ شهریار و وطن مقدس آرزویی نداریم هر لحظه چنین حکومتی تشکیل شود و موجبات شرافت وطن آزادی آسایش و ترقی ملت را عملاً نمودار سازد و با ملت نه مثل گوسفندان زبان بسته رفتار نماید بلکه بمعنی واقعی ملت بنگرد آن لحظه است که ما خواهیم توانست بآئیه امیدوار بود چنانکه نشان دادیم وظیفه مدافعه وطن را ایفا نمائیم با تمام برادران نظامی خود ژاندارم افواج پلیس که آنها هم با دل‌های دردناک شریک فداکاریهای اردوی قزاق بودند کمال صمیمیت داشته و اجازه نخواهیم داد که دشمنان سعادت قشون بین ماها تفرقه و نفاق بیفکنند همه شاهپرست و فداکار همه اولاد ایران همه خدمتگذار مملکت هستیم زنده باد پادشاه ایران پاینده باد ملت ایران قوی و باعظمت باد قشون و قزاقان دلاور ایران رئیس دیویزیون قزاق اعلیحضرت شهریاری و فرمانده کل قوا رضا»

این بیانیه منتشر میشود و در صورتیکه با دربر داشتن قسمتهای سیاسی که با توجه بآنچه در فصلهای اخیر این کتاب ذکر شده بر خوانندگان پوشیده نیست راجع بقصور و تقصیر دولتهای پیش حقایقی را هم دربر دارد در خلق تهران اثر نیکو نبخشید و هرکجا چشم پلیس و قزاق را دور دیدند از دیوارها کردند و

نابود ساختند چرا؟ برای آنکه در این پیش‌آمد انگشت خارجه را میدیدند و نمیتوانستند قضاوت کنند که شاید روزی برسد که این پیش‌آمد ساخته شده مقدمه يك نهضت حقیقی ملی شمرده شود و در پس این مجاز حقیقی هویدا گردد. بالجملة در تهران و اطراف آن حکومت نظامی تمام معنی دائر میگردد و از دروازه‌های تهران بی‌اجازه حکومت کسی حق خارج شدن ندارد راهها در دست قوای نظامی است در ولایتهای نزدیک مانند قزوین و قم و غیره بفوریت حکومت نظامی اعلام میشود و بولایتهای دور دست با تلگراف دستور میدهند که هر يك از حکام اوامر دولت تازه را اطاعت کردند بجای خود خواهند بود و هر کدام سرپیچی کردند دستگیر شده بمرکز فرستاده شوند و روی این خطاب هر کجا اداره قزاق بود بر رئیس آن اداره و هر کجا قزاق نبود بر رئیس اداره ژاندارمری بود. این عملیات لشگری و اما ترتیب امور کشوری روز سیم این واقعه یا ششم برج حوت سید ضیاء الدین با دستخط همایونی که عینا نوشته میشود رئیس دولت میگردد.

«نظر با اعتمادی که بحسن کفایت و خدمتگذاری جناب میرزا سید ضیاء الدین داریم معزی الیه را بمقام ریاست وزراء برقرار و منصوب فرموده اختیارات تامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرائی بمعزی الیه مرحمت فرمودیم جمادی الاخر ۱۳۳۹ محل صح همایونی»

خوانندگان این نکته را باید متوجه بوده باشند که در حکومت مشروطه ملی پادشاهی که خودش دارای اختیارات تام نیست چگونه میتواند در غیاب مجلس بر رئیس سید ضیاء الدین طباطبائی دولتی اختیارات تام بدهد از اینجا میتوان استنباط کرد که برای مشروطه و قانون اساسی در این وقت در دربار و در دیده دولت تشکیل دهندگان چه اعتبار و احترامی باقی مانده است و باز هم بشاهدتهای برای تأیید این مدعا بزودی برخوانند خورد بالجملة علاوه بر این دستخط همایونی برای تقویت کار رئیس دولت از طرف شاه تلگرافی خطاب بحکام ولایتها صادر و مخابره میشود بصورت ذیل:

حکام ایالات و ولایات در نتیجه غفلت‌کاری و لاقیدی زمامداران دوره‌های گذشته

که بی‌تکلیفی عمومی و تزلزل امنیت و آسایش را در مملکت فراهم نموده ما و تمام اهالی را از فقدان هیئت دولت ثابتی متأثر ساخته بود مصمم شدیم که بتعیین شخص لایق خدمتگذاری که موجبات سعادت مملکت را فراهم کند ببحرانهای متوالی خاتمه بدهیم بنابر این باقتضای استعداد و لیاقتی که در جناب میرزا سید ضیاء الدین سراغ داشتیم اعتماد خاطر خود را متوجه معزی الیه دیده ایشان را بمقام ریاست وزراء انتخاب و اختیارات تامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرائی بمعزی الیه مرحمت فرمودیم شهر جمادی الاخری ۱۳۳۹ محل صح همایونی.

پس از این مرحله و بعد از چند روز که کلیه روزنامه‌ها تعطیل است در هشتم برج حوت بیانیه رئیس الوزراء منتشر میگردد بشرح ذیل:

هموطنان پس از پانزده سال مشروطیتی که بقیمت گرانبهاترین خون فرزندان ایران خریده شده پس از پانزده سال امتحانات و تجربیات و تحمل انواع محن و مصائب پس از پانزده سال کشمکش با اشکالات غیر قابل تصور داخلی و خارجی وطن ما بروزگاری افکنده شد که نه تنها هیچیک از سیاستمداران وقت نخواستند بار گران مسئولیت زمامداری را بعهده گیرند بلکه حتی مبعوثین و وکلاء جرئت نکردند که بوظایف خویش اقدام نمایند و از قبول تحمل این بار استتکاف ورزیدند آیا مسبب و مسئول این وضعیت و بی‌تکلیفی چه اشخاص بودند.

کسانیکه ملت را بوعده‌های مشروطیت و آزادی و استقرار قانون و عدالت فریب داده در همان حال این مواعید را حجاب قرار دادند تا درسایه آن رویه هرج و مرج اساس انتفاع شخصی و لجام گسیختگی اصول ملوک الطوائفی قرون وسطی اصولیکه با سیاهی و تیرگیهای فجایع و خیانات احاطه شده بود مستقر سازند.

چند صد نفر اشراف و اعیان که زمام مهام مملکت را بارث در دست گرفته بودند مانند زالو خون ملت را مکیده ضجه ویرا بلند میساختند و حیات سیاسی و اجتماعی وطن ما را بدرجهئی فاسد و تباہ نمودند که حتی وطنپرستترین عناصر معتقدترین اشخاص بزنده بودن روح ملک و ملت امید خود را از دست داده کشور ما ایران را در میان خاک و خاکستر سرنگون میدیدند.

پژمردگی و افسردگی و بالاخره نزدیک شدن آخرین لحظات اندیشه‌آور ادامه وضعیات را غیر ممکن ساخت موقع فرا رسید که عمر حکومت این طبقه سپری گردد مسببین فلاکت و پریشانی ایران که باز هم دست نالایق خویش را از عمارت فرو ریخته ایران نمیکشیدند بحساب دعوت شوند.

بالاخره روز واژگون و انتقام فرا رسید در این روز تاریخی و هولناک است که اراده نیرومند اعلیحضرت اقدس شاهنشاه زمام امور را در دست من جای میدهد مرا روی کار میآورد اکنون قضا و قدر مرا تعیین کرده است که مقدرات و سرنوشت ملت خود را در این موقع بحران و خطرناک در دست گرفته وی را از آن پرتگاهی که حکومت‌های بی‌اراده و نالایق پرتاب کرده بودند نجات بخشم با اطلاع و احاطه از مشکلات سهمگین وقت من اطاعت امر تاجدار ارجمند و این پیش‌آمد را وظیفه مقدسه وطنپرستی و انسانیت دوستی گرفته شانه‌های خویش را حاضر برای قبول این بار مینمایم.

من امر خسرو متبوع معظم خویش را اطاعت و این بار را قبول میکنم نه از آن جهت که بلیاقت شخصی خود اعتماد میکنم بلکه اعتماد اول بخدای متعال بخشنده نیرومند و دلیری است که خدمتگذاران و پاک‌نیتان را هدایت و راهنمایی مینماید.

دوم بشاهنشاه ایران است که پرتو علاقه وی بر سعادت وطن مانند خورشید درخشان و قلبش از فرسودگی و ضعف ملت و مملکتش خونین است. سیم بر قشون شجاع و وفاداری که دشت و هامون را با خونهای خویش در راه وطن گلگون کرده و بالاخره بحس فداکاری هموطنان عزیز است که با چشمهای باز گذشته را نگریسته و آینده را منصفانه قضاوت و حکمیت خواهند نمود.

هموطنان شما بهتر از همه کس واقف و مطلعید از وظایف شخصی که در یک چنین موقع سهمگینی بار مسئولیت را بدوش میگیرد زیرا شما هستید که جبات و موجودیتتان آغشته فلاکت بدبختی ناامنی و بی‌تکلیفی است.

هموطنان لازم است عمارات متزلزل و لرزانی که مفتخواران در آن آشیانه

نهاده‌اند سرنگون گردد لازم است اداراتی که تأسیس آنها برای اسراف و تبذیر مال و پولی است که با قطرات عرق توده ملت تحصیل شده یا بالاتر و بدتر از همه بقیمت شرافت و استقلال ایران از اجانب قرض شده است از میان برود و بجای آن مبانی محکمی استوار گردد که وظیفه خدمتگذاری بمملکت را از عهده برآید موقع فرارسید که شرافت و استقلال وطن بشکل پول در جیب مفتخوران فرو نرود باید سعی و کوشش نمود که مملکت با عواید داخلی خود اداره شود و برای گردش دوائر مفتخواری محتاج بقرض از اجانب نگردد انجام این امر یعنی محو و انهدام مفتخواری و ایجاد مبانی امنیت و رفاه و استفاده کارگران از مشقت خویش اولین وظیفه من خواهد بود لازم است بنیان عدلیه ما که مرکز فجایع و جنایات است واژگون و معدوم گشته بر روی خرابه‌های وی یک عدالتخانه حقیقی که ارکانش مبنی بر عدل و نصفت باشد بنا گردد زیرا فقط چنین عدالتخانه‌ئی میتواند شالوده یک حکومت عادلانه باشد لازم است قیمت زحمت و مشقت کارگران و دهقانان سنجیده گشته و دوره فلاکت و بدبختی آنان خاتمه یابد برای حصول این مقصود اولین اقدامیکه باید بعمل آید تقسیم خالصجات و اراضی دولتی ما بین دهقانان و همینطور وضع قوانینی که زارع را از املاک اربابی بیشتر بهره‌مند سازد و در معاملات ارباب با دهقانان تعدیلی شود و موجبات صحت و زندگی آنان را تأمین کند لازم است وضعیت هرج و مرج کنونی مالیه و تشکیلات سوئی که مهمترین عامل اخلاص آن بوده است محو گشته بجای آن تشکیلاتی برقرار گردد تا مالیاتهایی که از ملت گرفته میشود با رعایت کمال اقتصاد و صرفه‌جویی صرف حوائج ملت گردد.

لازم است که اخلاق و قوای روحیه و احساسات ابناء وطن ما بوسیله تعلیمات ملیه و وطنپرستانه نمو و ترقی نماید تا وطن ما موطن فرزندان لایق فداکار گردد. لازم است مدارس تأسیس گردد که برای کشور ایران آری برای ایران که مانند خورشید فروزان و آبادان بود و اکنون از تمدن و ترقی دور افتاده است تدارک فرزندان لایق و شایسته نماید بهره‌مند شدن از نعمت و تعلیم و تربیت نباید از حقوق مختصه طبقات متمول اولاد و وارثان ظالمان بی‌لیاقت گردد بلکه بر

عکس تمام طبقات مردم و دهقانان باید از نعمت تعلیم و تربیت بهره‌مند شوند. لازم است تجارت و صناعت بطرق علمی تشویق گشته حیات تجارتي و صنعتی ما از ورطه کنونی که نتیجه ضعف اداری است خلاصی یابد.

لازم است سختی و گرانی زندگانی که بواسطه فقدان وسائل حمل و نقل و شدت احتکاری و در عین حال زینت و تجملات بیهوده غیر قابل تحمل گردیده خاتمه یابد لازم است وسائل ترقی را که با استقرار وسائل حمل و نقل و ارتباطات میسر می‌گردد برقرار نمود.

علاوه بر مراتب فوق و توأم با تغییرات محتتمه مقرر خواهد شد که اقدامات جزئیة برای خاتمه دادن بوضعیات فلاکت‌آمیز پایتخت و سایر مراکز ایران بعمل آید.

برای این مقصود بلدیة معاصری با تشکیلات وسیع و مهمی تأسیس خواهد شد که پایتخت ایران منظری شایسته کرسی یکدولت شاهنشاهی را داشته و فلاکتهای بیحد و حصر سکنه آن خاتمه یابد همین اقدام نسبت بسایر بلاد ایران بعمل خواهد آمد زیرا نباید محروم از نعمتی باشند که پایتخت از آن متمتع است از برای اینکه تمام این اقدامات میسر گردد باید قبل از همه چیز و ما فوق هرگونه اقدامی مملکت دارای قشونی گردد که دشمنان خارج و داخل را بحساب دعوت نماید لازم است امنیت در محوطه شاهنشاهی ایران حکمفرما گردد و این فقط در پرتو قشون و قوای امنیه میسر میشود فقط سپاهیان دلیر ما قادرند که حیات و هستی مملکت را تأمین نموده ترقی و سعادت و اقتدار را فراهم سازند قبل از همه چیز قشون همه چیز اول برای قشون و باز هم برای قشون این است اراده و مرام ما تا زمانیکه قشون بدرجات عالیة خود نائل گردد.

اما سیاست خارجی ما در اینجا هم نیز يك تغییر اساسی لازم است لازم است يك سیاست شرافتمندانه بر مناسبات ما با ممالک خارجه حکومت داشته باشد در این ایام هیچ مملکتی بدون ارتباط با جامعه ملل نمیتواند زندگانی نماید بعد از جنگ بین المللی که مبانی تشکیلات جدیدة دنیا اصول مشارکت و دوستی شده است اصول مزبور در وطن صلحجوی ما بیش از سایر نقاط قابل اتخاذ است ملت ما

انسان دوست است نسبت بجمع ملل خارجه مهربان و شفیق و صمیمی است ملت ما وارث حکم و اندرزهای اعصار و قرون متوالیه است حکمی که حسن مناسبات بین المللی را مقرر میدارد ولی بدیهی است دوستی ما نباید وسیله استفاده‌های غیر مشروع اجانب گردد که در جامعه ملل بشرافت و استقلال ایران لطمه وارد گردد.

مناسبات ما با هریک از دول خارجه نباید مانع از حسن مناسبات و دوستی با سایرین گردد بنام همین دوستی کاپیتولاسیون را که مخالف استقلال ملک و ملت است الغاء خواهم نمود و برای موفقیت در این مقصود و اینکه اتباع خارجه از عدالت تام بهره‌مند بوده حقوق خود را بتوانند حقا دفاع نمایند ترتیبات و قوانین مخصوصه با محاکم صلاحیتداری وضع و ایجاد خواهد شد تا همه نوع وثیقه داشته باشند.

بر طبق اصول فوق الذکر اعلام میدارم که بعضی از امتیازاتی که در گذشته باجانب داده شده است باید اساسا مورد تجدید نظر واقع گردد ما باید بنام همسایگان بنظر دوستی نگریسته و با همه آنها مناسبات حسنه همجوارانه داشته باشیم و روابط مودت و تجارت را محکم کنیم.

در این تجدید تشکیلات ما بایستی در استفاده از مساعدتهای جمیع دول اعم از اینکه مساعدتهای مزبوره بصورت مستشار یا سرمایه باشد آزاد باشیم و هیچ ملتی هر قدر قوی و نیرومند باشد نباید ما را محدود نماید ما آزادیم و آزاد باقی خواهیم بود

بنام همین اصول و بخاطر همین اصول است که من الغاء قرارداد ایران و انگلیس مورخه اوت ۱۹۱۹ را اعلام میدارم.

قرارداد که موقع انعقاد آن وضعیات دنیا دگرگون بود موجباتی که ما را ناگزیر با استفاده از آن مینمود دیگر وجود ندارد اراده قطعی اصلاحات داخلی و تصمیم بعظمت و نیرومندی قشون ما را از احتیاج بقراردادهائی که در نتیجه وضعیات تغییر یافته دنیا و حوادث بر ما تحمیل گشت مستغنی میسازد.

من الغاء قرارداد ایران و انگلیس را اعلام میدارم تا تأثیرات سوئی بر سیره ما

نداشته باشد زیرا در ظرف صد سال اخیر در سختترین و تیرهترین دقایق تاریخ ما انگلستان بدفعات دست دوستانه خود را برای مساعدت نسبت بایران دراز کرد از طرف دیگر ایران نیز بدفعات نسبت بانگلیس صداقت و وفاداری خود را ثابت نمود بنابر این نباید گذارد يك چنین دوستی تاریخی بواسطه عقد قراردادی کدر گردد.

الغاء قرارداد هر نوع سوء تفاهمی را که ما بین ملت ایران و انگلستان وجود داشته معدوم و شالوده جدیدی را برای مناسبات صمیمانه ما با تمام ممالک طرح ریزی خواهد نمود.

تخلیه ایران از قشون اجانب مهمترین موضوعی است که اساس مناسبات دوستی ما را با دول همجوار مستحکمتر خواهد نمود و انتظار داریم پس از تصدیق قراردادهائی که نماینده ما با حکومت مسکو منعقد نموده باب روابط و دادیه با روسیه مفتوح و نگرانی توقف قشون اجانب بوسیله تخلیه هر دو طرف بعمل آید. هموطنان بنام شاهنشاه جوانبخت ما که از اعلیحضرت وی جمیع قوا و احکام ساطع است بنام قشون دلیر و فداکار وی من شما را بانظام و سعی و کوشش در نجات وطن دعوت مینمایم من اعتماد بشارکت شما دارم من اعتماد بوطنپرستی شما دارم از تمام شما درخواست مینمایم که بوسیله طرح و پیشنهادها و تقدیم افکار و مشورتهائی که در نزد من کمال وقع و تعظیم را خواهد داشت مرا مساعدت کنید.

اکنون اعلام میدارم که از این ببعد فرصت ملاقات کمتر خواهم داشت لکن هرگونه مسائلی که کتبا ارسال گردد مورد توجه و مطالعه کامل واقع خواهد شد در همان حال اعلام میدارم که هیچ چیز و هیچ ملاحظه مرا از مهمی که بر عهده گرفته‌ام باز نخواهد داشت زیرا پس از تفضلات سبحانی و تأییدات اولیای اسلام بتوجهات قاهرانه شهریار ارجمند مستظهر و بنیات پاک وی متکی هستم حتی اگر برادرم درنجات مملکت از مصائب کنونی مخالفت ورزد باو رحم نخواهم کرد.

هموطنان شما را بانظام و کار دعوت مینمایم هشتم حوت یکهزار و دو بیست و

نود و نه ۱۲۹۹ سید ضیاء الدین طباطبائی رئیس الوزراء خوانندگان کتاب من نیکو میتوانند در موضوع مندرجات این بیانیه و میزان ارزش آن قضاوت کنند مخصوصاً در موضوع سیاست خارجی و بهر صورت این بیانیه حماسه‌آمیز بیک مقاله سیاسی و اجتماعی که بخواهند برای درج کردن در روزنامه تنظیم کنند بیشتر شباهت دارد تا بدستور اساسی يك دستور اعظمی و نکته مهم در این بیانیه نام نبردن از قانون اساسی مملکت است مگر بصورتی که در آغاز نگارش اشاره شده است و دیگر بکلی مسکوت عنه مانده در صورت ظاهر وگرنه غیر مستقیم آنرا هدف تیر کشنده‌ئی هم ساخته‌اند چنانکه بزودی خواهید خواند.

بالجمله دولت نظامی تازه بکار روائی میپردازد و قوه‌ئی که بتوان تصور کرد بآسانی زیر بار اوامروا نرود قوه ژاندارمری است که بگفته بعضی از سیاستمداران خارجی از حدود خود تجاوز کرده رنگ قشونی بخود گرفته است و لکن پیش‌بینی که برای این کار شده این محذور را برطرف میسازد و آن این است که یکی از صاحبمنصبان ژاندارمری ماژور مسعود خان کیهان از اعضای حوزه سیاسی سید ضیاء الدین وزیر جنگ کابینه اوست و بعلاوه گلرب سوئدی رئیس کل تشکیلات ژاندارمری را داخل سیاست کودتائی کرده‌اند و او از هرگونه مخالفتی که بخواهند بکنند جلوگیری خواهد کرد خصوصاً که بقونسولهای انگلیس در ولایات از طرف سفارت آنها دستور میرسد که در اجرای اوامر دولت تازه با مأمورین اجراء مساعدت نمایند این است که بزودی نفوذ حکومت جدید باغلب ولایتها سرایت میکند مگر در چند ایالت که محتاج بعملیات میشوند مانند خراسان که قوام السلطنه برادر وثوق الدوله والی آنجا مخالفت میکند و بکنل محمد تقی خان رئیس ژاندارمری محل دستور میدهند او را گرفتار کرده تحت الحفظ بهتران میفرستد و محبوس میشود و کرمانشاهان که صارم الدوله مسعود والی غرب اطاعت نکرده او نیز بدست ژاندارمری محل توقیف و بمرکز فرستاده میشود و فارس که دکتر محمد خان مصدق السلطنه والی آن ایالت پس از اندکی مقاومت استعفاء داده با حمایت ایل بختیاری از گرفتاری

محفوظ میماند و مانند گیلان که از حکومت تازه در آنجا اثری ظاهر نمیشود بواسطه نفوذ روسهای بلشویک و بسبب اقتدار میرزا کوچک خان در جنگل که هنوز بمخالفت خود با حکومت مرکزی باقی است.

اما احوال محبوسین- محبوسین جمعی در تهران و نواحی آن در اداره قشونی محبوسند و جمعی بخارج یعنی بدور دست‌تر فرستاده شده‌اند و نوعا با آنها بدرفتاری میشود مخصوصا با اشخاص متمول که برای گرفتن قسمتی از تمول آنها کیسه‌هایی دوخته شده است و در این بی‌پولی و با این اردوکشی بمساعدت نقدی آنها احتیاج دارند اما آنها هم باآسانی سر کیسه‌ها را باز نمیکنند و از زحمت و بی‌احترامی دیدنها اندیشه نمی‌نمایند خصوصا میرزا کوچک خان که بزودی میفهمند خطر جانی متوجه آنها نیست که از دادن پول خودداری میکنند مگر بعضی از آنها که مختصروجهی میدهند و بعضی که تعویضاتی بدولت میسپارند و مگر آنچه از اموال آنها از قبیل وسائل نقلیه بعنوان ضرورت قشونی ضبط حکومت نظامی میگردد.

گفته شد محبوسین دانستند خطر جانی متوجه آنها نیست بلی پول‌داران از حبس‌شدگان اغلب از خارجه‌دوستان بودند و انگلیسیان که اکنون بجای همه خارجه‌ها نشسته‌اند و زمام حقیقی امر در دست آنهاست بمصلحت وقت و لزوم وجود موقتی يك حکومت ضد اعیان و اشرافی سبب گرفتاری این جمع شده است و آن سیاست که تمام شد اینها هم آزاد میشوند و بعلاوه بواسطه این گرفتاری موقتی تحصیل و جاهت ملی کرده بعد از این از وجود آنها بیشتر استفاده خواهند کرد.

◀ مأخذ :

خاطرات یحیی دولت‌آبادی «حیات یحیی»، ج ۴، نشر عطار و فردوسی، ۱۳۶۲.
ص: ۲۴۲ - ۱۷۷

فصل پنجم

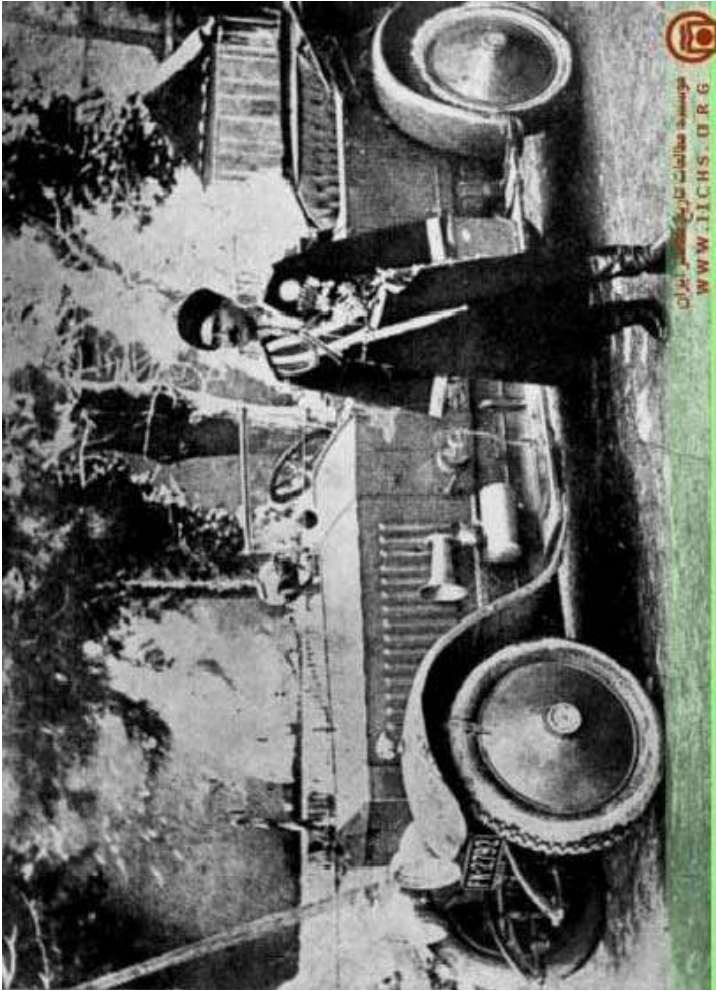
اوضاع ایران پیش از کودتای ۱۲۹۹ به روایت اسناد وزارت امور خارجه آمریکا

توضیح: اوضاع ایران پیش از کودتای ۱۲۹۹ به روایت اسناد وزارت امور خارجه آمریکا به کوشش محمد قلی مجد محقق ایرانی در آمریکا می باشد که به نقل از کتاب این پژوهشگر «از قاجار به پهلوی» (۱) در اختیار خوانندگان ارجمند قرار می دهم:

کابینه های مشیرالدوله و سپهدار

کالدول در ۴ جولای ۱۹۲۰ می نویسد: «کابینه جدید به رهبری یکی از چهره های برجسته ملی، مشیرالدوله کار خود را آغاز کرد... کابینه مورد رضایت کامل مردم بوده و جهت گیری ضد انگلیسی دارد... کابینه افرادی را که به جرم مخالفت با توافقنامه انگلیس- ایران تبعید شده بودند را [به تهران] فراخواند؛ و قرار بر این است تا زمانی که مجلس توافقنامه را به تصویب نرسانده است، به رسمیت شناخته نشود. رئیس الوزرای پیشین که تهدید به ترور شد، مخفیانه تهران را به مقصد اروپا ترک کرد.» (۲) در ۵ جولای: «لازم به ذکر است کابینه فعلی به طور کلی با کابینه پیشین فرق می کند. به هر حال هنوز خیلی زود است در مورد حوادث آینده قضاوت کنیم، اما می توان گفت کابینه جدید با استقبال عمومی مواجه شده است.» (۳)

۱۹ آگوست: «شماری از مستشاران انگلیسی که بر اساس توافقنامه اخیر انگلستان و ایران، مدتی مشغول انجام وظیفه بودند، ایران را ترک گفتند، چرا که ظاهراً توافقنامه مذکور به هیچ وجه مورد قبول ایرانیان واقع نخواهد شد.» (۴) جزئیات بیشتر این قضیه از این قرار است: «پیدا کردن رئیس الوزرای مناسب، بسیار دشوار است؛ زیرا در این اوضاع وخیم و آشفته، کسانی که مورد



موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
WWW.TICHS.ORG

رضاخان پسر از کودتای سوم اسفند ۱۳۰۹، در کنار اتومبیل توقیف شده نصرت‌الدوله فیروز

بول مردم هستند به دشواری قبول مسئولیت می کنند. در میان تمام افراد حاضر مشیر الدوله بهترین گزینه است. اما بسیار بعید به نظر می رسد که این مسئولیت را بپذیرد. در این باره، مستوفی الممالک نیز گزینه قابل توجهی بود، اما با توجه به اوضاع و احوال فعلی، وی برای پرکردن چنین جایگاهی بسیار منفی و نامناسب است... سعدالدوله نیز مورد توجه بود و با اینکه پیش از این به شدت از روس ها طرفداری می کرد، اما اکنون کاملاً ضد انگلیسی است (برادر او یکی از افرادی است که به کاشان تبعید شد). گمان می رفت استقرار او بر این منصب، تأثیر خوبی بر مردم به همراه داشته باشد و احتمالاً از جانب انگلیسی ها نیز مورد پذیرش قرار گیرد. همه این افراد پیش از این بر کرسی ریاست وزرا تکیه زده اند. البته صارم الدوله را نیز باید به آنها اضافه کنیم که تا چند ماه پیش وزیرمالیه و ثوق بود. اما به دلیل توطئه چینی علیه و ثوق به کرمانشاه تبعید شد. چندی پیش شاه او را به تهران فرا خواند و در لیست کاندیداها قرار داد. کاملاً روشن است که انگلستان تمایل دارد که صارم الدوله به این منصب گماشته شود چرا که و ثوق الدوله برای در دست گرفتن این پست باز نگشته است. اما چنین انتصابی مردم را آرام نخواهد کرد. در حالی که هدف از این تغییر و تحولات، آرام کردن مردم ناراضی است. انگلستان صرفاً تماشاگر این بازی نبوده و بی کار ننشسته است. چرا که می دانند آنها عامل اصلی نا رضایتی مردم هستند و افکار عمومی به شدت علیه انگلستان تحریک شده است. نباید فراموش شود که روح و جسم و ثوق در خدمت آنها بود. همانطور که پیش از این گزارش شد، هیأت های مختلف انگلیسی در تهران گرد هم آمده و گزارشها و توصیه های خود را به گوش دولت ایران رسانیده اند. اما با توجه به مخالفت های عمومی، حتی برای و ثوق الدوله هم امکان پذیر نیست که این پیشنهادها را در جهت اهداف مورد نظر [انگلیسی ها] پیش ببرد. تمام زمینه های کاری ممکن این گروه ها به تأخیر افتاده و با مانع برخورد کرده است که این مسئله آرام آرام انگلستان را بی تاب و منزجر می کند. البته انگلستان به پشتوانه توافقنامه ۹ آگوست ۱۹۱۹، با تمام

قوا پیشروی کرده است و ظاهراً آن را کاملاً لازم الاجرا تلقی می کند و از سوی دیگر در اظهارات عمومی خود توافقتنامه را تا زمانی که به تصویب مجلس نرسد، قابل اجرا نمی دانند. البته مردم ایران هم این توافقتنامه را فاقد اعتبار می دانند چرا که حتی از تصویب مجلسی ساختگی که گفته می شد با حضور طرفداران قرار داد تشکیل خواهد شد، نگذشته بود.

لذا انگلستان به شدت علاقه مند بود که وثوق را بر سر قدرت نگاه دارد، اما از آنجا که به این خواسته خود نرسید طبیعتاً سعی کرد کسی را بر سر کار بیاورد که هم مورد قبول خودشان و هم مورد رضایت مردم باشد. اما بیشتر مردم خواهان رئیس الوزرایی هستند که در وطن پرستی و صداقت او هیچ شک نیست. [اما به محض اینکه] در روزنامه های محلی اعلام شد که وزیر مختار بریتانیا با مشیرالدوله دیدار کرده چهار ساعت با او به گفتگو نشست، شماری از طرفداران مشیرالدوله، به مخالفت با او برخاستند. مشیرالدوله با فرمان رسمی اعلیحضرت [ایران]، اعضای کابینه خود را انتخاب کرد.» (۵)

کابینه مشیرالدوله در مدت زمان کوتاهی که بر سرکار بود (۴ جولای تا ۲۶ اکتبر)، به همان خوبی که انتظاری رفت عمل کرد، کالدول در ۵ اکتبر ۱۹۲۰ می نویسد:

سفارت مفتخر است که گزارش کند با اینکه طی فصل گذشته، که ۳۰ سپتامبر ۱۹۲۰ پایان یافت، ناآرامی های متعدد جدی را در ایران شاهد بودیم، اوضاع تهران آرام بوده و مشکل سیاسی به چشم نمی خورد... رئیس الوزرا بدون سر و صدا در حال انجام خدمت است و بیش از حد انتظار کار می کند. اما کارهای او بسیار مخفیانه به نظر می رسد و اجازه نمی دهد اطلاعات چندانی به دست عموم برسد...

تا کنون چندین نفر از اعضای کابینه تغییر کرده اند. مخبرالسلطنه که در ابتدا وزیر مالیه کابینه جدید با قبول والیگری استان آذربایجان از سمت خود کناره گیری کرد و با عزیمت به تبریز کار جدی خود را آغاز کرد... رئیس الوزرا جدید به باز گشایی هر چه زودتر مجلس اظهار علاقه مندی کرد و بدین منظور

به والیان تمام ولایاتی که هنوز در آنها انتخابات برگزار نشده است دستور داد که فوراً ترتیب برگزاری انتخابات را بدهند. در مناطقی که احساس می شود رئیس الوزرای پیشین با دخالت های ناروا افراد مشخصی را به مجلس فرستاده است، نا آرامی های فراوانی نسبت به انتخابات جدید دیده می شود. با این حال رئیس الوزرای فعلی تمایلی به برگزاری مجدد انتخابات در این مناطق نداشته و بر این باور است کسانی که پیش از این انتخاب شده اند زمانی که مجلس تشکیل جلسه بدهد، نماینده مجلس به حساب می آیند. این در حالی است که رئیس الوزرا شخصاً با انتخاب بسیاری از این افراد موافق نیست... شاهزاده فرمانفرمای معروف، پدر نصرت الدوله وزیر خارجه پیشین، والی فارس، از سمت خود استعفا داد و کابینه جدید نیز استعفای او را قبول کرد و انتظار می رود به زودی شیراز را ترک کرده و به تهران بازگردد... منابع موثق خبر داده اند که پس از اعلام ابطال انتخابات در چند ولایت و تلاش برای برگزاری انتخاباتی صحیح به جای نمایش مسخره ای که چندی پیش صورت گرفت، بسیاری از والیان مستبد از سمت خود کناره گیری خواهند کرد... رئیس الوزرای جدید متوجه مسئولیت سنگین آرام نگاه داشتن کشور می باشد و با اینکه تلاش های وی در بعضی از مناطق مثمر ثمر واقع شده است، اما شماری از مناطق دور دست همچنان گرفتار نا آرامی و آشفتگی هستند. گروه نسبتاً بزرگی از راهزنان که در استان خراسان دست به چپاول اموال عمومی می زدند، اکنون در برابر اقدامات شدید دولت تسلیم شده اند... به محض اینکه وثوق جای خود را به رئیس الوزرای جدید داد، عشایر کردستان سر به شورش برداشتند، اما به نظر می رسد به تدریج اوضاع آرام شود... لره های اطراف بروجرد و مناطق شرقی کرمانشاه نیز اعلام نارضایتی کرده و نا آرامی های فراوانی را به دربار آورده اند تا آنجا که والیان و حکام این مناطق مجبور به کناره گیری شدند... البته دولت فعلی برای سرکوب این بی قانونی ها بسیار تلاش می کند اما به انجام رساندن چنین کاری زمان زیادی را می طلبد. جاده بغداد - تهران یکبار دیگر برای عبور و مرور مهیا شد... با این حال لازم به ذکر است که بسته

شدن جاده بغداد به دلیل ناآرامی های اعراب در عراق بود... همچنین متذکر می شوم از زمان بازگشایی جاده، هیچ نامه خارجی به تهران نرسیده است، اما انتظار می رود در روزهای آتی خبر رسیدن نامه را بشنویم.

کالدول در مورد مخالفت های جاری با انگلستان چنین می نویسد: در سفری که اخیراً از شمال تا جنوب ایران به منظور پرس و جوی انفرادی انجام شد، به ندرت افرادی یافت شدند که با توافقنامه اخیر انگلیسی- ایران موافق باشند. به نظر می رسد کابینه اجرای توافقنامه و تمام امور مربوط به آن را تا زمانی که مجلس آن را مورد بررسی قرار دهد، به تعویق انداخته است. از زمانی که سر پرسی کاکس تهران را ترک کرده است، انگلستان از تغییر اوضاع چندان راضی نیست... [در این مدت] انگلیس به طوریکه ناوخت عقب نشسته است، این درحالی است که به منظور پیشبرد اوضاع طبق مراد خود تلاش بسیاری به خرج داده است. این عقب نشینی علی رغم تلاشهای خستگی ناپذیر وزیر مختار فعلی، یعنی آقای اچ. نورمن، رخ داده است. زمانی که رئیس الوزرای محبوب بر مسند خود تکیه زد، دولتین ایران و انگلستان توافق کردند که پرداخت کمک هزینه سیصد و پنجاه هزار تومانی [انگلستان به ایران] تا پایان ماه اکتبر ادامه پیدا کند. بنابراین دولت ایران هنوز مقداری پول برای خرج کردن دارد اما مطمئناً بسیار اندک است و باید منتظر بود و دید که پس از پایان ماه اکتبر چه حوادثی رخ خواهند داد. وزیر خارجه اخیراً به من خبر داد که امیدوار است در روزهای آغازین ماه نوامبر مجلس کار خود را شروع کند.... همزمان کل جریان توافقنامه به حالت تعلیق درآمده است و مستشاران انگلیسی که بر اساس مفاد توافقنامه اخیر استخدام شده بودند از کار منفصل یا به مرخصی سه ماهه فرستاده شده اند. البته لازم به ذکر است شماری از این مستشاران هنوز در تهران حضور دارند و علی رغم دریافت ماهیانه خود، اجازه ندارند در امور دولت دخالت کنند. حدود یک ماه پیش شایع شده بود که انگلستان سیاست خود را تغییر داده و درصدد خارج ساختن نیروهای خود از ایران است؛

اما به نظر می‌رسد که این شایعه پایه و اساس درستی ندارد و بدون شک خواسته‌ای است که ساخته ذهنیت افراد است. به هر حال، ژنرال شامپین، که بیش از یک سال فرماندهی نیروهای انگلیسی در ایران را برعهده داشت، کناره‌گیری کرده و ژنرال آبرونساید برای در دست گرفتن فرماندهی عازم ایران شده است. (۶) انگلستان به هیچ وجه تمایل ندارد نیروهای خود را از ایران خارج کند. تلگراف ۲۱ اکتبر ۱۹۲۰ سفارت آمریکا در انگلستان از این قرار است: «مفتخرم جهت اطلاع وزارت خارجه، گزارش رسمی سؤال و جواب‌های نوزدهمین جلسه مجلس عوام را که روزسه شنبه برگزار شد، به ضمیمه این نامه برای شما ارسال کنیم. در این جلسه اوضاع سیاسی ایران بررسی شد: «ناو سروان کنورثی در سؤال از معاون وزیر امور خارجه جویای اوضاع سیاسی ایران می‌شود. معاون وزیر خارجه آقای سیسل هارمزورث: دولت ایران با تشکیل مجلس شورا، به زودی توافقنامه ۹ آگوست ۱۹۱۹ را به این شورا ارجاع می‌دهد. دولت بریتانیا در چند ماه گذشته بارها به دولت ایران فشار آورده است که توافقنامه را به مجلس ارائه کند. اوضاع سیاسی ایران به شدت به رویکرد مجلس بستگی دارد. ضمناً اجرای مفاد قرارداد نیز به حالت تعلیق درآمده است. اوضاع نظامی شمال غرب ایران، کمتر بحرانی است. نیروهای انگلیسی در پی خواهشهای بسیار دولت ایران به صورت موقت در این منطقه باقی مانده‌اند. همچنین تهدید بلشویک‌ها در فصل گذشته، کاهش محسوسی داشته است. بسیار خوب. این درست! اما عالیجناب چه موقعی می‌توانند به عقب نشینی فوری نیروهای انگلیسی از شمال غرب ایران امیدوار باشند؟ آقای هارمزورث: در حال حاضر نمی‌توانم به مواردی که پیش از این ذکر شد، چیزی اضافه کنم.» (۷) البته دو موردی که آقای هارمزورث بدان اشاره کرد، یعنی به تعلیق در آمدن توافقنامه و انعقاد مجلس، دروغ بود.

«اوضاع و احوال آذربایجان و کشته شدن خیابانی»

آشفتگی اوضاع آذربایجان که در فصل سوم مطرح شد، تابستان سال ۱۹۲۰ ادامه یافت: «شهرهای ارومیه، سلماس و خوی در استان آذربایجان کاملاً تحت کنترل قانون شکنی به نام اسماعیل آقا[سیمیتقو] در آمده است. مشروطه خواهان آذربایجان، که اداره حکومت را در تبریز به دست گرفته اند، با ورود مخبر السلطنه به عنوان والی آذربایجان موافقت کرده اند، به شرطی که از طرف کابینه فعلی اعزام شود. بنابراین وی به والیگری منصوب شد و برخلاف رسم رایج در میان والیان این کشور، وی با سرعت هرچه تمام تر خود را به تبریز رسانید. مخبر السلطنه پس از ورود به تبریز متوجه شد که فردی به نام خیابانی اوضاع شهر را در دست دارد. شیخ محمد خیابانی از طرف مردم تبریز برای نمایندگی مجلس انتخاب شد و رهبری مشروطه خواهان تبریز را نیز بر عهده دارد. وی مقر والی را اشغال کرده و از پس دادن آن سرباز می زند. والی جدید بدون اتلاف وقت با اعزام نیروهای قزاق به شهر، مقر حکومت را فتح کرد. قزاق ها با مقاومت چندانی مواجه نشدند و خیابانی هم به انبار کاخ پناه برد. به هر حال، نیروهای قزاق خیابانی را یافته و بیرحمانه او را به قتل رساندند. (۸)

مخبر السلطنه کنترل اوضاع را در دستش گرفت و از آن زمان تاکنون همچنان بر مسند قدرت است. به نظر می رسد قتل خیابانی خشم بسیاری از ایرانیان را برانگیخته است؛ اما از آنجا که مخبر السلطنه فردی وجیه المله است، به نظر نمی رسد حوادث تبریز اثر منفی بر وجاهت ملی او بگذارد. باید به یاد داشته باشیم که در آغاز جنگ وی والی فارس؛ و به دلیل مخالفت با انگلستان در جنوب، بسیار مورد تنفر انگلیسی ها بود و آنها به شدت خواهان کناره گیری او بودند. امید می رود تحت حکومت قدرتمند و خوب، اوضاع آذربایجان آرام شده و نظم در این ولایت برقرار شود. اما هنوز چیزی فراتر از شخصیت والی حضور ندارد که به این روزنه امید، قوت ببخشد... چندین بار شایع شد که ارتش سرخ راهی

تبریز شده است. حدوداً در اواسط ماه آگوست سفارت انگلستان به اتباع خود در تبریز دستور داد این شهر را ترک کنند و آنها نیز فوراً شهر را ترک گفتند. این درحالی است که هیچ خطر فوری و جدی ایشان را تهدید نمی کرد و تا کنون نیز رویداد خطرناکی رخ نداده است. آمریکایی ها در تبریز باقی ماندند و تاکنون با هیچ مشکلی برخورد نکرده اند.» (۹) یک مقام عالی رتبه آمریکا در استانبول در گزارشی تحت عنوان «نسخه خلاصه شده نامه یک پزشک میسیونر آمریکایی در تبریز به تاریخ ۴ آگوست ۱۹۲۰» چنین می نویسد:

مطالب ذیل جهت اطلاع وزارت خارجه ضمیمه می شود. نویسنده نامه که خلاصه آن در ادامه ذکر خواهد شد، جوانی بسیار متین و قابل اطمینان است... مطمئن هستم که این اطلاعات تصویر بسیار مناسبی از اوضاع و احوال جاری در اختیار شما می گذارد. در بخش هایی از این نامه می خوانیم: «انگلیسی های مقیم تبریز تصمیم گرفته اند این شهر را ترک کنند. دو روز پیش از تهران دستور رسید که همه انگلیسی های ساکن تبریز، شهر را ترک کنند. و همین مسئله ترس و واژه زیادی را در میان مسیحیان دامن زد. روز بعد، یعنی دیروز، مثل همیشه باز هم اوضاع رو به آرامش رفت... در حال حاضر اوضاع کاملاً آرام است و به نظر می رسد بر همین منوال باقی بماند. اما از این پس خارج شدن از شهر، آسان نخواهد بود و رد و بدل کردن نامه نیز کمتر خواهد شد. گمان نکنید که من ضد انگلیسی هستم؛ من به هیچ وجه ضد انگلیسی نیستم... همانطور که دریا سالار بریستول به من گفت، افراد و جامعه آنها [انگلیسی های] کاملاً خرسند و راضی هستند، اما از لحاظ سیاسی پوسیده و فاسد شده اند؛ ایشان با توسل به پول، ارعاب و حربه هایی از این قبیل، معاهدات مخفی و تشکل های سیاسی محرمانه را خراب کرده اند. "سروان گیرد"، که اخیراً در جاده [تبریز - تهران] هدف گلوله قرار گرفت، تنها یکی از بخش های این بازی است. او با پرداخت پول سران و رؤسای [قبایل] اطراف شهر را مطیع خود کرده و کردهای تبعیدی را دستگیر می کرد. این کردها که احتمالاً از اتباع ایران بودند، درد سرهای فراوانی را برای انگلیسی

ها به وجود آورده و تشکیلات زیر زمینی به راه انداخته بودند. وی به آقای مولر در ارومیه گفت که البته درکار او اخلاق نمی تواند جایگاهی داشته باشد! البته مردم در مورد آنها اغراق کرده و بیش از حد ایشان را متهم می سازند - به عنوان مثال احتمال آن می رود که ایشان مقصر اصلی قتل عام نجوان باشند و ممکن است کس دیگری مسئول این کار باشد. واقعیت این است که عملکرد آنها، هم مسلمانان و هم مسیحیان را دچار شک و تردید کرده است.

مردم معتقدند که ایشان با خروج خود در صددند، مشقت و سختی بیشتری را بر کشور تحمیل کنند. آنها با حذف کردن بانکها و مسدود کردن بندرها می خواهند اوضاع اقتصادی را مغشوش سازند و آنها تلاش می کنند بی نظمی، تنگدستی و نارضایتی عمومی بر کشور حاکم شود تا بدین سبب مردم کشور و همچنین اتباع بیگانه مصرانه خواهان بازگشت آنها، انعقاد قرارداد و آرام کردن اوضاع مملکت شوند. مردم بر این گمانند که برای ایشان اهمیتی ندارد که در این روند چه کسی و یا چه چیزی قربانی می شود. این کثیف ترین اتهامی است که می توان به آنها [انگلیسی ها] وارد کرد. اما یک یا چند سال پیش، معاون قنصل انگلستان ابلاغیه ای در این مورد برای مردم مسئولیت پذیر تهران صادر کرد...» (۱۰) کالدول پس از اتمام سخنان نویسنده، چنین ادامه می دهد: «حوادث اخیر تبریز روش متدوال بانکداری در ایران را مشخص ساخت. بانک شاهنشاهی ایران، مؤسسه ای انگلیسی است که عملاً در تمام شهرهای ایران و همچنین در عراق و لندن شعبه دارد. این مؤسسه ضرب سکه نقره و چاپ اسکناس در ایران را تا سال ۱۹۸۹ به انحصار خود در آورده است. این امتیاز به علاوه چند امتیاز دیگر، باعث شده است تمام امور بانکی سراسر کشور در انحصار این بانک قرار گیرد و هیچ بانک دیگری، حتی بانک دولتی روسیه که پیش از این بانکی قدرتمند بود، قادر نباشد جایگاه خود را در ایران تثبیت کند. طبیعتاً کمیته اعانه آمریکا در خاور نزدیک، سرمایه خود را در تبریز و در این بانک ذخیره می کند و تاکنون مبلغ قابل توجهی به طور پیوسته به خزانه این بانک واریز شده است. در طول سال گذشته، نزدیک به چهارصد

هزار دلار در این بانک سرمایه گذاری شد، اما هیچ سودی به آن مبلغ اضافه نشد. سپس با شروع آشوب های انقلابی و احتمال به غارت رفتن اموال بانک در تبریز، بانک به کمیته اعانه خیرداد که بیش از این نمی تواند مسئولیت پول هایی را که در اختیار دارد، بپذیرد. این در حالی است بانک در طول سال گذشته که اوضاع آرام بود بدون اینکه هیچ سودی به این پول پرداخت کند از آن استفاده کرد؛ همچنین این بانک، که از جانب دولت خود حمایت می شود، دولت ایران را موظف ساخته است در برابر چنین خساراتی، غرامت پرداخت کند. (۱۱)

افزایش مخالفت با انگلستان

انگرت، دو روز پیش از استعفای مشیرالدوله، در ۲۴ اکتبر ۱۹۲۰ چنین می نویسد: «مفتخرم به ضمیمه این گزارش ترجمه اعلامیه «مجمع اسلامی ملی ایران را که به صورت مخفی منتشر شده است، برای شما ارسال کنم. تاریخ انتشار این سند نا مشخص است اما بیستم اکتبر در اختیار سفارت خانه قرار گرفت. لازم به ذکر است که از میان موارد خواسته شده، این سازمان بر موارد ذیل تأکید بیشتری دارد: در توافقتنامه آگوست ۱۹۱۹ انگلستان - ایران، برگزاری انتخابات سالم، خروج تمام نیروهای انگلیسی از سراسر ایران، اخراج تمام مستشاران خارجی و منحل کردن پلیس جنوب.» در بخش هایی از این اعلامیه چنین می خوانیم: «مجمع اسلامی ملی توافقتنامه آگوست ۱۹۱۹ انگلستان - ایران را ناقض استقلال و تمامیت ارضی ایران و برخلاف قانون اساسی و دستورات اسلامی می داند. به همین دلیل مجمع مستقیماً از دولت می خواهد که فوراً توافقتنامه مذکور را فسخ کند. در انتخاباتی که اخیراً برگزار شد با ایجاد محدودیت های فراوان و با تهدید کردن مردم به مرگ و شکنجه، افرادی به مجلس راه یافتند که مورد تأیید سفارت انگلستان بودند؛ در این میان عاملین خیانتکار و ثوق الدوله، رئیس الوزرای پیشین، و کابینه او از هیچ گونه خیانتی

فروگذار نکردند. بر همین اساس، انتخابات می بایست مجدداً برگزار شود؛ و به نام حقوق و امتیازات ملی خود را از دولت می خواهیم که انتخاباتی سالم برگزار کند. مجمع ملیون اعلام می کند تمام توافقتنامه ها و وام های خارجی که در زمان غیبت پارلمان و اعضای که آزادانه به دست مردم انتخاب شده اند، منعقد و اخذ شده، بی اعتبار و باطل است. مجمع به شدت نگران تلاش های انگلستان در گیلان است. این فعالیت ها نتیجه دخالت های غیر قانونی اشخاص انگلیسی در امور دولتی این کشور است... به نظر ما خروج نیروهای انگلیسی از ایران، تنها راه آرام کردن این شرایط نامساعد است، استخدام مستشاران خارجی و اعطای اختیارات اجرایی در هیأت دولت، به ضرر منافع ملت می باشد... پلیس جنوب ایران می بایست فوراً منحل شده و به ژاندارمری بپیوندد. بی طرفی مصلحت آمیزترین سیاستی است که در حال حاضر می توان در پیش گرفت؛ میان ایران و تمام دولت های خارجی می بایست روابط دوستانه برقرار شود. باید فشار و محدودیت از روی مطبوعات عمومی برداشته شود و این به معنی انتشار افکار و احساسات مردمی است. کاملاً آشکار است که چنین محدودیت هایی زندگی سیاسی این کشور را تهدید می کند.» (۱۲)

در ۱۲ نوامبر ۱۹۲۰، از طرف گروهی با عنوان «تمام بازرگانان، کارگران، دانش آموزان و دیگر افراد ملت»، «اعلامیه» ای به دست سفارت آمریکا رسید. در بخش هایی از این اعلامیه چنین می خوانیم:

خطاب به تمام روحانیون، شاهزادگان، اعیان، سفرا و وزرای دول دوست اعلام می کنیم: در ۹ آگوست ۱۹۱۹، وزیر مختار انگلستان و وثوق الدوله، رئیس الوزرای ایران، توافقتنامه ای را منعقد ساختند که کاملاً به ضرر ملت و غیر قانونی بود. بلافاصله پس از انتشار متن این توافقتنامه در روزنامه ها، مردم یک صدا علیه این توافقتنامه ننگ آوربه پاخاستند. اما دولت با توسل به حکومت نظامی، جنبش مردم ناراضی را درهم شکست؛ پلیس و ژاندارمری تمام تجمعات اعتراض آمیز را متفرق ساخت. ملیون دستگیر، زندانی و در نهایت تبعید شدند... متأسفانه بدون جلب رضایت مردم توافقتنامه به اجرا در آمد و

مستشاران انگلیسی کنترل ارتش ایران را در دست گرفتند. ایشان همچنان از ارائه توافقنامه به مجلس خبرمی دهند. - مجلسی که با به کارگرفتن زور ملت خشمگین ایران را پای صندوق آورده و گروهی از حامیان انگلستان را راهی پارلمان کرده است.. این مجلس چیزی جز گروهی خائن و طرفداران انگلستان نیست. از دید منافع ملت آرا و تصمیم گیری های ایشان بی اعتبار و باطل است. با تحقق یافتن شرایط ذیل از تصمیمات مجلس پیروی خواهیم کرد: خروج نیروهای انگلیسی از کشور، انتصاب وزرای کشور با توجه به رضایت اکثریت ملت، بر داشتن حکومت نظامی، تضمین آزادی مطبوعات، انتخاب نمایندگان مجلس بدون دخالت سفارت انگلستان... اجازه دهید دنیا به یاد داشته باشد که ملت ایران کاملاً با توافقنامه انگلستان - ایران مخالف و از آن منزجر بوده و از حامیان و طرفداران این توافقنامه بیزار است و آنها را خیانتکاران به مملکت خویش می پندارد؛ اهمیت ندارد که این خیانتکاران به کدام فرقه وابسته و با از کدام طبقه اجتماعی بر خاسته اند. (امضا) از طرف بازرگانان، کارگران، دانش آموزان و دیگر افراد ملت. (۱۳)

در ۲۸ نوامبر ۱۹۲۰، سفارت آمریکا، مراسله ای را دریافت کرد که حاوی ۱۱۰ امضا بود: «خطاب به سفارت ایالات متحده آمریکا. مفتخریم که به اطلاع شما برسانیم که، بدنبال آخرین نامه سفارت انگلستان، در تاریخ یکشنبه شانزدهم ربیع الاول (۲۷ نوامبر ۱۹۲۰)، دربار، شمار معدودی از مردم تهران را دعوت به گفتگو کرد. مشخصاً موضوع مورد بحث، گفتگو در مورد تصویب تمام یا بخشی از توافقنامه انگلیس - ایران بود. در دولت دموکراتیک ایران، مجمع ما هرگز به چنین گروهی که متشکل از افراد خاصی است، نظر مثبت ندارد. تنها پارلمانی که اعضای آن با رأی آزاد مردم انتخاب شده اند، صلاحیت حل این مسئله را دارد. بنابراین ما، یعنی تمام کسانی که این نامه را امضا کرده اند، به نام انسانیت و احترام به استقلال تمام ملت ها، از شما می خواهیم که به اطلاع دولت خود برسانید این جلسه غیر قانونی است. همچنین مخالفت شدید ما را علیه توافقنامه ای که میان وثوق الدوله و دولت انگلستان منعقد شد، به گوش دولتمردان

خود برسانید. عالیجناب لطفاً پذیرای بالاترین احترامات ماباشید.» کالدول همچنین اعلامیه ۲۷ نوامبر ۱۹۲۰ «اتحادیه ملی اسلامی ایران» را ضمیمه گزارش خود می‌کند. در این اعلامیه می‌خوانیم:

هموطنان عزیز، شما مطمئناً از اوضاع سیاسی خطرناک کشورآگاه هستید ... تصویب توافقنامه ننگ آورانگلیس - ایران، بدبختی بزرگی را برای این مملکت به بار خواهد آورد؛ و افرادی که امروز به دربار دعوت شدند به هیچ وجه حق ندارند در چنین مورد سیاسی پادر میانی ویا قضاوت کنند... از آنجا که این اعلامیه می‌بایست فوراً منتشر و توزیع می‌شد، لذا به چاپخانه داده نشد. (امضا) اتحادیه ملی اسلامی ایران.

ادامه آشفتگی‌ها در گیلان و مازندران

کمی پس از روی کار آمدن مشیرالدوله، اضطراب و هراس اندکی پدید آمد. کالدول در ۴ آگوست ۱۹۲۰ می‌نویسد: «با نزدیک شدن ۲۰۰۰ سرباز بلشویک به قزوین، که ۵۰۰۰ نیروی هندی و انگلیسی در آن مستقر هستند، نگرانی‌ها بسیار افزایش یافته است. شواهد حاکی از آن است که نیروهای مستقر در قزوین برای متوقف کردن پیشروی بیشتر بلشویک‌ها کفایت می‌کنند؛ اما شاه و دولت در صدد نقل مکان به سمت جنوب هستند مگر این که از پیشروی بلشویک‌ها جلوگیری شود. ارتش انگلستان از کنترل اوضاع مطمئن است ولی مردم مضطرب؛ و دیگر سفارت خانه‌ها به همراه دولت ایران در صدد خارج شدن از شهر هستند.» (۱۴) در ۱۹ آگوست: «با ارسال نیروی دولتی برای سرکوبی راهزنان و بلشویک‌ها، ظاهراً اوضاع ایران بسیار بهتر شده و نگرانی مردم نیز فرو خفته است.» (۱۵) کالدول وقایع را چنین شرح می‌دهد: «همانطور که در گزارش فصل گذشته در پایان ماه می امسال ذکر شد، دولت ایران به منظور دور شدن از خطر بلشویک‌ها قصد دارد به جنوب نقل مکان کند. با این حال، خطر برطرف گردید و دولت همچنان در تهران باقی ماند و حداقل در حال

حاضر قصد ترک پایتخت را ندارد. شاه اندکی پس از بازگشت به کاخ تابستانی رفت و تمام فصل را در آنجا ماند؛ این در حالی بود که در ماه های جولای و آگوست با نزدیک شدن بلشویک ها احتمال این می رفت که شاه شهر را ترک کند. به دنبال دومین موج حرکت بلشویک ها ماه آگوست، فرانسوی ها به شدت احساس خطر کرده و آماده فرار شدند... جدیدترین دشواری هایی که دولت فعلی می بایست با آن دست و پنجه نرم کند تاخت و تاز بلشویک ها است. این مشکلات، مشکلاتی نسبتاً غریب است [که دولت تاکنون با آنها مواجه نبوده است].... در ماه می نیروهای انگلیسی انزلی ورشت را ترک کرده و به منجیل و قزوین و تهران، چندان دچار زحمت نبودند. با این حال، در ماه های ژوئن و جولای در ساحل جنوبی خزر پراکنده شدند و بیم آن می رفت که آنها با استفاده از مسیر بسیار دشوار شمال شرقی، در صدد فتح تهران باشند. کلنل استاروسلسکی، فرمانده روسی نیروهای قزاق ایران، تصدی تمام امور را در اختیار داشته و به شدت از انگلیسی ها متنفر است. ژنرال دیکسون، فرمانده انگلیسی، تمایل دارد و همچنان امیدوار است که به فرماندهی نیروهای یکپارچه ایران منصوب شود. اما رئیس الوزرای فعلی به بهانه اینکه نمی توان تا انعقاد مجلس تصمیم گرفت، از انتصاب او ظفره می رود. استاروسلسکی یکی از فرماندهان رژیم سابق روسیه و مردی با درایت و بسیار نرم خو است که توانایی های قابل توجهی دارد. وی از سه سال پیش تاکنون فرماندهی نیروهای قزاق را بر عهده دارد و بارها متهم شده که با همکاری شاه، علیه انگلیسی ها دست به توطئه چینی زده است. حتماً به یاد خواهید آورد که در طول بهار سال جاری، انگلستان تلاش کرد فرماندهی نیروهای قزاق را به دست آورد، اما استاروسلسکی از واگذاری سمت خود سرباز زد و تاکنون در برابر تمام تلاش هایی که علیه او صورت گرفته به خوبی مقاومت کرده است. در پی این حوادث نیروهای قزاق به مازندران اعزام شدند و از آنجا که تعداد اندکی از نیروهای بلشویک در این شهر حضور داشتند، قزاق ها به پیروزی آسان و کامل دست یافتند؛ و اشغالگران مجبور شدند از طریق دریا به انزلی باز گردند. استاروسلسکی شخصاً برای چند روز به مازندران

رفت و پس از پیروزی در بازگشت به تهران، یک شمشیر مرصع از شاه هدیه گرفت و همچنین عنوان افتخاری سپهبد [فیلد مارشال] به او عطا شد. اما از آنجا که به نظرمی رسید یکباردیگر رشت مورد تهدید قرار گرفته است، اقامت او در تهران چندان به درازا نکشید. «حوادث بعدی در سپتامبر ۱۹۲۰، قزاق‌ها را به تله انداخت. کالدول قضایا را چنین تشریح میکند: «بنابراین قزاق‌ها فوراً به آن جانب اعزام شدند... پس از انجام چند حمله، بلشویک‌ها به انزلی عقب نشینی کردند و نیروهای قزاق عملاً بدون هیچ مقاومتی رشت را به تصرف خود درآوردند. سپس با هدف تصرف انزلی به سمت این بندر حرکت کردند. نیروهای قزاق تا پنج یا شش مایلی انزلی با هیچ مقاومتی روبه رانشدند. در این نقطه متوجه شدند که شمار زیادی از بلشویک‌ها در عقبه سپاه آنها کمین زده اند و درست همزمان با کمین، توپخانه کشتی‌های [روسی] در لنگرگاه شروع به کار کرده و بدین ترتیب نیروهای قزاق کاملاً تارومار شدند. نظم نیروهای قزاق کاملاً به هم ریخت، شمار زیادی از آنها کشته شدند و جالب این است که نقشه بلشویک‌ها به قدری بد طراحی شده بود که آتش آنها از لنگرگاه، شمار زیادی از نیروهای خودشان را نیز کشت. با اینکه نیروهای ایرانی باقی مانده مورد تعقیب قرار نگرفتند، اما چندین روز با پای پیاده فرار کردند. البته از آنجا که تقریباً از پا درآمده بودند، به سختی و با دشواری فراوان موفق به فرار شدند. آنها، یکباردیگر رشت را به تصرف خود درآوردند ولی بسیار هوشیارند و با احتیاط بیشتری عمل می‌کنند. همچنین از آنجا که بلشویک‌ها در خشکی توپخانه‌ای به قدرت توپخانه کشتی‌های خود ندارند، تا هر زمان که لازم باشد، انزلی را در کنترل خود نگاه خواهند داشت، مگر این که سلاح‌های سنگین انگلستان از بغداد برسد و در اختیار قزاق قرار گیرد. به نظر می‌رسد کمیته انقلاب سرخ ایران و دولت این جنبش ناپدید شده است. این افراد کسانی هستند که در استان گیلان» دولت موقت جمهوری «تشکیل دادند. کوچک خان، رهبر جنگلی‌ها در این استان، ابتدا به نیروهای اشغالگر خارجی پیوست؛ اما بعدها تصمیم گرفت از این اتحاد خارج شود. با انجام این کار او خود را به همراه دو یست نفر از افرادش

تنها یافت و به همراه همین افراد به اعماق جنگل عقب نشینی کرد.» (۱۶)
در ۶ اکتبر: «تغییری در اوضاع سیاسی دیده نمی شود. خطر بلشویک بر طرف
شده است.» (۱۷)

کابینه سپهدار، طرفداری از انگلستان و عزل افسر روسی

(محمد ولی خان تنکابنی معروف به سپهدار اعظم (۱۳۶۴ - ۱۳۴۵ ه ق))
انگرت در ۲۷ اکتبر ۱۹۲۰ می نویسد: «روز گذشته کابینه استعفا داد و سپهدار
اعظم قبول کرد که دولت جدید را تشکیل دهد... اکنون انگلستان بر عزل کنل
استاروسلسکی پافشاری می کند و خواستار در دست گرفتن نیروهایی است که به
سختی می توان آن را ارتش ایران نامید... همسر این کنل یک بارونس آلمانی
است. استاروسلسکی یکی از دوستان نزدیک شاه بوده و تاکنون کسی نتوانسته
که او را از سمت خود برکنار کند... از آنجا که او بیش از اندازه به قماربازی
می پرداخت، برای منضبط ساختن افسران خود وقت چندانی نداشت؛ و همچنین
گفته می شود قسمت اعظم پولی که برای سربازان مقرر می شد، هرگز به دست
آنها نمی رسید... رئیس الوزرای جدید مردی شصت ساله است که در سال
۱۹۰۳ مفتخر به کسب نشان شوالیه از دولت انگلستان شده است. در سال
۱۹۱۵ وزارت عدلیه و در سال ۱۹۱۶ وزارت داخله را برعهده داشت. اودرکل
از حامیان و دوستان انگلستان است، اما پیش از سال ۱۹۱۷، همواره در فکر بر
قراری ارتباط با روس ها بود چرا که بخش اعظم ثروت کلان او، املاکی
است که در گیلان قرار دارد. بدون شک حوادث بعدی بیش از پیش او را به
سمت انگلیسی ها سوق داد تا از آنها بخواهد که آرامش را به منطقه باز
گردانند؛ همچنین گزارش ها حاکی از آن است که آبرونساید عازم رشت شده
است. و دیگر اعضای کابینه نیز به زودی اعلام خواهند شد اوضاع تهران
آرام است، اما شاه که از فعالیت های عوامل بلشویک نگران است، از سفارت
انگلستان خواسته که امنیت او را تضمین کنند.» (۱۸) انگرت در ۲۷ اکتبر
۱۹۲۰ می نویسد:

« سرهنگ انگلیسی اندکی پیش به تهران آمد و به من گفت که هنگ قزاق های ایرانی پس از درگیری مختصری در رشت، بیست و چهارم اکتبر از این شهر عقب نشینی کرد... نیروهای انگلیسی مواضع نزدیک منجیل را تصرف کردند و ژنرال آبرونساید با اعتماد کامل به توانایی خود اظهار داشت چنانچه شمار نیروهای بلشویک از حد معمول تجاوز نکند، انگلیسی ها مطمئناً مانع پیشروی آنها به سمت قزوین و تهران خواهند شد.»

در ۳۰ اکتبر: « شب گذشته و امروز صبح نا آرامی های اندکی را شاهد بودیم. افرادی که با قدرت رسیدن کابینه حامی انگلستان مخالف هستند، تشکیل جلسه دادند که جمع آنها با حمله نیروهای پلیس و ژاندارم برهم خورد. بازار و بیشتر مغازه ها تعطیل شده اند. یک گروه ۴۰ نفره از دانش آموزان و افسران رده پائین دولتی، امروز صبح با تجمع روبروی سفارت خانه، خواستار بست نشستن در سفارت شدند. شماری از این افراد در درگیری با پلیس زخمی شده بودند. البته از پذیرش آنها خود داری شد و تنها دو نفر از ایشان به عنوان سخنگو به داخل سفارت خانه راه یافتند. این افراد سعی داشتند رفتار کسانی را که ایشان باند طرفدار انگلستان می نامیدند، به اطلاع دولت آمریکا برسانند. پس از گفتگوی کوتاهی با چند نفر از ایشان و راضی کردن آنها، به آرامی محل را ترک کردند... رئیس الوزرای جدید با انتشار اعلامیه ای اظهار کرد که قوای گیلان به دلیل خیانت، حرص و بی وفایی افسران روسی نظم و استحکام خود را از دست داد و در نتیجه شکست خورده و مضمحل شده است؛ اوضاع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فیزیکی کشور در سراسی بی غیرقابل بازگشتی قرار گرفته است.» همچنین در ادامه اظهارات خود اضافه کرد که رویکرد دولت جدید نسبت به توافقنامه انگلیس - ایران تغییر نکرده است و تصمیم گیری در مورد آن منوط به انعقاد مجلس است. استاروسلسکی از سمت خود عزل شد و به اروپا رفت ... نزدیک به ۱۴۰ افسر روسی دیگر تدریجاً از سمت خود خواهند شد.

بلشویک ها بار دیگر شهر رشت را ترک کردند.» (۲۰) کالدول ۲۷ نوامبر ۱۹۲۰ می نویسد: « اوضاع شمال و شمال غرب ایران و نبود پشتوانه مالی، کابینه را

باخطر بحران قریب الوقوعی مواجه ساخته است.»

کالدول جزئیات ماجرا را اینگونه گزارش می کند:

در روزهای پایانی ماه اکتبر، به دنبال فشارهای انگلستان برای برکناری فوری ژنرال استاروسلسکی و افسران قزاق روسی، ودرپی کناره گیری رئیس الوزرای محبوب مشیرالدوله، بحران جدید کابینه را تهدید می کند. محبوبیت مشیرالدوله به این دلیل نبود که برای کمک به مردم ازهیچ کاری فروگذار نمی کرد، بلکه مردم به توانایی و صداقت او اطمینان کامل داشتند و احساس می کردند که او از قدرت دولت درجهت برآورده ساختن منافع ایران و نه منافع خود یا قدرت های خارجی، استفاده می کند. درواقع بسیار عجیب بود که او توانست به سمت ریاست وزرا دست یابد؛ اما کاملاً انتظار می رفت که ظرف چند ماه ریاست وزرا را از دست بدهد. انعطاف پذیری او به اندازه جانشینانش نبود که انگلیسی ها بتوانند به کمک او سرنوشت ایران را به دست گیرند. افسران روسی هنگ قزاقهای ایرانی، برای مدت مدیدی بزرگترین دل مشغولی انگلیسی ها بودند و همانطور که مکرراً درگزارش های قبلی ذکر شد انگلیسی ها برای برکنار کردن این افسران از هیچ تلاشی فروگذار نکردند؛ اما به کمک تدابیر زیرکانه ژنرال استاروسلسکی، روس ها بیش از حد انتظار به کار خود ادامه دادند. زمانی که سرلشکر آیرونساید در اوایل ماه اکتبر کنترل نیروهای انگلیسی موسوم به نورپر فورس را در دست گرفت، می دانست که در اولین فرصت ممکن ازشر استاروسلسکی و روسها خلاص خواهد شد و به کمک هموطنان خود در مواضع مهم، به ویژه سرلشکر دلبلیو. ای. آر. دیکسون در تهران، قادر خواهد بود تا پیش از پایان این ماه مسئولیت خود را با موفقیت به اتمام برساند.

انگلیسی ها از مشیرالدوله خواستند که افسران روسی را به دلیل خیانت، عزل کند و او نیز از این خواسته سرباز زد و به زبان دیپلماتیک «سر خود را از دست داد». شاه به استاروسلسکی قول داده بود در مدت زمانی که او فرماندهی نیروهای ایرانی را در دست دارد و در استان گیلان علیه بلشویک ها و «شورشیان» می جنگد، امنیت جایگاه او را تضمین کند. اما در برابر خواسته

انگلیسی ها تسلیم شد و رئیس الوزرایی را در سرکار آورد که طبق میل انگلیسی ها عمل می کرد. در چنین زمانی سپهدار اعظم، گزینه ای منطقی برای در دست گرفتن ریاست وزرا بود. وی پیش از این هیچ گاه به این منصب دست نیافته، اما بسیار جاه طلب است و همواره در آرزوی رسیدن به این جایگاه به سر می برده است. سپهدار در کابینه های مختلف سمتهای مختلفی را تجربه کرد. در کابینه وثوق الدوله وزارت جنگ را بر عهده داشت. وی مرد خوش مشربی است، اما شخصیت ضعیفی دارد و به عبارت دیگر همواره تلاش می کند خود را مورد توجه افراد قدرتمند قرار دهد. ثروت هنگفت او شامل املاک و اراضی وسیعی در گیلان می شود و هیچ کس به اندازه او از حمله بلشویک ها و جنگلی ها به این استان، متحمل خسارت نشده است. بنابراین طبیعی است که او تنها کسی است که می تواند برای آرام کردن اوضاع و برطرف کردن خطر بیشترین تلاش را صورت دهد و همچنین انگلیسی ها نیز می توانند به همکاری او اطمینان داشته باشند. بنابراین سپهدار با اشتیاق هر چه تمامتر این سمت را پذیرفت و فوراً تمام افسران روسی را به بهانه اختلاس در وجوه پرداختی دولت، از کار برکنار کرد. استاروسلسکی و دیگر افسران روسی می بایست با فضاحت تهران را ترک می کردند و از آنجا که بیم آن می رفت که ژنرال به کمک مردان خود دست به اقدامی بزند، به او اولتیماتوم داده شد که ظرف دو ساعت شهر را ترک کند. دیگر افسران روسی به تدریج تهران را به مقصد نقاط مختلفی از دنیا ترک کردند... به سختی می توان باور کرد که مردی چون مشیرالدوله تن به چنین عامله کثیفی بدهد خود را مذبوحانه تسلیم قدرت کند؛ حتی اگر قبول داشت که اتهام اختلاس به افسران روسی پایه و اساسی دارد. (توضیح: شادروان حسن مشیرالدوله سیاست مستقلی داشت وزیر بارسیاستهای سلطه خارجی نمی رفت.) هیچ مدرک قابل قبولی درباره این اتهام به افکار عمومی ارائه نشد. بنابراین سپهدار اعظم، به عنوان رئیس الوزرای جدید منصوب شد و فرماندهی نیروهای قزاق به ظاهر در دست افسران ایرانی قرار گرفت؛ اما از زمانی که استاروسلسکی کشور را ترک کرده است، قزاق ها هیچ کاری نکرده اند. بقیه افسران و سربازان

که حقوقشان پرداخت نشده فرار کرده اند و از آن نیروی عظیم فقط اندکی مانده است و نیروهای انگلیسی که مرکز فرماندهی آنها در قزوین مستقر است، از پیشروی بلشویک ها و شورشی ها در گیلان ممانعت به عمل آورده اند و هر از چند گاهی گزارش هایی از درگیری های جزئی نیز به گوش می رسد. احساسات ضد انگلیسی به سرعت افزایش یافته است و در ماه نوامبر انگلستان متوجه شد که قافیه را باخته و عملاً هیچ امیدی نیست که توافقنامه ۹ اگوست ۱۹۱۹ انگلستان – ایران به تصویب مجلس ایران برسد و انگلستان اخیراً بسیار بر انعقاد مجلس تأکید دارد تا بدین طریق توافقنامه تصویب شده و اعتبار قانونی کسب کند. این در حالی که در زمان وثوق الدوله رئیس الوزرای ، انگلستان می کوشید از انعقاد مجلس جلوگیری کند و بدون تصویب و تأیید مجلس که در قانون اساسی نیز پیش بینی شده بود، توافقنامه را عملی سازد. مردم ایران مشتاقند مجلس هر چه زودتر کار خود را آغاز و احساس می کنند ممکن نیست توافقنامه به تصویب برسد. بنابراین هشتم فوریه آینده برای بازگشایی مجلس مستقر شد. تقریباً تمام نمایندگان خارج از تهران به انتخاب دست نشانده انگلیسی ها ، یعنی وثوق الدوله به مجلس راه یافته اند، با این حال شکی نیست که توافقنامه منفور انگلیس – ایران هرگز به تصویب نخواهد رسید؛ اما با حضور شماری از اعضای مجلس در تهران حد نصاب لازم برای تشکیل جلسه محقق شده است و ممکن است ظرف چند روز آینده تشکیل جلسه دهند. (۲۲)

نیروهای قزاق تحت فرمان انگلستان

کالدول در مورد نیروی نظامی ایران چنین می نویسد:
جدای از نیروی پلیس ، نیروهای قزاق ژاندارم، سربازها و تفنگداران جنوب ایران، نیروی نظامی ایران را تشکیل می دهند. نیروی ۶۰۰۰ نفری قزاق ، تحت فرماندهی افسران روسی قرار دارد که برای برقراری امنیت در مناطق غیر شهری مقرر شده اند... ژاندارم می دراصل به دست مستشار آمریکایی خزانه ایران یعنی آقای شوستر، به عنوان نیروی جمع آوری مالیات، شکل گرفت. آنها

در ابتدا تحت فرمان افسران آمریکایی بودند اما پس از کناره گیری اجباری آقای شوستر، با موافقت دولتین انگلستان و روسیه، فرماندهی آنان در اختیار افسران سوئدی قرار گرفت. شمار این نیروها اکنون به دوازده هزار نفر می رسد. «سربازها» (معنای تحت الفظی این واژه این است که آنها از فدا کردن سر خود برای پایداری دولت خود هیچ ابایی ندارند) نیروی بومی ایران هستند و تحت فرماندهی افسران ایرانی قرار دارند و نیروی نظامی حقیقی ایران را تشکیل می دهند؛ یعنی نه تنها از این نیرو برای دفع خطرهای داخلی بهره برداری می شود بلکه در جنگ های خارجی و... نیز آنها را به کار می گیرند. نیروی پلیس، ژاندارم و قزاق از طریق سربازگیری داوطلبانه تأمین می شود. اما سربازها بخشی از مالیات روستایی و مناطق مختلف کشور هستند؛ به عنوان مثال مالیات که برای یک روستا مقرر شده است ممکن است از این قرار باشد: هشت تن گندم، چهار هزار تومان پول نقد و شش سرباز... تا آنجا که ما اطلاع داریم تعداد این بخش از نیروی نظامی ایران چندان نیست و در کل از سه هزار نفر در سراسر ایران تجاوز نمی کند. تفنگداران جنوب ایران (پلیس جنوب) که شمار آنها به پنج هزار نفر می رسد، یک سازمان انگلیسی است... سربازان و افسران رده پائین، ایرانی و افسران اصلی این نیرو، انگلیسی هستند و از آغاز شکل گیری خود، پلیس جنوب ایران بسیار منفور بوده است و بسیاری از سربازان آن هرگز به سازمان وفادار نبودند. بسیاری از ایرانیان با سواد به عنوان افسران رده پائین، حسابدار و... وارد این سازمان شده اند اما معمولاً پس از مدتی به دشمنی با کسانی که تحت فرمان آنها خدمت می کردند برمی خیزند. این سازمان که در سال ۱۹۱۶ شکل گرفت، در مواجهه با عشایر با مشکلات فراوانی دست و پنجه نرم می کرد و یک بار نیز در یک نافرمانی چندین افسران انگلیسی به دست افراد زیر دست خود کشته شدند. جدای از نیروهای سازمان یافته ای که در بالا ذکر شد، شمار زیادی از مردم عشایر، به دلیل محافظت از جاده ها خود را افراد نظامی می دانستند. البته این افراد کاملاً نامنظم هستند و به هیچ وجه نمی توان آنها را نیروی سازمان یافته نظامی تلقی کرد. دولت فعلی تلاش می کند که عشایر، بویژه عشایر

قدرتمندی چون قشقایی و بختیاری را خلع سلاح کند. اما همانطور که انتظار می رود انجام این کارچندان آسان نیست، چرا که این مردم صحرا نشین سلاح های خود را بیشتر از جان خود دوست دارند. شکی نیست که متحد ساختن و گسترش دادن نیروی نظامی ایران بسیار ارزشمند خواهد بود و این مسئله ای است که پیش از این همسایه های ایران از آن ممانعت می کردند. اما اکنون به نظرمی رسد که انگلستان داشتن چنین ارتشی را برای ایران ضروری می داند و امید است که به این کشور اجازه دهد با دراختیار داشتن نیروی نظامی کافی نظم عمومی را در داخل کشور برقرار کرده و همچنین از مرزهای خود به خوبی دفاع کند. بدین منظور ایران نیازمند منابع مالی مناسبی است که به وسیله آن چنین نیرویی را تغذیه کند. اگر به ایران اجازه داده شود مالیات مناسبی را وضع کرده و منابع مالی خود را به خوبی مدیریت کند، به نظرمی رسد نه تنها از پس هزینه های فعلی خود بر می آید بلکه می تواند تمام قرض های خود را که در واقع مبلغ چندان زیادی هم نیست، تسویه کند. این امور نه تنها خواسته ای کشور است، بلکه بارها برای تحقق آنها تلاش کرده است. (۲۳)

همانطور که در ادامه خواهید خواند، لرد کرزن در تاریخ ۱۶ نوامبر ۱۹۲۰ در مجلس اعیان انگلیس سخنرانی بلند بالایی در مورد ایران ایراد کرد. در مورد قزاق ها و برکناری افسران روسی وی چنین گفت: « لازم به ذکر است نیروهای ما در حد فاصل میان همدان و قزوین در جبهه ای پهناور مشغول دفاع از مواضع خود هستند. ما هرگز آنها را برای جنگیدن با بلشویک ها به ایران و یا جای دیگری نفرستاده ایم. نه سیاست و نه اهداف ما چنین کاری را ایجاب نمی کند. دفاع از استان های شمالی ایران در برابر بلشویک ها بر عهده هنگ قزاق گذاشته شده است و همانطور که بارها ذکر شد، این هنگ چندین سال پیش با استفاده از چند هزار سرباز شکل گرفت - که با نام قزاق شناخته می شوند چرا که یونیفورمی به شکل یونیفورم قزاق ها به تن می کنند- و فرماندهی آنها به دست افسران روسی سپرده شد.

این نیرو که مدتی در برابر تحریکات بلشویک ها در سواحل جنوبی خزر مقاومت

کرد، تحت فرماندهی سرهنگ استاروسلسکی رهبری می شد. ناگهان به ما خبر رسید که این افسر به همراه دیگر همقطاران خود طی یک عملیات جنگی از برابر نیروهای بلشویک همگی عقب نشینی کرده اند؛ این در حالی بود که هیچ مقاومتی در برابر حمله نیروهای اشغالگراز خود نشان ندادند؛ همین افسر ارشد در ایران بارها علیه انگلستان دست به فعالیت زده و تبلیغات دروغین به راه انداخته است. همچنین گواهان بسیاری او را به اختلاس در اموال دولتی متهم می کنند.

همانطور که عالیجنابان مستحضر هستید این فرمانده روسی و دیگر همکارانش از افسران رژیم تزاری هستند و از این پس نمی توان آنها را چیزی جز تهدید برای ایران و انگلستان دانست. با توجه به همین ملاحظات چند هفته پیش شاه تصمیم گرفت به ادامه کار متحد خطرناک خاتمه بخشد. تصمیم اعلیحضرت از جانب ژنرال آیرونساید حمایت شد. ژنرال که به صلاحیت و هوشیاری مشهور است چندی پیش وارد ایران شد. در حال حاضر ژنرال آیرونساید فرماندهی نیروهای انگلیسی در قزوین را بر عهده دارد (۳۶۰۰ نفر)، و با استفاده از فرصت پیش آمده می بایست خود را از شرافسران نالایق و خیانتکار روسی خلاص کرده و هنگ قزاق را تحت فرماندهی افسران انگلیسی مجدداً سازماندهی کند.

این افسران انگلیسی مدتی است که در تهران مستقر شده اند... با این حال، رئیس الوزرا که با تصمیم شاه مخالف بود استعفا داد و فرد دیگری جای او را گرفت. وزیر جانشین نیز مدت زیادی دوام نیاورد و خیلی زود از سمت خود کناره گیری کرد... اوضاع سیاسی از این قرار است. با تسلیم شدن و کنارگیری سرهنگ روسی و همکاران او، ما موقتاً مسئولیت فرماندهی و سازماندهی هنگ قزاق را به شیوه ای که ذکر کردم، بر عهده گرفتیم، با این شرط که دولت ایران در موعد مقرر حق الزحمه ما را پرداخت کند. این نیرو، تنها نیروی ایرانی است که می توانیم از آن انتظار داشته باشیم از استان های شمالی و مرزهای شمال غرب کشور حفاظت کند.

با توجه به شرایط فعلی، این نیرو میتواند هسته ارتشی را تشکیل دهد که در پی

ایجاد آن هستیم... همانطور که اشاره شد، نیروهای ما در قزوین مستقر شده اند. ما صریحاً به دولت ایران اعلام کرده ایم که نمی تواند به ادامه حضورنا محدود نیروهای ما در این بخش از کشور، تکیه کند.

بنابراین چنانچه بتوانیم پس از سپری شدن فصل بهار حضور نظامی خود را در این منطقه ادامه دهیم، جای بسی شگفتی است.» (۲۴)

آقای اسکینر، کنسول آمریکا در لندن، در ۲۲ نوامبر ۱۹۲۰ چنین می نویسد: «افتخار دارم که گزارش کنم در هجدهمین جلسه مجلس عوام از نخست وزیر خواسته شد به سئوالات ذیل پاسخ دهد: آیا از منابع مالی انگلیسی برای کمک به هنگ قزاق های ایرانی، وجهی پرداخت شده است؟ در برابر چه میزانی از آرا با پرداخت این کمک مالی توافق شده است؟ آیا این وجه در برآوردهای هیچ یک از وزارت خانه ها قرار گرفته است؟

مبلغ وجه پرداختی در این زمینه چقدر است؟ پاسخ رسمی آقای لوید جرج از این قرار است: پس از پایان جنگ تاکنون، انگلستان مبلغ ۳۹۲۶۰۰ پوند به ایران کمک مالی کرده است. دولت هند نیز مبلغ مشابهی را به ایران پرداخت کرده است. بر آورده هزینه های انگلستان در این ماجرا در دفتر برآورد خدمات متفرقه جنگی انجام شده است.» (۲۵) کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ بسیار ارزان تمام شد.

(۱)

◀ توضیحات و مأخذ:

- ۱ - محمد قلی مجد - «از قاجار به پهلوی» - ترجمه: رضا مرزانی، مصطفی امیری - انتشارات - مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی - بهار ۱۳۸۹ - صص ۱۳۷ - ۱۱۵
- ۲ - تلگرام کالدول، شماره ۲۱، ۷۷/۰۰۲ . ۸۹۱، مورخ ۴ جولای ۱۹۲۰.
- ۳ - تلگرام کالدول، شماره ۶۰۰، ۷۹/۰۰۲ . ۸۹۱، مورخ ۵ جولای ۱۹۲۰.
- ۴ - تلگرام کالدول، شماره ۲۵، ۱۱۵۸/۰۰ . ۸۹۱، مورخ ۱۹ آگوست ۱۹۲۰.
- ۵ - گزارش فصلی کالدول، شماره ۸، ۱۱۶۸/۰۰ . ۸۹۱، مورخ ۱۹ جولای ۱۹۲۰
- ۶ - گزارش فصلی کالدول، شماره ۹، ۱۱۶۹/... . ۸۹۱، مورخ ۵ اکتبر ۱۹۲۰.
- ۷ - گزارش رایت و ضمیمه، شماره ۳۶۲۶، ۱۱۶/۰۰ . ۸۹۱، مورخ ۲۱ اکتبر ۱۹۲۰ . ۸
- ۹ - گزارش فصلی کالدول، شماره ۹، ۱۱۶۹/... . ۸۹۱، مورخ ۵ اکتبر ۱۹۲۰.
- ۱۰ - گزارش بریستول و ضمیمه، ۱۱۷۲/۰۰ . ۸۹۱، مورخ ۱۸ دسامبر ۱۹۲۰.
- ۱۱ - گزارش فصلی کالدول، شماره ۹، ۱۱۶۹/... . ۸۹۱، مورخ ۵ اکتبر ۱۹۲۰.
- ۱۲ - گزارش انگرت و ضمیمه، شماره ۶۱۸، ۱۱۷۳/۰۰ . ۸۹۱، مورخ ۲۴ اکتبر ۱۹۲۰.
- ۱۳ - گزارش کالدول و ضمیمه، شماره ۶۲۹، ۵۸/۹۱ . ۷۴۱، مورخ ۱۴ نوامبر ۱۹۲۰.

- ۱۴ - تلگرام کالدول ، شماره ۲۳ و ۷۱ / ۷۱ ، ۷۵۱ ، مورخ ۴ آگوست ۱۹۲۰ .
- ۱۵ - تلگرام کالدول ، شماره ۲۵ و ۱۱۵۸ / ۰۰ ، ۸۹۱ ، مورخ ۹ آگوست ۱۹۲۰ .
- ۱۶ - گزارش فصلی کالدول، شماره ۹ ، ۱۱۶۹ / ۰۰ ، ۸۹۱ ، مورخ ۵ آگوست ۱۹۲۰ .
- ۱۷ - تلگرام کالدول ، شماره ۳۱ ، ۱۱۶۱ / ۰۰ ، ۸۹۱ ، مورخ ۶ آگوست ۱۹۲۰ .
- ۱۸ - تلگرام انگرت، شماره ۳۸ ، ۱۱۶۲ / ۰۰ ، ۸۹۱ ، مورخ ۲۷ اکتبر ۱۹۲۰ .
- ۱۹ - تلگرام انگرت ، شماره ۳۷ ، ۱۱۶۳ / ۰۰ ، ۸۹۱ ، مورخ ۲۷ اکتبر ۱۹۲۰ .
- ۲۰ - تلگرام انگرت ، شماره ۳۹ ، ۱۱۶۵ / ۰۰ ، ۸۹۱ ،
- ۲۱ - تلگرام کالدول ، شماره ۴۵ ، ۱۱۶۷ / ۰۰ ، ۸۹۱ ، مورخ ۲۷ نوامبر ۱۹۲۰ .
- ۲۲ - گزارش فصلی کالدول ، شماره ۱۰ ، ۱۱۹۵ / ۰۰ ، ۸۹۱ ، مورخ ۱۵ ژانویه ۱۹۲۰ .
- ۲۳ - گزارش فصلی کالدول ، شماره ۸ ، ۱۱۶۸ / ۰۰ ، ۸۹۱ ، مورخ ۸ جولای ۱۹۲۰ .
- ۲۴ - گزارش دیویس و ضمائم ، شماره ۳۷۸۸ ، ۵۶ / ۹۱ ، ۷۴۱ . مورخ ۲۴ نوامبر ۱۹۲۰ .
- ۲۵ - گزارش اسکینر، شماره ۱۰۴۷۸ ، ۳۷ / ۲۰ ، ۸۹۱ ، مورخ ۲۲ نوامبر ۱۹۲۰ .

فصل ششم

روایت مستوفی از مقدمات کودتا ۱۲۹۹

بعد از رفتن مشیرالدوله

بعد از رفتن مشیرالدوله، يك نصفه روزی اسم فرمانفرما در دهن‌ها میگشت. ولی این شاهزاده و جاهت داخلی نداشت. مردم واقعه رباط کریم را که عده‌ای ژاندارم عصبانی، در زیر چشم و دم گوش او، بتوسط قشون روس تزاری قیمة و قورمه شده بودند، فراموش نکرده بودند و با وجود فعالیت‌های پسرش نصرت الدوله که برای وجاهت پدر خیلی ایندر و آن در میزد، و حتی بروضه خوانی عموقلی جعفر هم میرفت، حنای او رنگی نداشت و برای این موقع مناسب نبود. شرح زندگانی من، متن ج ۳، ص: ۱۵۵

گذشته از این، میدانیم رفتن مشیر الدوله برای برپا داشتن کودتا، و فرمانفرما زرنگتر از آن بود که با وجود او بتوان نیروی قزاق ایران را که برای همین منظور (کودتا) تا آقابابا عقب نشانده بودند، بی‌سروصدا پشت دروازه تهران بیاوردند. برای آوردن این دو سه هزار نفر به تهران، احياناً بعضی احکام غلط انداز و ذو وجهین هم لازم میشد که باید از طرف رئیس دولت بفرماندهان این نیرو صادر شود، و باهوشی فرمانفرما مانع آن بود که بتوانند از این قماش احکام از زیردست او بگذرانند. وارد کردن او در اسرار قضیه هم اگرچه شاید از همفکری و همکاری مضایقه نمیکرد، ولی برای مکتوم ماندن مقصود اصلی زیان‌آور بود. برای این موقع، شخص ساده‌ای لازم بود که بتواند هرچیزی را بار او کنند و بهتر از سپهدار کسی را نداشتند. بنابراین شیاطین انسی که دورور آنها مثل امروز می‌پلکیدند، و دایره نم میزدند، مشغول انتشار و اقدام برای ریاست وزرای او شدند.

بعضی از سیاستمداران تهران و روسای آزادیخواهان هم که تعیین رئیس الوزراء

بدون رضایت ضمنی آنها صورت نمیگرفت، نیز از این کاندیدا بدشان نیامد. زیرا با سپهدار بهتر میتوانستند، مقاصد خصوصی خود را برآورند و برای دوستان خود توصیه‌هایی برای وکالت و وزارت و سایر کارهای درجه دوم، بنمایند. شاید هم نظر این دسته بخصوص مدرس، در طرفداری از او باین جهت بوده است که فکر میکردند که بمناسبت گیلانی بودن رئیس الوزراء، متجاسرین زودتر از خر شیطان پائین بیایند، و بگل روی هم ولایتی خود دست از نغمه کمونیست‌طلبی بردارند و آقای سپهدار هم برای حفظ ملک و مال خود و آب و گاو و کس و کارش بیشتر بختم این غائله علاقه نشان دهد. در هر حال در ظرف یکی دو روز صلاحیت این کاندیدا چنان محرز شد که اکثر محافل در مناسبت داشتن او برای این موقع جزئی تردیدی هم بخود راه ندادند. البته در این موقع که مجلس در کار نبود این قماش انتشارها و پشت هم‌اندازی‌ها هم برای نیل اشخاص بمقام ریاست وزراء خیلی بکار بود.

سپهدار اعظم (فتح الله اکبر)

من با سپهدار هیچوقت سروکار اداری و رفاقت نداشته‌ام که از اخلاق خصوصی او از دیده و شنیده‌های بلاواسطه خود چیزی بنگارم، و آنچه در اینجا برای آشنا کردن خواننده عزیز با این سیاستمدار مینویسم همانهاست که از او معروف بوده و احیاناً از پاره‌ای رفقای خود و او شنیده‌ام.

سپهدار اعظم (فتح الله اکبر) چون از پدر زنش میراث حساسی گیرش آمده بود، حاجتی بجمع‌آوری مال نداشت و اهل اخذ و عمل نبود، و از این عیب که بزرگترین منقصتهای هر صاحب مسند است بدور و در آن واحد بزرگمنش و تا اندازه‌ای اهل عطا و بخشش، و مثل تمام گیلانی‌ها صاحب سفره، و در خانه باز و روی گشاده، و دیانتی کاملاً عامیانه، و بی‌اندازه ساده و صاف و صادق، و از حیث دانش، آقا زاده پنجاه شصت

سال قبل ولایتی «۱» و چیزی که بدردی بر بخورد نیم‌موخته بود، اقامت‌های تفریحی ممتد او در اروپا، او را با آداب و رسوم اروپائی آشنا کرده، ظاهر او

را آراسته و تونس با پاره‌ای از ایرانیهای اروپا دیده، سبب شده بود که ببعضی اصطلاحات سطحی سیاست، آشنائی پیدا کرده، و بتواند در مجالس بود و نمودی از خود ظاهر کند، یا چند کلمه‌ای فرانسه حرف بزند. حاجت بذکر نیست که اثاثیه زندگی او آبرومند، و کاملاً اروپائی و با محافل اروپائی تهران هم رفت و آمد داشت، بطوریکه کمتر مهمانی در سفارتخانه‌ها اتفاق میافتاد که در آن سپهدار اعظم شرکت نداشته باشد.

البته او هم در نوبت خود پذیرائی‌ها و دعوت‌هایی از آنها میکرد. در کابینه‌های سابق، بواسطه همین ظاهر آراسته چند باری بوزارت داخله و جنگ و پست و تلگراف و ازین قبیل نبیل نایل شده، و اجمالاً در دستگاه دولتی مرد در خانه گیلک‌ها بقلم رفته بود، بحدی که گیلانی‌های تهران بین خود، آزادمردش می‌خواندند ولی تهرانی‌ها او را حقا مرد عوام و صاف و ساده‌ای میدانستند و اهل حل عقدش نمی‌شمردند.

آنها که اسب عربیند چه کره‌ای انداختند؟

از وقتی که وثوق الدوله بعد از قرار و مدار با آزادی‌طلبان ناکرداری «۲» کرده و بعد از احراز مقام ریاست وزراء «گوش خود را به آمال ملی آزادی‌خواهان بدهکار ندانسته «۳» سهل است «دسته گل قرارداد را هم بآب داده بود» سیدحسن مدرس رویه خود را نسبت باشخاصی که طرفدار آنها میشد، تغییر داده، و از آنها علناً و بطور مساعده مساعدت نمیکرد، و احياناً در مجالس عمومی خود، آنها را از متلکهای خود نیز بی‌نصیب نمی‌گذاشت.

بعد از مراجعت از ساوه و قم شبی بیدار سید بزرگوار بمنزلش رفتم، مجلس از مجالس عمومی مدرس بود که همه‌جور اشخاص در آن یافت میشد. یکی از در آمد و گفت: شنیده‌ام سپهدار رئیس الوزراء میشود! مدرس که خود از هرکس بهتر از این موضوع باخبر بود. گفت: «سپهدار؟! ... این‌که قوارش قواره «۴» اینکار نیست»

خواننده عزیز توجه دارد که ادای این جمله از طرف سید، در مزاج اشخاصی که در اینگونه مجالس کاری جز پرچین کردن بیانات شاخص مجلس ندارند چه اثری میکند؟

مذمت از سپهدار شروع شد. حتی بعضی کار را بجائی رساندند که گفتند «این گیلک ...

کیست که بتواند در این موقع باریک حائز این مقام شود؟» مدرس دید اگر عنان مجلس را رها کند، و زیادتیر از آنچه گفته شده است گفته شود باصل مقصود زیان وارد خواهد کرد. برای ترمیم گفته سابق خود گفت: «اگرچه چندان بیراه هم نیست. میگویند ...

است آنهایی که اسب عربیند، چه کره‌ای انداخته‌اند که این نتواند بیندازد؟» معلوم میشود، سید بزرگوار از استعفای مشیر الدوله، آنهم در این موقع خیلی عصبانی بوده، که این جمله بر زبانش جاری شده است. بد نیست به‌بینم آیا واقعا مدرس حق داشته که از مشیرالدوله عصبانی باشد؟ و برای این محاکمه لازم است باوضاع مالی دولت و اقتصاد عمومی، و سیاست داخلی و خارجی آنروزهای ایران نظری بیندازیم و یکبار دیگر خواننده عزیز را بمطالعه چیزهائیکه تفریحی نداشته، بلکه مثل کاسه فلوس خوردن آن ناگوار است و ادار کنم.

وضع مالی دولت

در این وقت دولت ایران اگرچه هنوز خودش هم درست خبر نداشت آن دولت بی‌سرمایه مفلوک سه سال قبل نبود، که برای هرکار و جلوگیری هر پیش‌آمد، یا بقول وثوق الدوله برای «زندگانی روزمره» دست خود را پیش این و آن دراز کند، و قرض بخواند. بلکه فعلا هشتصد و هشت هزار لیره طلای انگلیسی که بتقویم روز در حدود دو میلیون و پانصد هزار تومان میشود، وجه موجود در نزد شرکت نفت جنوب دارد که این شرکت، خواهی نخواهی با هر جان‌کنندی هست، بالاخره باید این پول را بدولت ایران بپردازد.

امتیاز نفت داری

یکی از چندین فقره اسنادی که در سلطنت مظفر الدین شاه بدون اینکه توجهی به نتایج آن کرده باشند، امضاء شده بود فرمان اعطای امتیاز نفت جنوب ایران به داری انگلیسی بود. مدت این امتیاز شصت سال، و حق دولت ایران را صدی شانزده از عایدی خالص محصولات نفتی قرار گذاشته بودند. ولی در آن موقع، نه دولت ایران میدانست چه داده، و نه انگلیسها برعکس امروز که مثل هدهد و آب «۱» نفت را در طبقه هفتم زمین میبینند، میدانستند چه گرفته‌اند.

بشر از روزهای بسیار قدیم نفت را میشناخته، و از چشمه‌هائیکه در سطح زمین از این مایع مییافتند، در اوایل برای آتش‌زنی و در این اواخر که بکند و کوب پرداخته و چاه‌هایی در محلهای چشمه‌های نفت ایجاد، و محصول آنرا زیاد کرده بود، برای روشنائی و احیانا صنعت رنگ‌کاری از آن استفاده میکرده است. در موقعیکه داری این امتیاز را از ایران گرفت تازه استعمال نفت برای پاره‌ای از ماشین‌های بخار کارخانجات هم معمول شده و دانسته بودند که این آتش مزاج تا حدی کار ذغال را هم میکند و داری، یا کمپانی که جانشین او میشدند، از گرفتن این امتیاز جز همان فروش نفت برای استصباح و کارخانه‌دارها فائده دیگری در نظر نداشت. بنزین در این دوره، جز برای تمیز کردن لباس، بمصرف دیگری نمیرسید، و از مایحتاج عمومی بشمار نمی‌آمد. دولت ایران هم نمیدانست که معادن نفت در عالم قدیم منحصر بخاص کشور او و چند صد کیلومتر حول و حوش آن و مقدار کمی در جنوب شرقی آسیاست و سایر نقاط اروپا و آسیا و اقیانوسیه از این گنج زیرزمینی بهره‌ای ندارند، و از این هم که بگذریم نمی‌دانست، در این گوشه کشور او چقدر نفت در زیرزمین خوابیده است.

داری در لندن شرکتی تأسیس کرد، و این شرکت کارشناسان و مهندسینی استخدام نموده، مشغول کار شد. ولی هرچه چاه زدند نفتی گیر نیاموردند. دولت ایران هم فراموش کرد که چنین امتیازی داده، و بهمان سالی هزار لیره‌ای که برحسب قرارداد باید داری بیك نفر کمیسر ایران بدهد، قناعت کرد. کمیسری

نفت هم یکی از مشاغلی شد که با آن بعضی از حول و حوش درباری‌ها را خشنود میکردند. این کمیسر کاری جز چراندن سالی هزار لیتره نداشت و اگر گاهی گزارشی هم می‌فرستاد، چیزی جز آیه یأس نبود، بدرجه‌ای که بعضی از رجال ایران، نظیر حرف حاجی میرزا آقاسی را تکرار کرده، میگفتند: «اگر این چاهها برای دارسی نفت ندارد، برای یکی از ایرانیها سالی هزار لیتره دارد.» حتی، در دوره زمامداری وثوق الدوله، اینکار گیر مصطفی مقتدر، یکی از نوه‌های رئیس الوزراء آمد، که بیچاره نه زبانی میدانست که حرفی بزند و نه پائی داشت که مسافرتی به لندن بکند. مؤمن در خانه خود در تهران افتاده بود، و سالی هزار لیتره نان خانه از کمپانی میگرفت.

احتیاج ما در اختراع است

دولت انگلیس، از مدتی پیش اول دولت بحری عالم بود، و این آقائی دریائی را از دولت سر معادن ذغال خود که هیچ دولتی از این حیث باو نمیرسید داشت. میدانیم دولت آلمان در این اوقات که خود را در صنعت رقیب انگلیس کرده بود میخواست در قوه بحری هم از او عقب نمانده، در تجارت هم با آن دولت رقابت کند، ولی ذغال که روح و جان قوه بحریه است در کشورش کم بود، یا بقدر انگلیس نبود. «احتیاج ما در اختراع است» آلمان‌ها بفکر افتادند منقصت کمی زغال خود را بوسیله پیدا کردن سوخت دیگری رفع کنند. اول دست روی معادن نفت رومانیا گذاشتند، و از حیث ماده اصلی خیال خود را فارغ ساختند. سپس مشغول تغییر دادن ماشینهای کشتی‌های خود شده، آنها را نفت‌سوز کردند و عده‌ای کشتی جدید ساخته، قوه خود را رو و رونق دادند. در ضمن بکار افتادن کشتیهای نفت‌سوز، چیز خیلی مهم ساده‌ای کشف شد، و آن رجحان نفت، بخصوص در سوخت کشتی بر ذغال بود.

یک متر مکعب نفت خیلی بیشتر از یک متر مکعب ذغال کار صورت میدهد. میدانیم در کشتی مسأله مکان، و بالنتیجه کم‌حجمی بار، روح و اساس حمل‌ونقل است. این کشف با سادگی که دارد انکشاف تازه‌ای بود که تا اینوقت بآن

برنخورده بودند. همینکه قدری پیش رفتند، متوجه شدند کشتی نفت‌سوز اصلا حاجتی بانبار علیحده در خود کشتی و دنباله کشتیهای سوخت‌کش و بندرهای سر راه برای انبار سوخت ندارد، و میتوان نفت سوخت کشتی را در فضای خالی که زیر کشتیها برای مقاومت با وزن بار کشتی میسازند، منتها سرخالی‌تر انبار کرد، و چون وزن مخصوص نفت کمتر از آبست، تا حدی کار هوا را هم میکند. پس این سوخت، گذشته از اینکه بار مزاحم نیست بقدریکه وزنش از آب کمتر است، مثل هوا از لوازم کار هم بشمار می‌آید. بنابراین مقدمات، کشتی‌های آلمان بدون هیچ حاجت بداشتن انبار ذغال در سطح کشتی و دم و دنباله کشتیهای ذغال‌کش و معطلی دربندرهاى سرراه، برای ذغالگیری و این بند و بساطها، میتوانستند از هر محلی بهر مقصدی بروند و بیایند و هیچوقت از سوخت تنگی نکشند. زیرا انبار خالی که فقط برای هوا در بغل‌های قسمت زیر آب کشتی‌ها میسازند، باید بقدری جادار باشد که با هر درازی رفت‌وآمد، بتواند نفت سوخت کشتی را حمل کند و جای خالی برای هوا هم داشته باشد. ذغالگیری کشتی کار پرزحمتی است، که شاید بقدربارگیری آن عمه و جر انقال لازم دارد، در صورتی که نفتگیری جز وصل لوله انبارنفت ساحلی بانبارکشتی زحمت دیگری ندارد و کارباین پر منفعتی خود بخود صورت میگیرد. درموقع سوزاندن هم، ذغال را باید کیسه کیسه از انبار بیای اجاق آورد و بیل بیل در آن ریخت، ولی نفت با يك ماشين تلمبه مدرج، خودبخود بکانون ریخته شده، و بدون هیچ حاجت بکارگر با يك فشار بشصتی، کار حراقی کشتی انجام میپذیرد.

زندگی انگلیس از دولت سر نفت ایران است

انگلیس خبردار شد، و سر این زبده سواری و بی‌احتیاجی بزنگ و زنجیر و دم دنباله را در کشتی‌های آلمان بدست آورد. البته تغییر ماشین کشتی‌ها و نفت‌سوز کردن آنها چیز مهمی نیست. ولی نفت آن را که خودمان هیچ نداریم، از کجا بیاوریم، از روسیه، و از بادکوبه؟ که بدریای آزاد وصل نیست، و رساندن آن بدسترس کشتی‌های ما هزار عذاب و جان‌کندن دارد؟ گذشته از این، روسها

رقیب خونین ماهستند و حتی در این خاصیت از آلمان‌ها هم جلوترند. کشور آنها هم پر سکنه و خودشان احتیاج زیاد به نفت دارند و اگر بخواهند دست‌های کشور و منابع ثروت خود را بکار بیندازند، نفت بادکوبه هم برای آنها کم است و البته نفت خود را بهیچ قیمتی بمانخواهند فروخت! باز از امریکا؟ که گذشته از دوری راه، و گرانی کرایه و آفات

و خسارات مسلم تأخیر، ممکن است روزی «كك باش ترشی» این انکل سمها که خیلی منطق هم سرشان نمیشود، بنشینند.» و نخواهند این مایه زندگی را بمان بفروشند! رومانیای هم نفت دارد. ولی این منبع را هم آلمان‌ها گرفته‌اند. دربرمه هم در گوشه جنوب غربی آسیا، نفت هست ولی محصول آن بقدری کم است که گذشته از دوری راه دم ما را نمی‌بیند! پس چه باید کرد که این آلمانهای خبیث از ما جلو نیفتند، و سیادت بحری ما از بین نرود؟

انگلستان با مساحت کم و آب و هوای نه بهره، چهل پنجاه ملیون سکنه دارد. برای این مردم جزیره‌نشین که در پنج قطعه عالم مستملکات دارند، و تمام حوائج خود را از خارج بوسیله کشتی فراهم میکنند، سیادت بحری روح زندگی، و بیک کلمه جان همه چیز است. برای مردمیکه همه چیز خود را از خارج بوسیله کشتی فراهم می‌کنند و نان خود را از امریکا و گوشت خود را از استرالیا، و میوه خود را از کالیفرنیا و ایتالیا و اسپانی، و حتی مصر و فلسطین و هندوستان می‌آورند و برای مواد اولیه ماشین‌های صنعتی خود، بهمه جای عالم احتیاج دارند، از دست دادن آقائی دریائی بمنزله مرگ است. یکسال انگلیس را بی‌سیادتی بحری در عالم تصور بیاورید، چیزی نظیر نروژ و دانمارک خواهد شد. زیرا اراضی این کشور بیش از ده میلیون نفر را نمیتواند نان بدهد.

در این وقت، چرچیل رئیس الوزراء و قهرمان جنگ جهانی اخیر، وزیر بحریه انگلستان بود. این افکار دوار آور چقدر بمغز این وزیر فعال، که مجاهدات او در جنگ عالمگیر آخری، دلیل کمال وطن‌پرستی اوست فشار وارد آورده، و برای حل مسأله نفت چه شب‌ها بیداری کشیده، چیزی نیست که بتوان اندازه از آن بدست داد.

البته یکی از راههای حل این قضیه حیاتی نفت ایران بود، که دولت انگلیس شرکت داری را به پول و مصالح کمک کند و کار استخراج آن را راه بیندازد و احتیاج خود را رفع نماید. ولی، چنانکه میدانیم کارشناسان و مهندسين اصلا از وجود نفت در طبقات زیرزمینی این ناحیه مأیوسند، و شرکت داری که یکبار هم تجدید سرمایه کرده، و تا آخرین شلینگ را به مصرف رسانده و نفتی گیر نیاورده است میخواهد این دفتر خرج بیهوده را ببندد. حتی اعلانات این کار را هم حاضر کرده، و هیئت مدیره شرکاء را برای تصفیه حساب طلبیده، و همه چیز انحلال شرکت حاضر است.

ولی قبل از انتشار اعلان انحلال تلگرافی به مرکز شرکت رسید، و معلوم شده که از چندین ده چاهی که تاکنون زده شده و هیچیک بنفت نخورده بود، چاه آخری بنفت رسیده، و معلوم داشته است که در این ناحیه نفت بسیار موجود است در صورتیکه میدانیم شرکت بواسطه بیمایگی دیگر توانائی ادامه عملیات را ندارد. چرچیل از قضیه خبردار شد. اندازه گرفتن خوشوقتی این وزیر بحریه را از شنیدن این خبر که موجب حفظ سیادت بحری انگلیس، و بالنتیجه برقرار ماندن لردی و آقائی و بالاخره همه چیز انگلستان میشد، بخواننده عزیز واگذار میکنم. آقای وینستن- چرچیل وارد عمل شد. سرمایه شرکت را با پول دولت تجدید کرد، و در مقابل پنجاه و پنج درصد از سهام شرکت را برای دولت انگلیس گرفت، و عملیات بهره‌برداری نفت ایران شروع گردید، و آقائی بحری انگلیس باینوسیله محفوظ ماند و زندگی این آقایان جزیره‌نشین از خطر نجات یافت.

بلی، عبث نیست که با اینکه این چاه پیش قراول نفت خود را داده، و مدتی است مطموس است باوجود این سر آن را بسته و مثل امامزاده‌های ما در بالای آن علامتی نصب کرده‌اند و امروز هم هر انگلیسی که از آن نزدیکی بگذرد، برای احترام مرده این چاه هم باید کلاه خود را از سر برداشته، با کمال ادب از جلو آن عبور کند. و همچنین بیهوده نیست که میگویند توفیق یافتن انگلیس در جنگ جهانی گذشته، ۱۹۱۴-۱۹۱۸ از دولت سر نفت ایران بوده است. زیرا وجود و فور این نفت، در فاصله تقریباً متوسط بین جزایر بریتانیای کبیر و استرالیا،

برای دولت انگلیس فوز عظیمی بوده که بدون آن و با کشتی‌های ذغال‌سوز، و زنگ زنجیر و دم و دنباله ذغال‌کشی آنها ممکن نبوده است که این دولت بتواند لوازم جنگی طرف احتیاج خود را از پنج قطعه عالم، جمع‌آوری کرده قشون بهمه جا برساند. و برای هواپیمائی‌ها و قسمت‌های موتوریزه قشون خود بنزین داشته باشد، و بر ماشین‌های جنگی آلمان‌ها که در ظرف چند روز، سرتاسر يك کشور را تصرف می‌کردند، فایق آید. و اندازه گرفتن اهمیت این ماده را در جنگ حاضر بخواننده عزیز وامیگذارم.

بقدری شور شد که خان هم فهمید

اما دولت ایران از تمام این اتفاقات بی‌خبر بود. کمیسر ما یا در لندن مشغول تفریح و یا در تهران و پای کرسی لم داده، بهمان چراندن سالی هزارلیره خشنود و اگر گاهی در گزارشهای نادر خود اشاره‌ای بپاره‌ای مطالب میکرد، از قماش همان آیه‌های یأس سابق و درحقیقت این آقا بدون اینکه خود متوجه باشد، یکی از عمال انگلیس برای اختفای قضیه بود. در این اواخر هم اگر چیزی از راه افتادن کار استخراج نفت مینوشت، همان مطالب عمومی بود که در روزنامه‌های انگلیسی مینوشتند و حرفی از بده بستان و بخصوص صدی شانزده حق الارض ایران در کار نبود.

در ایام ماقبل آخر هم که کمیسر با مرض اعصاب، در تهران پای کرسی یا در تختخواب خوابیده بود. بطوریکه اگر سیاستمداران ایران گاهی میخواستند در نزد انگلیس‌ها افاده مرامی در کار نفت بکنند، همان اظهار خوشوقتی از اینکه «بحمد الله وجود نفت در این ناحیه محرز شده، و امیدواریم در آینده شرکت تلاقی ضررهای خود را بیرون بیاورد.» بود. دولت حقدار انگلیس هم این بی‌خبری را مفت خود دانسته، هیچ آب بآن کوزه نمیکرد که باید بمالك اصلی هم چیزی داد. حتی اسم شرکت نفت جنوب ایران را هم:

«شرکت نفت انگلیس» (بریتیش پترل) گذاشته، و ب پ را برای شعار آن اتخاذ کرده بود «۱» ولی سروصدای ترقی روزافزون نفت جنوب ایران چیزی نبود

که بیش از اینها در پرده اختفا بماند. امریکائی‌ها که خودشان هم نفت دارند، از راه ذی‌نفعی حاصل از رقابت، و سایر ملل از راه خبرنگاری، بقدری در موضوع نفت ایران مقالات و اخبار نوشتند و آنقدر شور کردند که خان هم فهمید و آقای وثوق الدوله زمامدار ایران هم باهمیت مطلب پی برد و گاهگاه برسم علی الحساب، چند هزار لیره‌ای حواله بشرکت نفت صادر میکرد، و شرکت یعنی دولت انگلیس هم برای اینکه روغنی بچرخ ایران نرسد، تا میتوانست در پرداخت وجه حواله مشکل میتراشید. تا آرمیناژ اسمیت بسمت مستشار کل مالیه بایران آمد. وثوق الدوله موضوع را با مستشار مالیه میان گذاشت. برای تصفیه حساب سابق، یکی دو مراسله بین وزارت مالیه و شرکت نفت رد و بدل گشت. شرکت حرفهای سربالا و حرف خرجهای بی‌اساسی را پیش کشیده، نمیخواست از تمام عایدی خودصدی شانزده حق دولت را بپردازد. حتی اقدامات نصرت الدوله هم درایمی که برای کارچاقی قرارداد بلندن رفته بود کاری صورت نداد. ولی در ضمن این مذاکرات ادعاهای طرفین بر یکدیگر تعیین گشته، و تا حدی از این حیث زمینه روشن شده بود، که کابینه وثوق الدوله رفت و کابینه مشیر الدوله بآرمیناژ اسمیت که بعنوان مرخصی بلندن میرفت وکالت داد که با شرکت وارد مذاکره شده، این امر را خاتمه دهد.

در انگلستان برای حل اختلافات محاسباتی و حقوقی که بین افراد و شرکتهای و بین شرکتهای و دولت اتفاق می‌افتد، مؤسساتی هست که کارشناسی و صحت تصدیق آنها سوسه بردار نیست. این بنگاهها حقوق‌دانها و محاسبین زبردستی دارند که در صحت عمل بقید قسم مقید شده‌اند، و در هر مورد که اختلافی پیش آید با تقاضای یکی از طرفین وارد قضیه شده، بدفاتر و اسناد دو طرف مراجعه کرده، و حکم و تصدیق خود را میدهند، و این تصدیق در نزد همه معتبر، و حتی دولت انگلیس هم نمیتواند تصدیقات آنها را انکار کند.

آرمیناژ اسمیت در لندن، دو نفر از این محاسبین را بکمک خود طلبید و حرفهای طرفین را بآنها عرضه داشت. آنها ماده دهم فرمان امتیاز داری

را با شرکت اصلی و شرکت‌های فرعی نفت جنوب تطبیق و توجیه کرده، اختلاف را برای آینده رفع کردند. و برای گذشته، شرکت حاضر شد با حساب کردن یکصد و نود و دو هزار لییره که تا نه ماه قبل پرداخته بود، یک میلیون لییره بدولت ایران بدهد. اگرچه قرارداد شرکت با آرمیتاژ اسمیت در این تاریخ هنوز امضاء نشده بود، ولی در هر حال دولت ایران میدانست که حداقل، چهار میلیون تومان نزد شرکت نفت جنوب دارد.

جائی که يك دروغ دیگر لرد کرزن آفتابی میشود

لرد کرزن، در دو نطق سابق الذکر از ماهی سیصد و پنجاه هزار تومان مساعده استقراضی دو میلیون لییره هم، صحبت داشته است. ولی از آنچه از این بابت که پنج شش برابر مساعدت با کابینه مشیرالدوله، بوثوق الدوله داده بودند نظر بهمکاری در عقد قرارداد حرفی بمیان نمیآورد، از دم جاها و لکلکانه‌هایی که در این ضمن بعنوان حق الپرچین پرداخته شده است که البته نباید چیزی بگوید ما هم فعلا از این در قسمت حرفی نمیزنیم. اما از قطع این سیصد و پنجاه هزار تومان ماهیانه، در آخر کابینه مشیرالدوله، سخن رانده، و چنین افاده مرام میکند که «چون مشیرالدوله وعده کرده بود چهار ماهه مجلس را باز و تکلیف قرارداد را معین کند، و چهار ماه هم تمام شد و مجلس منعقد نگردید ما هم از پرداخت مساعده وجهی که یکی از شرایط قرارداد بود، خودداری کردیم.» در حقیقت این جمله بمنزله الرحمن مرحوم قرارداد بود که بتوسط لرد کرزن در این مجلس ختم خوانده شد. ولی ما میتوانیم امروز بگوئیم که دولت ایران در این وقت، چند برابر حاصل جمع چهار ماهه این سیصد و پنجاه هزار تومان را که بکابینه مشیرالدوله پرداخته بودند، از دولت انگلیس طلبکار بوده است. پس اینکه در سابق نوشته‌ام که جناب لرد کرزن شاه‌اندازی بی‌موضوع کرده است، بی‌دلیل نبوده، و ایشان عبث سر ما منت می‌گذاشته‌اند!

گاهی پول عاشقی هم بکیسه برمیگردد

انگلیسها این ماهی سیصد و پنجاه هزار تومان را که از بدو کابینه قرارداد بوئوق الدوله پرداخته، بانضمام پولهای که در کابینه اول و ثوق الدوله بعنوان موراتوری‌م داده بودند، و همچنین دم جاهائی که برای بستن قرارداد از کیسه‌شان پریده بود، با فرع صدی هفت، همواره از دولت ایران مطالبه داشتند. بر اثر یکی از این مطالبه‌ها، کمیسیونی در وزارت مالیه منعقد شده بود که در طرز جوابیکه باید داده شود مذاکره کنند. منم عضو این کمیسیون بودم. هر یک چیزی گفتند. نوبت بمن رسید. گفتم جواب این مطالبه را با يك ضرب المثل عامیانه خودمانی می‌توان داد، منتها باید باین مثل ساده لباس دیپلوماسی پوشاند. پرسیدند آن مثل چیست؟ گفتم کابینه محافظه‌کار انگلیس، برای پیشرفت دادن سیاست شکست خورده خود عاشق للگی ایران بوده و در راه این عشق و برپا نگاهداشتن کابینه‌های و ثوق الدوله، که دلال این محبت بوده است، پولهای خرج کرده است. «پول عاشقی بکیسه برنمیگردد.» آنچه من در نظر دارم، جواب ایران در مطالبه‌های انگلیس‌ها از این هفده کرور همیشه از روی همین مثل بود و هیچوقت این پول را بدهی دولت ایران نشناخته بودند.

میگویند بعدها بامر دیکتاتور، يك وزیر محرمانه این بدهی را تصدیق کرده، و يك وزیر دیگر، این قرض را پرداخت. من از صحت و سقم این «میگویند» بی‌خبرم ولی اگر این پول پرداخت شده باشد باید گفت وکلای ملت باخبر نشده‌اند یا داخل آدم نبوده‌اند یا از ترس اینکه، دفعه دیگر وکیلشان نکنند لب تر نکرده‌اند و بالاخره، برخلاف مثل معروف، پول عاشقی با فرع صدی هفت، بکیسه برگشت. یا بعبارت ساده، ما این قرض بی‌وجه را که جز يك میلیون و چهارصد هزار تومان، اقساط چهار ماهه پرداختی بکابینه مشیر الدوله باقی آن بی‌حساب بود، بالکلکانه عاقدین قرارداد، و با فرع صدی هفت چند ساله، و خرد و ریز دیگر که سر بهفده کرور تومان زده است بالاخره پرداخته‌ایم و منت‌های خشک و توخالی لرد کرزن از بالای ما رفته است.

ایرانیها باین شکلها میخندند

ملت ایران از این کلاهها خیلی سرش رفته، و از این منت‌های خشک و خالی زیاد کشیده، شاید نه، بلکه یقین امروز هم در بده و بستان وام و اجاره، و واگذاری قراضه‌های جنگی، و واریز حساب هزار میلیون آبی که باسکناس ما بسته‌اند، و همچنین کرایه راه‌آهن که سه سال و نیم در دست سه دولت متحد بود، نظیر این کلاهها که اساسش لیره یکی سیزده تومان، و بدحسابی در کرایه راه‌آهن است، خیلی سرش می‌رود، و از این منت‌های توخالی زیاد میکشد.

در نظر دارم، در زمستان سال ۱۳۲۲ بعد از آن‌که متحدین ما ایران را حسینقلی خانی کرده، و درو بند آنرا شکسته، و حسابی برای صادر و وارد این کشور قائل نشدند و مأمورین گمرک ایران را در صادر و وارد خودشان بی‌دخل کردند، گندم و جو و حبوبات و روغن و گاو و گوسفند و بز و حتی الاغ ما را میخريدند، و از همان اسکناس‌هاییکه از خودمان بصیغه «مرگ بابائی» و «وعده سرخرمن» و بحساب لیره دانه‌ای سیزده تومان (!) قرض کرده بودند، قیمت میدادند، و برای رفع گرسنگی خود بکشور خویش میفرستادند، ولی در جلو مؤسسات خود تصویر يك جامبول انگلیس را که برای نان دادن بایران مشغول بیرون آوردن کیسه گندم از کشتی (!) بود ساخته و نصب کرده بودند، و روزنامه‌های جاهل و گول ما فهمیده یا نفهمیده و شاید بتحریک غیر مستقیم و مستقیم آقایان مسببین این گرسنگی و غلا و تنگی، بمحتکرین (!) لعن و نفرین میفرستادند!

خدا پدر میلیسپو را بیامرزد که آمد، و با اختیاراتی که از وکلای وظیفه‌شناس گرفت باین تظاهرات خاتمه داد، و بزور قانون گندم و جو هفتصد تومانی را در هشتاد تومان، در مقابل همان اسکناس‌های آبدار خرید و بهمین قیمت و در مقابل همان اسکناس‌های چارکی صد دیناری، بآنها فروخت که آقایان متحدین ما، از این شکل‌بازی‌ها که برای فریب دادن سیاه‌های افریقای پنجاه سال قبل بکار میبردند؛ دست بر دارند و مردم را مسخره نکنند، و حالا که نان ما را به ثمن بخس از دست ما گرفته‌اند و ما را دچار غلا و تنگی کرده‌اند، و ما هم برای

مهمان نوازی و قراردادهای دولتی خود بروی خودمان نمیآوریم و ساکتیم، لامحاله آنها هم ساکت باشند و از این شیرین‌کاریها که در ادوار قبل، در هونتنتو بکار میبسته‌اند، دیگر در ایران معمول ندارند!

من هیچ شك ندارم که سیاستمداران کابینه سن‌ژام، از هر حزبی که باشند از این خرده‌کاریها بی‌خبرند و شاید از این شکل‌ها و گول‌زنکها که ملت قدیم و قویم ایران را ببازچه میگیرد، مشمئز و متنفر هم باشند، و این هوچی‌گریهای بیمزه شاهکار سیاستمداری اشخاصی است که در خدمت دیپلوماسی مستعمراتی عمر گذرانده، و این خرما نم‌ک‌زنی‌ها را از لوازم شغل انتشاری خود میپندارند «۱».

ما از این آقایان، که ظاهرا و برحسب مقام خود باید از جنس همان کرسی‌نشینان کابینه سن‌ژام باشند، بخصوص آنها که در ادبیات ایران هم وارد بوده، و در نطق‌های انگلیسی خود با لهجه شیرین شعرسعدی هم میخوانند، منتظر نیستیم که این شوخی‌های سرد خنک را به‌بینند، و با نظر لاقیدی در آن نگریسته، بگذارند و بگذرند. ملتی که مانند فردوسی و حافظ و سعدی و مولوی معلم دارد، با این شکله‌ها گول نمیخورد. همه حقایق رامیدانند، و عاملین بدبختی خود را میشناسند. بآنها که با هزار جان‌کندن و بیخوابی شب، از این قماش شاهکارهای انتشاری مبتذل بوجود می‌آورند می‌خندند. اگر بخوایم شنیده‌های خود را از مردم عوام ساده در حین دیدن این تصویرها، بقلم آورم، با اینکه اکثر آنها نکات بسیار بدیع ادبی عامیانه دارد، از حدود این کتاب خارج خواهد شد.

از خواننده عذر می‌خواهم، خیلی حاشیه رفتم، و بقول خودم از سلسله حوادث جلو افتادم، چه کنم؟ در موقعی مشغول نوشتن این قسمت شده‌ام که متحدین ما مثل این است که می‌خواهند شرایط ما را در اتحاد با خود فراموش کنند. قطع‌نظر از روسها که در مقابل مهمان‌نوازی‌های ما مدعی ما شده، در آذربایجان غوغای کمونیست راه انداخته‌اند، دو متحد دیگر ما، آمریکا و انگلیس هم گویا می‌خواهند ما را تنها بگذارند، و حرفهائی که در کنفرانس تهران زده‌اند، از خاطر ببرند، و تازه پیشنهاد کمیسیون سه نفری، مرکب از خودشان و نماینده روسیه بما میکنند که در این مدعی‌تراشی روسها، که خود هم تصدیق دارند تازه وارد رسیدگی

شوند!! دلم پر است و قلم سرکشی میکند، و تا این ابرهای تاریک سیاست از افق کشور ما برطرف نشود، قول نمیدهم که در اسلوب نوشتن «شرح زندگانی من» تغییری پدید آید.

باری مقصود توضیح اندازه توانائی مالی دولت ایران، در اواخر کابینه مشیر الدوله عقرب ۱۲۹۹ بود. گفتم دولت ایران در این وقت سه چهار میلیون تومان سرمایه دست نخورده حاضر در شرکت نفت جنوب داشت، و از تفسیری که متخصصها از ماده ده فرمان داری کرده، و شرکت هم پذیرفته بود معلوم شده بود که صدی شانزده حق الارض ایران در سنوات بعد، لااقل بسالی دو سه میلیون تومان بالغ خواهد شد. سالی یکی دو میلیون تومان هم اصل و فرع طلب روسهای تزاری بود که بالشویکها بخشیده بودند، و نماینده ایران برای عقد قراردادی که یکی از مواد آن همین واگذاری میشد، بجانب مسکو رفته بود. از تعرفه جدید گمرک با انگلیسها هم بشرحیکه خواننده عزیز در ابطال الباطل از آن سابقه پیدا کرده است، بقدر یکی دو میلیون تفاوت عایدی پیدا میشد. بنابراین، گذشته از طلب شرکت نفت، دولت در حدود سالی هفت هشت میلیون تفاوت عایدی مستمر پیدا کرده بود، که در مقابل آن هنوز خرجی تراشیده نشده، و در حقیقت بدسترس دولت و قابل مصرف بشمار میآمد و در کمال خوبی ممکن بود با این سرمایه و درآمد مستمر، تأسیسات جدیدی برای تقویت دولت بکنند، و آنها را نگاهداری نموده، بکارهای کشور سروسامانی بدهند. چنانکه بعدها هم، مرحوم پهلوی از همین ممرها شروع بکار کرده، و تأسیسات دولتی و قشونی را لامحاله با ظاهری آراسته پیافکنی نمود، و بودجه پانزده بیست میلیونی را بدویست سیصد میلیون تومان رساند.

اقتصاد عمومی

اوضاع اقتصاد عمومی هم مثل وضع مالی دولتی بهبودیهائی پیدا کرده بود. در ایام جنگ بین الملل گذشته، قطع نظر از پولهاییکه آلمانها برای تشکیل قوه ایرانی، یا باصلاح امروز، ستون پنجم در ایران میپاشیدند، مصارف اقامت

هفتاد هزار قشون روس، در سرتاسر شمال و مغرب که بعد از برهم خوردن دولت تزاری هم تا يك دو سالی بیول انگلیس نگاهداری میشد، و مخارج پلیس جنوب و پادگانهای انگلیس در خراسان، و بین سرحد عراق تا قزوین و انزلی که بعد از تمام شدن جنگ هم برای کمک باضداد بالشویزم برقرار مانده بودند، و مصارف رفت و آمد قشون ترك که گاهی برای مقابله با خصم خود، تا تبریز و همدان هم جلو می آمدند، و مزد و قیمت مصالح ساختمانهای قشونی، و راهسازی بین همدان و کرمانشاهان و خط بین مشهد و زرداب (۱۷ میلیون لیره دو تومانی) و همچنین قیمت خوارباریکه دول انگلیس و روس و ترك از افراد خریداری کرده، و به خارج از سرحد ایران برای قشون خود میفرستادند، و بین صد الی دویست میلیون مناتی که روسها بتجار ایران قرض داده، که موقع دادن یکی پنج شش قران می ارزید و با منات یکی پنج شش شاهی سرش هم آمده بود و نیز اسب و یراق و قشون سواره و پیاده روسی که بعد از نفوذ بالشویکی در آنها هر يك مرکوب و ساز و برگ خود را با چیزهای ناقابل، حتی با چند سیر کشمش و يك خوشه انگور مبادله کرده، و با لباس عادی از سرحد ایران خارج گشتند، و بالاخره، لوازم جنگی و زندگانی یکصد هزار قشون که روسها در شرفخانه، نزدیک تبریز تدارک دیده و واگذاشته و رفته بودند، چیزهائی بود که افراد ایرانی از آنها استفاده کرده بودند.

از طرف دیگر، دول جنگنده مازاد مواد خام و دستکاریهای اهالی را در ایام جنگ بقیتمت‌های خوب خریداری کرده، و بواسطه احتیاجات خود، صدور اکثر کالاها را از کشور خویش مانع شده، و ایرانیها بفراهم کردن نظیر آنها رفع حاجت نموده، و از پرداخت پولهای عادی برای این قبیل واردات مصرف میکردند، معاف شده بودند.

تمام این پیش آمدها موجب افزایش ثروت عمومی کشور شده بود.

در این دوره، امتیاز نشر اسکناس با بانك شاهنشاهی، و سرمایه این بانك مال انگلیسها بود. خوشبختانه، ما هم با دول جنگنده اتحاد نکرده بودیم. مثل امروز نبود که بعنوان همکاری تا بتوانند آب باسکناس ما بسته، و قرض «مرگ بابائی»

و «وعده سرخرمن» از دولت ایران بگیرند، و در مقابل قیمت اشیاء بخودمان پس بدهند. چون حقه‌بازیهای وزرای حرام‌پیشه و تعیین قیمت اجباری برای لیره کاغذی در کار نبود، و معاملات مردم با ارز آزاد صورت می‌گرفت ناچار قیمت ارز خارجی، بواسطه زیادی عرضه روزبروز تنزل میکرد، چنانکه قیمت لیره کاغذی تا نوزده قران هم تنزل کرده بود. باوجوداین چون همه‌کس در مقابل کار و کالای خود، پول کاغذی خارجی را قبول نمیکرد، دول جنگنده برای رفع حوائج زیاد خود، مجبوربودند عین پول طلا و نقره با اسکناس ایران، که بلافاصله در بانک شاهنشاهی، بهمان قیمت تسمیه‌ای آن قابل مبادله با نقره بود، خرج کنند. حتی آلمانها برای اینکه توده اهالی ایران با لیره عثمانی بیشتر سروکار داشته، و این پول طلا را بهتر از استرلینگ و گینه و امپریال «ده مناتی و پنج مناتی طلا» می‌شناختند، لیره عثمانی در برلن سکه کرده، و در ایران خرج میکردند. شاید بازماندگان آنها که از این لیره‌ها از آلمانها گرفته‌اند، امروز هم از این پولها در صندوق خود داشته باشند. تمام این عوامل سبب شده بود که عین لیره طلای استرلینگ انگلیسی، بیشتر از دانه‌ای سه تومان، یعنی سی قران نقره دادوستد نمیشد.

پس تلافی طلاهاییکه از هزار و سیصد هجری قمری به بعد، بر اثر ارزانی نقره رواج تجارت خارجی، بمرور از ایران خارج شده بود، تا حدی بیرون آمده، و اثر آن تا اوائل سلطنت پهلوی ظاهر بود. قسمت مهم پیشرفت‌های اقتصادی دولت ایران، در دوره پهلوی مدیون این پیش‌آمدها و ذخیره شدن یکی دو خروار طلا که پشتوانه اسکناس بانک ملی شد، نتیجه این اوضاع بود. و الا ما کجا و ساختن راه‌آهن سرتاسری که همه چیزش با ارز خارجی ساخته شده است کجا؟

لیره گور و کفنی

قدما رسم داشتند مقداری پول طلای خمس و زکات در رفته لای کفن خود که قبلا تهیه کرده، و اگر حاجی بودند این کفن دو جامه احرام آنها بود، می‌گذاشتند که در وقوع واقعه موت بازماندگان برای مصارف آخری آنها در زحمت نباشند.

در بهار سال ۱۳۰۶ شمسی، سال دوم سلطنت پهلوی که حاجی فخر الملک پدر زرم مرحوم شد، چون آقایان اردلان پسرهای آن مرحوم همه در مسافرت بودند و یا کسالت داشتند، کار تشییع و ختم آن مرحوم را من متکفل بودم. استرلینک‌های گور و کفنی آن مرحوم بچهار تومان و دو قران مبادله و مصرف شد، و چون مرحوم حاجی فخر الملک اولاد صغیر هم داشت، رعایت غبطه صغیر طرف توجه من بود، برای بدست آوردن قیمت واقعی این لیره‌های طلای انگلیسی، من خود چند دانه آنرا شخصا ببازار برده، و بقیمت چهار تومان و دو قران مبادله کردم.

سیاست داخلی

در این پانزده ساله انقلاب، هرچندی یکبار حکومتی روی کار می‌آمد، و بسلیقه و حساب خود اساسی برای کار پی‌افکنی میکرد ولی هنوز دیوار تأسیسات خود را بلند نکرده، پی کار خود میرفت و دولت جدیدی جای آنرا میگرفت، و تأسیسات نیمه‌کاره قبل از خود را خراب و اساس تازه‌ای پهن میکرد که آنهم در نوبت خود گرفتار بیمهری دولت بعدتر میشد. بر اثر این وضع مردم احکام هرمن الله الحکمی را حقا بازیچه دانسته، و نفاذ امر من له الامرا سلطنت گرفته، تا کدخدائی کوچک‌ترین ده، از بین رفته و درمقابل اشخاص متنفذ غیر مسؤل که هر یک در قلمرو نفوذ مضر خود فعال مایشاء بودند، بر اعراض و نوامیس حکمفرمائی میکردند، مضار معنوی و مادی این وضع از تشریح بی‌نیاز است، نتیجه آن که پنهان داشتن سرمایه، و بیکاری و دست‌تنگی مردمان آرام زحمت‌کش است، در تمام شئون اجتماعی هویدا بود، همه‌کس درد را می‌فهمید و همه ازدل و جان خواهان حکومت مقتدر فعالی بودند که بتواند به نفع جامعه از این پیش‌آمدهای اقتصادی و بهبودی‌های مالی دولت استفاده نماید.

مردم به تجربه این پانزده ساله دانسته بودند که نه خیالات واهی و ماجراجویانه و انقلاب‌طلبانه دمکراتها، و نه احتیاط و ترس و لرزیا بعبارت ساده‌تر، بی‌عرضگی اعتدالیها، هیچ‌یک کاری پیش نمیرد و دولت مقتدر و مجلس صالحی لازم است که بتواند بدون طمع و غرض، قدرت قانون را از پای تخت گرفته، تا اقصی بلاد

و دهات سرحدی کشور جانشین این هرج و مرج نماید. و از بهبودیهای مالی دولت و اقتصاد عمومی بنفع جامعه استفاده کرده، راههای تازه‌ای برای انتفاع جامعه باز کند، و دولت را به تأسیسات جدید، بخصوص برای قشون و مهمات نایل کرده. و اساس استقلال کشور را استوار و محکم نماید.

چنانکه بعدها خواهیم دید، یکی از جهات کامیابی رضا خان سردار سپه در رسیدن بتاج و تخت، و تحمل اعمال دیکتاتوری ده ساله اخیر سلطنت او، بر اثر همین هواخواهی مردم از حکومت مقتدر بود که هر وقت یاد بی‌قدرتی دولتهای قبل از او میافتادند، رفتار او را با همه منکری که داشت تحمل میکردند. چنانکه فعلا هم بر اثر مواجهه با حکومت های بی‌قدرت امروزه، و هرج و مرج این دمکراسی خودمانی، و طمع‌ورزی و غرض‌رانی خواص از همه‌جا بیخبر، و عوام فتنه‌جو، روزبروز اسف و افسوس مردم، بر حکومت دوره پهلوی زیادتیر میشود. و اگر جوانها، بعد از آرامش بین المللی دست و پای خود را جمع نکرده، و اساس متقن و متینی جای این بازی خطرناک نگذارند، شاید در آینده نزدیکی مردم روز سوم اسفند را منتهی این بار، نه بفشار نظمیه، بلکه از روی کمال رضا و رغبت جشن بگیرند، و بقبول آن وکیل موقع‌شناس «چراغ دست گرفته پی پهلوی بگردند.» ولی من بآنها قول میدهم هر قدر هم بگردند نظیر او را، نه از حیث اخذ و طمع و نه از حیث هوش و فعالیت و پشتکار پیدا نخواهند کرد.

سیاست خارجی

شاید بنظر میرسید، که اوضاع سیاست خارجی ایران خوب نباشد. از یکطرف، قرارداد وثوق الدوله اگرچه عملا از اجرا افتاده و وزیر خارجه انگلستان الرحمن فاتحه آن را هم خوانده است ولی هنوز کابینه محافظه کار انگلیس، درجان دادن به آن پافشاری میکند. و ازطرف دیگر، وعده مسالمت بالشویکها، اگرچه سفیر ایران را با بازوی گشاده پذیرفته‌اند، و سببی ندارد که دبه در بیاورند، ولی هنوز به نتیجه نرسیده، طبعاً از این حیث هم نگرانی در کار است.

گذشته از اینها، وجود کشتیهای روس در آبهای انزلی، که گاهگاه بداخله هم نفوذ کرده، و کمکهائی بیباغیان دولت، یعنی متجاسرین میرسانند و متحاسرین که در انزلی نشسته و با خالی ماندن رشت از قوای دولتی، هر ساعت احتمال هجوم آنها باین شهر می‌رود وعده چندهزار نفری از قشون انگلیس که از قزوین تا منجیل موقع گرفته، و بحساب خود، پشت سرآتریاد رشت راکه تا آقابابا عقب نشینی کرده است، دارند، و بخوبی پیداست که اگر بالشویکها از کشتیهای خود خارج شوند و با متجاسرین متحدا به آتریاد رشت حمله نمایند، انگلیسها برحسب عادت خود، جا خالی خواهند کرد، و راه تهران را برای بلشویکها باز میگذارند، نیز چیزهائی است که مایه نگرانی میباشد.

ولی باطن امر غیر از اینهاست. کابینه محافظهکار انگلیس، اگرچه خیلی خواهان ماساندن قرارداد است، ولی ملت انگلیس با اساس امپریالیزم ضدیت میکند و دولت هم نمیتواند برای تقویت این قرارداد اعمال زور کند، و از بین رفتن دسته گلی که آقای وثوق الدوله باب داده بودند، حتمی است. بطوریکه دولت انگلیس ب فکر تجسس راه دیگری برای سد کل دیوار، از سمت ایران و جلوگیری از نفوذ بالشویزم بهندوستان افتاده است، که اگر وسیله دیگری بدست بیاورد، حاضراست از قرارداد وثوق الدوله صرف نظر نماید. ایجاد روابط مسالمت آمیز بین ایران و روسیه هم، چندان تشویشی ندارد، و مسلما قرارداد دوستی بین ایران و شوروی منعقد و این روابط بین دولتین برقرار خواهد شد. اما لنگر انداختن بالشویکها در ساحل انزلی، از موضوع اولیایانف هم که بگذریم، اگر برای بیرون کردن انگلیسها از ایران نباشد، برای وادار کردن دولت ایران بعقد قرارداد دوستی است که سفیر ایران برای عقد این قرارداد بمسکو رفته. و همینکه بالشویکها از این موضوع مطمئن شوند، فوراً سواحل ایران را ترك خواهند گفت. دلیل این پیشگوئی هم، بیکار ماندن دو سه ماه اخیر آنها است، که اگر مقصود سوئی داشتند، در این چند ماهه حرکتی بسمت خشکی میکردند، و شهر بی مدافع رشت را اشغال مینمودند.

دولت بلشویک که اعیان و اشراف و چنونیکها و افسران و ملاک و کارخانه داران،

یا بعبارت مختصر، طبقه ممتاز روسیه را از بین برده، و بر یاغیان و مدعیان داخلی مانند کلچاک و دنیکن و ورائگل فایق آمده، ودولی را که منشویکها از کشور عظیم روسیه تزاری تأسیس کرده، و بآنها استقلال داده بودند، بتصرف درآورده، و حدود حکومت بالشویکی را بحدود روسیه سابق رسانده بود، دیگر طالب زیاد کردن مدعی نبود و می‌خواست تشکیلات بالشویکی و تأسیسات حکومتی خود را قرص و قائم، و ملت روس را برای پذیرفتن این طرز، که تحلیل بردن آن برای افراد، ولو روسهای مطیع و زحمتکش بره هم باشند کار آسانی نبود، مهیا نماید. پس حاضر نبود در دسر تازه‌ای برای خود ایجاد کند، و شاید اگر انگلیسها در قزوین و منجیل اجتماع نمیکردند، و چماق نشان نمیدادند، این چند کشتی را هم بآبهای ایران نمیفرستاد. یا اگر قضیه اولییانف را مطابق با واقع بدانیم آنها را در آبهای انزلی نگاه نمیداشتند.

انگلیسها که بهیچوجه در ایران ماندنی نبودند، زیرا با وجود کسادى بازار امپریالیزم، و حاضر نبودن ملت انگلیس در پرداخت این قبیل مصارف دیر یا زود باید ایران را ترك گویند، و پلیس جنوب را هم جمع کرده، و این گوشه مملکت ما را هم آرام بگذارند و بالمره دست از للگی ما بردارند.

حال دولت ایران در اینوقت، درست برعکس ۱۹۰۷ (۱۳۲۵ قمری) و موقع انعقاد قرارداد و منطقه نفوذ شده بود. در آن دوره، دو رقیب از ترس تجاوز دیگری بحدود اصلی خود، خطی وسط ایران کشیده، و بواسطه همین خط هر يك از دولتین، دولت ایران را در منطقه نفوذ خود بی‌قدرت میخواست. ولی حالا که بواسطه وقایع اخیر روسیه آن خط کور شده است، هر دو طرف باز هم از ترس یکدیگر ایران را دولت مقتدر و مستقل میخوانند، دولت روس بالشویک میخواهد از تصدیع انگلیس که هرروز از خاک ایران بدشمنان طرز جدید کمک میرساند، و مانع پیشرفت تشکیلات و تأسیسات بالشویکی است

آسوده شود، و انگلیس هم مایل است که ایران بتواند جلو بالشویکها را گرفته، و از نفوذ این طرز حکومت بهندوستان و بین النهرین مانع گردد. پس هر دو رقیب طالب استقلال و بخصوص قدرت دولت ایرانند که، بتواند در حدود و ثغور

خود، نظم و نسقی برقرار کرده، بین آنها حائل شود. پس اگر دولت عاقل با احتیاطی در ایران باشد، بخوبی میتواند با سیاست موازنه مقصود طرفین را بدون افراط و تفریط حاصل کند و کار مملکت خویش را پیش ببرد.

نمیتوانم معتقد شوم که مشیر الدوله متوجه وضعیت مالی دولت و اقتصاد عمومی و سیاست داخلی و خارجی کشور بطوریکه در این ده صفحه تشریح شد، نبوده و نمیدانسته است که مقتضی حکومت مقتدر موجود و مانع مقصود است. زیرا در آن روزها بواسطه آزادی مطبوعات، این چیزها را هر جوجه سیاست بافی میدانست و حتی روزنامه‌نگاران هم که در آن دوره، مثل اکثر آنها در امروز سیاستمداران دیمی بودند، در این موضوعات قلم‌فرسائی میکردند. وطن‌پرستی و کشوردوستی مشیر الدوله هم قابل تردید نیست و نمیتوان معتقد شد که بواسطه کم و کوتاه داشتن این مکرمه، باستقلال و ترقی کشور بی‌علاقه بوده است. پس جهت این خالی کردن شانه از کار، آنهم در این مومع که ایران محتاج بفرستادن بهترین اسبهای عربی خود بمیدان سیاست بود چه بوده است؟

اگر مشیر الدوله زنده بود، با سوابقی که با او داشتم باو مراجعه میکردم و سبب این کنارگیری بيموقع را میپرسیدم، و جوابهای او را عینا در اینجا می‌آوردم. از آن مرحوم میپرسیدم که خود را برای چه روز کشور میخواستی ذخیره کنی؟ جنابعالی رفتید که کی جای شما را بگیرد؟ و کشتی کشور را با این باد و طوفان، بساحل مراد و منزل مقصود برساند؟

مستوفی الممالک؟ که با وجود شهامت ذاتی و وطن‌پرستی و بی‌طمعی و بیغرضی، پرحرف و کمکار و مهمل بود؟ یا فرمانفرمای آپاردی پاچه ورمالیده که اگر برای خواندن فاتحه سر گور پدرش میرفت، تا چند تا سقط پاره به جیب نمیزد برنمیگشت؟ یا سپهسالار (خلعتبری) عصبانی که بهیچ صراطی مستقیم نبود، و به پفی مشتعل و به تقی خاموش میشد، و از راه جاه‌طلبی هر روز بصورتی درمیآمد؟ یا بالاخره سپهدار اعظم گیلک بیچاره بیسواد بی‌حواس که حتی املائی لقب خود را هم نمیتوانست در خاطر بسپارد، و در نوشته‌جات اداری «اعظم» را «اعزم» میکرد شاید آن مرحوم بمن جواب میگفت، که در آن روزها مأمورین

نظامی و سیاسی انگلیس در ایران، از قرارداد و ثوق الدوله مأیوس شده، و چاره دور کردن بالشویکها از ایران و بستن کل دیوار کذائی را از سمت ایران به برپاداشتن کودتا و تراشیدن دیکتاتور در ایران تشخیص داده، و بقدری در این زمینه پیش رفته بودند که ممکن نبود، برگردند و از خر شیطان پائین بیایند. در این روزها، تمام حواس مأمورین آنها معطوف بدو امر بود، یکی تولید مانع برای عقد قرارداد دوستی بین ایران و روسیه، و دیگری برپاداشتن وقایعی که شب سوم حوت ۱۲۹۹ اتفاق افتاد. آنها کسی را میخواستند که دانسته، یا ندانسته در این دو موضوع کمک آنها باشد. من هم آنشخص نبودم و آب ما از يك جوی نمیرفت، و من برای حفظ حیثیت خود ناگزیر بودم بآبرومندی از کار خارج شوم.

کابینه سپهدار اعظم

چند روز بعد از استعفای مشیر الدوله، بموجب دستخط شاه آقای سپهدار اعظم رئیس الوزراء شد، و بقول خودش مشغول مطالعه در تعیین افراد همکاران خود گردید. ولی آقای رئیس الوزراء، نمیتوانست عده‌ای برای همکاری باخود جمع‌آوری، و کابینه خود را معرفی کند. بعضی زیر بار کار نمی‌رفتند. برخی را او نمی‌پسندید، پاره‌ای هم بودند که او را نمی‌پسندیدند. البته دست آنهاییکه ب فکر برپاداشتن کودتا بودند، نیز در این دیر کامیابی بی‌مداخله نبوده است. زیرا هر قدر کابینه دیرتر معرفی میشد، آنها مقدمات کار را بهتر، و بی‌موی دماغ‌تر تدارك میدیدند.

اما مردم، همه در حیرت بودند که در این موقع که بالشویکها با کشتیهای خود در سواحل لنگر انداخته‌اند و متجاسرین در انزلی هستند، و آتریاد رشت هم این شهرسرحدی را خالی، و بلامدافع گذاشته، و تا آقابا بسمت منجیل عقب‌نشینی کرده است، و سفیر ایران هم در مسکو مشغول مذاکره عقد قرارداد بود و حاجت بدستور دارد، اینقدر مطالعه برای چه لازم است؟ چرا این آقای بزرگوار تکانی بخود نمیدهد، و کابینه خود را زودتر معرفی نمیکند. تا لامحاله سایر همکاران او کارها را روبراه کنند.

تنازع چندین عامل بر معمول واحد

در کشور ما چون حزبی که اکثریت حسابی داشته باشد موجود نیست همیشه انتخاب رئیس الوزراءها با بلوک صورت میگیرد و راضی کردن احزاب جزء بلوک کار مشکلی است. زیرا «هیچ وقت گربه برای رضای خدا موش نمیگیرد» و هر حزبی شرکت خود را در بلوک مشروط به نظر داشتن در نقاط حساس کارها میکند. اگر مثلا انتخابات در پیش باشد، همه میخواهند وزیر داخله از افراد آنها باشد، و اگر اجازه صدور و ورود کالا در دست دولت بود، وزارت بازرگانی و پیشه و هنر طرف توجه واقع میشود. وزارت مالیه چون «سرش بوی آرد میدهد همیشه خواهان زیاد دارد. آقای رئیس الوزراء هم همیشه یکی دو سه نفر را دارد، که نسبت باو مثل آستر و رویه و عضو لایفکند و بالتبع باید با او باشند. آنهایی که پیستون خارجی دارند، نیز بر این جمله افزوده میشوند. این است که رئیس الوزراءها بخصوص اگر اهل اصول مسلم نباشند و یا خودمانی بوده، و جا سنگینی آنها جلو تقاضاهای حزبی و فردی را نگیرد، همیشه گرفتار دیر کامیابی در انتخاب افراد وزراء میشوند.

حجاره بلاش عصفوره بفلس

شخصی از عربهای عراق که با وجود ماندن زیاد در ایران هنوز هم فارسی را نمیتوانست درست حرف بزند و جز روابط تمام کلماتش در فارسی گوئی همان عربی دیمی عراقی بود، عادت داشت که هر وقت بدسته گنجش کیبر میخورد، سنگی از زمین برمیداشت و بسمت این حیوانهای زیبا که در حال اجتماع، بازیهای دلپذیری دارند پرتاب و جمعیت آنها را متفرق میکرد. روزی بگردش رفت. در تفریح هم دست از عادت خود برنمیداشت، و سنگ به گنجشکها میپراند. رفیق همراهش باو گفت: «مولانا چرا عبث بخود زحمت میدهی و «مهره کور نخ میکنی؟» از وقتیکه من با توام ده بیست بار این عمل بی نتیجه را تکرار کرده‌ای، بدون اینکه از سنگهای تو یک پر از گنجشکها افتاده باشد! عرب

طماع جواب گفت: «حجاره بلاش عصفوره بفلس.» سنگ قیمتی ندارد، ولی اگر گنجشک بیفتد با پول مبادله میشود. مردم کشور ما هم برای رسیدن بکارهای دولتی، اصل مسلم «حجاره بلاش عصفوره بفلس» همان عرب طماع را بکار می‌بندند. تقاضا کردن و توصیه آوردن و پیستون تراشیدن زحمتی ندارد، ولی اگر بکار رسیدند، پول و مقام و همه چیز است.

در رسیدن بمقام وزارت که بالاترین کارهای دولتی است، نیز همین اصل مسلم در کار است. همین که یکی رئیس الوزراء میشود، بخصوص اگر دفعه اولش بوده و سلیقه او در انتخاب همکارهای وزارتیش معلوم نباشد، همه مردم بر او هجوم آورده برای احراز مقام وزارت، وسائل عجیب اتخاذ میکنند.

از این نامه‌ها مجموعه‌ای ترتیب دهید!

چنانکه از جلد دوم، صفحه ۴۱۹ خواننده عزیز سابقه دارد، من تصمیم داشتم، در اوایل سال جاری ۱۳۲۴ متقاعد بشوم، و چون آخرین خدمتم در وزارت کشور بود، تقاضای بازنشستگی خود را باین وزارت خانه فرستادم. وزیر کشور و رئیس الوزراء یکنفرودارای دو شخصیت بود. وقتی نامه وزارت کشور را که علی‌الرسم برای تصویب حقوق بازنشستگی که باید بهیئت وزراء پیشنهاد شود، نزد آقای رئیس الوزراء (ببخشید آقای نخست وزیر) بردند، که مثل وزیر کشور امضاء کرده، بهیئت وزراء ببرند. ایشان نامه را امضاء نکرده گفته بودند: من میخواهم فلانی را ملاقات کنم. ولی من که برای گرفتن کار هیچوقت در پیش اطاقی وزراء انتظارنکشیده بودم، برای موقع تقاعد بطریق اولی نمی‌خواستم خود را باین زحمت بیندازم. از طرف دیگر، رئیس الوزراء هم مرد شریفی بود که رد این تقاضای او خلاف انسانیت و مروت بود. خلاصه این‌که تا من بخود جنبیدم؛ و خواستم بملاقات ایشان بروم کابینه سقوط کرد.

مدتی بحران درکار بود. من در اوقات بحران، بتوسط معاون وزارت کشورکار ارسال نامه راجع به تقاعد خود را پیش بردم. در هیئت وزرائی که بعد روی

کار آمد، تقاعد تصویب شد. بعد از مدت کمی، باز همان رئیس الوزرای سابق مجدداً رئیس الوزراء شد. چون تقاعد تصویب و کابینه هم تعیین شده، و «بی‌طمع بودن سلام روستائی کاملاً محرز بود، ملاقات این مرد شریف دیگر مانعی نداشت. بملاقاتش رفتم. مرد بزرگوار، در ضمن صحبت خیلی از زحمتی که هجوم اشخاص برای نیل بمقام وزارت، باو داده بود شکوه کرده، گفت: این روزها وسیله تازه‌ای هم بر وسائل سابق افزوده شده، و آن نامه درخواست وزارت است. در این چند روزه، در حدود صد تقاضانامه همکاری برای من نوشته‌اند. یکی از آنها را در جیب داشت. بمن نمود. مؤمن نویسنده نامه؛ از تحصیلات و اطلاعات و طرز فکر خود برای کارهای دولتی، قلم‌فرسائی کرده، از مواجب و استفاده اتومبیل وزارتی هم استعفاء نموده، و همچو وانمود میکرد که قربة الی الله میخواهد وزیر شود.

نشانی محل و اسم و رسم خود را هم با تمام حروف نوشته، و ذیل آن را امضاء کرده بود. باوجوداین، اگر یکی از همسایه‌های خانه‌های سر چشمه ما نبود، من او را نمی‌شناختم. زیرا خیلی از این کار بدور، و شغل فعلی او دلالتی و معلوماتش زبان انگلیسی، و سابقه‌اش مترجمی امریکائی‌های مالیه در دوره اول میلیسپو است. از نخست‌وزیر پرسیدم؟ مگر شما با این شخص سابقه‌ای داشته‌اید؟ گفت: بهیچوجه! مضمون باقی نامه‌ها و اسم و رسم صاحب آنها هم همین‌طورها است و من هیچ يك از نویسندگان را نمی‌شناسم، سهل است، از کسانی هم که با من سروکار دارند هیچ‌کس آنها را نمی‌شناسد. بایشان عرض کردم: از این نامه‌ها مجموعه‌ای ترتیب بدهید، چیز خیلی بامزه‌ای خواهد شد. منتها برای طبع آن، امر بدهید امضاها و نشانی‌های آن را برمز بگذارند، که حسرت- الوزراءها در نزد نزدیکان خود هو نشوند و یقین بدانید که این مجموعه خیلی خواننده پیدا خواهد کرد. ایشان فرمودند: فعلاً آنها را در محفظه‌ای نگاه داشته‌ام، تا بعدها کتابش کنم.

اگرچه چنان‌که میدانیم در موقعی که سپهدار رئیس الوزراء شد، مجلسی در کار نبود، که برای تعیین تمایل آن احتیاجی به بلوک‌سازی داشته باشند ولی، چون

اصول مسلم آزادی رعایت میشد، روزنامه‌ها هم آزاد بودند و بدون رضایت ضمنی سران آزادیخواه، کسی رئیس الوزراء نمیشد. این بود که با نبودن مجلس هم باز همان سعی و مجاهدت، از طرف احزاب و بخصوص سردسته‌ها، برای چپاندن پارتیهای خود در کار بود. بنابراین. قسمتی از این معطلی رئیس الوزراء و عدم کامیابی او نتیجه ملاحظات و رقابتهای حزبی و جا سنگین بودن سپهدار اعظم بشمار می‌آمد.

عزل استراسلسکی

ولی تشکیل نشدن کابینه، مانع آن نبود که آقای رئیس الوزراء در تاریخ هشتم عقرب در ضمن بیانیه خود از وخامت اوضاع کشور، و پیچیدگی کارهای عمومی با کلمات و اصطلاحات غیرمأنوس و تعبیرات غیرعادی، قلم‌فرسائی کرده، و افکار عامه را بیشتر مغشوش کند، و چون اضرار او شهرت داده بودند که تعیین این رئیس الوزراء برای تجدید اجرای قرارداد است، شرحی هم راجع به بی‌اصلی این انتشارات در پایان مشروحه خود بقلم آورده و انفصال استراسلسکی را آنهم بامر اعلیحضرت شاه، با اطلاع عموم رسانده بود. پس از چند روز افسران روسی دویزیون قزاقخانه هم بروز فرمانده خود، مبتلا گشته، کلا از خدمت خارج شدند.

و ریاست دویزیون قزاق بسردار همایون، نوه قاسم خان والی رسید. این قاسم خان که والی گیلان بوده، همان است که نقش دو شاه و دو بی‌بی و یک آس را نقش مغلوب نشدنی میدانسته، و در پنجاه سال قبل آس‌بازهای دوره این نقش را قاسم خان والی موسوم کرده بودند. نمیدانم پوکر بازهای امروز این تسمیه را کماکان دارند، یا تجدد آنرا هم عوض کرده است.

عزل سرکرده و افسران روسی؟ آنهم بامر شاه؟! اگر آنها گناهی مرتکب شده بودند، چرا رئیس الوزرائی مثل مشیرالدوله عزل آن‌ها را تصویب نکرده، بلکه برای همین اختلاف نظر استعفا نمود؟ اگر تقصیر کار نبودند چرا اول اقدام

رئیس الوزرای جدید، قبل از هرکار حتی تعیین وزرای کابینه خود، معزول کردن آنهاست، سهل است، دستخط شاه هم در این باب صادر شده است! توضیح مطلب بقراری است که خواننده عزیز ذیلاً توجه میفرماید.

انگلیس‌ها میخواستند وانمود کنند که عقب‌نشینی بی‌دلیل آتریاد رشت باقابابا، بر اثر دستور این سرکرده روسی بوده است. شاید در ضمن بدشان هم نمی‌آمده، که استراسلسکی را بالشویک هم قلم بدهند. در صورتیکه بزودی خواهیم دید که این عقب‌نشینی، بموجب دستور غیررسمی ودوستانه مأمورین خودشان بروسای ایرانی فزاق بوده، که اولاً برای برپاداشتن کودتا، آتریاد رشت را که برای اینکار در نظر گرفته بودند، بشهر تهران و محل کودتا نزدیک‌تر کنند، و ثانیاً تقصیر این عقب‌نشینی بی‌جهت را بگردن روسها وارد کرده، و باین گناه آنها را از کار خارج نمایند تا کودتاچی‌های ایرانی درآینده، بی‌موی دماغ بتوانند منویات آنها را در زمینه کودتا بی‌سروصدا انجام دهند.

شاید مشیرالدوله هم از همین راه بمقصود اصلی آنها، یعنی فکر برپاداشتن کودتا پی برده، و استعفا نموده باشد. زیرا اگر غیر از این تصور کنیم، باید یا این رئیس الوزرای وطن‌پرست را طرفدار بالشویکها بدانیم، یا او را مردی گاه گیر و غیرجدی و بوالهوس بشماریم. در صورتیکه مشیرالدوله از این هردو ذمیمه کاملاً بدور بوده است. گرچه ممکن است دور نرویم و بگوئیم مشیرالدوله حس کرده بوده است که پافشاری انگلیس‌ها در عزل این روسهای تزاری برای آنست که در آینده نزدیکی افسران خود را بجای آنها پیشنهاد کنند، و اینهم حقا مخالف سیاست موازنه منفی او بوده، و یا بی‌جهت استعفا داده باشد.

اما شاه چرا راضی باین امر شده، و میل انگلیسها را بر عقیده رئیس الوزرائی مثل مشیرالدوله ترجیح داده است؟ برای اینکه، انگلیسها اقامت قشون خود را، بین منجیل و قزوین، فقط برای نجات ایران از حمله بالشکویها وانمود میکردند و شاه هم بواسطه بی‌اطلاعی از کنه قضیه، آنها را مدافع پای‌تخت، و بنابراین مدافع تاج و تخت خود میدانست. همینقدر که آنها اطمینان میدادند که بموجب اطلاع خدشه‌ناپذیر دانسته‌اند که سبب این عقب‌نشینی بی‌دلیل افسران روسی

بوده‌اند کافی میشده است که مقاومت مشیرالدوله را از راه اشتباه بدانند، و بعد از استعفای او دستخط اخراج آنها را برنئیس الوزرای جدید صادر نماید. در هر حال استراسلسکی که در قزوین بود، امر سپهدار را در باب تحویل دویزیون بسردار همایون دریافت، و اطاعت کرده، فوراً از راه بغداد از ایران خارج شد. و همین خروج بدون هیچ اعتراض او دلیل دیگری برای مطالب سابق الذکر است که انگلیس‌ها با تهدید و تطمیع خود، مانع شده باشند که مبدا سرکرده روس به تهران آمده، بیگناهی خود را ثابت کند، و در ضمن محاکمه، روابط افسران انگلیسی با افسران ایرانی آتریاد رشت و راز کودتا برملا و افشا گردد و آنچه رشته‌اند پنبه شود.»

تشکیل کابینه و کمک دولت باین سبیل‌های رشتی

بالاخره، بعد از نوزده روز بحران، در ۲۲ عقرب آقای سپهدار کابینه خود را بهرجان‌کندنی بود تشکیل و بشاه معرفی نموده، و رسماً وارد کار شد. هیئت دولت جدید باید ختمشی خود را باطلاح عموم برساند. باز هم آقای سپهدار موقع گیر آورده، در این بیانیه خود که بمنزله مرامنامه هیئت وزراء بود، تا توانست با اصطلاحات نجسب، از وخامت اوضاع ضجه و مویه راه انداخت، و با تعبیرات عجیب خود توی دل مردم را خالی کرد.

نمیدانم، چه روز ولی در همین روزهای اولیه تشکیل کابینه بود که متجاسرین که تا اینوقت از تعرض بشهر بی‌مدافع رشت خودداری کرده بودند، باین شهر وارد شدند.

مردم این شهر که ورود این هم‌ولایتی‌ها را مقدمه الجیش بالشویک‌های ساحلی دانستند، اکثر شهر را خالی کرده، با وسائل ناقص، حتی پیاده بجانب تهران راه افتادند. ورود این عده بی‌پای تخت، و اغراقات گیلکی آنها که برای حق بجانب کردن خود در این فرار بکار می‌بستند، افکار مردم تهران را که از بیانات رئیس الوزراء مغشوش شده بود مغشوش‌تر کرد.

ولی برای رئیس الوزراء شغل شاغلی پیداشد و آن اظهار همدردی با همشهریان بود که بالاخره مجبور شدند بپاره‌ای از آنها از خزانه دولت، و از اول پولیکه برسم علی الحساب از بابت طلب دولت از شرکت نفت جنوب گرفتند، بعنوان قرض بدهند، زیرا واقعا بعضی از این بیچاره‌ها با داشتن همه‌چیز در شهر خود در تهران این سبیل بودند.

سفارت هم بکساد بازار امپریالیزم انگلیس اعتراف میکند

ده دوازده روزی از تشکیل کابینه گذشته، و شاید مقارن رسیدن اولین تلگراف مشاور الممالک، متضمن شانزده ماده طرح قرارداد دوستی بین ایران و شوروی بود که سفارت انگلیس شاهکاری بخرج داد و مراسله پرمعنا ولی میان خالی یا بعبارت ساده‌تر گیج‌کننده‌ای بدولت ایران داد.

در این نامه، اولاً تقاضا کرده بودند دویزیون قزاق تحت فرماندهی افسران انگلیس درآید، و ثانیاً اطلاع میدادند که نظر به اعتراضاتی که از طرف مجلس مبعوثان ملت برویه دولت انگلیس شده است، دولت انگلیس پرداخت ماهی سیصدوپنجاه هزار تومانی را که بطور مساعده از بابت دومیلیون قرض میپرداخت دیگر نمیتواند ادامه دهد. و قشون خود را هم باید از ایران خارج نماید، و از همه مهمتر ذیلی بود که با کمال مهارت بآن اضافه کرده، نوشته بودند که اگر دولت ایران مایل نباشد با ما دوستی کند و از ما مساعدت نخواهد، ما هم غنیمت شمرده خود را کنار می‌کشیم.

دریافت این مراسله، بخصوص ذیلی که بآن بسته بودند، چنان دست و پای سپهدار را درهم، و او را گیج‌تر کرد که بیچاره گیلک مرد دریافت مواد پیمان دوستی با روسیه را که تازه از مسکو رسیده بود، شاید عمدا فراموش نمود، و برای حل معمای تعیین خط مشی دولت چاره‌ای جز توسل بمجلس مشاوره عالی ندید. بشاه عرض کرد. شاه هم این فکر را پسندید. در ششم قوس، جلسه مشاوره عالی، مرکب از وکلای حاضر مجلس آینده، و علماء و رجال و سران آزادی‌خواه

تشکیل گردید. حتی برای ابهت مجلس شاه را هم جهت افتتاح جلسه، از فرح‌آباد بشهر آوردند.

جلسه مشاوره عالی

نطق افتتاحیه شاه، در این جلسه. (ششم قوس ۱۲۹۹) مثل نطقهای پادشاهان در اینگونه موارد، فقط حاوی سبب انعقاد این مجلس و در ذکر همین سبب هم کوتاه بوده و جز کلیاتی راجع باهمیت داشتن مطالبی که حضار بعدها باید از آن اطلاع حاصل نمایند، چیزی نبود، حتی جزئی اشاره‌ای هم بموضوع نداشت. حضار از نطق شاه که چیزی نفهمیدند و اعلیحضرت بفرح‌آباد تشریف بردند. ببینیم حضرت اشرف سپهدار اعظم چه میفرمایند؟ شاید از بیانات ایشان چیزی دستگیر حضار بشود.

نطق آقای رئیس الوزراء از نطق شاه هم کوتاه‌تر بود، و بیان موضوع را یکسره بمشروحه‌ای که ادیب السلطنه معاون ریاست وزراء، (جناب آقای حسین سمیعی) در دست داشت احاله مینمود.

سابقا بضجه مویه‌های این نخست‌وزیر، در بیانیه‌های خود اشاره کرده‌ام، مشروحه امروزه او که بوسیله معاون ریاست وزراء قرائت شد، بقلم مرد ادیبی مانند آقای حسین سمیعی، و شاهکاری از اغراق درمشکلی امور بوده، و مخصوصا در اغتشاش بالشویکها (?) در نواحی شمال، و عدم توانائی دولت در جلوگیری از آن داد فصاحت و بلاغت داده شده، و آخر الامر بما نحن فیه یعنی مراسله سفارت انگلیس، رسیده و عده قرائت عین آنرا که باید بلافاصله شروع شود، دادند. ولی آقای نخست‌وزیر میخواست نگذاردمراسله قرائت شود، و بعد از قرائت مشروحه که بتوسط ادیب السلطنه انجام شد، چند کلمه‌ای ایراد، و فرمودند خوب است آقایان کمیسیونی تعیین نمایند که مراسله، در آن کمیسیون قرائت شود، و این بعد از تقاضای مجدانه حضار بود که راضی شدند اصل مراسله قرائت گردد. پس از قرائت مراسله سفارت نصر الملك (جناب آقای حسنعلی هدایت) در تکمیل

مشروحه نخست وزیر و توضیح مراسله، شرحی که البته بیشتر آن راجع به تشریح وخامت اوضاع، و بیچارگی دولت و استمداد فکری از رجال و نمایندگان ملت برای تعیین خطمشی دولت بود، ایراد نموده، در خالی کردن توی دل حضار آنچه سعی داشتند بکار بستند. ولی حرفی از شانزده ماده ارسالی مشاور الممالک بمیان نیاورده حتی بعد از پرسش یکی از حضار هم گفتند اطلاعات کافی در این باب نداریم. در صورتی که این شانزده ماده دو روز قبل (روز ۴ قوس) بوزارت امور خارجه رسیده، و حتی وصول آن را روزنامه‌ها هم اجمالاً در قسمت اخبار خود بطور «میگویند» نوشته‌اند.

از این جمله معلوم میشود که اکثریت اعضای کابینه آقای سپهدار طرفدار سیاست یکطرفی بوده، و میخواستند با این اغراقات خود در خطر نفوذ بلشویزم و عدم توانائی دولت در جلوگیری آن از مجلس مشاوره عالی چیزی بشنوند، و آن را مستمسک کرده و خود را مثل زمان وثوق الدوله یکسره بدامن انگلیس انداخته، و از روسیه بالمره صرف نظر کنند، و شاید قرارداد کذائی وثوق الدوله را هم بر ملت تحمیل نمایند و الاً دلیل نداشته است، که تا این اندازه مردم را از بلشویک‌ها که در ساحل انزلی هستند، و از متجاسرین که فقط در رشت نشسته و جرئت جلو آمدن ندارند ترسانده و آنقدر در وخامت اوضاع کشور راه اغراق ببیمایند. مقارنه تاریخ مراسله سفارت انگلیس، با وصول شانزده ماده ارسالی از مسکو، دلیل باهر این گفته است.

اما مجلسیان، آنها که رجال مملکت بودند یا اصلاً حاضر نشده، و ببهانه کسالت جا خالی کرده‌اند، یا اگر هم حاضر بودند، يك کلمه حرف نزده‌اند. زیرا در صورت مجلس از آنها اظهار عقیده‌ای ثبت نیست. وکلای مجلس آینده، مانند سید تدین و سردار معظم خراسانی و حاجی آقای شیرازی که امید وزارت و پیدا کردن سروکار با انگلیسها داشتند، موقعی بدست آورده و در نطقهای خود که به «احسنت احسنت» «صحیح است صحیح است» سایر وکلاء هم تایید میشد، فقط مجلس شورای ملی را برای جواب این موضوع و تعیین سرنوشت ایران صالح دانسته، و در اصل تقاضای دولت، راجع به تعیین خطمشی، (سیاست یکطرفی

یا دو طرفی) جزئی اشاره را هم خلاف صرفه خود دانسته، و هیچ وارد این مبحث اساسی نشده‌اند. در این میان فقط علما صریح‌تر حرف زده، و حقا گفته‌اند تا مذاکرات سفیر کبیر ایران را که فعلا در مسکو است، نبینیم نمیتوانیم، نفیا یا اثباتاً اظهار عقیده کنیم.

در میان این آقایان نیز، رویه مدرس، که هم لایحه علما را در لزوم دیدن متن مذاکرات مشاور الممالک سفیر کبیر ایران در مسکو، امضاء کرده و هم در نطق خود تشریح به بالشویک‌ها زده، و تلویحا اشاره کرده است که اگر اینها هم بخواهند بیمزگی کنند با قوت ملی جواشان را خواهیم داد، از همه عاقلانه‌تر است، و سیاست موازنه را بیشتر تأیید میکند.

در این ضمناها، آقای حاجی میرزا یحیی دولت آبادی هم مثل همیشه موقعی بدست آورده، خواسته‌اند وارد شخصیات شوند، و مجلس را از سکه انداخته‌اند، که بوسیله تنفس دوباره مجلس حال آمده. و مذاکرات شروع شده، ولی در هر حال این مجلس نتیجه‌ای که مؤسسين منتظر آن بودند نداد. زیرا نه وزراء راضی شدند از مذاکرات مسکو چیزی باطلاع حضار برسانند و نه مجلس اظهار عقیده‌ای کرد که سپهدار آن عقیده را بقول خودش، دستمسک (مستمسک) کرده، «۱» و برله سیاست یکطرفی اقدامی نماید.

من تاریخ اعتراض مجلس مبعوثان انگلیس را بر رویه دولت محافظه‌کار خود نمیدانم چیست، ولی از نطقی که لرد کرزن در ۲۵ عقرب ۱۲۹۹ در مجلس اعیان کرده، و در چند جای آن اشاره به منتقدین سیاست دولت نموده، همچو برمی‌آید که این نطق در جواب همین اعتراضات میباشد که بالاخره، سفارت انگلیس هم در ضمن این مراسله خود بآن اشاره و بشکست امپریالیزم دولت انگلستان اعتراف کرده است، و من حیرت دارم که با وجود این اعتراف، چگونه میخواستند است که دولت ایران از سازش با دولت شوروی صرفنظر کرده، و خود را یکسره تسلیم دولت انگلیس نماید؟ و کابینه سپهدار که اینقدر در پیشرفت این نظریه بخود زحمت و از افشای تلگراف محتوی شانزده ماده ارسالی مشاور الممالک خودداری نموده است، منتظر چه کمکی از طرف

انگلیسها بوده، و انتظار داشته است دولت انگلیس با کدام پول و قشون بایران کمک کند، و ما را از حمله متجاسرین و بالشویکها نجات بدهد؟

آخر کدام چشم؟

میرزا ابو القاسم نائینی، سلطان الحکماء را بمناسبت ذکری که در ایام ابتلای خودم بمرض حصبه از او کرده‌ام، خواننده عزیز می‌شناسد. این حکیمباشی خیلی نستعلیق‌گو بوده، و در صحبتهای خود گاهی بذله‌گویی و مطایباتی هم داشته است، میرزا علی مستوفی بروجد، با این حکیمباشی هم‌ریش و هم‌دندان، و شاید هم‌محلّه هم بودند. این دو پیرمرد، چند نفر هم هم‌زی و هم‌سن دیگر هم پیدا کرده، مجالس انسی ترتیب داده بودند. در این مجالس برای تفریح آس بلیطی ده شاهی یققران هم بازی میکردند. در دایره آس بازی، میرزا علی همیشه پهلوی سلطان الحکماء، و طوری مینشست که ته بلیط او واقع شود. یکی از کیفهای آس‌بازها که بعضی آن را خوش‌نقشی میدانند، این است که کسی بلیط آنها را دید نکند، واحد بردو باخت یکدوره دخل آنها بشود. سلطان الحکماء هیچوقت باین خوش‌نقشی نایل نمیشد. اتفاق می‌افتاد که سه نفر حریف دیگر خیر میکردند، ولی میرزا علی که ته بلیط بود، بواسطه در رفتن باقی حریفها ناخن خشکی «۱» کرده، با دست‌های کم وزن مانند جورجور بی‌بی و جورجور سرباز حتی، با دو آس سهل است با دو شاه هم دید میکرد، و نمی‌گذاشت بلیط سلطان الحکماء قصر در رود. بطوریکه حکیم-باشی را از این «دیدم. دیدم» های خود خیلی عصبانی کرده بود. یکی از شبها که واقعا میرزا علی خیلی در این رویه بیمزگی کرده، حتی با نقش دو شاه هم با چشم‌های کم دید نم نمود، بلیط سلطان الحکماء را پشت سر هم دید کرد حکیمباشی تنگ آمده برآشفست، و با بیان نستعلیق خود گفت، آقا میرزا علی! هی می‌گوئید دیدم، دیدم، آخر با کدام چشم؟!

باید دولت ایران هم بسفارت انگلیس جواب داده باشد، هی می‌گوئید با روسها از در آشتی تو نیائید، ما شما را حفظ خواهیم کرد. آخر با کدام پول و با کدام قشون؟ ملت شما که شما را از صرف يك شلینگ، و فرستادن يك سرباز در راه

نجات ایران ممنوع داشته، و میخواهد این يك مشت قشون شكسته‌ای را هم که بین منجیل و قزوین دارید از ایران ببرد، در این صورت چرا نمیگذارید ما با دولت همجوار شمالی از در صلح وارد شده، کار خود و بالتبع کار هندوستان شما را هم بسامان کنیم؟

در واقع رأی مجلس مشاوره عالی، یعنی اطلاع یافتی از مذاکرات سفیر ایران با مسکوئها، و مقایسه بین دو طرف قضیه، که پیشنهاد علماء و تنها نتیجه مثبت این مجلس بود، جواب مراسله سفارت را داد، و بانگلیس فهماند که بقول سلطان الحکماء اینکه هی میگوئید، دیدم، آخر با کدام چشم؟

باری این توپ پنبه‌ای هم هیچ‌جا را سوراخ نکرد، و این تشرکاشی «۲» هیچکس را نترساند. تنها کاریکه صورت داد این بود که رئیس الوزراء جرئت نکرد شانزده ماده ارسالی مشاور الممالک را آفتابی کند. انگلیس‌ها عجالتا بهمین اندازه قناعت کردند، و حتی از ریاست افسران انگلیسی در قزاقخانه هم که ماده اول این مراسله بود دیگر حرفی شنیده نشد، زیرا تا شب کودتای سوم حوت ۱۲۹۹، سردار همایون رئیس رسمی دویزیون قرّاق بود. انگلیس‌ها هم چنانکه در آینده خواهیم دید، چون آدم خود را برای برپا داشتن کودتا پیدا کرده و در آتریاد رشت که برای کودتا طرف توجه آنها بود «بی‌رقم قوش چی باشی بودند» حاجتی بگرفتن حکم رسمی ریاست این آتریاد، برای افسران خود، آنهم از سپهدار نداشتند.

نارضا مندی عامه از کابینه سپهدار

میدانیم سبب رضایت دادن مردم بریاست وزرای سپهدار، همان گیلانی بودن او، و باین امید بود که بتواند متجاسرین را سر جای خود بنشاند، بی‌اعتنائی رئیس الوزراء، بنقویت آتریاد رشت، و بی‌مدافع گذاشتن این شهر و آمدن متجاسرین بر رشت این امید را بدل به یأس کرد. مردم حقا میگفتند: چرا این آقا پول دولت را بهم شهریه‌های خود قرض داده، و برای تقویت آتریاد رشت خرج نکرده است؟ یا بعبارت ساده‌تر، میگفتند:

چرا دولت «پولی راکه باید بحکیم و دوا داده باشد بمرده‌شو و قبرکن داده است.» از طرف دیگر، ضجه مویه‌های حضرت اشرف که در بیانیه‌های خود که برای کارچاقی سیاست یکطرفی بکار می‌بست، بخصوص رویه‌ایکه در مجلس مشاوره عالی اتخاذ کرده، و عبث آنقدر سروصدای بی‌موضوع از قتل و غارت متجاسرین و احتمال حمله بالشویکها براه انداخته بود، همه را منزجر کرده، در مجالس و محافل با بیانات مضحك و مسخره آمیز حکایات و قصصی از او نقل میکردند، و نقادی از این رئیس الوزرای بی‌سیاست بی‌مرام در همه محافل شایع بود این کابینه، برخلاف تحسین‌های لردکرزن، از تمام کابینه‌های دوره مشروطه ایران، مبتذل‌تر بشمار می‌آید. برای اینکه خواننده عزیز از درجه بی‌عظمی آن مستحضر شود، اشعار یکی از ادبای وقت را که در هجو آن سروده و در آن روزها دهن‌بدهن میگشت، با تبدیل اسامی خاص بنقاط در اینجا می‌آورم:

دردا و حسرتا که جهان شد بکام خر/زد چرخ سفله سکه دولت بنام خر
 افکنده است سایه، هما بر سر خران/افتاده است طایر دولت، بیام خر
 خر بنده خران شده، آزادگان قوم/پهلوی زده، بچرخ برین احتشام خر
 خرها وکیل ملت و ارکان دولتند/بنگر که تا چه پایه رسیده، مقام خر
 شد دائمی ریاست خرها در این دیار/ثبت است بر جریده عالم دوام خر
 گر خر زمام ملك بگیرد عجب مدار/چون اجنبی گرفته دودستی زمام خر
 هنگامه‌ای بیاست، بهر گنج مملکت/از فتنه خواص پلید و عوام خر
 خر ز اقتضای طبع، لگد میزند بخلق/مهتر اگر بدست نگیرد زمام خر
 آگه گر از سیاست کابینه کس نشد/نبود عجب که نیست معین مرام خر
 روزیکه جلسه وزراء منعقد شود/دربار چون طویله شود، ز ازدحام خر
 یا رب ... ملك چسان میخورد پلو؟/گر گاه و یونجه است همیشه طعام خر
 گفتم بيك وزیر که من بنده توام/یعنی منم ز روی ارادت غلام خر
 در غیبت وزیر معاون بود کفیل/گوساله است نایب و قائم مقام خر
 این شعر را بنام ... گفته‌ام تا در جهان/بماند پاینده نام خر
 حسن بدیع، عضو وزارت امور خارجه

رفیق ادیب من هم قطعه «لاادری»

این مقام ریاست وزرا بمثل هست دسته هاون را که در صفحه ۳۸۴ جلد دوم این کتاب، بمناسبتی تمام آنرا نوشته‌ام در همین روزها برای من خواند.

قرارداد ایران و روس

البته خواننده عزیز توجه دارد که از کابینه سپهدار، که در ششم قوس در جلسه مشاوره عالی جرئت اظهار دریافت مواد شانزده‌گانه توافقی بین مشاور الممالک و اولیای دولت شوروی روسیه را که دو روز قبل در ۴ قوس دریافت کرده بود، نداشتند و آنقدر هیاهو در اطراف متجاسرین و بالشکویکها راه انداخته است نمیتوان انتظار داشت که جوابی باین شانزده ماده بمشاور الممالک داده باشد. اگر هم جوابی داده راجع باستخراج نشدن تلگراف و غیر مفهوم بودن مواد ارسالی بوده است، تا بدین وسیله طفره و تأخیری در کار پدید آمده، و روزگار راه‌حلی برای این موضوع بغرنج پیش بیاورد.

مشاور الممالک را هم خوب شناخته، و میدانیم که بواسطه دوری دو سه سال اخیر از تهران، اعتنائی بسیاست یکطرفی نداشته، و برعکس بدش نمی‌آید ضرب شصتی بمسببین ناکامروائی خود در کنفرانس صلح پاریس نشان داده، و خویش را بهموطنان خود کاملاً بشناساند. از طرف دیگر، زمینه قرارداد دولتین هم که سراسر گذشت از طرف روسها است، بواسطه مراسلات دولت شوروی به اسد بهادر و اعلانات براوین وزیر مختار بی‌اختیار نامه بالشویکها، و همچنین مواد هیجده‌گانه کالامیتسف که اعضای سفارت کبری از تهران برای او آورده‌اند، حاضر است. بر فرض اینکه بالشویکها چون حالا قوت گرفته و رنگ و روئی بکار خود داده‌اند دبه درآورده، نخواهند تمام آن مواد را قبول کنند، باز هم بمذاکره و زیر و بالا کردن میتواند قرارداد نفعی برای ایران به‌بندد، گذشته از اینکه سابقاً مدتی مستشار سفارت پترز بورغ بوده، در مرکز هم مدتی شغل

مدیری کل وزارت امور خارجه را داشته، و چندی هم وزیر امور خارجه بوده بآمال ملی ایران واقف، و بنقاط حساسی که باید در قرارداد ذکر شود بصیر و با اطلاع است. چنانکه در بیست روز اول اقامت در مسکو، توانست شانزده ماده که در آنها بین طرفین توافق حاصل شده بود، تنظیم کرده و در اوایل قوس به تهران ارسال دارد. این مواد در ۴ قوس به تهران رسید. ولی چنانکه دیدیم مراسله سفارت انگلیس و هیاهوی دولت دراطراف این مراسله، واجمالا طرفداری دولت از سیاست یکطرفی مانع افشای آن شد، و در کیف وزیر خارجه، یا رئیس الوزراء با کمال دقت محفوظ و مضبوط ماند. بهانه این عدم اقدام هم شاید این بود که مثلا چند کلمه از بعضی مواد آن درست استخراج نشده بود.

این موضوع هم قابل ملاحظه است. که در این موقع روابط تلگرافی مستقیم که سابقا بین تهران و روسیه برقرار بود، بواسطه خرابی که بالشویکها در مراکز تلگرافی هند و اروپای انگلیس اجرا کرده، و خطوط آن را هم از بین برده بودند دیگر در کار نبوده و کار مخابره مسکو به تهران مشکل بود، و شاید بعد از مدتی انتظار مشاور الممالک خبر شد که راست یا دروغ تلگراف او در تهران درست استخراج نشده است؛ و چون در خلال این مدت مذاکرات خود را با شورویها کاملتر کرده بود مواد جدیدی که عبارت از ۲۱ ماده آشکار او هفت ماده سری و در حدود همان شانزده ماده ارسالی سابق بود، تنظیم کرده از مسکو بمنشور الملك نماینده ایران در بادکوبه مخابره کرده، و ضمنا دستور داد که مشار الیه شخصا باستارای ایران برود و مواد را مخابره کرده جواب بگیرد، و ببادکوبه برگشته و بمسکو مخابره کند، تا دیگر آقایان نتوانند ببهانه عدم استخراج کار را معطل کنند.

منشور الملك، در دوازدهم جدی ۱۲۹۹ باستارا آمده، تقاضای حضوری فوری نمود از طرف رئیس الوزراء، آقای ادیب السلطنه (حسین سمیعی) معاون ریاست وزراء و فهیم الدوله (مصطفی قلی هدایت) کفیل وزارت خارجه به تلگراف خانه رفته، مواد آشکار و مخفی را از منشور الملك گرفته برای رئیس الوزراء آوردند.

بیچاره گیلک مرد، بقول دهاتیها «تا روباه شده بود بچنین راه آبی گیر نکرده بود» که «نه راه پس داشته باشد و نه راه پیش» از یکطرف، بخوبی میداند که حامیان خارجی او چقدر از تجدید روابط بین دولتین ایران و روس بدشان میآید، و کسی که در این راه حتی يك قدم هم بردارد الی الابد منفور آنها است، و بهیچ خدمت و معذرتی این گناه را بر او نخواهند بخشید. از طرف دیگر مواد ارسالی هم چیزهائی است که سراسر بر نفع ایران است، و در این کشور کمتر کسی پیدا میشود که آنها را بتواند رد کند. بدتر از همه، این مشاور الممالک خوشجنس این بار یکنفر محصل هم برای دریافت جواب فرستاده، و این محصل سمج در آستارا نشسته «منفک نشود الابدای کل دین» «۱» و اگر احيانا در استخراج هم غلطی پیدا شود فوراً تصحیح کرده، تحویل خواهد داد. چه بنیست خطرناکی!!

فردای این روز، خود بشخصه بتلگراف خانه رفت و با منشور الملك مذاکره‌ای بعمل آورد، که شاید بتواند راه تعلل و ماطله‌ای پیدا کند آنهم بجائی نرسید و منشور الملك باو فهماند که بین رد و قبول هرکدام را اختیار کند باید جواب قطعی بدهد. زیرا بالشویکها از این ماطله‌ها حقا عصبانی هستند.

پس چه باید کرد که این بار که در هر حال باید کشید، لامحاله قدری سبکتر شود؟ باز باید بمجلس مشاوره عالی متوسل شد و شریکی در جرم بدست آورد، و تخفیفی در عذاب تحصیل نمود.

بنابراین، مطلب بشاه عرض شد و جلسه مشاوره عالی از سران قوم تشکیل گردید، و در جزئیات مواد وارد رسیدگی شدند. اعضای این مجلس حقا مواد سری را که ناگزیر انگلیسها را بتشویش میانداخت، رد کرده و مفهوم آنها را در سایر مواد گنجانده ۲۶ ماده افشاء تنظیم کردند و تسلیم نمودند.

روز ۱۶ و ۱۷ جدی فهیم الدوله و نصر الملك که اولی کفیل وزارت خارجه و دومی وزیر مشاور کابینه سپهداربودند، از شغل خود استعفاء نمودند. رئیس الوزرا هم استعفای آنها را پذیرفت. در اینکه استعفای این دو برادر تماس مستقیم با قرارداد داشته است من هیچ تردیدی بخود راه نمیدهم و تنها احتمالی که برله آقایان میتوانم بدهم این است که شاید آنها را برای مجلس مشاوره عالی خبر

نکرده‌اند، و این موضوع بآنها برخورد و این استعفای بی‌دلیل آنها در چنین موقع باریک از این راه بوده است.

تشرکاشی

سفارت انگلیس که آنچه سعی کرده و در جوش نخوردن میانه دولتین ایران و روس مجاهده بی‌نتیجه نموده بود، همین‌که دید مجلس شورای عالی مشغول رسیدگی در مواد است چون خوب میدانست که موارد ارسالی چیزی نیست که این مجلس بتواند آن را رد کند، دست به نغمه دیگری زد، و امر داد که اتباع انگلیس دست و پای خود را جمع کرده ایران را ترك بگویند. تاریخ این امرنامه معلوم نیست، ولی از قراری که بالفور، (یکی از تهمانده‌های مامورین انگلیسی اجرای قرارداد وثوق الدوله) نوشته است، در ششم ژانویه ۱۹۲۱، مقارن ۱۶ جدی ۱۲۹۹، (یکروز قبل از تاریخ تصویب مواد ۲۶ گانه) این موضوع بین اتباع انگلیس در تهران مطرح بوده است. همچنین بانك شاهنشاهی، در همین روزها اعلانی منتشر کرد که مردم بیایند سپرده‌های خود را از بانك خارج کنند. مقصود سفارت از این دو اقدام مشوب کردن افکار عامه بوده است، که مردم تصور کنند که بمجرد گذشتن قرارداد بالشویک‌ها بایران خواهند ریخت و بهیچکس ابقا نمیکنند، یا میخواستند باعضای مجلس مشاوره عالی حالی کنند که حالا که شما با شورویها می‌خواهید رابطه پیدا کنید باید از ما صرف‌نظر نمائید. ولی البته این تشرکاشی بجائی برنخورد، و مجلس مشاوره عالی کار خود را کرد.

تصویب قرارداد

در روز ۱۸ جدی، بهرجان کندی بود گیلک مرد ۲۶ ماده تنظیمی مجلس مشاوره عالی را بمنشور الملك مخابره نمود، و چون مشاور- الممالک اختیار امضاء را هم از مشیر الدوله داشت، حاجتی به تجدید اختیار نداشته، و این موضوع هم قدری بار گیلک مرد را در نزد دشمنان این تجدید روابط، سبک‌تر

میکرد. حاجت بذکر ندارد، که منشور الملك که در يك هفته اقامت خود در آستارا، چندین تلگراف راجع به تعجیل این امر فرستاده است، همینکه مواد ۲۶ گانه بدستش رسید، فوراً با کشتی مخصوصیکه او را از بادکوبه باستارا آورده بود، ببادکوبه مراجعت کرده، و کار را با تلگراف تحویل مشاور الممالک داد، و او نیز در نوبت خود، با اختیاری که داشت پیمان دوستی بین طرفین را امضاء نمود. و برای امضای نسخه اصل و مبادله آن، سه ماه موعده قرار گذاشتند. برای این که مجدداً باین موضوع برنگردیم، از خواننده عزیز اجازه می‌خواهم که قدری از سلسله حوادث جلو بیفتیم.

سه ماه موعده داشت سرمیرفت، و باید در ظرف این مدت اصل قرارداد بامضای رئیس دولت یا کسی که از طرف او نمایندگی داشته باشد، بامضاء برسد. میدانیم مشاور الممالک اختیار امضای اصل و مبادله را از کابینه مشیر الدوله داشت، و روز ۸ حوت ۱۲۹۹ و زمان ریاست وزرای سید ضیاء الدین اصل آن بامضاء رسید، و این خبر در ۱۹ حوت بوسیله منشور الملك که برای رساندن همین خبر، باستارای ایران آمده بود بمرکز ابلاغ، و روابط دولتین شروع، و رفیق روتشتین بسمت سفارت کبرا بایران آمد، و مشاور الممالک با همین سمت در مسکو مقیم گردید.

شیر برنج عمر

یکی از متلك‌هائی که عوام شیعه برای عمر خلیفه ثانی ساخته‌اند این است که میگویند روزی این خلیفه بامیر المؤمنین علی علیه السلام برخورد، و دو بدو باهم قدری صحبت داشتند، درضمن، عمر بعلی گفت تو که خود را عالم بماکان و مایکون میدانی، بگو بدانم امروز من نهار چه خواهم خورد؟ علی گفت شیربرنج! از هم جدا شدند. خلیفه تا وقت ظهر کارهای خود را تمام کرده، هاروهور «ا» گرسنه بخانه آمد. پرسید نهار چه داریم؟ گفتند شیربرنج! عمر بداخم بود، بداخم‌تر شد، و از خانه بیرون آمد. بخانه خواهرش رفت پرسید: نهار چه دارید؟ گفتند: شیربرنج!. عمر معطل نشد، و بچاک زد و بدو سه جای دیگر هم که

میتوانست آنجاها خراب شود، سری زد. آنها هم جز شیربرنج چیزی نداشتند. از فرط بوری «۲» سر بصحرا گذاشت. از قضا در حول و حوش مدینه هم بعمله و آبکش و کارگری برنخورد که خود را سربار آنها کند. بالاخره، خیلی دور از شهر بستر چرانی رسید.

بعد از خوش‌وبش معمولی چون هیچ احتمال نمیداد که شتر چران هم شیربرنج داشته باشد، بدون پرسش از ماهیت غذا گفت من خیلی گرسنه‌ام غذائی برای من بیاور. شتر چران گفت امروز غذای خوبی تدارک دیده‌ام. معلوم میشود تو هم از این غذا قسمت داشته‌ای و الا من معمولاً خیلی زودتر از اینها نهار میخورم و بلافاصله برخاست، و پس از مدت کمی سفره پشمینه خود را پهن کرده و ظرفی پر از شیربرنج! جلو عمر میان سفره گذاشت.

حال جناب خلیفه بسیار بد شد و بدون اینکه حرفی بزند، برخاست و براه افتاد. شتر چران حیرت زده جلو او را گرفت و سبب این رویه را که در نزد اعراب بسیار ناپسندیده است، پرسید. عمر گفت: امروز از کسی که خیلی ادعای علم بمغیبات میکند پرسیدم:

نهار امروز من چیست؟ گفت شیربرنج! من برای اینکه خلاف پیش‌گویی او را باجرا برسانم عزم کردم امروز شیربرنج نخورم. در شهر بهرجا رفتم جز شیربرنج چیزی نداشتند. مخصوصاً از شهر بیرون آمدم که از شر این شیربرنج ملعون خلاص شوم. اینجا هم باز گرفتارش شدم! شتر چران که البته خلیفه را نمی‌شناخت، گفت: تو عجب مرد عنود لجوجی هستی! مردک! شیربرنج را بخور و برو. دست این مرد را که مسلماً یکی از اولیای خداست ببوس و سر بسپار! ولی عمر همچنان در استنکاف خود باقی بود، و نمیخواست دنده بقضا بدهد. شترچران عصبانی شد، گفت من باید پیش‌گویی این بنده خاص خدا را درباره تو اجر کنم. برخاست و چماقی که با آن شتران خود را میراند، بدست گرفت و بضرب دگنک شیربرنج را بخورد عمر داد.

من این قصه را در بچگی از اصغر قاپوچی، که خواننده عزیز از جلد اول کتاب سابقه بر احوالش دارد، شنیده‌ام، و این «سند تاریخی» را مخصوصاً ذکر کردم،

تا دیگر بعضیها نگویند که برای مندرجات «شرح زندگانی من» چون مستند ندارد، نمیتوان ارزش تاریخی قائل شد. مستندات تاریخی، درکل دنیا هم بالاخره جز از همین قماش دیده و شنیده‌ها چیز دیگری نیست. منتهی یکی دو دست گشته، در کتابها ثبت شده و آنها که میخواهند در نویسندگی خود، اهل تحقیق باشند، با عددگذاری يك و دو سه ... گذشته از اسم کتاب، شماره صفحه‌هایی را هم که از آن کتاب نقل کرده‌اند، متذکر میشوند و پائین صفحات کتاب خود را سیاه میکنند، تا ضمناً قدری کتاب نوشته خود(?) را پرحمتر کرده باشند. از اینها اهل تحقیق‌تر آنها هستند که چند نسخه قدیمی را از يك کتاب میگیرند و گذشته از ذکر اختلاف نسخه‌ها، در متن کتاب حاشیه‌هایی هم که هر بی‌اطلاع مغرض در ضمن خواندن بر نسخه‌های متعدد زده است، نقل میکنند. و اسم این بیهوده‌کاریها را نویسندگی میگذارند، و هیچ فکر نمیکنند که این کار در متن کتاب جز پریشان کردن حواس خواننده، هیچ فائده‌ای ندارد، تا چه رسد به حواشی که جز افکار خوانندگان بی‌سواد بی‌اطلاع چیزی نیست.

رحله ابن یشهب

آقای دبستانی وکیل کرمان میگفت، روزی در مجلسی بیکی از این قماش محققین از نویسندگان معاصر برخوردارم. اسم هر کتابی را میبردند، الکی وارد در تحقیق چگونگی آن میشد. منتها، از فرط شارلاتانی از کلیاتی که همه کتب ممکن است شامل آنها باشد، سخن میراند، در صورتیکه روحش از این کتاب بیخبر بود. بعد از آنکه اسم چند کتابی را که کاملاً از آنها با اطلاع بودم، امتحان کرده و یقینم شد که مؤمن خیلی بی‌روغن سرخ میکند، اسم نویسنده‌ای را جعل کرده، و کتابی را باسم او منسوب داشته گفتم «رحله ابن یشهب» را دیده‌اید؟ من اسم این کتاب را شنیده‌ام ولی هر جا تحقیق کردم، اثری از آن نیافتم.

«گفت بلی! این کتاب خیلی نفیسی است که سه نسخه بیشتر از آن در دنیا موجود نیست.

یکی در کتابخانه لیدن و یکی در کتابخانه بریتانیا، و سومی در کتابخانه کتب

قدیمه اسپانیا، چون ابن یشهب از نویسندگان اسلامی اندلس بوده است، نسخه اصلی که بخط نویسنده، بسال ... نوشته شده، و از همه معتبرتر است، در کتابخانه اشبیلیه است. من در سفریکه باروپا رفتم مخصوصا برای دیدن این کتاب با شبیلیه رفتم. این کتاب در روی پوست با خطی بین ثلث و نسخ نوشته شده، و معلوم میدارد که این مرد دانشمند، گذشته از مقام علمی چقدر خوشخط هم بوده است، ابن یشهب در مقدمه کتاب اشاره‌ای هم بسایر رحله‌های خود کرده، و معلوم میشود که تمام عالم آنروزی، یعنی اروپا و آسیا و آن اندازه از افریقا که در آن تاریخ کشف شده بود، همه را دیده و این کتاب شرح یکی از رحله‌های اوست. شرح رحله‌های دیگر او هم در این کتابخانه مضبوط است، من همه آنها را مطالعه دقیق کرده، و از نوشتجات این مرد دانشمند مغربی خیلی استفاده کردم، و یادداشت‌هایی از نوشتجات او ...» آقای دبستانی میگفت اگر کسی غیر از من بود، یقینا جا میخورد و میگفت شاید بطور تصادف این اسم نویسنده و کتاب جعلی، با شخصی تطبیق کرده است.

ولی چون من از امتحانات سابق خود بر احوال روحیه مؤمن آشنا شده بودم. مجال ندادم که باقی نقالی خود را تمام کند، گفتم اینقدر تند نروید، آرامتر! نقالیهای شما نسبت بسایر کتب مرا واداشت که این اسم کتاب و نویسنده هر دو را جعل کنم، ببینم شما در جعل تا کجا جلو میروید،

باری سخن از شیربرنج عمر بود. آیا این یکی از عجائب قضا و قدر نیست که باید سپهدار ترسو، یعنی همان ممدوح لردکرزن و کابینه عوام بیسواد او که طرفدار سیاست یکطرفی بوده‌اند، تصویب کننده قرارداد ایران و شوروی واقع شوند، و در رئیس الوزرائی آقای سید ضیاء الدین، (که چه عرض کنم؟) اصل آن امضاء و مبادله گردد!؟

این قرارداد بعد از کودتا، در تاریخ ۲۴ قوس ۱۳۰۰ و کابینه اول آقای قوام السلطنه بتصویب مجلس رسید. اینک عین ۲۶ ماده قراردادیکه از طرف مجلس مشاوره عالی تنظیم و بتوسط منشور الملک جهت مشاور الممالک ارسال شده است «۱»

قرارداد بین ایران و اتحاد جماهیر روسیه

- ماده ۱- دولت جمهوری روسیه تمام معاهدات و قراردادهای دولت سابق روسیه را با ایران لغو نمود.
- ماده ۲- دولت جمهوری روسیه، تمام معاهدات و قراردادهای سابق روسیه را با دولت ثالثی راجع بایران لغو مینماید.
- ماده ۳- دولتین متعاهدتین از دخالت در امور داخلی یکدیگر احتراز میورزند.
- ماده ۴- دولت جمهوری روسیه قروض ایرانرا بروسیه باطل میشمارد و در هر محلی که برای تأدیه قروض مزبور معین شده بود دخالت نخواهد نمود.
- ماده ۵- دولت روسیه بانک استقراضی را با نقود و اشیاء و محاسبات و اموال منقول و غیر منقول آنرا به ایران تفویض مینماید.
- ماده ۶- دولت روسیه شوسه انزلی- تهران- قزوین- همدان و کلیه متعلقات آن و اسکله و وسایل نقلیه در راه ارومیه و تمام خطوط تلگرافی که روسیه در ایران کشیده و پرت انزلی و تمام متعلقات آنرا بایران تسلیم و تفویض میکند.
- ماده ۷- دولتین متعاهدین در کشتی رانی در بحر خزر حق متساوی خواهند داشت.
- ماده ۸- تمام امتیازاتی که دولت سابق روسیه و اتباع آن از ایران گرفته اند از درجه اعتبار ساقط است. اراضی و املاکی که روسیه سابق دارا بود فقط عمارت سفارت در تهران و زرگنده و عمارت قنسولگریها بملکیت روسیه میماند.
- دولت ایران هم وعده میدهد که امتیازات مزبوره را بدولت خارجه دیگری یا اتباع دولت دیگر ندهد.
- دولت روسیه در اداره کردن قریه زرگنده مداخله نخواهد داشت. الغای امتیازات البته شامل راه آهن جلفا و تبریز و کشتی های دریاچه ارومیه هم خواهد بود.
- ماده ۹- جزیره آشوراده و فیروزه بدولت ایران اعاده میشود. در رود اترک طرفین متعاهدین حق تساوی دارند.

- برای رفع اجحاف از حیث اراضی و میاه در طرف خراسان کمیسیونی از اعضای روسی ایرانی معین و اختلافات را رفع خواهند کرد.
- دولت ایران مالکیت دولت روس را در سر حد روس تصدیق می‌نماید.
- ماده ۱۰- دولت روس تمام ادارات روحانی روس را در ایران منحل، و عمارت آنها را بایران واگذار مینماید که برای تأسیسات ملی بکار برند.
- ماده ۱۱- حق قضاوت قنسولها بکلی باطل شده و رعایای طرفین روس و ایران تابع قانون محلی خواهند بود.
- ماده ۱۲- اتباع طرفین در خاک یکدیگر از خدمت نظامی و پرداخت عوارض جنگی معاف هستند.
- ماده ۱۳- در مسافرت اتباع طرفین در خاک طرفین، رعایای روس و ایران و رعایای ایران و روس حقوق کامله الوداد خواهند داشت.
- ماده ۱۴- تجارت و حقوق گمرک امتعه روس در ایران بموجب نظامنامه‌ای علیحده در کمیسیونی مرکب از طرفین معین خواهد شد.
- ماده ۱۵- طرفین حق ترانزیت در خاک یکدیگر خواهند داشت.
- ماده ۱۶- طرفین متعاهدین هرچه زودتر باب مخابرات پستی و تلگرافی باز خواهند کرد و قرارداد آن توسط کمیسیون علیحده معین میشود.
- ماده ۱۷- طرفین در پایتخت یکدیگر با رعایت حقوق بین المللی نماینده سیاسی خواهند داشت.
- ماده ۱۸- طرفین در نقاطی که لازم بدانند تأسیس قنسولگری خواهند نمود، و باید این تأسیس و تعیین قنسولگری قبلا، با اطلاع و تصویب طرفین رسیده باشد.
- ماده ۱۹- اگر قشون دشمن روسیه بخواهد از ایران بروسیه حمله کند، پس از آنکه دولت روسیه توجه دولت ایران را باین مسأله جلب کرد و اتمام حجت خواهد نمود در صورتی که دولت ایران قادر بجلوگیری نشد، ممانعت از ورود قشون روس نخواهد کرد، و روسیه از آذربایجان و ارمنستان در تجاوز بایران ممانعت خواهد نمود.
- ماده ۲۰- هرگاه صاحب‌منصبان بحری که دولت ایران استخدام نماید، از خدمت

دولت ایران بخواهند سوء استفاده نمایند و بر علیه روسیه اقدام نمایند، روسیه انفصال آنها را از ایران خواهد خواست.

ماده ۲۱- دولت ایران وعده میدهد که در باب اعطای امتیاز شیلات با کمپانیهای مرکب از تبعه دولت ایران و روس، داخل مذاکره شود و برای فروش و حمل و نقل ماهی بروسیه موجبات تسهیل در قرارداد تجارتي و گمرکی فراهم خواهد نمود.

ماده ۲۲- در هر شهری که بانک استقراری خانه داشته باشد، و در آنجا قنصلگری روسیه منزل نداشته باشند، یکی از خانههای بانک برای قنصلگری داده خواهد شد.

ماده ۲۳- دولت روس متعهد میشود تمام خساراتی که از قشون روس بایالت گیلان وارد شده جبران کند. برای تعیین خسارات کمیسیونی از طرفین منعقد خواهد شد.

ماده ۲۴- عهدنامه در مدت سه ماه بتصویب دولتین خواهد رسید.

ماده ۲۵- عهدنامه بروسی و فارسی نوشته شده و در هر دو مضمون سندیت خواهد داشت.

ماده ۲۶- عهدنامه بعد از امضاء فوراً مجرا خواهد شد.

بدقماری

دولت شوروی روسیه، در اجرای پاره‌ای از مواد این قرارداد با کمی اهمیتی که دارد تاکنون بطفره و تعلل گذرانده و رفتار آن دولت عیناً بمثل عامیانه «خر رفت و رسن رفت صد دریغ از چنبر «۱»» میماند، و مثل این است که برای این جزئیات بیشتر از کلیات و گذشت‌هایی که نسبت بایران کرده است میخواهد اهمیت قائل شود بقرار ذیل:

در ماده پنج «دولت روسیه بانک استقراری را لغو و اشیاء و محاسبات و اموال منقول و غیر منقول آن را بدولت ایران واگذار» نموده است. من در جای خود نوشته‌ام که کارکنان این بانک که از روسهای تزاری بودند، در این دو سه ساله

برای راه انداختن مصارف خود، طلبهای این بانک را از مردم بامانات یکی پنج شاهی وابسته بودند، و این بانک جز در و دیوار و تیرو و تخته چیزی نداشت. فقط چیزی که برای آن مانده باغ پارک امین السلطان بود که بموجب این پیمان باید بدولت ایران برسد، وقتی رفیق رتشتین بایران میآمد، قرار شد که این محل را که قبلا هم سفارت روس تزاری از بانک استقراضی اجاره کرده بود، از دولت ایران سه ماهه اجاره کنند، تا عمارت سفارت در پامناز تعمیر شود، و باین عنوان سفارت روس شوروی در آن اقامت نمود و این عمارت و پارک وسیع که امروز دویست سیصد میلیون ریال ارزش دارد، در تصرف آنها ماند. ولی آقایان اجاره خانه سفارت ایران را در مسکو، با اینکه از خانه‌هایی بود که دولت از اشخاص متفرقه تصرف کرده، و مال دولت شده بود ماه‌بماه، منظمآ دریافت میداشتند.

حتی آقایان تقاضای ثبت این عمارت و پارک را هم نمودند، منتها این تقاضا در ثبت اسناد بواسطه بی‌مدرکی رد شد. بنابراین دولت ایران، از واگذاری این بانک بخود فائده‌ای جز پرداخت دویست و چهل هزار تومان حقوق عقب‌مانده مأمورین تزاری بانک، که رفیق رتشتین برای آنها از دولت ایران گرفت، فائده دیگری نبرده، و در حقیقت زمین و چهاردیوار و یک مشت چوب و تخته را بدویست و چهل هزار تومان خریده است.

در ماده شش دولت روسیه در ضمن واگذاری راهها و خط تلگرافی و پاره‌ای خرد و ریز دیگر، پرت انزلی و تمام متعلقات آنرا بایران وا گذاشته است، یکی از متعلقات پرت انزلی، ماشین شن‌کش آن بوده است که بدون آن کشتی نمیتواند وارد بندر شود، این ماشین را هم قبل از تحویل پرت دست بسر کرده‌اند و هرچه دولت مطالبه کرده است، جواب رضایت‌بخش نشنیده است.

در ماده نهم «جزایر آشوراده و فیروزه بدولت ایران اعاده میشود. در رود اترک، طرفین متعاهدین حق تساوی دارند. برای رفع اجحاف از حیث اراضی و میاه، در طرف خراسان کمیسیونی از اعضای روس و ایرانی معین و اختلافات را رفع خواهند کرد.»

قصبه فیروزه، امروز هم بعد از بیست و پنج سال کماکان در تصرف روسیه است. آشوراده را هم اگر مرحوم رضا شاه پهلوی بی‌مقدمه، عده‌ای قشون نفرستاده و آن‌جا را بعنف تصرف نکرده بود، و قرار میشد که با تشریفات و مذاکرات این عمل صورت گیرد مثل فیروزه تاکنون بتصرف نداده بودند. راجع باراضی و میاه طرف خراسان نیز، کمیسیونی که باید رفع اختلاف کند یا بطفره و تغلل ورگذار شده و یا بواسطه سر بالا حرف زدن مأمورین روس، نتیجه‌ای نداده و در هر حال تمام اجحافات دوره تزاری کماکان برقرار است.

ماده بیست و سوم «دولت روس متعهد میشود، تمام خساراتی که از قشون روس بایالت گیلان وارد شد، جبران کند. برای تعیین خسارت کمیسیونی از طرفین منعقد خواهد شد» این ماده هم ادا نشده است.

البته سران دولت شوروی از این خرده‌کاریها و بدحسابی‌ها خیلی بدورند. و این عملیات بی‌رویه، نتیجه افکار کوچک مأمورین درجه سوم و چهارم است، که این قبیل بد قماریها را دولتخواهی دانسته، و اجر یک دولت بزرگ را که در مقابل خسارات وارده به ایران، واقعا گذشته‌های بسیار ذی‌قیمتی بایران کرده است، ضایع میکنند.

ما فعلا با همسایه شمالی خود، حسابهای قلم‌درشتی پیدا کرده، و بدقماریهائی از آنها دیده‌ایم، که این خرده حسابها در جنب آن‌ها چیز مهمی نیست. ولی هر وقت زورگوئی از بین رفت، و نوبت بحرف حساب رسید، باید این حساب‌های جزئی را هم تسویه کنیم. اولیای دولت شوروی نباید فراموش کنند، که آنروزیکه ما دست دوستی بسمت آنها دراز کردیم، حتی ملل اسلاو، یعنی هم‌نژاده‌های آنها هم از دوستی با آنها استتکاف ورزیده، کشورهای خود را کانون ضد بالشویک کرده بودند، و ما با وجود توپ و تشرهای دولت انگلیس، اول ملتی بوده‌ایم که با آنها از در دوستی درآمده‌ایم. باز هم نباید فراموش کنند، که اگر از طرف پاره‌ای دولتهای ایران، در این بیست و چند ساله، خیلی با آنها مساعدت نشده است، بر اثر همین خرده‌کاریها و بدحسابی‌ها بوده که حقا مورث کدورت میشده است. وقتی شما میخواهید یک استکانرا خودتان بسازید، و خودتان حمل کنید و خودتان



رضاخان به همراه جمعی از فرمان روسی و ایرانی قزاقخانه در این عکس محمود آیرم، میرپنج حسین خزاعی، سرکیب عبدالله خان طهماسبی، سلطان میفادته شهباب دیده می‌شود

دردست آخر بمصرف‌کننده بفروشید، و صرفه حمل و نقل و تجارت، حتی خرده‌فروشی آنرا هم بخودتان تخصیص داده، و اهالی کشورما را از این صرفه‌های مشروع در کشور خودشان، محروم کنید، سهل است در کالاهای انحصاری چون شما خریدار و فروشنده واحد هستید، متاع خود را گران بفروشید، و متاع ایران را ارزان بخرید، دولت ایران ناگزیر است، که شرکت‌هایی تأسیس کند و تجارت این کالاها را بآنها واگذار نماید، یا مثلا با آلمانها بند و بست کرده، بطورتهاتر از آنها چیزهایی بخرد، و متاع‌هایی بآنها بفروشد. یا وقتی که شما اینقدر مته بخشش‌گذاشته و از ترك بعضی کلمات که مسلما بر اثر غفلت و روشن بودن قضیه بوده است، میخواهید از تجارت آزاد ایران با خارجه جلوگیری کنید، دولت ایران مجبور است راه ترانزیتی دیگری، برای خرید و فروش مستقیم کالای خود فکر کند. اینها را نباید دشمنی با خودتان تشخیص بدهید. جواب است اینکه میگویم نه جنگ است کلوخ انداز را پاداش سنگ است (نظامی)

ملت ایران، نظر بهمان گذشته‌هاییکه در این قرارداد نسبت باو کرده‌اید، همیشه سپاسگذار بوده و هست و در حسابهای قلم درشتی هم که از اتحاد اخیر با شما پیدا کرده است، منتظر است که شما باو زور نگوئید و بهانه‌جوئی بی‌موضوع نکرده، برای حفظ نفت بادکوبه از ما نترسید؛ و جلو خان برای کشور خود نخواهید و از مأمورین خود که در انجمن‌های بین‌المللی این موضوعات واهی را که بعقیده من باید روح شما هم از آن منزجر باشد، طرح میکنند مؤاخذه کنید تا ملل عالم شما را بی‌منطق و زورگو، و مخصوصا مفتتری نشناسند.

شما که میخواهید هیچکس در کار کشور شما مداخله نکند، حتی سیاح‌ها را هم بکشور خود راه نمیدهید، ناچار باید، از مداخله در کارهای کشور دیگران هم خودداری کنید. ما هنوز هم در این اعمال بی‌رویه چند ماه اخیر مأمورین شما در ایران، شما را با خودمان طرف نمیدانیم و الا بقول عوام ایرانی‌ها را از ماست نساخته‌اند، و چنانکه اشاره کرده‌ام، گربه‌ای هستیم که با وجود کوچکی خود سر خیلی از شترها را خورده‌ایم.

لولو خرخره رفت

بر اثر اقدامات مشاور الممالک در مسکو، روز ۲۵ جدی یکی از سران مهم بالشویک از بادکوبه به انزلی آمد و اسلحه‌هایی که در این ده یازده ماهه، بین ماجراجویان ایرانی متفرق کرده بودند، جمع‌آوری کرده، بکشتی‌های بالشویکها که در آبهای انزلی لنگر انداخته بودند، نقل نمود که کشتیهای مزبور آبهای ایران را ترک کنند. افراد ماجراجو دنبال درویشی خود رفتند، و لولئین برای سران متجاسرین یکی هزار تومان قیمت پیدا کرده، و هر یک به سمتی گریختند و مردم را راحت گذاشتند. از قراریکه شنیده‌ام، سید جعفر پیشه‌وری هم یکی از آنها بوده است و من تعجب دارم که این آقا چگونه، دو مرتبه خود را با این طناب پوسیده‌ها می‌خواهد بچاه بیفکند.

پیش‌بینی‌های بی‌موضوع

من آنچه فکر میکنم نمیتوانم بدانم بعد از تصویب مواد قرارداد که در هفدهم جدی انجام یافته است، جلسات مجلس مشاوره عالی که از ۱۹ تا ۲۸ جدی، متناوباً در منزل رجال خارج از هیئت وزراء، مانند صمصام السلطنه و مشیرالدوله و عین‌الدوله، تشکیل میشده برای چه مقصود بوده است؟ شك نیست که در اینوقت کشور ایران کارهای زیادی داشته است که باید بدست وزراء و اشخاص رسمی انجام شود، ولی این کارها کاری نبوده است که احتیاجی بتصویب شورای عالی داشته باشد. مگر اینکه بگوئیم بامر شاه مقرر شده است که این آقایان مجالس خود را همچنان سرپا داشته باشند، تا اگر در مواد مصوبه قرارداد تردیدی حاصل شود، یا بالشویکها دبه‌ای درآورند برای حل و تسویه آن حاضر باشند، و نیز محتمل است که تمدید این جلسات برای این بوده است که بگویند این مجلس، فقط برای تصویب مواد پیمان با روسیه نبوده است.

از همه مضحك‌تر. بیانیه گیلک مرد است که روز ۱۸ جدی که همان روز ارسال مواد بیست و شش‌گانه، برای مشاور الممالک است. تازه می‌گوید «مردم شهرت میدهند که دولت علاقه‌ای به تلگرافاتی که از طرف مشاور الممالک میرسد نشان نمیدهد، و با بی‌اعتنائی بآن مینگرده، در صورتی که اینگونه مسائل محتاج بمذاکره و حل در نزد متخصصین است، و تا این مقدمات بعمل نیاید، و مطلب درست پخته نشود اعلام آن برای عامه فائده‌ای ندارد، و تاکنون هم دستوری در این زمینه برای مشاور الممالک فرستاده نشده است!!»

من تصور میکنم که این پیش‌بینی‌ها برای آن بوده است، که مثلا سفارت انگلیس را باشتباه بیندازند. ولی امروز که تاریخ این وقایع، از این سر و آن سر پیدا شده دنبال هم افتاده، و مقدمات و مقارنات آنها روشن گشته است، بخوبی واضح میشود که این خرده‌کاریها جز عمل لغو چیزی نبوده است. زیرا با وجود خود گیلک مرد، و همکاری او با سید ضیاء الدین، و روابط سید با انگلیسها، چنانکه در آینده نزدیکی خواننده عزیز از آن اطلاع حاصل خواهد کرد، یقینا سفارت انگلیس هم از ۱۶ ماده سابق و هم از ۲۱ ماده آشکارا و هفت ماده سری ارسالی‌های مشاور الممالک، و هم از ۲۸ ماده تصویبی مجلس مشاوره عالی، بخوبی مسبوق بوده است. اگر اینطور نبود، درست در همان وقت که مجلس مشاوره عالی مشغول تصویب مواد بیست و شش‌گانه بود، بدستور سفارت، کلنی انگلیس برای ترك گفتن خاك ایران، اجلاس نمیکرد، و بانك انگلیس هو و جنجال پس‌دادن سپرده‌های مردم را اعلان نمی‌نمود. فقط ایرانیها از مواد قرارداد بی‌خبر بودند که آنها برای وحشت و اضطراب مردم نافع، و کار کودتا را سهلتر میکرد.

استعفای بی‌دلیل و ریاست وزرای بی‌دلیل‌تر در سابق کرارا نوشته‌ام، که تمام اقدامات انگلیسها در این سه سه چهار ماهه، متوجه دو موضوع بوده است، یکی جلوگیری از تجدید روابط بین دولتین ایران و شوروی، و دیگری برپاداشتن کودتا. در قسمت اول، با همه مساعی که بکار بردند، بطوریکه دیدیم، کاری پیش نرفت، و تیرشان بسنگ خورد. پس تمام هم خود را صرف پیش بردن قسمت

دوم کردند، و برای روی غلطک انداختن کودتا بهترین وسیله بی‌صاحب گذاشتن وزارتخانه‌ها بوده است، و برای اینکار هیچ‌به‌از آن نبوده که گیلک مرد استعفاء بدهد. خوب این آقا استعفا داد؟ جانشین او ممکن است اینکاره نباشد. به! این چه فکری است؟ چه مشکلی دارد که بوسائلی که در دست داریم، مجدداً او را رئیس الوزراء کنیم. منتها این بار گیلک مرد بقدری تشکیل کابینه خود را بتأخیر خواهد انداخت، که ما کارهای کودتا، را روبراه کرده باشیم. بنابراین آقای سپهدار، در ۲۵ جدی استعفا کرد. و روز دوم دلو مجدداً از طرف شاه، مأمور تشکیل کابینه شد، و تا ۲۸ دلو، چهار روز قبل از کودتا، مشغول مطالعه در اطراف همکاران آینده خود بود، و در این تاریخ چون کارهای مقدماتی کودتا را انجام کرده بودند باو هم اجازه دادند کابینه خود را که اعضای آن جز دو نفر همان افراد کابینه قبلی و فقط کیف وزارت عوض کرده بودند معرفی کند.

نظامی شدن شهر تهران

ولی تأخیر تشکیل کابینه مانع آن نبود که گیلک مرد، در بیانیه خود که تجدید ریاست وزرای خویش را باطلاع عامه میرساند، شهر تهران را نظامی کند. اینکار برای جلوگیری از پادوها و خبرکشی‌ها و اجتماعاتی که ممکن بود اتفاق افتاده، و برای کودتا مضر باشد، از لوازم بشمار می‌آید. بعضی می‌گویند، نظامی کردن شهر تهران برای آن بوده است که کودتای دیگری جلو این کودتا را نگیرد و حتی سید مدرس را هم می‌خواهند یکی از آنها قلمداد کنند که می‌خواسته است کودتائی راه انداخته، و حکومت مقتدری تشکیل دهد. ولی من آنچه فکر میکنم، نمیدانم قوه مادی این کودتاهای تصویری را از کجا می‌آوردند و چون هیچ اثری در تاریخ از آن نمی‌بینیم و خود هم خبری از آن ندارم، قلم‌فرسائی در اطراف آنرا خارج از رویه «شرح زندگانی من» بجا آورده، از آن صرف‌نظر میکنم. حالاست که از خواننده عزیز اجازه می‌خواهم که او را با تدارکات مقدماتی کودتای شب سوم حوت ۱۲۹۹ آشنا نمایم.

تدارکات مقدماتی کودتا

فکر برپا داشتن کودتا، و تشکیل حکومت مقتدر زودتر از تابستان نمیتواند بکله مسبب آن افتاده باشد، زیرا تا اینوقت به پیشرفت قرارداد وثوق الدوله اطمینان داشتند. بنابراین توضیح مقدمات کودتا مستلزم آنست که خود را در اوایل تابستان گذشته و بدو کابینه مشیر الدوله تصور کنیم، وقایعی که از آن تاریخ ببعد اتفاق افتاده و مربوط باین واقعه باشد، یکجا جمع نمائیم، تا مقصود حاصل آید. بنابراین بخواننده عزیز قول نمیدهم، که از مطالبی که سابقا نوشته‌ام چیزی تکرار نشود. منتها نسبت به این قبیل حوادث باشاره و رگذار خواهیم کرد.

میدانیم که بازار امپریالیزم در انگلستان روزبروز کسادتر میشود، و ملت انگلیس نه همین حاضر نیست یک سرباز پوسیده خود را در این راه فدا کند، بلکه از خرج کردن یک شلینگ هم در این راه خودداری میکند. درست است که دولت محافظه‌کار انگلیس توانسته است از محاذی پوزه شیر شبه جزیره اسکاندیناوی، تا ترکیه، دول ضد بالشویکی بدور روسیه سرپا کند، و برای عدم نفوذ عقاید و افکار تازه دیواری بین روسیه و اروپا بکشد، و این قاره و بالنتیجه انگلستان را از این آفت مصون نماید، ولی این دیوار از سمت ایران کماکان بازمانده و بین النهرین و هندوستان ازین خطر نجات نیافته است. قرارداد وثوق الدوله هم که برای بستن این کل دیوار فکر شده بود، گرفتار ضدیت ایرانیان، و بالاخره با عدم اجرا مواجه شده و با ضدیت عمومی اهالی ایران، وکلای مجلس آینده این کشور هم جرئت تصویب آنرا نخواهند داشت، پس چه باید کرد، که این دیوار بی‌خرج و زحمت از طرف ما بدست خود ایرانیها ساخته شود، و هند عزیز محفوظ و بین النهرین که شکار تازه این جنگ است برای ما باقی، و سیاست و آقائی ما در این کشور که نفت فراوانی هم دارد برقرار باشد؟ باید حکومت مقتدري در ایران سرپا نمود که بدست آن این مقصود تأمین گردد.

ایران از بابت طلب از شرکت نفت پول دارد، و از این بابت نگرانی در کار نیست.

در این پانزده ساله مشروطه هم، بواسطه سیاست‌های خارجی و بی‌لجامی‌های داخلی که اکثر بدست خود ما در این کشور راه افتاده است، مردم اینقدر عذاب کشیده‌اند که در مقابل هر وضع ثابتی هر قدر هم خشن باشد، سر تسلیم فرود آورند، مخصوصاً که علی‌الظاهر اسم و نفوذ خارجی در کار نیاید، بی‌مزگی نمیکنند. گذشته از این مگر امروز يك حکومت مقتدر که بتواند حکم خود را تا اقصی دهات سرحدی نفوذ بدهد، و مردم را از کسب و کار خود مستفید نماید، اولین علاج دردهای این مملکت تشخیص نشده، و این موضوع بزرگترین راه وصول بسایر آرزوهای ملی هر ایرانی نیست؟ مقصود ما هم جز ایجاد يك چنین حکومت، چیز دیگری نمیباشد. از طرف دیگر، خود ایرانی‌ها هم از بالشویک و کمونیست خیلی متفردند و همه از خدا میخواهند دولتی باشد که بتواند جلو آنها بگیرد و ما هم میخواهیم که ایران يك چنین دولتی داشته باشد، تا در ضمن هندوستان و بین‌النهرین هم از این خطر مصون ماند. پس با تشکیل يك حکومت با قدرت و رنگ و روی ملی که بآن خواهیم داد، خوب میتوانیم، بدون اینکه اسمی یا خرجی از ما در کار باشد، مقاصد خود را انجام کنیم.

اگر وقت زیادتری داشتیم، ممکن بود دنبال عناصر اینکاره افتاد، با بازی‌های پارلمانی و حکومت ملی آنها را بکار نزدیک کرده، اختیار را بدست آنها بدهیم و بمرور حکومت مقتدر طرف حاجت را بسازیم، بطوریکه دست ما هم هیچ پیدا نباشد، و مردم ایران این حکومت را همان حکومت مقتدر ملی دلخواه خود بشناسند. ولی بالشویکها حدود ایران رسیده، سهل است در داخله مملکت هم سروصداهایی راه افتاده است. و تا ما بخواهیم از این راه حکومت مقتدر را سرپا کنیم، کار از کار خواهد گذشت. بنابراین، از راه قانونی، و بازیهای پارلمانی اگر هم به تشکیل این حکومت مقتدر موفق بشویم، تازه نظیر نوشداروی پس از مرگ خواهد بود و بدرد کار ما نمیخورد.

پس باید شخصی را پیدا کرد، و مقصود را باو فهماند و او را تقویت کرد، که با قانون یا برخلاف قانون بهر جد و جهد و قیمتی که شده است، این حکومت مقتدر را هرچه زودتر تشکیل کند، ولی این شخص کجاست و کیست؟ سلطان احمد شاه

ترسوی و سواسی؟ که حتی از جزئی تماس با قانون اساسی و قوانین عادی هم وحشت دارد؟ و گاهی منافع اساسی کشورش را هم فدای این قانون دوستی خود میکند؟ این شخص که مسلماً این کاره نیست. از او بگذریم، و در میان رجال کشور تجسس کنیم. اینها هم بعد از وضع بی‌عرضه‌ها و شیشه‌اماله‌ها دو تیپ بیشتر نیستند: یکی وجیه‌المله‌ها که مردم از آنها شنوائی دارند و اگر کارهائی صورت دهند طرف اعتراض واقع نمیشوند ولی اینها هم این نفوذ یا تنفذ را از راه اطاعت بقانون برای خود دست و پا کرده‌اند و جرأت و دل و کرده‌ای که برخلاف قانون رفتاری کنند ندارند، در صورتیکه برای وصول به حکومت مقتدر، ولو موقتاً هم باشد، نمیتوان طبق النعل بالنعل از روی قانون رفتار کرد. این کار به اشخاص بی‌باک، بیشتر از اشخاص ملاحظه‌کار حاجت دارد. پس از این تیپ برای ما کاری ساخته نیست.

تیپ دوم پاچه ورمالیده‌ها و آپاریدیها هستند، اگرچه این تیپ از حیث عدم اعتناء بقوانین بدرد این کار میخورند، ولی سوابق سوء آنها مانع آنست که مردم بگذارند پیاز آنها ریشه کند و از همان روزهای اولیه، و قدمهای اول صابون زیر پای آنها خواهند مالید «۱» و این موضوع با دوام و ثبات که یکی از اصول هر حکومت مقتدری است منافات دارد. پس چه باید کرد؟ و این حکومت مقتدر را بدست که باید سرپا نمود؟

ای بابا!! ... اینها چه افکاری است؟ فعلاً باید اوضاع حاضر را برهم زد. تغییر وضع البته اشخاص تازه‌ای را که تاکنون هیچ در این بازیها داخل نبوده‌اند وارد معرکه خواهد کرد و از میان آنها بخوبی میتوانیم شخصی را که بتواند حکومت مقتدر تشکیل کند، بیابیم. پس اول باید دنبال کسی گشت، که اوضاع حاضر را برهم بزند، یا بعبارت ساده کودتائی برپا کند.

کودتا هم دو عامل اصلی لازم دارد: قلمی و نظامی. عامل قلمی آنرا میتوان از میان تیپ آپاریدیها و پاچه‌ورمالیده‌های موجود یافت. اما پیدا کردن عامل نظامی آن کار آسانی نیست. زیرا اولاً و از همه مهمتر، این عامل نظامی باید عده‌ای مسلح زیر فرمان داشته باشد که بتواند آنها را بیای تخت ریخته، و اوضاع

حاضر را برهم بزنند، و ثانیاً باید شخص متهوری باشد که اگر با پیش‌آمدی مواجه شد، جا خالی نکند و دست ما را در حنا نگذارد و ثالثاً حرف‌شنو هم باشد که آنچه دستور می‌دهیم با کمال صداقت و صمیمیت اجرا کند، و از همه بالاتر پرچانه و سبک نباشد که نقشه را افشا کند و کار از پرده بیرون بیفتد، و ناتمام بماند. پس باز هم نباید دنبال افسران عالی‌رتبه و سردارها و امیر تومان‌ها گشت، بلکه باید، از میان افسران پائین‌تر کسی را که بدرد اینکار بخورد پیدا کرد.

افسران ایرانی که شرط اول یعنی عده مسلح را دارا باشند، دو صنف بیشتر نیستند، امنیه و قزاق، امنیه امروز همان ژاندارمری دیروز است. اگرچه افراد آن از حیث انضباط و اطاعت از بالادست بهتر از قزاقها هستند، ولی افسران آن زیر دست سوئدیها تربیت شده، و همانها هستند که در جنگهای بین‌المللی با ما سروکار داشته و از واقعیات آن دوره ناراضیند. ما نباید موجبات خودکشی کلنل فضل‌الله خان را فراموش، و با این دست‌پرورده‌های ژنرال یا لمارسن، و بخصوص شاگردان مکتب کلنل ادوال خبیث، ارزن آفتاب کنیم. پس از اینها هم باید صرف‌نظر کرد، و آنها را بخدای متعال سپرد.

قزاقها بد نیستند، و بیشتر بدرد کار ما میخورند. اگرچه آنها هم ایرانی هستند، ولی چون تا چشم باز کرده‌اند، خود را تحت فرماندهان خارجی دیده‌اند، خیلی وطن پرست خشک نیستند و بگفته‌های ما اعتماد خواهند کرد. در این سه چهار ساله هم ما خود را در نزد آنها تا حدی جانشین روسها وانمود کرده‌ایم، و بنفوذ کلمه ما معتقد شده‌اند، بنابراین، از میان آنها بهتر میتوان کسی را که بدرد اینکار بخورد پیدا کرد و آتریاد رشت بیشتر بدسترس است.

در اینجا باید متذکر شوم که نباید معتقد بود که تمام جزئیات این نقشه و افکاری که کلیات آنرا بقلم آوردیم، کلمه‌بکلمه در کابینه سن‌ژام بین افراد هیئت دولت انگلستان طرح، و مورد بحث و مذاقه واقع شده، و بالاخره کار بجستجوی میان افسران قزاق آتریاد رشت منجر شده باشد، و راجع باین امر دستور کامل مفصلی برای نمایندگان خود در تهران فرستاده باشند.

این یکی از خصائص حکومت انگلیس است که فقط نقطه اساسی و اصلی را به

مأمورین خود فهمانده، و در پیدا کردن راهکار، و چگونگی وصول بمقصود مأمورین خود را آزاد میگذارد، و این بهترین راه برای تمرین و تکمیل تدریجی زیردستان است که مستعدین آنها را تربیت کرده، و بمقامات بالاتر برساند. بعقیده من یکی از جهات عدم پیشرفت و ناکامروائی‌های دوره چهار پنج ساله دمکراسی امروزه، و نداشتن مرد برای کار، تعطیل کامل‌ترین و تربیت رجال، دردوره مرحوم پهلوی است.

این پادشاه، چون بسیار فعال و خیلی ایرادگیر بود، تمام کارها را میخواست خود بشخصه دستور بدهد، و در جزئیات مراقبت کند. وزراء و رؤسای زیردست او اعم از کشوری و لشکری هیچ عقیده و فکری از خود نداشتند، و جز ماشینی که ام الاسباب آن مغز و فکرو فعالیت شاه بود، چیزی نبودند و شخصیتی نداشتند و همینکه بعد از شهریور ۲۰، وارد صحنه استقلال شدند، هیچیک نتوانستند نقش خود را بدرستی ایفا کنند.

زیرا جز بله قربانچی‌های ترسان لرزان، و منتظر حکم و امر مافوق چیزی نبودند. باری در این مورد هم کابینه سن‌ژام، بعد از یأس از اجرای قرارداد وثوق الدوله، البته مقصود اصلی را که سد کردن کل دیوار دور روسیه از سمت ایران بوده است بین خود مطرح کرده، و راه منحصر بفرد آنرا تشکیل دولت مقتدری که در ظاهر خود را قائم بالذات معرفی کند، و در باطن او امر انگلیس‌ها را تا حدی مجری دارد تشخیص داده‌اند، ولی جزئیات قضیه را بمأمورین سیاسی و نظامی خود که در آنروزها در ایران زیاد داشتند، محول کرده‌اند، بنابراین، شاید يك قسمت افکاری که بآن اشاره شد بین این آقایان در تهران مطرح بوده است.

حالا است که میتوانیم بدانیم قزاقها برای چه منظور شهر رشت را بی‌مدافع میگذارند، و تا آقابا عقب می‌نشینند؟ و مشیرالدوله چرا استعفا میدهد؟ و استراسلسکی بچه جهت از فرماندهی قزاق کنار میرود؟ و سفارت انگلیس برای چه فرماندهی این دویزیون را جهت افسران خود میخواهد؟ و سپهدار برای کدام منظور رئیس الوزراء میشود؟ و چرا استعفا میدهد؟ و برای چه مجددا رئیس الوزراء میشود؟

و در حدود یکماه؛ بمطالعه وقت میگذرانند؟ و فقط چهار روز قبل از کودتا کابینه خود را معرفی میکند؟

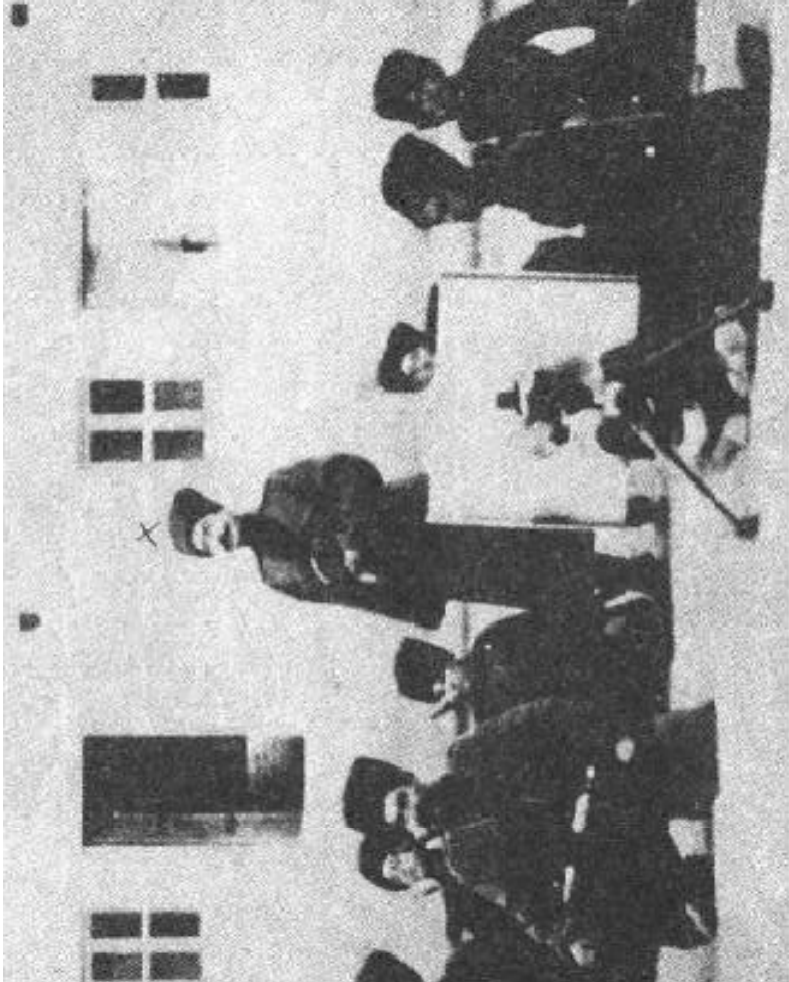
من نمیخواهم عموم کارکنان آنروز دولت را بهمدستی خارجی‌ها متهم کنم. مثلاً استعفای آقایان هدایت وزیر مشاور و کفیل وزارت خارجه کابینه اول سپهدار را از راه همفکری با خارجی‌ها، برضرر این کشور و بالنتیجه برای حصول مقصود انگلیس‌ها در برپاداشتن کودتا، یا جوش نخوردن بین شوروی و ایران بشناسم، و اکثر اهل حل و عقد آندوره، بخصوص این دو برادر را مردمان شریف و وطنپرستی میدانم که از این قماش افکار و وطن‌فروشی‌ها بدور بوده‌اند و دانسته و فهمیده هیچوقت بر ضرر کشور خود اقدامی نمیکرده‌اند.

نقص بزرگ کارما در این است که همیشه افسار کارها را بدست اشخاص بیکاره کم‌جرت میدهیم، و معتقدیم که استخوان پوسیده پدران و عنوانات ظاهری و جاهت، بخصوص سابقه وزارت بیشتر از زیرکی و زرنگی و دانش و بهم بستن کار و موقع شناسی کار میکند، و بهمین جهت است که کادر منتظر الوزاره‌های ما همان کادر قدیمی است، و کاندیداهای وزارت چه در ادوار گذشته و چه امروز بیش از معدودی که کرارا آنها را امتحان کرده و در بیکارگی آنها شکی نداریم، نیستند، و عجب اینستکه امروز هم که لوازم پخت و پز برقی داریم، پی دیزیهای از کاردرآمده میگردیم، دل‌مان باین خوش است که از وجود این عالی جنابان خسارتی بکشور نمیرسد در صورتیکه خسارت بیکارگی و ندانم‌کاری آنها از همه چیز بیشتر است و احیانا اگر تیری از کمان بگذرانیم، و شخص تازه‌ایرا وارد کار و بمقام وزارت نزدیک کنیم با اینکه باز هم ملاحظه استخوان پوسیده اجداد را از دست نداده‌ایم، آرسن لوپن انتخاب مینمائیم و عارف عامی را از این حسن انتخاب بحیرت می افکنیم. باری از این جمله بگذریم و ببینیم مأمورین سیاسی و نظامی انگلیس عامل نظامی کودتا و افسر قزاق خود را چگونه بدست آوردند؟

در تجسس عامل نظامی کودتا

بنابر آنچه گذشت، آقایان زودتر از اواسط کابینه مشیر الدوله ب فکر یافتن افسر قزاق خود نیفتاده‌اند، و شاید در این روزها بوده است که با آتریاد رشت سروکار پیدا کرده، و راه مراوده را با آنها باز نموده‌اند. طبیعی است افسران ارشد این آتریاد همگی از دور مورد اختیار و امتحان آنها واقع شد، و رضا خان میر پنج قزاق، معروف برضا خان ماکسیم را برای اینکار مناسب دانسته‌اند. زیرا این همان افسر بود که توانسته بود بدون هیچ تشریفات زیر پای رئیس آتریاد همدان را جاروب کند. بنابراین لیاقت و کفایت که اصل کار است در این افسر امتحان شده و از این حیث مشکلی در کار نیست. ولی ممکن است این افسر با جرزه از آن وطن پرستهای خیلی خشک و خیالباف باشد، و نخواهد دستور خارجیها را در کار وطن خود بپذیرد و اینقدر ساده باشد که به مجرد شروع بمذاکره قال و قید راه بیندازد و از راه خودنمائی هم که باشد این سر و آن سر حرفهائی بزند که موجب افشای قضیه و برهم خوردن اصل نقشه شود. فهمیدن درجه ظرفیت رضا خان، اینقدر هم مشکل نیست. اشخاصی که با او وارد مذاکره میشوند، مردمان پخته‌ای هستند اگر هم از در وطن پرستی درآید میتوان، بلشویک‌های ساحل انزلی را برخش کشید و از راه وطن پرستی وارد کارش کرد.

اگر بخواهیم معتقد شویم که مأمورین نظامی و سیاسی انگلیس که مأمور پخت و پز این افسر قزاق بوده‌اند، از همان ملاقات اول توانسته باشند آینده عجیب رضاخان آن روز و سردار سپه فردا، و رضا شاه پهلوی پس فردا را پیش‌بینی کنند، یا لامحاله لیاقت و فعالیت‌های او را تفرس نمایند، هوش و دانش ماوراء الطبیعه‌ای برای آنها قائل شده‌ایم، که خود آنها هم مدعی آن نیستند. خدا وقتی بخواهد کاری را عملی کند، اسباب آنرا فراهم می‌آورد.



رضا خان (رضامانگسیم)، در حال آموزش بهکارگیری رگبار به سربازان

در برجده سنطانی (سروانی) در برینگاد قزاقی

باراس، عضو کمیته نجات ملی فرانسه که در روز یازدهم و اندمی پیر ناپلئون- بناپارت را برای ریاست عده‌ایکه جهت دفاع از حمله استبدادطلبان به کنوانسیون ملی آمده بودند، باین مجلس پیشنهاد کرد، و بدون هیچ تحقیق و مذاکره، از طرف کنوانسیون پذیرفته شد، نه پیشنهادکننده و نه پذیرنده‌ها که ششصد هفتصد نفر وکلای ملت بودند هیچیک، آینده عجیب این افسر توپخانه، و لیاقت و کفایت و جاه‌طلبی‌های او را پیش‌بینی نمی‌کردند.

رفتار بناپارت در موقعیکه برای دریافت امر مجلس بکنوانسیون آمد نیز، بقدری بی‌ثبات و متزلزل بود که بعضی از وکلا شاید او را لایق انجام همین خدمت هم ندانسته، پیش خود فکر می‌کردند که این افسر آرام با قد کوتاه و اندام باریک چگونه می‌تواند عده تحت خود را اداره کرده، استبدادطلبان را مغلوب کند.

شخص، همینقدر که قوایم اخلاق و احساساتش از درجه عادی برتر و بالاتر باشد، و روزگار هم اسباب بکار افتادن اخلاق و احساسات عالی او را فراهم آورد، برای ترقی او حد و سدی درکار نیست. هر پیشرفتی، راه پیشرفت دیگر را برای او باز میکند، و هر دانش، وسیله و مقدمه دانش‌های دیگر او میشود. این است که بناپارت سروان توپخانه فرانسه، بعد از مغلوب کردن استبدادطلبان، در ۱۳ و اندمی پیر، ژنرال داخله و بعد از چند ماه رئیس قشون مأمور ایتالیا می‌گردد، و بعد از فتح این کشور و شکست دادن قشون اطیش، و مسافرت جنگی بمصر، و مراجعت از این سفر و کودتای ۱۸ برومر کنسول اول، یعنی رئیس قوه مجریه فرانسه شده، و بالاخره، بمقام امپراطوری این کشور میرسد و در مدت تقریباً بیست سال زمامداری خود، از لیبیون تا مسکو و از بحر شمال تا مدیترانه تمام اروپا را دست‌نشانده و متحد خود میکند، و رضاخان افسر بیسواد گمنام قزاق که معلوم نیست بچه‌وسیله خود را از قزاقی به میرپنجی رسانده بود، بسلطنت ایران میرسد، و کارهای فوق العاده از خود بیروز و ظهور میرساند.

پس باید بگویم، که مأمورین نظامی و سیاسی انگلیس، در ملاقاتهای اولیه خود، و اختیارها و امتحانهائیکه بمرور از رضا خان میرپنج قزاق کردند اجمالاً او را برای رساندن بی‌سروصدای آتریاد رشت به تهران، و راه انداختن کودتا لایق

دانستند. و مطلب را در میان گذاشته و او را بنکات کارتا اندازه‌ای که برای پیشرفت عمل لازم بوده است واقف کرده‌اند. البته یکی از دستورها هم عقب‌نشینی از رشت تا آقابابا بوده است، تا هم قزاقها بصره بازی نزدیکتر شوند، و هم جلو متجاسرین باز شود، و بشهر رشت و حتی بسمت تهران بیایند، تا قرارداد دوستی ایران و شوروی، که با وجود عزیمت مشاور- الممالک بمسکو، عنقریب سر خواهد گرفت، بتأخیر افتاده، توافق بین طرفین حاصل نشود. ولی البته در قسمت اخیر، حاجتی بواقف کردن رضا خان باصل مقصود نداشته‌اند.

پی‌جویی عامل قلمی

از جهت عامل نظامی کودتا، اطمینان حاصل شد، ولی برای عامل قلمی، یعنی رئیس الوزرای آن، هنوز فکری نشده است. برای این کار چه باید کرد؟ سپهسالار (خلعتبری) چطور است؟ این همان کسی است که در پانزده سال قبل که این قبیل کارها بی‌سابقه بوده، با یکمشت مجاهد که اسلحه حسابی هم نداشتند، از رشت به تهران آمده، و محمدعلی شاه را از تخت بزیر کشیده است. پس تهور و بی‌باکی او بی‌سوسه است. ولی منقصتهائی هم دارد. از جمله تلون مزاج، و از این بدتر، قندی و خم نشوی است، و خیلی ممکن است که همینکه بر خر خود سوار شود، دیگر اعتنائی بدستورات ما نکند، و کار بطوریکه ما مایلیم انجام نگیرد، یا بین او و عامل نظامی اختلافی حاصل شود که دعوای آنها را نتوانیم بمسالمت ختم کرده، بین آنها را بگیرانیم. چطور است یکی را زیردست او بگذاریم که او را اداره کند.

ولی این شخص کیست که با وجود ترك بر نداری بتواند او را رام کند، و زنگ کودتا را بگردن این گربه ببندد «۱»؟ سید ضیاء الدین برای این للگی چطور است؟ این سید از حیث تمایل باجرای منویات ما، بسیار خوب است. این همان است که بمیل و اراده ما تا توانست سنگ قرارداد را بسینه زد. حتی بسفیر امریکا در تهران، سهل است بر رئیس جمهوری آندولت که میخواستند در کار ایران دماغی چپانده و ایرانیها را بحقایق آشنا و ضدیت خود را با قرارداد اظهار

کنند، هزار لچر گفت، و بدو بیراه نوشت. در صمیمیت او حرفی نیست، ولی میتواند سپهسالار را اداره کند؟

خیلی مشکل است. امتحان بکنیم. ولی باید سید را که محرم است باسرار کار آگاه کرد و او را واداشت با سپهسالار وارد مذاکره شود. البته نباید تا قبل از وقوع کودتا، سپهسالار از نقشه بوئی ببرد، بلکه باید سید ابتدا وارد مذاکره رئیس الوزرائی او بشود، و خود را بدین وسیله نزد او محبوب کند تا بعد از آنکه جای خود را در دل او واگرد، و کودتا هم در شرف وقوع بود، خرد خرد مطلب را حالی نماید و در حقیقت او را غافل گیر کرده، این زنگ را بگردن او بیندازد. مؤید این جمله واقعه ذیل است، که یکی از منسوبان من «۱» که بگفته او کمال اعتماد را دارم برای من نقل کرده است.

این شخص محترم میگوید: در این دوره من با سپهسالار خصوصیت داشتم و منزل من هم سردم و محل رفت و آمد سیاستچی‌ها بود و چون بهیچ حزبی بستگی نداشتم، همه گونه اشخاص بدون هیچ قید و شرط، بمنزل من می‌آمدند. من هم از راه خصوصیت، بدم نمی‌آمد خدمتی بسپهسالار بکنم، او هم مرا در اسرار خود وارد میکرد. واسطه بین ما هم میرزا عبد الحسین خان مهذب الملك منشی او بود.

میدانید، در این دوره، کاندیداهای ریاست وزراء البته غیر از مشیر الدوله و مستوفی الممالک، هر شب خواب ریاست وزراء می‌دیدند، و روز تا شام برای رسیدن باین مقام، تلواس میزدند، خالی بودن محل ریاست وزراء هم شرط اقدام آنها نبود و اکثر اتفاق می‌افتاد که از فردای تعیین یکنفر رئیس الوزراء، سایر کاندیداها هر يك بحساب خود، شروع بکار میکردند، اگر رئیس الوزرای حاضر مثل سپهدار مرد بی‌کفایت بی‌وجهه‌ای بود، آقایان هر يك ریاست وزرای خود را پیش پا افتاده می‌دانستند.

در ایام ریاست وزرای سپهدار، یكروز مهذب الملك نزد من آمده، اظهار داشت که سپهسالار کاندیدای ریاست وزراء است، و سید ضیاء الدین هم واسطه بین او و سفارت انگلیس شده است. سپهسالار میگوید لازم است در مجالس شما هم

چیزهائیکه مناسب با مقصود باشد، گفته شود، من سید ضیاء الدین را هم از محرمیت شما، در این امر خبردار کرده‌ام، با همدیگر همکاری کنید. یکی دو روز گذشت، و من بوسیله مهذب الملك با سید مربوط شده، اقدامات مشترکی می‌کردیم، و قرار کار از هر حیث داده شده و مقرر بود چند روز دیگر مطلب آفتابی شود.

یکروز مهذب الملك نزد من آمده، گفت سید ضیاء الدین می‌گوید: انگلیسها باین شرط برای این کار حاضر میشوند که من (سید) وزیر داخله کابینه جدید باشم، و از شما خواهش دارد که با سپهسالار وارد مذاکره شده، و قول اینکار را بگیری. به مهذب الملك گفتم، سپهسالار را می‌شناسیم، او هرگز باین امر رضا نخواهد داد. نه من و نه تو هیچ يك صلاح نیست در این موضوع وارد شویم. بسید بگوئید، خود شما مذاکره کنید، شاید شرم حضور و خدمتی که در این امر باو کرده‌اید باین مقصود سروصورتی بدهد.

بعد از یکی دو روز مهذب الملك با حال خراب از راه رسید و گفت: تمام کارها خراب شد، و همه قرارومدارها برهم خورد. چگونگی را اینطور شرح داد که من جواب شما را بسید دادم. سید هم نظر شما را پسندید. من برای او از سپهسالار وقت گرفتم و او را باطاق سپهسالار هدایت، و در را رخنه کرده، برای استراق سمع پشت در ایستادم.

بعد از ورود و طی تعارفات معمول، سید اظهار داشت: که اینها میخواهند کابینه حضرت اشرف دولت مقتدر بادوامی باشد، که مدتی بر سر کار بماند و بکارها سروصورتی بدهد و میگویند، باید جمعی از فضولها و پرچانه را هم توقیف و تبعید کرد، سپهسالار باین جمله از بیانات سید جوابهایی می‌داد که تماما بخصوص در قسمت اخیر، مثبت بود.

سید گفت ولی راجع بوزارت داخله نظر دارند که کسی متصدی آن بشود که منویات حضرت اشرف و آنها را بخوبی بتواند اجرا کند و بطرفین محرم بوده، و بلاواسطه، هر دو طرف را ملاقات، و دستورات را اجرا نماید. سپهسالار هر قدر خواست در جریان صحبت این قسمت را نشنیده، و کم‌اهمیت گرفته سر

مطلب را هم بیاورد، نشد و سید پافشاری کرد. من از پشت در متوجه شدم که تشنجات عصبانی سپهسالار دارد شروع میشود. زیرا یکی دوباری دستش بسمت کلاه رفت و حرکتهای کوچکی بکلاه داد، بالاخره بسید گفت اگر من باید اینکار را عهده‌دار شوم باید لابشرط باشد.

سید گفت البته آنها، در لابشرطی کابینه حضرت اشرف حرفی ندارند، منتها میخواهند از طرف وزیر داخله‌ای که خود حضرت اشرف انتخاب خواهید فرمود خاطرشان آسوده باشد. سپهسالار گفت اگر شخص معینی را در نظر گرفته و توصیه‌ای نسبت باو کرده‌اند، اسم ببرید، شاید با نظر من هم موافق باشد در صورتیکه خیلی نامربوط نباشد، البته منم رعایت نظر ایشان را میکنم، سید گفت نظر آنها به بنده است! بمجرد ادای این جمله دست سپهسالار بسمت کلاه رفت و یک دوباری کلاه را بدور سر چرخاند و مثل اینکه میخواهد با کسی کشتی بگیرد کلاه را بسر محکم کرده گفت بتو؟ بتو؟ هرگز! بهیچوجه! من از ریاست وزرائی که تو سید جیمبو وزیر داخله‌اش باشی عار دارم.

عجب روزگاری شده است؟ این سید دو قازی هم میخواهد، وزیر داخله بشود، آنهم در کابینه‌ای که من رئیس الوزرایش باشم! پاشو برو پی کارت؟ برخیز! معطل نشو! اینها همه تقصیر این مهذب الملك ... است که مرا باین کثافت‌کاریها وامیدارد، و برای من از این دوست‌ها و کارچاق‌کن‌های نکره می‌تراشد.

البته سید از همان «پاشو برو پی کارت» اولی، برخاسته بود و این جمله‌های آخری که مربوط بمن بود، و ضمنا بسید هم برمیکورد، بدرقه راه او میشد. من دیدم ماندن من و مواجهه باسید خیلی بی‌مناسب خواهد شد. خود را از پشت در کنار کشیدم.

سید رفت. ولی سپهسالار، همچنان در خشم خود باقی است؛ و دم‌بدم میگوید: این مهذب الملك ... کجاست؟ بطوریکه ناچار شدم عمارت و باغ را ترك گویم. حالا آمده‌ام، از شما خواهش کنم که نزد حضرت اشرف بروید، و چیزی بگوئید که از سر خشم پائین بیاید. ما که از آتش ریاست وزرای ایشان گرم نشده‌ایم از دود



رضاخون هنگام آموزش تیراندازی با مسلسل شصت تیر



خاموش شدنش کور نشویم. من همانروز بمنزل سپهسالار رفتم و آنچه لازم بود گفتم و میان آنها را بهم بستم.

بنابراین، سپهسالار ببعد لعابی خودکار را از خویش گذراند، باید دیگری را فکر کرد. خود سپهدار که فعلا سر کار هم هست، چطور است؟ اطاعت او خیلی خوب ولی ساده‌تر از آن است که بتواند این کار را اداره کند! چه عیبی دارد، سید ضیاء الدین را لله درست و حسابی او کنیم، که اسم اسم او باشد، و سید کارها را بهم ببندد؟

البته، همینکه سپهدار مسبوق شود که ما به سید نظر داریم، در مقابل دستورات او مقاومتی نشان نخواهد داد. ولی این مرد بقدری ساده است که ممکن است از بی‌قدرتی خود و صاحب اختیاری سید ضیاء الدین، همه‌جا، حتی در نزد ارباب رجوع هم شکوه کند و پوشالی بودن خود را اعتراف و برملا نماید. بهر حال، این قسمت چندان اهمیتی ندارد و در آینده هم میتوان برای آن فکری کرد. اگر مصمم شدیم، که سپهدار بر سر کار بماند، و بالله‌گی سید، عامل قلمی کودتا شود، تحمیل سید بر او کار مشکلی نیست. گیلک مرد آدم بردباری است و سید خودش هم می‌تواند خود را لله او کند.

مؤید این نظریه شرحی است که آقای دهخدا برای من نقل کرده است. ایشان می‌گویند: در اوقاتی که سپهدار دوباره رئیس الوزراء شده، و بقول خودش مشغول مطالعه برای تعیین وزرای خود بود، روزی برای دیدار دوستانه بمنزل امین الملك (جناب آقای دکتر اسمعیل مرزبان)، رفتم. پیشخدمت آمدن مرا با آقای دکتر اعلام کرد.

ولی برخلاف معمول همیشه، برگشت و گفت قدری تأمل کنید، و مرا باطاق دیگر راهنمایی کرد. پنج شش دقیقه معطل شدم. از صاحبخانه خبری نشد. مناعت گریبان گیرم شد، که برخیزم بروم، همینکه از اطاق بیرون آمدم، دو نفر را که قبل از من از اطاق دیگری خارج شده بودند دیدم که در راهرو بعجله، دنبال هم تقریباً میدویدند و عقبی دنبال عبای جلوی را در دست دارد، و میخواهد از رفتن او مانع شود. بالاخره جلوی نزدیک در توانست عبای خود را خلاص

کرده، از عمارت خارج شود. همینکه عقبی مایوس شد و برگشت دیدم امین الملك صاحب خانه است. با عذرخواهی از معطلی مرا باطاق خود برده، و گفت: گرفتار سید ضیاء الدین بودم. این آقا میخواهد در کابینه جدید وزیر داخله شود. آنچه سعی کردم، باو حالی کنم اینکار بی سابقه است و تا زمینه‌هایی برای آن تدارک نشود، میسر نیست بخرش نرفت و بالاخره چنانکه دیدید، با قهر از من جدا شد که خط و نشان‌های خود را درباره ما عملی کند.

پس باید گفت: که تا قبل از شروع کودتا، در نظر مؤسسين هم سید ضیاء الدین با وجود وارد بودن در قضیه، برای نمایندگی قلمی کودتا خیلی مناسب نبوده و الا منطق نداشته است که سید اولاد پیغمبر را بزحمت انداخته این‌ور آن‌ور بدوانند که فقط برای يك وزارت داخله کوفتی، گاهی گرفتار پرخاش سپهسالار، و زمانی دچار تعنت آقای دکتر مرزبان بشود. شاید تا شب ورود قزاقها بتهران هم، تصمیم قطعی راجع بریاست وزرای او نگرفته بودند، ولی سید کاملاً وارد کار بوده و برای روبراه کردن کارهای کودتا دوندگی میکرده، و تك و دوهائی میزده، که لیاقت خود را برای احراز مقام عاملی قلمی کودتا ثابت نماید.

اینجمله را واقعه ذیل که من از گفته یکی از مطلعین دربار شاه سابق در اینجا نقل میکنم، تایید مینماید. این شخص محترم از قول یکی از نظامیان حول‌وحوش رضا خان میرپنج، فرمانده نظامی کودتا میگوید:

اردوی ما تازه درینکی امام قائم شده بود. آقای میرپنج فرمانده تنها در اطاق خود، و ما افسران ارشد در اطاق مجاور بودیم. یکی از خرده افسران وارد شد و گفت سید- جوانی بنام سید ضیاء الدین، با اتومبیل از تهران آمده، پشت خط زنجیر مستحفظین است و میگوید با فرمانده کل کار دارم. ما که سید ضیاء را نمی‌شناختیم یکی از ما نزد جناب میرپنج فرمانده کل رفت، و نام و نشان سید را همانطور که خرده افسر پیام‌آور گفته بود بفرمانده عرض کرد. رضا خان میرپنج بعد از اندکی تأمل گفت «بیاید! بسپرید احترامش کنند، شاید بخواهند این جلّت «۱» را رئیس ما کنند!»

از این «شاید بخواهند» پیداست که «جلّت» تا دو شب قبل از ورود قزاقها به

تهران هنوز ریاست وزرای آینده‌اش مسلم نبوده است. يك مطلب دیگر باقی، و آن اینست که آیا مؤسسين سپهدار را هم وارد نظرات خود کرده بودند یا خیر؟ در این موضوع نمیتوان اظهار نظر منفی کرد. از اوضاع و احوال چنین برمیآید که سپهدار بطور اجمال خبر داشته است که آمدن قزاقها به تهران برای مطالبه حقوق و دیدار اقوام نبوده، و برای کار فوق العاده‌ایست. شاید خود مؤسسين بذکر او داده بودند که اینها برای تقویت کابینه و تشکیل دولت مقتدر بتهران می‌آیند، و گیلک مرد تصور میکردند که این زحمات برای از دیاد قدرت او کشیده میشود. ولی، البته مثل سید ضیاء الدین بتمام جزئیات و نظریات و منظورات واقف نبوده است؛ و اینجمله را شرحی که همان منسوب سابق الذکر من، از گفته ناصر الاسلام گیلانی (ناصر ندامانی) برای من نقل کرده است، تأیید میکند.

ناصر ندامانی می‌گفته است: من هر شب بمنزل سپهدار میرفتم، و در مجلس خصوصی باهم تونس داشتیم. در شب سوم حوت ۱۲۹۹، برخلاف هر شب سپهدار با لباس مشکی و پیراهن و یخه آهاری و مثل این بود که منتظر است، از جایی او را خبر کنند که بانجا برود، یا کسی را که در خور این سرولباس باشد بپذیرد. تا بعد از نصف شب بانتظار گذراند. از سروصدای شلیک که در شهر بلند بود، هیچ اضطرابی نشان نمیداد. فردا صبح هم کالسکه او را بسته، و حاضر کرده بودند که هروقت دنبالش بیایند مهیا باشد. بعد از مدتی که خبری نشد، میرزا عیسی خان سروش را فرستاد، سروگوش آب داده «۱» خبری بیاورد، و این بعد از مراجعت آقای سروش بود، که مأیوس شده و دانست از این قدک قبائی و از این نمذ کلاهی ندارد و کورکورانه بدیگری (سید ضیاء الدین) خدمت کرده است. بنابراین، باید گفت خصوصیت‌ها و مشاوره‌هایی که در ریاست وزرای اول و بخصوص دومش با سید ضیاء الدین می‌کرده است، در حقیقت از راه همکاری بوده است.

بیکار ماندن قوای جنگی تهران، در این واقعه نیز یکی از دلیلهای خبر داشتن اجمالی سپهدار از واقعه است. میدانیم مرکز امنیه در باغشاه و سر راه قزاقهای

مهاجم بوده و این مرکز، مرکز دوازده هزار نفر نیروئی بوده که وثوق الدوله میخواست آنرا هسته سی هزار نفر قشون ایران، برای اجرای قرارداد کذائی قرار بدهد. در کابینه مشیر الدوله هم این نیرو دست نخورده، و فرسودگی حاصل نکرده، و چاق نفس و لوازم جنگی آن در کمال خوبی و قوه‌ای بود که میتوانست با عده یکی دو هزار نفری حاضر خود جلو این دو سه هزار نفر قزاق خسته را که اسلحه آنها هم فرسوده بوده است بگیرد.

بالاختصاص که شخص جدی سرسختی مانند حبیب الله خان شیبانی هم فرمانده این قسمت بوده است. بیکار ماندن این عده مسلم میدارد، که اجمالا سپهدار هم از مقاصد مؤسسين کودتا بی اطلاع نبوده، الا، بعد از آنکه در روز دوم حوت که تا اندازه‌ای مطلب آفتابی شده و بامر شاه، سردار همایون رئیس دویزیون قزاق را جلو مهاجمین فرستادند، و آنها را از آمدن بهتران منع کردند و آنها هم تمرد خود را علنی داشته، و رئیس دویزیون را هم چند ساعتی حبس نمودند، چه مشکلی داشته که نیروی امنیه جلو آنها درآمده و شهر را از خطر نجات دهد؟

در سمت مشرق شهر، و درست در نقطه متقابل مرکز امنیه، در سربازخانه نایب- السلطنه هم بریگاد مرکزی، با چهارصد پانصد نفر عده خود حاضر و اسلحه و لوازم جنگی این بریگاد هم، مسلما چاق و چله‌تر از اسلحه فرسوده قزاقها و ممکن بوده است که این عده را هم بکمک امنیه بفرستند. باین بریگاد بعد از ظهر، امر میرسید که با تمام لوازم جنگی، از سربازخانه خود بیرون آمده، و از دروازه دولاب که نزدیک سربازخانه بوده است، خارج شده و نیم‌دایره‌ای دور شهر زده، و از دروازه باغشاه وارد شهر گشته، سرتاسر شهر را پیموده، بسربازخانه خود برگردند. من برای این گردش نظامی هیچ راه معقولی نتوانستم فکر کنم، جز اینکه خواسته باشند، چشم افراد و افسران جزء امنیه و شهری‌ها عده مسلح ببینند و واردین شبانه را هم نظیر آنها تصور کنند و برای حفظ انتظامات بدانند. و مسلما دستور این عمل از طرف مؤسسين اصلی کودتا داده شده است زیرا سپهدار خیلی از این تدبیرات بدور بوده است.

از تمام این مقدمات باین نتیجه میرسیم که حضرت سپهدار اعظم هم میدانسته

است که آمدن این عده بشهر، بطوری که خودشان بسردار همایون گفته‌اند برای دیدار خانواده و وصول حقوق عقب‌مانده نیست، بلکه برای کار فوق العاده‌ایست، منتها این اقدامات را برای تقویت کابینه خود میپنداشته. و متوجه چاهی که جلو راه خود میکند نبوده و گیلک‌مرد میخواست است به‌بیند «آخرش چطور میشود».

این بود، شرح تدارکات مقدماتی کودتا. ولی ممکن است برای خواننده عزیز این فکر بیاید که برای توضیح تدارکات مقدماتی کودتا، چرا من بیکی از آقایان افسران عالی‌رتبه امروز، که بازیگران درجه دوم و سوم این واقعه، و حاضر و ناظر قضایا بوده‌اند، یا بخود سید ضیاء الدین که عامل قلمی کودتا بوده است، مراجعه نکرده و از اطلاعات و مشاهدات آنها استفاده ننموده، و نوشته خود را در این وقعه تاریخی، بحسد و تخمین و قیاس و استدلال و احیاناً پاره‌ای از شنیده‌های خود که در بی‌غرضی گوینده آنها تردیدی نداشته‌ام، منحصر کرده‌ام. البته رجوع بآقایان برای من مشکلی نداشت. ولی در اینصورت کتاب خود را تخته مشق افکار و نظرات خصوصی نموده، و میدانی برای تظاهر و خودنمایی و حق‌بجانبی و بی‌گناهی اشخاص باز می‌کردم.

این بود که اصول مسلم، و دنبال هم انداختن تاریخ وقایع، و نتیجه گرفتن از آنها و منطق و استدلال و گاهی هم صبر و تقسیم را ترجیح دادم، و در حقیقت محاکمه تاریخی کرده‌ام، نه تاریخ‌نویسی. چنان‌که کراراً نوشته‌ام، من جاه‌طلبی تاریخی نویسی ندارم. ذکر وقایع، با مستندهای معمولی و تطبیق آن با کلیات، بطوری که نوشته، (بقول یکی از نویسندگان زمان) ارزش تاریخی پیدا کند، با آقایان مؤرخین معاصر است.

هیچ بعید نمیدانم که در آینده، که ناگزیر این قسمت از تاریخ کشور ما بیشتر غربال خورده و نرم و درشت آن بهتر از هم جدا شود. مطالبی که من امروز اصل مسلم دانسته، و از آنها نتایجی گرفته‌ام، در نزد نقادهای آینده، سست و بیمایه بنظر بیاید. من امروز، با مصالح امروزه، این محاکمه تاریخی را پی‌افکنی نموده‌ام، اگر در آینده مصالح بهتری پیدا شود، مربوط بامروز نیست.

کودتای شب سوم حوت ۱۲۹۹

روز دوم حوت ۱۲۹۹، آقای فتح الله مستوفی چایمان و تب کرده پای کرسی اطاق بیرونی راحت نموده، و باداره تشخیص عایدات، که در آن اداره، همچنان، بریاست مالیات مستقیم برقرار بود، نرفته بود. منهم، برای رفع تنهائی او، از خانه، بیرون نرفتم.

برحسب تصادف، کسی هم نزد ما نیامد، و ما از هیچ‌جا، و از هیچ‌چیز، خبری نداشتیم.

حتی از اخباری که تازه در دهنها افتاده و از بعد از ظهر در شهر منتشر شده بود که امشب عده‌ای قزاق بشهر ریخته، و پایتخت را چنین و چنان خواهند کرد نیز بی‌خبر بودیم. اول شب، میرزا محمد باقر (آقای ربانی) پسر حاجی میرزا محمد مجتهد قمی، بمنزل ما آمد. آقای میرزا محمد باقر در آنروزها، مثل امروزش، اهل سیاست- بافی نبود، و چون از خبرکشی سیاست بی‌بهره بود، هیچوقت از سیاست چیزی نمی‌گفت.

فقط وقتی که زودتر از عادت معمول خود خواست برخیزد، و من از او سبب این عجله را پرسیدم، گفت میگویند امشب عده‌ای قزاق بشهر خواهد ریخت، زیاد بیرون ماندن موجب تشویش اهل خانه میشود. بایشان گفتم این خبر مسلماً از قماش همان اخبار است که یکماه قبل نسبت بآمدن متجاسرین و بالشویکها، شهرت میدادند. زیرا، اینعده، اگر بقصد هجوم و حمله بشهر بیایند، ناگزیر، از قزوین باید حرکت کرده باشند، معقول نیست که دو سه هزار نفر از قزوین تا پشت دروازه تهران بیایند، و دولت خبر نشده، اقدامی نکرده باشد، این عده هم قارچ نیستند که دو سه ساعته سر از خاک بدر آورده پشت دروازه تهران سبز شوند. من تصور میکنم کسیکه این خبر را بشما داده.

خواسته است با شما شوخی کند. میرزا محمد باقر، در جواب من چیزی نگفت، ولی حرفهای منم در او اثر نکرده برخاست و رفت، ما هم بعد از يك ساعتی

بدون اینکه در اطراف این خبر واهی (؟) صحبتی بداریم، برخاسته هریک باندرن مخصوص خود رفتیم.

نمیدانم چه ساعت شب بود که از صدای عظیمی شبیه بصدای رعد از خواب بیدار شدم، این صدای شلیک مهاجمین بکلانتری (کمیسری) ناحیه عودلاجان که تا کوجه ما فاصله زیادی نداشت، بود. ولی چون من خالی الذهن بودم و صدای رعد هم در ماه اسفند، بخصوص در آن سال که بارندگی خیلی زیادتر از معمول بود، تازگی نداشت، فقط کاریکه کردم عوض کردن دنده بود که از این دنده بدنده دیگر، غلطیده بخواب رفتم، صبحی هم خانه حاجتی به بیرون نداشت، که کسی بخارج برود و خبری بیاورد. این بود که من بعد از صرف صبحانه در ساعت هشت از اندرون بیرون آمده بسمت مسکن مألوف یعنی اطاق منحصربفرد بیرونی، رفتم. در پیش اطاقی که بواسطه درهم شدن وضع مالی ما، بهمان شمشه کاهگل، و بی‌دروپیکر، باقیمانده است آقا حبیب کردستانی، نوکر خانه را دیدم، با سینی که محتوی فنجان خالی و نیم خورده صبحانه است از اطاق بیرون می‌آمد بتصور اینکه شاید حال برادرم بد شده و احتیاج بحکیم و دکتر پیدا شده باشد، با اضطراب پرسیدم مگر برادرم بیرون است؟ آقا حبیب گفت: بلی آقای مؤید الاسلام هم تشریف دارند.

خیلی را دیده و میبینم، که اخلاقا کنجکاو و احتیاط کارند، بدرجه‌ای که باطاق خود هم اگر بخواهند وارد شوند قبلا می‌خواهند از وقایع داخله اطاق اطلاع حاصل کرده، آنوقت قدم در اطاق بگذارند و بر اثر این فکر مثل جاسوس‌ها، حتی نوکر خود را هم، بیاد استنطاق میگیرند و از چیزهائی پرسش میکنند که حقا باید نوکر را بفکر بیندازد که مگر، خدای نخواستہ آقا با کیش میشود؟ در صورتیکه اگر وقت خود را عبث بااستنطاق نوکر تلف نکرده و قدم در اطاق بگذارند، با یکنظر همه‌چیز را خواهند فهمید. من باشخاصی در مدت زندگانی خود برخوردارم که بمنزل دوستان خود هم که وارد میشوند، می‌خواهند قبلا بدانند جلسای مجلس چه اشخاصی هستند. حتی دیده‌ام بیمیل نیستند از درز در مثل جاسوسها اطاق را تفتیش کنند، تامثلاوقتی وارد میشوند، محل مناسبتری برای نشستن خود، پیش‌بینی

کنند. ولی من از این قماش اشخاص نبودم و بلافاصله قدم در اطاق گذاشتم. مؤید الاسلام (مرحوم مؤید احمدی) در این اوقات در کوچه بیخ بست وصل بخانه- های ما خانه‌ای در اجاره و در آن منزل داشت. ما خیلی همدیگر را میدیدیم ولی عصرها و شبها، هیچ سابقه نداشت که صبح‌ها از هم ملاقاتی کنیم. البته مانعی نداشت که کار فوری و فوتی در اداره مالیات مستقیم خود با دوستانش پیدا کرده و در همسایگی و رفاقت از برادرم وقت ملاقات خواسته باشد. ولی اینهم بعید بود زیرا مؤید الاسلام نمیدانست برادرم کسالت دارد، و باداره نمی‌رود. من اگر از مردمان کنجکاو با احتیاط بودم، حق این بود از آقا حبیب استنطاقاتی بعمل آورده و اجمالا از سبب این ملاقات نابهنگام اطلاع حاصل کرده باشم. باری بعد از سلام و احوال‌پرسی آقای مؤید الاسلام نگذاشت که من از سیاق صحبتی که او یا برادرم در میان داشت، سبب این ملاقات را درک کنم گفت: «از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم.»

گفتم: چه حادثه‌ای؟ و با خنده بطور شوخی، اضافه کردم: شاید، بمناسبت اراجیفی که مؤمنین در روز گذشته راجع بحمله قزاق‌ها بشهر انتشار داده‌اند، نظمیہ متعرض شما هم شده باشد. گفت: «به! اراجیف کدام است؟ دیشب وارد شده و بگیر.»

بگیر» را هم راه انداخته‌اند! و شاید، تا این ساعت، عده‌ای را هم گرفته باشند! و من پیش از آفتاب خانه راترک گفته از در اندرون آقا، (اشاره به برادرم) با هزار ترس و لرز، خود را بوادی ایمن رسانیدم. زیرا یقین دارم خانه شما از هر تعرضی مصون است.» پرسیدم: مگر شما می‌دانستید که اینها بچه قصد بشهر حمله کرده‌اند. گفت: دیشب آخر شب، یکی از دوستان مطعم، با تلفون، مطلب را حالی کرد. من همانوقت تصمیم گرفتم صبحی از در اندرون بخانه شما پناه بیاورم. گفتم: در هر حال، این پیش‌آمد، هیچ که نباشد از این حیث، مایه خوشوقتی است، که حظ ما از خدمت شما زیادتر خواهد بود.

مرحوم مؤید احمدی یکی از وکلای دوره دوم و بامید وکالت دوره‌های بعد، که کسوکارش در کرمان برای او دست‌وپا میکنند، خودش در تهران مانده، و یکی

از سیاست‌چی‌های زبردست بشمار می‌آمد. مرد بسیار خوش‌صحبتی بود. از روزگار گذشته و زمان حال، نادره‌های بامزه و خاطره‌های جالبی نقل میکرد، و طوری مقدمات و مقارنات برای مطالب می‌چید، که شنونده را ذی‌نفع کرده، کسی که پای صحبتش می‌نشست، با وجود بی‌موضوعی اصل مطلب دل نمی‌کند از پای نقالیهای او برخیزد.

باری، هر یک، یک پایه کرسی را گرفته، مشغول صحبت شدیم. تلفونها کار نمی‌کنند، اگر کار هم میکرد، البته مصلحت نبود که با این وسیله خبر تحصیل کنیم. تا ظهر دندان بروی جگر گذاشته، و با بی‌خبری ساختیم. بعد از ظهر نوکرها را برای تحصیل خبر بیرون فرستادیم اخباری که نوکرها می‌آوردند، توقیف عده‌ای از رجال و سران آزادیخواه بود، و چون عده‌ای کله‌گنده میان آنها بود، باور کردن این اخبار زور میبرد.

طرز خبرگیری مردم تهران

مردم تهران، در این موارد هیچوقت خاصیت خونسردی خود را از دست نمیدهند. در ساعات اول، همه در خانه‌ها می‌نشینند. همینقدر که چند ساعتی گذشت و هول و هراس اولیه که با هر اتفاق فوق العاده‌ای توأم است، تمام شد از خانه بیرون می‌آیند. از در خانه، نگاهی بکوچه انداخته، می‌بینند امن است. از کوچه ببازار چه می‌روند. آنجا هم کسی با کسی کاری ندارد. بخوابان میرسند، و بالاخره از خیابان خود را بمرکز غوغا می‌رسانند. در آنجا هرکس بطرز خودش مشغول جمع‌آوری اخبار میشود. یکی با فراش، دیگری با آژان، سومی با دربان قوم و خویشی یا رفاقت دارد. سر صحبت را با او باز میکند، و از آنچه بدان محتاج است، اطلاع صحیح بدست آورده، برمیگردد. بطوریکه، همیشه در مرکز هر غوغا جمعی هستند که جز تماشا و تحصیل خبر کاری ندارند، و هر تازه‌واردی بخوبی میتواند اخبار صحیح را از آنها گرفته و مراجعت کند. این است که اخباریکه در این موارد

غوغا در شهر منتشر میشود، اکثریت قریب باتفاق آنها، مطابق با واقع است.

فقیر دربار

از وقتی که از پترزبورغ بتهران آمده بودم، جوانی را که مردم باو فقیر دربار میگفتند؛ میدیدم در خیابان باب همایون و اراک که مرکز وزارتخانه‌های داخله و مالیه و عدلیه و خارجه و جنگ و هیئت وزراء بود، با لهجه لاتی و رویه بهلول منش و رسو میزد. این جوان تمام رجال را با اسم و رسم می‌شناخت، و روابط آنها را با یکدیگر میدانست. اگر دو برادر هریک در اداره‌ای بودند، و موقع ظهر یکی از آنها از اداره خود بیرون می‌آمد، و بسمت راهی که باید برادرش از آنجا بیاید، و باهم منزل بروند، نظری می‌افکند فقیر دربار مقصود از نگاه‌اندازی را می‌فهمید. فوراً با لهجه لاتی: «داشت رفت» یا «هنوز داشت نرفته»، مطلب را حالی میکرد. مثلاً وزیر وزارتخانه‌ای عوض میشد. این استعفا و نصب دیشب بعمل آمده بود، اعضای آنوزارتخانه که صبح بمحل کار خود میرفتند، قبل از رسیدن بوزارتخانه بتوسط فقیر دربار که با صدای بلند: «وزیرتون عوض شد» از واقعه خبردار میشدند.

استعفای هیئت وزراء و تعیین رئیس الوزرای جدید را هیچکس بخوبی فقیر دربار نمیدانست.

اکثر در اینمورد با اشاره بسمت محل هیئت وزرا و یا ادای کلمه «رفتند!» رفتند!» مطلب را حالی ذینفع‌ها میکرد. بعلاء السلطنه و مستوفی الممالک و مشیر الدوله ارادت داشت. هروقت یکی از این سه نفر رئیس الوزرا میشدند، با صدای بلند رسیدن آنها را باین شغل بهمه کس اعلام میکرد. از هیچکس چیزی نمیخواست، ولی اگر کسی چیزی باو میداد رد نمیکرد، و در مقابل همیشه اخباریکه بدرد او میخورد زودتر از همه کس بهمین کیفیت باو میداد. بطوریکه همیشه صحیح‌ترین اخبار حول‌وحوش دربار از فقیر دربار بطور علنی شنیده میشد. گاهی اتفاق میافتاد که دو نفر برای شغل ریاست وزرا کاندیدا میشدند.

پیش افتادن یکی از دو رقیب شهرت میکرد، همینکه گوینده، خبر خود را از فقیر دربار شنیده بود هیچکس در صحت خبر تردید نمیکرد. زیرا، همه امتحان کرده بودند که آنچه این جوان لات نیمه دیوانه میگوید قابل خدشه نیست. فقیر دربار این اخبار تازه و صحیح را از کجا میآورد؛ از ممارست در صادر و وارد دربار، و از کثرت توجه در قیافه اشخاص و شناسائی روابط آنها با یکدیگر. فلان کاندیدای ریاست وزرا را شاه در موقع بحران میخواست. این جوان که میدید این شخص بدربار میرود، میفهمید که شاه او را برای تشکیل کابینه خواسته است. وقتی این رئیس الوزراء با وزرای خود بطور اجتماع از خیابان باب همایون بسمت دربار میرفت و فقیر دربار میدانست که رئیس الوزرا اینها را برای معرفی بحضور شاه میبرد. فلان وزیر که تنها و در غیر موقع از هیئت وزرا بیرون میآمد و قیافه غمگین داشت، فقیر دربار حس میکرد که استعفا کرده است و یا عوض او که میرفت بصندلی وزارت بنشیند و با قیافه بشاش از خیابان عبور میکرد، جوان لات میفهمید این خوشحالی از چه راه است و در این حدس و قیاسهای خود هیچوقت اشتباه نمیکرد.

هم بایع هم مشتری هر دو را میگیرند

در حدود چهار بعد از ظهر، میرزا مهدی مباشر ما از راه رسید. یکمشت اخباری که راجع بتوقیف اشخاص و از این سرو آن سر جمع آوری کرده بود، تحویل داد، ولی مستند این اخبار هم همان شنیدههای بازاری بود. اگرچه آقای مؤید الاسلام آنها را با محکهای سیاستچیگری خود، سنجیده و صحیح را از سقیم با استدلال تشریح میکرد، ولی توقیف شدگان بقدری ناجور بودند، که گاهی کمیت او هم لنگ میشد. صلاح دانستیم میرزا مهدی را، برای کسب اخبار صحیحتری بمرکز غوغا بفرستیم، میرزا مهدی رفت. سید حسین همسفر ساوه ما که با کمال بیسوادی کمال السادات شده است، از در وارد شد. خانه او نزدیک دروازه دولاب، و از مرکز اخبار دور، و از صبح در خانه نشسته و این اول

ملاقات روزانه‌اش بود، بنابراین او هم خبری جز آنچه در راه شنیده بود، نداشت و اخبار او بی‌مایه‌تر از اخباریکه ما داشتیم، بنظر می‌آمد.

میرزا مهدی برگشت. و معلوم شد آنچه در کوچه‌ها می‌گویند، همه صحیح است و عده‌ای مردمان بی‌تناسب و ناجور را که در این پانزده ساله مشروطه کارهایی کرده و از خود بود و نمودی ظاهر نموده‌اند، گرفته و حبس کرده‌اند.

سپهسالار، عین الدوله، حاج محتشم السلطنه. سید مدرس، شیخ حسین یزدی، سعد الدوله، مجد الدوله، ممتاز الدوله، مشار السلطنه، فرمانفرما، سردار مقتدر، سید محمد اسلامبولچی، حاجی محمد تقی بنکدار، میرزا یانس وکیل ارمنی‌ها، شیخ محمد- حسین استرآبادی، سید محمد تدین، سهام الدوله، لسان الملك، یمین الملك، امیر نظام قره‌گوزلو، جزو محبوسین هستند. سید حسین گفت: «به! اینها که هم بایع را میگیرند هم مشتری را» این حبس‌ها بامر کی است. عجالتا کسی از آن اطلاعی ندارد. همینقدر مردم می‌بینند عده‌ای قزاق با یکی دو نفر آژان میروند و آنها را می‌آورند و در قزاقخانه حبس میکنند. بین سید مدرس، مرد آزاد و یمین الملك کهنه‌پرست، سعد الدوله مستبد و حاجی مجد الدوله عوام، اسلامبولچی و بنکدار بازاری، و شیخ حسین یزدی، ملای وارسته منور، و سهام الدوله سرمایه‌دار و ملاک، و سپهدار و عین الدوله و فرمانفرما، سه نخست‌وزیر سابق با اختلاف مرام و مسلک و طرز فکر و راه معاش، چه تناسبی در کار است؟ و کدام جامعه این اشخاص را محکوم بحبس کرده است؟ ابدا معلوم نیست. حتی مؤید الاسلام هم با همه سیاستچی بودنش، نمیتواند توضیح حسابی در این خصوص بدهد.

برای اینکه مجددا باینموضوع برنگردیم، از سلسله حوادث جلو بیفتیم. عده محبوسین حکومت نود روزه سید ضیاء الدین را، بین چهارصد پانصد نفر گفته، و نوشته‌اند.

درباره اکثر آنها يك جهت جامعه رعایت شده، و آن سابقه پانزده ساله آنها در مشروطیت است، که آنچه وزیر و وکیل و وزیر تراش بود، بحبس انداخته بودند. باوجوداین، مستوفی الممالک و مشیر الدوله و مؤتمن الملك و صمصام السلطنه که از همه بیشتر در مشروطه مشار الیه بودند معاف شده‌اند و میتوان حدس زد که

مؤسسین کودتا تعرض باین اشخاص را خلاف مصلحت دانسته باشند. حبس پاره دیگر هم بنظر چنین میرسد که برای اخذ و عمل بوده و الا مجد الدوله و یمین الملك و امیرنظام قره‌گوزلو و سهام الدوله در مشروطه چکاره بوده‌اند، که طرف بیم و امیدی باشند؟ شاید بعضی که بعدها در مجالس پشت سر سید مضمون‌هائی گفته، و رویه او را نقادی کرده‌اند بواسطه همین جرم، گرفتار شده باشند، و بالاخره عده‌ای هم شاید بین آنها باشند که حبس آنها برای هیزم ترهائی بوده است که در روزنامه‌نگاری بسید فروخته و برای تسویه حسابهای شخصی بمحبس رفته‌اند. گیلک مرد و میرزا عیسی خان فیض رئیس الوزرا و کفیل وزارت مالیه کابینه قبل، شاید بتوصیه مؤسسین از حبس نجات یافته، اولی مرخص به خانه و دومی در کابینه سید ضیاء الدین وزیر مالیه شدند.

اجمالاً هرکس بحبس یا تبعید محکوم شد، تا آخر کابینه سید ضیاء الدین در حبس ماند. سید، از پاره‌ای دارنده‌های آنها مبلغی بعنوان اعانه ملی مطالبه می‌کرد ولی آنها حبس را بر ادای وجه ترجیح دادند، چون بعد از یکی دو روز فهمیده بودند که جان آنها در معرض خطر نیست و دیر یا زود بیرون آمده، برپیش سید خواهند خندید. فقط یکنفر از آنها، امیر نظام بیست و پنج هزار تومان سلفیید و از حبس خلاص شد، که یقیناً بعدها افسوس این عجله را خورده است.

حکم میکنم

آخر شب، مؤید الاسلام از در اندرون بخانه خود رفت، و فردا صبح علی المعمول از همان راه آمد. نشستیم و آسیای صحبت را راه انداختیم. در ظرف دیروز و دیشب رفقای مؤید الاسلام چند نامه برایش نوشته، و اطلاعات امروز او از واقعات زیاد است، و میگوید. این اوضاع را انگلیس‌ها برپا داشته و سید- ضیاء الدین هم دست آنهاست، و حتماً رئیس الوزرا میشود. معلوم نیست چه حقه‌ای سوار کرده‌اند، که این قزاقها رامحرمانه از قزوین آورده، و بزور آنها این حرکات را میکنند. از دیروز صبح تمام ادارات را بسته‌اند. پست و تلگراف و تلفون هم تعطیل است.

هنوز عده‌ای را که باید بحبس بفرستند، تمام نکرده‌اند. پرنسپ هم که بشهر وارد شده، بکمیسری‌ها حمله برده‌اند، چند نفری آژان مجروح و کشته شده است. در محبس نظمی را باز کرده، محبوسین رانجات داده‌اند. روزنامه‌ها را هم عموماً بسته‌اند. رئیس قزاق‌های مهاجم هم رضا خان میرپنج معروف بماکسیم است. باری آنروز تا آخر شب صحبت‌ها همه در اطراف محبوسین بود. هر يك از ما سه نفر، دربی‌تناسبی آنها چیزهایی می‌گفتیم و استدلال‌هایی راجع بسبب حبس آنها میکردیم. ولی سرهم رفته مطلب خیلی گیج بود. زیرا اگر عامل اصلی انگلیسها باشند چگونه است که بعضی از طرفداران واضح و روشن آنها، مانند فرمانفرما و پسرهایش بخصوص نصرت الدوله هم بحبس رفته‌اند. آقای مؤیدالاسلام میگفت چون میخواهند رنگ روی ملی باین اقدام بدهند، ناچارند بعضی از طرفداران علنی خود را هم بگیر بدهند که مردم این اقدامات را از طرف آنها ندانند و عمل رنگروی قزاقی داشته باشد. قدری هم در اطراف سید ضیاء الدین و فرمانده قزاقهای مهاجم صحبت شد. راجع بسید، چون او را همه میشناختیم که چکاره است، چندان تعجبی نداشت که بوسیله این اقدام بخواهد خود را بمقامی رسانده، سری توی سرها بیاورد، و ضمناً ضرب شستی باشخاصی که با آنها حساب خرده‌ای دارد نشان بدهد، ولی راجع برضا خان چون هیچیک، حتی اسم او را هم نشنیده بودیم کمیتان لنگ میماند، که این شخص کیست، و چکاره است و انگلیسها او را از کجا پیدا کرده‌اند؟

عصری یکی از نوکرها از راه رسید و اعلانی که همانساعت بدر و دیوار شهر چسبانده بودند، آورد. هنوز رطوبت چسبی که برای الصاق بان زده بودند، باقی بود. این همان «حکم میکنم» رضا خان، رئیس قزاقهای مهاجم است، که بعضی از رنود جلو «حکم میکنم» بامداد ... میخوری. گذاشتند، که فردا آژانهای نظمی، هر جا این جمله اضافی را جلو «حکم میکنم» اعلانات دیدند، اصل اعلان را از دیوار کنند.

بطوریکه بعد از بیست و چهار ساعت، دیگر اثری از این اعلان‌ها در در و دیوار شهر باقی نماند. زیرا مردم هم اکثر همینکه «حکم میکنم» اول اعلان را

دیده بودند، خواننده یا نخواننده آنها را کننده بودند. برای اطلاع خواننده عزیز، از این اول حکم حکومت دیکتاتوری عین آنرا در اینجا می‌آورم.

حکم میکنم

ماده اول- تمام اهالی شهر تهران باید ساکت و مطیع احکام نظامی باشند.
ماده دوم- حکومت نظامی در شهر برقرار، و از ساعت هشت بعد از ظهر غیر از افراد نظامی و پلیس مأمور انتظامات شهر، کسی نباید در معابر عبور نماید.
ماده سوم- کسانی که از طرف قوای نظامی و پلیس مظنون بمخل آسایش و انتظامات واقع شوند فوراً جلب و مجازات سخت خواهند شد.

ماده چهارم- تمام روزنامجات، اوراق مطبوعه، تا موقع تشکیل دولت، بکلی موقوف و برحسب حکم و اجازه که بعد داده خواهد شد، باید منتشر شود.

ماده پنجم- اجتماعات در منازل و نقاط مختلفه بکلی موقوف، در معابر هم، اگر بیش از سه نفر گرد هم باشند، با قوه قهریه متفرق خواهند شد.

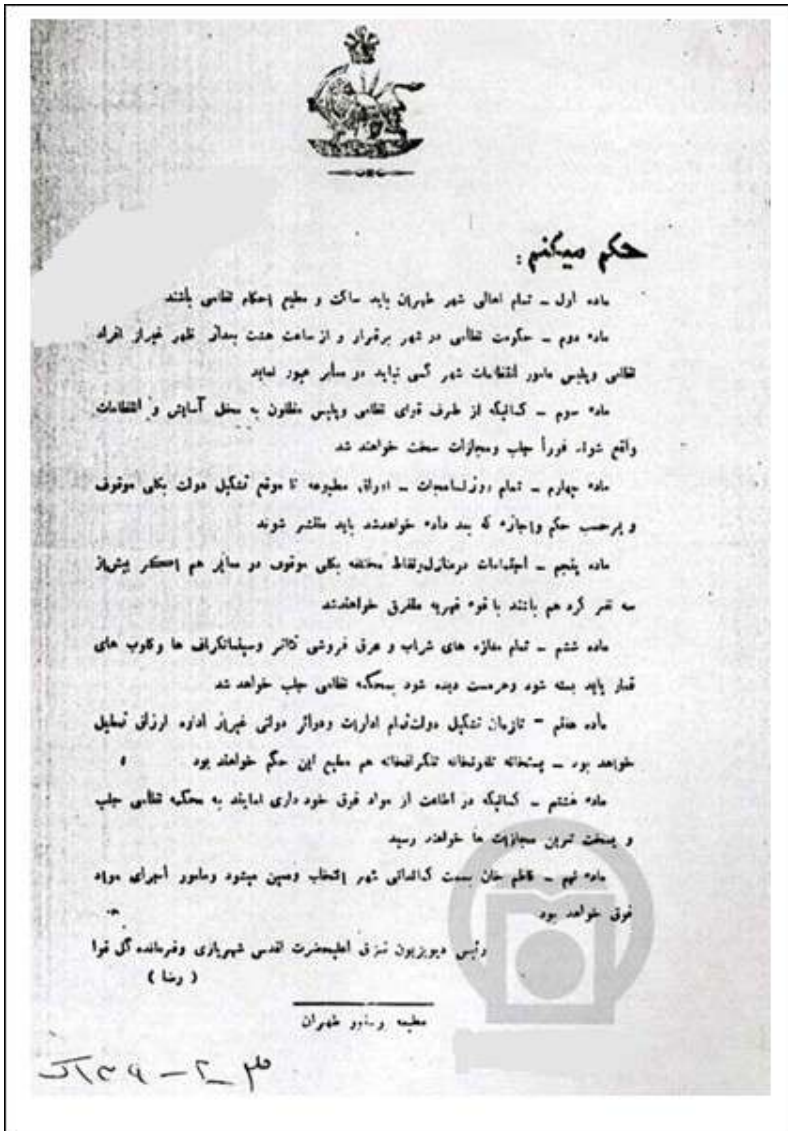
ماده ششم- در تمام مغازه‌های شراب فروشی و عرق‌فروشی تأثر و سینما تگرافها و کلوپ‌های قمار باید بسته شود و هر مست دیده شود، به محکمه نظامی جلب خواهد شد.

ماده هفتم- تا زمان تشکیل دولت، ادارات و دوائر دولتی، غیر از اداره ارزاق تعطیل خواهد بود.

پست‌خانه، تلگراف‌خانه، هم مطیع این حکم خواهند بود.

ماده هشتم- کسانی که در اطاعت از مواد فوق خودداری نمایند، به محکمه نظامی جلب و بسخت‌ترین مجازات‌ها خواهند رسید.

ماده نهم- کاظم خان بسمت کماندانی شهر انتخاب و معین میشود، و مامور اجرای مواد فوق خواهد بود. ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۳۹



ریاست وزرای سید ضیاء الدین

رئیس دیویزیون قزاق اعلیحضرت شهریار و فرمانده کل قوا- رضا صبح روز پنج‌هوت، مؤید الاسلام خبر صدور دستخط ریاست وزرای سید ضیاء الدین، و ریاست دیویزیون قزاق رضا خان میرپنج را که بلقب سردار سپه هم ملقب شده است، آورده گفت: این دو دستخط را دیروز عصر شاه در فرح‌آباد صادر کرده است. قدری هم در اطراف شاه، و اینکه چرا این جوان اینقدر بی‌فکر است مذاکره بعمل آمد. همگی متفق بودیم، که بعد از وقوع واقعه، البته چاره‌ای جز تسلیم ندارد، ولی چرا باید در فرح‌آباد بنشینند، و بگذارند که این قزاقها، از قزوین تا پشت دروازه تهران بیایند. اگر این قزاقها، با سید ضیاء الدین دیوانگی را بجائی میرساندند، که مثلاً شاه را هم از تخت بزیر بیاورند، و مردم را گرفتار اختلاف کلمه کنند، چه میشد؟ بالاخره در این زمینه هم بعد از کمی مذاکره، همگی متفق شدیم که مسببین اصلی درکارند و آنها خوب میدانند که برداشتن شاه باین آسانی ممکن نیست، و باعث جنگ داخلی و کشمکش خواهد شد، و الا شاید سید، و این میرپنجش که تازه سردار هم شده است، بی‌مضایقه باشند.

قدری هم در اطراف وزرای کابینه صحبت داشتیم، ولی هیچیک نتوانستیم حدسی در اطراف آنها بزنیم. منتظر الوزراه‌ها همه بحبس رفته بودند. با وجود این مؤید الاسلام میگفت: ممکن است اعضای کمیته آهن پستهای در کابینه سید داشته باشند، و شرحی راجع به این کمیته و اعضای آن بیان کرد که من خیلی بآنها گوش ندادم ولی اجمالاً باقای مؤید الاسلام گفتم: اینها که شما اسم بردید، هیچیک وجهه وزارت ندارند. گفت مگر خود سید ضیاء الدین وجهه ریاست وزراء دارد؟ من فوراً مثل فرانسه «چنین آقا، باید چنین نوکری هم داشته باشد.» که در حقیقت، همان معنی «این دیگ، و این چغندر.» مثل معروف ترکی است، نظرم آمد و گفته ایشان را تصدیق کردم.

عصر اینروز سید محمد خان رضوی، که با ما و مؤید الاسلام خصوصیت داشت

به منزل ما، بسراغ مؤید الاسلام آمد. معلوم شد، آقای مؤید الاسلام بخانه سپرده و اجازه داده است که بعضی از محارم را بمحل ایشان دلالت کنند، و چون آقای رضوی از محارم بوده است محل ایشان را باو اطلاع داده‌اند. خلاصه آقای رضوی هم نشست، قدری از هر در صحبت شد، مؤید الاسلام بعضی پیغام‌ها به پاره‌ای از حول‌وحوش سید ضیاء الدین، بخصوص سلطان محمد خان نائینی فرستاد.

صبح روز ششم حوت، جلسه سه نفری ما، بازاز صبح زود منعقد بود و بمناسبتی بدوا از انقلاب مشروطه، و سپس از آمدن مجاهدین به تهران صحبت پیش آمد. من باقیان عرض کردم، اگرچه نتیجه این انقلاب معلوم نیست بکجا انجامد. ولی انقلابات آن دو دفعه هم مثل این دفعه، در ماه جمادی الثانی اتفاق افتاده است. آقای مؤید الاسلام عقیده داشت که نتیجه این انقلاب هم کمتر از آن دو خواهد بود. زیرا حبس این عده از رجال کشورکار کمی نبوده است، که صورت داده‌اند. معلوم میشود فتیله بزرگی برای ما پیچیده‌اند.

در این دو روزه هم، باز عده‌ای را گرفته و بحبس انداخته بودند، که در عدم تناسب، مثل همان محبوسین دو روز اول بود. ما خیلی در اطراف این‌که با این محبوسین چه معامله‌ای خواهند کرد، مذاکره میکردیم. در يك نظر باهم متفق الکلمه بودیم، که نسبت بجان آنها بطور عموم مخاطره‌ای در کار نیست، زیرا یقین داشتیم که آقایان مؤسسین این کم‌دی اینکاره نیستند. مؤید الاسلام میگفت: که دور نیست محاکمه‌ای برای آنها ترتیب بدهند، و بحکم محکمه پاره‌ای از آنها را محکوم بحبس در قلاع یا تبعید نمایند. من بی‌دلیل، معتقد بودم که این کم‌دی بزودی سر خواهد آمد. و مستندم تفرّالی بود که در شب انتشار خبر ریاست وزراء سید ضیاء الدین برای عاقبت کار او از قرآن زده، و آیه «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ» * آمده بود. و باقیان عرض میکردم که این بازی بزودی تمام شده و رنگ دیگری روی کار خواهد آمد.

عصری هدهد سبا، یعنی آقای رضوی آمد، و گویا بوسیله سلطان محمد خان نائینی برای آقای مؤید الاسلام، از سید تأمین آورده بود، بطوری که ما دیگر از فردا

باید از نقالیهای جالب و صحبت‌های بامزه مؤید الاسلام چشم‌پوشیم. ضمناً من از آقای رضوی، از ادارات مالیه پرسش کردم. گفت فقط از دایره محاسبات چند نفری که کار حواله در دست آنها است، بداره میروند، باقی ادارات اعم از مالیه و عدلیه همه بسته است. پرسیدم وزیر که ندارند، پس کی حوالجات را امضاء میکند؟ گفت میرزا عیسی خان کفیل مالیه کابینه سابق. قدری هم در اطراف قانونی نبودن این امضاء مذاکره شد. بالاخره گفتیم:

ممکن است سید ضیاء الدین اختیاراتی باو داده باشد که امضای او کماکان در بانک شاهنشاهی مطاع باشد، من پیش‌گوئی کردم که میرزا عیسی خان شاید وزیر مالیه کابینه سید هم بشود.

از روز هفتم حوت، چون مؤید الاسلام دیگر بخانه ما نمی‌آمد و ما می‌توانستیم بطور عادی از واردین پذیرائی کنیم، زندگی ما حالت طبیعی بخود گرفت.

◀ مآخذ:

عبدالله مستوفی «شرح زندگانی من، یا، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه»
جلد سوم - انتشارات زوار، ۱۳۷۷ - صص ۲۱۷ - ۱۵۴

فصل هفتم

علی اصغر زرگر: علل کودتا ۱۲۹۹

علی اصغر زرگر در کتاب «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضا شاه»، درباره کودتا ۱۲۹۹ (۸) می نویسد:

«کودتای سال ۱۹۲۱، که به قدرت رسیدن رضاخان منجر شد در زمانی رخ داد که ایران با یکی از بحرانی ترین ادوار تاریخ معاصر خویش روبرو بود. همانگونه که ملاحظه خواهد شد، اگرچه طرح کودتا را مقامات انگلیسی مستقر در ایران، ریختند، ولی عوامل داخلی نقش مهمی در ظهور رضا خان ایفا کردند. در واقع کودتا اقدامی در جهت جلوگیری از تجزیه و اضمحلال کشور یا گرفتار آمدن آن در یک «انفجار انقلابی» بود. دولتی که در اواخر سال ۱۹۲۰ تحت ریاست الوزرایی سپهدار اعظم تشکیل شد از لحاظ داخلی ضعیف ترین دولت ایران از بدو مشروطیت به شمار می رفت، و دوره ای از انفعال و تشویش مدام بر کشور حکمفرما گردید. (۱) در اوائل سال ۱۹۲۱، اکثر ایرانیانی که از رشد سیاسی برخوردار بودند بر این نکته واقف بودند که مملکت آنها به یک دولت مرکزی قوی احتیاج وافر دارد. همانگونه که آقایی اظهار می دارد «موضوع تنها این نبود که اقشار فرو دست مردم نمی خواستند، بلکه اقشار بالای مردم هم دیگر نمی توانستند به سبک گذشته ادامه دهند.» (۲) شرایط داخلی از این بدتر نمی شد. شاه جوان مردد و مطیع بود رؤیای سفر به اروپا در سر داشت و ملت خویش را نیز می خواست به سرنوشت خودشان واگذارد. طبقه حاکم ایران کاملاً فرتوت و نالایق بود و توده های مردم نیز به نحو شدید فقیر و نسبت به آینده خود بی تفاوت بودند. (۳) امنیت داخلی وجود نداشت. برای مقاومت در مقابل حتی ضعیف ترین حمله نظامی به کشور هم هیچ نیروی نظامی کارا وجود نداشت. نا امنی کشور و ناتوانی دولت مرکزی در

اعمال یک کنترل مؤثر بر مملکت، دخالت دولت بریتانیا به منظور حفاظت از منابع سیاسی - تجاری اش را اجتناب ناپذیر ساخت.

دو عامل دیگر نیز بر پیچیدگی موقعیت افزود و زمینه را برای کسب قدرت توسط رضا خان در فوریه ۱۹۲۱ / اسفند ۱۲۹۹ مساعدتر ساخت. یکی ماهیت گریز از مرکز « نهضت های آزاد بیخس ملی » در دو ولایت شمالی گیلان و آذربایجان بود، این حرکتها مانع از آن بود که برای تحکیم قدرت دولت و استقرار نظم در ایران زمینه مساعدی فراهم شود. رهبران این حرکتها ضد انگلیسی بوده و با دولت هوا خواه بریتانیا به جنگ برخاسته بودند. آنها حتی پس از آنکه حکومت ملی گرای مشیرالدوله نیز جایگزین دولت وثوق الدله شد، باز هم دست از مقاومت در برابر کنترل دولت تهران برنداشتند. تلاشهایی که برای جلوگیری از روند تجزیه و اضمحلال کشور و سرکوبی این حرکتها لازم بود، این دولت ضعیف را بیش از پیش ناتوان ساخت. بعلاوه فشار مالی فوق العاده و فساد و تباهی گسترده ای که تشکیلات اداری را در بر گرفته بود دولت را از کار انداخت. علاوه بر این، رؤسای ایلات و اشراف زمیندار نیز با استقرار یک دولت مرکزی قدرتمند خواستار آن بودند، موقعیت سنتی و ممتاز گروه فوق الذکر را که مدت‌های مدید بود از ساخت منشئت این دولت فئودال مآب استفاده می بردند به خطر می افکند. (۴)

دوم آنکه از انقلاب مشروطه به بعد و بویژه پس از شروع جنگ جهانی اول، در میان نمایندگان مجلس و اعضاء کابینه ها فرقه گرایی مزمنی پدیدار گشت که در تضعیف نظام مشروطه مؤثر افتاد. اعضاء لیبرال مجلس و هیئت های دولت از لحاظ کمی و تجربی ضعیف بودند و برای ارائه برنامه ای پویا در جهت جلوگیری از سقوط و فرو پاشی نظام مشروطه در سال ۱۹۲۱ / ۱۲۹۹ فاقد قدرت و سازمان کافی بودند. در نتیجه بسیاری از ناتوانی دولت در اعاده نظم دچار نگرانی روز افزونی شدند. بسیاری از رهبران ایرانی به این نتیجه رسیده بودند که در برابر چنین وضعیتی تنها راه حل موجود این است که از طریق یک کودتا به تنها نیروی سازمان یافته اجتماعی، یعنی قشون روی

آورده شود. (۵) بنابراین یکی از منابع ایرانی، رضا خان مدتها قبل از کودتا، برای خاتمه دادن به اغتشاش داخلی، یک بار به مدرس (۶) پیشنهاد همکاری داده بوده است. (۷) ولی اکثر ایرانیانی که به واقعیات سیاسی آن زمان آشنا بودند، اعتقاد داشتند که قدرت بریتانیا در ایران بیشتر از آن بود که یک کودتای ایرانی بتواند آن را از نظر دور دارد.

از لحاظ خارجی، مشکل اصلی از رویارویی شوروی و انگلیس حاصل شده بود. هر دو قدرت بنا به دلایل مختلف، نیروهای خود را در خاک ایران نگهداشته بودند. نیروهای شوروی در شمال بر جای مانده و به حمایت از جمهوری شوروی در گیلان ادامه دادند، آنها امیدوار بودند که با دولت ایران به توافق برسند، در حالیکه نیروهای بریتانیا بدین جهت در ایران مانده بودند که از پیشروی احتمالی روسها به تهران جلوگیری کرده و امیدوار بودند که پس از منتهی شدن قرار داد ۱۹۱۹ بتوانند برای مسئله ایران یک راه حل نهایی بیابند. هدف اساسی بریتانیا آن بود که یک دولت با ثبات و نیروی مسلح قوی در ایران ایجاد کند که بتواند از رسوخ بیشتر بلشویکها درخاور میانه از طریق ایران، ممانعت کند. اگر اجازه داده میشد بلشویسم بر ایران چیره گردد، احتمال آن که روزی بریتانیا نتواند مانع از آن شود که هندوستان نیز به سرنوشتی مشابه دچار شود بسیار بود. از این رو کودتای ۱۹۲۱ / ۱۲۹۹ طرح شد تا نقش تاریخی ایران بعنوان یک دولت حائل بین امپراطوری بریتانیا و روسیه شوروی از سر گرفته شود.

نقش بریتانیا در کودتا:

دولت بریتانیا قبلاً در اواخر سال ۱۹۲۰، تا حدود زیادی بنا به دلایل اقتصادی، تصمیم گرفته بود که تا اول آوریل ۱۹۲۱ / فروردین ۱۳۰۰، قوای شمال (Norperforce) (نام آن بخش از نیروهای بریتانیا که در شمال غربی ایران مستقر شده بودند) را از ایران خارج کند. (۸) این تصمیم همراه با خطر

فزاینده بلشویسم در گیلان و دیگر ولایات، اصلاحات نظامی در ایران را به یک ضرورت تبدیل کرده بود. از این رو قبل از آنکه تخلیه قوا بعمل آید مقامات انگلیسی در لندن و ایران چنین طرح ریختند که یک هسته نیروی نظامی ایرانی بر جای گذارند که بتواند پس از خروج نیروهای بریتانیا، نظم را حفظ نموده و پیشروی نهایی بلشویکها را به سوی تهران که در آن زمان اجتناب ناپذیر می نمود، مانع گردد.

تشکیل یک قوای متحدالشکل، یکی از اهداف اساسی قرار داد ۱۹۱۹ به شمار می رفت، بدین منظور در اواسط ماه مارس ۱۹۲۰ / اسفند ۱۲۹۸ یک کمیسیون نظامی مشترک ایران و بریتانیا در تهران تشکیل شد که سازمان ارتش آینده ایران را طرح ریزی کند. این کمیسیون به صورت متفق القول توصیه کرد که لشکر قزاق به انضمام پلیس جنوب و ژاندارمری در یک نیروی نظامی متحدالشکل ادغام گردد. (۹) ولی کلنل استاروسلسکی از همراهی در چنین طرحی امتناع ورزید. وی از شرکت در هرگونه تغییر و تحول در سازمان نیرویی که بر اساس معاهداتی استوار شده بود که بنا به اعتقاد وی هنوز معتبر بودند، امتناع ورزید. استاروسلسکی معتقد بود اگر برای قرار دادن قزاقها در کنترل بریتانیا همکاری می کرد «بعنوان شخصی قلمداد خواهد شد که به نحو خائنانه ای منافع روسیه را قربانی کرده است.» (۱۰)

با چنین استدلالی از طرف استاروسلسکی، روشن است که چرا انگلیسیها اینچنین بر ضرورت انحلال قوای قزاق ایران تاکید داشتند. به افسران روسی اعتماد نبود و در صورت حمله احتمالی بلشویکها، قزاقها را به حمایت از شوروی وارد کار کنند. (۱۱) ولی برای دولت بریتانیا این مسئله که با قوای قزاق چه باید کرد، مسئله ساده ای نبود.

در ۶ اکتبر ۱۹۲۱ / ۱۴ مهر ۱۲۹۹، وزارت جنگ بریتانیا طی تلگرافی به ژنرال هالدن، فرمانده عالی نیروهای بریتانیا در بین النهرین، به ژنرال آبرونساید، فرمانده جدید «قوای شمال» اطلاع داد که مشکل حل مسئله استاروسلسکی و دیویزیون قزاق «تا حد زیادی به شخصیت، کاردانی و

سرسختی خود آبرونساید بستگی دارد. او باید تلاش کند که نفوذ شخصی خود را بر استاروسلسکی و هر نیروی ایرانی دیگر بر قرار کند، تا این امکانات آنها در جهت بر آورده ساختن خواسته های مقامات سیاسیمان در تهران به نحو احسن هدایت گردد. (۱۲) در این تلگراف به صورت تلویحی به آبرونساید اختیار تام داده می شد که شر افسران دیویزیون قزاق را کم کند.

در این بین دیویزیون قزاق؛ بعنوان تنها نیروی نظامی کارا و با دیسپلین موجود، از سوی حکومت مشیر الدوله وظیفه یافته بود که بر ضد نیروهای شورشی کوچک خان و همراهان بلشویک آنان وارد عمل گردد. در آغاز چنین می نمود که قوای مزبور در برخورد با شورشیان موفقیت‌هایی دارد. ولی پیشروی قزاقها کوتاه مدت بود. آنها که در اواخر ماه اوت / اوایل شهریور سعی کرده بودند انزلی را تسخیرکنند نه تنها کاری از پیش نبردند، بلکه از رشت نیز بیرون رانده شدند. قزاقها در ماه اکتبر/ مهر رشت را تسخیر کردند، ولی پس از چند روز باز هم از آنجا بیرون رانده شدند. استاروسلسکی در مقام فرمانده کل قوای قزاق، اعتبار خود را کاملاً از دست داد. شکست قزاقها و هزیمت قریب الوقوع آنها برای مقامات انگلیسی موقعیت را فراهم آورد که افسران روسی را از صفوف قزاقها تصفیه کنند.

ژنرال آبرونساید و نورمن، سفیر بریتانیا در تهران، طی چند جلسه گفتگوی پیگیر با شاه و دولت ایران، بر ضرورت تعویض افسران روسی با افسران انگلیسی تاکید ورزید.

آنها را تهدید کردند که در صورت عدم موافقت و همراهی با پیشنهاد آنان، نیروهای بریتانیا را فوراً فراخوانند خواست و تمام کمکهای مالی بریتانیا به قوای قزاق را قطع خواهند کرد. (۱۳)

مشیرالدوله در برابر فشار آنان ایستادگی کرد و در نتیجه در ۲۸ اکتبر ۱۹۲۰ / ۳ آبان ۱۲۹۹ معزول شد. ولی شاه جوان موافقت کرد که «با توجه به منافع ایران» با بریتانیا به کار پردازد، و از آنجایی که بریتانیا حامی وی محسوب می شد از آنان تقاضا کرد که وی را تنها نگذارند. (۱۴) قرار شد که با

ملحوظ داشتن نظر بریتانیا، یک دولت جدید انتخاب گردد و سپهدار اعظم که در مورد تمایل وی به اجرای برنامه انگلیسها تردیدی نبود، این مهم را به عهده گرفت. (۱۵)

مقامات انگلیسی تلاش داشتند که نگذارند قوای قزاق وارد تهران شود. زیرا آگاه بودند اگر پای قزاقها به تهران برسد دیگر نمی توان آنها را از آنجا بیرون کشید، و این وضع می توانست بر سیاست بریتانیا در ایران تأثیر بسیار ناگواری داشته باشد. (۱۶) نیروهای قزاق پس از شکستی که متحمل شدند توانستند از رشت عقب نشینی کنند، ولی اینک در "آقا بابا"، منطقه ای در چند مایلی قرارگاه نیروهای بریتانیا، مستقر سازد. مع هذا وظیفه اصلی وی آن بود که افسران روسی را از افرادشان جدا سازد. از آنجایی که بخت و اقبال با آبرونساید همراه بود، استاروسلسکی به دلخواه وی رفتار کرد و قبل از آنکه افراش به تهران برسند، استاروسلسکی خود در ۲۹ اکتبر / ۷ آبان به تهران آمد و هنگامی که به حضور شاه بار یافت اطلاع حاصل کرد که از مقام خویش معزول گشته است. وی تلاش کرد که دو باره کنترل قزاقها را در دست گیرد ولی موفق نشد، زیرا آبرونساید در مقام احتیاط پیشدستی کرده ارتباطات تلگرافی بین واحدهای مختلف قزاق رازیر نظر گرفته بود. لهذا هنگامیکه منباب مثال، برای قزاقها پیامی ارسال می شد که به سوی پایتخت حرکت کنند، تلگرافی انگلیسی متن فرمان مزبور را تغییر داده و قزاقها همچنان در کنترل انگلیسها در "آقا بابا" برجای ماندند. با این حيله استاروسلسکی از یک حمایت نظامی مؤثر محروم گردید. (۱۷)

انگلیسها تمام افسران روسی، از جمله استاروسلسکی، را تحت بازداشت قرار داده و به عراق انتقال دادند.

هرچند دولت ایران سردار همایون، یکی از اعضاء خاندان سلطنت، را به مقام فرماندهی جدید دیویزیون قزاق منصوب داشت، ولی کنترل مؤثر قزاقها در دست بریتانیا باقی ماند. اداره امور آنها به کلنل اسمایث سپرده شد، نامبرده یکی از افسران انگلیسی بود که بنا به مفاد قرار داد ۱۹۱۹ برای سازمان

یک ارتش نوین به ایران اعزام شده بود. (۱۸)
 لندن برای مدتی نمی دانست که با قزاقها چه کند. به نظر می آمد که لندن اصلاً از وقایع جاری ایران اطلاعی ندارد. همان روزی که استاروسلسکی معزول گردید، گرزن طی تلگرافی به نورمن، از این نکته گلایه داشت که بار دیگر بدون آنکه کوچکترین هشدار دریافت داشته باشد با آنچه « یک چرخش معکوس کامل درسیاست ایران» تلقی می کند، مواجه شده است. زیرا تا یک هفته قبل، علیرغم تردیدهایی که موجود بود، نورمن وزرات امور خارجه بریتانیا را متقاعد ساخته بود که موفقیت سیاست بریتانیا در ایران « از نخست وزیری مشیرالدوله ... و تحمل و حمایت از استاروسلسکی جدا نمی باشد. اما اکنون همه چیز تغییر کرده است.» گرزن در ادامه می افزاید « و بازیگران در مسیر ناپدید شدن اختیاری و اجباری می باشند بدون آنکه با دولت اعلیحضرت [پادشاه بریتانیا] هیچگونه مشورتی صورت گرفته باشد. « در خاتمه گرزن به نورمن هشدار می دهد « بدون تردید بر این نکته واقف می باشد ، که ژنرال آیرونساید و شما با تصمیم گیری در مورد یک سیاست جدید به شیوه ای که توصیف نموده اید، و با انتخاب عواملی برای اجرای این [خط مشی جدید] مسئولیت مهمی را برعهده گرفته اید که تنها موفقیت می تواند آن را توجیه کند.» (۱۹)

برای گرزن موفقیت سیاست بریتانیا در ایران از تصویب و اجرای قرار داد ۱۹۱۹۱ او جدایی ناپذیر بود، قرار دادی که تا به آخر بر آن به نحو غریبی پافشاری می کرد. ولی نورمن که بر واقعیات سیاسی ایران واقف بود، از موفقیت یک برداشت دیگر داشت. وی به خوبی می دانست که قرار داد مزبور هم اکنون سند مرده ای بیش نیست و تنها مایه شرمندگی سیاست بریتانیا می باشد و از این رو بریتانیا باید برای تشکیل یک ارتش ایرانی که توسط بریتانیا رهبری گردد که خود یکی از اهداف قرارداد بود به صورتی مستقل از قرار داد وارد عمل گردد. نورمن در توجیه اخراج استاروسلسکی و قربانی ساختن حکومت وجیه الملله مشیر الدوله به گرزن نوشت: « اخراج استاروسلسکی و

افسران روسی او، و کنترل انحصاری افسران انگلیسی برتنها نیروی منظم نظامی ایران، ما را بویژه از تغییرات نابهنگام سیاستهای داخلی ایران مستقل داشته و در صورت فقدان تحولات خارجی، اعمال تدریجی قرارداد [۱۹۱۹] را تضمین می کند.» (۲۰)

نورمن هم رأی با ژنرال دیکسون سرپرست هیئت نظامی بریتانیا، کاملاً خواستار تشکیل ارتش متحد الشکلی بود که زیر نظر افسران انگلیسی قوای قزاق را در خود ادغام نموده و دولت بریتانیا نیز به آن کمک مالی نماید. ۲۱ نورمن بنا به ابتکار خود این پیشنهاد را تسلیم دولت ایران نمود. دولت ایران در آغاز این پیشنهاد را رد کرد. ولی پس از مدتی برای تحقق آن با سفارت بریتانیا تماس حاصل کرد. (۲۲) لندن میل نداشت که مسئولیت مالی چنین تجدید سازمان گسترده ای را به عهده گیرد، ولی تا بدانجایی که به امور دیویزیون قزاق مربوط می شد، کرزن این نکته را برای نورمن توضیح داد که «لندن حاضر خواهد بود برای کمک به افسران انگلیسی که از سوی ژنرال آبرونساید و شما انتخاب می گردند، در امر تجدید سازمان [قوای قزاق] فعلاً مساعدۀ دیگری ارائه دهد.» (۲۳) در نتیجه دیویزیون قزاق همچنان برجای ماند.

برای آبرونساید - که عملاً فرماندهی نیرو را بر عهده داشت - مهمترین مسئله موجود در رابطه با قوای قزاق، تاریخ روزی بود که قوای بریتانیا از ایران خارج شده و قزاقها از قید نظارت بریتانیا رها می شدند. (۲۴) لهذا مسئله رهبری می بایست هرچه زودتر فیصله می یافت. آبرونساید که بر تجدید سازمان قزاقها نظارت داشت، از عملکرد آتریاد همدان و فرمانده آنان رضا خان، تحت تأثیر قرار گرفته بود. (۲۵) ژنرال آبرونساید و کلنل اسمایث که وی را در نظر گرفته بودند، مصمم شدند «بیدرنگ و لاقبل به صورت موقت» او را به فرماندهی دیویزیون منتصب سازند. (۲۶) با فرا رسیدن ژانویه ۱۹۲۱ / دی ۱۲۹۹ نظریات آبرونساید در مورد نقش آتی رضاخان و قزاقها شکل مشخصی به خود گرفته بود.

او در خاطرات خود نوشت: «آنچه ایران می خواست یک رهبر بود. من در

این کشور تنها یک نفر را دیدم که توانائی رهبری ملت را داشت. او رضاخان بود. مردی که در رأس تنها نیروی مسلح کارآی کشور قرار می گرفت. ایا شاه آنقدر قوه تمیز دارد که به این مرد اعتماد کند.» (۲۷)

اگر چه آبرونساید همانند پادشاه ایران و برخی از مقامات اروپائی در تهران دچار این وحشت نشده بود که به محض خروج بریتانیا روسها دست به تعرض خواهند زد. ولی معتقد بودند که شاید روسها تمام مساعی خود را بر ترویج مسالمت آمیز آراء خود در میان سیاستمداران ایرانی، همراه با یک ارتشائی گسترده تمرکز دهند و لهذا به نظراو تنها راه جلوگیری از یک انقلاب داخلی در دیکتاتوری نظامی نهفته بود. (۲۸) مع هذا دگرگونی و تحول جامعه ایرانی نباید به اندازه ای شدید باشد که نظام سیاسی را سراسر نابود ساخته و در نتیجه وضعیتی نامعلوم پیش آورد. لهذا در روز ۱۲ فوریه ۱۹۲۱ / ۲۳ بهمن ۱۲۹۹ در آخرین گفتگویی که بین رضا خان و آبرونساید صورت گرفت، آبرونساید حاضر شد با دو شرط به رضاخان اجازه دهد که قدرت را در تهران بدست گیرد:

الف) وی متعهد گردد که در حین خروج انگلیسیها از ایران، آنها را مورد حمله قرار ندهد.

ب) برای سرنگونی شاه دست به یک اقدام قهر آمیز نزده یا وقوع چنین اقدامی را اجازه ندهد. آبرونساید نوشت [رضا خان] در مورد هر دو خواسته من قول قاطعانه داد که طبق میل ما عمل نماید. (۲۹)

آبرونساید برای حضور در کنفرانس قاهره به بغداد احضار شد. وی قبل از آنکه ایران را ترک کند برای دیدار از سفیر بریتانیا و شاه به تهران رفت. بنا به شرح آبرونساید از این وقایع وی نورمن را در باره گفتگوهای بسیاری که با رضا خان داشته و برنامه ای که قرار بود حداقل یک ماه قبل از خروج نیروهای بریتانیا صورت بگیرد، در جریان گذاشت، زیرا به محض آنکه نیروهای انگلیسی خارج می شدند دیگر معلوم نبود که وضعیت بعدی قابل کنترل باشد. (۳۰) آبرونساید در جلسه دیگری که به حضور شاه رسید سعی کرد وی را

متقاعد سازد که اختیاراتی به رضا خان تفویض کند. ولی شاه مخالفت کرد. (۳۱) بالاخره کمتر از شش روز بعد رضا خان به کمک کنل اسمایث و تنی چند از دیگر افسران انگلیسی، و همراه با سیدضیاءالدین طباطبائی، از روزنامه نگاران معروف آن زمان، در ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ / دوم اسفند ۱۲۹۹ در رأس خود ۲۵۰۰ قزاق به سوی تهران پیشروی کرد. (۳۲) آبرونساید در یادداشتهای خود تا قبل از کودتا به سید ضیاء دستیار رضا خان اشاره ای نمی کند. ولی در روایتی دیگر از کودتا بر نقش دست اندر کاران سفارت بریتانیا و فعالیتهای خود سید ضیاء در زمینه اقدامات اولیه تاکید به سزایی شده است. (۳۳)

بنا به نوشته ژنرال دیکسون، سرپرست هیئت نظامی بریتانیا و وابسته نظامی اسبق سفارت، انگلیسیهای مقیم تهران آشکارا اختلاف نظر داشتند. برخی از مقامات بریتانیا، از جمله خود ژنرال دیکسون خواستار آن بوده اند که در تلاشی برای نزدیک شدن به ملیون، بویزه مشروطه خواهان قدیمی، با احساسات عمومی کنار بیایند. ولی دیگران خواستار آن بودند که همان به اصطلاح «سیاست سرسختانه» کما فی السابق ادامه یابد.

کسانی که هواخواه سیاست اخیرالذکر بودند اعتقاد داشتند که ایرانیها قومی مطیع بودند که با اعمال شیوه های غیردموکراتیک در میان آنها زودتر می شد به نتیجه رسید. زیرا هنگامیکه دستاوردهای حاصل از عملکرد مزبور به رأی العین مشاهده گردد، وسائلی که برای کسب آنان به کار رفته است نیز عموماً مورد قبول قرار خواهد گرفت. نورمن خود به یک راه مبتنی بر قانون اساسی معتقد بود، ولی بالاخره از سوی هواداران «شیوه های سرسختانه» متقاعد گردید. (۳۴)

ژنرال دیکسون که مخالف آن طرح بود، فرد دیوانه ای تلقی گردید و سفیر بریتانیا خواستار احضار فوری وی از تهران شد. (۳۵) سیاست اتخاذ شده بر آن قرار داشت که به کمک فردی عادی یک دولت قوی استقرار یابد که بدون دولتی و تردید برنامه بریتانیا را در ایران پیاده کرده و بر ضد مخالفان سیاسی این برنامه برخوردی قاطع در پیش گیرد.

انگلیسیها برای این منظور کاندیداهای متعددی را در نظر گرفته بودند. (۳۶) یکی از آنان سید ضیاءالدین بود؛ فردی عادی و سر دبیر روزنامه رعد که مدتها بود از بریتانیا هواداری می کرد. وی در میان انگلیسیهای ایران بسیار محبوب بود و از حمایت آنها برخوردار. سید ضیاء بویژه با هاوارد دبیر شرقی سفارت بریتانیا روابط نزدیکی داشت. احتمالاً هاوارد در مورد سیاستهایی که از سفارت بریتانیا سرچشمه می گرفت نظری تعیین کننده داشت. ملک الشعراء بهار، که از ناظران دقیق اوضاع آن زمان محسوب می شد می گوید:

دوستی هاوارد با سید ضیاء بود که باعث شد بریتانیا سید ضیاء را در مبارزه برای اصلاحات و استقرار نظم در کشور یاری دهد. (۳۷)

گذشته از حمایت بریتانیا، سید ضیاء در امر رهبری و اصلاح شور و شوق فراوانی از خود نشان می داد. وی چند ماه قبل از کودتا از سردبیری رعد دست شسته و خود را کاملاً وقف سیاست کرده بود. روزی که سپهدار اعظم کابینه خویش را تشکیل داد، سید ضیاء به یک از دوستان خود اظهار داشت « هیچکدام اینها چیزی نیستند، ما خودمان باید کاری بکنیم...» (۳۸) مهمترین امری که سید ضیاء در اجرای برنامه اش با آن روبرو بود، جلب یک نیروی وفادار و کار آمد به شمار می رفت که بتواند با حمایت آن کودتا کرده و کنترل حکومت مرکزی را بدست گیرد. از این روسید ضیاء متوجه دیویزیون قزاق شد که هنوز نشانه هایی از نظم و دیسپلین را در برداشت. بریتانیا در اقدامی جهت به تصویب رساندن قرارداد ۱۹۱۹ کمک مالی خود را به قوای مزبور قطع کرده بود. سید ضیاء به سفارت بریتانیا رفت و خواستار آن شد که به منظور وجود یک قوای نظامی مؤثر پس از خروج نیروهای بریتانیا، کمکهای مالی بیشتری ارائه گردد. (۳۹) تا حدودی بر اثر مساعی وی کمکهای مالی ای انجام گرفت و تماس نزدیک و مداومی بین سید ضیاء و افسران ایرانی و افسران انگلیسی قوای مزبور برقرار شد.

سید ضیاءالدین در نزدیک شدن به قزاقها، از حمایت آن دسته از افسران ژندارمری که در مقام رابط میان انگلیسیها و قوای قزاق قرار گرفته بودند

برخوردار گردید. (۴۰) سید ضیاء در مقابل مخالفت دیگر افسران ایرانی به تبعیت و اطاعت از یک قزاق، رضاخان را به فرماندهی بخش نظامی کودتا منصوب کرد. (۴۱)

رضا خان، بعنوان فردی فاقد ارتباطهای مهم فامیلی که عملیات او را محدود سازد و به مثابه افسری که به شجاعت درنبردمعروفیت داشت، انتخاب مناسبی بود. مع هذا سید ضیاء پس از آنکه به فلسطین تبعید شد به یکی از دوستانش اظهار داشت که درطول راه مدام رضاخان را به حرکت واداشته»... به او امر می دادم و او را با خود به هر طرف می کشیدم...» (۴۲) سید ضیاء بیست سال بعد، پس از آنکه به ایران باز گشت در یکی از جلسات مجلس چهاردهم [اسفند ۱۳۲۳] دکتر مصدق تبدیل شد، به ادعای خویش مجدداً صحنه گذاشت. وی در مقام دفاع در برابر اتهامات وارده، مسئولیت کامل کودتای ۱۹۲۱ را پذیرفت.» (۴۳) [1]

روایت سیف پور فاطمی در باره کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹

سیف پور فاطمی در باره کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و اثرات آن در تاریخ معاصر ایران می نویسد:

«در اطراف کودتای سوم حوت و عاملین آن، ضیاء الدین و رضاخان مقالات زیادی در مدح و ذم منتشرشده، ولی کمتر به اسناد و نوشتجات مخصوصاً یادداشت های دو نفر از رجال انگلیس که در این امر رل مهمی بازی کرده اند، اشاره شده است. من در این بخش با اجازه خوانندگان عزیز اجازه می خواهم که از روی این اسناد و گفته های مسببین کودتا پرده برداشته و تا جایی که میسر است قسمتی از تاریخ این واقعه که تاریخ ایران را از هر جهت عوض کرد روشن سازم.»

در میان اسنادی که اکنون در دست است گفتارهای زیر از هر حیث مورد توجه است:

۱ - یادداشت های ژنرال آیرونساید (Edmond Ironside) فرمانده قشون انگلیس در شمال روسیه در سال های ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ و فرمانده قوای انگلیس در قزوین و شمال ایران در سال های ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ و بازرس ستاد کل انگلیس در جنگ جهانی دوم.

۲ - یادداشت های سِرپرسی لرن (Percy Loraine) سفیر انگلیس در تهران در دوران نخست وزیری و تاجگذاری سردار سپه.

۳ - گفتار رادیو لندن پس از سوم شهریور و اشغال ایران.

۴ - اظهارات سردار سپه در منزل دکتر مصدق (یادداشت های دکتر مصدق)

۵ - بیانات سید ضیاء الدین پس از سوم شهریور و اعلامیه سردار سپه (من عامل کودتا بودم).

چنانچه قبلاً هم اشاره کرده ایم ژنرال آیرونساید فرمانده قوای انگلیس در قزوین مأموریت داشت که قزاقخانه ایران را از افسران روس پاک کرده و آن را تحت اداره افسران انگلیسی قرار دهد. وی برای انجام این مأموریت به تهران می

رود و با نخست وزیر وقت مشیرالدوله مذاکره می کند، ولی مشیرالدوله با کمال تندى به او جواب رد می دهد. (مشیر الدله از طرف نورمن تهدید شده بود که مشیرالدوله بشدت در جلو ایستاده بود و می گفت: نورمن، وزیر مختار انگلیس به دفتر او رفته و با کمال تندى یادداشتی مبنی بر تقاضای اخراج افسران روس، روی میز او می گذارد. مشیر الدوله یادداشت را رد کرده و نورمن را ملامت می کند که چرا در دفتر رئیس الوزرای ایران، شرط ادب و انسانیت را ملحوظ نداشته و از او می خواهد که از جسارتش معذرت بخواهد. چون خوداری می کند، او را از دفترش بیرون کرده و بعد از آن روز از پذیرفتن او خودداری کرد.)

وزیر مختار انگلیس نورمن (Herman Norman) شاه را تهدید کرده و او را به اجبار وادار به اخراج افسران روس می کند. مشیرالدوله فوراً استعفا داده و سپهدار مأمور تشکیل کابینه می شود و امور قزاقخانه در شمال ایران فوراً به دست کلنل اسمیت (Henry Smythe) یکی از افسرانی که طبق قرار داد وثوق الدوله به تهران آمده بود قرار می گیرد. سردار همایون فرمانده ایرانی قزاقخانه را هم انگلیس ها عملاً از کار برکنار و به جای او رضا خان را می گمارند. در ضمن آبرونساید و سفارت انگلیس مستقیماً در پرداخت حقوق واداره قزاقخانه دخالت کرده و سید ضیاءالدین را واسطه پرداخت وجوهی که بانک شاهی (انگلیسی) در اختیارش گذارده قرار می دهند.

در تاریخ اول نوامبر ۱۹۲۰ آبرونساید شخصاً به اردوگاه قزاق می رود، با بعضی افسران ایرانی قزاقخانه تماس می گیرد. در همان روز آبرونساید در دفتر یادداشتش چنین می نویسد:

«رضا خان فرمانده آتریاد تبریز بی شک یکی از بهترین افسران ایرانی است. سرهنگ اسمیت توصیه می کند که رضا خان عملاً فرمانده این دسته باشد و تحت ریاست سیاسی که از تهران تعیین شده بود عمل کند.» در تاریخ چهاردهم ژانویه ۱۹۲۱ که آبرونساید مجدداً به دیدار او می رود در دفتر خود چنین می نویسد:

« به دیدار قزاقان ایرانی رفته آنان را از نظر گذرانیدم. اسمیت سر و سامانی به وضعیتشان داده است. مواجب این ها مرتب پرداخت شده است و اکنون این افراد لباس و مسکن دارند. فرمانده کنونی قزاقان موجود حقیر و بی بو و خاصیتی است. روح و روان این گروه سرهنگ رضاخان است، یعنی همان مردی که قبلاً بسیار به او علاقمند شده بودم. اسمیت می گوید مردی نیکوست و من به اسمیت گفته ام به همایون (سردار همایون نماینده شاه و فرمانده کل قزاق) مرخصی بدهد تا به سرکشی املاک خود برود.»

آیرونساید پس از رفتن همایون، رضا خان را معاون اسمیت و فرمانده ایرانی قزاق کرده و به فکر می افتد که قبل از تخلیه ایران از قشون انگلیس کار حکومت تهران را یکسره کرده و حکومتی سرکار بیاورد که عملاً قرار داد وثوق الدوله را اجرا کند.

در تاریخ سی و یکم ژانویه، آیرونساید به اتفاق کلنل اسمیت با رضاخان ملاقات کرده و در یادداشت های روزانه چنین می نویسد: « رضاخان مایل است کاری انجام دهد و از این که مشغول هیچ کاری نیست آزرده خاطر است.»
در تاریخ هیجدهم ژانویه در دفتر یادداشت آیرونساید مطالب زیر دیده می شود:

در تاریخ سی و یکم ژانویه آیرونساید به اتفاق کلنل اسمیت با رضاخان ملاقات کرده و در یادداشت های روزانه چنین می نویسد: « رضا خان مایل است کاری انجام دهد و از این که مشغول هیچ کاری نیست آزرده خاطر است.»
در تاریخ هیجدهم ژانویه در دفتر یادداشت آیرونساید مطالب زیر دیده می شود:
« شخصاً عقیده دارم پیش از آن که از این جا برویم باید این افراد را به حال خود رها نکنم. در واقع یک دیکتاتور نظامی رفتاری های ما را بر طرف خواهد کرد و ما را قادر خواهد ساخت که بی هیچ درد سری این کشور را ترک گوئیم.»

« در تاریخ دوازدهم فوریه آیرونساید راجع به مذاکره و قول و قرار با رضاخان اظهار می دارد: من با رضاخان مصاحبه کرده ام و سرکردگی قزاقان

ایرانی را به طور قطع به او سپرده ام. او مردی واقعی و رک ترین مردی است که تاکنون دیده ام. به او گفته ام قصد دارم به تدریج او را از قید تسلط خود رها سازم و باید با کلنل اسمیت ترتیبی بدهد که پس از رفتن ستون منجیل با شورشیان رشت مقابله نماید. درحضور اسمیت صحبتی طولانی با رضاخان انجام دادم. در این فکر بودم که آیا لازم است تضمین کتبی بگیرم یا نه؟ ولی سرانجام به این نتیجه رسیدم که تضمین کتبی نتیجه نخواهد داشت، زیرا اگر رضا بخواهد زیر قول خود بزند چنین خواهد کرد و صرفاً خواهد گفت قول هایی که داده است تحت فشار بوده است و او مجبور به رعایت آنها نیست. موقعی که تصمیم گرفتم که بند رضا را رها کرده و او را به حال خود بگذارم دو نکته را برایش روشن ساختم:

۱- هنگامی که از هم جدا می شویم نباید از پشت سر مرا هدف قرار بدهد، زیرا این عمل به نابودی او منجر خواهد شد و تنها حزب انقلابی از آن استفاده خواهد کرد و برای دیگران جز زیان نتیجه ای نخواهد بخشید.

۲ - شاه را به هیچ وجه نباید کنار بگذارد. رضا به چرب زبانی همه جور قول داد و من و او دست یکدیگر را فشردیم و به اسمیت دستور دادم رضا را بتدریج آزاد ساخته و به حال خود بگذارد».

در یادداشت های آبرونساید در تاریخ چهاردهم و پانزدهم فوریه جملات زیر دیده می شود:

« کودتا برای ما بهتر از هر چیز دیگری است. من به نورمن پیر قوت قلب خواهم داد».

« من در باره رضا با نورمن صحبت کردم. او بسیار بیمناک بود که مبادا شاه کشته بشود. به او گفتم من به رضا اعتماد و اطمینان کامل دارم و دیر یا زود مجبور بودم او و قزاقان را رها کرده که به کار خود برسند.»

روز اول حوت آبرونساید تهران را به قصد بغداد ترک کرد و روز سوم حوت ۱۲۹۹ کودتای سید ضیاء الدین و رضا خان در تهران صورت حقیقت به خود گرفت. آبرونساید در آن هنگام در بغداد بود. در یادداشت های روزانه اظهار

می دارد:

« رضا خان در تهران کودتا کرده است، ولی به قولی که به من داده وفادار مانده است و نسبت به شاه اظهارمتابعت و صمیمیت کرده است. تصور می کنم مردم فکر می کنند من عامل کودتا بوده ام. اگر به حقیقت حادثه دقیق شویم این کودتا کار من است.»

سر دنیس رایت سفیرانگلیس در تهران از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۱ در کتاب « انگلیس ها در میان ایرانیان » چنین می نویسد:

« بامداد روز کودتا وزیر مختار بریتانیا با شاه ملاقات کرد و ظاهراً بی آنکه از لندن دستوری داشته باشدمن باب راهنمایی به شاه گفتم که تنها راهی که برایش باقی مانده، آن است که با سرکردگان کودتا رابطه برقرار سازد و خواسته های آنها را بپذیرد.»

سید ضیاءالدین در مجلس چهاردهم، خود را عامل کودتا و رضا خان را دست نشانده معرفی کرد. رضا خان در اعلامیه معروف « من عامل کودتا بودم » خود را عامل کودتا نامید.

در دوره چهاردهم در مجلس، من با سید ضیاء الدین همکاری و دوستی داشتم و اغلب راجع به اوضاع روزهای قبل از کودتا و حکومت صد روزه اش صحبت می کرد. ... به علاوه دو نفر دیگر از دوستان بسیار نزدیک من کلنل کاظم خان سیاح و ماژور مسعود خان کیهان که از افسران ژاندارمری و همدست و همکار سید ضیاء الدین بودند نیز یادداشت های زیادی از آن دوره داشته و اطلاعات جامعی به من دادند. سید ضیاءالدین می گفت که در سال های قبل از کودتا همیشه به این فکر بوده که یا در رأس یک دولت قوی قرار بگیرد و یا با ایجاد یک روزنامه مؤثر درسیاست، دولت های قوی را یاری و همکاری کند. روی همین اصل روزنامه رعد را به وجود آورده و سیاست خارجی خود را به روی حمایت از کشورهای انگلیس و فرانسه در جنگ قرار داد و در سیاست داخلی هم از حکومت وثوق الدوله و قرارداد طرفداری کرد. هنگام انقلاب روسیه به تحریک او دولت استقلال کشورهای آذربایجان و ارمنستان و قفقازیه

را به رسمیت شناخت و سید ضیاء با سمت سفیر فوق العاده به بادکوبه و ایروان و تفلیس رفت و قرار داد تجارتي و فرهنگي و سياسي با کشورهاي مزبور برقرار کرد و هنگام مراجعت به ایران در مقالاتش شدیداً از رفتار دولت بلشویک ها و حمله آنها به کشورهای تازه، انتقاد کرد و پس از استعفای وثوق الدوله به فکر کودتا افتاد و هنگامی که سپهدار پیشنهاد وزارت خارجه را به او کرد رد کرده و می گوید این دولت ها داخل آدم نیستند. بنابراین با کاظم خان و مسعودخان و زمان خان افسران ژاندارم همراز و همفکر شده و برای کودتا به دست ژاندارم ها نقشه می کشد. ولی به زعم سید، افسران ژاندارم می تربیتشان طوری بود که حاضر نبودند برخلاف قانون عملی انجام بدهند و این روحیه و نحوه زندگی سرعت عملی را که یک کودتا لازم دارد از آنها سلب کرده بود. در ضمن عمل مستحضر شد که دیگران هم از قبیل نصرت الدوله و مدرس و پسر بانو عظمی (مظفرالدین شاه) به فکر کودتا هستند ولی حنايشان رنگ زياد نداشت. از این رو دوستانش (انگلیس ها) پیشنهاد کردند که توجه خود را متوجه قزاق خانه کرده و رضا خان را برای همکاری انتخاب کند.

ملک الشعرا بهار که با سید خیلی نزدیک بود و از کودتا اطلاعات زیاد داشت، آنچه را که سید بی پرده به من گفت این طور بیان کرد:

« از زمان سر پرسی کاکس عاقد قرار داد در سفارت انگلیس در تهران دو عقیده مختلف وجود داشت. هاوارد رایزن سفارت که فارسی را خوب صحبت می کرد با بسیاری از دولتمردان تهران همکاسه و هم پیاله بود ولی از وثوق الدوله، صارم الدوله و فیروز خوشش نمی آمد. مخصوصاً که آنها هاوارد عاقدین قرار داد را جزو رجال گذشته می دانست و معتقد بود که در ایران نو باید دنبال مردان با استعداد و بی نام و نشان رفت و به علاوه او مایل بود که کودتا باید به دست نظامیان صورت بگیرد. نهایت چون افسران رمز حکومت و مملکت داری را نمی دانند در رأس دولت کودتا باید یکی از روشنفکران خوشنام قرار بگیرد.

اسمارت که او هم در امور ایران زیاد اطلاع داشت به نظامی ها معتقد نبود و

می گفت حکومت آتیه ایران باید به دست افراد صالح و تحصیل کرده و خوشنام باشد و از این رو با افرادی مانند تیمور تاش، ملک الشعرا و فیروز و علاء و نصرالملک دادگر و دیگران نرد ارادت می باخت.

ها وارد درکارها با افسران نظامی انگلیس همکاری می کرد و همین که آبرونساید رضاخان را پیدا کرد، هاوارد مأمور پیدا کردن شریک کشوری او شد. او هم این قرعه را به نام سید ضیاء الدین زد. اوضاع ایران و حمله بلشویک ها به انزلی و تشکیل حکومت کمونیستی گیلان و ترس شاه از هرج و مرج و فشار لندن تشکیل این حکومت قوی را تسریع کرد.

در دربار هم روی کشمکش حکومت قوی اختلاف وجود داشت. موثق الدوله وزیر دربار جداً مخالف بود و از شغل خود استعفا داد و شاه مشاورالملک را به جای او منصوب کرد. **معین الملک یکی از دوستان سید ضیاءالدین و رفیق هاوارد به سمت رئیس دفتر مخصوص انتخاب شد.**

در خارج هم سپهدار در کارها درمانده شده و استعفای خود را تقدیم شاه می کند. مشیرالدوله و مستوفی و فرمانفرما از قبول مسئولیت سرباز زدند و آنهایی که در پی مقام ریاست دولت بودند مطرود جامعه و سیاستمداران تهران حاضر نبودند با آنان همکاری کنند. به قول سعدی:

«آن که زاهد است زر نمی ستاند و آن که زر می ستاند زاهد نیست»

از این رو شاه باز سپهدار را مأمور تشکیل کابینه کرد. سپهدار پنج روز قبل از کودتا، دولت خود را به شرح زیر معرفی کرد:

سپهدار رئیس الوزرا و وزیر عدلیه، امیر نظام وزیر جنگ، سردار معتمد وزیر پست و تلگراف، امین الملک وزیر معارف و اوقاف، نصرالملک وزیر فواید عامه و تجارت، و میرزا عیسی خان کفیل وزارات مالیه.

همان روز که کابینه تشکیل شد، سی و دو نفر از وکلای مجلس چهارم که در تهران حضور داشتند نامه ای به روز نامه رعدنوشته و مخالفت خود را با قرار داد اعلام کردند. عده ای هم از دولتمردان در منزل عبدالحسین خان تیمور تاش اجتماع کرده و با وزیر مختار تازه انگلیس، نورمن ملاقات کرده و به او

خاطرنشان کردند که قرارداد مرده است و به هیچ وجه نمیتوان جان تازه به کالبد آن برگردانید. خوب است از دولت ملی حمایت بکند و مجلس هم حاضر است پس از افتتاح با کمک انگلیس ها به کار ایران سر و سامانی داده و جلو هجوم بلشویزم و متجاسرین را بگیرد.

در روز تشکیل کابینه اسمارت به منزل ملک الشعرا رفته و با او در ایجاد حکومتی که بتواند هر صاحب داعیه با نفوذی را سرکوب و یک رژیم مقتدر و ثابت و نیمه دیکتاتوری به وجود آورد صحبت کرد. ملک پیشنهاد می کند که بهتر است نصرت الدوله، تیمورتاش، حبیب الله خان شیبانی، سید ضیاءالدین را با هم متحد کرد و آنها می توانند با کمک قوای ژاندارمری یک دولت قوی تشکیل بدهند. نصرت الدوله در آن موقع بین راه لندن و تهران بود و نظر داشت که پس از ورود به ایران در تشکیل یک دولت قوی اقدام نماید. ولی به گفته ملک، عیب کار این بود که رجال و اعیان ایران حاضر نبودند جوانان با عرضه و زرنگی مانند تیمورتاش و سید ضیاءالدین را به بازی بگیرند.

ملک، این سنخ فکر غلط را نتیجه محافظه کاری رژیم های سلطنتی و اعیانی در ایران می دانست. ترتیبات غلط و تشکیلات نادرست مردم را از هم جدا کرده و حکومت های طبقاتی راه همکاری و همیاری رابه روی همه بسته بود. در نتیجه افراد لایق یا فرصت نداشتند یا در معرض حقد و حسد بالایی ها قرار گرفته و به مرور همه را از میان می بردند.

سید ضیاء الدین را از این نظر ملک، کاملاً طرفداری کرده و می گفت:

«مشکل بزرگ کار او هم در دوره کودتا و هم در دوره چهاردهم این بود که رجال توانا و لایق برای همکاری و اتحاد و یگانگی حاضر نبودند. در نتیجه او مجبور شد که با چند نفر افسر ژاندارمری بی بو و خاصیت و رضاخان قزاق که خمیره دسیسه و عدم صمیمت بود همکاری کند.» [۲]

◀ توضیحات و مأخذ:

- ۸ - دکتر علی اصغر زرگر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، تهران، انتشارات پروین و معین، ۱۳۷۲، صص ۷۳ - ۵۹)
- ۲ - خاطرات نصرت‌الله سیف پور فاطمی- «آینه عبرت»، به کوشش علی دهباشی، چاپ اول، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۸. - صص ۱۸۲ - ۱۷۹

◀ پی‌نوشته‌ها: «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه»

1. Avery. Peter, ModernIran, London , Ernst Limited, 1965, PP. 212ff.
Ramazani , Rouhollah K. , The Foreign Policy of Iran , A Deveoping nation in World Affairs: 1500 / 1941 , Charlottesville, University Press of Virginia , 1966. P. 174 .
2. Hurbert , Evans, Evans, “ Recent Soviet Writing on Iran”, Central Asian Review , Oxford, 1967, No. 15, PP. 245- 46.
- 3 . For details see Upton , J. The History of Modern Iran, An Interpretation , Harvard Middle Eastern monograph Series, Massachusette , Cambridge , Harvard University Press, 1970, Chapter II. Ironside, Edmond (major Gen.), High Road to Command, The Diaries of Maj. Gen. .E. Ironside: 1920 / 1922 , edited by Lord Ironside, London, Leo Cooper, 1972 , PP. 150 -54
4. Upton , op.Cit., PP. 22- 23 .
Cottam, R.W. Nationalism in Iran, Oettsburgh University Press, 1964, PP. 253 – 45.

۶ - سید حسن مدرس از اهالی قمشه و از مجتهدین بود. وی در دوره های دو و سوم مجلس به نمایندگی انتخاب شد. در جنگ جهانی اول به طرفداری از نیروهای مرکز پرداخت و پس از ترک تهران به حکومت موقت نظام السلطنه در کرمانشاه پیوست و وزارت عدلیه را عهده دار شد. ولی در پی هجوم نیروهای روسی و فروپاشی حکومت موقت به استانبول رفت. در ۱۹۱۹ به تهران برگشت و از در مخالفت با قرار داد ۱۹۱۹ برآمد. سپس در دوره های چهارم و پنجم و ششم مجلس به نمایندگی انتخاب شد و بعنوان یکی از رهبران اقلیت به صورت مستمری بر ضد خط مشی رضاخان فعالیت کرد. در ۱۹۲۸ / ۱۳۰۸ بازداشت و به خواف، یکی از ولایات خراسان، تبعید شد و سپس در ۱۳۱۶ به شهادت رسید. بریا آگاهی از آثار و افکار مدرس ر. ک . بنی صدر ابوالحسن، «موقعیت ایران و نقش مدرس»، ج ۱، انتشارات مدرس، ۱۳۵۶. سید حسن مدرس، نطق ها و مکتوبات، انتشارات ابوزر، ۱۳۵۵.

۷ - بهار، پیشین، ص ۶۵. نگاهی به مفاد جراید سالهای ۲۰ - ۱۹۱۰ نشاندهنده آن است که در این دوره بر ضرورت استقرار نظم و آرامش و نوسازی ایران تأکید فروان بوده است. ر. ک.

Cottam, R.W. Nationalism in Iran, Pittsburgh University Press, 1964, PP. 253-45.

۸ - برای آگاهی بیشتر از سیاست بریتانیا ر. ک.

Ullman, Richard H., The Anglo - Russian Relations: 1917 - 1921, The Anglo - Russian Accord, Vol. III, Princeton University Press, 1972, PP. 358-68.

9. Documents on British Foreign Policy : 1919- 1939, First Series, Edited by Buttler, R., Bury, J.P.T., and Lambert, M.E., Vol. XIII, London HMSO, 1963, Document no. 387.

10. Ibid., PP. 451- 52.

11. Ibid., Documents Nos 414 , 415 and 418.
12. Ibid., No. 561
13. Ibid., Documents Nos 566, 567, 659 and 570.
14. Ibid., No. 570.
15. Ibid.
16. Ironside Op.Cit., P. 141.
- آبرونساید خود شرح جالبی از این ماجرا داده است. ر. ک.
- 17 - Ibid ., PP. 143 – 46.
18. Ibid.
19. Documents on British Foreign Policy , First Series , Vol XIII. , Op. Cit., No. 573,
کرزن به نورمن (تهران) ، ۲۹ اکتبر ۱۹۲۰ / ۷ آبان ۱۲۹۹ .
20. Ibid., No. 571.
21. Ibid., No. 586.
22. Ibid., Documents Nos . 591 and 599.
23. Ibid., Nos . 584 and 576.
24. Ironside, Op.Cit., P. 149.
25. Ibid
26. Ibid
27. Ibid., PP. 177- 78.
28. Ibid
29. Ibid., P. 161.
- ۳۰ - Ibid., P. 166. . ولی سفیر بریتانیا اظهار داشت که از هرگونه طرح و ترتیب پیشین برای کودتا بی اطلاع بوده است. ر. ک. نورمن (تهران) به کرزن، اول مارس ۱۹۲۱ / ۱۰ اسفند ۱۲۹۹ .
- Public Record Office, London , Foreign Office (FO) 371/ 6404,
E49/2.34 .
- ۳۱ - یادداشتهای روزانه فیلد مارشال لرد آبرونساید که در اختیار لیدی

آیرونساید است، یادداشت‌های ۱۴ تا ۱۵ فوریه ۱۹۲۱ / ۲۵ تا ۲۶ بهمن ۱۲۹۹ - ۳۲ - پنج سال بعد لیوتنان کلنل دلبلیو. جی. گری در یک سخنرانی در برابر انجمن آسیای مرکزی اظهار داشت «هنگامی که اندک [بعد از کودتا] از قزوین عبور می‌کردم از کلنل اسمایث پرسیدم که آیا به نظر او شرکتش در حرکات سیاسی کشور اندکی عجیب نبوده است. وی پاسخ داده بود که: «از من نظر مشورتی نظام خواسته شد و من نیز بعنوان یک مشاق [نظامی] وظیفه داشتم آن را ارائه دهم» ر.ک.

Grey. Lieut.Col.W.G. Persia. Journal of Central Asian Society, Vol.

XIII, 1926, Part II, P. 35 .

۳۳ - بر این که دولت بریتانیا یا سفارت بریتانیا در برنامه ریزی کودتای رضاخان دخالت داشته اند مدرکی وجود ندارد. این پرسش مطرح است که آیا اسناد و مدارک مربوطه هنوز پنهان نگهداشته شده اند و یا از بین رفته اند؟ آیا آیرونساید همانگونه که ترتیب افسران روسی دیویزیون قزاق را داد، این بار نیز بنا به ابتکار شخصی خود وارد عمل شده بود؟ **تردید نیست همانگونه که ژنرال دیکسون اشاره کرده است سفارت بریتانیا از کلیه تحولات جاری مطلع بوده است، ولی مدرک و سندی در دست نیست که نشان دهد وزارت امور خارجه بریتانیا نیز از برنامه جاری برای تهران مطلع بوده است.** از اسناد و مدارک آرشیوهای وزارت امور خارجه بریتانیا چنین بر می آید که مقامات انگلیسی از سیر حوادث ایران سر در نمی آورند و تنها پس از اینکه انگلیسیهایی که به صورت مستقیم یا غیر مستقیم در این امر دخالت داشتند گزارشهای خود را ارائه دادند، بود که مقامات مزبور پی به واقع امر بردند! * **سیروس غنی در کتاب «ایران؛ برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها» همدلی با رضا خان دارد از فقدان اسناد و مدارکی که نشان‌دهنده نوع واکنش وزیر امور خارجه بریتانیا به این کودتا باشد، اظهار تعجب کرده و عنوان داشته که احتمالاً برخی اسناد و مدارک مربوطه همچنان ارائه نشده‌اند را تقدیم حضور می‌نماید.** «**یک هفته تمام طول کشید تا نرم‌ن نخستین گزارش خود**

را درباره جزئیات کودتا به لندن فرستاد. حیرت‌آور است که کرزن، که بی‌اغراق سرنوشت سیاسی خود را با عنوان کردن تغییر ساختار روابط انگلیس و ایران به خطر انداخته بود، حالا مبدل به ناظری بی‌تفاوت شده بود و هیچ علاقه‌ای به اصل و منشاء و پیامد کودتای نظامی بی‌سابقه در یکصدوسی سال گذشته ایران نداشت. احتمال می‌رود که پاره‌ای از مکاتبات و تلگرامهای بودار را، دستکم فعلاً از پرونده‌های جاری «اداره اسناد عمومی» بریتانیا برداشته باشند.»

- نگاه کنید به کتاب سیروس غنی «ایران؛ برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها» ترجمه حسن بامشاد- انتشارات نیلوفر - سال ۱۳۷۷ - ص ۲۱۲
۳۴ - نامه شخصی ژنرال دیکسون به ژنرال رد کلیف (وزارت جنگ) ، ۸ اکتبر ۱۹۲۱ / ۱۶ مهر ۱۳۰۰ .

FO 371 / 6427, E 13240 / 787/ 34 .

۳۵ - نورمن (تهران) به کرزن ، ش ۹ ژانویه ۱۹۲۱ / ۲۹ دی ۱۲۹۹ .

FO 371 / 6427, E 13240 / 787/ 34 .

۳۶ - بهار ، پیشین، صص ۶۳ - ۶۲

37. Ibid.P. 65.

38. Ibid.P. 64.

39. Wilbe , Donald, Reza Shah Pahlavi: The Resurrection and Reconstruction of Iran , 1878 – 1944, Hichville, Exposition Press, 1975.

P. 39..

40. Ibid.

41 . Ibid

۴۲ . بهار ، پیشین، ص ۱۱۴

۴۳ - کی استوان ، حسین ، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، ج ۱، تهران، انتشارات روزنامه مطلق، ۱۳۲۷، صص ۵۲ - ۴۰

فصل هشتم

روایت ملک الشعرا بهار در باره مقدمات کودتای ۱۲۹۹

ملک الشعرا بهار مقدمات کودتای ۱۲۹۹ اینگونه شرح می دهد:

شاه می ترسید !

اگر چه شاه کاملاً پیرو افکار عمومی بود و افکار عمومی هم از طرف روسیه خطری فرض نمی کرد، زیرا آنها تازه سواد قرار دادی که بسیار مفید می نمود برای سپهدار فرستاده بودند و خود را با اقامت قوای انگلیس در ایران مخالف معرفی می کردند و این یکنوع همدردی بود که با مردم ایران داشتند. اما در حقیقت شاه از بلشویک میترسید، و از آشوبهای کوچک شهر تهران که گفتیم اساس حزبی و بنا و بنیاد درستی نداشت و همه مصنوعی بود خوف داشت، نه مایل بود خود را در آغوش انگلیسها بیندازد و مطیع اراده آنها باشد، و نه جرأت داشت آرام و آسوده بنشیند، تنها اعتماد و پشت گرمی او نیز بقوه قزاقها بود و قزاقها هم در حدود قزوین لخت و بیچاره و بی فرمانده (زیرا در این موقع صاحبمنصبان روسی را بیرون کرده بودند!)

مردم ب فکر کودتا افتاده بودند!

در این گیر و داروبی تکلیفی، مرحوم سید حسن مدرس بخیال کودتا افتاد. سالار جنگ یکی از پسران بانوی عظمی در ورامین، مقداری تفنگ راه انداخته و عده ای تفنگچی دور خود جمع کرد و قرار بود از اصفهان نیز عده ای از الوار مسلح آمده بمشارالیه ملحق شوند و بقراری که می گفتند قصد کودتا و گرفتن طهران را داشتند. مرحوم مدرس بخود من بعدها می گفت: «در آن اوقات «رضاخان» نزد من آمد و گفت من چندی پیش با وثوق الدوله هم صحبت کردم

و او بمن توجهی نکرد. حاضرم با شما کار کنم و همدست شویم و باین اوضاع خراب خاتمه دهیم. چه می ترسم ایران بلشویک شود. (این مصاحبه درست مصادف وقتی است که اینمرد بی آرام و تیز هوش نومید شده و بقول خود می خواست سر به صحرا گذارد و پریشانی اوضاع را خوب احساس کرده بوده است.)» می گویند که: شاهزاده نصرت الدوله وزیر خارجه حکومت و ثوق الدوله که از هنگام مسافرت با شاه در فرنگستان مانده بود، از فرنگستان با شتاب و تعجیل برای اداره کردن کودتائی که در اروپا مقدمات آنرا فراهم آورده بود به ایران تاخته و تا همدان رسید، ولی بسته شدن جاده همدان - قزوین بسبب بارش برف مانع گردید که شاهزاده بموقع خود را بمرکز برساند و سید ضیاء الدین بمساعدت مستر هاوارد کنسول انگلیس در تهران که مردی صاحب نفوذ و با نصرت الدوله نیز مناسبات خوبی نداشت، پیش افتاده کودتا را اداره کرد و شاهزاده روزی وارد پایتخت شد که پدر و برادرش سالار لشکر دستگیر شده و حبس بودند و مشارالیه را با اتومبیل او ضبط کرد و نزد پدر و برادرش بردند!

هرگاه روابط فیروز (نصرت الدوله) با مسترهاوارد خوب بود یا سرپرسی کاکس در تهران می بود، شک نیست که کودتا بدست او انجام شده بود و این واقعه، یعنی واقعه بارش برف و عداوت مسترهاوارد در سر دوراهی تاریخ باعث خیلی آثار گردید. (در سفارت انگلیس زبان « سر پرسی کاکس » وزیر مختار دانشمند و مجرب انگلستان دو دستگی و اختلاف نظری پیدا شده بود، علت آن بود که مستر هاوارد که فارسی را خوب حرف میزد و مردی صاحب نفوذ بود میل داشت غالب کارها بوساطت او انجام گیرد ولی دولتیان مستقیماً با وزیر مختار سر و کار داشتند و شاید کارهایی بخلاف میل و اطلاع مستر هاوارد انجام می گرفت، ازاینرو هاوارد با نصرت الدوله و صارم الدوله که همه کاره کابینه و رابط بین سفارت و دولت بودند سرو سری نداشت و برخلاف با سید ضیاء الدین دوست و رفیق بود و سید جزو دسته هاوارد محسوب می شد و این مخالفت تا ورود مستر نرمان و سرپرسی لورن و بعد ها تا عهد

سلطنت رضا شاه که او هم مستقیماً از دوستان هاوارد بود دوام یافت، و مستر هاوارد در این مدت با نصرت الدوله و تیمورتاش و دوستان ایشان میانه خوبی نداشت، و عاقبت هم تیمور و فیروز موفق شدند زیر پای آقای هاوارد را جاروب کنند و به انگلستان از او شکایت کردند و احضار شد و بسمت مأموریت سوریه نامزد گردید. روزی که مستر هاوارد می خواست از ایران برود با آنکه من خانه نشین بودم بعنوان وداع بخانه من آمد و در ضمن صحبتها گفت: « تیمورتاش به مسافرت بلندن میرود و گمان ندارم درین سفر زیاد بمشارالیه خوش بگذرد» و اتفاقاً این همان سفریست که بعد از مراجعت از آن سفر مورد خشم شاه واقع و نابود گردید!... و نیز شنیده ام که این دیپلمات با فرستاده بود که می بینم فیروز و تیمور بدار آویخته شده اند. می گویند مقالاتی که در شرق نزدیک در تمجید از فعالیت تیمور و اینکه همه کاره اوست و پهلوی آلتی در دست تیمور بیش نیست و غیره بقلم مستر هاوارد بوده است ولی قسمت اخیر این اخبار را باید باقید احتیاط نگریست!

ملک الشعراء در ادامه آن می نویسد: جمعی دیگر نیز بر آن بودند که بوسیله رؤسای ژاندارم، اقدامی بنمایند و ماژور فضل الله خان را در نظر گرفته بودند که با او مذاکره کنند. روزی آقای سید ضیاء الدین وقتی که از نزد سپهدار بر میگشتیم و هنوز هیئت وزاریش ترمیم نشده بود بمن گفت: اینها داخل آدم نیستند، باید خود ما فکری کنیم و سرو صورتی بکارها بدهیم. خبری شنیدم که شاه در اسلامبول با پدرش محمد علی صحبت کرده بود و پدر باو نصیحت کرده که «بوسیله قزاق ها میتوان حکومتی مقتدر و موافق خود ایجاد کنی و جلوی هرج و مرج را بگیری» ولی من نمی دانم این خبر تا چه حد راست است.

احمد شهریور معتقد است که: مستر نرمان وزیر مختار انگلیس بعد از آنکه از قصد حرکت دادن شاه و جمع آوری بانکها منصرف شد و پیشنهاد های نظامیان انگلیس نیز توسط سپهدار پذیرفته نیامد، با شاه ملاقات کرد و در باب کودتا و ایجاد حکومت مقتدر و ثابتی که بتواند از هرج و مرج تهران که پیشاهنگ نشر مسلک کمونیزم است ممانعت کند و دولتی قوی و نظامی بوجود آورد. با احمد

شاه صحبت کرد- شاه این فکر را پسندید. و نیز می گوید موثق السلطنه مغرور میرزا وزیر دربار با این نقشه موافق نبود بنابراین استعفا داد و مشار الملک وزیر دربار شد و نیز می گویند: شهاب الدوله هم از قرار مسموع بدین عمل راضی نبود، و معین الملک بجای شهاب الدوله داخل دربار گردید و منشی مخصوص شد. میگوید: معین الملک مردی متین و با نقشه کودتا موافق بوده است و او در آن اوقات بین شاه و سفارت انگلیس رابط بود. اتفاقاً، در همان اوقات مستراسمارت از اعضای سفارت روزی بخانه مؤلف آمد و با من در ایجاد حکومتی مقتدرکه بتواند هرصاحب داعیه و صاحب صوتی را سرکوب دهد و ایجاد دولت ثابت و نیمه دیکتاتوری بنماید (مذاکره کرد و من با او در لزوم چنین دولتی بطور کلی موافق بودم) ولی در انتخاب افراد و اعضاء آن دولت سلیقه ما راست نیامد و هر اشکالی که من داشتم درین مسئله بود و قرار شد باز هم فکر و صحبت کنیم ولی بعد معلوم شد که فرصت فوت میشده است وقت مذاکره طولانی نبوده است!

احمد شهریور می گوید: با شاه قرار دادند که دولتی قوی تشکیل شود و کارهای او بقرار زیر باشد:

۱ - قرار داد ۱۲ ذی القعدة ۱۳۳۷ مطابق اوت ۱۹۱۹ را با نزاکت لغو کنند و روابط جدیدی با دولت بریتانیا ایجاد نمایند.

۲ - دولت ایران با دولت روس تا حدی نزدیک شود که هم از خطر مداخلات قشون آنان ممانعت شود و هم بمنافع بریتانیا ضرر وارد نیاید.

۳ - دوایر نظامی را متحد الشكل کنند و تا حدود چهل هزار نفر سرباز ترتیب بدهند و مواد دیگر ...

این خبر را احمد شهریور نوشته است و نمی دانم تا چه اندازه تحقیق صحیح کرده و شایان اعتماد است.

در این خبر که می نویسم علاوه بر آنکه در تاریخ احمد شهریور موجود است از چندین نفر مطلع نیز شنیده ام که: شاه در آن اوقات به رئیس الوزرا پیشنهاد کرد که پانصد نفر قزاق علاوه بر گارد سلطنتی لازم است که در تهران باشند

و امر شد این عده فوراً از قزوین بتهران روانه شوند... من و آقا سید ضیاءالدین، این اوقات زیادتر از ایام پیش با یکدیگر ملاقات داشتیم، و من همیشه باین جوان هوشیار و شجاع و نافذ علاقه داشتم و با وجود دور بودن افق حزبی و موجود شدن موارد اختلاف سلیقه، همواره سعی داشتم که بین ما نقاری روی ندهد.

درین روزها اختلاف فیما بین ما نیز برطرف گردید بود و هر دو اوضاع را بیک شکل و یک رنگ میدیدیم. روزی که دولت اول سپهدار تشکیل شد، من سید را ناراضی یافتم و گفتم: هیچکدام اینها چیزی نیستند، ما خودمان باید کار کنیم...

چیزی نگذشت درصدد بر آمدم که بین دوستان خودم یعنی فامیل فیروز (خود او تهران نبود) و تیمورتاش و بین سید ضیاءالدین ارتباطی صمیمانه ایجاد کنم. قسمت تیمورتاش سهل بود، اما بین فیروزیان و سید الفت به صعوبت دست می داد، فیروز نمی خواست بشخصیت جوانانی که خود را بیای کار رسانیده اند اذعان کند. این یکی از بدترین صفات کهنه اشراف و اعیان ایرانست، که گمان می کنند کسی که پدرش وزیر نبوده است حق ندارد وزیر شود! بهمین اصل سالها سردار معظم (تیمورتاش) و اشخاصی مانند او را سر می گردانیدند و عجب اینست که اگر برحسب صدقه شخصی از طبقه دوم وزیر می شد بفر خود را در صف اعیان قرار داده همین اصل قدیم را پرورش می داد!

یکی از علل عمده تربیت نشدن رجال و مردان کافی در عصر مشروطه و منحصر شدن کارها بدست دوازده نفر پیر و جوان همین حس محافظه کاری شوم بود. هر کس را که لایق میدیدند بی درنگ باصطلاح خود: « نوک او را می چینند!» که بخودی خود نتواند دانه برچیند و محتاج دست آنها باشد! و سید ضیاءالدین از آنهایی نبود که بتواند با نوک چیده زندگی کند...

سید به تیمور نزدیک میشد، چه تیمور آنروز ها اهمیت زیادی نداشت، خود او از آنها بود که نوک او را مکرر چیده بودند. اما باز نوک بیرون می آورد!

سید ضیاءالدین، زیاد می جنبید.

با مستر هاوارد که مدتی بود جای مستر چرچیل را گرفته و در عهد سرپرستی کاکس با سید زیاد گرم گرفته بود دمخور بود. درین اوقات دیپلومات دیگری بنام مستراسمارت که در آغاز مشروطه با دموکراتها دوستی داشت و در ایران و لندن به مشروطه خواهان کمک زیاد کرده بود نیز وارد تهران شده بود و با من خصوصیت داشت.

مستمر اسمارت معتقد بود که باید مامورین انگلیس با احرار و آزادیخواهان و افرادی که وجهه ملی دارند همکاری کنند، ولی مستر هاوارد بخلاف میل داشت دوستان تازه و فعال خود را بلند کند و جلو بیندازد. بالاخره فکر کودتا در یک هفته وجود آمد.

شاه چه می کرد؟

اطلاع داریم که شاه در اسلامبول وقتی پدرش را ملاقات کرده بود، طرح کودتائی بدست بریگاد قزاق بر ضد مشروطه خواهان و هنگامه جویان کشیده و پدرش باو ثابت کرده بود که بهمراهی این قوه که هنوز شاه پرست و دست نخورده باقی مانده اند میتوانی دیکتاتوری کنی! ازین روی بود که چنانکه گفتیم شاه میل نداشت قوای قزاق متفرق شود و حتی مانع شد که این قوه با قوه ژاندارم متحد الشکل شده در تحت اداره واحدی در آید. پس خواننده عزیز ملاحظه کرد که فکر تغییر وضع در هر سری دور میزده است و از شاه تا شاهزاده و از عالم تا عامی، همه دریافته بودند که با این وضع شرب الیهود و اصول ریاکاری و پوشانیدن لباس ملی اغراض فرومایه شخصی نمی توان کار کرد و همه در صدد بودند که از طریق کودتا و جمع قوای متشتت و تمرکز آنها می توان بسر منزل مقصود رسید، منتهی رفیق ما که زودتر از همه کامیاب شد بدین بیت «لسان الغیب» رطب اللسان بود که میفرماید:

من بسر منزل عنقانه بخود بردم راه

طی این مرحله با مرغ سلیمان کردم!

کودتای سوم حوت علم شد

آقا سید ضیاءالدین یک سفر بقزوین رفت و باز گشت. من حس کردم که مشارالیه اینروزها زیادتراً از ایام عادی در جنبش و کار است، روزی که پس فردا قوای قزاق وارد تهران شد یعنی اول حوت ۱۲۹۹ با وی بطور صریح و قطعی گفتم که اگر نقشه و فکری دارید که مربوط باوضاع باشد، من با شما موافقت خواهم کرد....

بقزوین گفته شد که پانصد نفر قزاق حرکت کند و این امر در نتیجه اشاره و فرمان شاه بود. بعد شنیدند که دوهزار نفر حرکت کرده است. معلوم نشد هزار نفر هم بدستور دولت بوده است یا بدستور کسانی که نقشه کودتا را قبلاً کشیده بودند از قبیل صاحب منصبان انگلیسی مانند جنرال آبرونساید و کلنل اسمایس و غیره و یا بدستور شاه. و چنانکه خواهیم دید این عده از ینگی امام که بطرف کرج حرکت کردند شاه شنید و متوحش گردید، و بسردار همایون امر کرد که تلگراف کنید این عده بقزوین باز گردد. ولی عده بقزوین باز نگشت و بسرکردگی «رضاخان میر پنجه» بتهران آمد و تصمیم گرفتند که اگر سؤال شد بکجا میائید بگویند برای رفتن بخانه ها و دیدن زن و بچه میرویم و اگر لازم شد باز به فرونت بر میگردیم و علاوه بگویند مدتی است موجب بما نداده اند و موجب می خواهیم...

با رؤسای «ژاندارم» قبلاً صحبت کرده بودند که هنگام ورود قوا به پایتخت دست در نیاورند و با قزاقها برادر وار رفتار کنند. احمد شهریور می گوید که این عمل را هم شاه کرد و او بود که دستور داد ژاندارم و بریگاد مرکزی درقبال قزاق دست در نیاورند. اما من این معنی را باور نمی کنم و حق آنست که شاه از حرکت دو هزار قزاق بتهران ترسید و امر کرد باز گردند و آنها اطاعت نکردند و شاه در برابر عمل واقع شده قرار گرفت. قزاق که در قزوین لباس در بر نداشت با لباس نو و کفش و ساز و برگ حسابی حرکت کرد، بین راه پولی هم بین آنها قسمت شد. در یکی از منازل صاحب منصبان قزاق نطقها

کردند، و از خدمات خود سخن گفتند و بتهرانیان حمله کردند و بار دیگر سردار تازه خود را که در همان روزها سرتیب سوم شده بود سردست بلند نمودند و خود را خدمتگزار شاه شمردند و سید ضیاء الدین هم در آن جلسه حاضر بود.

راپورت بتهران رسیده که قزاقها می آیند!

رئیس دولت، قاسم خان سردار همایون رئیس بریگاد قزاق را فرستاد که از قزاق بپرسد کجا میآیند. مشارالیه رفت و چنانکه خواهیم دید توهین شده باز گشت و استعفا داد!

دولت ششصد نفر ژاندارم که حاضر در مرکز بودند برای ممانعت قزاق بخارج شهر و حدود باغشاء گسیل داشت سپس سرباز بریگاد مرکزی را برای نگاهداری خندق و همراهی با ژاندارم مأمور ساخت و اول شب بیاسبانهای شهربانی نیز اسلحه دادند که در مرکز و کلانتریها مواظب باشند.

ژاندارم مقارن غروب از شهر خارج و در باغشاء و یوسف آباد که مقر آنها بود مستعد شدند ولی بآنها تفنگ بی فشنگ داده شده بود. رؤسای سوئدی با کودتا همراه بودند، ورنه ژاندارم بدون شک با تکیه بشهر می توانست قوای خسته قزاق را در ساعت متفرق کند، خاصه که بریگاد مرکزی نیز پشتبان آنان قرار می گرفت.

سپهدار، ادیب السلطنه سمیعی معاون رئیس الوزرا و دونفر کارمند سفارت انگلیس را که یکی مستر هاوارد بود جلو آنها فرستاد و معین الملک منشی مخصوص شاه نیز با آنها بود. از این عده تنها ظاهراً ادیب السلطنه داخل نقشه نبوده است، این عده رفتند و جواب سر بالا شنیده باز گشتند.

مخبر روزنامه ایران را من قریب به نصف شب فرستادم (زیرا در شهر شهرت یافته بود که عده ای بلشویک به تهران حمله کرده اند) و برای اطمینان مردم خواستم جزئیات واقعه را دریابم . مخبر ما در چند میلی شهر به آنها رسید ولی قزاقان او را راه ندادند که کسی را به ببند و باو گفتند که: رضا خان میر پنج با آتریاد تهران بخانه های خود میروند...

قزاق وارد شهر شد! ژاندارم دست در نیاورد. بریگاد مرکزی باتفاق قزاق وارد شهر شدند. نزدیک سحر یک تیر توپ از میدان مشق قدیم به اداره شهربانی شلیک کردند و بیکی از اطاقهای تأمینات خورد و قزاق باتفاق جمعی از بریگاد مرکزی که با قزاقها همدانستان شده بودند بنظمیه (شهر بانی) ریختند و شلیک با تفنگ در اداره نظمیه و کلانتریها آغاز شد و مدتی دوام داشت.

نظمیه تسلیم شد. محبوسین نظمیه بگمان اینکه بلشویک بشهر ریخته است، از محبس بیرون ریختند و فریاد زدند «زنده باد بلشویک» و یکی از آنها به تیر قزاق کشته شد. ذخیره نظمیه و امانات غارت شد! یک محبوس فراری و یک پاسبان در مرکز شهربانی کشته شد. دو پاسبان هم در کلانتریها بقتل رسیدند و هفت تن مجروح شدند که آنها هم بتدریج مردند.

احمدشهریور می گوید: این هنگامه و شلیک توپ مردم را بیمناک ساخت و زنانی سقط جنین کردند و بقول خود آنها، روی افتادند!

عبدالله خان امیر طهماسبی گفته است که: من رئیس گارد مخصوص احمد شاه بودم، و با آنکه احمد شاه تقریباً از نقشه کودتا مسبوق بود بعد از شنیدن وضع شبانه شهر خواست از فرح آباد فرار کند، من او را مانع شدم. چنین بود طرح یک دسیسه سیاسی بزرگ، و پایتخت با قوائی که در او بود اینطور بتصرف جماعتی که خود را فروخته بودند در آمد! (۱)

اهمیت کودتای سوم اسفند

در متن مقاله ای از دکتر حسین آبدیان بنام «پایان مشروطه، آغاز استبداد» در «فصلنامه مطالعات تاریخی» (۱۳) در باره کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ آمده است که منافع انگلستان و سلطه خارجی «به این شکل بود که حکومتی بیریشه را بر مردم ایران تحمیل کردند و مقدرات امور مردم را به دست مردی سپردند که با تحقیر و سرکوب مردم، برنامه های خود را عملی ساخت و روز

کارزار از میدان گریخت و کشور را به بیگانه سپرد. مردی که در برابر مردم خود گردنفرازی می‌کرد، با کوچکترین ضربه در برابر بیگانه سپر انداخت.»

چکیده نوشته حسین آبادیان بدین شرح است: کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ از جمله مهم‌ترین رخداد‌های تاریخ معاصر ایران است. این کودتا که درست چهارده سال پس از انقلاب مشروطه رخ داد، بنیان بسیاری از دستاوردهایی را که در مشروطه شکل گرفته بود، بر باد داد و زمینه دیکتاتوری رضاخان را فراهم آورد. معمولاً مورخین در بررسی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ سرکرده اصلی آن یعنی رضاخان میر پنج را مورد توجه قرار می‌دهند و تحولات مربوط به این حادثه را چونان سقوط بهمنی سهمگین در فضای رعب‌انگیز بعد از مشروطه ارزیابی می‌کنند، اما این دسته از مورخین غافل‌اند که با نسبت دادن اراده‌ای پولادین به رضاخان و تأکید بر ابتکار فردی او، وی را بیش از آن چیزی که بود بزرگ می‌کنند. به عبارت بهتر تأکید بر نقش رضاخان در وقوع کودتا چیزی است که او خود دوست داشت به آن شهره شود، کما اینکه در سالگرد کودتا یعنی اسفند سال ۱۳۰۰ در بیانیه‌ای اعلام کرد با وجود او عجیب است کسی دیگر را عامل کودتا معرفی نمایند! رضا خان با این بیانیه می‌خواست بر نقش بریتانیا در شکل‌گیری دور جدیدی در تاریخ معاصر ایران سرپوش گذارد و مخالفان کودتا را با تهدید از سر راه کنار زند. از آن به بعد همه تلاش‌ها حول محور نقش پنجه آهنین رضا خان در استقرار وضع نو دور می‌زد. اما سؤال ناظرین تیزبین این بود که دستهای پشت پرده کودتا را چه کسانی هدایت می‌کردند؟ کدامین علل و عوامل دست به دست هم داد تا مردی را که از سواد متعارفی هم محروم بود، به عنوان بیسمارک ایران بر تخت سلطنت نشانند؟ و از این بالاتر کنجکاوان می‌خواستند بدانند کارگردانان این سناریوی مضحک چه کسانی هستند؟

به واقع وقوع کودتا در آن شرایط محصول فرایندهای تاریخی ریز و درشتی بود که در فضای بعد از سقوط مشروطه رخ نمود و بی‌توجهی به آنها و نیز دیگر عقبه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کودتا، راه را بر هرگونه تحلیل

ساده‌انگاران و مبتنی بر نظریه اصالت دادن ناموجه به شخصیت‌های تاریخی هموار می‌سازد و خواننده را از عمق حادثه غافل می‌نماید. توجه بیش از اندازه به ابتکار فردی و تأکید بر ذکر خاطره‌های تاریخی این حادثه مؤثر تاریخی، از آن حیث صورت گرفته است تا محتوای واقعی کودتا مستور بماند و آن حادثه را در حد رخدادی عادی و طبیعی سیاسی جلوه‌گر سازند. آنچه از تاریخچه کودتا در دست است یا نگاشته عوامل درجه چندم همان کودتاست، یا نوشته کسانی است که به نحوی از انحا منکر حضور بریتانیا در آن حادثه‌اند. به عبارت بهتر اینان حتی سؤال نمی‌کنند این رضا خان چگونه در فضای آشوبزده بحرانهای سیاسی و اجتماعی ایران ظهور کرد؟ او چگونه، با کدام عقبه و با کدام تشکیلات منسجم به میدان آمد؟ آیا حادثه به آن مهمی یک شبه شکل گرفت و به طور مثال آبرونساید اراده کرد رضا خان را به تصرف تهران وادارد و این امر صورت گرفت، بدون اینکه آب از آب تکان خورد؟ اگر این تحلیل ساده‌انگارانه را بپذیریم، به واقع اهمیت وقایع تاریخی و نقش عوامل ذی‌مدخل و تأثیرگذار را در آن انکار کرده‌ایم. بالاتر اینکه فرایند شکل‌گیری تحولی تاریخی را بسیار ساده نموده‌ایم، این قضاوت البته فقط ذهن عوام را می‌تواند اشباع کند، و مسلماً نکته بینان را از ادامه تحقیق منصرف نمی‌سازد. به نظر ما کسانی که بر نقش محوری شخص رضاخان در کودتا تأکید می‌کنند، می‌خواهند واقعیتی بزرگ را پنهان سازند. این واقعیت نقش بریتانیا و عوامل داخلی همسو با سیاست‌های این کشور است در وقوع کودتا.

آفت این نوع نگاه کردن به حوادثی مثل همین کودتا، غفلت از این نکته است که رضاخان به رغم شعارهای شداد و غلاظ اولیه خود که در ابتدا حتی روشنفکران آزاده‌ای مثل میرزاده عشقی را هم فریب داد، با اقدامات بعدی خویش جنبش مشروطه را به قعر فضاخت خود کشانید و آن را به وادی ابتدالی سوق داد که هیچ کس حتی طرفداران او انتظارش را نداشتند. بعد از کودتا تحولاتی رخ داد که از بنیاد با حادثه‌ای که در چهارده سال پیش اتفاق افتاده بود، در تغایر و تناقض بود. اخیراً کسانی تلاش دارند این نکته را اثبات کنند که

حکومت رضا خان ادامه طبیعی جنبش مشروطه بود. به گمان اینان با استقرار رضا خان بر سریر سلطنت، شعارهای مشروطه عملی شد! این مضحک ترین تحلیل کودتاست. وقتی شواهد و قرائن فراوانی در دست داریم که نشان می‌دهد رضا خان نه تنها هیچ باوری به نظام مشروطه نداشت، بلکه کوچکترین آگاهی سطحی هم از این نظام سیاسی نمی‌توانست داشته باشد، چگونه می‌توانیم اقدامات او را ادامه طبیعی مشروطه عنوان نماییم؟ تمام اطوار او نشان می‌داد تا چه میزان با مشروطه و الزامات آن خصومت می‌ورزد. او حتی خود ادعایی در مشروطه‌خواهی نداشت، زیرا نه تنها از آن هیچ گونه آگاهی نداشت، بلکه این نظام را مغایر دیکتاتوری لجام‌گسیخته خود می‌دانست.

بسیار شنیده شده است که می‌گویند کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ نتیجه طبیعی روند مشروطه بود. واقع امر این است که گرچه به لحاظ توالی تاریخی کودتا بعد از نهضت مشروطه رخ داد و آن حادثه در پی سلسله حوادثی دهشتناک و اسفانگیز پس از سقوط مشروطه رخ نمود؛ اما به لحاظ مضمون تاریخی شعارهای کودتا و حوادث شکل گرفته بعد از آن، در رابطه مستقیم با تکاپوهای مافیای داخلی و حامیان استوار سیاسی - اقتصادی آنان که قرارگاهشان در هندوستان قرار داشت، به شمار می‌آید. این مافیا از دوره ناصری مشغول تکاپو بود، در دوره مشروطه فرصت مناسبی برای عرض‌اندام یافت و در دوره بعد از مشروطه چنان به بحرانهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دامن زد، که طفل مشروطه را به پیری زودرس رساند و با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بر عصای موربانه خورده مجلس و قانون ضربتی سخت وارد آورد و به این شکل آن را از پای انداخت و در هم فروپاشانید. در این دوره دستهای مرموزی مجلس سوم را به تعطیلی کشاندند، مانع از تشکیل مجلس چهارم شدند و این مجلس زمانی شکل گرفت که قدرت واقعی به دست رضاخان سردار سپه افتاده بود؛ کسی که کوچکترین باوری به مجلس نداشت. به واقع کسانی که مانع از تحقق مشروطه و الزامات آن شدند هم، هیچ باوری به مشروطه نداشتند. همینان بودند که یوسف قانون را به چاه ویل حکومت قزاقان افکندند. راه حل بسیار ساده بود: گروهی

که می‌خواستند ایران برای همیشه در مدار منافع بریتانیا قرار گیرد و با مافیای سیاسی - اقتصادی این کشور چه در لندن و چه در دهلی و بمبئی و سیملا همسو بودند، مانع از استقرار نظم و ثبات می‌شدند، اجازه نمی‌دادند قانون نهادینه شود، امور در مجرای طبیعی خود به حرکت درآید و در یک کلام مانع از طی شدن فرایندهای قانونی می‌شدند. اینان به محض اینکه دولتی مقتدر تشکیل می‌شد، تلاش می‌کردند آن را براندازند، و هر گاه خود دولت را به دست می‌گرفتند انواع و اقسام بحرانها را به وجود می‌آوردند تا دشمن را به خاک کشور بکشانند و یا اینکه او را تحریک به عملیات نمایند. هدف این بود تا از این طریق دولت نظامی خود را به ملت تحمیل نمایند. بودند کسانی که از این عملیات با عنوان کودتا یاد می‌کردند. یکی از برجسته‌ترین اینان ملک‌الشعراى بهار بود. به عبارت بهتر همان کسانی که مانع از اقدامات قانونی در راستای منافع و مصالح ملی کشور می‌شدند، خود به عملیات سیاه دست می‌زدند. تشکیل گروههای مرگ یکی از این اقدامات بود.

اینان همان کسانی بودند که بهانه به دست دشمن جراری به نام روسیه دادند. سیاست انگلیس هم به کمک آنان آمد، یعنی اینکه با رضایت کامل دستگاه سیاست خارجی بریتانیا، روسیه را به خاک ایران کشانیدند و با اقدامات خود باعث شدند این نیرو تا دوره انقلاب بلشویکی در کشور بماند. هر دولتی که می‌خواست با اقدامات خود نیروهای روسیه را به نحو مقتضی از کشور خارج کند، با تحریکات اینان مواجه می‌شد. در دوره دو ساله بعد از اولتیماتوم، جنگ داخلی سراسر کشور را فراگرفت و جای‌جای کشور عرصه تاخت‌وتاز گردنکشان و دزدان و راهزنان شد. از سویی شاهزادگان قاجار به جان هم افتادند. فتنه سالارالدوله یکی از این منازعات بی سرانجام بود که باعث گردید حرث و نسل ملت مظلوم غرب کشور به یغما رود. در این دوره روسها از فرصت استفاده کردند و نیروی مطیع خود یعنی صمدخان شجاع‌الدوله را در تبریز به قدرت رسانیدند؛ مردی که در قساوت دست روسها را از قفا بسته بود. نیز در این دوره شمال غرب، شمال و شمال شرق کشور عرصه تاخت و تاز نیروهای

روسیه بود. از آن سوی انگلیسیها از فرصت استفاده کردند و نیروهای مزدور هندی خود را در نواحی جنوبی ایران اسکان دادند. هیچ نیروی مشخصی توان رویارویی با این دو قدرت بزرگ را نداشت. با این وصف هسته مقاومتی از نیروهای تحت امر میرزا کوچک خان جنگلی توانست روسها را با عملیات ایذایی از خاک گیلان خارج سازد، همانطور که بعدها انگلیسیها را از این منطقه بیرون راندند.

از سقوط مشروطه تا وقوع جنگ اول جهانی، انواع و اقسام دولتها سرکار آمدند. ناصرالملک نایب‌السلطنه، (۱۳) این مظهریاس و نومیدی، رعبی هراسناک در دل احمد شاه جوان افکند که هرگز بختک آن هراس او را رها نساخت. آنچه از درون اندیشهها و طرز رفتار ناصرالملک استنباط می‌شد، تحقیر ایران و ایرانی بود. ناصرالملک، این مظهر گریز از مسئولیت، نه خود قابلیت اداره کشور را داشت و نه می‌گذاشت دست توانمندی که به مشروطه هم باور راستین داشته باشد، زمام امور را به دست گیرد. مهم‌ترین اقدام خائنانه ناصرالملک و گروه همسوی با او، ممانعت از تشکیل مجلس بود. به واقع سه سال بعد از تعطیلی مجلس دوم بود که ناصرالملک بار دیگر انتخابات مجلس سوم را برگزار کرد؛ تازه این اقدام هم برای مصالح ایران نبود. او می‌خواست احمد شاه را به عنوان شاه قانونی که به سن تکلیف رسیده است معرفی نماید و خود دو باره به اروپا بازگردد تا به عیش و نوش بپردازد.

در فاصله این سالها منفی‌بافی، بی‌اعتمادی به ایران و ایرانی، مذهب مختار ناصرالملک بود. در همین دوره او به مسافرت دور و دراز خود به اروپا رفت، کشور را با شاهی خردسال و گروهی توطئه‌گر رها ساخت تا آنان بذر ناامیدی در قلبش بکارند و او را از روند تحولات سیاسی کشور وحشت‌زده نمایند. در این فاصله او با نامه و تلگراف کشور را اداره می‌کرد! وقتی هم به ایران بازگشت، اندکی بعد از ورود او، جنگ اول جهانی شکل گرفت. ناصرالملک، احمد شاه را به تخت سلطنت نشاند و خود با حقوقی گزاف که بر خزانه‌داری کشور تحمیل کرد، روانه اروپا گردید و تازه بعد از کودتای رضاخان و زمانی

به کشور بازگشت که او سلطنت را تغییر داده بود. یک سال بعد گروه بحران‌ساز، ارتشهای روسیه و انگلستان را به ایران کشانید. این بار هم تلاشی زایدالوصف مبذول گردید تا مانع از تداوم جلسات پارلمان شوند. مثل دوره دوم مجلس، اینان کاری کردند تا روسها به نزدیکیهای تهران لشکرکشی نمودند، اینان هم پایتخت را رها کردند و گریختند. این سومین باری بود که مجلس زودتر از موعد مقرر تعطیل می‌شد. در دوره اول با به توپ بستن آن توسط محمد علی‌شاه بود که مجلس تعطیل شد، در دوره دوم حملات روسها به دنبال اولتیماتوم باعث تعطیلی آن گردید، و سومین بار هم با حمله روس و انگلیس به شمال و جنوب کشور مجلس تعطیل شد. در این زمان تنها یک سال از تشکیل مجلس می‌گذشت. نکته مهم در هر سه دوره بحران این بود که گروهی خاص، عامدانه و با جهت‌گیری کاملاً هوشیارانه مجلس را به تعطیلی کشانند و یا اینکه از تعطیل آن استقبال کردند تا فضا را برای تسلط زورگویانی از قماش رضاخان فراهم آورند. این گروه با برنامه‌ای کاملاً حساب شده، با تعطیل خانه ملت، راه را برای فراگیرشدن بحرانهای عدیده باز نمودند و در شرایطی مثل دوره برگزاری کنفرانس صلح پاریس، هیچ نماینده‌ای از مجلس ایران نتوانست در آن شرکت کند و حقوق ملت ایران را مطالبه نماید. کشور به حال هرج و مرج و بی‌قانونی رها شد. در همین دوره اینان انواع و اقسام جوخه‌های مرگ تشکیل دادند تا به قول بهار، فضا را برای کودتایی نظامی مهیا کنند. در آن زمان چنین امری ممکن نشد، اما اندکی بعد به سال ۱۲۹۹ همین گروه مقدمات کودتای رضاخان را فراهم آوردند.

درست در دوره جنگ اول جهانی بود که همین عده بر بحرانهای اجتماعی هم دامن زدند. یکی از وحشیانه‌ترین این اقدامات کمک به گسترش قحطی بزرگ سالهای ۱۲۹۶ تا ۱۲۹۸ بود. هرگاه دولتی روی کار می‌آمد تا این بحران شوم را مهار سازد، اعضای گروه مورد نظر به حرکت در می‌آمدند و به قیمت نابودی حدود نیمی از جمعیت بی‌گناه کشور در اثر گرسنگی، اهداف ضد ملی خود را پیش می‌بردند. این ایام مقارن بود با اشغال اکثر مناطق کشور به دست

دشمن خارجی، اما این گروه به هر نحو ممکن تلاش می‌کرد مانع از برقراری ثبات و آرامش در کشور شود. در آن سوی زمامداران و حکام نالایق محلی، دمار از روزگار مردم در می‌آوردند و با بی‌رحمی خاصی آنان را زجر و آزار و شکنجه می‌دادند. هیچ نهادی نبود تا به فریاد مردم رسد. مجلس تعطیل بود و با اینکه در دوره نخست ریاست وزرایی و وثوق‌الدوله انتخابات برخی نواحی و به طور خاص تهران برگزار شد، اما تشکیل مجلس چهارم بعد از گذشت بیش از چهار سال از برگزاری انتخابات آن و بیش از پنج سال بعد از تعطیلی مجلس سوم، زمانی تشکیل شد که قداره‌بندان قزاق بر مقدرات امور مردم تسلط یافته بودند.

پیش از این به دنبال وقوع انقلاب بلشویکی روسیه، انگلستان قصد آن کرده بود تا ایران را چون لقمه‌ای آماده ببلعد و آن را در کانون منافع دنیای سرمایه‌سالاری قرار دهد و بویژه به دنبال ناکامی قرارداد ۱۹۱۹ و وثوق‌الدوله، هزینه امنیت سرمایه‌های شرکت نفت انگلیس و ایران را از کیسه ملت ایران تأمین و تضمین نماید. این گروه اخیرالذکر البته از دوره ناصرالدین شاه قاجار در تکاپویی مستمر و مداوم بودند و در آن شرایط تاریخی و به دنبال خروج اولیه و کوتاه مدت روسیه از عرصه رقابتهای نظامی و سیاسی بر سر ایران؛ و درست در شرایطی که حکومت جدید مشغول دفع ضد انقلاب داخلی خود بود، راه را از هر جهت هموار دید و با کوبیدن آخرین میخ بر تابوت بیمار محتضر مشروطه، مسیر صعود قزاق را بر سریر سلطنت ایران هموار ساخت. قوس نزولی مشروطه مقارن بود با قوس صعودی دیکتاتوری. یک سر این دیکتاتوری به گروه بحران ساز داخلی مربوط می‌شد و سر دیگر آن به حکومت هند انگلیس و صاحبان قدرت و ثروت در لندن.

ضربه کودتای سوم اسفند باعث شد تا مشروطه ناقص ایران که از فرط درد و رنج اقتصادی و اجتماعی به زانو در آمده و خم شده بود، به زمین در غلتد و در آبان ماه ۱۳۰۴ با تغییر سلطنت تیر خلاص بر پیشانی آن شلیک شود. همان طور که حمله نادرشاه به هندوستان به دلیل ضعیف و ذلیل نمودن بیش از اندازه

امپراتوری محتشم مغولان هند بود؛ و زمینه تسلط کمپانی هند شرقی را بر آن کشور فراهم ساخت و کمپانی به آسانی از فرصت به دست آمده سود جست و موقعیت خود را در هند تحکیم نمود؛ کودتای رضاخان هم باعث گردید بقایای سرمایه سالاران مستقر در آن کشور که از مرده ریگ کمپانی هند شرقی ارتزاق می‌کردند، زمینه‌های تسلط نهایی خود را بر این مرز و بوم تسجیل بخشند.

ماهیت کودتای سوم اسفند

بدین ترتیب منشاء اصلی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را باید در فعالیتهای دائم‌التزاید گروهی از سرمایه‌سالاران بریتانیا دانست که گردانندگان آن عبارت بودند از برخی اعضای کابینه لویدجرج مثل لرد ادوین مونتگ و وزیر امور هندوستان، لرد چلمسفورد نایب‌السلطنه هندوستان، سر وینستون چرچیل وزیر جنگ و منشی مخصوص نخست‌وزیر یعنی سر فیلیپ ساسون. از سویی سر هربرت ساموئل نخستین قیم فلسطین بعد از خاتمه جنگ اول جهانی و پسر عموی ادوین مونتگ همسو با برخی از محافل خاص ایرانی به نوعی در این کودتا دخیل بود.

اینان بدون اطلاع وزیر امور خارجه وقت یعنی لرد ناتانیل جرج کرزن و با هماهنگی بعضی از اعضای سفارت بریتانیا در تهران، کودتایی را سازمان دادند که خشم وزیر را برانگیخت. ماهیت این کودتا چه بود؟ **

از دیر هنگام، حتی پیش از وقوع انقلاب مشروطه و البته پیش از کشف نفت در ایران، عده‌ای از انگلیسیها بر این باور بودند که این کشور باید به نوعی اداره شود تا به طور تمام عیار از نظر نظامی و سیاسی در مدار منافع بریتانیا واقع گردد و بتواند مرزهای شرقی کشور را که هم‌جوار با هندوستان بود صیانت نماید و از تهاجم نیروی ثالثی به این مرزها جلوگیری کند. با وقوع انقلاب روسیه، این سیاست بیش از پیش کانون توجه گروه یاد شده واقع شد. در این هنگام دو سیاست منفک از هم - اما نه الزاماً کاملاً متمایز - در بریتانیا شکل

گرفت: نماینده يك سوی این سیاست لرد کرزن وزیر امور خارجه بود که قرارداد وثوق الدوله را به ایران تحمیل کرد و نماینده دیگر آن کسانی بودند که کودتای سوم اسفند را به ملت ایران تحمیل کردند. فضای بعد از مشروطه بسیار تیره و تاریک بود. علت قضایا در این موضوع نهفته بود که توده ایرانیها درگیر در بحرانهایی شدند که ناخواسته به دام آن در غلتیدند، اما بحران سازان داخلی همسو با محافل یاد شده به خوبی می‌دانستند چه می‌کنند و کشور را به چه سمت و سویی سوق می‌دهند. ظاهر موضوع این بود که انگلستان از استقرار دولت مسئول و حکومت مشروطه در ایران جانبداری می‌کند، حال آنکه باطن موضوع به شکلی دیگر بود: انگلیسیها از فرصت به دست آمده بعد از مشروطه ایران سود جستند تا حریف روسی خود را از صحنه تحولات کشور به کلی خارج سازند. از سویی اینان در صدد بودند تا دولتی وابسته به منافع امپراتوری بریتانیا را به قدرت رسانند تا هویت ملی ایران را به تاراج نهند و دوری جدید در تاریخ این کشور رقم زنند. یک سوی این سناریو تشکیل دولتی پادگانی در ایران بود که باید با پول ملت ایران منافع یادشده را تضمین می‌کرد و روی دیگر آن تحقیر ایران و ایرانی بود. بنیاد ایدئولوژیک چنین حکومتی هم البته توجیه زور بر مبنای محقق ساختن عقاید مجعولی بود که باز هم آبخشور آن یا کمپانی هند شرقی بود و یا محافل خاص مقیم هند و همسو با سیاستهای یادشده در سطور بالا؛ این ایدئولوژی مجعول باستان گرایی نامیده می‌شود.

مسئله‌ای دیگر هم وجود داشت. سیاست انگلیسیها در دوره چهارده ساله بعد از مشروطه، بی‌ثبات ساختن دولتهای ایران و دامن زدن بر بحرانهای عدیده اقتصادی و اجتماعی بود. ماهیت امر غیر از مسئله هندوستان، در وجود نفت ایران خلاصه می‌شد که کشف آن درست مصادف بود با ایام فترت مجلس اول و دوم؛ درست دو ماه بعد از کشف نفت، انگلیسیها به عنوان حمایت از مشروطه و به واقع صیانت از منابع نفتی جنوب ایران که در انحصار آنان قرار داشت، از لشکرکشی به تهران توسط اردوی گیلان و بختیاری دفاع کردند. ویژگی وضعیت بی‌ثبات و هرج و مرج این بود که مردم و رهبران آنان از مبرمترین

نیازها و مشکلات کشور ناآگاه می‌شدند. درست در شرایطی که غوغای احزاب سیاسی و بحث بی حاصل اینکه مشروطه چیست؟ در ایران جریان داشت- و البته هرگز هم معلوم نشد این مشروطه چیست- رنج، فقر و بی نظمی در کشور به اوج خود رسید.

وقتی دولتهای ایران برای افزودن عایداتی هر چند ناچیز به بودجه اقتصاد ورشکسته کشور بر ذغال و روده حیوانات و نمک مالیات می بستند، توجه نمی کردند که در خوزستان نفت کشور به یغما می رود. انگلیس سیاست دامن زدن به بحرانا را به این منظور تشدید می‌کرد تا کسی به مهم ترین مسئله کشور یعنی نفت توجهی نشان ندهد و البته همین‌طور هم شد؛ و این در شرایطی بود که این دولت برخی سیاستهای خود را در پوشش دروغین دفاع از مشروطه ایران عملی می کرد. اما وقتی روسیه با انقلاب از صحنه رقابتهای داخلی ایران خارج شد، برای تسلط تمام عیار بر کشور بهانه‌ای مناسب تر پیدا گردید: اگر انگلیسی‌ها پای خود را از ایران بیرون کشند بلشویسم کشور را خواهد بلعید.

اگر در دوره مشروطه به دلیل حضور روسیه تزاری، سیاست بی ثبات کردن کشور برای پیشبرد اهداف اقتصادی سرلوحه کار بریتانیا قرار داشت، اینک باید در غیاب رقیب، دولتی وابسته روی کار می‌آمد. این دولت وابسته لزوماً می‌بایست متکی بر ارتشی متحدالشکل باشد که با قدرت نظامی و دولتی پادگان‌های اعمال حاکمیت نماید، در اینجا بود که ضرورت استقرار مرد قدرتمند را پیش کشیدند و گناه ناکامیها را به گردن مشروطه‌ای افکندند که وجود خارجی نداشت. بهانه‌های لازم هم مهیا بود: اینان جنبش میرزا کوچک خان جنگلی را شاهد مثال می‌آوردند، چرا که میرزا مانع از رفت و آمد انگلیسیها در منطقه شده آشکارا نوك تیز حملات خود را متوجه سیاستهای استعماری بریتانیا کرده بود. سرپرسی کاکس وزیر مختار وقت بریتانیا در تهران دائماً هشدار می‌داد اگر انگلستان نیروهای خود را از ایران خارج سازد، تهران به دست قوای کوچک خان خواهد افتاد. ادوین مونتگ با این دیدگاه کاملاً موافق بود. او بر این باور بود که حتی

نیروهای انگلیسی مقیم شرق ایران نباید احضار شوند، زیرا در چنین صورتی شرق ایران ظرف دوهفته به دست نیروهای بلشویکی می‌افتد. اما حضور نیروهای انگلیسی در ایران مستلزم صرف بودجه هنگفتی بود که باعث نارضایتی گروهی از رجال بریتانیا می‌شد. درست در چنین شرایطی بود که قرارداد ۱۹۱۹ منعقد شد.

طبق قرارداد وثوق‌الدوله، دولت انگلیس هزینه‌های تشکیل ارتش متحد الشکل ایرانی را متقبل می‌گردید. به دید جوزف چمبرلین وزیر خزانهداری دولت لوید جرج، انگلستان که خود از جنگی جهانگیر خارج شده بود و اینک با بحرانهای عدیده مالی دست و پنجه نرم می‌کرد، نمی‌توانست به طور دراز مدت این هزینه‌ها را بر عهده گیرد، اما در عین حال ایران باید در مدار منافع انگلستان حفظ می‌شد. چرچیل وزیر جنگ هم خطاب به چمبرلین نوشت؛ از ریخت و پاش بودجه ارتش انگلستان به دلیل شرایط ایران و بین‌النهرین ناراحت است و باید برای تقلیل این هزینه‌ها راهی پیدا کرد. آنچه بیش از همه در کنار مسئله هند خواب دیوان‌سالاران بریتانیا را آشفته می‌ساخت، نفت ایران بود.

وزارت دریاداری به صراحت خاطر نشان می‌ساخت که نفت ایران مهم‌ترین منبع تهیه سوخت ناوگان نیروی دریایی انگلستان است. به تصریح دریاداری غیر از نفت جنوب، منابع دست نخورده دیگری در ایران وجود داشت که انگلیس باید بر آنها تسلط می‌یافت؛ یکی از این منابع در نواحی شمالی ایران واقع بود که دریاداری حتی حاضر بود به قیمت اعزام نیروی نظامی آن را تحت تسلط خود در آورد. اما با وجود قوای میرزا کوچک خان این سناریو به رؤیا شباهت داشت. در اینجا بود که سناریوی دیگری شکل گرفت: کارمندان محلی سفارت انگلستان در تهران، توصیه کردند انگلستان باید از الیگارش‌های قاجار که حاکم بر ایران است، فاصله گیرد تا اعتماد برخی از محافل داخلی این کشور را به خود جلب نماید. بنابر این نورمن وزیر مختار جدید انگلستان تصمیم گرفت نخست‌وزیر وقت یعنی میرزا حسن خان وثوق‌الدوله را به رغم حمایت شخص

کرزن از او، سرنگون سازد. تصمیم بعدی این بود که بین صفوف جنگلی‌ها اختلاف افکنند. این مأموریت بر عهده سردار فاخر حکمت نهاده شد؛ حکمت از این مأموریت پیروز خارج شد. از آن سوی تصمیم بر این گرفته شد تا جنبش شیخ محمد خیابانی در آذربایجان را که صبغه‌ای کاملاً ضد انگلیسی داشت در هم فروپاشانند. راه حل قضیه بسیار آسان بود: باید تبلیغ می‌شد این افراد از مرام و مسلک بلشویسم حمایت می‌کنند، با اینکه هر دو تن در کسوت روحانیت بودند نیز باید عده‌ای بویژه در صفوف جنگلی‌ها دست به اقدامات افراطی می‌زدند تا توده‌های مردم را از جنبش میرزا جدا سازند.

عده‌ای از مأمورین بومی انگلیسیها در گیلان این رسالت، یعنی ایجاد شکاف در صفوف جنگلیها را عهده‌دار شدند. اندکی بعد از اختلاف افکنی سردار فاخر حکمت و دسیسه‌های بریتانیا، به روایت یحیی دولت‌آبادی خانه‌های مردم به تاراج رفت؛ اموال متمولین و ملاکین مصادره یا به آتش کشیده شد؛ به عنوان کمونیسم جان و مال و ناموس مردم مورد هجوم واقع شد؛ نهاد خانواده مورد حمله واقع شد و خلاصه اینکه فضایی از رعب و وحشت شکل گرفت تا ضرورت استقرار امنیت و حفظ نظم را با اتکای به یک دیکتاتور موجه سازند؛ و این تحولات البته باعث انزوای کوچک خان گردید. این در حالی بود که میرزا از سوی دولت جدیدالتأسیس شوروی هم مهری نمی‌دید. به واقع او آمادگی داشت بعد از مدتی تجربه همکاری سست بنیان، راه نفوذ بلشویکها را هم در شمال کشور مسدود سازد. از سویی از مدتها قبل عنوان می‌شد قرارداد ۱۹۱۹ را که باعث نفرت ایرانیان از انگلستان شده بود باید ملغی ساخت؛ مضافاً اینکه این قرارداد بهانه‌ای برای تبلیغات ضد انگلیسی در ایران شده بود.

در این مقطع، استراتژی انگلیسیها این بود که اگر شوروی شمال ایران را به اشغال خود در آورد، آنها با حمایت از شیخ خزعل و والی پشتکوه، پیمانی برای حفظ موجودیت خود و صیانت از منابع نفتی خوزستان منعقد سازند. اما نهایت آرزوی آنان استقرار دولتی بود که کاملاً در خدمت منافع امپراتوری باشد؛ با

پول مردم ایران منابع نفتی را که انگلیس متعلق به خود می‌دانست حفاظت نماید و البته مانع بهانه‌جویی شوروی برای اعمال نفوذ در کشور شود. راه حل موضوع به طور کلی در يك سیاست خلاصه می‌شد: استقرار دولتی دست‌نشانده با اتکا به قدرت نظامی برای حفظ منافع آنان در ایران. برای این منظور يك روزنامه‌نگار به قول خودشان «بی‌سر و پا» را نامزد کردند و او هم کسی جز سید ضیاء الدین طباطبایی نبود.

سید ضیاء جوانی جاه‌طلب بود که تلاش می‌کرد خود را به رأس هرم قدرت نزدیک سازد، اما اعیان و اشراف ایران به دیده تحقیر در او می‌نگریستند. احمد شاه به شدت از وی متنفر بود و او را روزنامه‌نگاری حقیر اما بی‌مبالات می‌دانست که تازه به دوران رسیده است و می‌خواهد برای دربار وی نقش يك معلم مدرسه را بازی کند. رضاخان همکار اصلی سید ضیاء در کودتا، از او هم حقیرتر بود. به دید وابسته نظامی بریتانیا، رضاخان با اینکه از نفوذ زیادی در سربازان خود برخوردار بود، اما فردی بی‌سواد و فاقد دانش نظامی حتی متعارف ارزیابی گردید. به همین دلیل در شرایط عادی ارجاع شغلی فراتر از صاحب منصبی جزء دیویزیون قزاق به وی نامناسب تشخیص داده شد. با این وصف نورمن قصد داشت این قزاق بی‌سواد را وارث نامشروع مشروطه ایران کند.

برای این اقدام، نیروی قزاق تحت فرماندهی رضاخان از حمایت مالی بانك شاهنشاهی، مهم‌ترین ابزار تسلط سرمایه مالی انگلستان بر ایران و نماینده الیگارش‌های مالی بریتانیا در این گوشه دنیا برخوردار گردید. در اهمیت موضوع همین بس، که این بانك شعبه‌ای مهم در رشت داشت. بانك شاهنشاهی به مثابه نمادی از تسلط سرمایه مالی بریتانیا بر ایران به هنگام جنبش میرزا کوچک خان، یکی از نخستین اهداف حملات جنبش جنگلیها بود. بعد هم با پول بانك شاهی و دسیسه‌های ریز و درشت به منظور اختلاف‌افکنی در صفوف جنگلیها بود که رضاخان موفق شد کوچک خان و نیروهای همراه او را شکست دهد. این

پیروزیها بعد از کودتا انجام شد و انگلیسیها آن را ضربه‌ای خرد کننده بر شورویها تلقی کردند، اما به‌واقع ضربه اصلی را بر یکی از مهم‌ترین جنبشهای اسلامی وارد کردند. از این به بعد رضاخان بیش از پیش کانون توجه محافل انگلیسی واقع شد. به بانک شاهنشاهی اجازه داده شد و امی در اختیار او قرار دهد، زیرا به زعم آنان وی مانع از این شده بود تا تبلیغات کمونیستی در ایران به جایی برسد؛ هیاهوی بیهوده‌ای که خود عامدانه به آن دامن می‌زدند تا اذهان را از مسئله اصلی یعنی استقرار دولت دست‌نشانده منصرف سازند.

در اینجا بود که نقشه‌های لازم برای مضمحل ساختن حکومت قاجار بیش از پیش سرلوحه کار قرار گرفت. رضاخان توانسته بود قوای قزاق خود را ابزار سرکوب مردم ایران و تضمین سرمایه‌گذاری بانک شاهنشاهی و شرکت نفت انگلیس و ایران سازد. نیرویی که او تشکیل داد، قادر نبود با هیچ دشمن خارجی مقابله نماید، کما اینکه سالها بعد ارتش او به هنگام هجوم متفقین به ایران، حتی بدون شلیک گلوله‌ای دود شد و به هوا رفت. اساساً قوای تحت فرماندهی او برای این منظور خلق نشده بود. این ارتش برای آن شکل گرفته بود تا ثبات داخلی را به منظور تأمین سرمایه‌گذاریهای بلند مدت نفتی انگلیس فراهم سازد. يك ضلع کودتای رضاخان مسئله نفت، ضلع دیگر آن دولتی نظامی با اتکای به قوه قهریه و ضلع سوم آن سرکوب مردم بود. در این مسیر رضا خان تلاش کرد نهادی را سرکوب کند که همیشه در مواقع ضروری از تمامیت ارضی کشور حمایت می‌کرد و با احکام جهاد خود راه تسلط بیگانگان بر شئون کشور را مسدود می‌ساخت. این خیانت بارترین اقدام رضا خان بود. او نیرویی را که قدرت فزاینده‌ای در هدایت مردم برای حفظ تمامیت ارضی کشور داشت، از میدان بیرون راند و نتوانست به جای آن هیچ نهادی را جایگزین سازد. به طوری که وقتی جنگ دوم جهانی شکل گرفت و قدرتهای بزرگ باز هم بی‌طرفی ایران را نادیده گرفتند و به این کشور لشکرکشی کردند، ارتش پوشالی او زودتر از همه سپر انداخت و فرار را بر قرار ترجیح داد. اگر سازمان روحانیت دست‌نخورده

بود، اگر اینان از صحنه تصمیم‌گیری حذف نشده بودند، چه‌بسا می‌شد بار دیگر مثل زمان شورش بر امتیاز نامه‌رویتز، جنبش ضدروژی و انقلاب مشروطیت مردم را به میدان کشاند. اما همان سیاست خائنانه دوره مشروطه که عامدانه و با اهدافی از پیش تعیین شده، می‌خواست اینان را از صحنه خارج سازد، دیگر بار باعث منزوی شدن این قشر مهم اجتماعی شده بود.

در این دوره بود که انگلیسیها از رضا خان، این قزاق بی‌سواد، بیسمارک و میجی و پطر کبیر ساختند، او را تا حد نادرشاه افشار ارتقا دادند، شعرا در مدحش شعر سرودند، خوانندگانی مثل عارف قزوینی به افتخارش کنسرت دادند و تصنیف مرغ سحر (۱۴) اجرا کردند و نسل دوم روشنفکران بعد از مشروطه مثل علی اکبر خان داور، علی دشتی و امثالهم زمینه‌های ایدئولوژیک استقرار او بر سریر سلطنت را مهیا ساختند. اینان از ضرورت «استبداد منور» سخن به میان آوردند، مشروطه و شعارهای آن را به باد سخره گرفتند، تجدد ایران را در گرو تسلط دیکتاتوری دانستند تا مردم را «به زور تو سری» اروپایی کند، روزنامه‌هایی مثل مرد آزاد، نامه فرنگستان و شفق سرخ راه را برای فراگیر شدن این تفکر فراهم ساختند؛ مردم را ترسانند که اگر رضاخان برود غول کمونیسم ایران را خواهد بلعید و آنگاه دیگر نه نظم باقی خواهد ماند، نه امنیت و نه مذهب. عملاً از درون این اندیشه نظریه دیکتاتور زورمند مرتجع زاده شد که کاملاً با سناریوی انگلیسیها سنخیت داشت.

این گرایش البته ریشه‌ای پابرجا در خارج از کشور داشت. در انگلستان چمبرلین وزیر خزانه‌داری و سنایشگر موسولینی، همیشه می‌گفت اگر بنا باشد بین هرج و مرج و دیکتاتوری یکی را انتخاب کند، این انتخاب قطعاً دیکتاتوری خواهد بود؛ اما وی نگفت در مورد ایران این سیاستهای رسمی و غیر رسمی انگلستان بود که باعث هرج و مرج بویژه در دوره بعد از مشروطه شد و این همه برای آن صورت گرفت تا ضرورت استقرار دیکتاتوری در کشور را توجیه نمایند. در ایران وزیر مختار وقت انگلستان بعد از کودتا، یعنی سر پرسی لورن

ویژگیهای موسولینی را در رضاخان می دید، و طرفه آنکه مطبوعات طرفدار سردار سپه همزمان به این توهم دامن می زدند.

امریکاییها هم به کودتا با دیده تحسین نگریستند، به نظر آنان انگلستان با سیاستهای خود در ایران می توانست محیطی مساعد برای سرمایه گذاریهای کشورهای غربی بگشاید و ثبات و امنیت سرمایه را تضمین نماید. امریکا تلاش می کرد از فضای به دست آمده برای گسترش نفوذ خود در ایران بهره برداری کند و به سیاست کلی خود که توسعه طلبی با هزینه های کم بود جامه عمل ببوشاند، اما این امر تا زمانی که رضاخان بر اریکه قدرت تکیه زده بود میسر نشد و اقدامات او نشان داد که تحلیل امریکاییها تا چه میزان کودکانه و ساده انگارانه است. به این شکل بود که حکومتی بی ریشه را بر مردم ایران تحمیل کردند و **مقدرات امور مردم** را به دست مردی سپردند که با تحقیر و سرکوب مردم، برنامه های خود را عملی ساخت و روز کارزار از میدان گریخت و کشور را به بیگانه سپرد. مردی که در برابر مردم خود گردنفرازی می کرد، با کوچکترین ضربه در برابر بیگانه سپر انداخت. این بود سرنوشت موسولینی، بناپارت، پطرکبیر، میچی و بیسمارک تحمیل شده به ملت ایران. این حادثه نشان داد که پوتین نادرشاه تا چه اندازه برای پای رضاخان گشاد است! (۲)

◀ توضیحات و مآخذ:

۱- -- بهار، ملک الشعراء، تاریخ مختصر احزاب سیاسی؛ انقراض قاجاریه، چاپ رنگین، تهران، ۱۳۲۳ - صص ۶۹ - ۶۱

۲- دکتر حسین آبادیان - «پایان مشروطه، آغاز استبداد» به نقل از: فصلنامه مطالعات تاریخی - موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی - شماره ۱۰ - زمستان ۱۳۸۴ - صص ۱۷-۲۹

◀ تصنیف مرغ سحر

«مرغ سحر نام تصنیف مشهوری است که نخستین خواننده ترانه مرغ سحر، به احتمال قوی خانم ایران الدوله (هلن) و محل اجرایش باغ سهم الدوله بود. این ترانه را ملوک ضرابی خواند و به صورت صفحه روانه بازار ساخت. شعر تصنیف مرغ سحر را شادروان ملک الشعراء بهار سرود و آهنگ آن، در دستگاه ماهور، از مرتضی نی‌داوود است. یکی از محبوب‌ترین اجراهای این تصنیف از محمدرضا شجریان است که اغلب به خواست مردم در پایان کنسرت‌های شجریان به گوش می‌رسد.»

دکتر ناصرالدین پروین «در باره ترانه مرغ سحر» (I) می‌نویسد:
به زودی، ترانه مرغ سحر به هشتاد سالگی خواهد رسید و آن گاه نیز چون امروز، سحر مرغ سحر، ما را به همدلی و هم‌آوازی و خواهد داشت.
ناله این مرغ بهاری را بهار خراسانی در یک خزان سیاسی شنید. ناله بی که گویی از پگاهی دور دست آغاز شده و همه شامهای پر ادبار را تا روزگار ما در نور دیده است.

• کدام شام تاریک؟

خاطره های شاعر و ترانه سرای نامدار، اسماعیل نواب صفا را می خواندم. دیدم اشاره ای به آن خزان سیاسی کرده و ناله بلبل هزار آوای سحر خیز ملک الشعرا را مربوط به «حوادث دوران محمدعلی شاه و بستن مجلس شورای ملی و بلا تکلیفی مملکت در لحظاتی حساس» انگاشته است. وی، با اشاره به روایتی از زبان موسی نی داود، می افزاید: «در غیر این صورت، رضا شاه پس از شنیدن این شعر و آهنگ، مجریان آن را مورد محبت قرار نمی داد» (II). گویی نویسنده ساده دل که خود در دوره خودکامگی رضاشاهی زیسته، از کارهای او ناآگاه بوده، محبت او را به بازماندگان خود کامگی محمدعلی شاهی و تعیین مقرری برای سالار الدوله برادر خونریز و آزادی ستیزش را نمی دانسته است. وانگهی، از زبان یکی از دو برادر سازنده آهنگ مرغ سحر می گوید: «در واقع، ترانه ایست که استاد بهار برای مخالفت با رضاشاه سروده است» (III) و این سخن با آن سخن نمی خواند.

در باره زمان سرودن مرغ سحر، به همین بسنده می کنم که بهار، سخنها به نثر و نظم در باره دوره مشروطه خواهی گفته و از سروده های آزادیخواهانه خود یاد کرده است. در آنها، هیچ اشاره ای به آن ترانه که بی درنگ پس از اجرایش در دلها نشست، دیده نمی شود. وانگهی، چنان که خواهیم دید، در سال ۱۳۰۶ که برای نخستین بار اجرا شد، نام سراینده ترانه را پنهان داشتند.

کسانی هم، سرایش آن را به دوره زندان یا پس از زندان و تبعید بهار منسوب داشته اند که به کلی نادرست است. در آن هنگام، شاعر- اگر چه مغضوب دستگاه بود- هنوز نمایندگی مجلس را بر عهده داشت. گفتنی ست که به روایت نیر سینا، یک ماه پس از ضبط مرغ سحر با صدای ملوک ضرابی، شهربانی رضاشاهی جلوی توزیع آن را گرفت (IV).

• نخستین اجرای ترانه مرغ سحر

نخستین خواننده ترانه مرغ سحر، به احتمال قوی خانم ایران الدوله (هلن) و محل اجرایش باغ سهم الدوله بود که شرحش را خواهم داد. سپیستر، چنان که آقای دکتر ساسان سپنتا نیز نوشته اند (V) این ترانه را ملوک ضرابی خواند و به صورت صفحه روانه بازار ساخت؛ اما هنوز کسانی به نادرست، نخستین اجرا را به قمرالملوک وزیری منسوب می کنند و محل آن را را هم گراند هتل تهران می نویسند. شگفت آن که در چاپهای ناقص دیوان شاعر بزرگ ما نیز این اشتباه راه یافته است. بدیهی ست که به سال ۱۳۰۶، مانعی در مورد اعلام نام قمر به عنوان خواننده ترانه ای در جشن یک روزنامه طرفدار رضاشاه، وجود نداشت.

من ندیده ام در جایی به نخستین اجرای این ترانه اشاره شده باشد و چنان که گفتیم، برای کسانی درباره زمان سرایش آن نیز ابهامهایی وجود دارد. از این رو، مناسب می بینم شرحی در این زمینه بدهم: در هفتم تیر ۱۳۰۶، روزنامه طنز آمیز ناهید جشنی به مناسبت آغاز هفتمین سال انتشار خود برپا کرد و «تصنیف در ماهور» به عنوان « اثر طبع یکی از اساتید سخن» در آن جشن اجرا شد و متنش را پیوست اولین شماره سال هفتم کردند. محل اجرا هم «باغ آقای سهم الدوله» بوده است (VI). این تصنیف، بعدها «مرغ سحر» یا «نالۀ مرغ سحر» نام گرفت و سراینده استادش نیز شناسایی شد. متن جدا چاپ شده تصنیف را ضمیمه این یادداشت کرده ام.

• چرا روزنامه ناهید؟

روزنامه هفتگی ناهید (با وقفه هایی: ۲۲ فروردین ۱۳۰۰ - ۳۰ اردیبهشت ۱۳۱۲)، ارگان طنز آمیز هواداران سردار سپه بود و به دست میرزا ابراهیم ناهید و یاری قلمی عارف قزوینی در می آمد. ناهید، دشمنان بسیاری برای خود

فراهم آورد که اغلب، مخالفان خودکامگی سردار سپه یا کسانی بودند که این روزنامه به آنها پرخاش کرده یا ناسزا گفته بود. یکی از اینان، ملک الشعرای بهار است. او را در ناهید «طماع الشعرا» می خواندند (VII). شاعر هم در چند سروده، میرزا ابراهیم ناهید و روزنامه اش را هجو کرده است. از جمله:

ای سیه نامه ناهید و طرفدار رضا آلت آلت برخواه وطن در هر باب
با این حال، از سال ۱۳۰۵ به بعد، بسیاری از شعرهای تازه بهار در روزنامه ناهید به چاپ می رسید و گمان می برم که سراینده مغضوب دستگاه رضا شاهی، بدین وسیله خواسته است خود و خانواده اش را از بد گمانی آن دستگاه کینه جو مصون دارد و بستن پرونده های پیشین را یادآور شود. اولین سروده، «چهارخطابه» اوست (VIII) که در آن مدح و مجیزی از شاه نو به تخت نشسته کرده است. این تمهیدها، جانس را نجات داد؛ اما سالی پس از نخستین اجرای مرغ سحر به زندانی افتاد که آغاز یک دوره رنج آمیز پنجساله بود و شگفت آن که در آن زندان، با ابراهیم ناهید هم بند شد (IX).

• تفاوت نخستین اجرا با اجراهای بعدی

گفتیم که در نخستین اجرا، نام ترانه سرا ذکر نشده است و تنها به مقام ادبی او اشاره کرده اند. جز این، یک تفاوت هم آن اجرا با آنچه می شناسیم دارد. روانشاد نواب صفا می نویسد:

شادروان [بیزدان بخش] قهرمان از قول [پدر زنش،] مرحوم بهار می گفت:
تصنیف مرغ سحر را ساخته بودم و در آن قسمت از آهنگ که می گویم «شام تاریک ما را سحر کن»، ابتدا گفته بودم: «شام من، شام من را سحر کن». یک شب شنیدم رهگذری به شام من شام من می گوید «شام تاریک من را سحر کن» و من دیدم چه کلمه مناسبی را همین مرد رهگذر که میزبان سوادش هم معلوم نیست انتخاب کرده؛ در حالی که من توجه نداشته ام و شعر را، به همین شکل اصلاح کردم (X).

البته در روایت قهرمان یا نواب صفا اشتباهی رخ داده است؛ زیرا چنان که در

تصویر نخستین متن ترانه نیز دیده می‌شود، در هر دو صورت «ما» آمده است و نه «من».

پانوشتها

- I- این یاد داشت، نخست در مجله بخارا به چاپ رسیده است.
- II- نواب صفا، اسماعیل. قصه شمع (خاطرات هنری)، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۷، ص ۳۴۴
- III- همان کتاب، ص ۳۴۱
- IV- سپنتا، ساسان. ضبط موسیقی در ایران، اصفهان، نیما، ۱۳۶۶
- V- نیرسینا، هدایت. «خاطراتی از بهار»، ره آورد (چاپ لوس آنجلس)، ش ۹ (۱۳۶۴)، ص ۹۷
- VI- «نمایش به مناسبت تجدید سال ناهید»، ناهید، ش ۱ سال ۷، ۳ تیر ۱۳۰۶
- VII- خلق به جای ناهید، ش ۵۵ سال ۵، ۹ فروردین ۱۳۰۵
- VIII- در باره ی مخالفت‌های ناهید با بهار، بنگرید به مقاله من: «بهار و روزنامه نگاری زمانه او». این روزنامه، با وجود خدمات ارزنده ای که به سردار سپه کرده بود، برای همیشه توقیف شد؛ اما با سقوط رضا شاه و «چون نسیم آزادی بر صحائف مطبوعات وزیدن گرفت» (آگهی ناهید: «مژده»، اطلاعات، ش ۳۶۵۶، ۳۰ شهریور ۱۳۲۰)، بار دیگر در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۱ انتشار یافت.
- IX- «یادگار زندان»، دیوان ملک الشعرای بهار، چاپ ملک زاده، ج ۲، ص ۶۵
- X- نواب صفا، همان کتاب، ص ۷۷

* در باره ترانه مرغ سحر - نوشته دکتر ناصرالدین پروین - به نقل از سایت http://www.bahar.fr/morghSaher_parvin.htm - ملک الشعرا بهار -
 ** نگاه کنید به ترانه مرغ سحر (صفحه - از ۱۷۱ تا ۱۷۶) مجلات : فرهنگ و هنر «بخارا» مهر و آبان ۱۳۸۵ - شماره ۵۵ « نویسنده: ناصرالدین پروین

فصل نهم

سید ضیاء الدین طباطبائی

حسین مکی در باره زندگی و سابقه سید ضیاء الدین طباطبائی یک از عاملین اصلی کودتا ۱۲۹۹ که کارگزار انگلیسیها بود، به نقل از «تاریخ احمد شهریور» می نویسد: در سال ۱۳۲۶ (هجری قمری) که سید ضیاء الدین در سن ۲۲ سالگی بود؛ چون مشارالیه ملازده، بعلاوه دارای قریحه سیاسی و فکر آزاد بود، سیاسیون بدور وی گرد آمدند. این جوان نورسیده (برای اینکه پدرش را) با آزادیخواهان همراه نماید، بقدری به پدر خود سید علی آقا اصرار نمود، که پدر برای حب فرزند خود با اینکه هواخواه شاه مخلوع و وظیفه خوار او بود، معذالک بجانب آزادیخواهان متوجه شده و در منابر خود بر ضد مشرب دولت مستبد، سخن می راند.

در ماه جمادی الاخر سنه ۱۳۲۷ که مجاهدین، تهران را فتح کردند، آقای سید ضیاء و چند نفر از سیاسیون (دیگر موفق شدند) که با سرمایه مختصری تأسیس یک روزنامه ای به نام روزنامه شرق را بنمایند.

(سید ضیاء الدین از این تاریخ ببعده) رفته رفته از پدر کناره گرفت...

به این جهت سیاسیونی که به مذهب علاقه داشتند، از وی دوری کردند و (او) با ارامنه دانشناکسیون (مربوط) شد و دیگر در هیچیک از احزاب سیاسی ایرانی داخل نشد و مشرب تند (نویسی) و تنفید به دولت را تعقیب نمود، چنانچه این مشرب تنقیددردو انقلاب هر مملکتی شیوع دارد و چون در ایران اصول محافظه کاری رواج تام دارد و اصول محاکمات و قانون حق گذاری و عدالت کساد است، لهذا اغماض و مسامحه کاری و عفورا بهتر ترجیح می دهند تا به تقاضای احقاق حق و مجازات. بنابراین دولت و متمولین محترم ترجیح دادند که به سید روزنامه نویس (از در دوستی در آیند) و (بدینوسیله) دهان او را ببندند.

آقای سید ضیاءالدین علاوه از بدگویی مأمورین دولت، در دوره دوم تقنینیه مجلس شورای ملی هم شروع کرد به بدگویی و تنقید بعضی از وکلا. و آقا سید ضیاء را محاکمه کردند، (ولی) محکمه پس از دو جلسه محاکمه چون دید سید ضیاء اسنادی برضد وکلا تحصیل نموده و شاید بعضی از وکلا از اعتبارات ساقط شوند، به این جهت محکمه در خفا به وکلا فهماند که آقا سید ضیاء نباید تعقیب شود؛ از طرفی هوا خواهان سید در خفا نزد وکلا واسطه شده و به شفاعت برخاستند و نتیجه اش این شد که آقای سید ضیاء به پاریس برود و روزنامه شرق را ترک گوید و وکلا از تعقیب محاکمه با او دست بردارند. مخارج سید جوان از روزنامه نویسی و هدایای مأمورین نمی گذشت؛ زیرا همه مشترکین وجه آبنه خود را نمی پرداختند؛ (بعلاوه) روزنامه او هم زیاد طبع نمی شد؛ زیرا خریدار کمتر داشت و از طرفی مخارج اداره روزنامه هم زیاد بود و از (طرف دیگر) خرج خود سید ضیاء هم با این دخلها وافی نبود؛ زیرا عیاشی هم مخارج زیادی لازم داشت؛ لهذا آقای سید ضیاء زود خود را جمع آوری کرده مقداری پول تهیه کرد و بایکی دونفر از ایرانیان سرمایه دار بمنظور رهائی رهسپار اروپا شد.

اولاً فرنگستان رفتن و عنوان رفتن و عنوان تحصیل کردن در نزد سیاسیون و مأمورین ایرانی اهمیت داشت؛ مانند نجف رفتن علمای روحانی که هر قدر هم تحصیلات شخصی آنها در ایران زیاد بود و چه بسا اتفاق می افتاد که در ایران مردی تحصیلاتش از اشخاص نجف رفته و اروپا گشته بیشتر بود، لیکن اهمیت و اعتبار آن اشخاص در نزد عامه مذہبها و سیاسیون و مأمورین دولتی از مرد تحصیل کرده در ایران بیشتر بود و سید ضیاء هم برای تحصیل این اهمیت و اعتبار به اروپا مسافرت کرد.

قصد دوم سید، تحصیل زبان (خارج) بود؛ زیرا تصور می کرد که تحصیل یک زبان خارجه (برای یک روزنامه نویس لازم می باشد) و او را از اجرت دادن زیاد به مترجمین اخبار و تلگرافات و کتب سیاسیہ مستغنی می سازد؛ لیکن سیدچندان موفق به این کارنشد؛ زیرا یکسال تحصیل کردن مشار الیه را مستغنی

از رجوع به مترجمین نکرد.

خلاصه آقای سیدضیاء روز نامه شرقش شد برق (منظورش روزنامه برق بوده) و برق او هم نیز همینطور (گویا مقصود این است که توقیف شد) لیکن پس از مراجعت از اروپا به انتشار روزنامه ای به نام رعد شروع کرد. آقا سید ضیاء همینکه دید از راه تحصیل زبان فایده ای برای تقلیل مخارج اداره عاید نشد، ب فکر افتاد که یک کاری بکند، شاید چاپخانه ای از سرمایه شخصی خود تحصیل نماید؛ زیرا مخارج طبع هر شماره روزنامه او سی و گاهی ۶۰ تومان باید به مطبعه بدهد.

از کجا باید تحصیل پول کرد؟ ولی راه تحصیل پول را آقا سید ضیاء قبلاً پیدا کرده بود، از جمله اینکه در تحت عنوان اینکه دخل تحدید تریاک یزد چند برابر مال الاجاره آن است که به دولت می دهند، یک فقره چهار هزار تومان از مشیر الملک یزدی مستأجر تحدید تریاک یزد گرفت. خلاصه سرمایه خریداری مطبعه را تحصیل کرده و در اواسط جنگ بین المللی برای خرید یکدستگاه مطبعه و کاغذ زیاد رهسپار روسیه شد؛ اتفاقاً کاغذ های زیاد و ارزانی بدست آورد و یکدستگاه مطبعه خوب به قیمت مناسب تهیه کرد و پس از چندی به ایران مراجعت و رویه خود را در روز نامه نگاری دنبال نمود.

رفته رفته موقعیت سیدخطرناک (مهم) شد، زیرا محترمین از پول دادن خسته و کمینه مجازات هم طلوع کرده بود و آقا سید ضیاء احساس مخاطره را برای خود حتمی می دانست؛ لهذا اولاً جز در خیابانهای وسیع، آنهم در میان روز روشن دیگر خیلی کم دیده می شد و بیرون نمی آمد؛ بعلاوه همیشه دو نفر فدائی یا ترور با اسلحه همراه خود داشت؛ معل الجمله آقا سید ضیاء بهمین منوال مشغول روزنامه نویسی خود بود تا سنه ۱۳۳۷ موقع ریاست وزیرائی و ثوق الدوله که حکومت بادکوبه یاقول خودشان آذربایجان قفقاز که تازه از بند سلطنت روسیه جسته بودند، برای خود حکومت علیحده ای تاسیس کرده بودند؛ برای دولت ایران از حیث مخابرات تلگرافی و مبادله «محمولات» پستی و تجارتی و عبور مال تجاره اتباع ایران موجبات زحمت را فراهم نموده بودند.

در این موقع از طرفی وثوق الدوله (نه تنها) به رجال درجه اول، بلکه نسبت به بعضی از رجال درجه دوم اعتماد نداشت؛ و از طرف دیگر آقا سید ضیاء بواسطه عواید و منافع که از خارج به او می رسید زیاد از حد در روزنامه خود راجع به قرار داد دولت ایران و انگلیس که وثوق الدوله منعقد کرده بود، جانفشانیها می نمود؛ حتی در چندین شماره از روزنامه رعد ادله و براهین بروجوب انعقاد چنین قرار دادی اقامه نمود؛ بالنتیجه خاطر طرف متعاقد قرار داد دو دولت را کاملاً به خود جلب کرده بود؛ بدینجهت وثوق الدوله مشارالیه را مأمور فوق العاده برای عقد قرار دادی راجع به مسائلب فوق الذکر با دولت آذربایجان قفقاز نمود. (۱) آقا سید ضیاء، میرزا علی قمی را مدیرموقتی روزنامه رعد معرفی کرده و خود رهسپار قفقاز شده با زحماتی موفق بعقد قرار داد با دولت قفقاز گردید.

«بیشتر زحمات مشارالیه این بود که حکومت قفقاز در اثر تحریکات و تزریق ترکهای عثمانی منکرعقد قرارداد دولت ایران با دولت انگلیس بودند و سید ضیاء طرفدار قرارداد بود، بعلاوه فیما بین آقا سید ضیاء و محمد امین رسول زاده سر دسته حزب مساوات بادکوبه که حکومت را در دست داشتند، از قدیم الایام بعلت اختلاف مسلک و مشرب نقارو خصومت بود و سید ضیاء با مایه گذاشتن پول زیاد حتی از سرمایه خود و بعلاوه با سازش محرمانه با رؤسای بلشویک بادکوبه حتی بادائر کردن یک روزنامه به نام صدای ایران که از مسلک سوسیالیستی سخن می راند، موفقیت حاصل کرد.

سید ضیاء پس از مراجعت صورثاً دیگر مدیریت روزنامه را به اسم خود نکرد و به نام همان میرزا علی آقا بود؛ لیکن میرزا علی آقا موجب معینی داشت و اضافه دخل متعلق به خود سید ضیاء بود.

(از این تاریخ ببعد) سید ضیاءالدین به انتظار وزارت در تهران نشسته، هوا خواه کابینه ای بود که با او مشورت نماید و از صواب دید او خارج نشود؛ لهذا بعد از کابینه وثوق الدوله با کابینه مشیر الدوله خوب نبود؛ زیرا مشیرالدوله به او اعتماد نداشت؛ ولی بالعکس با کابینه سپهدار تا چندی که به مشورت او

کار می کرد، خوب بود.

چنانکه وحید الملک وزیر معارف اظهار کرده بود که تا داخل کابینه سپهدار بودیم و رئیس الوزراء درحالیکه باید با ما مشاوره کند، شبها به تنهایی و مخفی از ما، با سید ضیاء و میرزا محمد صادق طباطبائی و امین الملک مشاوره می کرد و روزها در هیئت وزراء با ما در بعضی امور مقاومت می کرد و مقاومت او موجب تحیر ما شد تا بعد مسئله بر ما کشف شد؛ لیکن اجتماع آنها طولی نکشید و سید در پاره ای از امور با رفقای خود اختلاف نظر پیدا کرد و از اجتماع با آنها کناره گیری کرده به خیال ریاست وزرائی، مشغول تهیه نقشه شد.

بنا بر این از کابینه سپهدار هم سرخورده بخیال ریاست وزرائی افتاد، در حالیکه مناسبات او با سفارت انگلیس در کمال استحکام بود.

این مختصر را از حال او گفته باشم که سید ضیاء در دو ماه قبل (منظورش اوایل کابینه سپهدار بود) سرپرستی اسرائی که قزاق ها در رشت از متجاسرین گرفته و به تهران فرستاده بودند، از رئیس الوزراء گرفته بود (منظور از گرفتن این سمت این بوده) در ظاهر برای جلب افکار و توجه عمومی، ولی در واقع برای خود، فدائی و ترور درست کردن، القصه موقعی که انگلیسیها از مسافرت شاه مایوس شدند.

چون سپهدار مرد ملایم و ملاحظه کاری بود و در مقابل ضدیت مطرودین به کاشان و هواخواهان آنها موفقیت به تشکیل کابینه پیدا نمی کرد و انگلستان هم علاقه تامی به ارتباط با ایران داشت، در این فکر افتادند که با یک نفر متهور بی باک صاحب عزمی وارد مذاکره گردند و او را رئیس دولت قرار بدهند؛ لیکن با احراز صمیمیت آن شخص نسبت به دول انگلستان، بدیهی است جز سید ضیاء الدین کسی دیگر را سراغ نداشتند، به این مناسبت محرمانه با سید وارد یک سلسله مذكره شدند و هر قدر موافقت نظر بین طرفین دست می داد، همان اندازه از تهیه حرکت بانک و مسافرت اتباع انگلیس کاسته می شد. تا اینکه موافقت کامل بین طرفین حاصل شد، آنوقت نقشه کودتای تهران را کشیدند (تا اینجا از تاریخ مرحوم احمد شهریور نقل شده است).

• سفارت انگلیس ابلاغیه می دهد:

پس از آنکه انگلیسی ها از مهاجرت اتباع انگلیس و بانک شاهنشاهی منصرف شدند، از طرف سفارت انگلیس ابلاغیه ذیل صادر شد که ظاهراً تشویق افکار عمومی را مرتفع سازد و اهالی تهران را اطمینان بخشد که از تهران مهاجرت نمی نماید.

متن ابلاغیه

« باطلاع وزیر مختار اعلیحضرت پادشاه انگلستان رسیده است که نظر به شهرتهای بی مأخذی که داده شده که بواسطه امکان آمدن متجاسرین بسمت پایتخت، سفارت و کنلی انگلیس بزودی از تهران خارج خواهندشد، اهالی تهران در نهایت اضطراب می باشند؛ لهذا سفارت انگلیس لازم می داند قویاً این شهرت را تکذیب نموده و به اهالی دارالخلافة اطمینان کامل بدهد.» (۲)

این ابلاغیه با گفتار بلفور اتگلیسی کاملاً منافات دارد، زیرا با تطبیق این قسمت با ابلاغیه سفارت، کاملاً معلوم می شود که تمام اینها بازی بود و منظور دیگری داشته اند و بلفور که در آن موقع در تهران بوده صریحاً می گوید که :

«... در نظر شاه موقعیت به اندازه ای سخت جلوه گر شده بود که او مصمم حرکت از ایران بود؛ مگر اینکه پایتخت را به شیراز انتقال دهند و در نتیجه اظهارات بعضی دستجات بالاخره راضی شد که عجالتاً این تصمیم را بموقع اجرا نگذارده و صبر کند تا ببیند چه می شود .

با وضعیاتی که در فوق ذکر شد، مسلم شد که اروپائیان باید وسائل حرکت خود را فراهم نمایند؛ ولی این کار آسانی نبود ؛ زیرا بعضی از سفارتخانه ها مدعی بودند که توصیه وزارت خارجه انگلیس راجع به حرکت اروپائیان خود یک حيله ایست برای آنکه مدعیان خود را از ایران خارج نمایند. با این حال تعلیمات رسید که تمام زنها و بچه ها و مردانی که ممکن است از خدماتشان صرفنظر نموده و اتباع انگلیسی هستند به اسرع اوقات حرکت نمایند، یک جلسه

ای مرکب از رؤسای ادارات و تجارتخانه های انگلیس در تهران در ششم ژانویه در سفارت انگلیس تشکیل شد و این تعلیمات به آنها ابلاغ گردید و تا اندازه ای باعث تعجب بود که احتمال وقوع یک چنین پیش آمدی را غالب حاضرین آن جلسه در نظر نگرفته بودند. نتیجه این جلسه بفوریت معلوم شد و اغلب از این ادارات مستخدمین ایرانی خود را جواب گفتند.

خبر حرکت اتباع انگلیسی باعث شد که احساسات عمومی را عصبانی نموده و مخالفت با انگلیس را نیز زیاد نماید؛ ازدیاد احساسات ضد انگلیسی بواسطه اتخاذ یک رویه مخصوصی از طرف بانک شاهنشاهی ایران در این موقع بود، که شاید بتوان آن را نداشتن رویه و تدبیر هم نامید.

مثلاً یک روز این مؤسسه حوالجات مردم را تا میزان معینی می پرداخت و روز دیگر هیچ اشکالی برای گذاردن پول در بانک نبود. یک روز پول نقره را قبول می کرد. این رویه تا حدی تعقیب شد که یک وقتی اسکناسها صدی سه بیش از معمول قیمت پیدا کرده بود...» (۳)

• محمد علی جمالزاده نویسنده نامدار ایرانی درباره «پاره ای از صفات سید ضیاء الدین» که بعد از کودتا در سوئیس با او نشست و برخاست داشت، چنین مینویسد:

«سید در دوستی استوار و صدیق و پاکباز بود. خوش محضر و بی تشریفات و دست و دلباز و صداقت منش بود. فعال و متحرک و باجنبش بود و از سکون و خاموشی و عزلت گریزان و مدام در رفت و آمد و نشست و برخاست و با صدای بلند و چهره خندان و بر افروخته متکلم (و چه بسا متکلم وحده) بود و سعی داشت که همه چیز را به دوستان نشان بدهد و آنها را از تماشا و بهره مندی چیز های خوب دنیا (از خوردنی و آشامیدنی و دیدنی و شنیدنی) برخوردار سازد. خودش مانند جوان یل هیجده نوزده ساله پلکان دورو درازی را که از "گلی یون" به شهر "مونتر" و شهر "ترینه" می رفت با قدم سریع می پیمود بدون آنکه چین برجبین بیاورد و منتظر بود که یارانش نیز با او همقدم و همراه باشند و چه بسا آنها را به زانو در می آورد. ضمناً معلوم بود که چنین کاری را با یک غرور به تکبر آمیخته می خواهد به رخ اطرافیان خود بکشد.

افسوس و صد افسوس که سید یک نوع یکدنگی غیر مطبوع ولجانتی در کار داشت که از لطف معاشرتش مبلغی می کاست. مثلاً وای به وقتی که در بازی نرد یا شطرنج بخت یار نبود و می باخت. اوقاتش سخت تلخ می شد و بهانه جویی می کرد تا غیظ و غضب خود را بیرون بریزد. بی محابا به جان کسانی از اطرافیا فاش که از او ضعف تربودند (بخصوص همسربی صدا و آرامش) می افتاد و خوشی و صفا از مجلس رخت بر می بست و صحبت رنگ دیگری می گرفت. چه بسا اتفاق می افتاد که در صحبت و گفت و شنود دوستانه هم به همین طرز رفتار می کرد و مصاحبه به صورت مجادله در می آید.

سید کتاب کم خوانده بود و کم مطالعه می کرد و گذشته از فارسی که زبان مادری او بود هیچ زبانی را به قدر کافی نمی دانست. در حالی که بی میل نبود به اطرافیاناش برساند که برچندین زبان تسلط دارد. گمان می کنم به استثنای فارسی از عهده اینک مطلبی را بتواند به زبانی به غیر از فارسی بنویسد بر نمی آمد. با اینهمه به خاطر دارم که وقتی یک نفر کارگرایرانی با هیأت اعزامی ایران برای حضور و شرکت در کنفرانس بین المللی کار به ژنو آمده بود و معلوم شد از مریدان خاص سیداست در ضمن وصف سید گفت هفت زبان را در نهایت خوبی حرف می زند و می نویسد!

سید با آنکه زبانش قدری می گرفت ولی مانند اغلب افراد خانواده اش (از طرف پدری) سهولت بیان داشت و با یک نوع فصاحت آمیخته به شدتی صحبت می داشت که مستمع را سخت تحت تأثیر قرار می داد. خداوند او را آفریده بود که پیش دسته و سخنران و ناطق یک حزب سیاسی باشد و برای جمعیت و به منظور تبلیغات سخن برند.

گفتیم که زیاد اهل مطالعه نبود ولی هر گاه احياناً کتابی یا کتابچه ای را می خواند، ولو به قلم آدم ناشناس و کم عمقی باشد و موضوع هم اساس درستی نداشته باشد سخت در تحت تأثیر واقع می گردید و با تمام قوای خود طرفدار همان موضوع (فی المثل منافع بی مانند نفع و یا نارنج و یا گوجه فرنگی و حتی یونجه) می شد و بدان عمل می کرد و با شدت و حدت هر چه تمامتر در

آن راه مجاهدت نشان می داد و مبلغ و مروج ارادت کیش آن طریقه می شد. در کارهای دیگری هم که بدان دست می زد و آشنایی پیدا می کرد به همین طرز رفتار می کرد و به آسانی هر مسأله ای برایش مسأله دل و جان می شد.

« (۴) »

جمالزاده «صفات اساسی سید» را اینگونه بیان می کند: «اگر بخواهم جوهر وجودی آقا سید ضیاءالدین طباطبائی را در چند جمله کوتاه توصیف نمایم گمان می کنم بتوان گفت که سید وجودی بود فعال و درباره امور دنیوی و بخصوص امور عامه و سیاسی بی اعتنائی نمی شناخت و زود وارد میدان می شد و با تمام قوای خود به مبارزه می پرداخت و احتیاط و کناره گیری و آنچه را که مردم دنیا «دیپلوماسی» می خوانند شرط کار نمی دانست و اساساً طبیعت جوشان و مزاج سلحشورش برای حزم و میانه روی ساخته نشده بود. هم زود دوست می شد و هم زود دشمن و به شرایط دوستی و دشمنی هم تا حد مقدور عمل می کرد. آشکار است که چنین آدمی بالطبع به آسانی گروهی موافق و گروهی مخالف پیدا می کند و به همین ملاحظه در حقیقت سخنان موافق و مخصوصاً مخالف بسیار گفته و نوشته اند و میگویند و می نویسند. سید رویهمرفته مرد شجاع و با توکل بود و زیاد غم فردا را نداشت چنانکه گویی به «خدا خودش می سازد» اعتقاد قرصی داشت و پنداری غم و غصه فردا با خمیره وجودش سرشته نشده بود. چکیده نظر و استنباطم (شاید نظر نارسا و استنباط سطحی) درباره زندگانی ملی او این است که به اصطلاح فرنگیها رسید «تریبون» و سر دسته حزب و علمدار حزب خلق شده بود و هرچند به شهرت و نفوذ و قدرت بی اعتنا نبود ولی رویهمرفته برای من مسلم شده بود که منظورش ثروت نیست امروز هم که او رفته است (وما هم رفتنی هستیم) باز به همین نظر باقی هستم و معتقدم که اگر هم در راه جمع آوری ثروت کوششی نشان می داد (چنانکه در اواخر عمر و از طریق زراعت نشان داد) بیشتر به منظور این بود که به اطرافیان و به مردم نشان بدهد که کاردان و کارشناس و فعال و در همه کار بصیر و خبیر است.

سید به من حکایت می کرد که هنوز چندان از مرز رشد و بلوغ دور نشده و مکتب و مدرسه را به پایان نرسانیده که در شیراز به کار روزنامه نگاری مشغول شده بود و از این رو می توان گفت که قبل از همه چیز روزنامه نگار بوده است. (۵)

◀ کمیته آهن

یحیی دولت آبادی در باره چگونه شکل گفتن «کمیته آهن» که سید ضیاء و کادر سیاسی کابینه کودتا ز این کمیته بوده اند بدینسان شرح می کند: «دیگر تازه از هر تازه تازه تر اصفهان تأسیس شدن کمیته آهن است در این شهر و سرعت توسعه حیرت انگیز آن.

در اینوقت که انگلیسیان خود را حاکم حقیقی ایران می دانند و انتظار دارند این مقام را در یک لفافه نازک قانونی رسمیت داده برای خود نگاهداری کنند می خواهند طرفداران خود را تحت انتظام خوبی در آورده باینوسیله یک قوه ملی هم به حمایت سیاست خود در ایران در دست داشته باشند و چون جوانها ی ما طالب شغل دولتی هستند از هر راه که بتوانند به مقصود خود برسند آن راه را می پیمایند بی آنکه مشروع و نامشروع آنرا بخواهند از هم جدا نمایند. در اینصورت عضویت کمیته ای که آنها را به مقصود برساند یکی از بهترین وسیله ها خواهد بود، خصوصاً کمیته ای که با یک اشاره رئیس یا مدیر آن هر مشکل در برابرکار در دوائر دولتی بر طرف شده وصول به مطلوب حتمی بوده باشد و از طرف دیگر اشخاصی که تحت ستمکاری سران و سروران شهری واقع شده هیچ دادرسی برای آنها نیست چه پناهگاه بهتر از عضویت کمیته آهن خواهند داشت تا از ستمکاران آسوده بوده باشند در این حال جای حیرت نخواهد بود اگر این طفل یک شبه ره صدساله برود و در ظرف مدت بسیار کم بیش از دوهزار نفر از مردم اصفهان پیر جوان از هر طبقه عضو کمیته آهن شده باشند با اینکه ما توسعه فوق فوق العاده فوری این کمیته را حیرت انگیز خواندیم.

کمیته آهن بهر ملاحظه که دارد مرکزش را در جلفا قرار می دهد مطبوعه ئی که متعلق بخارجه ها در جلفا بایرمانده بوده است، بتوسط قنسولخانه انگلیس بتصرف کمیته در می آید. نظامنامه و او راق خود را در مطبوعه خودش طبع کرده منتشر می سازد و مبلغین او در شهر و اطراف مردم را بعضویت کمیته مزبور بی شرط و قید ترغیب و تحریض می نمایند، خلق اصفهانی هم که ذاتاً واسطه برانگیز هستند و بهر وسیله برای رسیدن بمقصود متوسل می گردند عضویت کمیته برایگان می پذیرند.

بدیهی است قنسولخانه انگلیس در اصفهان گرچه بملاحظه دیگر قنسولخانه های جنبی بوده باشد نمی خواهد در کار کمیته آهن دخالت مستقیم بنماید. در این صورت کافی خواهد بود که بحکومت و دوائر دولتی سرأ بسپارد با مدیر کمیته مساعدت لازم است.

برای مدیریت این کمیته انگلیسیان حسینخان متعمد گیلانی را که از آشنایان نگارنده است و در جلد سیم این کتاب نام برده شده انتخاب می نمایند و او در جلفا منزل نموده کمیته را دائر می کند و دستورهای کنل هیک قنسول انگلیس را در کار توسعه کمیته اجرا می نماید و مورد ملاحظه بسیار از هر طبقه واقع می شود. پس از ورود نگارنده به اصفهان معتمد بسابقه آشنائی با من ملاقات کرده شرح کمیته و عملیات آنرا نقل می کند و می گوید بدست این کمیته می توان بهر گونه اصلاح در ایران شروع کرد.

نگارنده از شنیدن اوضاع کمیته آهن و خواندن نظامنامه آن که از روی فکرهای ورزیده عمیق کشدار تنظیم شده است بسیار نگران می گردد خصوصاً که از مدیر آن می شنوم که می خواهند مرکز تهران آنرا بزودی دائر کنند و سه نفر عضو اساسی آن وثوق الدوله رئیس دولت، نصرت الدوله وزیر عدلیه و سید ضیاءالدین طباطبائی خواهند بود و بدیهی است این تعیین را رئیس دولت کرده است که کار در دست خودش بوده باشد و شعبه تهران با اینوصف خواهد توانست در زمان کمی همه کارکنان دولت را عضو کمیته نماید و از این بهتر برای پیشرفت هر سیاستی که داشته باشد چه وسیله خواهد بود.

حسینخان معتمد با اینکه محکوم اوامر کلنل هیک است، دادن اختیار تهران را بدست این اشخاص خطرناک تصور می کند و از نگارنده می خواهد سه نفر اشخاص وطن دوست را به او معرفی کنم بلکه بتواند کلنل را حاضر کند و از خیال سپردن کمیته مرکز بسه نفر یاد شده صرف نظر نماید و عمده نظرش این است بلکه نگارنده خود به پذیرم یکی از دو روز برای مطالعه اطراف کار فرصت خواسته بعد از مطالعه با اینکه صلاح شخص من نبود به صلاح مملکت پذیرفتم و با خود گفتم دوی مسموم اگر بدست اهلهش باشد در موقع ضرورت بقدر حاجت آنرا بکار برده و سودمی بخشد و اگر بدست غیر اهلهش باشد سوء استعمال نموده باعث هلاکت می شود بنابراین تا این قوه مسموم خطرناک سوی استعمال نشود باید فداکاری کرده برای محدود ساختن آن از خود گذشت. مدیر کمیته از این تصمیم خرسند شده کلنل را از سپردن کمیته مرکز بسه نفر ذکر شده منصرف می سازد در نتیجه نوشتجات و مهر کمیته بدست نگارنده آمده بی آنکه رسماً عضو کمیته شده باشم و یا غیر از رسیدن آن اشیاء امضائی از من گرفته باشند تا ببینم در تهران با این بسته امانت که بچشم من اژدهائی میآمد چه معامله بایدکرد. (۶)

یحیی دولت آبادی در ادامه آن می نویسد: نگارنده برای جلوگیری از نفوذ سیاست بیگانه در مملکت بعنوان کمیته آهن در اصفهان بتوسط حسین خان معتمد مدیر ایرانی کمیته مزبور او راق و اشیاء مربوط بتشکیل مرکز تهران کمیته را گرفته با خود بتهران می برم تا آنجا بتوانم با آنها چه رفتار نمایم. اینک بر رفتار خود در آن کار اشارت می نمایم پس از ورود بتهران در اینموقع با یک تن از مهمترین دوستان خود که در وطن دوستی او تردید ندارم قضیه را شرح داده او را از اقدام و فکر خود آگاه می سازم و باو می گویم کمیته آهن در تهران من و شما هستیم با یک جوان که بسمت منشی گری با دقت انتخاب نمائیم که با نیت حقیقی ما موافق بوده باشد و این زهر را باندازه ئی که کشنده نباشد بکار ببریم و بلکه بشود اساس آنرا برهم بزنیم.

عدالت با نگارنده موافقت می کند جوانی را هم انتخاب می نمایم و شرحی بر رئیس

دولت نوشته می شود که مرکز کمیته در تهران منعقد شده بی آنکه نوشته شود کجاست و بدست کی و کاغذی برحسب تقاضای کمیته اصفهان به مأمور رشت کمیته نوشته می شود که او معزول است بی آنکه بجای وی کسی تعیین گردد و چون مصادف می شود با عقد قرارداد انگلیس و ایران کمیته مرکزی خود را در بسته امانت مهر و موم شده برای وعده غیر معین مستور می نماید و در این حال کلنل هیک از لندن احضار می شود و او از صفهان به تهران آمده بسراغ کمیته مرکزی می رود بی آنکه او را بیابد در اصفهان هم بعد از عقد قرار داد و جشن گرفتن کمیته آهن برای آن بوطنخواهان آن شهرحالی می کند تأسیس کمیته مزبور برای چه مقصد بوده است و اشخاصی که درحقیقت کمیته را نشناخته داخل شده اند خارج می شوند و هیاهو برضد کمیته بلند می شود حسین خان معتمد هم چشم کلنل را دور دیده بموجب یک ماده از نظامنامه کمیته ئی که هر وقت وجود کمیته انقلابی اگر ضرورت نداشته باشد آنرا بیک حزب سوسیال دمکرات می توان تبدیل کرد. کمیته انقلابی را منحل ساخته آنرا بحزب مزبور تبدیل می کند بی آنکه خود را در رأس حزب قرار بدهد بلکه اصفهان راهم ترک کرد مدتی در میان بختیارها می میماند. و همچنین کمیته آهن منحل شده ای که انگلیسیان و کارکنان آنها از مصالحش کمیته زرگنده را می سازند. (۷)

دولت آبادی درباره مقدمات کودتا ۱۲۹۹ و اجرای سیاست مخفی «کمیته آهن» و بعد «کمیته زرگنده» و یا «فولاد» معروف گشت می نویسد: کمیته آهن که بدستبازی کلنل هیک انگلیسی در اصفهان تأسیس شد و مرکز آن بلاخره در تهران بدست فیروز میرزای نصرت الدوله وسید ضیاء الدین یزدی ودوستان آنها افتاد، دستیار انگلیسیان شده برای بیرون کردن صاحبمنصبان روسی از قزاقخانه و دخالت کردن صاحبمنصبان انگلیسی و جمع آوری اردوی متفرق شده قزاق در اطراف قزوین و بلاخره برای بدست گرفتن زمام کار دولت وبموقع اجرا گذاردن روح قرارداد وثوق الدوله کار می کنند.

در موقعی که شاه ونصرت الدوله در فرنگ هستند و دومی می کوشد قراردادی را که خود شریک انعقاد آن بوده است بهروسیله باشد عملی نماید. با لرد

کرزن وزیر خارجه انگلستان نقشه کودتائی را در تهران می کشند که برضد مخالفین قرارداد جاری گردد و درضمن کودتای مزبور حکومت ملی ایران که تنها مانع اجرای قرارداد است، روحاً منحل شده قوه حکومت استعماری انگلیس درباطن جانشین آن بگردد.

انگلیسیان بعد ازیک سلسله مخالفت که از میلیون ایران با قرارداد می بینند و نارضائیها که از بعضی دولت بزرگ مشاهده می کنند حاضر می شوند با بدست گرفتن مالیه و قشون ایران روح قرارداد را جاری ساخته، به نگذاشتن صورت آن از مجلس شورای ملی اهمیت ندهند.

ولی وارد شدن روتشین سفیر روس بلشویک در اثر عهد نامه روس و ایران و توجه فوق العاده ایرانیان بروس نورس برای خلاصی از فشار انگلیس و شدت نمودن افکار ضد قرارداد در ملیون ایران انگلیسیان را نا امید می کند که در مقابل حکومت ملی و تظاهرات ملیون و موجودیت رقیب قوی پنجه نمی مانند دولت روس بلشویک بتوانند زمام مالیه و قشون را هم بدست بیاورند و مصمم می شوند در عنوان نهضت نظامی حکومت ملی ما را در باطن لغو کنند. گرچه صورت بی معنائی از آن برای مصالح سیاسی خارجی باقی بماند و اینکه آیا این نقشه در ایران کشیده شده، درلندن تصویب گشته است و یا درلندن کشیده شده و بتهران دستور اجرای آن رسیده است برنگارنده معلوم نیست و بهر صورت باید دانست که دست انگلیسیان در زیر پرده نازکی مشغول انجام این نقشه است و کابینه سپهداری برای گذرانیدن وقت تا تدارک لازم دیده شود مانند شخص رنجور باعصا سرپا مانده است و بی تکلیف امرار وقت می کند و از او بی تکلیف تر شخص سلطان احمد شاه است که خود را در کمال حیرانی سوار مرکبی می بیند که زمامش بدست سفارت انگلیس است بلی در این ایام متاسفانه نرمان وزیر مختار انگلیس خود را حکم حقیقی مملکت تصور می نماید و اسمارت نایب آن سفارتخانه سیاستمداران این مملکت و واسطه میان سفارتخانه مزبور و سپهدار اعظم رئیس دولت سید ضیاءالدین مدیر روز نامه رعد می باشد.

رئیس الوزراء در دست این واسطه مقهور است بدوجهت یکی ریاست او بر کمیته

ئی که بتوسط آن کمیته اوبمقام ریاست دولت رسیده است و دیگر آنکه بانک شاهی که یگانه سرچشمه پول است چنانکه ازپیش شرح داده شده، بی اجازه سفارت انگلیس بدولت پولی نمی دهد، سفارت هم بدادن وجهی که برای اجرای سیاست آنها بی ثمر باشد رخصت نمی دهد. در اینصورت کسی که بتواند بسفارتخانه آمد ورفت نموده رخصت دریافت پولی از بانک بگیرد، بدیهی است چه اندازه محل توجه خواهد بود چنانکه دیده می شود سپهدار اعظم در آخرشبی مکتوبی دوستانه به سید ضیاءالدین می نویسد و قربان او می رود و التماس می کند که صبحگاه پیش از ملاقات اوبسفارت انگلیس رفته اجازت دریافت چند هزار تومانی برای مصارف فوری دولت گرفته باو برساند. سفارت انگلیس به بانک اجازه پرداخت پول بقدر کافی بقراخانه میدهد، اما بتوسط صاحبنمصبان انگلیسی و بکابینه سپهدار اعظم برای اینکه موقتاً صورت خود را نگاهدارد، قوت لایموتی میرساند آنهم با واسطه و درخواست چنانکه گفته شد و بدربارسلطنت بیش از قدر ضرورت تا شاه جوان پول دوست برای پذیرفتن نقشه آنها حاضر بوده باشد و پولی که بدربار داده می شود قسمت عمده آن در همان روز به بانک برگشته بروی حساب اعلیحضرت گذارده می شود.

در این احوال نصرت الدوله در انگلستان زمینه حاضرمی کند که خود را بتهران رسانیده در زیر لوای قرارداد زمامدار امور مملکت شده وبا کودتا خارج حکومت ملی وقانون اساسی را از پیش پای قرارداد و قرار دادگذارندگان بر طرف سازد، غافل از آنکه رفیق وهمقدم او در عقد قرار داد یعنی سید ضیاءالدین مدیر رعد شهد صاحب اختیاری که در حکومت سپهداری چشیده بگامش شیرین آمده مالیخولیای زمامداری امور مملکت در مغزش تولید شده با کارکنان سفارت انگلیس در تهران همدست و همدستان گشته نخواهد گذارد نصرت الدوله یا دیگری بروی تقدم بجوید.

از طرف دیگر هیجان افکار ملی بر ضد قرارداد و قرار داد گذارندگان و دستهای داخلی آنها روز بروز شدت می نماید خصوصاً بعد از امضاء شدن عهد نامه روس و ایران که روح سوسیالیستی در فضای این مملکت مانند نسیم از جانب

شمال وزیده همه را مگر معدودی طرفدار سیاست روس و مخالف انگلیس نموده و می نماید.

در اینصورت انگلیس سیاستمدار که همه وقت و در هر کجا مخصوصاً در مستعمرات و جاهائیکه طمع استعمار آنها را دارد دفاع بمثل را بردفاع بحد ترجیح می دهد تا بعکس العمل آن گرفتار نشود. از روی این سیاست میخواید از تهییج افکار سوسیالیستی جلوگیری کند، بدست یک سوسیالیست ساختگی و برای اینکار جناحیه نصرت الدوله ها و متمولین و اعیان رنگی نخواهد داشت زیرا بدست آنها این مقصود حاصل نمی گردد، در اینصورت یک روزنامه نویس امیدوار می شود بعنوان سوسیالیستی در زیر لواء سیاست بیگانه دست خود را بدامان ریاست دولت برساند و در این خیال باسیاستمدار انگلیس در ایران همداستان می گردد.

و باید دانست که صاحبمنصب ارشد انگلیس در ایران اکنون ژنرال دیکسن است، دیکسن از روی قرارداد وثوق الدوله به ایران آمده تا مستشار نظامی بوده باشد پیش از این هم در ایران بوده است کمی هم زبان فارسی میداند و بهمین اندازه به این مملکت بیعلاقه نیست.

دیکسن بعد از دیدن تنفر شدید ایرانیان از قرار داد با دیپلماسی انگلیس که می خواهد برغم ملت قرار داد را اجرا کند اختلاف نظر حاصل کرده، صلاح ملت و مملکت خود را نمی داند که ملت ایران را این درجه از خود برنجانند.

کار اختلاف نظر میان سیاستمداری و صاحبمنصبی نظامی مزبور شدت میکند. و هر دو بلندن شکایت می نمایند و بالاخره سیاسیون پیش برده، دست دیکسن دلسوز را از کار کوتاه کرده کلنل اسمایس نام را بجای او می گمارند.

دیکسن پس از انفعال از شغل خود اطمینان جانی ندارد که از سرحد سلامت خارج گردد، به چه ملاحظه معلوم نیست. این است که خود را کور به سفارت امریکا ساخته زیربیرق امریکائی خود را بیغداد میرساند و از آنجا بوطن خود بازمی گردد. و اما اسمایس این شخص باتفاق دیکسن به ایران آمده است که در قسمت قشونی آذربایجان مستشار بوده باشد و چون بلا تکلیف مانده در بریگاد

قزاق استخدام یافته است.

دیگرکنل هنسترنام مدتی است از هندوستان به ایران آمده و با استاروسلسکی صاحبمنصب روس در قزاقخانه خصوصیت حاصل کرده است و پس از واقعه دلخراش که درگیلان روی میدهد و هواپیما یان نظامی انگلیس اردوی ایرانی را بمبارده می کنند، بعذر اشتباه کردن آن باردوی دشمن و نبودن رابطه میان این دو لشکر، خود را بمیان افکنده و رابط اردوی قزاق ایرانی وقشون ساخلو انگلیس قرار می دهد.

گویند این شخص دربیرون کردن صاحبمنصبان روسی از قزاقخانه ایران و دخالت دادن صاحبمنصبان انگلیسی به آن اداره مأموریت سردی داشته و بهمین نظر با استاروسلسکی بخدعه طرح الفت ریخته است و چون خدمت خود را انجام داده با گذاردن یادگارهای بدی از خود در ایران بطرف هندوستان که محل اقامت اوست روانه گشته است.

بعزاز رفتن هنستزجای او را در قزاقخانه اسمایس میگیرد و با سید ضیاءالدین ورفقای کمیته دست اتحاد می دهد. اسمایس در قزوین مانده به جمع آوری قزاق مشغول است و سید ضیاء الدین بظاهر دوست و کار کن سپهدار اعظم و واسطه میان او و بانک شاهی و سفارت انگلیس است و درباطن همدست اسمایس در اجرای نقشه کودتا و رئیس الوزرائی خویش و برای این مقصود مکررات تهران به قزوین می رود و برمی گردد.

اسمایس برای اجرای نقشه کودتا محتاج است یکی از صاحبمنصبان ارشد قزاقخانه را انتخاب کرده به ظاهر او را رئیس قزاق بسازد چه سردار همایون برگزیده سپهدار اعظم برفرض آنکه لیاقت این کار را داشته باشد ممکن نیست دولتی را که سپهدار برآن ریاست دارد، کودتا نماید. در اینصورت باید یکی از صاحبمنصبان جزء را با خود در اجرای این خیال همراه سازند. در میان صاحبمنصبان قزاق کسی استعداد این کار را دارد و رتبه اش هم بالاتر است عبدالله خان طهماسبی است با او چنانکه از خودش شنیده شد، داخل مذاکره می شوند و او نمی پذیرد.

شاید با دیگران هم صحبتی داشته باشند که نگارنده نشنیده باشم **بالاخره با رضا خان امیر پنجه مازندرانی مذاکره می کنند و او می پذیرد و ممکن است آنکه نپذیرفت و آنکه پذیرفته با اختلاف نظر قضاوت وجدانی هر دو از روی احساسات و وطن پرستی بوده باشد.**

بهر صورت رضا خان شرایطی که باید بکند و تعهداتی که باید بگیرد می کند و می گیرد و به بزرگتر وظیفه اولی می پردازد، یعنی با خود همراه کردن صاحبمنصبان دیگر که شاید در میان آنها بالا رتبه تر هم بوده است و البته این کار آسانی نبوده است. و انصاف باید داد که در این مرحله نمونه خوبی از لیاقت و قابلیت خویش نشان داده است.

در تهران شاه و ولیعهد خبر دارند کودتائی خواهد شد اما تا چه اندازه از جزئیات آن آگاهند معلوم نیست. چیزی که معلوم است این است که آنها را اطمینان داده اند که این کودتا به هیچ وجه خلی به سلطنت آنها نمی رساند بلکه برای تشکیل یک دولت قوی است که بتواند از نفوذ مسلک بلشویکی که افکار بشدت به آن توجه دارد جلوگیری نماید.

و هم در تهران سفارت انگلیس و کارکنان ایرانی آنها که کمیته زرگنده در رأس ایشان واقع شده است انتظار کودتا را دارند و در قزوین اسمایس انگلیسی میداند و اشخاص محرم با او که اکنون رضا خان هم قوه مجریه آنها واقع شده است پیش از آنکه داخل موضوع کودتا بشویم، باز باید نظری به اروپا افکنده ببینیم نصرت الدوله در چه حال و کار است.

نصرت الدوله در اروپا می داند در تهران کودتا خواهد شد و تصور می کند نظریه دوستی که با انگلیسیان دارد می تواند زمامدار مملکت بشود و شاید تا یک اندازه بی خبر نباشد که رفیق او مدیر روزنامه رعد هم در حال دست و پازدن برای خویش است ولی نمی تواند تصور کند که دست وی بدامان زمامداری برسد و می کوشد زودتر خود را به تهران برساند، ولی پیمودن راه طولانی دریای سفید و قرمز آمدن از راه بصره و بغداد که بواسطه ترس عبور از روسیه او را با شتابی که درآمدن دارد، به اختیار کردن این راه دور و دراز ناچار ساخته

است. دست او را از رسیدن بدامان مقصود کوتاه کرده و به حریفش فرصت و مجال داده است.

نصرت الدوله به بغداد می‌رسد و با دوست قدیم خود سرپرسی کاکس وزیر مختار سابق انگلیس در ایران و حاکم سیاسی کنونی انگلیس در عراق عرب ملاقات می‌نماید و شاید بهتری می‌برد که سید ضیاء الدین از او پیش افتاده مأمورین سیاسی انگلیس هم در تهران در راه مانده را مثل این است فراموش کرده باشند بی آنکه بجهت حقیقی آن پی برده باشد.

به خاطر می‌رسد که نصرت الدوله در حال گذشتن از دریاها شاید در عالم خیال به خود وعده می‌داده است. در ورود ببغداد بدست خصوصیت با سرپرسی کاکس از تندروی رفیق خود در تهران جلوگیری می‌کند و کارکنان سفارت انگلیس را در تهران با همان دست با خود همراه می‌سازد و به مقصود می‌رسد. نصرت الدوله در عالم خیال همه چیز را می‌دیده است، مگر سیاست تازه رسیده روس را در ایران که در غیاب او در سرتاسر مملکت طنین انداز شده و افکار عمومی را به خود جلب نموده است و عقیدت ضد اشرافی و مخالفت سرمایه داری طوری قوت گرفته است که حواس انگلیسیان و دوستان آنها را بشدت پریشان ساخته، برای جلوگیری از آن بهر وسیله باشد متوسل می‌شوند، بی آنکه توجهی به خصوصیت وزیر خارجه انگلستان با کسی و یا دوستی سرپرسی کاکس با شخصی داشته باشند.

سیاستمداران انگلیس در ایران جزبوسیله یک حمله شدید مصنوعی بر ضد اعیان و اشراف بمعنی که در ایران گفته می‌شود و فریب دادن به عوام و خواب خرگوشی دادن بخواص چاره ندارند.

نصرت الدوله در فاصله میان ترک لندن و رسیدن به تهران از حوادث اخیر و احساسات تازه هموطنانش بی‌خبر مانده بلکه ملاقاتهای که در کرمانشاهان با اکبر میرزای صارم الدوله مسعود حاکم غرب و شریک عقد قرار داد، دوست صمیمی خود نموده و تدارک اسلحه‌ئی که در کرمانشاهان و همدان میدیده است می‌رساند که در کرمانشاهان و همدان هم آنطور که باید از اوضاع سیاسی مرکز

آگاه شده باشد نشده و معلوم نیست با کی جنگ داشته که اسلحه تهیه میدیده است. نصرت الدوله هرچه به تهران نزدیکتر می شود بهتر می فهمد سید ضیاءالدین با کمیته آهن و فولاد سفارت انگلیس را از دست او گرفته است فزاقخانه هم در دست قدرت آنها ست و برای عملیات اوزمینه نی باقی نمانده است.

اینجاست که نصرت الدوله کارکن و دوست انگلیس بدیده اشخاص بی خبر منفور آنها تصور می شود. در صورتیکه اینطور نیست و او همان است که بوده ، نهایت پیش آمدها از روی مصلحت او را عقب انداخته و کسی را که سمت پادوی نسبت بوی داشته، جلو انداخته است و گرنه سیاستمداران انگلیس، نه با او دشمنی داشته اند و نه با حریفش دوستی بالجمله نصرت الدوله و خانواده اش روز و شب دوندگی می کنند بلکه پناهگاهی بدست بیاورند و روبهردر می روند آنجرا بروی خود بسته مشاهده می کنند و بالاخره گرفتار شدن خود و پدرش (شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما) بدست مأمورین کودتا و افتادن آنها به زندان چنانکه خواهید خواند باز حمت دوندگی بسیار از دوش آنها بر می دارد. (۸)

• اما حسین مکی درباره اعضاء کمیته آهن که کادر سیاسی کابینه کودتار تشکیل دادند می نویسد:

«هنوز آنطوری که باید و شاید راجع به تشکیلات و مرانامه و عده کارکنان و اعضاء کمیته آهن اطلاعات جامع و مفیدی بدست نیامده، ولی آنچه را که جسته جسته برخی از مطلعین بی طرف ذکر می کنند بشرح زیر می باشد:

می گویند اولین کسی که طرح تشکیل کمیته آهن را ریخت حسین کی استوان و محل آن در اصفهان بود؛ ولی بعداً رنود نقشه وی را ر بوده در تهران به تشکیلات مخفی و سری به همان نام موفق گردیدند.

محل انعقاد جلسات این کمیته در ولی آباد و منزل آبکارارمنی بوده است. ریاست این کمیته را سید ضیاءالدین طباطبائی مدیر روزنامه رعد عهدار بوده و کسانی که شهرت دارد در کمیته نامبرده عضویت داشته اند عبارتند از :

۱- اپیکان ارمنی ۲- آبکارارمنی ۳- ماژور اسفندیریان خان ۴- عدل الملک

(دادگر) (این شخص در دوره دیکتاتوری چند دوره ریاست مجلس شورای ملی را عهده دار بوده است) ۵ - سلطان محمد خان عامری (موقعی که کابینه سید ضیاء الدین تشکیل گردید، مشارالیه ریاست کابینه ریاست وزراء راعهده دار گردید.) ۶- میر موسی خان ۷ - میرزا کریم رشتی ۸ مازور مسعودخان کیهان (ایشان در کابینه سید ضیاء الدین عهده دار پست وزارت جنگ بوده است).
۹- معزالدوله ۱۰ - غفار خان سالار منصور قزوینی (وی در کابینه آقای سید ضیاء الدین حکومت نظامی شهر تهران را داشت).

۱۲ - دکتر منوچهر خان ۱۳- سلطان اسکندر خان (سمت آجودانی ریاست وزراء را داشته است). ۱۴- منصور السلطنه. بدهی است غیر از این عده اشخاص دیگری هم در این کمیته عضویت داشته اند که ما از نام آنها اطلاعی نداریم.

ضمناً باید متذکر شد که بعضی از این اشخاصی که نام بردیم، عضویت خود را در کمیته آهن تکذیب می کنند.

ولی چیزی که مسلم است، این کمیته از بدو تشکیل در خیال تشکیل دولتی از اعضای خود بوده و چنانچه دیدم موقع تشکیل کابینه سید ضیاء الدین اعضای کمیته آهن مشاغل مهمی را دارا شدند و پستهای مهم را میان خودشان تقسیم کردند.

ناگفته نماند، عباس اسکندری نماینده همدان در دوره پانزدهم تقنینیه هنگامی که با کابینه حکیمی که محمود جم بسمت وزیر جنگ معرفی شده مخالفت می کند، در جلسه رسمی در باره کمیته آهن چنین گفته است: « آقایان نمایندگان آقای محمود جم یکی از ۱۱ نفر عضو کمیته آهن هستند که در این مملکت کودتا کردند. این کمیته هشت نفر (بعضی از نمایندگان- اینطور نیست) من سندش را نشان می دهم. این کمیته هشت نفر عضو ایرانی و سه نفر هم عضو خارجی داشت، ژنرال آبرونساید، کلنل اسمایس، و سروالده اسمارث این سه عضو خارجی کمیته آهن بودند و هشت نفر عضو داخلی کمیته ایرانی بودند... » . (۹)

به بیان دیگر سید ضیاء الدین، هفت نفر از اعضای ده نفره کابینه اش را، اعضای

کمیته آهن تشکیل می دادند. این هفت نفر عبارت بودند از: منصورالسلطنه کفیل عدلیه، عدل الملک (مصطفی عدل) وزیر عدلیه، محمود جم و معززالدوله وزیر خارجه، مؤدب الدوله وزیر صحیه و امور خیریه، احمد عامری معاون نخست وزیر، و مسعود خان کیهان وزیر جنگ (بزودی وی کنار رفت و رضاخان جانشین وی در وزارت جنگ گردید). حتی مناصب مهمی چون حکومت نظامی تهران و ریاست بلدییه را نیز به دیگر اعضای این کمیته یعنی کلنل کاظم خان سیاح و ایبکیان ارمنی واگذار کرد. (۱)

سید ضیاء عامل کودتا

در اینجا مصاحبه صدرالدین الهی را با سید ضیاء می آورم:

□ آقا راسته که شما انگلیسی هستید؟]:

◇ بله، این طور می گویند. [(۱)

□ چرا شما طرفدار انگلیس ها هستید؟

◇ این به دلیل ترس است. تاریخ سیصد ساله‌ی اخیر نشان داده و ثابت کرده که انسان در دوستی با انگلستان ضرر می‌کند... اما دشمنی با انگلستان موجب محو آدمی می‌شود. و از آن جایی که بشر اسیر تجربیات خویش است و با توجه به مشکلاتی که در سر راه مملکت من قرار داشته است، من بعنوان یک آدم عاقل در تمام مدت زندگی‌ام ضرر این دوستی را کشیده‌ام اما حاضر نشده‌ام محو شوم. به نظرتان عجیب می‌آید؟ منتظر نبودید من این طور صریح و پوست کنده با شما در باره‌ی روابط خودم با سیاست انگلستان صحبت کنم؟

□ ولی این روابط خصوصی شماست. در باره‌ی کس یا کسانی که مسئولیت یک دولت را به عهده می‌گیرند چه می‌گوئید؟

◇ در این مورد مسئله دشوارتر می‌شود. زیرا دوستی با انگلستان با یک آدم،

تنها به آن آدم ممکن است ضربه بزند. اما دشمنی دولت انگلستان با یک دولت، به فنا و نابودی آن دولت منجر خواهد شد. خودتان به همین حوادث سال‌های اخیر فکر کنید ببینید دروغ می‌گویم یا نه؟
 □ منظورتان کدام سال‌هاست؟ و چه کسانی؟
 لبخندی زد. لبخندهای سید بیش‌تر از هزار کلمه معنی دارد. من معنی لبخند سیاسی را روی لب‌های او یافتم. [۲)

لنین و انقلاب شوروی - ایران و آزادی بازیافته

مقالات و نوشته‌های روزنامه رعد توجه مردم و خشم دولت را برانگیخت. کم‌کم وضعی پیش آمد که نوشتن حقایق امکان نداشت. فشار به حدی بود که من ترجیح دادم روزنامه‌ام را تعطیل و ایران را ترک کنم. در نظر داشتم که به شرق دور سفر کنم. می‌خواستم به چین و ژاپن بروم. بار سفر بیستم و در تابستان ۱۹۱۷، چهار پنج ماه پیش از شروع انقلاب در روسیه، به آنجا رفتم و در پتروگراد آن روز و لنین‌گراد امروز اقامت کردم تا به وسیله کشتی دنباله سفرم را بگیرم و راه دریاهای دور را در پیش بگیرم.
 اما وجود زیر دریایی‌های آلمان در آب‌های ساحلی مانع از این سفر شد و در همین هنگام بود که ناگهان انقلاب آغاز شد و شورش بزرگ و همه‌جانبه در گرفت.

انقلاب روسیه در وجود من که مستعد انقلاب بودم اثری عمیق گذاشت. من از نزدیک لنین را دیدم و در سخنرانی‌های متعدد او حاضر بودم. در آن موقع من زبان روسی را به خوبی تکلم می‌کردم و حرف‌های لنین را خوب می‌فهمیدم. به همین جهت است که من همواره در همه نوشته‌ها و گفته‌هایم در طول این همه سال در باره عظمت لنین چیزی فروگذار نکرده‌ام. حقیقت را باید گفت. لنین یکی از بزرگ‌ترین و برجسته‌ترین افرادی بود که حکومت ظالمانه و سفاکانه تزاری روسیه او را پرورش داد تا برای آزادی و نجات روسیه قیام کند. لنین نمونه یک انسان متفکر زمان خود بود و دنیای امروز بسیاری از پیشرفت

ها و ترقیات خود را مرهون ومدیون لنین است. شما نمی توانید باور کنید روزی که لنین در بالکن یکی از بناهای کارگری شهر پتروگراد اعلامیه انقلاب را خواند و من در پایین پنجره ایستاده بودم، چگونه تحت تاثیر و زیر نفوذ کار شگرف او قرار گرفتم. می دانید در آن روز عظیم لنین چه گفت؟ او در اولین جملات نطق انقلابی خود، الغای قرارداد تقسیم ایران بین روس و انگلیس (قرارداد ۱۹۰۷)، چشم پوشی از همه مزایا ومطالبات مالی دولت تزاری در ایران و الغای کاپیتولاسیون را از نقطه نظر دولت تازه شوروی اعلام کرد. کلمات لنین برای من که در آن پایین ایستاده بودم در حکم باز شدن دریچه ای به سوی آزادی و نجات ملت ایران بود.

من همان روز که انقلاب روسیه اتفاق افتاد، تلگرافی به مرحوم علاء که آن وقت معین الوزاره لقب داشت و رئیس دفتر وزارت خارجه بود، مخابره کردم.

- سمت شما چه بود؟

- هیچ. یک ایرانی آواره. روزنامه نویس و خوشحال از آزادی وطنش. این تلگراف را مرحوم اسد خان بهادر "شارژدافر" سفارت ایران در پتروگراد با استفاده از رمز برای من مخابره نمود.

- چطور سفارت به شما این کمک را کرد؟ آیا کسی سفارش کرده بود؟

- چرا دنبال چیزی می گردید که پیدا نمی کنید. نه آقا. رفتم داد و بیداد کردم. به قول خودتان و خودمان هوچی بازی راه انداختم. تلگراف مخابره شد.

- به چه مضمونی؟

- «آقای معین الوزراه، انقلاب روسیه منفجر، تزار معزول، هیکل استبداد سرنگون و احتمال برای رجعت او نیست. ایران که به سهم خود دچار مصائب زیادی از دولت تزاری شده است، در این موقع مقتضی است مسرت خود را از انقلاب شوروی اظهار دارد. بنابراین و نظر به اعتماد به وطن خواهی شما و بنا به مصالح ملی تمنی دارد سریعا به وسیله ارباب کیخسرو، وکلای دوره اول و دوم مجلس را جمع کرده و به امضای آن ها تلگراف تبریک به دومای روسیه مخابره نمایند».

- (حرفش را می برم. یک اشتباه تاریخی به نظرم می رسد.)
- آقا فکر نمی کنید این وقایع در فوریه ۱۹۱۷ یعنی بعد از انقلاب اول و پیش از اکتبر یعنی انقلاب بلشویکی و دوره حکومت کرنسکی روی داده؟
- خیر. لنین در پتروگراد مسلط بود و در حقیقت نطق های روسیه فردا را او می کرد. دومای روسیه (در مسکو) صورتی بیش نبود. ولی صورت قانونی داشت. درست مثل همان مجلس خودمان که من در تلگراف اشاره کرده ام.
- جواب تلگراف شما آمد؟
- بله، یک ماه طول کشید تا یک تلگراف مشکوک دو سه پهلوی به دومای روسیه فرستاده شد. بعداً در مراجعتم به تهران دانستم که نمایندگان ملت دو سه هفته از وحشت بازگشتن تزار و احتمال از بین رفتن انقلاب در باب صلاح بودن یا صلاح نبودن مخابره این تلگراف مشغول مذاکره و صرف چای و شیرینی بوده اند و سرانجام هم آن تلگراف کذا را مخابره کرده اند و این جا بود که یک بدبینی عمیق نسبت به هر کار دسته جمعی در وجود خود احساس کردم و با خود گفتم «سید، یک تنه باید کار کرد». زیرا وقتی دیدم برگزیدگان یک ملت نتوانستند شهامت و شجاعت و صراحت تصمیم گیری داشته باشند، هیچ کاری را به طور دسته جمعی نمی توان پیش برد.
- کودتای سوم اسفند، الهامی از انقلاب شوروی بود
- انقلاب روسیه در من منشأ بزرگ ترین تحول فکری بود. من با دیدن لنین و با مشاهده انقلاب روسیه احساس کردم می توان یک تنه در هر اجتماعی دست به کار یک تحول عظیم و بزرگ زد.
- آن چه من می توانم بگویم این است که بدون شک اگر لنین پرچم سرخ انقلاب را با خون فداکاران آزادی بشر در پتروگراد بلند نکرده بود، کودتای آرام و بی سرو صدا و بدون خونریزی سوم حوت صورت نمی گرفت.
- باز آن چه من می توانم بگویم این است که کودتای ۱۲۹۹ از نقطه نظر شخص من که کار سیاسی آن را در دست داشتم، الهامی از انقلاب پتروگراد بود. در لحظه ای که بلشویزم بر سراسر روسیه مسلط شد، عده ای فریاد برآوردند که

بلشویزم دشمن اسلام است. در آن موقع من نوشتم که بلشویزم دشمن اسلام نیست. او با هر مذهبی مخالف است. دشمن واقعی اسلام، مسیحیت و تفرقه اندازی های مسیحیان است در میان مسلمانان. وگرنه صرفنظر از خونریزی ها و آدم کشی هایی که در انقلاب روسیه به نام حق صورت گرفت، انقلاب روسیه نقطه تازه ای برای ایجاد یک سیستم جدید فکری در جهان امروزی بود.

انقلاب روسیه نشان داد که دنیا در دست سرمایه داران است. در حالی که مالکین واقعی دنیا کارگران و زحمتکشان هستند. به اعتقاد شخص من، خداوند در آفرینش جهان، مظاهر رحمت و مظاهر غضب آفریده است. مظاهر غضب و شقاوت خدا در دنیا کاپیتالیست ها مسلط شده اند. شما از جنایات کاپیتالیسم در مملکت دور افتاده، بی خبر و اطلاع هستید. آن چه در قرون هفدهم، هجدهم، نوزدهم استعمار نامیده می شد، امروز به شکل کاپیتالیزم و یا استعمار نو به دنیا تحمیل شده است. و سیستم اقتصادی جهان بر اثر سلطه نادرست این روش مکنده به کلی درهم ریخته است. و گرنه کشور عقب مانده معنی نمی دهد. کشور توسعه نیافته معنی نمی دهد. این جا کشورهایی هستند که پیش افتاده ها و گسترش یافته ها آن ها را عقب مانده و توسعه نیافته باقی گذاشته اند.

این بود آن چه که پیش از کودتا مرا تکان داد، عوض کرد و فکر اصلاح در مغزم جای داد.

- آقا نشد. ما آمده ایم این جا که در باره کودتا بپرسیم، در باره این که پول کودتا را کی داد؟ رضاخان سردار سپه چرا راه افتاد؟

(باز می خندد و چشم می بندد.)

- این ها دور شده... خیلی دور... به علاوه مگر شما و سرکار خانم نیامده بودید بفهمید من انگلیسی هستم یا نه؟ جوابتان را که گرفتید. چای نعنا بفرمایید!

- نه آقا، ما با کودتا کار داریم.

(چای نعنائیش را خیلی شیرین سر می کشد، کلاش را تا روی ابرو پایین می آورد و خواب آلود ادامه می دهد.)

- آن چه من می گویم یک نوع غبارروبی و تکان دادن گرد و خاک از روی

خاطره ها و حافظه است. اگر اشتباهات تاریخی از جهت سال ها در آن هست، می توانید اصلاح کنید. ولی جوهر واقعیت در این هاست. واقعیاتی که وجود داشت و منجر به ایجاد فکر کودتا و خود کودتا شد.

- حرفش را می برم و می گویم:

آقا من در این کلمه کودتا حرف دارم. کودتا یک تعریف مشخص سیاسی دارد و یک عملکرد معین نظامی، کاری که شما کردید چیزی شبیه شبیخون یک مشت سرباز قزاق گرسنه به یک پایتخت خواب آلود بود. از نظر سیاسی هم بزرگی داشت. وگرنه در عمق چیزی را عوض نمی کرد.

این مرتبه ناراضی نگاهم می کند و می گوید:

- این تعریف کودتا، مال جامعه ایست که حکومتش به دست آدم هاست. در آن روز ما با حکومت بی حمیت و بی رگی که چیزی از وطن نمی دانست طرف بودیم و اگر می پرسید چرا توپ و تفنگی خالی نشد، برای این بود که به قول ترک ها «بیله دیگ، بیله چغندر» بود. آن شاه و آن رئیس الوزراء، همان دیویزیون قزاق به قول شما گرسنه و پاپتی هم زیادی اش بود.

- از خشم زبانش می گیرد. این ویژگی اوست. در خوشحالی بسیار و در خشم بسیار یک لکنت دراز دارد. تکیه می دهم که او آرام بگیرد و حرف هایش را که مقدمه ای بر کودتاست و به نظر من یک تصویر جالب از ایران آن روز، می نویسم تا بعد به قول خودش صاف و صوف کنم. این آن تصویر است:

کابینه بعد از «مهاجرت» در تهران به ریاست محمد ولی خان سپهسالار تشکیل شده، سپاهیان روس که تعداد آن ها به صدوپنجاه هزار نفر می رسید، تمام شمال ایران را تا خانقین اشغال کرده بودند. جنگ بین المللی اول تازه آغاز شده بود و در نتیجه تبلیغات شدید مبلغین آلمانی یک تشنج فکری عظیم در میان طبقات تحصیل کرده ایران به وجود آمده بود. همراه با اشغال شمال ایران از طرف روس ها، انگلیسی ها قوای مرسوم به «پلیس جنوب» را به وجود آوردند و عملاً کار اداری مملکت به دست روس و انگلیس افتاد. عمال دولت تزاری در این هنگامه دست به یک حيله مودبانه و ناجوانمردانه عجیب زدند. به این معنی

که مقاطعه کاران حکومت تزاری به ایران آمدند و به این بهانه و توجیه که مردان روسی در جبهه های جنگ مشغول نبرد و کارزار هستند و کار شهرها در روسیه فلج شده است، شروع به استخدام کارگر ایرانی کردند. دولت وقت اجازه این کار را داد و در فاصله یک سال از آذربایجان تا خراسان بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ هزار کارگر ایرانی با وعده های شیرین و دلفریب مقاطعه کاران روس، رهسپار روسیه شدند. قراردادهای آن ها بسیار منظم و دلفریب بود. اما همین که قدم به خاک روسیه گذاشتند، بلافاصله در واگن های سر بسته مستقر و یکسره به جبهه جنگ فرستاده شدند. کار آن ها در جنگ های «گالی سی» و «لهستان» کندن خندق برای سربازان روس بود و همه این بیچارگان در صف مقدم جبهه، آماج تیر بلا بودند. تعداد کشته شدگان و از بین رفتگان این گروه فریب خورده معلوم نیست، اما عده ای که زنده مانده بودند پس از خاتمه جنگ و آغاز انقلاب به قفقاز مراجعت کردند و در احزاب کمونیستی و سایر دسته جات سیاسی عضو شدند و آن وقت نارضایتی در آن ها قوت گرفت و برای واژگون ساختن هیات حاکمه ای که آن ها را به این روز انداخته بود، با بلشویک های روسی همدست شدند و به شمال ایران سرازیر گردیدند و شمال ایران اشغال شد.

موضوع مهاجرین ایرانی همیشه یکی از مشکلات عظیم دولتهای وقت محسوب می شد. در زمان تزار به واسطه باز بودن مرز، سالی سیصد تا پانصد هزار ایرانی برای یافتن کار از مرز روسیه عبور می کردند. در روسیه هر یک به اقتضای هنر و حرفه خویش کاری می جستند و شش ماه از سال را در آن جا کار می کردند و شش ماه دیگر را در وطن استراحت. بی اغراق باید گفت که نیمی از آبادی جنوب روسیه مرهون هنر و زحمات همین مهاجران ایرانی است. همچنان که باید اعتراف کرد نغمه آزادی خواهی و مشروطه طلبی نخستین بار توسط همین مهاجران سازش دویه ارمغان به ایران آمد. جنگ های عثمانی و قفقاز سبب شده بود که بیست هزار روستای کوچک و بزرگ ایرانی مورد غارت سپاهیان روس و انگلیس و عثمانی قرار بگیرند و به همین سبب قحطی سراسر ایران را فرا گرفت و سال مشهور به سال قحطی یا مجاعه مردم را از پا در انداخت.

متجاسرین که شمال ایران را در اختیار و اشغال خود داشتند هر لحظه بیش تر می شدند و قصد تصرف پایتخت را در سر می پروراندند. مرحوم مشیرالدوله قزاق قزاق را مامور جلوگیری از آن ها کرد، اما در جنگی که بین قوای قزاق و متجاسرین روی داد، قزاق ها شکست خوردند و چهار هزار قزاق گرسنه در دهات قزوین پراکنده شدند. حالا پایتخت مملکت ما را فقط قوای انگلیسی که در منجیل متمرکز شده بودند حفظ می کرد.

در زمان کابینه مرحوم مشیرالدوله بود که ژنرال استاروسلسکی فرمانده قوای قزاق با فرمان شاه و تصویب کابینه مشیرالدوله فرمانده قوای قزاق و فرمانده کل قوای ایران شد. یعنی عملاً ارتش، تحت فرماندهی یک افسر تزاری درآمد و تازه همین قوای قزاق که ژنرال فرمانده آن ها در ضمن اولین حاکم نظامی ایران به شمار می آید با بلشویک ها روبرو شد و شکست خورد.

شکست ناگهانی قزاق ها در روحیه عموم افراد ملت موثر افتاد و انگلیس ها هم که موقعیت خود را در خطر می دیدند یک باره دست به اقدام عجیبی زدند. ژنرال آیرون ساید فرمانده کل قوای انگلیس صد نفر از افسران روسی قوای قزاق را توقیف کرد و از ایران تبعید نمود و این هنگامی بود که حکومت انقلابی روسیه مستقر شده بود.

پس از این اتفاق، کابینه مشیرالدوله ساقط شد و کابینه سپهدار اعظم رشتی تشکیل گردید. سپهدار اعظم مردی بود که در باره او فقط باید گفت خوش قلبی و ساده لوحی را به حد کمال داشت. او به قول خود از مخالفین سرسخت قرارداد ۱۹۱۹ یعنی قرارداد مشهور وثوق الدوله بود که بر طبق آن به انگلیس ها اجازه آوردن مستشار برای ادارات دولتی ایران و زیر نظر داشتن قوای انتظامی را می داد. اما مخالفت لفظی با قرارداد آن طور که خود سپهدار در مجلس گفته بود «ضد قرارم بنده، بی اختیارم بنده» کافی نبود و این گفته سپهدار فقط اسباب دست زدن و خندیدن بچه های کوچک بود.

حقیقت این است که قوای نظامی دولت در آن موقع غیر از چند هزار قزاق بریگاد مرکزی و ده هزار ژاندارم گرسنه زیر نظر افسران سوئدی بود چیز

دیگری نبود. دولت جدید روسیه منافع تزاری را بی اعتبار کرده بود و در نتیجه بازار تهران که در حدود پانصد میلیون منافع روسی با روسیه تجارت و اعتبار داشت راکد و خاموش بود. در خزانه یک شاهی پول وجود نداشت و انگلیس ها ماهی دویست هزار تومان به صورت موراتوریوم (Moratorium) (مساعده) به خزانه دولت کمک می کردند. طبق قرار قبلی بین روس و انگلیس موافقت شده بود که هیچ کدام از این دو دولت به ایران پول قرض ندهند و بابت مطالبات خود نیز درآمد گمرک های شمال و جنوب را بردارند. انگلیس ها که وضع مالی دولت را خراب می دیدند، از همان محل گمرکات به جای آن که قرض شان را بردارند، ماهی دویست هزار تومان کمک می کردند. در آن موقع غیر از مسائل داخلی و اجتماعی، دو مسئله اساسی ذهن همه را به خود مشغول داشته بود. این دو مسئله عبارت بود از:

۱- قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس

۲- شناسایی حکومت جدید شوروی.

در مورد قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس هیچ یک از دولت ها نه جرات الغای آن را داشتند و نه توانایی اجرایش را. مرحوم مشیرالدوله با مامور کردن آرمیتاژ اسمیت مستشار عالی انگلیس در تشکیلات دولتی ایران برای حل اختلاف با کمپانی نفت و پذیرفتن بعضی از ماموران نظامی انگلیس برای اصلاح ژاندارمری سایر مواد قرارداد را بلا اجرا گذاشته بود. معهذا قرارداد هم چنان به قوت خود باقی بود.

در مورد شناختن حکومت شوروی، دولت های وثوق الدوله، مشیرالدوله، سپهدار رشتی هیچ کدام نه حکومت روسیه را شناخته بودند و نه حاضر به ایجاد رابطه بودند. طبق معمول همه می خواستند مسئولیت حل این مشکلات را متوجه مجلس کنند و به عهده مجلس شورای ملی بگذارند. با آن که وکلای دوره سوم انتخاب شده بودند اما از افتتاح مجلس خودداری می شد. مهم ترین موضوعی که اوضاع آشفته را آشفته تر می کرد تصمیم احمدشاه بود که می خواست به اروپا باز گردد.

قضیه تغییر پایتخت

قضیه از این قرار بود که پس از مراجعت احمد شاه به ایران که همزمان با سقوط حکومت وثوق الدوله و هجوم قوای بلشویک به شمال ایران بود، سیرادوارد گری، نخست وزیر انگلستان، در پاییز ۱۹۲۰ در پارلمان انگلستان اعلام کرد که در بهار بعد قشون انگلستان ایران را تخلیه خواهد کرد. این خبر احمد شاه را به وحشت انداخت. زیرا او گمان می برد که در صورت تخلیه ایران بلشویک ها بر پایتخت مسلط می شوند و کار او ساخته خواهد شد. به همین جهت ناگهان تصمیم گرفت که به اروپا بازگردد و خود را از قیل و قال معرکه برهاند. اما لرد کرزن، وزیر خارجه انگلستان، به وی اطلاع داد که ترک ایران در چنین شرایطی به صلاح او و کشور ایران نیست. احمد شاه هم متقابلاً پیغام فرستاد که در صورتی در ایران می مانم که قوای انگلستان ایران را تخلیه نکند یا دولت انگلیس موافقت کند که پایتخت را تغییر بدهیم. در نتیجه دو ماه مذاکرات متمادی بالاخره انگلیس ها با تغییر پایتخت موافقت کردند.

احمد شاه اظهار داشت شیراز پایتخت شود. زیرا از نفوذ بختیاری ها در اصفهان نگران بود و انگلیس ها اصرار داشتند اصفهان پایتخت شود زیرا آن ها از آمدن بلشویک ها به نواحی جنوب ناراضی و ناراحت بودند.

بالاخره حرف انگلیس ها سبزشد و قرار شد اصفهان پایتخت باشد. مقدمات تخلیه تهران به سرعت فراهم شد و قرار شد برای تحکیم موقعیت شاه قاجار قوای پلیس جنوب از شیراز به اصفهان بیاید، بانک شاهی درگیلان و آذربایجان تعطیل شود. سفارت انگلیس یکصد و پنجاه قاطر برای حمل اثاثیه سفارتخانه اجیر کرد. سایر سفارتخانه ها هم آماده ترک پایتخت شدند به ایران طریق وحشت و رعب و هراس در میان مردم افتاد.

در همین هنگام دسته های مختلف سیاسی هم مشغول تهیه مقدمات برای تغییر اوضاع به نفع خود بودند. در میان این دسته ها می توان از دسته مرحوم میرزا کوچک خان که ادعای ملی بودن می کرد، اما با کمونیست ها سرو سری داشت

یاد کرد. بعد از آن دسته ملاکان و مهاجران گیلانی از یک طرف، طرفداران مرحوم قوام السلطنه از یک طرف، طرفداران مرحوم مدرس و آزادیخواهان از طرف دیگر، باقیماندگان دموکرات ها و طرفداران سلیمان میرزا و مهاجران از سوی وبلاخره مرحوم نصرت الدوله فیروز که با سرعت از اروپا آمده بود از جانبی، هر کدام مشغول تهیه مقدمات کودتا شدند. فعالیت های این دسته ها که تقریباً علنی بود و یکدیگر را خنثی می کردند و باعث شد که یک فعالیت قوی ندیده گرفته شود. و آن دسته ای بود که باید کار اصلی به دست آن ها انجام می شد.

افراد این دسته در زیر پرده به طوری که کسی ملتفت نشود، بین فراق های گرسنه متوقف در قزوین فعالیت می کرد و ناگاه موجبانی فراهم گردید که کودتای سوم حوت رخ داد. سید در این جا نقاشی را تمام می کند و باز زیرکانه می گریزد و می گوید:

از قول خودتان مرقوم بفرمایید چگونگی طرح ریزی و تهیه مقدمات و موجباتی که منجر به پیروزی این چند نفر و موفقیت این کودتا شد، تاکنون فاش نشده است. زیرا ایجاد کنندگان و مسببان این واقعه هنوز اسرار شب های خود را فاش نکرده اند. فقط آنچه شنیده ایم این است که سید ضیاء کتابی دارد به نام کتاب سیاه که راجع به وقایع کودتا نوشته و تاکنون منتشر نشده است و به طور امانت در یکی از بانک های سوئیس گذاشته و قرار است پس از او منتشر گردد...» (۲)

یادداشت‌های محمدعلی جمال زاده و تقریرات سید ضیاء و «کتاب سیاه» او:

خوانندگان و آگاهان به تاریخ معاصر ایران بخوبی اطلاع دارند که دکتر مصدق در مجلس چهاردهم شورای ملی در باره رضاخان یکی از عاملین اصلی کودتای ۱۲۹۹ گفت: «بخاطر دارم سردار سپه رئیس الوزراء وقت در منزل من باحضور مرحوم مشیرالدوله و مستوفی الممالک و دولت آبادی و مخبر السلطنه و تقی زاده و علا اظهار کرد که مرا انگلیس آورد و ندانست با کی سرو کار پیدا

کرد. آنوقت نمیشد در این باب حرفی زد ولی روزگاران را تکذیب کردو بخوبی معلوم شد همان کسی که او را آورد چون دیگر مفید نبود او را برد.» (۱)

یحیی دولت آبادی در خاطراتش این گفتهٔ مصدق را تأیید کرده است و می نویسد: «در یکی از همین جلسات مشاوره خصوصی که در خانه دکتر محمد مصدق السلطنه منعقد بود، از وطن پرستی صحبت به میان آمد. او (رضاخان) گفت مثلاً [فرضاً] مرا انگلیسیها سرکار آوردند، اما وقتی آمدم به وطنم خدمت کردم.» (۲)

از اینرو، قبل از اینکه یادداشتهای زنده یاد محمدعلی جمال زاده را که سید ضیاء دربارهٔ چگونگی شکلگیری کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به او تقریر کرده است بخوانید، اشاره ای به سخنان سید ضیاء بکنم که او در «مجلس چهاردهم شورای ملی» در دفاع از خود در جواب مخالفت دکتر مصدق با اعتبار نامه اش جلوی چشم نمایندگان مجلس آشکارا به دروغ اظهار نمود: «تمام رئیس الوزراها و دولت های شما را سفارت روس و انگلیس تصویب و تشکیل میداد تنها رئیس الوزراء و دولتی که بشهادت خدای متعال بدون مداخلهٔ سفارت اجنبی تشکیل شد، دولت من بود.

بله دوله ها و ملک ها و سلطنه ها نمی فهمند این نکته را، یکنفر مدیر روزنامه می فهمد هرکسی را بهرکاری ساختند، میل آن را بر سرش انداختند. اعلیحضرت مرحوم احمدشاه مرا احضار فرمود و دستخط هم بمن داد و اختیارات تام هم بمن داد. حالا داخل این بحث نمیشوم که این مقدمه را من چیده بودم یا دیگران چیده بودند. بعقیده حضرتعالی صحیح بود یا غلط نتیجه اش را به بینیم چه بود؟ (دکتر مصدق- قرار بود). خیر آقا! این کودتای انگلیسی نبود. انگلیسی ها پیش بین هستند. انگلیس ها سیاست سه ماهه ندارند. اگر انگلستان میخواست سیاست سه ماهه داشته باشد کار انگلستان چند قرن پیش مثل کار امروز ما شده بود. نخیر این یک کودتای انگلیسی نبود (دکتر مصدق- پس چه بود؟) فداکاری سید ضیاءالدین بود. حالا این اظهارات من شما را قانع نکرد، حقایق دیگری هست که من نگفتم و نمیگویم اگر میخواهید بدانید محکمه عالی عدالت ملی را تشکیل دهید! من برای محاکمه حاضر هستم! (۳)

• محمد علی جمال زاده نویسنده بنام ایرانی شرح می دهد:

در همان اوقاتی که آقا سید ضیاء الدین طباطبائی هنوز در سویس بودند و هنوز به فلسطین واز آنجا به ایران نرفته بودند، شبی که تریته (شهر کوچکی در کنار دریاچه لمان و نود کیلو متری از ژنو که در آنجا منزل داشتند) به ژنو آمدند، به منزل ما تشریف فرما شدند، مرا مسرور و مفتخر فرموده بودند، اوراقی را به من نشان دادند و گفتند تصمیم گرفته ام که خاطرات خودم در باره «کودتا» و وقایعی که پس از کودتا رخ داد را بنویسم و چون هموطنانمان دولت مرا در ایران «دولت سیاه» خوانده اند، خیال دارم به این کتاب عنوان «کتاب سیاه» بدهم. گفتند مقداری از آن را هم تاکنون نوشته ام و آورده ام به تو نشان بدهم. با اظهار مسرت و امتنان، استدعا کردم اوراق را به بمن بسپارند تا سر فرصت مطالعه کنم و اگر نظری داشته باشم بعداً به عرض برسانم. ولی مانند همیشه صبر و حوصله نداشت و می خواست هر چه زودتر کار انجام یابد و قرار شد که خود ایشان در همان مجلس آنچه را نوشته و به روی کاغذ آورده اند، بخوانند و در حقیقت تقریر و «دیگته» کنند و من تند و تیز به صورت یادداشت برای خودم بنویسم.

دفتر یادداشت‌م حاضر بود و دست به کار شدیم و اینک آنچه در آن شب به صورت یادداشت برداشته ام، در اینجا از نظر خوانندگان می گذارم. چندی پس از آن سید از سویس به دعوت مفتی فلسطین بدانجا مسافرت کرد و از فلسطین هم به ایران رفت و تا جایی که بر من معلوم است «کتاب سیاه» به چاپ نرسید و هیچ نمی دانم آیا نسخه آن در جایی باقی مانده است یا نه. اکنون که چهل و پنج سال از آن تاریخ می گذرد و این سطور را به تقاضای ایرج افشار برای مجله آینده می نویسم متوجه شدم که تاکنون خیال می کردم، که خاطرات سید را از روی اوراقی که به خط سید بود و آن شب برایم آورد، در دفترچه یادداشت‌هایم نوشته ام. ولی به هنگام کار، بر من معلوم شد که در اشتباه بوده ام و سید تقریر می کرده است و من یادداشت بر می داشته ام. ناچار باطمینان خاطر می توانم بگویم اگر معایب و نواقصی در کار باشد (مثلاً در اسامی اشخاص و رتبه نظامی آنها)

بیشتر متوجه خود سید خواهد بود که گاهی در نقل مطالب دچار تردید می شد. پس در باره صحت و سقم مطالب مسئولیتی بر من وارد نیست و سعی داشته ام مطالب را همچنان که شنیده ام نقل کنم. اکنون به یادداشتهای دفتر یادداشتم می رسمیم به همان صورتی که در آنجا قلمی شده است:

« دیشب دو شنبه شب بیستم ماه مه ۱۹۳۵ میلادی آقای سید ضیاء الدین در ژنو منزل ما آمدند و صحبت از « کودتا » به میان آمد و آنچه در ذیل می آید بنا به تقریر ایشان در همان وقت در دفتر چه یادداشتهایم تحریر شده است. »

« درسال ۱۹۲۰ که از طرف وثوق الدوله مأمور بستن عهد نامه با دولت جدید آذربایجان (شوروی) شدم و همین کاظمی منشی مخصوص من بود و شاهزاده جلال میرزا هم بود و کاظم خان (کاظم خان سیاح) هم آتشه میلیر (نظامی) بود. این کاظم خان را مدتی بود که می شناختم. چون چند سال قبل با برادرش دکتر استواروهمین پروفیسور حسن خان هندی قبلی در تهران خیلی خیلی نزدیک و دوست یک جهت بودیم و قرار گذاشته بودیم که بر حسب پیشنهاد میرزا حسن خان هر سه نفر با هم به ژاپن برویم و در آنجا کمیته انقلاب آسیایی تأسیس کنیم و دکتر به عنوان طبیب و میرزا حسن خان به عنوان معلم و من هم به عنوان نویسنده و کار چاق کن آنها. ولی سفارت انگلیس از دولت ایران در همان اوقات تسلیم میرزا حسن خان را خواست و ما مجبور شدیم او را فرار بدهیم و خود من هم چندی بعد به پاریس رفتم و درس می خواندم و یک روز صبح دیدم کسی با لکد به در می زند و معلوم شد دکتر استوار است که آمده است و گفت « پیرم » از من خواسته که در نظمی با او کار بکنم و بنابراین به ایران برمی گردم و برای بعضی کارها به پاریس آمده ام و می دانم که در مراجعت به ایران کشته خواهم شد و از شما استدعا دارم که دوبرادر کوچک مرا که در استانبول در مدرسه نظامی هستند نگهداری کنید. بعدها وقتی به ایران مراجعت می کردم این دو برادر را در استانبول دیدم . کوچک بودند. در برگشت به ایران و پیش آمدن جنگ، کاظم و علی هر دو وارد قشون عثمانی

شده بودند و در فرونت بغداد [جبهه بغداد] جنگ می کردند. کاظم خیلی شجاعت کرده بود و دو بار از خط روس ها در همدان و آن طرفها گذشته و برای بعضی مأموریتها به تهران رسیده بود و به همراه خواهرش عیال دکتر منوچهر خان (که دکتر است ولی قدری دیوانه است و همسرش زنی بود خیلی موقر و سنگین و من خیلی به او ارادت دارم،) گفته بود که این سید ضیاءالدین خادم روس هاست و اگر دستم می رسید او را می کشتم. در مراجعت به بغداد در موضع جنگ وزد و خوردی که انگلیسی ها غالب شده و ترکها تسلیم شده بودند به او خبر رسیده بود که برادرش علی گلوله خورده و کشته شده است. بنابراین با افرادش جلو رفته بود و اسیر شده و عاقبت او را به هندوستان برده بودند و من در تهران با وثوق الدوله صحبت کردم و کاظم را به تهران آوردند و مشکل بود که برای او در ژاندارمری کاری پیدا کردم و همین که صحبت مأموریت به قفقاز به میان آمد او را به عنوان آتاشه میلپتر با خود بردم. قفقازی ها به ما اهمیت نمی دادند و می گفتند شما در واقع دست نشانده و کلنی انگلیسی ها هستید و در این صورت چه عهد نامه ای می خواهید با ما ببندید. می دانید که در آن تاریخ انگلیسی ها قفقاز را گرفته بودند و فرمانده کل (گویا به عنوان «کمیسار») در تفلیس بود، از این رو ما بنای ولخرجی را گذاشتیم و برای جلب توجه مردم میهمانیهای مجلل می دادیم. حقوق من ماهی هزار تومان و حقوق کاظم خان و مسعود خان ماهی صد تومان بود ولی «اندامنیت» و غیره هم می گرفتند و «فون سکره» (اعتبار مخفی) هم داشتیم و کم کم اغلب بزرگان و اعیان شهر سر سفره ما حاضر می شدند و مثلاً موقع عید نوروز به وثوق الدوله تلگراف کردم و صد صندوق مرکبات و صد جعبه گز خواستم و رسید. ولی کارگران زیاد ایرانی که در قفقاز کار می کردند مثلاً هشت یا دوازده هزار نفر از رعایای زنجان از دست... افشار فراری شده و قفقاز آمده بودند و می گفتند. که شما از طرف خان ها آمده اید و ظالم هستید. من میان آنها می رفتم و می گفتم من هم مثل شما کارکن و روزنامه نویسم، گور پدر هرچه خان است. عاقبت چون دیدم کار پیشرفت نمی کند به "توکس" انگلیسی که از ایران با او آشنا بودم و آن وقت

در تغلیس بود و خیلی ایران را دوست می داشت نوشتم (یا تلگراف کردم) که خوب بود تغییر مأموریت می گرفتید و به باد کوبه می آمدید. او هم آمد، و چون خیلی با هم رفیق بودیم و سابقه داشتیم کم کم مردم دیدند و بر اعتبار ما افزوده می شد و یک روز هیئتی از صاحب منصبان انگلیسی از باطوم وارد شدند. مأمور بودند برای تنظیم قشون ایران و به ایران می رفتند. از جمله اسمارت بود که سپس مأمور دیویزیون قزاقهای ایران شد. دیدم کاظم چشمش به یکی از صاحب منصبها که افتاد، گفت این همان کسی است که مرا در بغداد اسیر کرد و معلوم شد که همین طور هم هست، به هر حیث آن وقت هر گاه کاظم خیلی عصبانی می شد و از اوضاع ایران شکایت می کرد من می گفتم تو به من پانصد نفر آدم مسلح بده تا من همه این اوضاع را عوض کنم، خلاصه پس از مراجعت به تهران، کاظم و مسعود و زمان خان مأمور قزوین شدند و با اسمارت برای تنظیم امور چهارهزار نفر قزاقی که آنجا بی تکلیف مانده بودند، (از جمله سران این قزاقها یکی همین رضا خان بود که آن وقتها میر پنج بود و در جنگهای با بلشویک ها در گیلانات دو برادر زنش کشته شده بودند و خودش شش ماه در قزوین با سایر قزاقها اجازه نداشتند به تهران بیایند و کسانشان را ببینند و خیلی به آنها سخت گذشته بود) و از صد هزار تومانی که انگلیسیها (گویا بانک شاهنشاهی) به سپه دار رشتی (سردار منصور) که رئیس الوزرا بود می دادند برای قزاقها چیزی فرستاد و اسمارت مجبور شده بود به هزار حقه بازی از ارسی های کهنه قشون جنوب برای قزاقها کفش تهیه کند. زمان خان هم صندوقدار و هم محاسب بود. اسمارت در تهران با من صحبت کرد و من با سپهدار که مثل همه مرا خایه چپ نرمان سفیر انگلیس که آدم بسیار نجیب و خوبی می دانست صحبت کردم و بنا شد سی هزار تومان به قزاقها بدهند. ولی وقتی پول به دست سردار همایون رئیس دیویزیون قزاق که در تهران بود افتاد بیست و پنج هزار تومان آن را برداشت و فقط پنج هزار تومان به قزوین فرستاد. اسمارت وقتی دید که من نفوذی دارم بیشتر به من مراجعه می کرد.

اسمارت انگلیسی که مترجم اول سفارت انگلیس بود، فردی بسیار ایران دوست و با من در تهران رفیق بود. یک شب کاظم که با مسعود اغلب شبها از قزوین به تهران می آمدند، و با هم بودیم و باز بر می گشتند به من گفت آیا یادتان هست که می گفتید با پانصد نفر اوضاع را به هم می زنید حالا چهار هزار قزاق در قزوین است. من پرسیدم آیا می توان از آنها استفاده کرد. گفت بله. از دو هزار نفر آنها می توان خوب استفاده کرد. بنا شد دست به کار شویم. در آن اوقات چند نفر در کار بودند، از یک طرف میرزا کوچک خان که آدم بین قزاقها فرستاده بود و از یکطرف هم فرمانفرما که می خواستند در واقع کودتا بکنند و امور را در دست بگیرند. انگلیسی ها مصمم شده بودند از شمال ایران عقب بنشینند و بانک شاهنشاهی شعبات خود را از چند نقطه شمال مثل تبریز (و گویا رشت) برچیده بود. احمد شاه هم خواسته بود پایتخت را به شیراز ببرد. ولی کرزن گفته بود که باید اصفهان پایتخت شود و مشغول تهیه این کار بودند. برای بردن شاه به اصفهان محتاج قوا بودند و بنا شد که پانصد نفر از قزاقهای قزوین به تهران بیایند. در خود تهران هم عده ای قزاق و ژاندارم بود که از جمله صاحب منصبان آنها حبیب الله خان شیبانی و سیف الله خان شهاب بودند. امیر موثق هم در قزوین و اسماً رئیس قوا بود. با او یک شب صحبت کردیم که مجری خیال ما بشود و قوا را او به تهران بیاورد. رسماً گفت من دل این کار را ندارم، دور مرا قلم بگیرند. کاظم هم گفت برای آوردن قزاق من باید لباس قزاقی بپوشم و این ننگ را من قبول نمی کنم و از این قبیل صحبتها. (مسعود هم لابد به ملاحظاتی زیربارنرفته بود. ج. ز.) ما مطالب را از زمان خان که من از فرط هوشش از او خائف بودم و در آن اوقات فقط از او می ترسیدم، مستورداشته بودیم و او نمی خواست در کار صندوق اقدامات غیر مشروع بکند و از مشروعیت می ترسید و چون با وثوق الدوله هم خیلی خیلی نزدیک بود، می ترسیدیم مطالب را برای او فاش کند. از این رو از کاظم و مسعود پرسیدم در میان صاحب منصبان آنجا کی قابلیت دارد که قزاقها را به تهران بیاورد. گفتند رضاخان. نظر ما این بود که جای ۵۰۰ نفر قزاق، ۲۰۰۰ نفر

بیاوریم و به جای اینکه اجرای خیالات دولت را بکنیم خودمان با کم این قزاقها شهر را بگیریم و کودتا بکنیم. کاظم و مسعود مأمور حاضر کردن رضا خان شدند. در آن وقت رضاخان به کاظم و مسعود و زمان خان و امیر موثق سلام می داد. ولی وقت وارد اتاق دفتر آنها می شد، آنها هم به او دست می دادند، جز زمان خان و به همین ملاحظه هم رضاخان از او هنوز هم خوشش نمی آید. رضاخان حاضر می شود که قزاقها را به تهران بیاورد. ولی درست ملتفت مطالب نیست و همین قدر می داند که سرکرده قزاقها خواهد شد. برای آمدن به تهران. دادن فرماندهی این قزاقها به رضاخان که میرپنج بود در حالی که در بین صاحب منصبان قزاق در قزوین سردار و غیره متعدد بودند، کارآسانی نبود. از این رو من با سردار همایون صحبت کردم و اوچون می ترسید که سپهدار او را معزول کند، من هم به او گفتم پیشنهاد من از طرف رئیس الوزراست. عاقبت حاضر شد که حکم فرماندهی رضاخان را بدهد. ولی من با او شرط کردم که حکم فعلاً مخفیانه باشد و در کتاب هم ثبت نشود. حکم صادر شد. اسمارت و لایب انگلیسیها می دانستند که اقداماتی در جریان است و صحبت از تشکیل دولتی قوی در بین است ولی از اینکه من رئیس خواهم شد و غیره، خبری نداشتند. در این بین باز سیصد هزار تومان به دولت داده شد و از این مقدار مبلغ... هزار تومان برای قزاقهای قزوین فرستاده شده بود که بیست هزار تومان آن در صندوق نزد زمان خان بود و با کاظم قرار گذاشتیم که شب حرکت برود و این مبلغ را بدون آنکه زمان خان بفهمد توقیف کند و همین طور هم شد. دو سه روز قبل از حرکت قزاقها از قزوین، فیروز میرزا وارد تهران شده بود و همه جز من به دیدن او رفته بودند. از این رو به "هوارد" کنسول انگلیس متوسل شده بود و بنا شد ملاقات در منزل هوارد (در سفارت انگلیس) انجام شود. فیروز میرزا درباره لزوم تشکیل دولت قوی صحبت کرد و من خیلی به او بد گفتم که چرا در صورتی که ما برای مصلحت مملکت، عهد نامه ای را با انگلیس لازم دانسته بودیم، اینها رفته اند کثافت کاری کرده اند و یک صد هزار لیره از انگلیس گرفته اند و گفتم کار از ما گذشته و ما کثیف و آلوده شده ایم و برای این مملکت دیگر نمی توانیم

کاری بکنیم و اشخاص دیگری لازم اند. در همان اوقات صحبت از این هم شده بود که فرمانفرما رئیس الوزرا شود ولی من در روزنامه، هیاهو راه انداختم و به عنوان «طوفان ارتجاع» سخت به آنها تاختم، لذا از این خیال تا حدی منصرف شدند.

خلاصه در آن شب فیروز میرزا از من قول گرفت که اگر دولتی تشکیل داد من ضدیت نکنم و من هم به او قول دادم.

پنجشنبه، در نیمه های شب قوا از قزوین حرکت کرد. ما با کاظم و مسعود قرار گذاشته بودیم که یکصد نفر ژاندارم هم که آنجا بودند همراه بیایند که در موقع لزوم حافظ من باشند.

اینها آن شب را و فردا را هم که جمعه بود، در راه بودند و چون دو قسمت بودند، قسمتی پیاده و قسمتی سواره به تهران نزدیک می شدند و از آن جمله همین احمد آقاخان بود که حالا امیرلشکر است و اسکندر خان از صاحب منصبان قزاقخانه و باقر خان هم همراه آنان بودند. رضاخان واقعاً لیاقت فوق العاده ابراز داشته است. اما در تهران و سردار همایون نزد من آمده است که چه خبر شده است، این رضاخان که شما گفتید من او را فرمانده کنم، حالا با دو هزار نفر راه افتاده و در بار مشوش شده است. معلوم شد که شاه اوقات تلخی کرده است و سردار همایون هم گفته که این کار به امر رئیس الوزر است و رئیس الوزرا را هم گفته است که من خبر ندارم. خلاصه دارند دست و پا می کنند که از ورود رضاخان جلوگیری شود که با این قوا وارد تهران نشود. (گویا رضا خان در همان قزوین برای قزاقها نطق آتشی در باره فساد امور کرده و آنها را حاضر کرده بود که به تهران بروند، ولی درست خاطر من نیست... ج.ز)

به سردار همایون گفتم کاری ندارد، به سفارت انگلیس می گویم از ورود قزاقها جلوگیری شود سپس عرق و شطرنج به میان آمد و سردار همایون دیر وقت، مست و خراب از خانه من بیرون رفت. من بدون آنکه به احدی خبر بدهم صبح زود درشکه گرفتم و در بیرون دروازه پیاده شدم و به نوکر من گفتم من کاری دارم، شما شب در فلان باغ شمیران اسباب عیش و نوش و فلان

تارزن و فلان خانم را حاضر کنید و خودم در اتومبیلی که کاظم و مسعود آورده بودند سوار شدم و عمامه را برداشتم و کلاهی بر سر نهادم و با این هیئت تازه به طرف کرج روانه شدیم. حالا صبح شنبه است و قوای پیاده به کرج رسیده است و سواره ها در مهرآبادند. من به مهر آباد رسیدم و در آن قهوه خانه پیاده شدم و وارد اتاقی شدم و برای اولین بار با رضا خان روبرو شدم، عموماً مرا آقا خطاب می کنند. با حضور مسعود و کاظم و رضا خان (واحد آقا خان؟) بنای صحبت را گذاشتیم و از اوضاع خراب حرفها زده شد. گفتم اعلیحضرت شاه خیلی از این اوضاع ناراضی است ولی این اعیان و اشراف فاسد و بی غیرت دور او را گرفته اند و نمی گذارند بیچاره کاری بکنند. بنا شد قسم بخوریم. من به قرآن قسم خوردم که در راه مملکت و قانون اساسی و شاه کار کنم و جان فشانی کنم. رضاخان فقط اسم شاه را آورد. بعد از قسم خوردن گفتیم میر پنج حالا باید برای قزاقها و قوا نطق بکنید و او نطق بسیار مهیجی کرد. من پیشانی او را بوسیدم و گفتم از این پس رئیس دیویزیون هستید و نقشه کار را چیدیم که یک دسته به کهریزک بروند که اگرخواستند شاه را از آن راه فرار بدهند جلوگیری شود و چند دسته هم برای حفظ دروازه ها ، و کاظم خان هم با پنجاه ژاندارم (وعده ای قزاق؟) برای گرفتن نظمیه مأمور شدند و ما هم بنا شد وقتی شیپور می زنند همه حرکت کنیم. در این میان صدای داد و بیداد (و گلوله؟) بلند شد سه اتومبیل رویزرویس! که راننده ها هم از صاحب منصبان انگلیسی هستند و شاهزاده امان الله میرزا از راه قزوین رسیده اند و عازم تهران اند و نمی خواهند به حکم قوا بایستند، جلوانها گرفته شد و از انگلیسی ها قول شرف گرفته شد که مطالبی را که دیده اند به کسی نگویند و با یک اتومبیل روانه تهران شدند و دو اتومبیل دیگر (با شاهزاده امان الله میرزا) توقیف شدند. من هم فوراً یکی از آن دو اتومبیل را گفتم تعلق به رئیس دیویزیون دارد. در مجلس قسم، پس از نطق رو به کاظم خان کردم و گفتم از آن پولی که پیش شماست ده هزار تومان فوراً به رئیس دیویزیون بدهید که بین قوا قسمت شود. اسباب تعجب آنها شد و پول داده شد و قسمت کردند. قوای ما همه تفنگ داشتند ولی فشنگ

خیلی کم بود. پانزده هزار یا پنجاه هزار فشنگ به هزار زحمت تهیه شده بود و دو عراده توپ... و تعدادی گلوله توپ. لباسهای قوا پاره و خراب و خود قوا همه خسته و رفته بودند. در همین اثنا خبر رسید که سردار همایون وارد شده است. ولی همین که اوضاع را دیده، ملتفت شده است که هوا پس است و گفته است برای تفتیش به قزوین می روم و به طرف قزوین رهسپار شده بود و همین که از اردو دور شده بود از راه بیراهه با اسب برگشته و خود را به تهران رسانیده بود. رضاخان از این شجاعت او تعریف کرده بود و گفته بود نظامی حسابی است. در امامزاده معصوم خبر می رسد که دو اتوموبیل از طرف شهر می رسد. حالاشب است و معلوم می شود که در یک اتومبیل ادیب السلطنه رشتی و معین الملک، منشی مخصوص شاه و در اتوموبیل دیگر دو نفر از صاحب منصبهای انگلیسی با درجه هستند و می خواهند با رضاخان صحبت کنند. من به رضاخان گفتم که چطور باید صحبت کند که ما خدمتگزار شاه هستیم و غیره و غیره و خودم در تاریکی بیرون ایستادم، به طوری که مجلس را می دیدم. اتاق کثیفی بود با دو پنجره و یک دربه طرف حیاط و یک در طرف راست. ادیب السلطنه و دیگران وارد اتاق شده بودند. رضاخان وارد شد و سلام داد و همه ایستاده بودند. قلب من می زند که خدایا اگر اینها رأی رضاخان رابزنند کار ما خیلی خراب است و در محبس خواهیم افتاد. اول ادیب السلطنه بنای صحبت را گذاشت که دولت برای پرداخت حقوق قزاقها و قدرشناسی خدمات آنها حاضر است و فلان و فلان. بعد کلنل انگلیسی به فارسی گفت که سفارت انگلیس ضمانت کرده است که حقوقها را برسانند. بعد از آن صاحب منصب دیگر انگلیسی که اسمش... بود قدری به انگلیسی حرف زد و کلنل ترجمه کرد. اول رضاخان شرحی در باره اوضاع گفت و خوب هم حالا که وعده می دهید... که من پریدم تو اتاق. همه مرا می شناختند، ولی باورشان نمی شد. مخصوصاً که من کلاه و پوزم عوض شده بود و سیاه نتراشیده درست مثل نهلیست های روس بودم. من با صاحب منصبها دست دادم و اولاً با آنها انگلیسی صحبت کردم و بعد تازه با ادیب السلطنه و معین الملک طرف صحبت شدم و بنای نطق را

گذاشتم که این صاحب منصبان قزاق غیرتمند هستند و فلان و فلان هستند و عزت نفس و ناموس و غیرت دارند، به آنها ظلم فراوان شده است و حاضر نیستند بیش از این قبول کنند و دست رضاخان را گرفتیم و از اتاق بیرون کشیدیم. در صورتی که خود رضاخان هم کاملاً با من هم آواز بود. بنا شد صاحب منصبان انگلیسی برگردند. ولی ما گفتیم اگر خطری در بین راه متوجه آنها بشود ما مسئولیتی نداریم و آنها هم قبول کردند و باز گشتند. ولی آقایان ادیب السلطنه و معین الملک را گفتیم بمانند، تا با هم برویم. معین الملک گفت می خواهید چه کنید؟ گفتم باید دولت قوی تشکیل شود. گفت اگر پایتخت حاضر نشود، گفتم «جنگ». معین الملک تسبیح در دست دوراتاق می گشت می گفت «خدایا، خدایا خودت رحم کن». به محض بیرون آمدن از اتاق، شیپورچی را که من قبلاً به رضاخان گفته بودم، حاضر شده بود. گفتم شیپور زد و همه به راه افتادند. من جلورفتم و با رضاخان معانقه کردم و گفتم هم من و هم شما مسلمانیم و در گوش او دعا خواندم و راه افتادیم. در تمام این مدت مسعودخان، پهلوی من بود و خیلی چیزها به من یاد می داد و مردم را معرفی می کرد. یادم رفت که قبلاً دسته ای از صاحب منصبان ارشد و پیر و محترم قزاقخانه هم می آمدند و رضاخان آنها را پس می فرستاد. وقتی رضاخان با ادیب السلطنه و اینها در اتاق صحبت می کرد، من به این رضاقلی خان که حالارئیس بانک ملی است و آن وقت کاملاً خوشگل و مثل دختر فرنگی بود، گفتم به رئیس خود بگو رئیس اتماژورمی گوید یک دقیقه تشریف بیاورید بیرون. مقصودم این بود که نگذارم کمترین تمکین کند. ولی وقتی رضاقلی خان پیغام رارسانید، رضاخان گفت «رئیس اتماژور کدام خری است».

حالا راه افتاده ایم و شب است. من و مسعود با پنجاه ژاندارم و پنجاه قزاق در عقبیم. در این بین خبر دادند که رئیس دیویزیون برگشته است و می خواهد با شما حرف بزند. سلام داد و گفت خبر رسیده است، که دروازه رابسته اند و قوایی از تهران دم دروازه آمده است. می خواستم بیرسم اگر استقامت کنند تکلیف چیست، ولی مثل اینکه به من الهام شده باشد، گفتم: «به شهر شلیک کنید.» سلام

کرد و برگشت. در امامزاده معصوم به قراول رسیده بود. گفته بودند «گله نکیم؟» رضاخان که خودش جلو قوا بود گفته بود «قارداش» و بعد گفته بود «آیا حکم داری بزنی» گفته بود «نه». گفته بود «پس با ما بیا» و آنها را هم به خود ملحق کرده بود. جلو دروازه سیف الله جلو آمده بود. رضاخان پرسیده بود «چرا آمده اید». گفته بودند برای ممانعت شما از دخول به شهر. گفته بود آیا حکم دارید بزنی؟ گفته بود نه. گفته بود پس چرا جلوگیری می کنید؟ گفته بود چون می گویند شما می خواهید عهد نامه ایران وانگلیس را مجرا کنید. رضاخان گفته بود... خواهر عهد نامه را...، بیا راه بیفت و آنها را هم با خود همراه کرده بود. وقتی ما وارد شهر شدیم و به قوا رسیدیم و از پهلوی آنها روانه بودیم. در خیابان امیریه از اتومبیل پیاده شدیم و براسب سوار شدیم و به قزاقخانه رفتیم. نیمه های شب بود. وقتی به قزاقخانه رسیدیم، دیدیم جمعیت زیادی ولو است. من به رضا خان گفتم بابا اینها کی اند؟ رضا خان بنای توپ و تشر را گذاشت و قزاقخانه خلوت شد. ما به اتاقی رفتیم در حالی که بسیار خسته شده بودیم. ادیب السلطنه و معین الملک هم در اتاق دیگر توقیف بودند. در این بین قزاقی وارد شد و گفت حضرت فرمانفرما آمده اند. رضا خان کمی دستپاچه شد ولی گفتیم به شاهزاده بگوئید قدری صبرکنند و در این بین کاظم خان سیاح رسید و رئیس نظمی را که وستال سوئدی و مرد گنده ای بود، آورد و گفت نظمی تسلیم شده است. من به رئیس نظمی گفتم اگر قول بدهی که مطیع باشی ریاست را به خودت وا می گذارم. گفت به شرطی که اوامر شما خیانت به شاه نباشد. این قول را به او دادم و کار تمام شد. ضمناً چون ادیب السلطنه عضو نظمی را هم که بعد به سرداری موسوم شد، همراه بردیم به آنها گفتیم فوراً در همان شب بروند و اشخاص زیادی را که نام بردم، توقیف کنند و گفتم هر کس را هم من فراموش کرده ام نام ببرم ولی تصور می کنند که محل آسایش است توقیف کنند و چون فرمانفرما هم یکی دو بار فرستاده بود که چرا معطلش کرده اند گفتم به شاهزاده بگوئید توقیف است و حصار تعجب کردند. در ضمن گفتم، بروند از رئیس خزانه یک صد هزار تومان بگیرند و بین قزاقها تقسیم کنند و رأساً و از آن

جمله به خود رضاخان، به هر کدام انعامی که چند هزار تومان بود داده شد و حکم شد که یک هفته هر شب به قزاقها و افراد پلو و خورش بدهند و ابداً الکل استعمال نشود و برای آنها سینما توگراف بیاورند که بیرون نروند و اسباب اذیت مردم شهر را فراهم نیاورند و در همان روز ورود به تهران هم قرار شده بود که یک دفعه با هم ده توپ در شهر شلیک شود. به اندازه ای که صدای مهیبی کرد که همه مردم از خواب بیدار شدند و بعضی زنهای حامله بچه انداختند.

بعدها کاظم خان به من گفت که از آن بیست هزار تومان قزوین، هنوز ده هزار تومان نزد من است، با این مبلغ چه کند؟. گفتم به قزاقخانه بدهند و حالا تأسف می خورم.

در همان نیمه شب خبر آوردند که سردار معظم که بعد تیمور تاش باشد آمده است. معلوم شد مجلس داشته اند و با زنی دانمارکی بوده است. گفتم برود. اشتباهی که از همان وقت شد، این بود که اشخاصی را که توقیف می کردند به قزاقخانه می آوردند و وقتی قزاقخانه پر شد، بنا شد آنها را به قصر قاجار ببرند و همان جا هم رضاخان با قزاقهایش اردوزد. به طوری که هر روز فرمانفرما می توانست با رضاخان صحبت کند و اسباب نفاق فراهم سازد. در همان شب وقتی رئیس نظمی در قزاقخانه بود رضاخان را به عنوان رئیس دیویزیون و کاظم خان را به عنوان حاکم نظامی تهران معرفی کردم. شب را هریک همان جا زیر توتونچه های قزاقها روی نیمکتها خوابیدیم. صبح معلوم شد چند نفر که از آن جمله عموی شاه و پسرکامران میرزا که از صاحب منصبان قزاقخانه بود از طرف اعلیحضرت آمده اند که قصد چیست؟ من هم شرح مفصلی مبنی بر نارضایتی از اوضاع و اطاعت از اعلیحضرت، گفتم که مقصود ما این است که دولت قوی داشته باشیم. شب بسیار خسته بودم به منزل رفتم و گفتم احدی مرا بیدار نکند. ولی دیدم کسی مرا سخت می جنباند و گفت صاحب منسی از طرف رضا خان آمده است که تشریف بیاورید. رفتم. معلوم شد به حضور شاه بروم. از میرزا محمود خان مطبوعه یک سرداری گرفتم و با همان وضع نخراشیده و

نتراشیده به فرح آباد رفتم. وارد شدم. شاه روی یک صندلی نشسته بود و ولیعهد هم حاضر بود و دیگران از گوشه ها به من با حالتی مخصوص نگاه می کردند. شاه گفت بنشینید و من روی قالی نشستم و صحبت شروع شد. من با کمال ادب و لی با صداقت و جسارت به او فهماندم که چطور خانان درباری دارند تاج و تخت او را به باد می دهند. گفتم که فروش گندم و انبارداری سزوار شاه نیست. عاقبت گفت شما باید رئیس الوزرا بشوید و بروید اتاق دیگر تا حکم نوشته شود. در آن اتاق همین قدر نوشته شد که من رئیس الوزرا هستم. ولی من اصرار کردم که من اختیارات تامه لازم دارم و عاقبت شاه از من قول گرفت که بعد از یک ماه بگذارم به فرنگستان بروم و اختیارات تامه هم در حکم وارد شد. این قول دادن من خبط دیگری از جانب من بود.

چون انگلیسی ها مرا نمی شناختند من به توکس در قفقاز متوسل شدم که مرا به انگلوفیلی به کرزن معرفی کند و خودم به لوید جارج که رئیس الوزرا بود تلگراف کردم. کرزن خوشش نیامده بود و اینها خبطهای من بود.

انگلیسی ها از من می خواستند که نگذارم وزیر مختار روس وارد تهران شود. من تمکین نکردم و پس از الغای قرارداد انگلیس و ایران که وثوق الدوله بسته بود، از انگلیس برای قشون، مشاورها خواستم و لی حاضر نشدند بدهند و گفتند فقط برطبق قرارداد حاضریم عمل کنیم. ولی اگر خودتان از انگلیسی ها مشاور بگیرید ما مانعی نمی بینیم.

سه ماه بعد که بنا شد من از ایران بیرون بروم اسمارت انگلیسی که بسیار ایران دوست بود نزد شاه رفته بود که وقتی پدر شما مجلس را به توپ بست، ما وساطت کردیم و مشروطه طلبان از ایران توانستند بیرون بروند، حالا هم وساطت می کنیم که سیدضیاء الدین به سلامتی بیرون برود و شاه قبول کرده بود.

من از رضا خان و چند نفر قزاق (گویا هشت نفر) خواستم که مرا از ایران به سرحد برسانند. ولی بین شاه و رضا خان قرار شده بود که در قزوین کار مرا بسازند و اسمارت اسباب نجات جان من شد و به او گفتم یعنی به رضا

خان که برای مخارج مسافرت ۲۵ هزار تومان از صندوق مالیه بردارم. گفت هر قدر می خواهید بردارید ولی من ۲۵ هزار تومان برداشتم. وقتی به بغداد رسیدم تازه فرمانفرما را ... متأسفانه در همین جا یادداشتهای من به پایان می رسد. (۴)

• در تقریرات سپهبد یزدان پناه (۵) برای دکتر غنی آمده است که رضاخان در سخنرانی خود برای سربازان می گوید « خداوند مرا برانگیزانده که کارها را درست کنم» البته این خداوند همان انگلیسی ها می باشند که او را برای کودتا انتخاب کردند. همان خدائی که با تلگراف خود، رضا خان را « به رقصیدن و دور خود چرخیدن و بشکن زدن » واداشت. سپهبد یزدان پناه درباره رضاخان و کودتا شرح می کند:

« در ۱۹۱۵ » رئیس فوج من شد که من معاون و سرهنگ بودم و او میرپنج بود. در جنگ با روسها در گیلان بود. از همان اول مرد متین با فکری بود. در بساط فرنفرما تا ماژوری رسید. روزی شاهزاده در تهران به یکی از روسها رضا خان را معرفی می کند و می گوید این رضاخان است، یاور است، دلی دارد به این اندازه و دو دست را طوری نگه می دارد یعنی خیلی بزرگ و مغزی این اندازه، دو دست را نزدیک می کند که حکایت از کوچکی کند. حاصل آنکه مرد رشیدی است، اما بی فکر، آشنایی او با سیاست اصولاً در بساط فرمانفرما شد. بعدها با نصرت الدوله آشنا شد. در آنوقت سرتیپ بود وقتی میسیون انگلیسی در مقدمه ای که منجر به معادۀ ۱۹۱۹ شد میسیون انگلیسی درخیمانان قوام السلطنه در خانه قدیمی قوام السلطنه (که آن وقت والی خراسان بود) منزل داشت و در آنجا کمیسیونهایی می شد که بعدها ماژور فضل الله خان خود را کشت. انگلیسها از قزاقها کوک بودند. در این وقت رضا شاه گلرپه را از میان برده بود و استراسلسکی رئیس قزاقخانه بود و او در صدد بر آمد که رضاخان را ذلیل کند. رضاخان هم دشمن او بود. میسیون انگلیسی می خواست قزاقها را از میان ببرد و قوای مختلفی ترتیب بدهد و مشغول مطالعه بود. رضاخان در

کابینه وثوق الدوله ظاهراً به دستگیری نصرت الدوله با آن کمیسیون آشنا شد و به رئیس میسیون انگلیسی گفت از میان بردن قزاقخانه و روسها کاری ندارد و حاضریم و امثال آن. او هم مشغول مطالعه شد. رضاخان به گیلان برگشت. بالاخره روزی رو به تهران آمدیم. در ده شش فرسخی قزوین که ملک احمدشاه بود، بودیم. اطراق کردیم. روزی تلگراف نوشت و داد به یک نفر سرجوخه و گفت برو به قزوین تلگراف را مخابره کن، باش تا من بیایم و در برگشتن مواظب باش به من برسی.

روزی در بلندیها بودیم و آمدیم رو به قزوین، کسی از دور می آمد. گفت گویا سرجوخه است من بادوربین نگریسته، گفتم خود اوست. خلاصه اورسید. تلگراف را داد خواند. یک دفعه رضا شاه شروع کردند به رقصیدن و دور خود چرخیدن و بشکن زدن و گفت کارها درست شد. معلوم شد تلگراف کرده و تذکر داده مذاکرات خود را که من حاضریم و موقع فرارسیده است و فوق العاده خوشوقت بود و به من گفت غصه نخور که کارها همه درست است. آمدیم به قزوین و به تدریج رسیدیم به شاه آباد در قزوین، روزی دو نفر نزد او بودند که من نمی شناختم، معرفی کرد مسعود خان ماژور (۶) و کلنل کاظم خان سیاح (۷) بودند. مرا هم معرفی کرد که این مرد یک رو داشت و صد آستر و آرتیست به تمام معنی کلمه و بسیار ماهر بود. مردی هم بود که قلب و سپاسگزاری نداشت. مواظب نقشه کار خود بود. خلاصه در شاه آباد من که رسیدیم به سپهبد شاه بختی که آن وقت زیر دست من بود گفتم جلو فوج من باش و من خودم نزدیک رفتم. صدا کرد و معرفی کرد به سید ضیاء و سید ضیاء هم که کلاهی گذاشته بود معرفی کرد و گفت جناب آقای سید ضیاء نخست وزیر ایران. سید ضیاء از رضا خان پرسید کم و کسر چه دارید؟ گفت اول لباس. گفت قریباً می رسد. گفت دیگر؟ گفت حقوق سه ماه افراد و صاحبمنصبان نرسیده، گفت پول هم امروز می رسد. لباسها رسید که کفشهای انگلیسی بود و نیز کیسه های قران رسید، همه پول گرفتند. رضاخان به من گفت فوج مراجعت کند که ناهار بخورد. شام هم زود بخورد. اول غروب حاضر باشند. همه کارها را کردم.

رضاخان کرسی چه ای گذاست و رفت بالا و گفت همکاران عزیز او ضاع را دیده اند در گیلان تا گردن در لجن بودیم، لباس نمی دادند، پول نمی دادند، به حرف ما نمی رسیدند. باید به این ترتیب خاتمه داد. خداوند مرا برانگیزانده که کارها را درست کنم. سربازها دست زدند. فرمان داد راحت کنند. بعد که به خلوت آمد من بودم و سید ضیاء هم بود. گفت من به خدا قسم همچو فکری نداشتم. بی اختیار به زبانم آمد که خدا مرا مأمور کرده. سیدضیاء هم گفت به فال نیک می گیریم. خداکند برانگیزانده شده باشیم برای اصلاح مملکت. خلاصه نصف شب. حرکت کردیم ششصد نفر فقط بودیم. حبیب الله شیبانی در باغ شاه با عده ای مأمور شهر بود. قزاقهای تهران که عده کمی بودند امر شده بود در قزاقخانه را ببندند و در داخل باشند. فوجی هم مأمور محافظت شهر بود. وارد شدیم، دو سه تیر و تفنگ شد. دونفر هم اتفاقی کشته شدند و بر شهر مسلط شدیم. در قزاقخانه را هم باز کردند و کودتا شروع شد تا سوء تفاهات با سید شروع شد. روزی رضاخان به من گفت در هیأت سید، پیشنهاد کرده که دو قشون باشد. یکی نظامی و یک برای وصول و ایصال مالیات و امثال آن. من جداً مخالفت کردم، از هیأت بیرون آمدم. رأی تو چیست؟ گفتم همین است.»

خلاصه شرحی مشبع صحبت کرد و در مقابل از پادشاه امروز صحبت کرد که محاط است به یک مشت جاسوس. خلاصه اینکه شاه اسرار را نگاه نمی دارد. به همه حرفهای خود را می زند.» (۸)

• اما در خاطرات محمد رضا آشتیانی زاده آمده است که کاظم خان روایت دیگری نیز درباره دستور دهنده و اسامی دستگیر شوندهگان دارد، او می گوید:

آشنایی و روابط دوستانه بین من و کلنل کاظم خان سیاح، چند سال قبل از شهریور بیست آغاز شد. کلنل کاظم خان سیاح، یکی از گردانندگان و بازیگران و دست اندرکاران کودتای شب سوم حوت ۱۲۹۹ بود و او در آن حادثه، نقشهای بغایت مهمی به عهده گرفت. و در صبح شب سوم حوت به « کماندانی» یا فرمانداری نظامی تهران منصوب شد. لکن پس از نیل رضاخان به مقام وزارت

جنگ و سپس ریاست الوزرائی و سلطنت، او سیاح را رها کرد و شغل مناسب شأن و مقام او به سیاح ارجاع ننمود. سیاح در ایام قدرت و فرمانروایی رضا خان، در هر فرصتی به بدگویی و انتقاد از او می نشست، و از رضا شاه به عنوان مردی حق ناشناس و ناسپاس یاد می کرد.

بعد از حادثه شهرپور و سقوط رضا شاه، آشنایی و دوستی بین من و سیاح به صمیمیت و نزدیکی بیشتر گرائید. بالاخص در دوران حکومت دکتر مصدق السلطنه که در آن ایام غالباً یا سیاح به منزل او می زد. یا من سری برای دیدار از سیاح به منزل او می زدم. سیاح مدتی بعد از سقوط دکتر مصدق السلطنه، و توفیق سپهبد زاهدی در کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲، رفته رفته و بتدریج مریض و بیمار شد، و در منزل مسکونی خود، واقع در کوچه استخر در خیابان شاهرضا، بیمار و ناتوان در بستر افتاده بود. و ایام واپسین عمر خویش را طی می کرد. و من نظر به سوابق دوستی و صحبت با او، بعضی از روزها به عیادتش می رفتم و کنار بسترش می نشستم و او مطالبی راجع به مآقع کودتا و جزئیات و فروغ آن حادثه و همچنین علل آن، برایم نقل می کرد.

یک روز بی آنکه من از او پرسش و سئوالی کنم، او خود در همان حال فگار و ناتوانی با صدایی ضعیف، آغاز سخن کرد و داستانی نقل نمود از ماجرای قبل از کودتا و حضور سید ضیاءالدین و میرپنج رضاخان همراه آتریادهمدان و گروهان ماکسیم در قزوین.

سیاح گفت: «در قزوین من به سید ضیاءالدین پیوستم.» (نمیدانم که سید ضیاءالدین از قفقاز به قزوین رفت یا از تهران. چه سید ضیاءالدین مدتها قبل از واقعه شب سوم حوت ۱۲۹۹ سفری به جنوب روسیه کرده بود و چند ماهی در بلاد مختلف قفقاز بسر برده بود.) سیاح گفت: «یک روز در قزوین سید ضیاءالدین مرا نزد خود طلبید و از من خواهش کرد که به اردوی قزاقها رفته، رضاخان را ببینم و قول او به میرپنج رضا خان بگویم که خود و آتریادهمدان و گروهان ماکسیم و همه افراد زیر فرمانش آماده برای حرکت به سوی تهران باشند.»

من پیام سید ضیاءالدین را به میرپنج رضاخان رساندم. رضا خان در پاسخ سید

ضیاءالدین گفت: «من و افسران زیر دستم، مبلغ هشت هزار تومان به اشخاص مختلف در شهر قزوین و انتقال ما به دیار دیگر غیرممکن است.» سپس اضافه نمود که «یک هزار تومان از این هشت هزار تومان، دین شخصی من است، که به هیچ وجه ارتباطی نه به آقا سید ضیاءالدین دارد و نه به اشخاص دیگر. من خود دین خویش را از جیب خودخواهم پرداخت و به هیچ وجه حاجتی و نیازی به کمک دیگران به منظور پرداخت دین خویش ندارم.

من نزد سیدضیاء الدین بازگشتم و آنچه رضاخان گفته بود، برایش بازگو کردم. سید ضیاءالدین گفت: بسیار خوب! عیبیندارد! من در ظرف امشب و فردا صبح همه این مبلغ را آماده خواهم کرد. شما فردا عصر نزد من بیایید و این مبلغ را تحویل شما خواهم داد. و شما آن را به اردوی قزاقها ببرید و به شخص رضا خان بدهید.»

اما سید ضیاءالدین از قسمت اخیر پیام رضاخان در شگفت بود، راجع به دین شخصی خودش. عصر فردای همان روز من از نو خدمت سید ضیاءالدین رسیدم و او مبلغ هشت هزار تومان اسکناس صدتومانی به من تحویل داد، و از من خواست که همه آن مبلغ را در وجه شخص رضاخان بپردازم. و سپس اضافه نمود که او خود می داند که با این مبلغ چه باید کرد.

من از نو به اردوی قزاقها رفتم و همه هشت هزار تومان اسکناسهای صد تومانی را پیش روی رضا خان نهادم. رضا خان با دقت تمام، نخست همه آن اسکناسها را شمرد، و سپس ده برگ از آن اسکناسها را کنار گذاشت و برداشت و به من مسترد نمود و گفت: «این مبلغ هزار تومان چنانکه به شما گفتم دین شخصی من است و به هیچ کس ارتباطی ندارد. خواهشمندم از آقا سید ضیاءالدین تشکر کنید و این مبلغ را به او باز پس بدهید.»

من با گشاده رویی و لبخند به رضاخان گفتم که «مبلغ هفت هزار تومان که صاحبمنصبان زیر دست شما در این شهر مقروض اند، مبلغ هنگفتی است. آیا اجازه دارم که نام طلبکاران و هویت آنان را از شما بپرسم؟»

رضاخان گفت: «معلوم است! این مبلغ را صاحبمنصبان زیر دست من به چند

مغازة عرق فروشی و اما کن فساد و فحشا مقروض اند! و من خود امشب تا فردا ظهر در ادای دین آنان همت خواهم گماشت تا بهانه ای برای خروج از قزوین و انتقال به تهران نداشته باشند»

من آن هزار تومان رابه سیدضیاءالدین مستردداشتم. و آقاسیدضیاءالدین دچار تعجب شد، که میر پنج رضاخان با غرور و منش از مبلغ هزار تومان صرف نظر کرده است. آن هم هزار تومان مجانی و بلاعوض.

سیاح با ایماء و اشاره گفت: «من هنوز در نیافتم که خود سید ضیاءالدین آن مبلغ هنگفت را از چه اشخاصی و از چه محلی توانست به دست آورد، که مبلغ هشت هزار تومان پول نقد، آنهم در آن روزگار، مبلغ هنگفتی بود. لکن به هر حال، سید ضیاءالدین آن مبلغ را در ظرف مدتی کمتر از بیست و چهار ساعت تهیه نمود، و چنانکه ذکر شد به من داد و من تحویل رضاخان دادم.»

سیاح گفت: «چند روز قبل از شب سوم حوت برای انجام مأموریت محرمانه ای من از بیراهه روانه تهران شدم و بلافاصله بعد از ورود به تهران به سفارت امپراتوری انگلستان و دفتر مسترها وارد شتافتم. کلنل فریزر نیز در دفتر هاوارد حضور داشت. پس از سلام و علیک و احوالپرسی مختصر مسترها وارد چند ورق کاغذ پیش روی من نهاد که نام شاید بیشتر از هزار تن از شخصیت های برجسته تهران بر آن اوراق نوشته شده بود. سپس روی به من نموده گفت شما بلافاصله بعد از صورت پذیرفتن کودتا به کماندانی پایتخت منصوب خواهید شد از شما می خواهم که همه این اشخاص که نامشان در این لیست آمده است شخصاً بازداشت کرده در قزاقخانه زندانی کنید.»

- من گفتم شما: «چرا این کار را از رضاخان نمی خواهید؟ که او هم فرمانده قزاقان کودتایی است و هم بلافاصله بعد از وقوع کودتا به ریاست دیویزیون قزاق منصوب خواهد شد.»

هاوارد سکوت کرد و کلنل فریزر روی به من نمود و گفت «مگر شما نمی دانید که در گذشته همین رضاخان بر درخانه بعضی از این شاهزادگان و اشراف از آن جمله شاهزاده کامران میرزا و فرمانفرما یا قراول بوده و یا اسکورت کالسکه

آنها و او روی آن را ندارد که ولی نعمتان و مخدومان سابق خود را دستگیر کند و به زندان افکند.»

من پاسخی به هاوارد و کنل فریزر ندادم. و آن چند ورق کاغذ را برداشته، از سفارت انگلیس خارج شدم و پس از چند ساعت استراحت در منزل یکی از دوستانم از نوره قزوین را پیش گرفتم.

دو شب قبل از کودتا در آبیگ بین راه قزوین و تهران، آن اوراق را به رضاخان ارائه دادم و از او خواستم که شخصاً همه آن اشخاص که نامشان در آن لیست آمده است را بازداشت کند و در قزاقخانه زندانی نماید.

رضاخان لبخندزد و گفت: «شما بلافاصله بعد از پیروزی کودتاه به سمت کماندانی پایتخت منصوب میشوید و دستگیری این اشخاص و زندانی کردن آنها از وظایف مسلم شماست. شما همه این اشخاص را که نامشان در این لیست ذکر شده است، بازداشت کنید و نزد من به قزاقخانه بفرستید، مسئولیت آن بر عهده من.»

ضمناً سیاح مطلب دیگری تلویحاً راجع به رضا شاه بر زبان راندو گفت: «درست است که رضاخان آن هزار تومان دین خود را با غرور و طمئینه به من مسترد نمود، و سید ضیاءالدین نیز از علو طبع او دچار حیرت شد، لکن من اطمینان دارم که مسلماً رضا خان از آن هفت هزار تومان بقیه آن وجه، مبلغی را شخصاً به جیب زد! که در آن ایام چند تن صاحبمنصب آتریاد همدان و گروهان ماکسیم، محال بود که چنین مبلغی را به چند عرق فروشی و فاحشه خانه در قزوین مدیون باشند! رضا خان با این عمل خواست ثابت کند که او اصلاً اهمیتی به پول نمی دهد و تمایلی ندارد که دیگران دین او را به طلبکارانش تأدیة نمایند.»

سیاح می گفت: «رضا خان دروغ می گفت! و حتماً شاید دو ثلث آن مبلغ هفت هزار تومان باقی مانده را شخصاً به جیب زد!»

کنل کاظم خان سیاح برایم گفت که «سید ضیاء الدین، ماهها قبل از بر پا شدن کودتا، نقشه های مفصل و دامنه داری جهت انجام رفرورها و اصلاحات طرح کرده بود و خود می پنداشت که سالهای سال همچنان بر مسند صدارت مملکت

مستقر خواهد ماند! و نقشه‌ها و فرم‌های خود را عملی خواهد نمود.» و همچنین را جمع به رضاخان می‌گفت: «وقتی فرمان ریاست دیویزیون قزاق را بدست رضا خان دادند. او از فرط شادی در پوست خود نمی‌گنجید و با دمش گردو می‌شکست! و اندیشه‌ی حتی وزارت جنگ در خاطرش خطور نمی‌کرد و هرگز فکر نمی‌کرد و تصور نمی‌نمود که روزی تاج بر سر او خواهند نهاد و از او پادشاهی خواهند ساخت.»

سیاح در آن ایام، چنانکه گفتم روزهای پایان عمر خویش را طی می‌کرد و مدتی بعد از این گفتگو، سیاح زندگی را بدرود گفت و درگذشت.» (۹)

«یکی از اسنادی که مؤید نقش مستقیم انگلستان در کودتای مشترک سیدضیاء و رضاخان است:

از جمله اسنادی که مؤید نقش مستقیم انگلستان در کودتای مشترک سید ضیاء و رضاخان می‌باشد، تلگرامی است که «نورمن» وزیر مختار انگلستان در ششم اسفند ۱۲۹۹ (سه روز بعد از کودتا) با قید «فوق العاده محرمانه» به لندن مخابره کرده است. در این تلگراف که به عنوان «سند شماره ۶۸۳» در جلد سیزدهم از مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا آمده است، چنین می‌خوانیم:

«سید ضیاء الدین طباطبائی درباره سیاستی که قرار است پس از تشکیل کابینه‌اش اتخاذ کند، اطلاعات محرمانه زیر را در اختیار من قرار داده است. اولاً خیال دارد، تا آنجا که بتواند عده اعضای کابینه را محدود کند و انجام وظایف غالب وزارتخانه‌ها را، بی‌آنکه وزیری تعیین کند، به دست معاونان همان وزارتخانه‌ها بسپارد. به عقیده وی بدون اعلام لغو شدن قرارداد، کابینه‌اش هرگز نخواهد توانست شروع به کار کند. اما چنانکه می‌گفت توأم با اعلامیه مربوط به لغو قرارداد، اعلامیه دیگری نیز به این مضمون منتشر خواهد شد که قصد دولت ایران از لغو قرارداد مزبور، ابراز هیچ‌گونه خصومت نسبت به بریتانیای کبیر نیست و کابینه جدید منتهای سعی خود را بکار خواهد برد تا حسن نیت ایران را نسبت به انگلستان که به عقیده وی مهمترین شرط بقای استقلال ایران است ثابت کند.

از آن گذشته (طبق اطمینانی که سید ضیاء به من داد) قدم‌های لازم بی درنگ برداشته خواهد شد تا عده‌ای از افسران و مستشاران انگلیسی در وزارتخانه‌های جنگ و مالیه مشغول خدمت گردند ولی استخدام آنها به طور خصوصی، براساس قرارداد بین‌الائتین صورت خواهد گرفت تا بهانه به دست دشمنان ما نیفتد که هو بیندازند و بگویند قراردادی که لغو شده بود، به نحوی دیگر به معرض اجرا گذاشته شده است. نیز (به گفته سید ضیاء) دقت خواهد شد که فعالیت این گروه از کارمندان ارشد انگلیسی در دوایر دولتی ایران، حتی المقدور جلب توجه عامه را نکند و به همین دلیل در اعلامیه رسمی که راجع به وظایف این گونه مستشاران منتشر خواهد شد به عمد از آوردن کلمه «انگلیسی» اجتناب و همین قدر اعلام خواهد شد که دولت جدید خیال دارد از کشورهای مختلف اروپایی عده‌ای مستشار برای سر و سامان دادن به امور بعضی از وزارتخانه‌های ایران استخدام کند.

برای اینکه ظاهر این اعلامیه محفوظ بماند، از فرانسویان و آمریکاییان و در مرحله آخر حتی از روس‌ها، دعوت خواهد شد که عده‌ای مستشار برای انجام وظیفه در وزارتخانه‌هایی که اهمیتشان کمتر است در اختیار دولت ایران بگذارند. هدف سیدضیاء از اعلام این دعوت، این است که حتی المقدور نظر مساعد دولتهای خارجی را نسبت به کابینه خود جلب کند و در عین حال خاک به چشم بلشویکها و ناراضیان محلی بیاشد تا متوجه نگردند که دو وزارتخانه مهم (جنگ و مالیه) به دست مستشاران انگلیسی سپرده شده است.

یک نیروی نظامی جدید مرکب از ۵۰۰۰ سرباز قرار است بیدرنگ تشکیل شود و برای دادن ترتیبات این مسئله از سر تیپ هادلستن (افسر ارشد انگلیس) دعوت خواهد شد که فرماندهی قوای مزبور را به عهده گیرد. این نیروی نظامی (پس از اینکه تشکیل شد) وظایف قوای ما را که هم اکنون در شمال ایران جلو بلشویکها ایستاده‌اند، به عهده خواهد گرفت.

سید ضیاء محرمانه به من گفت که در حال حاضر به قوای نظامی انگلستان احتیاج شدید دارد و بنابر این سربازان انگلیسی که در قزوین هستند، عاجلاً

نباید خاک ایران را ترك كنند تا آن نیروی محلی که وی درصدد تشکیل آن است به وجود آید و بتواند وظایف کنونی انگلیسی‌ها را برعهده گیرد.

حکومت جدید امیدوار است که مقادیر هنگفتی وجه نقد از زندانیان متمدن وصول کند و سید ضیاء امیدوار است که با بودجه‌ای که از این راه تأمین می‌کند، بتواند دست به تأسیس نیروی نظامی جدید و انجام سایر اصلاحات لازم در کشور بزند. سید ضیاء ضمناً به من گفت: برای اینکه رویه خصومت‌آمیز حکومت کنونی شوروی نسبت به ایران تشدید نشود، این موضوع فوق العاده مهم است که وی و اعضای کابینه‌اش طوری رفتار کنند که سیمای آنگلوفیلی دولت جدید حتی المقدور پوشیده بماند. در پایان این مصاحبه رئیس الوزرای جدید به من گفت که اگر بریتانیا بخواهد نفوذ و قدرت سابق خود را کماکان در ایران داشته باشد، باید ظاهر را رها کند و باطن را بچسبد، به این معنی که نفوذ خود را در آتیه بعکس سابق، از پشت پرده اعمال و طوری رفتار کند که سیمای بریتانیای کبیر حتی المقدور به چشم ملت ایران نخورد. سیدضیاء کاملاً مطمئن بود که اگر ما نصایح و پیشنهادهای او را بکار بندیم، چنین سیاستی در مرحله آخر به نفع کامل بریتانیا تمام خواهد شد و اغلب آن مزایایی را که دولت ما تحت قرارداد ۱۹۱۹ به دست آورده بود، بعد از الغا قرارداد نیز کماکان در پشت پرده حفظ خواهد کرد. رونوشت این تلگراف برای اطلاع سرپرستی کاکس به بغداد هم مخابره شد. «نورمن» (۱۰)

«ح. م. زاوش» می‌نویسد:

«در حقیقت می‌توان گفت کودتایی که سید ضیاء و رضاخان را به قدرت رساند، برخاسته از دیپلماسی انگلیس بود که با مشارکت چهره‌های فراماسونر پشت صحنه عملی شد و افسران انگلیسی مقیم ایران که وابسته به لژ اعظم اسکاتلندیارد بودند مجریان اصلی این طرح بودند. عوامل محرکه و هدایت کودتا نیز بر عهده فراماسونهای ایران بود و رضاخان و سید ضیاء الدین طباطبائی فقط سرنشینان این مرکب بودند.» (۱۱) (۳)

◀ توضیحات و مأخذ:

- ۱- سید ضیاءالدین طباطبائی
 - ۲- صدرالدین الهی «سید ضیاء عامل کودتا» - نشر ثالث - ۱۳۹۴ -
 - ۳- یادداشت‌های محمدعلی جمال زاده و تقریرات سید ضیاء و «کتاب سیاه» او:
- پی نوشتها: سید ضیاءالدین طباطبائی**
- ۱- نگارش و تالیف حسین مکی «تاریخ بیست ساله ایران - جلد اول» - انتشارات امیر کبیر - ۱۳۵۸ - صص ۱۸۴ - ۱۸۰
 - ۲- همانجا ، - صص ۱۸۸ - ۱۸۶
 - ۳- همانجا - صص ۱۴۳ - ۱۴۲
 - ۴- «خاطرات سیاسی رجال ایران: از مشروطیت تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ - جلد اول» ، به اهتمام : علی جانزاده - انتشارات جانزاده - ۱۳۷۱ - صص ۱۷۷ - ۱۷۵
 - ۵- پیشین ، صص ۱۸۷ - ۱۸۵
 - ۶- یحیی دولت آبادی «حیات یحیی»- جلد چهارم ، انتشارات عطار - ۱۳۶۱ - صص ۱۱۵ - ۱۱۴
 - ۷- همانجا ، صص ۱۶۸ - ۱۶۷
 - ۸- همانجا ، صص ۲۲۶ - ۲۱۹
 - ۹- نگارش و تالیف حسین مکی «تاریخ بیست ساله ایران - جلد اول» - انتشارات امیر کبیر - ۱۳۵۸ - صص ۱۹۰ - ۱۸۸

پی نوشت ها : «سید ضیاء عامل کودتا»

- ۱- صدالدین الهی «سید ضیاء عامل کودتا» - نشر ثالث - ۱۳۹۴ - ص ۱۱
- ۲- پیشین - ص ۲۸
- ۳- پیشین - صص ۴۳ - ۲۴

پی نوشت ها: یادداشت‌های محمدعلی جمال زاده و تقریرات سید ضیاء و «کتاب سیاه» او:

- ۱ - گزارش مجلس چهاردهم شورای ملی - در جلسه ۱۶ اسفند ۱۳۲۲ (* نگاه کنید به «سیاست موازن منفی در مجلس چهاردهم» - جلد اول - حسین کی استوان - ۱۳۲۷ - تجدید چاپ انتشارات مصدق بهمن ۱۳۵۵ - صص ۳۵ - ۲۲
- ۲ - یحیی دولت‌آبادی «حیات یحیی» جلد ۴ - انتشارات عطار - ۱۳۶۱، صص ۳۴۳
- ۳ - گزارش مجلس چهاردهم شورای ملی - در جلسه ۱۶ اسفند ۱۳۲۲ (* نگاه کنید به «سیاست موازن منفی در مجلس چهاردهم» - جلد اول - صص ۴۰ - ۵۱
- ۴ - «خاطرات سیاسی رجال ایران: از مشروطیت تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۳۲ - جلد اول»، به اهتمام: علی جانزاده - انتشارات جانزاده - ۱۳۷۱ - صص ۱۸۹ - ۲۰۲

بریگاد قزاق

- بریگاد قزاق واحد سواره نظام ارتش در زمان ناصر الدین شاه تا دوره احمد شاه بود. پس از شکست‌های پیاپی ایران از روسیه در زمان فتحعلی شاه و لشکرکشی بی نتیجه محمد شاه به هرات، همچنین شکست ایرانیان از انگلیسی‌ها در جنوب و از ترکمانان مرو در اوایل دوره ناصری، قشون ایرانی از هم فروپاشید. ناصر الدین شاه که در اندیشه تشکیل ارتش نوین بود، در دومین سفر به اروپا در ایروان با هنگ سوار قزاق روبرو شد که با لباس متحد الشكل در طول مسیر، تشریفات نظامی به جای آوردند و نظمشان نظر وی را جلب کرد. از این رو، در تفلیس برای تشکیل واحد سواره نظام قزاق با «میشل پاولویچ» (Michel Pavlovitch) مذاکره کرد و با موافقت تزار، نخستین هیئت روسی به فرماندهی کلنل دومانتویچ (Domontovithch) همراه به سه افسر و پنج درجه دار قزاق در سال ۱۲۹۶ ق به تهران آمدند. همچنین تزار هزار قبضه

تفنگ و چند توپ برای توپ خانه سبک به ناصر الدین شاه اهدا کرد. پس از «دومانتویچ»؛ کلنل «چارکوفسکی» فرماندهی گارد قزاق را بر عهده گرفت. وی قزاق خانه را توسعه داد و بریگاد قزاق نام گرفت. پس از «چارکوفسکی» به ترتیب «کاروایف» (Karavaev)، «شنه اور» (Schneur)، «کاساگوفسکی» (KosogovsKi)، «چرنوزوبوف» (Chernozubov)، «لیاخوف» (liaKhov)، «وادبولسکی» (VadbolsKi)، «پرزورکویچ» (Prozor Kovitch)، «بارون مایدل» (Maydel)، «کلرژه» (Clerzhe) و «استاروسلسکی» (StaroselsKy) عهده دار فرماندهی بریگاد و دیویزیون قزاق شدند. ظاهراً در زمان احمد شاه، به اصرار انگلستان ناگزیر به خدمت «استاروسلسکی» در ایران پایان داده شد و در ۸ آبان ۱۲۹۹ بیانیه رئیس الوزراء که از برکناری «استاروسلسکی» خبر می داد، منتشر شد. پس از عزل «استاروسلسکی»، برای اولین بار فرماندهی لشکر قزاق به یک ایرانی به نام «سردار همایون»، نوه قاسم خان والی، سپرده شد. سردار همایون تا کودتای اسفند ۱۲۹۹ رئیس دیویزیون قزاق بود. پس از کودتا، رضا خان از جانب احمد شاه لقب سردار سپه گرفت و به فرماندهی دیویزیون قزاق رسید. در همان سال، بریگاد مرکزی و دیویزیون قزاق ادغام شد. با انحلال پلیس جنوب و ادغام ژاندارمری در قزاق خانه، قشون متحد الشکل ایران تشکیل شد که اساس آن سازمان قزاق خانه بود. در خصوص بودجه بریگاد قزاق باید گفت: بودجه بریگاد قزاق در دوره ناصری از خزانه دولت پرداخت می شد. در دوره مظفر الدین شاه مشکلات مالی موجب تأثیر در پرداخت حقوق قزاق ها می شد. قرضه ۱۳۱۸ ق، درآمد گمرک شمال ایران را در اختیار روس ها نهاد و مقرر شد که بودجه بریگاد از همین اعتبار تأمین شود. از آن پس بریگاد دیگر گرفتار تنگنای مالی نشد. (مرآت البلدان، ج ۴، ص ۲۳۸۲، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ج ۱، ص ۷۴؛ گنج شایگان، ص ۱۵۲؛ کتاب آبی، ج ۱، ص ۶۳؛ ایران و قضیه ایران، ج ۱، ص ۷۴۵، شرح زندگانی من، ج ۳، ص ۱۷۶؛ خاطرات کلنل کاساگوفسکی، ص ۳۶ و ۳۷ و ۱۱۹؛ بررسی های تاریخی، سال ۷، ش ۶، ص ۲۸۰-۲۸۱؛ بمباران مجلس شورای

ملی، ص ۳۲۵؛ انقلاب ایران، ۲۱۳-۲۲۳؛ تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران، ص ۹۶-۱۰۲؛ تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۶۵۴؛ ایران در جنگ بزرگ، ص ۱۲۰-۱۱۹).

۳- بریگاد (Brigade) : تیپ قراسوران، امنیه، ژاندارم، چندین واحد نظامی از یک صنف که تحت فرماندهی یک سرتیپ (ژنرال) باشند. بریگاد مرکزی مسئولیت حفاظت از شاه و دربار را به عهده داشت.

- ژنرال وستداهل در اواسط سال ۱۲۹۲ ش، بنابر دعوت دولت ایران در زمان نخست وزیری مستوفی الممالک به همراه دو سوئدی دیگر به نام های «برگدال» و «ارفاس» وارد ایران شد و به ریاست نظمیته تهران منصوب گردید. وستداهل در هنگام ورود به ایران دارای درجه سرگردی بود که بعدها تا درجه ژنرالی ارتقا یافت. او پیش از آمدن به تهران کفیل یکی از کلانتری های شهر استکهلم بود وستداهل در طوق اقامتش در ایران که ده سال و چهار ماه به درازا کشید، توانست در تهران و بعضی از شهرهای ایران نظمیته هایی نوین و آشنا به علم روز پایه گذاری کند. او در اوایل کار به دلیل نداشتن امکانات، از پرسنل و امکانات ژاندارمری با موافقت ژنرال یالمارسن فرمانده سوئدی این ارگان استفاده نمود. نخستین اقدام وستداهل پس از تصفیه اداره نظمیته، آموزش افسران و افراد آن بود وستداهل برای این کار از لاسن، یاری گرفت و سیصد نفر پاسبان را برای اخذ تعلیمات به ساخلوی باغ شاه و سیصد نفر دیگر را به ساخلوی یوسف آباد گسیل داشت. وستداهل علاوه بر این در مجاورت اداره مرکزی نظمیته در میدان سپه سابق دو آموزشگاه دایر کرد اقامت ده ساله ژنرال وستداهل در ایران با رویدادهای بسیار و تعیین کننده ای مصادف بود که نتایج بسیاری از این رویدادها چیزی جز هرج و مرج و آشوب و آشفتگی اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی نبود. (نظم و نظمیته در دوره قاجاریه، ص ۱۸۷؛ سوئدی ها در ایران، ص ۱۸۵).

۵- نظمیته قبل و مدتی بعد از کودتای ۱۲۹۹ ش، توسط افسران سوئدی اداره می شد. بعضی از صاحب نظران معتقد بودند که بهترین ادوار شهربانی ایران

دورانی بوده که زیر نظر سوئدی ها، مخصوصاً «وستداهل» اداره می شده است. زیرا این شخص به خاطر حسن نظری که نسبت به ایران داشت، همواره در کمال صداقت و امانت انجام وظیفه می نمود و اینکه سردار سپه شهربانی را از دست او خارج نمود نه از این نظر بود که امثال درگاهی (رئیس شهربانی از ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۸ ش) و کوپال (رئیس شهربانی از ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۰ ش) آن را بهتر اداره می کردند بلکه از این جهت بود که مجری بی چون و چرای دستورات خلاف قانون او بودند. از زمانی که شهربانی به دست رضا خان افتاد وسیله ای برای انجام مقاصد سیاسی سردار سپه آن روز و رضا شاه بعدی شد. به همین دلیل رضا خان از همان ابتدا عقیده داشت که نظمی و ژاندارمری و هر نیروی دیگری در مملکت باید زیر نظر وزارت جنگ باشد. به همین سبب در کابینه دوم که به ریاست قوام السلطنه در روز چهاردهم خرداد ۱۳۰۰ تشکیل شد و او باز پست وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا را در اختیار داشت، به قوام السلطنه که وزارت داخله را نیز با حفظ سمت عهده دار بود، پیشنهاد نمود که نظمی از وزارت داخله منتزع شود و زیر امر وزارت جنگ قرار گیرد. ولی قوام السلطنه با این امر موافقت نکرد. در دی ماه ۱۳۰۲ ش، رضا خان که در ۶ آبان همان سال به ریاست الوزرایی رسید، به خدمت مستشاران سوئدی در نظمی خاتمه داده و «وستداهل» را از ریاست نظمی منصرف و به جای او سرهنگ محمد خان درگاهی افسر ژاندارمری را به این سمت منصوب نمود. از آن زمان تا سقوط رضا خان همواره شهربانی و دوایر مخفی و جاسوسی آن قدرت واقعی را در دست داشتند و حتی وزیران نیز بازیچه امیال و هوس های مأمورین شهربانی بودند. (نظمی در دوره پهلوی، صص ۲۵-۳۵؛ تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، ص ۹۹، ج ۲، صص ۳۰۱-۳۰۳؛ فصلنامه گنجینه اسناد، دفتر سوم پاییز ۱۳۷۳، ص ۳۰).

۵ - سپهبد مرتضی یزدان پناه

محمود طلوعی می نویسد: سپهبد مرتضی یزدان پناه آخرین بازمانده از امرای دوره رضا شاه بود که در زمان سلطنت پسرش نیز، تا سال ۱۳۵۱ که بر اثر سکت قلبی درگذشت، همیشه مصدر مشاغل مهمی بود. یزدان پناه از جمله افسران وفاداری بود که مورد احترام و اعتماد رضاخان بود و رضاخان در سفر خوزستان برای سرکوبی قیام شیخ خزعل حفظ امنیت پایتخت و کنترل در مراقبت فعالیت مخالفان را به عهده داشت... رضاخان در "سفرنامه خوزستان تلگرافی را از سرتیپ مرتضی خان یزدان پناه نقل میکند که ضمن آن این افسر قزاق ظاهراً ضعیف و نحیف از رضاخان اجازه گوشمالی و حتی اعدام مخالفان وی را می خواهد. در این تلگراف سرتیپ مرتضی خان پس از اشاره به دسیسه در بین وکلای مجلس آمده است آن اشخاص نه فقط مدرس و ملک الشعرا می باشند، بلکه یک عده دیگری هم هستند که فدوی مدرس و رفقای او را در مقابل آنها به درجات بهتر می شمارم و آنها رهنما و سرکشیک زاده (اشاره به مدیران دو روزنامه پایتخت است) و غیره هستند که شب و روز مشغول هر گونه عملیات خرابکارانه می باشند... این است که فدوی آرزومندم روزی که حضرت اشرف اشاره فرمود، این قبیل خائنین را با خاک یکسان و خود فدوی ایستاده و فرمان آتش به طرف خائنین بدهم.

سرتیپ مرتضی خان در جریان خلع قاجاریه و تبعید محمدحسن میرزا ولیعهد از ایران نیز نقش مهمی داشت و به پاس خدمات خود به درجه سرلشگری ارتقاء می یابد. یزدان پناه در تمام مدت سلطنت رضا شاه از افسران محرم و مورد اعتماد او به شمار می آمد و در جریان وقایع شهر یور ۱۳۲۰ نیز رضا شاه او را برای فرمانداری نظامی تهران در نظر گرفته بود، که فروغی مصرانه سپهبد امیر احمدی را برای این کار پیشنهاد کرد و رضا شاه هم، با این که نسبت به سپهبد امیر احمدی بدگمان بود، ناچار این پیشنهاد را پذیرفت.

یزدان پناه از جمله افسران انگشت شماری بود که رضا شاه هنگام آخرین وداع با پسرش، وی را به عنوان یک فرد قابل اعتماد به جانشین خود

معرفی کرد و محمد رضا شاه نیز در اولین فرصت او را به سمت رئیس ستاد ارتش تعیین نمود. یزدان پناه چهار بار در کابینه های مختلف به وزارت جنگ منصوب شد و سرانجام ریاست سازمان جدید التأسيس بازرسی شاهنشاهی را به عهده گرفت. سپهبد یزدان پناه از جمله کسانی بود که حسین علا وزیر دربار در جریان وقایع خرداد ۱۳۴۲ او را برای مشورت اعلام خطر به شاه در باره سیاستی که حکومت علم در پیش گرفته بود، به دربار فراخواند و حضور وی در این جلسه موجب مغضوب شدن او گردید. در آن موقع شایع شد که یزدان پناه مذاکرات این جلسه را به شاه اطلاع داده، ولی این امر واقعیت نداشت و چهار نفر از شرکت کنندگان در جلسه (حسین علا - عبدالله انتظام - سردار فاخر حکمت و مرتضی یزدان پناه) به طور دست جمعی با شاه ملاقات کرده و توصیه هائی به وی نمودند... به دنبال این « جسارت » شاه وزیر دربار صدیق خود حسین علا و رئیس شرکت ملی نفت عبدالله انتظام را معزول و سازمان بازرسی شاهنشاهی را که یزدان پناه در رأس آن قرار داشت منحل کرد و از تجدید انتخاب سردار فاخر حکمت به نمایندگی و ریاست مجلس جلوگیری شد.

حسین علا و سپهبد یزدان پناه بعداً به سناتوری منصوب شدند و سازمان بازرسی شاهنشاهی نیز در سال ۱۳۴۷ احیاء گردید و سپهبد یزدان پناه مجدداً در رأس آن قرار گرفت. یزدان پناه تا پایان عمر ریاست سازمان بازرسی شاهنشاهی را به عهده داشت. (محمود طلوعی «بازیگران عصر پهلوی - جلد ۲» - صص ۹۳۲ - ۹۳۱)

« یزدان پناه همان-طور که گفته شد، پنجاه سال در مشاغل مهم در ناز و نعمت بود و خود را با خاندان پهلوی نزدیک می دانست. غیر از مقام سناتوری و ریاست بازرسی ریاست شورای عالی بانک سپه هم با او بود. سپهبد یزدان پناه در سال ۱۳۵۱ در حالیکه شورای عالی بانک سپه را اداره می کرد، پشت میز اداره با سگته قلبی در گذشت. » « الموتی، مصطفی؛ ایران در عصر پهلوی»، جلد ۱ - لندن - پگاه، - صص ۳۹۰-۳۸۹

۶ - مسعود کیهان

فاطمه معزی، در مقاله «نگاهی به زندگی مازور مسعود کیهان» می نویسد: «مسعود کیهان فرزند عبدالمطلب مستشارالوزاره، مستشار توپخانه، در سال ۱۲۷۲ ش در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در خانه پدری فرا گرفت و در مدرسه علمیه به ریاست مهدیقلی خان مخبرالسلطنه به تکمیل تحصیلات خود پرداخت. سپس در یازده سالگی با هزینه شخصی برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت و دوره تحصیلات متوسطه خود را در فرانسه به پایان برد. در امتحان دانشکده نظامی سن سیر پذیرفته شد با اخذ درجه افسری یک سال در ارتش فرانسه خدمت کرد و در اولین سالهای جنگ جهانی اول به ایران بازگشت.

در سال ۱۹۱۹ م / ۱۲۹۷ ش، با به پایان رسیدن جنگ جهانی، مهاجران ایرانی به کشور خود بازگشتند. کیهان نیز به ایران بازگشت و بلافاصله به ژاندارمری فراخوانده شد، اولین مأموریت وی همراهی کلنل هنری اسمایس انگلیسی، مأمور رسیدگی به وضعیت ژاندارمری آذربایجان و زنجان و سازماندهی آن بود، مازور مسعودخان خیلی زود مورد اعتماد اسمایس قرار گرفت. مأموریت اسمایس در آذربایجان به علت قیام خیابانی ناتمام ماند و او پس از بازگشت به تهران عضو هیئت هشت نفره مستشاران نظامی انگلیسی قرارداد شد ۱۹۱۹

با ابطال قرارداد ۱۹۱۹، وزارت جنگ و وزارت هندوستان بریتانیا به طرح کودتای ۱۲۹۹ روی آوردند و به تهیه مقدمات آن پرداختند. کمیته ای تحت عنوان کمیته آهن یا کمیته زرگنده در تهران نیز به منظور تأمین این هدف شکل گرفت. مسعودخان کیهان نیز به عضویت این کمیته درآمد. ریاست این کمیته بر عهده سید ضیاءالدین طباطبایی و محل تشکیل جلسات نیز در زرگنده منزل وی بود.

نیروی دیگری که طراحان کودتا سعی در تسلط بر آن را داشتند قزاقخانه بود. نیروی قزاق که از سال ۱۲۹۶ ش هزینه خود را از بانک شاهنشاهی دریافت می کرد در این زمان تحت ریاست استاروسلسکی روسی بود. مخالفتی که در

این زمان از سوی نیروی قزاق با قرارداد ۱۹۱۹ صورت گرفت موجب شد انگلستان به رغم مخالفت احمدشاه درصدد تعویض فرماندهان روس قزاقخانه برآید. این امر در آبان ۱۲۹۹ ش. با تلاش نورمن وزیرمختار انگلیس و ژنرال آبرونساید به نتیجه رسید. آبرونساید اسمایس را برای رسیدگی و نظارت به امور مالی و اداری نیروی قزاق منصوب کرد و فرماندهی قزاقها رسماً به سردار همایون که تمایلی به این امر نداشت و اگذار شد. تا چنین وانمود شود که با خروج روسها یک ایرانی مورد اعتماد شاه به این پست حساس گمارده شده است ولی عملاً کنترل این نیرو در دست عوامل کودتا، یعنی ژنرال آبرونساید و سرهنگ اسمایس، بود. با شناسایی رضاخان میرپنج و اعتماد بر توانایی وی در کنترل قزاقخانه دیگر احتیاجی به حضور سردار همایون در قزوین (محل تجمع نیروهای قزاق) نبود. بدین سبب سردار همایون را که خودش نیز تمایل به ماندن در پادگان قزوین نداشت به مرخصی اجباری به تهران فرستادند. انگلیسیها با استفاده از این موقعیت عملاً فرماندهی قزاقخانه را به رضا خان میرپنج واگذار کردند. میان رضاخان قزاق و ژاندارمری توسط مسعود کیهان و کلنل سیاح ارتباط لازم برای کودتا به عمل آمد. مسعود کیهان عامل ارتباط بخشهای نظامی و غیرنظامی کودتا بود؛ او با حضور در ژاندارمری و ارتباط با قزاقخانه و ارتباط با سید ضیاءالدین طباطبائی هماهنگی لازم بین شاخه نظامی و غیرنظامی کودتا را ایجاد می کرد.»

«سید ضیاءالدین در چهارم اسفند به نخست وزیری منصوب شد و در دهم اسفند کابینه خود را معرفی کرد. هفت نفر از اعضای ده نفره کابینه سید ضیاء را اعضای کمیته آهن تشکیل می دادند و مسعودخان کیهان وزیر جنگ.

اولین اقدام مسعود کیهان در سمت وزارت، انحلال وزارت جنگ در ۱۵ اسفند و تشکیل کمیسیونی برای بررسی ساختار جدید این وزارتخانه بود. در ساختار جدید وزارت جنگ بنابه پیشنهاد رضاخان بریگاد (تیپ) مرکزی به قوای قزاق پیوست که خود عاملی برای تقویت قوای قزاق بود. از دیگر اقدامات مسعود کیهان در سمت وزارت جنگ تقاضای اعطای نشان درجه اول برای کلنل هنری

اسمایس و نشانهای درخورلیافت برای ژنرال آبرونساید و برخی دیگر از افسران انگلیسی بود.

... سردار سپه گفت این ماژور مسعودخان که با سید ضیاءالدین آمده وزیر جنگ است و من رئیس دیویزیون قزاق؛ در حالی که او ماژور ژاندارمری است و من سردار سپه، و این رئیس و مرئوسی درست در نمی آید و باید من وزیر جنگ باشم.

نافرمانیها و اهانتهای رضاخان سردار سپه و اختلاف نظر این دو در اداره قشون به حدی رسید که وزیر جنگ در هفتم فروردین ۱۳۰۰ استعفا داد ولی سید ضیاء آن را نپذیرفت ولی عملاً هم برای رفع اختلاف کیهان و رضاخان کاری انجام نداد، تا اینکه سرانجام رضاخان موفق شد و در هفتم اردیبهشت ۱۳۰۰ کیهان که به شدت از سرکشیها و نافرمانیهای رضاخان آزرده بود استعفا داد. استعفای او بلافاصله پذیرفته شد و سردار سپه به وزارت جنگ منصوب شد و مسعودخان کیهان نیز به سمت وزیر مشاور برگزیده شد که پس از مدتی کوتاه از این سمت هم استعفا داد. به فاصله کمتر از یک ماه دولت سید ضیاءالدین طباطبایی سقوط کرد و سید به همراه یاران خود مسعود کیهان و کاظم خان سیاح و ایپکیان، از عوامل اصلی کودتا، کشور را به قصد اروپا ترک نمودند. مسعودخان کیهان پس از اقامتی کوتاه در اروپا مجدداً به ایران بازگشت ولی از مناصب نظامی دوری گزید و به حرفه بی خطر معلمی روی آورد. او در سال ۱۳۰۳ به وزارت معارف منتقل شد و به تدریس زبان فرانسه در مدرسه دارالفنون، مدرسه علوم سیاسی، تجارت، حقوق و دانشسرای عالی پرداخت. در سال ۱۳۰۷ نیز به همراه ۱۲۰ دانشجوی دیگر به منظور تحصیل در رشته تاریخ و جغرافیا به فرانسه اعزام شد و پس از بازگشت از سال ۱۳۱۴ به تدریس جغرافیا در دانشگاه تهران مشغول شد. وی در زمینه جغرافیا به تألیفاتی نیز پرداخت که عبارتند از: جغرافیای مفصل ایران در سه جلد و پیدایش فلات ایران. از دیگر فعالیتهای فرهنگی وی عضویت در هیئت مؤسسين بنگاه و موزه مردم شناسی در سال ۱۳۱۶ و عضویت در فرهنگستان در سال ۱۳۲۰ و نیابت

تولیت مدرسه سپهسالار می باشد. پس از آن تنها پست مهمی که نصیب او شد وزارت فرهنگ در دولت علی منصور به مدت چهار ماه بود و در سال ۱۳۳۰ نیز به معاونت دانشگاه تهران منصوب شد.

اما پاسخ این سؤال را، که چرا نظامی تحصیلکرده ای چون وی نظامیگری را کنار گذاشت و در ضمن از تصفیه های رضاخان جان سالم به در برد و به مشاغل بی خطر فرهنگی مشغول شد، شاید بتوان در عهدنامه شب کودتا و پیمان عدم خیانت کودتاگران علیه یکدیگر جست وجو کرد. مسعود کیهان در سال ۱۳۴۵ در تهران درگذشت و هیچ گاه سکوت خود را در مورد اسرار کودتا نشکست.

* فاطمه معزی، «نگاهی به زندگی ماژور مسعود کیهان»- تاریخ معاصر ایران، پاییز و زمستان ۱۳۷۹ - شماره ۱۵ و ۱۶ موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران - صص - ۲۱۰ - ۲۰۱

۷ - کلنل کاظم خان سیاح

کاظم خان سیاح فرزند رضا در سال ۱۲۷۴ش در تهران متولد شد و در یکی از گزارشهای سفارت انگلیس (مورخ نیمه دوم اردیبهشت ماه سال ۱۳۰۰ شمسی) آمده است: « کلنل کاظم خان به ریاست ستاد منصوب شده است. وی یازده سال در ارتش ترکیه خدمت کرده و چهار سال نیز در کالج نظامی قسطنطنیه آموزش دیده است. کلنل کاظم خان آدمی است پر توان و لایق که به زبانهای فرانسه و ترکی آشنایی کامل دارد.» (ر.ک. جنبش میرزا کوچک خان، بنابر گزارشهای سفارت انگلیس... وقایع هفته پیش از چهاردهم ماه مه ۱۹۲۱، ص ۹) ، حبیب الله مختاری از وی با درجه « سرهنگ ۲ » کاظم سیاح یاد کرده، و او را از اعضای « شورای عالی ارتش » که در ایام وزارت جنگ سردار سپه، تشکیل یافت. معرفی کرده است. (ر.ک. «تاریخ بیداری ایران» ص ۳۰۷)؛ دراعلامی که فردای روز کودتا یعنی در ۴ اسفند ۱۲۹۹، باعنوان «حکم می کنم» و با امضای « رئیس دیویزیون قزاق اعلیحضرت اقدس شهرداری کماندانی شهر

انتخاب و معین می شود و مأمور اجرای مواد فوق خواهد بود.» و ماده دیگر اعلانیه: اعلام حکومت نظامی، تهدید اهالی تهران، توقیف جراید، ممنوعیت اجتماعات تعطیل ادارات و دوائر دولتی، و وعده مجازات سخت نسبیت به متخلفین می باشد.» (تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی - ص ۱۲۱)

«کلنل کاظم خان سیاح در خرداد ۱۳۰۰ پس از عزل سید ضیاءالدین طباطبایی به همراه او از راه عراق به برلن رفت و مدت‌ها در آنجا زندگی کرد، پس از تبعید رضاشاه در ۱۳۲۱ به ریاست اداره پیشه و هنر اصفهان منصوب شد. او همچنین مناصب دیگری چون استانداری، نمایندگی سازمان برنامه و مدیر کلی وزارت کشور را عهده دار بود. در جریان ملی شدن صنعت نفت فعالیت خود را در جبهه مخالفین دکتر مصدق آغاز کرد و کمیته مخفی به نام سیاح تشکیل داد که اطلاعات چندان دقیقی از آن در دست نیست کلنل کاظم خان سیاح در ۱۳۴۹ بر اثر بیماری فوت کرد.» منبع: «<http://www.iichs.org> نوشته آسیه آل احمد»

۹- سوابق رضاخان و کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ - محمد رضا آشتیانی زاده، تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی - صص ۱۱۲ - ۱۰۹

- ۱۰ - مجله آینده - شماره ۱۲ - ۱۱، سال هفتم - بهمن و اسفند ۱۳۶۰
- ۱۱ - نقش فراماسونها در رویدادهای تاریخی و اجتماعی ایران - ح.م. زاوش - جلد دوم - ناشر: آینده، ۱۳۶۱ - صفحه ۱۷۰-۱۷۱

فصل دهم

دومقاله در باره کودتای حوت ۱۲۹۹ از عبدالله شهبازی

۱- چه کسانی فزاق گمنام را بر ایران مسلط کردند؟

نشریه ایران آورده است : به مناسبت چهلمین سال انتشار «یادداشت‌های روزانه ژنرال آیرون ساید» آنچه از پی می آید مقاله ای از... آقای عبدالله شهبازی، تاریخ پژوه معاصر است که در آن، ضمن ارزیابی دوکتاب، ماجرای برکشیدن رضاخان از فزاقی تا پادشاهی در جریان کودتای سوم اسفند را شرح داده است. در سال ۱۳۵۲ کتابی به زبان انگلیسی منتشر شد با نام «شاهراه فرماندهی: یادداشت‌های روزانه سرلشکر سیر ادموند آیرون ساید، ۱۹۲۲-۱۹۲۰» ؛ که نام لرد آیرونساید، پسر ژنرال آیرون ساید، به عنوان «ویراستار» کتاب بر آن درج شده بود.

در سال‌های پسین، کتاب فوق مورد توجه مورخان و علاقه‌مندان به تاریخ سیاسی و سیاست و مکرر مورد استناد قرار گرفته است. در نظر اول، گمان می‌رود که انتشار یادداشت‌های روزانه ژنرال آیرون ساید، در مقطع زمانی کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹، رازی از رازهای بزرگ تاریخ ایران را آشکار کرده است. ولی با گذشت زمان روشن شد که این کتاب نه برای روشنگری، بلکه با انگیزه گمراه کردن مادر شناخت حقایق تاریخی تدوین و منتشر شده است.

ژنرال آیرون ساید از ۴ اکتبر ۱۹۲۰ تا ۱۷ فوریه ۱۹۲۱، کمتر از چهار ماه و نیم فرمانده قشون بریتانیا در شمال ایران (نورپرفورس) بود و در همین سمت بود که به دستور وزیر جنگ وقت بریتانیا، (سروینستون چرچیل)، مقدمات کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ / ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ را فراهم آورد و اندکی پیش از وقوع کودتا از ایران خارج شد.

«نورپرفورس»، NORPERFORCE مخفف نام «قشون شمال ایران»، North Persia Force قشونی است که در سال ۱۹۱۸ بریتانیا در شمال ایران، به منظور مقابله با انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ روسیه و حمایت از جنگ «ژنرال های سفید» علیه بلشویک‌های «سرخ»، ایجاد کرد. این مأموریت پیش‌تر با ژنرال دنسترویل و قشون کوچک‌تر او در ایران بود که «دنسترفورس» Dunsterforce نامیده می‌شد. در ۱۶ سپتامبر ۱۹۱۸ ژنرال دنسترویل به هند فراخوانده شد و سرلشکر تامسون به عنوان نخستین فرمانده «نورپرفورس» منصوب شد.

حمایت از «روس های سفید» و جنگ با بلشویک‌ها بر بریتانیا خسارت فراوان وارد کرد. هزینه این جنگ فقط در ایران سالیانه ۳۰ میلیون پوند بود که در آن زمان رقم سنگینی به شمار می‌رفت. وخامت وضع اقتصاد بریتانیای پس از جنگ جهانی اول اجازه تداوم این سیاست را نمی‌داد. به علاوه، آنفلوآنزای سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۹، که منجر به مرگ حدود ۲۱ میلیون نفر در سراسر جهان شد، ایران را نیز به کام خود کشید و نیروهای انگلیسی- هندی را با خطر مرگ جمعی مواجه کرد. بدین سان، هم دولت لندن و هم حکومت هند بریتانیا، که بخش عمده ۶ هزار نیروی هندی «نورپرفورس» را تأمین می‌کرد، تصمیم به خروج نیروهای خود از ایران گرفتند. ژنرال آیرون ساید با این مأموریت وارد ایران شد و فرماندهی قشون را به دست گرفت. اندکی پس از ورود آیرون ساید، در نوامبر ۱۹۲۰ «روس های سفید» در جنگ با بلشویک‌ها با شکست نهایی مواجه شدند و کارشان پایان یافته تلقی شد. در فوریه ۱۹۲۱ آیرون ساید، پس از اتمام مأموریت خود و انتقال بخش عمده نیروهای انگلیسی- هندی، فرماندهی «نورپرفورس» را به ژنرال سِر جورج گُری واگذار کرد و خود از ایران خارج شد. همزمان با خروج او طرح کودتا آغاز شد و در ۳ اسفند ۱۲۹۹ / ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ فوج قزاق، به فرماندهی میرپنج (سرتیپ) رضا خان، تهران را اشغال کرد. بدین سان، دولت محلل سید ضیاءالدین طباطبایی بر احمد شاه تحمیل شد. دو ماه پس از کودتا، در ۲۱ آوریل ۱۹۲۱ «نورپرفورس» به طور کامل از ایران خارج شد و تمامی سلاح‌ها و مهمات و سیورسات خود را به قشون قزاق

داد. این سرآغاز فرایندی چهار ساله است که به خلع قاجاریه و استقرار سلطنت پهلوی انجامید.

انحلال «نورپورس» با کودتا ارتباط مستقیم داشت زیرا از این پس مأموریت مقابله با بلشویسم را نه نیروهای رسمی بریتانیا و با پول دولت بریتانیا، بلکه نیروهای ایرانی و با پول دولت ایران، به عهده گرفتند.

جایگاه ژنرال آیرون سایید در تاریخ معاصر ایران رازی نامکشوف نبود. پیش از انتشار «شاهراه فرماندهی»، بویژه در سال‌های پس از سقوط رضا شاه، بسیار کسان درباره نقش ژنرال دنسترویل و ژنرال آیرون سایید در برکشیدن رضا خان و کودتای ۱۲۹۹ نوشته بودند. بنابراین، انتظار می‌رفت انتشار یادداشت‌های روزانه ژنرال آیرون سایید ابهامات موجود را در این زمینه مرتفع کند و متنی قابل استناد به دست دهد. متأسفانه چنین نبود.

در اسنادی که در زمان انقلاب از خانه اسدالله علم، وزیر دربار و دوست صمیمی محمد رضا شاه و سیر شاپور ریپورتر، پسر سیر اردشیر ریپورتر - مسئول شبکه‌های اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران در زمان کودتا، به دست آمده، اوراقی موجود است که اصالت کتاب «شاهراه فرماندهی» را مخدوش می‌کند. مهم‌ترین این اسناد، دستنویسی است با عنوان «خاطرات فیلد مارشال لرد آیرون سایید فقید» که حاوی چند برگ از یادداشت‌های روزانه ژنرال آیرون سایید است.

در سال ۱۳۷۳ مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، که اندکی بعد به «مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران» تبدیل شد، این اوراق را به همراه ترجمه جدیدی از کتاب «شاهراه فرماندهی»، با عنوان «خاطرات سری آیرون سایید»، منتشر کرد. ترجمه اوراق فوق در صفحات ۳۸۴-۳۲۱ کتاب فوق درج شده است. ارائه نامناسب این سند مهم سبب شد تا تحت‌الشعاع متن مفصل کتاب «شاهراه فرماندهی» قرار گیرد. توضیحات مقدمه کتاب نیز رسا نیست و چندان روشن نمی‌کند که متن دستنویس یافت شده در خانه علم چه اهمیتی دارد و تفاوت‌های اساسی آن با متن منتشر شده با عنوان «شاهراه فرماندهی» چیست.

به این دلیل، به مهم‌ترین موارد اشاره می‌کنم. شماره صفحات ذکر شده در زیر، ارجاع به کتاب «خاطرات سری آیرون سایید» (۱۳۷۳) است:

در متن دستنویس به تلاش وزارت جنگ بریتانیا برای تسلط همه جانبه بر ایران به رغم مخالفت وزارت خارجه بریتانیا اشاره شده است. توضیح این که در آن زمان در دولت دیوید لوید جورج میان جناح «صهیونیستی» دولت، که افرادی چون وینستون چرچیل (وزیر جنگ) و ادوین مونتگگ (وزیر امور هندوستان) و لرد ردینگ (نایب السلطنه هندوستان) به آن تعلق داشتند و لرد کرزن، وزیر خارجه بریتانیا، بر سر مسأله ایران اختلاف شدید وجود داشت. در این زمان، هرمن کامرون نورمن ۴۸ ساله (متوفی ۱۹۵۵)، وزیر مختار جدید بریتانیا در ایران، که جایگزین سِر پرسی کاکس شده بود، از دستورات لرد کرزن اطاعت نمی‌کرد و پنهان از مقام‌های مافوق خود طرح سرویس اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا، که متولی امور اطلاعاتی در ایران بود و وزارت جنگ را برای کودتا دنبال می‌کرد؛ یعنی در خفا تابع منویات و نقشه‌های چرچیل و لرد ردینگ بود نه کرزن.

یادداشت‌های ۲۹ اکتبر ۱۹۲۰: «من وزارت جنگ را که در پی کسب نفوذ همه‌جانبه در ایران است و ظاهراً وزارت خارجه از آن غافل است سرزنش نمی‌کنم.» (ص ۳۲۷)

یادداشت‌های ۳۰ اکتبر ۱۹۲۰: «نورمن می‌گوید کرزن از برکناری استاروسلسکی بسیار خشمگین است. او دوست دارد که وزرای مختارش از دستورهای تلگرافی وی اطاعت کنند. او از اقدامات خودسرانه آن‌ها خشنود نیست.» (ص ۳۲۷)

یادداشت‌های ۳۱ اکتبر ۱۹۲۰: «به نورمن گفتم که تهاجم گسترده‌ای از سوی بلشویک‌ها مثلاً از استرآباد صورت نخواهد گرفت.» (ص ۳۲۸)

یادداشت‌های اول نوامبر ۱۹۲۰: «کرزن بحق از دست نورمن بینوا عصبانی است. او [نورمن] رونوشت تلگرافی را که کرزن برایش ارسال داشته و در آن از برخورد خشن و غیردیپلماتیک وی با روس‌ها انتقاد کرده، برایم فرستاده است.» (ص ۳۳۲)

یادداشت‌های دوم نوامبر ۱۹۲۰: «من تمامی خصوصیات مردم ایران را مطالعه کرده‌ام. رضا خان فرمانده آتریاد تبریز بی‌تردید یکی از بهترین‌هاست. اسمایس رضا خان را فرمانده واقعی صحنه قلمداد می‌کند.» (ص ۳۳۵)

یادداشت‌های سوم نوامبر ۱۹۲۰: «تلاش می‌کنم تا سازمان اطلاعات را سامان دهم... ما دستگاه شنود فوق‌العاده‌ای در اختیار داریم که به وسیله آن می‌توانیم کلیه پیام‌های رادیویی سرتاسر جهان را دریافت کنیم. تمامی این دستگاه را می‌توان در یک اتاق کوچک جای داد. مأمور کشف رمزی که در اختیار دارم یکی از بی‌نظیرترین کارشناسان است. او رمزهای روسی را بلافاصله کشف می‌کند. رمزهای فرانسوی و آلمانی را نیز به همین ترتیب. نمی‌دانم آیا بلشویک‌ها می‌دانند که ما همه پیام‌های رمز آن‌ها را کشف می‌کنیم یا خیر؟ این روزها بلشویک‌ها زیاد حرف می‌زنند. آنان همیشه پرچانه بوده‌اند.» (صص ۳۳۶-۳۳۷)

یادداشت‌های ۷ نوامبر ۱۹۲۰: «ازقرار معلوم وزارت خارجه که نورمن دستورات خود را از آنجا دریافت می‌کند هیچ‌گونه توجهی به اوضاع نظامی نداشته و با وزارت جنگ مشورت نمی‌کند.» (ص ۳۵۱)

یادداشت اواخر ۱۹۲۰: «به اعتقاد من روس‌ها قادر نیستند در خارج از کشور خود به جنگ پردازند. نمی‌توانیم بپذیریم که برای ما یک خطر نظامی محسوب می‌شوند. اما تبلیغات‌شان بسیار سهمگین است و ممکن است به ما آسیب برساند. لنین سفارش کرده است تا زمانی که ارتش دشمن توسط تبلیغات متزلزل نشده است باید از اقدام نظامی خودداری کرد.» (ص ۳۵۵)

یادداشت اوایل ژانویه ۱۹۲۱: «سری به قزاق‌های ایرانی زدم و وضع آن‌ها را بررسی کردم. اسمایس به وضع آن‌ها سروسامان داده است... فرمانده قزاق‌ها [قاسم خان پوروالی یا والی ملقب به «سردار همایون»] موجودی حقیر و بی‌مصرف است ولی روح و جان این نمایش سرهنگ رضا خان است. مردی که من از سابق به او علاقه داشتم. اسمایس می‌گوید او مرد خوبی است و من از اسمایس خواستم تا به سردار همایون مرخصی بدهد تا رضاخان موقعیت خود را

مستحکم کند.» (ص ۳۵۹)

«در واقع، فقط دیکتاتوری نظامی می‌تواند مشکلات ما را حل کند و به ما فرصت خواهد داد بدون هیچ گونه درگیری کشور [ایران] را ترک کنیم.» (ص ۳۶۰)

یادداشت ۲۹ ژانویه ۱۹۲۱: «اسمایس می‌گوید سردار همایون، فرمانده قزاق‌ها، رفته و رضاخان که سرهنگی است، فرماندهی قزاق‌ها را بر عهده دارد. اسمایس و رضاخان دوستان صمیمی یکدیگرند. بزودی بار دیگر به دیدن آن‌ها خواهم رفت.» (ص ۳۶۳)

یادداشت اواخر ژانویه (۳۰ ژانویه) ۱۹۲۱: «اگر بخواهم سریعاً خود را به بغداد برسانم باید هواپیمای دیگری را آماده پرواز کنم... گفت‌وگوهای مفصلی با اسمایس و رضا خان انجام دادم. رضا موجودی سختکوش به نظر می‌رسد و بینی تقریباً بزرگی دارد. می‌توان گفت که قیافه او شبیه به یهودیان است ولی بینی ایرانی‌ها به گردی بینی یهودی‌ها نیست. موی سرش رو به سفیدی گذاشته است. او می‌خواهد دستش به کاری بند باشد و از بیکاری ناراحت است. او فقط به زبان فارسی صحبت می‌کند و فارسی صحبت کردن من حتماً موجب شگفتی او شده است. می‌گویند در تبریز مهتر بوده است. حتی اگر این گفته صحت هم داشته باشد باز از لیاقت او حکایت می‌کند. او به طور قطع پرجذب‌ترین فرد ایرانی است که تاکنون دیده‌ام.» (ص ۳۶۶)

یادداشت ۱۲ فوریه ۱۹۲۱: «با رضا خان گفت‌وگویی داشتم و او را به فرماندهی کل قزاق‌های ایران گماردم. او قوی‌ترین فردی است که تاکنون دیده‌ام. به او گفتم که بندریج از تحت کنترل من خارج می‌شود و باید همراه سرهنگ اسمایس مقدمات رویارویی با شورشیان رشت را، پس از خروج ستون از منجیل، فراهم کند. در حضور اسمایس گفت و شنودی طولانی با رضا داشتم. در این فکر بودم که آیا ضروری است قرارومدارهای کتبی بگذاریم یا نه؟ و سرانجام به این نتیجه رسیدم که نوشتن مطالب مفید واقع نخواهد شد. اگر رضا بخواهد بازی درآورد به سادگی می‌تواند چون که امکان خواهد داشت

به راحتی بگوید قول‌هایی که داده است به اجبار بر وی تحمیل شده‌اند و او ملزم به انجام آن‌ها نیست. قبل از این که از هم جدا شویم دو نکته را برایش روشن کردم:

۱- نباید به هیچ وجه از پشت سر به قوای من حمله کند چون که این کار به نابودی او منجر خواهد شد و جز به سود حزب انقلابی به سود هیچ کس نخواهد بود.

۲- شاه نباید به هیچ وجه سرنگون شود.

رضا صراحتاً قول داد و من با او دست دادم. به اسمایس گفته‌ام بتدریج کنترل را کاهش دهد. به هیچ وجه نگران رفتن نیستم.» (صص ۳۶۸-۳۶۹)

یادداشت ۱۴ فوریه ۱۹۲۱: «باید از فکر رفتن به منجیل صرف‌نظر کنم. من دستورات مربوط به خروج نیروها را به اسمایس و رضا داده‌ام. باید به ایشان تا اندازه‌ای آزادی عمل بدهم. باید وزیر مختار [نورمن] را ببینم و مطالب را با او در میان بگذارم. برای ما کودتا از هر چیز دیگر مناسب‌تر است. نورمن بیچاره را از کوره به در خواهیم کرد.»

(صص ۳۷۱-۳۷۲)

یادداشت ۱۵ فوریه ۱۹۲۱: «حرکت به سمت تهران... در ساعت

۵ بعدازظهر به تهران رسیدم... نورمن را دیدم و عقیده‌ام تغییر کرد.

با هم به دیدن شاه رفتیم. شاه در نقطه‌ای در شش مایلی تهران با [تعدادی] از زنانش زندگی می‌کرد. نورمن همچنان نگران اوضاع بود. با او درباره رضا صحبت کردم. او بسیار تردید داشت که شاه تسلیم شود. به او گفتم که به رضا ایمان دارم. وانگهی هر دو ما که با کرزن اختلاف داریم نباید بیش از این در این مورد با هم مجادله کنیم. ناگزیرم به قزاق‌ها اجازه دهم دیر یا زود وارد عمل شوند.» (صص ۳۷۱-۳۷۲)

این متنی است که لرد آیرون سایید دوم، پسر ژنرال آیرون سایید، برای امیر اسدالله علم و سیر شاپور ریپورتر در تهران ارسال کرده تا آن را مورد بازبینی قرار دهند. متنی که بعداً، با عنوان «شاهراه فرماندهی» منتشر شد، با این متن

تفاوت جدی دارد.

در متن منتشرشده از اختلاف‌های وزارت خارجه (کرزن) و وزارت جنگ (چرچیل) و حکومت هند بریتانیا (لرد ردینگ) بر سر مسائل ایران خبری نیست و دستکاری و تحریف‌ها بسیار فراتر از این است.

برای مثال، در متن دستنویس دیدار ۱۵ فوریه ۱۹۲۱ آبرون سایید و نورمن با احمد شاه حدود یک سطر است: «شاه در نقطه‌ای در شش مایلی تهران با [تعدادی] از زنانش زندگی می‌کرد.» این جمله کوتاه در کتاب «شاهراه فرماندهی» به شرحی مفصل و به کلی ساختگی تبدیل شده که تصویری شبیه به داستان‌های «هزار و یکشب» از شیوه زندگی احمد شاه به دست می‌دهد و جالب‌تر این که مطالبی نیز از قول احمد شاه در تأیید قرارداد ۱۹۱۹ بدان افزوده شده است. متن منتشر شده این است:

«به دروازه‌های آهنین قصر رسیدیم. اتومبیل‌ها را همان جا گذاشتیم. کسی متوجه ورود ما نشد. به محوطه وسیع قصر وارد شدیم... در محوطه قصر دو خواجه در لباس‌های اروپایی عصای عاج نقره‌نشان در دست به پیشبازمان آمدند. آنان تعظیم‌کنان در حالی که عقب عقب می‌رفتند ما را به ساختمانی کوچکتر در گوشه اصلی قصر راهنمایی کردند. اینجا اندرون یعنی قسمت زنانه قصر بود. شاه تصمیم گرفته بود در آنجا ما را به حضور بپذیرد. یک سیاه گول‌پیکر در آستانه در ما را به تالاری هدایت کرد که با گشودن یک در به اتاق خصوصی شاه بار یافتیم. هنگام عبور از تالار گروهی زن و کودک را دیدم که از یک درگاهی کوچک ما را تماشا می‌کردند. می‌خندیدند و با هم شوخی می‌کردند اما خواجه‌های حرمسرا آن‌ها را ساکت کردند.» (صص ۲۲۵-۲۲۶)

پس از شرح فوق و توصیفی زشت از وضع احمد شاه، از قول او این مطالب نقل شده که در متن دستنویس نیست؛ یعنی به کلی جعلی است:

«وزیر مختار [نورمن] به شاه گفت دولت بریتانیا از تأخیر در امضای قراردادی که او نیز آن را امضا کرده است خسته شده و بی‌پرده به شاه اطلاع داد که اگر پیمان امضا نشود پرداخت پول به دولت ایران ادامه نخواهد یافت.

شاه در پاسخگویی تعلل می‌کرد که علتش نه ضعف زبان فرانسه بلکه آشفتگی و ناراحتی او بود.

او می‌گفت احساس می‌کند به عصای پوسیده‌ای تکیه کرده است و اگر یک شاه خودکامه بود مدت‌ها قبل معاهده را امضا کرده بود. او خواهان امضا و تصویب آن است چون می‌داند بهترین معاهده‌ای است که منافع کشورش را تأمین می‌کند اما مجلس شورای ملی از تصویب قرارداد سر باز می‌زند. می‌گفت به خود او هم برچسب خیانت زده‌اند که چرا از اول با عقد چنان پیمانی موافقت کرده است.» (ص ۲۲۷)

جاعل خاطرات آبرون سایید، که نمی‌تواند کس دیگری جز سِر شاپور ریپورتر باشد، نه تنها از زبان احمد شاه او را حامی سرسخت قرارداد ۱۹۱۹ نشان می‌دهد بلکه از زبان او ایران را در معرض تهاجم قریب‌الوقوع بلشویسم معرفی می‌کند و به این ترتیب کودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ را توجیه می‌کند:

[احمد شاه] «سپس اوضاع تیره و تارکشورش را بعد از تخلیه قوای بریتانیا برایمان ترسیم کرد. او می‌گفت در چنان حالتی ایران مورد تجاوز قوای روسیه شوروی قرار خواهد گرفت و در آن صورت خطراتی ناگفتنی متوجه بین‌النهرین و هندوستان خواهد شد. او از وزیر مختار می‌خواست تا قوای بریتانیا ایران را ترک نکنند. حتی اگر ملاحظه ایران را نمی‌کنند به خاطر حفظ امپراتوری بریتانیا و هندوستان قوای خود را نگاه دارند.» (ص ۲۲۷)

جاعل خاطرات آبرون سایید از یک سطر یادداشت ژنرال آبرون سایید درباره ملاقات ۱۵ فوریه ۱۹۲۱ نورمن و آبرون سایید با شاه سه صفحه مطلب ساخته و هر چه خواسته به احمد شاه نسبت داده و از زبان او در تأیید عملکرد کودتاگران شاهد آورده است.

مسأله مهم دیگر «خطر بلشویسم» است که به عنوان مهم‌ترین توجیه برای استقرار دیکتاتوری رضا شاه به کار رفته است. در متن دستنویس، ژنرال آبرون سایید واقعی به کلی منکر تهدید نظامی بلشویسم برای ایران است. اسناد ایندیا آفیس (وزارت امور هندوستان سابق) نیز، که من بررسی کرده‌ام، مؤید

این نظر است. آبرون سایید، به عنوان فرمانده خط مقدم جبهه نبرد با کمونیسم به صراحت می‌نویسد: «به اعتقاد من روس‌ها قادر نیستند در خارج از کشور خود به جنگ بپردازند. نمی‌توانیم بپذیریم که برای ما یک خطر نظامی محسوب می‌شوند...» (ص ۳۵۵) این مضمونی اساسی است که در «شاهراه فرماندهی» به ضد آن بدل شده؛ یعنی بزرگنمایی خطر کمونیسم برای موجه جلوه‌گر ساختن کودتا و استقرار دیکتاتوری رضا شاه.

اسناد دیگری در دست است که دخالت شاپور ریپورتر و اسدالله علم در بازسازی و تحریف یادداشت‌های روزانه ژنرال آبرون سایید را نشان می‌دهد. یک نمونه، این نامه لرد آبرون سایید، پسر ژنرال آبرون سایید و ناشر کتاب «شاهراه فرماندهی»، است به امیر اسدالله علم:

«مجلس لردها

لندن

۵ دسامبر ۱۹۷۳

جناب آقای اسدالله علم

وزیر دربار

تهران

عالیجناب

دیدار با شما و گفت‌وگو درباره دوران‌های گذشته حقیقتاً افتخار و سعادت بزرگی بود. من امیدوارم که به مناسبت پنجاهمین سالگرد [تأسیس] سلسله پهلوی شما و سِر شاپور بتوانید از میان دست‌نوشته‌های پدر من و پدر سِر شاپور تعدادی سند مناسب را استخراج کنید. من نیز خوشحال خواهم شد که به هر شکل ممکن به این کار یاری رسانم. حقیقتی که [به وسیله این اسناد] رخ می‌نمایند این است که در تاریخ کهن ایران بار دیگر یک میهن‌پرست واقعی به پا خاست تا کشورش را نجات دهد. رضا شاه کبیر چنین مردی بود و من

مشعوفم که پدرم با این شخصیت برجسته همکاری داشت. چشم به راه دیدار مجدد شما در انگلستان یا تهران هستم. از مهربانی و مهمان‌نوازی شما سپاسگزارم.
ارادتمند
بارون دوم آرکانجل و آیرون سایید»

این نامه به ۵ دسامبر ۱۹۷۳ تعلق دارد که برابر است با ۱۴ آذر ۱۳۵۲؛ یعنی پس از انتشار کتاب «شاهراه فرماندهی». طبق روال معمول، لرد آیرون سایید پس از بازگشت به لندن بلافاصله این نامه تشکر را برای علم ارسال کرده است. بنابراین، دیدار او از تهران باید پیش از ۱۴ آذر ۱۳۵۲ باشد. در یادداشت‌های منتشرشده علم اشاره‌ای به این سفر دیده نمی‌شود. این مورد و موارد دیگر، مرا به این یقین می‌رساند که یادداشت‌های علم را علینقی عالیخانی با نظارت شاپور ریپورتر به سبک و سیاق یادداشت‌های روزانه آیرون سایید «بازسازی»

کرده است. لرد آیرون سایید، پسر ژنرال آیرون سایید، با محمدرضا شاه و امیر اسدالله علم و سیر شاپور ریپورتر رابطه دوستانه داشت و در سال‌های ۱۳۵۰ و دوران رونق مالی ناشی از افزایش قیمت نفت در ایران فعالیت می‌کرد و شرکت او اجرای طرح‌های کامپیوتری کردن وزارت نفت و سازمان برنامه و بودجه را به دست داشت. (۱)

۲- « کانونهای استعماری، کودتای ۱۲۹۹ و صعود سلطنت پهلوی »

عبدالله شهبازی در « کنفرانس هشتادمین سالگرد کودتای ۱۲۹۹ » سخنرانی تحت عنوان « کانونهای استعماری ، کودتای ۱۲۹۹ و صعود سلطنت پهلوی » ایراد می کند و نظرش بر این استکه :

۱- چرا "کانونهای استعماری"؟

در آغاز باید به این پرسش محتمل پاسخ گویم که چرا، برخلاف رویه متعارف، از نقش "قدرت‌های استعماری" در کودتای ۱۲۹۹ سخن نمی‌گویم و اصطلاح "کانونهای استعماری" را به‌کار می‌برم؟

در تاریخنگاری ایران به‌طور سنتی نقش قدرت‌های خارجی مؤثر در تحولات ایران در سده‌های نوزدهم و بیستم میلادی به نقش دیپلماسی رسمی قدرت‌های بزرگ خلاصه می‌شود که به‌طور عمده در عملکرد وزارتخانه‌های خارجه این قدرت‌ها تجلی می‌یابد. و لذاست که محققین برای تبیین این نقش به‌طور عمده به اسناد دیپلماتیک این قدرت‌ها روی می‌آورند. این قدرت‌ها در درجه اول عبارتند از بریتانیا و روسیه (ابتدا تزاری و سپس شوروی). طبق یک الگوی کاملاً جاافتاده، تمامی سده نوزدهم و چهار دهه اول سده بیستم عرصه رقابت این دو قدرت در صحنه سیاسی ایران است تا پایان جنگ جهانی دوم. از این زمان است که ایالات متحده آمریکا به‌عنوان قدرت سوم وارد صحنه سیاست ایران می‌شود و با تحقق کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به‌عنوان قدرت اصلی مؤثر در حیات سیاسی ایران جایگزین استعمار رو به زوال بریتانیا می‌گردد. البته در برخی مقاطع از نقش قدرت‌هایی چون فرانسه (مثلاً در دوران لویی فیلیپ و محمد شاه قاجار) و آلمان (در دوران بیسمارک یا در سال‌های جنگ اول و جنگ دوم جهانی) نیز سخن می‌رود که به‌سان ایالات متحده آمریکا به‌عنوان "نیروی سوم"، در رقابت با دو قدرت اصلی روسیه و بریتانیا، وارد صحنه سیاست ایران شدند. این شمای عامی است که تقریباً تمامی نحلتهای تاریخنگاری جدید ایران، اعم از مارکسیستی و ناسیونالیستی و آکادمیک و غیره، تا سال‌های اخیر آن را تکرار کرده‌اند.

این الگو را ناکارآمد می‌دانم و به‌رغم این که منکر نقش دیپلماسی رسمی

قدرت‌های بزرگ نیستم، تبیین سیاست‌های رسمی دولت‌های بزرگ را لازم ولی کاملاً ناکافی ارزیابی کرده و در بررسی خود به لایه‌های بنیادین و ناشناخته یا کمتر شناخته شده تاریخ سیاسی نظر دارم؛ عرصه‌ای که امروزه از آن با عناوینی چون فراسیاست Parapolitics یاد می‌شود.
ملخص نظر من این است:

۱- آن پدیده‌ای که با نام استعمار اروپایی یا غربی می‌شناسیم به‌طور عمده بر بنیاد عملکرد کانون‌های مالی و سیاسی غیردولتی پدید آمده که در برخی موارد مستقل از دولت‌های متبوع عمل کرده و می‌کنند.

۲- این کانون‌های کوشیدند با روش‌های مختلف، از جمله روش‌های توطئه‌آمیز، دیپلماسی و عملکرد رسمی دولت‌های متبوع را با طرح‌ها و منافع خود همساز کنند ولی در مواردی میان عملکرد این کانون‌ها با سیاست‌های رسمی دولتی، که در عملکرد وزارت خارجه تجلی می‌یافت، تعارض وجود داشته است.

۳- این کانون‌ها در ساختار سیاسی دولت‌های غربی از نفوذ فراوان برخوردار بودند و بعضاً از اهرم‌های این یا آن نهاد دولتی، به‌رغم سیاست رسمی دولت متبوع، برای تحقق اهداف خویش استفاده می‌کردند.

۴- این کانون‌ها از آغاز تا به امروز از سرشتی فراملی برخوردار بوده‌اند و این امر به ایشان امکان کافی می‌داد تا سیاست‌های خویش را از طریق قدرت‌های متعارض، مثلاً همزمان از طریق بریتانیا و روسیه و فرانسه و آلمان و ایالات متحده آمریکا و عثمانی، در ایران پیش برند. به‌عبارت دیگر، پدیده جهانوطنی یا کاسموپولیتینسم Cosmopolitanism مختص به مجتمع‌های فراملیتی امروزی نیست بلکه این پدیده از بدو نفوذ استعمار جدید از سده شانزدهم میلادی وجود داشته و در ایران مؤثر بوده است.

۵- این کانون‌ها به‌طور عمده در اروپای غربی و مرکزی و در ایالات متحده آمریکا مستقر بودند ولی در ایران و سایر سرزمین‌های شرقی نیز دارای شبکه گسترده‌ای از شرکا و کارگزاران خویش بودند که به‌عنوان پایگاه بومی ایشان عمل می‌کردند.

۲- استعمار بریتانیا: تمایز دولت لندن و حکومت هند

در بررسی نقش استعمار بریتانیا در کودتای ۱۲۹۹ و صعود سلطنت پهلوی، توجه به تمایز سیاست‌ها و عملکرد دولت لندن، که بیانگر دیپلماسی رسمی امپراتوری بریتانیاست، و حکومت هند بریتانیا اهمیت بنیادین دارد. من نخستین کسی نیستم که به تفاوت میان نقش این دو کانون در حوادث سیاسی ایران توجه کرده‌ام. این توجه، هر چند به شکل محدود، در گذشته نیز وجود داشت. برای مثال، کاشف‌السلطنه چاپکار در گزارش‌های خود در دوره مظفری خواستار توجه وزارت خارجه ایران به هند است و تصریح دارد که جمیع امور پولتیک مربوط به ایران از هند هدایت می‌شود. یا حسنعلی فرمند (ضیاءالملک)، نماینده همدان در مجلس چهاردهم، در ماجرای اعتراض به اعتبارنامه سید ضیاءالدین طباطبایی می‌گوید شنیده‌ایم که کودتا کار حکومت انگلیسی هند بوده بهرغم تمایل لرد کرزن و به این دلیل نورمن از وزارت خارجه اخراج شد. یا حسن اعظام قدسی در صفحات اول جلد دوم خاطراتش به صراحت کودتای ۱۲۹۹ را کار سیاست حکومت هند بریتانیا می‌داند. موارد دیگری را جسته و گریخته می‌توان یافت که نشان می‌دهد در محافل سیاسی ایران کم‌وبیش اطلاعاتی در این زمینه وجود داشته است.

پژوهش اینجانب مؤید این اظهارات است و نشان می‌دهد که در کودتای ۱۲۹۹ و حوادث بعدی آن شبکه مفصل اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران، که از سال ۱۸۹۳ میلادی / ۱۳۱۰ ق. یعنی از سه سال قبل از قتل ناصرالدین‌شاه به‌وسیله سِر اردشیر ریپورتر اداره می‌شد، نقش اصلی و تعیین‌کننده داشت. این شبکه بود که رضاخان را برکشید و پرورش داشت و تمامی مقدمات کودتا را فراهم آورد و سپس مسیر دشوار او را در تأسیس سلطنت پهلوی هدایت و هموار کرد.

البته در کودتا سرلشگر سِر ادموند آیرونساید (بعدها: بارون آیرونساید اول)، فرمانده نیروهای نظامی انگلیس مستقر در شمال ایران (نورپرفورس)، نیز نقش داشت. ولی باید توجه نمود که این نقش محدود بود. آیرونساید تنها مدت کوتاهی

در منطقه و در ایران بود. او از ۴ اکتبر ۱۹۲۰ تا ۱۷ فوریه ۱۹۲۱، یعنی کمتر از چهارماه و نیم فرمانده نورپرفورس بود که مأموریت جنگ با بلشویک‌ها را به عهده داشت. وی در طول زندگی‌اش نیز ارتباطی با ایران نداشت و بنابراین نقش او در کودتا نمی‌تواند همسنگ و حتی قابل مقایسه با نقش اردشیر ریپورتر باشد که به‌عنوان رئیس شبکه اطلاعاتی بریتانیا در ایران تا زمان کودتا ۲۸ سال در ایران اقامت داشت و بر حوادث مهمی چون انقلاب مشروطه و غیره تأثیر نهاده بود. البته آیرونساید به‌عنوان فرمانده نیروهای نظامی انگلیس در شمال ایران سهم معینی در کودتا داشت ولی او مجری دستورات وزیر جنگ وقت بریتانیا، یعنی سر وینستون چرچیل، بود. بعدها همین چرچیل، به‌عنوان نخست‌وزیر وقت بریتانیا، نقش سرنوشت‌سازی در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ایفا کرد.

۳- پیشینه سازمان اطلاعاتی بریتانیا

فعالیت اطلاعاتی انگلیسی‌ها در ایران پیشینه‌ای به قدمت تاریخ سازمان اطلاعاتی انگلیس دارد. سازمانی که با نام اینتلینس سرویس شهرت فراوان یافته، در دوران سلطنت الیزابت اول، در نیمه اول سده شانزدهم میلادی، به وسیله لرد بورلی (سرویلیام سیسیل)، نیای خاندان سیسیل (لردهای سالیسبوری) و وزیراعظم الیزابت، تأسیس شد و سرفرانسیس والسینگهام به‌عنوان رئیس آن منصوب گردید. سازمان فوق در آغاز "سرویس مخفی علیاحضرت ملکه Majesty's Secret Service Her" نامیده می‌شد و در دوران سلطنت الیزابت ریاست آن با والسینگهام بود. این سازمان بر اساس تجربه ونیزی‌ها تأسیس شد. ونیز اولین دولت اروپایی است که در سده پانزدهم میلادی به تأسیس سفارتخانه در کشورهای خارجی دست زد و به جمع‌آوری اطلاعات از کشورهای دیگر پرداخت.

سر فرانسویس والسینگهام، اولین رئیس اینتلجنس سرویس

والسینگهام برای تأسیس این سازمان از دانش‌آموختگان حوزه‌های علمیه آکسفورد و کمبریج استفاده شایان کرد به‌ویژه برای جاسوسی در میان طلاب کاتولیک و در فرانسه کاتولیک. تعبیر "حوزه علمیه" را برای این دو مرکز علمی به‌کار می‌برم زیرا در آن زمان آکسفورد و کمبریج از مدارس مهم علوم دینی اروپا به‌شمار می‌رفتند و بیشتر اساتید و طلاب این دو حوزه به پاپ و کلیسای رم وفادار بودند. از دوران الیزابت، اشراف پروتستان سرکوب خونین هواداران پاپ و کلیسای رم را در سراسر انگلیس و به‌ویژه در حوزه‌های آکسفورد و کمبریج آغاز کردند و برای این منظور گروهی از اساتید و طلاب پروتستان را برای اهداف اطلاعاتی- جاسوسی به خدمت گرفتند. این افراد خود را به‌عنوان کاتولیک معرفی می‌کردند، به درون محافل مخفی کاتولیک‌ها نفوذ می‌کردند و به‌همراه کاتولیک‌های فراری به فرانسه پناه می‌بردند. در این دوران فضای خشنی بر انگلستان حاکم بود و در همین فضا بود که بر پایه چپاول و غارت اموال غنی کلیساها و صومعه‌ها طبقه جدیدی شکل گرفت که بعداً، در سده‌های هیجدهم و نوزدهم میلادی، بزرگ‌ترین امپراتوری استعماری تاریخ بشری را پدید ساخت و با همین سرمایه اولیه بود که از سده شانزدهم تکاپوهای تجاری ماوراء بحار الیگارش‌ی انگلیس آغاز شد. از جمله این مأمورین مخفی کریستوفر مارلو، شاعر و ادیب نامدار انگلیسی و نویسنده نمایشنامه‌های معروف "دکتر فائوستوس" و "تیمور لنگ" است که فارغ‌التحصیل مدرسه کرپوس کریستی حوزه علمیه کمبریج بود. مارلو در ۲۹ سالگی در جریان یکی از مأموریت‌های اطلاعاتی به قتل رسید. برخی محققین شخصیت دکتر فائوستوس را، کسی که روح خود را به شیطان می‌فروشد، نمادی از شخصیت واقعی خود مارلو می‌دانند.



ویلیام سیسیل (لرد بورلی)، وزیر الیزابت اول و بنیانگذار سرویس اطلاعاتی انگلیس

Sir William Cecil, Baron Burghley (13 Sept 1520 – 4 Aug 1598)

والسینگهام فعالیت خود را در شرق (عثمانی، شمال آفریقا و ایران) از طریق پیوند و مشارکت با شبکه تجاری یهودیان در منطقه مدیترانه آغاز نمود که در رأس آن فردی به نام دکتر هکتور نانز قرار داشت. در منابع تاریخی، از جمله در منابع یهودی، از هکتور نانز به عنوان رهبر جامعه یهودیان مخفی مستقر در انگلیس عصر الیزابت یاد می‌شود. هکتور نانز به خاندان مارانوی پرتغالی نانز تعلق داشت که مناسه بن اسرائیل، اندیشمند نامدار یهودی سده هفدهم، از این خاندان است. نانز، مانند بسیاری از یهودیان سرشناس، طبیب بود و به این دلیل با عنوان "دکتر" شناخته می‌شد. او در عین حال تاجری ثروتمند بود و یکی از گردانندگان شبکه تجاری گسترده یهودیان- مارانوها در منطقه مدیترانه به‌شمار می‌رفت. نانز دوست صمیمی لرد بورلی و والسینگهام بود.

۴- سازمان اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران

گفتیم که فعالیت اطلاعاتی انگلیسی‌ها در مشرق زمین و از جمله عثمانی و ایران از حوالی نیمه سده شانزدهم به‌وسیله شبکه هکتور نانز آغاز شد. این دوران مقارن است با سال‌های سلطنت شاه طهماسب اول.

از بدو تأسیس کمپانی هند شرقی انگلیس، که سر ویلیام سیسیل و والسینگهام و دوستان و شرکای ایشان، بنیانگذاران آن بودند، و استقرار پایگاه‌های کمپانی فوق در بنادر هند، فعالیت‌های اطلاعاتی در ایران با کمپانی فوق پیوند می‌یابد و با توجه به ساختار فرهنگی شبه قاره هند و پیوندهای عمیق آن با ایران و رواج زبان فارسی در منطقه فوق، شبکه‌ای از کارگزاران تجاری- اطلاعاتی فارسی زبان شکل می‌گیرد. در تمامی سده هیجدهم فعالیت اطلاعاتی انگلیس در ایران از طریق هند تحقق می‌یابد و با مسئله هند پیوند دارد.

از اوایل سده نوزدهم میان وزارت خارجه انگلیس در لندن و حکومت هند بریتانیا بر سر امور ایران گاه رقابت‌هایی پدید می‌شود. در این رقابت همواره برنده حکومت هند بود. در واقع، دیپلماسی انگلیس در ایران با کمپانی هند شرقی، نه دولت بریتانیا، آغاز شد و موثرترین کارگزاران انگلیس در ایران



سِر فرانسس والسینگهام، اولین رئیس اینتلیجنس سرویس
Sir Francis Walsingham (c. 1532 – 6 April 1590)

وابستگان حکومت هند و کانون‌های مرتبط با آن بودند. سِر جان ملکم (حکمران بعدی بمبئی)، سِر گور اوزلی، سِر جان مکنیل، سرهنگ جوستین شیل، هنری راولینسون، چارلز آلیسون، سِر هنری دراموند ولف، و بالاخره هرمن نورمن، وزیر مختار انگلیس در تهران در زمان کودتا، نمونه‌های بارز مأمورانی هستند که یا کارگزار سرشناس کمپانی هند شرقی و حکومت هند بودند یا با این کانون پیوند عمیق داشتند. در مقابل، کسانی که مورد تایید حکومت هند نبودند با کارشکنی‌ها و توطئه‌ها مواجه می‌شدند و مأموریت‌شان به شکست می‌انجامید. نمونه برجسته، سِر چارلز مورای است که حکومت هند با او مخالف بود و به وسایل مختلف، از جمله انتشار یک مقاله تحریک‌آمیز در تایمز لندن، روابط او با شاه ایران (ناصرالدین شاه) را به تیرگی کشانید. بدینسان، در نیمه دوم سده نوزدهم هر چند دیپلماسی رسمی دولت بریتانیا در ایران تابع وزارت امور خارجه در لندن بود ولی امور نظامی و اطلاعاتی ایران، همچون گذشته، در دست حکومت هند بریتانیا بود. این امر تا استقلال هند ادامه یافت. برای مثال، سروان (کاپیتان) شاپور ریپورتر، که در سال ۱۹۴۷ به عنوان رابط ویژه سرویس اطلاعاتی بریتانیا با محمد رضا پهلوی به ایران آمد، طبق اسناد موجود، از سوی لشکر اطلاعاتی ارتش هند بریتانیا *India, Intelligence Corps* مأموریت داشت. منطقه تحت پوشش اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا تمامی خاورمیانه عربی، از جمله عربستان و عراق، و حتی مصر و سودان را دربر می‌گرفت.

در استانه کودتای ۱۲۹۹ نیز چنین بود. به عنوان مثال، بریتون کوپر بوش، در بررسی خود پیرامون نقش دولت لندن و حکومت هند بریتانیا در سرزمین‌های عربی در سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۲۱ پس از بیان اختلافات وزارت خارجه و حکومت هند در تصدی امور اطلاعاتی کشورهای عربی می‌نویسد: به‌رغم این مناقشات بر سردامنه اختیارات و سیطره حکومت هند در عراق، تصدی امور اطلاعاتی ایران توسط حکومت هندی مورد اعتراض هیچ کس نبود. بوش می‌نویسد: «ایران حوزه طبیعی منافع و فعالیت حکومت هند بود.»

۵- شبکه صهیونیستی

در تبیین کودتای ۱۲۹۹ و استقرار سلطنت پهلوی باید نقش کانون جهانی‌وطنی معینی مورد توجه جدی قرار گیرد که در سال‌های پس از جنگ اول جهانی از اقتدار بی‌سابقه‌ای در ساختار دولت‌های غربی برخوردار شده بود. این کانون را، طبق عرف رایج در فرهنگ سیاسی معاصر، "صهیونیستی" می‌خوانم. از این واژه معنای عام آن را در نظر دارم که شامل صهیونیسم ماقبل هرتزل نیز می‌شود و در ترکیب آن هم یهودیان و هم غیریهودیان حضور دارند. درباره این کانون و فرآیند تاریخی تکوین و اقتدار آن در مجلدات منتشر شده کتاب زرسالاران به تفصیل سخن گفته‌ام و در جلد هفتم کتاب فوق نقش مفصل آن را در تاریخ ایران، از سده هفدهم میلادی به بعد، معرفی خواهم کرد.

این کانون در ایران هر چند با شبکه رسمی اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا پیوند تنگاتنگ داشت و استخوان‌بندی آن را تشکیل می‌داد ولی مستقل از آن نیز عمل می‌کرد و به عبارت دیگر به دنبال منافع خود و تحقق اهداف خاص خویش بود. این سنتی است که، چنان‌که گفتیم، از بدو تأسیس اینتلینس سرویس از طریق شراکت لرد بورلی و سر فرانسیس والسینگهام و سایر درباریان الیزابت با دکتور هکتور نانز و شبکه یهودی- مارانوی فعال در منطقه مدیترانه و شرق نهاده شد. این سنت در اروپای سده‌های هفدهم و هیجدهم میلادی تثبیت شد یعنی در دورانی که یهودیان درباری Court Jews به شکل گسترده به عنوان پیمانکاران نظامی- تدارکاتی و اطلاعاتی دولت‌های کوچک و بزرگ اروپایی عمل می‌کردند و طبقه اجتماعی قدرتمندی در قاره اروپا به شمار می‌رفتند. این سنت تا به امروز تداوم یافته است. برای نمونه، در بررسی نقش سر شاپور ریپورتر در ایران به‌طور مسجل می‌دانیم که وی افسر عالی‌رتبه اینتلینس سرویس بود و تا درجه سرتیپی ارتقاء یافت. ولی در عین حال می‌دانیم که وی با لرد ویکتور روچیلد، مقتدرترین زرسالار یهودی زمان خود، رابطه خاص داشت در حدی که پیتر رایت، مأمور بازنشسته ام. آی. ۵ از او به‌عنوان رئیس



سر روفوس اسحاق (لرد ردینگ)، نایب السلطنه هند
و بنیانگذار حکومت پهلوی در ایران

یک شبکه یاد می‌کند که به‌طور خصوصی از طریق روچیلد برای سِر دیک وایت، رئیس کل اینتلجنس سرویس، کار می‌کرد. به عبارت دیگر، طبق یک سنت جا افتاده و کاملاً رایج، کانون فوق نقش پیمانکار خصوصی را برای سازمان‌های اطلاعاتی غرب ایفا می‌نمود. این نقش پیمانکاری را در عملکرد شبکه بدامن در حوادث سال‌های ۱۳۲۵-۱۳۳۲ ایران نیز به‌روشنی می‌توان دید.

می‌دانیم که در دوران نخست‌وزیری دیوید لویدجرج، لرد ردینگ (سِر روفوس اسحاق) به‌طور منظم گزارش‌های اطلاعاتی دقیق از مسایل محرمانه بین‌المللی در اختیار او قرار می‌داد. این مربوط به دوران قبل از انتصاب لرد ردینگ به نیابت سلطنت هند است و با توجه به این که وی هیچ سمت رسمی در سازمان‌های اطلاعاتی بریتانیا نداشت، روشن است که وی نقش رابط یک سازمان گسترده جهانی را ایفا می‌نمود که در پیرامون کانون‌های زرسالار جهانوطن عمل می‌کردند. نمونه‌ای از این گزارش‌ها در زندگینامه لرد ردینگ نوشته مونتگمری هاید مندرج است. برای نمونه، در ۲۱ ژوئن ۱۹۱۷ ردینگ به لوید جرج می‌نویسد:

«از یک منبع بسیار موثق به من اطلاع داده شده که پادشاه اسپانیا می‌ترسد در صورت پیروزی متفقین پایه‌های نهاد سلطنت در این کشور متزلزل شود و این امر بر نگاه او به متفقین اثر گذاشته است. او تصور می‌کند که شما می‌خواهید [در اسپانیا] جمهوری را جایگزین سلطنت کنید... بنظر من می‌رسد که چند کلمه از سوی شما می‌تواند در او اعتماد مجدد ایجاد کند. من می‌توانم این پیغام را در اسرع وقت ولی محرمانه به او منتقل کنم...»

ردینگ چنین ارتباط سطح عالی را با ویلسون، رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده آمریکا، نیز داشت.

برای روشن‌تر شدن چارچوب بحث و ایضاح عملکرد جهانی شبکه فوق و استقلال آن از ساختار رسمی دولت‌های بزرگ غربی باید این توضیح را نیز عرض کنم: یهودیت مخفی پدیده‌ای کاملاً رایج در اروپای سده‌های شانزدهم و هفدهم و هیجدهم میلادی بود و در این زمینه منابع پژوهشی مفصل و معتبری

موجود است. این گروه با اسامی مختلفی چون یهودیان مخفی Crypto Jews، مسیحیان جدید Christians New، انوسیم Anusim و مارانو Marrano شناخته می‌شوند و کسانی که علاقمند باشند می‌توانند با جستجوی یکی از این واژه‌ها در اینترنت به اطلاعات فراوانی در این زمینه دست یابند. برای مثال، سایت google وابسته به دانشگاه استنفورد بیش از ۱۶۰۰ مدخل درباره یهودیان مخفی به‌دست می‌دهد.

امروزه میراث یهودیت مخفی در اروپا و قاره آمریکا پابرجاست. طبق تحقیقات برخی از دانشگاه‌های آمریکا، از جمله دانشگاه نیومکزیکو، هنوز نیز گروه قابل توجهی از یهودیان مخفی در ایالات متحده آمریکا زندگی می‌کنند که همچون گذشته هویت یهودی خود را پنهان کرده و خویش را به‌عنوان مسیحی معتقد معرفی می‌نمایند ولی درخفا همچنان یهودی هستند. طبق پژوهش محققین، برخی از خاندان‌های ثروتمند به‌ظاهر مسیحی ایالات متحده آمریکا، مانند خاندان استور، از زمره همین یهودیان مخفی هستند و حتی برخی از شخصیت‌های مهم تاریخ ایالات متحده به این گروه تعلق دارند. از جمله باید به وودرو ویلسون، رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا در سال‌های جنگ اول جهانی، اشاره کرد که به یک خاندان یهودی‌تبار مهاجر از آلمان تعلق داشت که در ظاهر مسیحی بودند. ویلسون، مانند لویدجرج در انگلیس، که درباره وی توضیح خواهم داد، با حمایت زرسالاران یهودی به‌قدرت رسید و در دوران وی دستگاه دولتی آمریکا در اختیار یهودیان مقتدری چون برنارد باروخ و سیمون بامبرگر و فلیکس فرانکفورت و هنری مورگنتو قرار گرفت. ویلسون فردی است که نوعی رسالت جهانی شبه مسیحایی را برای ایالات متحده آمریکا مطرح و تئوریزه کرد، برای این دولت وظیفه ایجاد نظم نوین جهانی را قائل شد و حرکت عملی در این راه را آغاز نمود. بر مبنای چنین پیوندها و نگرشی بود که ویلسون ایالات متحده آمریکا را به سوی مداخله در جنگ جهانی اول هدایت کرد و پس از پایان جنگ نیروهای آمریکایی را، برای تحقق «رسالت جهانی آمریکا در تحقق دموکراسی»، به مداخله نظامی در روسیه کشانید.

بر نمونه ویلسون تأکید می‌کنم زیرا وی از شخصیت‌های سیاسی مرتبط با بحث ماست: او رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده آمریکا در زمان کودتای ۱۲۹۹ در ایران بود و دستگاه سفارت آمریکا در دوران فوق نقش فعالی در امور سیاسی ایران ایفا می‌نمود. هنری فورد، سرمایه‌دار سرشناس آمریکایی، کتاب معروفی دارد درباره سلطه یهودیان بر دنیای غرب. او این کتاب را به‌صورت سلسله مقاله در سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۲۲ نوشته است. فورد می‌نویسد:

«آقای ویلسون زمانی که رئیس‌جمهور بود رابطه بسیار نزدیک با یهودیان داشت و، همانطور که همه می‌دانند، یهودیان بر دستگاه اداری او غالب بودند.» وودرو ویلسون، رئیس‌جمهور آمریکا در زمان جنگ اول جهانی در زمان کودتا وزیر مختار وقت آمریکا در ایران یک یهودی به‌نام دکتر جوزف کورنفلد بود. در این دوران تنظیم روابط سیاسی ایران و آمریکا به‌طور کامل در دست یهودیان و بهائیان بود. فرقه بهائی در اساس سازمانی است که به‌وسیله اعضای خاندان‌های یهودی بهائی‌شده هدایت شده و می‌شود. در پیرامون سفارت آمریکا در ایران اعضای فرقه بهائی به‌شدت فعال بودند و در واشنگتن حسین علاء و علیقلی خان نبیل‌الدوله و مورگان شوستر نمایندگان دولت ایران به‌شمار می‌رفتند. حسین علاء از گردانندگان سازمان ماسونی بیداری ایران و بابی بود، علیقلی خان نبیل‌الدوله عضو خاندان ضرابی کاشان و از سران فرقه بهائی و دوست صمیمی عباس افندی بود. او ماسون درجه سی و سوم بود یعنی در عالی‌ترین رده ماسونی جای داشت. مورگان شوستر نیز به خاندان یهودی شوستر تعلق داشت و زمانی که با حمایت اعضای این شبکه به ایران آمد بهائیان تهران در یک اقدام سازمان‌یافته تا حوالی قزوین به استقبال وی رفتند.

اعضای این شبکه در کودتای ۱۲۹۹ و صعود سلطنت پهلوی بسیار مؤثر بودند. برای مثال، و صرف‌نظر از نقش مخرب ایشان در ماجرای کمیته مجازات و عملیات خرابکارانه‌شان علیه نهضت جنگل (به‌ویژه کودتای سرخ احسان‌الله خان دوستدار)، [۱] و سایر اقداماتی که زمینه‌های سیاسی و روانی کودتا را فراهم ساخت، از جمله، سردار جلیل مازندرانی عضو کمیته آهن و از عناصر

مؤثر در کودتا بود و علی‌محمد خان موقرالذوله نیز در کودتا مشارکت داشت و به‌پاس این نقش وزیر کابینه سید ضیاء شد.

۶- نیروهای خارجی مؤثر در کودتا

پژوهش ده ساله من ثابت می‌کند:

۱- کودتای ۱۲۹۹ طرح کانونی در حاکمیت امپراتوری بریتانیا بود که نماینده منافع شبکه جهانی معینی به‌شمار می‌رفت که پیوندهای وسیع و عمیق با زرسالاری یهودی داشت. این همان کانونی است که امروزه از آن با عنوان "لابی صهیونیستی" یاد می‌شود. در تاریخنگاری بریتانیا نیز از عناصر مسیحی وابسته به این کانون، کسانی مانند لرد روزبری و چرچیل و بالفور و غیره، گاه با عنوان "صهیونیست‌های نصارا" یاد می‌شود.

۲- عملیات نهایی کودتا با دستور مستقیم لرد ردینگ، نایب‌السلطنه وقت هند، و سر وینستون چرچیل، وزیر جنگ وقت بریتانیا، به سر اردشیر ریپورتر و ژنرال آیرونساید آغاز شد و به فرجام رسید.

۳- کودتای ۱۲۹۹ طرح مورد قبول و تأیید لرد کرزن، وزیر خارجه و رئیس دستگاه رسمی دیپلماسی بریتانیا، نبود. او طراح قرارداد ۱۹۱۹ بود و تا آخرین لحظه بر تحقق این طرح پافشاری کرد لیکن تمامی اقدامات او با دسیسه کانون پیشگفته مواجه شد که طرح استقرار سلطنت پهلوی را به‌طور غیررسمی و پنهان از کرزن پیش می‌برد.

۴- پس از پیروزی کودتا با حمایت فعال سازمان اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا و در دوران ۵ ساله حکومت لرد ردینگ در هند به‌سرعت طرح انحلال حکومت قاجار و استقرار حکومت پهلوی تحقق یافت به‌نحوی که در پایان مأموریت ردینگ در هند سلسله پهلوی رسماً در ایران مستقر شده بود. اعلام رسمی سلطنت رضا شاه در آذر ۱۳۰۴ / دسامبر ۱۹۲۵ صورت گرفت، در دی ۱۳۰۴ / ژانویه ۱۹۲۶ دوران مأموریت لرد ردینگ در هند پایان یافت و در اول آوریل لرد ایروین (از خاندان وود) به‌عنوان نایب‌السلطنه جدید وارد هند شد و

ردینگ عازم لندن شد. در پایان آوریل و اوّل مه ۱۹۲۶ مراسم تاجگذاری رضا شاه در تهران برگزار شد.

۵- کانون فوق برای تحقق طرح خویش از شبکه گسترده عوامل خود در ایران، که در پیرامون شبکه اردشیر ریپورتر مجتمع بودند، بهره جست.

۷- لابی صهیونیستی در حکومت بریتانیا

در زمان کودتای ۱۲۹۹ لابی صهیونیستی در بریتانیا در اوج اقتدار خویش قرار داشت و سلطه آن بر سیاست و اقتصاد انگلیس در حدی بود که ویلفرید اسکاون بلونت، آزادیخواه نامدار انگلیسی و دوست سید جمال‌الدین اسدآبادی، در نامه خود به دکتر سید محمد هندی (۲۸ ژوئیه ۱۹۱۳) از سیطره آن به‌عنوان «مرگ انگلستان به‌عنوان یک ملت» یاد می‌کند. بلونت می‌نویسد:

«امروزه امپراتوری بریتانیا نه به‌وسیله انگلیسیان و طبق اصول انگلیسی یا حتی به‌خاطر منافع انگلیسی، بلکه به‌وسیله یک دارودسته اشرار بین‌المللی اداره می‌شود که تمامی حیات اجتماعی ما را به فساد کشیدند و پول تنها خدای آنان است... انگلستان به‌عنوان یک ملت، با تمامی آرمان‌های کهن آن و به سان سایر ملت‌های مسیحی، دیگر مرده است...»

بلونت، که خود به یکی از خاندان‌های اشرافی انگلیس تعلق دارد، در این نامه به‌طور مشخص به کسانی چون دیوید لویدرج و وینستون چرچیل اشاره می‌کند و ایشان را به‌دلیل دریافت رشوه از گادفری اسحاق، رئیس کمپانی مارکونی و برادر لرد ردینگ (سرروفوس اسحاق)، پست و فرومایه و کارگزار سرمایه‌داران مالی یهودی می‌خواند. اشاره بلونت به ماجرای است که در تاریخ‌نگاری بریتانیا به رسوایی مارکونی Scandal Marconi معروف است. بلونت می‌نویسد:

«در زمانه من هیچ چیز روشن‌تر از این ماجرا نزول شرف رادر حیات اجتماعی ما آشکار نمی‌کند. این ماجرا به آشکارترین شکل نشان می‌دهد که سیاستمداران ما تا چه اندازه به خاطر ارزش‌های نازل مالی سقوط می‌کنند؛ و ابعادی را که اخلاق بازار بورس جایگزین اخلاق کهن‌تر تجارت شده و فراتر از همه میزان اقتدار دارودسته بیگانه سرمایه‌داران مالی یهودی را، که مجلس عوام ما را به

چنگ خود گرفته‌اند، روشن می‌کند. تنها این نیست که امروزه دو یهودی در کابینه ماحضور دارند، بلکه تقریباً تمامی وزرای ما انسانهای نیازمندی هستند که از طریق زنجیرهای قیود شخصی به آنها وابسته‌اند یا از آنان پیروی می‌کنند و لذا نمی‌توانند مخالفت خود را با سست اخلاقی همکارانشان بیان کنند حتی زمانی که از عمل خویش شرمسارند...»

گفته بلونت درباره «مرگ ملت‌های مسیحی» با تصویر اجمالی که از وضع آمریکای دوران ویلسون به‌دست دادم منطبق است. باید اضافه کنم که درباره فرانسه دوران ژرژ کلمانسو، نخست‌وزیر فرانسه در سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۲۰، نیز این تحلیل صدق می‌کند. کلمانسو همان کسی است که از سال ۱۸۹۸ در روزنامه "طلوع" او جنجال بر سر محاکمه دریفوس آغاز شد. دریفوس یک افسر یهودی بود که طبق مدارک مستند به جرم جاسوسی برای آلمان دستگیر و در دادگاه‌های متعدد محاکمه و محکوم شده و اینک شبکه مقتدر صهیونیستی دنیای غرب با تمامی قدرت برای تیرئه او وارد میدان شده بود. مقاله "من متهم می‌کنم" امیل زولا اولین بار در همین روزنامه منتشر شد. (خانواده زولا از وابستگان روچیلدها بودند و پدرش رئیس شبکه تراموای روچیلدها در وین.) روزنامه فوق با پول یهودیان ثروتمند فرانسه اداره می‌شد و کلمانسو در تمامی دوران حیات خود به این کانون وابستگی داشت. حتی در منابع کاملاً رسمی، مانند دائرةالمعارف آمریکانا، از او به‌عنوان دوست صمیمی سر بازیل زهارف یاد می‌شود. زهارف (یهودی) بزرگترین دلال جهانی اسلحه در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم است که به‌دلیل شرکت در عملیات دسیسه‌گرانه شهرت افسانه‌ای دارد. لویدجرج یکی دیگر از دوستان صمیمی زهارف بود. جالب‌تر اینجاست که کلمانسو نیز مانند لویدجرج یک یهودی را به‌عنوان منشی مخصوص در کنار خود داشت. منشی لویدجرج سر فیلیپ ساسون بود و منشی و دستیار اصلی کلمانسو یهودی به‌نام ژرژ ماندل (لویی ژرژ روچیلد) از وابستگان روچیلدهای فرانسه. (۲)

◀ توضیحات و مأخذ:

۱ - عبدالله شهبازی - «چه کسانی قزاق گمنام را بر ایران مسلط کردند؟» منبع: روزنامه ایران - و به نقل از مرکز دائرالمعارف بزرگ بزرگ اسلامی - |۱۳۹۲/۱۲/۵|
<http://www.cgie.org.ir/fa/news/9873>

۲ - منبع سایت عبدالله شهبازی : « کانونهای استعماری ، کودتای ۱۲۹۹ و صعود سلطنت پهلوی (سخنرانی در کنفرانس هشتادمین سالگرد کودتای ۱۲۹۹
abdollah.shahbazi@gmail.com

فصل یازدهم

سیمیتقو و ایل شگاک

در این فصل از کتاب شرحی از شورش اسماعیل آقا سیمیتقو که قبل از کودتا ۱۲۹۹ بر علیه حکومت مرکزی آغاز شده بود و تا هنگام کشته شدن او که در سال ۱۳۰۹ پایان یافت می‌آورم.

تورج اتابکی در مقدمه کتاب «ایران و جنگ جهانی اول، آوردگاه ابرقدرت‌ها» می‌نویسد: «اسماعیل آقا سیمکو، جنگ سالار کرد» عنوان مقاله‌ای از مارتین ون برونسن صاحب کرسی M ISI مطالعات تطبیقی جوامع اسلامی معاصر در دانشگاه اوترخت است که نگارنده فصل پنجم کتاب «ایران و جنگ جهانی اول، آوردگاه ابرقدرت‌ها» را به آن اختصاص داده است. او در این فصل اسماعیل آقا معروف به سیمکو را سرشناس‌ترین چهره در مرز ایران و عثمانی می‌داند که زیرکانه از امکاناتی که در تاریخ پرآشوب منطقه در ربع قرن بیستم فراهم ساخت، سود برده و تعادل خود را بین عثمانیان و روس‌ها و ایرانیان و سپس انگلیسی‌ها حفظ کرد. برونسن در ادامه این فصل به طوایف کرد در میان دولت‌های بزرگ اشاره می‌کند و پس از آن دوباره به موضوع سیمکو بازگشته و شرحی بر شورش او علیه حکومت مرکزی می‌دهد. «و در باره اش اینگونه شرح می‌کند:

سیمکو به مقام رهبری کل شگاک، دونی ایل بزرگ کردهای ایران، دست یافت. فقط ایل گلهدر غرب کرمانشاه از آن بزرگ‌تر بود. شگاک‌ها در مناطق کوهستانی صومای و برادوست در غرب سلماس و ارومیه سکونت داشتند. حول و حوش سال ۱۹۲۰ آن‌ها به استثنای اتیاع غیر طایفه‌ای خود به حدود ۲۰۰۰ خانوار بالغ می‌شدند.



اسماعیل آقا سیمیتقو

در این دوره آماری ز طوایف همسایه در دست نیست، ولی از ارقامی از دهه ی ۱۹۶۰ می توان ظرفیت نسبی آن ها را در روزگار سیمکو حدس زد: (۱) شگاک - ۴۴۰۰ خانوار، میلان ۲۰۳۰ ، منگور - ۱۵۰۰ ، هرکی - ۱۳۵۰ ، جلالی - ۱۱۳۵ ، مامش - ۹۵۰ ، زرزا - ۷۵۰ ، پیران - ۶۵۰ ، بیگ زاده - ۵۰۰ ، حیدران - ۳۰۰ .

گفتنی است که این طایفه ها اغلب دارای جمعیتی در طرف دیگر مرز نیز هستند که در این ارقام به حساب نیامده اند. به ویژه هرکی و حیدران بزرگ تر از آن اند که این اعداد نشان می دهند.

تا ۱۹۲۰ فقط اقلیتی از شگاک ها هنوز کاملاً کوچ رو باقی مانده بودند. تابستان ها از مراتع خالصه ی تگور و دشت بیل استفاده می کردند و زمستان ها از جلگه ی سلماس و ارومیه . بیش تر طایفه دامدار بودند و زمستان ها را در دهکده های کوهستانی می گذراندند. شگاک ها بر عده ای گرمانج (کشاورز کرد غیر طایفه ای) سیطره داشتند که جمعیت آن ها سه برابر خود شگاک ها بود. رابطه ی همزیستی / انگلی همانندی نیز با مسیحی های بین خود داشتند. بسیاری از مسیحیان کما بیش ثروتمند بودند و افزون بر زراعت و صنعت به دامپروری نیز می پرداختند. برخی از آن ها نزدیک به ۱۰۰۰ گوسفند و ۴۰ اسب داشتند. احشام را تابستان ها دو سه چوپان شگاک با گله های طایفه به بیلاق می بردند و مردان دیگر برای کشت و کار در روستا می ماندند. (۲)

طایفه در آمدی هم از راه غارت داشت. شگاک در چپاولگری و راهزنی مشهور بودند. برخی نویسندگان حتی ادعا کرده اند که در آمد اصلی آن ها از این راه بوده است نه از دامپروری. آماج حملات آن ها گویا پیش تر جمعیت های یکجا نشین دشت ها و دره ها بوده اند تا کاروان های تجاری. قربانیان معمولاً آشوری ها) نسطوریان یا گرویدگان به کلیسیایی اروپایی یا امریکایی) و شعیان آذری بودند. اما شگاک ها همه را بدون استثنا غارت نمی کردند. نیکیتین دیده است که دشت نشینان تنگدست در مورد جعفر اقا، برادر بزرگ سیمکو که بدنامی طایفه بیشتر به خاطر او بود، نظر مثبتی داشته اند؛ زیرا « بارها پیش آمده که

وقتی خرپولی را لخت کرده، مقداری از اموال غارتی را بین فقرا تقسیم کرده» (۳). ایل شگاک از طوایف بسیاری در اندازه ها و مراتب نابرابر تشکیل می شود. فهرست هایی که نگارنده به دست آورده تا ۲۵ طایفه را در بر می گیرند که از ۹ طایفه بیش تر نام برده می شود. (۴) از میان همگان ۳ طایفه را دارای اهمیت محوری و سلطه سیاسی می شناسند: عبدوئی یا عودوئی، مامدی یا ممدوئی، و کاردار. بقیه بیش تر حاشیه ای به نظر می رسند و زمانی به طوایف نامبرده ملحق می شوند که آن ها رئیس مقتدری داشته باشند. در مواقع دیگر چندان محلی از اعراب ندارند. بعضی طوایف ظاهراً موقعیت وابسته ای مانند «تحت الحمایه» داشته اند. چنان که نیکولا گیلان درباره زیر طایفه نیرومند هواره می نویسد:

طایفه ای ... که به نوعی خراجگذار شگاک است، چون رئیس آن از قدیم خود را وامدار آقا شناخته است... آن ها جنگ طلب نیستند و اغلب پیش ور و دامدارند. ولی گاهی شگاک ها ایشان را به جنگ می کشانند و از اقدامات تلافی جویانه ی طوایف دیگر زیان می بینند. (۵)

سال ۱۸۵۷ که بلاو از منطقه دیدن کرد هواره هنوز طایفه کاملاً مستقلی در همسایگی شگاک بود؛ ولی در همه فهرست های جدیدتر، آن را جزو شگاک می دانند بدون این که جایگاه نازل تری داشته باشد. به همین سان طایفه ی مامدی که در آغاز قرن از اعضای مهم شگاک بود در ۱۸۵۷ طایفه ی کوچ رو مستقلی بوده است. (۶) پس تبدیل شگاک به ایل کنونی در نیمه ی دوم سده ی نوزدهم رخ داده که بسیاری از طوایف دیگر روی به انحطاط نهاده اند. یکی از عواملی که این رشد را ممکن ساخت و در ظهور خان های مقتدر متأثر افتاد در مطالعه ای راجع به زد و خوردهای مرزی به خوبی نمایان است. ناحیه ی صومای را سلسله ی کردی به نمایندگی از عثمانیان اداره می کرد. دولت ایران شگاک ها را که آن زمان در جنوب این ناحیه زندگی می کردند تشویق به تصرف صومای کرد و از ۱۸۴۱ تا ۱۸۹۳ به دست اینان افتاد. (۷) به عنوان پاداش و بعدها در تلاش بی ثمری برای جلوگیری از حملات شگاک ها به مرز ایران، دولت ایران خوانین شگاک را به والیگری نواحی مرزی گمارد.

ایل شگاک دارای دو پزاقا یا تیره ی ملکانه، منسوب به وطایف عبدوئی و کاردار، است. اولی خود را از نسل خان ها کردی می دانست که در جنگ های صلاح الدین تیوبی شرکت کرده بودند. این دو خاندان همواره برسر رهبری کل ایل یکدیگر رقابت داشتند؛ اما اغلب اوقات، هریک بر بخشی از ایل حکومت داشت.

در آغاز قرن دست کم سه خان برسر رهبری کل شگاک ها با یکدیگر رقابت داشتند. نیرومند ترین آن ها احتمالاً علی آقا از پزاقای عبدوئی بود. پسران او (۸) جعفر آقا و اسماعیل آقا خود جنگاورانی دلاور و تاراجگرانی بی باک شناخته می شدند. خان دوم عمر آقا رئیس طایفه ی مامدی بود (منابعی گفته اند او عمومی سیمکو بود؛ تشنت آرا بسیار است). سومی مصطفی آقا (سپس برادرش اسماعیل) از پزاقای کاردار بود که طوایف کوچک و بزرگی را زیر فرمان خود داشت. در این دوره بسیاری از خان ها کنار رفتند. بخش دیگری از پزاقای عبدوئی به سرکردگی یوسف، برادر علی، که در ناحیه ی جنوبی تری سکونت داشتند پس از آن که علی یوسف، برادر علی، که در ناحیه ی جنوبی تری سکونت داشتند پس از آن که علی یوسف را کنار زد پراکنده شدند و سپس بسیاری از آن ها به دست کار دارهای رقیب به قتل رسیدند. عمذ آقای مامدی رماقادات ایرانی در ۱۹۰۲ کشتند و مصطفی آقا در ۱۹۰۶ طمعه ی رقیبان عبدوئی خویش شد. در همین زمان جعفر آقا را هم که به رغم عنوان رسمی اش هنوز با حملات خود به ارومیه و سلماس و خوی مزاحم حکومت آذربایجان بود نظام السلطنه [حسین قلی خان مافی] حاکم و پیشکار آذربایجان، به تبریز دعوت کرد و خون او را ریخت. (۹)

شاید همین غیبت اغلب خان های کارآموده ی دیگر بود که رشد ناگهانی سیمکو را ممکن گردانید. با این حال او خود نیز سیاستمداری با هوش و فرصت طلب بود که می دانست چه زمانی با چه کسانی هم پیمان شود. در نوجوانی به برادرش جعفر در غارتگری هایش کمک کرده بود و خود راه او را پی گرفت و اشرار بسیاری را جذب موکب خویش کرد. در انقلاب مشروطه با

مشروطه خواهان (آذری های شهر نشین) درافتاد و بدون این که دعوت شده باشد با ۳۰۰ نفر سوار به نیروهای اقبال السلطنه، حاکم ماکو، پیوست که به پیوست که به ستیز با انجمن خوی برخاسته بود. پاداشی که گرفت این بود که نایب الحکومه ی منطقه ی قُطور شد. اگرچه چپالگری های وی هنوز ادامه داشت حکومت مرکزی بر انتصاب او مهر تأیید زد. (۱۰)

تا آغاز جنگ جهانی اول نه عثمانیان و نه روس ها هیچ یک اراضی شگاک را نگرفتند. روابط سیمکو با هردولت بیش تر غیرمستقیم بود. پیش از ۱۹۱۳ او گویا با آذری هایی که ضد روس و طرفدار عثمانی بودند همکاری می کرد، اما در این سال یکی از آن ها را که به او پناه آورده بود برای خوش خدمتی تسلیم روس ها کرد. (۱۱) از قرار معلوم کارش نتیجه داد و در همین سال ناظر روسی تسلیم روس ها کرد. از قرار معلوم کارش نتیجه داد و در همین سال ناظر روسی نوشت دو خان که پیش تر تحت الحمایه ی اسماعیل آقای کار دار (رقیب اصلی سیمکو) بودند با فشار روس ها به سیمکو سوگند وفاداری خوردند. (۱۲) اکنون سیمکو با ملیون کرد تماس دائم داشت و ظاهراً گفتمان آن ها را پذیرفته بود، هرچند روشن نیست که برای او چه معنایی داشت.

سیمکوبا یکی از خواهران شیخ سید طاها، نواده و جانشین شیخ عبیدالله معروف، پیمان زناشویی بسته بود. (۱۳) این وصلت برای او سود فراوان داشت زیرا طاها پرنفوذترین مرد سرحد و از رهبران ملی گرای کرد بود. دهه ی بعد، سیمکو و طاها با یکدیگر همکاری زیادی پیدا کردند.

یکی آشنا دیگر سیمکو عبدالرزاق بدرخان از خاندان ملی گرای مشهور وازنسل امیران بوتان بود. سید طاها و عبدالرزاق و برادر سیمکو جعفریک بار به روسیه دعوت شده بودند و با « هدایای نفیس و پیغام های تشویق آمیزی که تخیلات و آمال ایشان را برمی انگیخت» (۱۴) باز گشته بودند. در ۱۹۱۲ عبدالرزاق انتشار ماهنامه ای کردی را در اترومیه آغاز کرد. ولای چندی بعد روس ها او را از اترومیه تبعید کردند و - به نوشته ی یک مورخ - مسئولیت نشریه را سیمکو به عهده گرفت، تا ۱۹۱۴ که دیگر منتشر نشد.

در سال های جنگ سیمکو خود را از درگیری ها کنار نگاه داشت و کشید، ضمن تعمیم سلطه خود به نواحی مرزی، همه ی درها را به روی خود بازنگه دارد. روس هایک بار او گرفتند و درتفلیس روانه ی زندان کردند، اما بعد که هویج را از چماق کارآمدتر دیدند اجازه دادند به آذربایجان برگردد به شرط آن که درخوی اقامت کند و «وفادار» بماند(۱۵) و پس از انقلاب روسیه که لشکر ژنرال باراتوف از کردستان مرکزی فراخوانده شد، سیمکوتوانست بسیاری از جنگ افزارهای ایشان از جمله توپ ها را به دست آورد. با شهرتی که در مقام یک رهبر ملی پیدا کرده بود از دیگر نقاط کردستان نیز سیل اسلحه به سوید او سراسرازیرشد. سلاح ها یا برجای مانده از روس ها بود یا به شبه نظامیان کردی تعلق داشت که در کنار عثمانیان جنگیده بودند.

ولی سیمکو تنها کسی نبود که خود را مسلح کرد. آشوریان نسطوری(افراد محلی، امابه ویژه گریختگان از هگاری که جنگنده تر بودند)نیزسلاحهای بسیاری داشتند و ارامنه ی مسلح آناتولی هم آن ها را تقویت می کردند. روس ها که درحال ترک محل قادر به محافظت از آن ها نبودند سلاح های زیادی برای آن ها گذاشتند و تشویقشان کردند که واحدهای رزمی تشکیل دهند. به نوشته ی ارفع(۱۶) یک هیئت نظامی فرانسوی نیز برای آشوریان اسلحه آورده بود تا بتوانند از خود در برابر عثمانیان دفاع کنند. آشوری ها همان آرزویی را داشتند که سیمکو داشت: تأسیس دولت مستقلی در ارومیه و سلماس. جمعیت مسلمان منطقه (آذری ها در دشت و کرد ها در کوه ها) آن را نمی پسندیدند و بیش تر از آن ها دولت ایران. گرسنگی و ویرانگری دوجانبه، که روس های درحال خروج سهم کوچکی در آن نداشتند، کین توزی مسیحیان و مسلمانان را به یکدیگر دوچندان ساخت. بیش ترین آسیب را آذری ها و کرهای « غیرطایفه ای» دیدند، زیرا مسیحیان جنگ افزارهای بهتری داشتند. در آشوب های ارومیه (فوریه ۱۹۱۸ / بهمن ۱۲۹۶) مسیحیان غلبه کردند و همه ی شهر را گرفتند. دولت ایران قادر نبود نظم را برقرار کند. از این رو حاکم تبریز دست بدامان سیمکو شد. به پیشنهاد او سیمکو

مَر شمعون، رهبر دینی و دنیوی نسطوریان، را برای گفت و گو درباره ی طرح اتحادی دعوت کرد و مارس ۱۹۱۸ ناجوامردانه فرمان قتل او را داد. (۱۷)

افراد سیمکو درنبرد قشون مهاجم عثمانی با ارامنه و نسطوریان، که انگلیسی ها کوشیدند با نیروی آن ها جلوی پیشروی عثمانیان را بگیرند، شرکت نکردند. اما بعد که اغلب نسطوریان، بی رهبرمانده و وحشت زده ، پا به فرار از ارومیه گذاشتند مردان او در تعیقب آنان به سربازان عثمانی پیوستند و بسیاری از آن ها رابه خاک و خون کشیدند (ژوئن یا ژوئیه ی ۱۹۱۸). (۱۸) آنگاه سربازان عثمانی وشبه نظامیان کرد(که کسانی گفته اند سیمکو وسید طاها گسیلشان کردند) وارد شهر شدند و باقی مانده ها را به یغما بردند. (۱۹)

در پی متارکه جنگ جهانی، عثمانیان از آذربایجان رفتند وحکومت نیرومندی درایالت برجای نماند. دولت ایران حاکمان تازه ای بر تبریز و ارومیه گماشت، اما اینان نتوانستند در غرب آذربایجان اعمال حاکمیت کنند. یگانه قدرتی که پایگاه نیرومندی داشت سیمکو بود که موکب شخصی خود را با چند صد سرباز عثمانی تقویت کرده بود. بسیاری از اینان کردها بودند؛ یا کردان فراری از خدمت یا کردهای دارای انگیزه های ملی. بقیه را مزدورانی تشکیل می دادند که سیمکو آنان را با مزد چشمگیر و وعده ی همسر جذب خود کرده بود. قشون نا کار آمد حکومت آذربایجان حریف مسلسل ها و توپ های ایشان (که برخی را از روس ها گرفته بودند) نمی شد.

حکومت تاچندی نتوانست سیمکو را رام کند و او گستاخانه تر از پیش پیش در دشتها جولان داد. حاکم ارومیه، سردار فاتح، برای دیدار با سیمکو به پایگاعش در چهریق (جنوب غربی دیلمان) رفت و با زبان خوش کوشید او را به راه بیاورد، ولی گویا سیمکو این را هم نشانه ی ضعف او گرفت و خراجی را که برای حفظ لشکرش نیاز داشت (و ایرانی ها آن را « غارت » می شمردند و او نامش را « مالیات» می گذاشت) حتی به نواحی پیش تری تحمیل کرد. اندکی بعد حاکم تبریز، مکرم الملک، به فناوری جدید متوسل شد و بمبی را در جعبه

ای شبیه ای شبیه جعبه ی شیرینی جاسازی کرد و برای او فرستاد. انفجار بمب به مرگ برادر کوچک سیمکو و سکانی از موکب وی انجامید ، اما به شخصی که هدف اصلی بود گزند نرسید.(۲۰)

شورش سیمکو بر حکومت مرکزی

در این میان سیمکو سرگرم تدارک برای اعلام استقلال بود. فوریه ی ۱۹۱۹ / بهمن ۱۲۹۷ نشست بین بزرگ ترین خان های کردستان ایران بر گزار شد و در باره ی خیزشی همگانی علیه دولت ایران گفت و گو شد. اما توافق به عمل آمد که تا اعلام نظر دولت های بزرگ دست نگه دارند. (۲۱) سید طاها که به سیمکو پیوسته بود و کاملاً با او همکاری می کرد(البته بدون این که منافع شخصی خود را فراموش کند) ماه مه ۱۹۱۹ / اردیبهشت ۱۲۹۸ برای جلب حمایت انگلیسی ها از تأسیس یک دولت مستقل کرد راهی بغداد شد. سیمکو خود نیز نامه ای با همین درخواست برای آرنولدتالبوت ویلسون، نماینده غیر نظامی دولت انگلیس در بغداد، نوشت. اما هیچ کدام قول مشخصی نگرفتند. به استناد منابع ارمنی(۲۲) در همین زمان سیمکو و سید طاها در برابر پیشنهاد بازگشت ارامنه به شرق آناتولی ایستادگی کنند و در مقابل به آن ها قول کمک دادند. سال های بعد، دوخان کرد تماس خود را هم با انگلیسی ها و هم با ملیون عثمانی حفظ کردند.

سیمکو منتظر اعلام قیام خان های دیگر نماند و خود دیلمان را گرفت و خوی را تاراج کرد. سپس به محاصره ی ارومیه پرداخت و بخشی از جمعیت آذری لکستان (شمال غربی دیلمان) را که از شناسایی حاکمیت او و پرداخت مالیات سرباز می زدند کشت. آن هایی را که گریختند تا شرفخانه در کرانه ی شمالی دریاچه ی ارومیه دنبال کرد. تا پاییز ۱۹۱۹ / ۱۲۹۸ نواحی شمال دریاچه نیز به اشغال کردهای سیمکو درآمد.(۲۳) اما تبریز صاحب فرمانده نظامی تازه ای به نام سردار انتصار شده بود که هر چقدر سرباز می توانست (از ژاندارمری و قزاقخانه و سوارا شبهه نظامی آذری) گرد آورد و سازماندهی

کرد. این سربازان به فرماندهی فیلیپوف، افسر قزاقی که تازه از تهران آمده بود، کردهای سیمکو را عقب راندند و تلفات سنگینی بدان ها وارد کردند. سیمکو به پایگاه کوهستانی خود در چهریق پناه برد و بسیاری از هوادارانش (شامل گروهی از سربازان سابق عثمانی) او را ترک گفتند. ولی به علتی نامعلوم (۲۴) فیلیپوف به جای این که کار را یکسره کند و سیمکو را به تسلیم بی قید و شرط وا دارد به مذاکره با او پرداخت و او قول داد که اموال غارتی لکستانی ها را بدیشان بازگرداند و سربازان عثمانی را مرخص کند و همه ی سلاح های خود را به دولت بدهد.

هیچ یک از وعده ها تماماً عملی نگردید و نتیجه کل ماجرا تقویت موضع سیمکو در میان کرده بود. حال گمان می رفت که وی می تواند مصون از مجازات در برابر دولت بایستد. در ۱۹۲۰/۱۲۹۹ او دوباره بر دشت های ارومیه و سلماس و جنوب منطقه خوی مسلط شد و بر ارومیه حاکمانی به انتخاب خویش گمارد: نخست مردی از اهالی شهر به نام ارشاد الملک را و سپس خان کردی از کهنه شهر به نام تیمور آقا و افرادی در ناحیه وسیعی جولان می دادند و بیش تر برای تهیه ی اسلحه و تأمین هزینه ی لشکر کشی های بعدی او دست به غارت می زدند. یک روز هزاران نفر از مردم ارومیه را از هر صنف و طبقه درباغی نزدیک شهر به گروگان گرفتند و ۴۰۰۰۰ قبضه تفنگ و همین اندازه سکه ی طلا درازای آزادی آن ها مطالبه کردند. (۲۵) بر روستاها نیز همین گونه «مالیات» می بستند. نیروی ژاندارمی که از تبریز برای آزاد سازی سازی منطقه آمد از کردها شکست خورد و مارس ۱۹۲۱ / اسفند ۱۲۹۹ از شرفخانه رانده شد. سیمکوباز خود را نیرومندتر نشان داد و پیروان بسیار دیگری به دست آورد.

پیروزی های دیگری بر قشون دولتی در همین سال قلمرو او را گسترش داد. در مارس ۱۹۲۱ سپاه او را هنوز «۱۰۰۰ سوار و ۵۰۰ پیاده، با پرچم عثمانی» می خواندند. تابستان که یورش او را شمار آن ها را ۴۰۰۰ نفر تخمین زدند

و در پائیز ۱۹۲۱ / ۱۳۰۰ به ۷۰۰۰ تن رسیدند. در واپسین یورش بزرگ او که تابستان ۱۹۲۲ / ۱۳۰۱ انجام گرفت نوشته اند ۱۰۰۰۰ تن شرکت داشتند. (۲۶) بر آوردها تقریبی است و جز در مورد آخری فقط بخشی از نیرویی را که او می توانست بسیج کند در برمی گیرند. به هر حال افزایش روسن است. رهبری سیمکو را شمار فزاینده ای از طوایف به رسمیت می شناختند.

اوایل ۱۹۲۰ «شورای خوانین کرد» جلسات متعددی به ریاست سیمکو برگزار کرده بود در آنها نه فقط سران برخی از بزرگ ترین طوایف آذربایجان (هرکی، بیگ زاده، جیدران، شگاک) بلکه سران ایل هر توشی و دیگر طوایف هگاری نیز شرکت جسته بودند. گفته اند سیمکو در ۱۹۲۱ / ۱۳۰۰ احمد خان نامی رابه راس کل هرکی گمارد و همه این طایفه بزرگ بر آن گردن نهادند. (۲۷)

در نیمه های ۱۹۲۱ / تابستان ۱۳۰۰ قلمرو سیمکو سرتاسر غرب دریاچه ی ارومیه تابانه و سردشت در جنوب و گوشه ی شمال غربی عراق را که انگلیسی ها و کمالیست ها هنوز بر سر آن با یکدیگر کشمکش داشتند در بر می گرفت. افزون بر همه ی ایل شگاک و طایفه ی هرکی، اکنون مامش و منگور و ده بُکری و پیران و زرزا و گورک و فیض الله بیگی و پیشدروی و طوایف کوچک اطراف بانه نیز به سیمکو پیوسته بودند. (۲۸) اکتبر ۱۹۲۱ / مهر ۱۳۰۰ قشون سیمکو وارد شهر ساوجبلاغ (مهاباد) شد که تا این تاریخ در دست نیروهای دولتی بود. از پادگان ژاندرمری ۲۰۰ نفر کشته و ۱۵۰ تن زخمی شدند و انگیزه و رفتار بسیاری از افراد سیمکو را شاید بتوان در پرتو این حقیقت دریافت که آن ها پس از فتح ساوجبلاغ، با این که بیش تر سکنه ی آن برخلاف اهالی ارومیه و دیلمان کرد بودند، بی درنگ دست به چپاول آن زدند.

دیگر ملّیون کرد بعداً از سیمکوبه خاطر این تاراجگری بازخواست کردند. کاشین تخم نفاق در میان کردها جز خدمت به دشمنان ایشان بود؟ در پاسخ این اتهام که رجل کردی از سلیمانیه به سیمکو وارد کرد او گفت اولاً ژاندارمری جنگ رابه داخل شهر کشانید و من نتوانستم مردانم را از ادامه ی نبرد تا

مرحله ی بعد اش که غارت بود باز دارم؛ درثانی، واکنش طوایف ده بُکری و منگور - که حوالی ساوجبلاغ زندگی می کردند- قابل پیش بینی نبود. (۲۹)

ساوجبلاغ را به پایتختی برگزیدند، اما سیمکو خود آن جا نماند و حکومت شهر را به حمزه آقا که خان وفا داری از طایفه ی مامش بود سپرد. شهر های آذری میاندوآب و مراغه و بناب تسلیم نامه به ساوجبلاغ فرستادند. (۳۰)

پیروزی نظامی پیاپی بر نیروهای دولتی به اعتبار سیمکو در چشم کردها افزود و شمار هوا خواهان او را فزونی بخشید. ژوئیه ی ۱۹۲۲ / تیر ۱۳۰۱ قلمرو او به نهایت وسعت خود رسید و از شرق و جنوب تا صائین قلعه (شاهین دژ) و سقز پیش رفت. البته سیمکو با طوایف جنوبی ترینیز پیوسته در تماس بود. در میوان و اورامان نفوذ داشت و حتی طوایف جنوبی تری در لرستان آمده ی خیزش به طرفداری از قیام او بودند. (۳۱) خان های کرد بسیاری در عراق و عثمانی هم با او روابط دوستانه داشتند. برنامه ی روشنی برای اقدام یکپارچه در کار نبود اما ارتباط با مرد نیرومند کامیابی همچون سیمکو زیان نداشت. پخش شد که دولت ایران چون از عهده ی کردها بر نمی آید قصد دارد به ان ها خود مختاری بدهد. (۳۲)

ولی شایعات بی پایه از کار ر آمد. پس از کودتای فوریه ی ۱۹۲۱ / اسفند ۱۲۹۹، رضا خان کمر به ساخت ارتش ملی پیش رفته و با انضباط و یکپارچه ای بسته بود و کوشش های او به زودی نتیجه می داد. در ۱۹۲۱ و حتی اوایل ۱۹۲۲ سیمکو توانسته بود شکست های مکرری بر نیروهای جورا جور دولت ایران (شبه نظامیان، قزاق ها، ژاندارم ها) وارد آورد بسیاری از جنگ افزار های ایشان را بگیرد. اما در اوت ۱۹۲۲ / مرداد ۱۳۰۱ عملیات سازمان یافته ی ارتش باز سازی شده ی ایران وی رابه زانو در آورده. (۳۳) پیروانش پراکنده شدند و جز مشتی یاران وفادار کسی در کنارش نماند. ناچار به خاک عثمانی گریخت و سپس روانه ی عراق شد. سیسیل ادموندز که در بدو ورود او به عراق با وی مصاحبه کرده است می نویسد که او دل خونی از دولت

های عثمانی و انگلیس داشته است. تولی همیشه وعده‌ی کمک داده ولی اکنون در برابر او صف آرایی کرده بود؛ و دومی با این که اوبه کارش می آمد دست روی دست گذاشته و نابودی او را تماشا کرده بود. (۳۴)

سیمکو در دوران پناهندگی اش در عراق بیکارنشت و بی درنگ آغاز به تحکیم پیوندهای پیشین با خان های مقیم عراق کرد تا زمینه‌ی ازگشت خود را به ایران آماده کند. با هم پیمان سابقش سید طاها تماس گرفت که اکنون برای بیرون راندن عثمانی ها از رو انداوز با انگلیسی ها همکاری می کرد و علاقه اش را به ماجرجویی های بیش تر در ایران از دست داده بود. یکی از کسان دیگری هم که با آن ها رابطه برقرار کرد شیخ محمود در سلمانیه بود، پرنفوذ ترین رهبر ملی جنوب کردستان که او نیز جندان علاقه ای به کارسیمکو نشان نداد. سیمکو حتی کوشید در دل رانده شدگان آشوری رخنه کند که انگلیسی ها به عراق برده بودند شان و همچنان در اندیشه‌ی بازگشت به ارومیه و سلماس بودند. هر جا رفت به او احترام گذاشتند اما هیچ کس حاضر نشد کمکش کند. در ۱۹۲۳ برای جلب حمایت عثمانیان به نزد آن ها رفت ولی از آن ها نیز خیری ندید. در ۱۹۲۴ ارضاخان بخشیدش به ایران بازگشت. در ۱۹۲۶ واپسین تلاش نافرجامش را برای باز پس گیری استقلالی که در گذشته کما بیش بدست آورده بود انجام داد و به یاری بخش هایی از طوایف هرکی و بیگ زاده شهر دیلمان را محاصره کرد. اما باز ناچار به فرار به عراق شد. در ۱۹۲۹ دولت ایران دو باره به بازگشت دعوتش کرد و حکومت اشنویه را به او پیشنهاد کرد. اما ند روز بع از ورودش، در شبیخونی که همین دولت قشه اش را ریخته بود. به قتل رسید. (۳۵)

سازمان بندی نیروهای سیمکو

بزرگترین کاستی جنبش سیمکو بی بهره گی اش از هرگونه سازمان بندی رسمی بود. فقط شبکه ای از روابط شخصی وجود داشت و نه حزبی برای سازماندهی هواداران در کار بود و نه حکومتی رسمی یا شورای جنگی. شهرهای مهم ارومیه و ساوجبلاغ را حاکمان منصوب سیمکو اداره می کردند که هر دو خان های بی نسبت با آهالی آن ها بودند و صرفاً پشت میز حاکمان پیشین گماشته ی تبریز نشسته بودند. نظامک مالیاتی منظم و معقولی وجود نداشت و خزنه ی سیمکو از محل غارت بی حساب و کتاب تأمین می شد. هر چند در این مورد در منابع مختلف، که اغلب طرف او را گرفته اند، به شدت اغراق شده است.

اندازه ی ارتش او، مانند همه ی ارتش های عشایری، پیوسته نوسان داشت. هسته ی کمابیش ثابت آن از موکب های خوانین، به ویژه موکب خود سیمکو و موکب عمرو خان رئیس طایفه ی کاردار ایل شگاک، تشکیل می شد. در ۱۹۱۶ موکب سیمکو چند صد سر باز پیشین ارتش عثمانی را در برمی گرفت که همه سرپا مسلح و آموزش دیده از مریبان آلمانی بودند. گفته اند او در ۱۹۲۱ - ۱۹۲۲ نیروی بزرگی ترکی داشت که ایرانیان و انگلیسی ها حدس می زدند دولت آنکارا در اختیارش گذاشته باشد. (۳۶) اگر چه دلیل برای سوء ظن آن ها به دست نیامده است. به احتمال قوی مئین کردی از کردستان ترکیه در موکب او بوده اند و نگارنده در تحقیقات خود بین کردهای ترکیه در دهه ی ۱۹۷۰ هنوز روایت های زیادی شنیده است در باره ی افرادی محلی که به شرق فته و به سیمکو پیوسته بوده اند. ولی حتی این هسته ی مرکزی نیز کاملاً ثابت نبود. بسیاری از سربازان عثمانی که به او ملحق شده بودند در لشکر کشی سال ۱۹۱۹ انتصار و فیلیپوف که عفو عمومی اعلام کردند تسلیم شدند. مزدورها نیز که بیش تر انگیزه ی مالی داشتند تا عرق ملی یا وفاداری شخصی، بر حسب افت و خیز مال و مکننت سیمکو می آمدند و

می رفتند. در حالی که کامیابی های پیاپی تا ژوئیه ی ۱۹۲۲ شمار نیروهای او را به نزدیک ۱۰۰۰ هوا خواه وفادار برای او نماند. (۳۷)

یک موکب قوی از لوازم کار هرخانه است که سودای رهبری درسر داشته باشد. قدرت که به دست آمد بسیاری دیگر نیز مزدور نیستند و نمی شوند بدو خواهند پیوست و شکم اینان را دیگر نیز که مزدور نیستند و نمی شوند بدو خواهند پیوست. شکم اینان را دیگر خان سیر نمی کندو بنابراین پاره ای نیست جز این که در برابر خدمات نظامی خود دست به غارت بزنند والبته نه این مزدورها در عارت ها شرکت نکنند؛ می خواهیم بگوییم که خانن ایلاتی های دیگری هم دارد که کم تر از او فرمان می برند.

در حمله ها و نبردهای سیمکو با قشون دولتی، نه فقط مزدوران که بسیاری از ایلیاتی های دیگر نیز شرکت می جستند. اکثر اینان از ایل شگاک و خاصه از طوایف عبدوئی و مامدی و کاردار بودند. در روزهای توانگری سیمکو، خان های طوایف دیگر نیز با مزدوران و ایلاتی های خود بدو می پیوستند. پیش ترین نفرت را طایفه ی هرکی می آورد. هرکی و مامش وفادارترین یاران سیمکو بودند. دیگران دیرمی آمدند و زود می رفتند. در ایام شوربختی، چه بسا نزدیک ترین دوستانش او را ترک می گفتند. عمرو خان، رئیس پزاقای کاردار و از این رو رقیب اصلی سیمکو در ایل شگاک، که بارها نماینده ی تام الاختیار سیمکو شده بود، در ۱۹۲۲ به او پشت کرد. به توسط شیخی محلی با حکومت تماس گرفت و عفوخواست و در مقابل سوگند وفاداری به حکومت خورد و برای جنگ با سیمکو اعلام آمادگی کرد. (۳۸)

گرچه سیمکوپس از آن که شکست خورد قدرت و ظرفیت بسیج نفرات زیاد را از دست داد. احترام او نزد طوایف محفوظ ماند؛ چنان که بلافاصله بعد از بازگشت اش به ایران از خان های ایل شگاک و طوایف هرکی و سورچی برای عرض ارادت با کبکبه و دبدبه به دیدنش رفتند. (۳۹)

سیمکو فقط از طایفه ها جلب حمایت نمی کرد؛ به جلب حمایت نمی کرد؛ به جلب حمایت دولت های بیگانه نیز اهتمام داشت. بارها از طریق خان هایی که

به انگلیسی ها نزدیک تر بودند - مثل سید طاها یا بابکر آقا پیشدروی - کوشید از آن ها و قول حمایت بگیرد (۴۰) اما در این کار اگر هم موفقیتی به دست آورد اندک بود. همزمان، با مقامات شوروی در قفقاز و کمالیست ها در وان تماس گرفت. برخی از نامه های اوبه شوروی ها را گویا بین راه باز می کردند. (۴۱) چنان که پیشتر گفتیم، مقامات انگلیسی و ایرانی تردید نداشتند که کمالیست ها سرباز در اختیار اومی گذاشتند. هیچ یک از این دولت های خارجی زمانی که او بیش ترین نیاز را کمک داشت از او پشتیبانی نکردند. اما در اوایل کارش روابط اوبا مسئولان دولتی (ایرانیان که حکومت فُطور رابه او دادند؛ و روس ها و عثمانیان که در دوران اشغال او را به رسمیت شناختند) موضع او را در میان کردها تقویت کرده بود. گفتیم که این روابط با دولت های همسایه همیشه در سیاست کردها وجود داشته در جنبش ملی آن ها نیز تا همین اواخر تأثیر گذاشته است. این ارتباط را می توان جزئی ناکسستنی از سیاست طوایف کرد دانست.

اتحاد بزرگی که سیمکو بین طوایف کرد پدید آورد تا زمانی دوام داشت که آن ها در حالت بسیج بودند. یکی از عواملی که آن ها را بسیج می کرد عرق ملی بود. اما شتاب کاهش پشتیبانی از او، در اوقات ادبار، حکایت از آن داشت که عرق ملی برای بیشتر پیروان او انگیزه ای فرعی بود. میان عشایر، بسیجی باید هدف روشن تر و نزدیک تری داشته باشد و امکان دستیابی به هدف، خواه با پیروزی نظامی (بر طایفه ی رقیب یا قشون دولتی) و خواه با صرف غارت، نباید بعید باشد. غارت های مکرر در جریان فتنه ی سیمکو، که بسیاری از میلیون در همان زمان و بعدها لکه ی ننگی بردامان او شمرده اند، صرفاً عارض بر آن نبود؛ برای حفظ بسیج طوایف و از این رهگذر اتحاد آن ها، شاید غارت ها ضرورت داشت. هنگامی که بسیج پایان می گرفت - در این مورد به سبب آن که اغلب طایفه ها احتمال موفقیت را بسیار اندک می دیدند و بنابراین رها می کردند - اتحاد آنآ از بین می رفت.

◀ توضیحات و مأخذ :

تورج اتابکی «ایران و جنگ جهانی اول، آوردگاه ابرقدرت‌ها» ترجمه حسن افشار - نشر ماهی - ۱۳۸۹ صص ۱۱۵ - ۱۰۳

پی نوشت ها :

- 1- H. Arfa, *The Kurds. An Historical and Political Study* (Oxford University Press, 1966), P 48;
محمود مشکور، نظری به تاریخ آذر بایجان و آثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن (تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰، ص ۱۹۰؛ دهقان، سرزمین زردشت. اوضاع طبیعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و تاریخی رضاییه (تهران، ابن سینا، ۱۳۴۸)، ص ۶۰
2. Ghilan, "Les Kurdes persans et l'invasion ottomane", *Revue du Monde Musulman*, 5 (1908), pp 7, 10, 14.
3. Nkitine, *Les Kurdes*, p 79.
4. List in Ghilan, "Les kurdes", *passim*; Mashkur, Nazari, p 190; Dehqan, Sarzamin, p 60; V. Minorsky, "Shikak" *EI*, 1st ed., 4, 1, p 290; *Central Asian Review* 7 (1959), p 179 (after Sorvremernunyj Iran);
و در یادداشت‌های میدانی پروفیسور ولفگانگ رودولف که ایشان محبت کردند و به نگارنده نشان دادند.
5. Ghilan, "Les Kurdes", p 14.
6. O. Bau, "Die Stämme des nordöstlichen Kurdistan", *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft* 12 (1858), p 593.
7. V. Minorsky, "Somai" *EI*, 1st ed., 4, 2, p 482; Ghilan, "Les

Kurdes”, pp 10 – 13.

۸. ا. شرفی، عشایرشگاک و شرح زندگی آن ها به رهبری اسماعیل آقاسیمکو (مهاباد، سیدان ۱۳۴۹)، صص ۱۰ – ۱۱ .

۹. برخی از منابع جعفر و اسماعیل را پسران علی آقا می دانند. منابع دیگری آن ها را نوه های او می شمارند و پدرشان را را محمد نامی می شناسند.

10 . Ghilan,” Les Kurdes “, pp 7-9, 14;

برای گزارش های دیگر در باره ی قتل جعفر آقا، رک: شریفی ، عشایر ، ص ۱۲؛

Wratislaw, Cosoul, pp 207 -9 ; Nikitine, Les Kurdes, p 79; G. Moradi, Ein Jahr autonome Regierung in Kurdistan: Die Mahabaad – Republic 1946- 1947 (Hochschule Bremen, 1992), pp 161 – 2

11 . Ghilan,” Les Kurdes “, p 7, 9n.;

م. آغاسی ، تاریخ خوی (تبریز ، دانشکده ی هنر ، ۱۳۵۰) ، صص ۳۱۲ – ۳۱۳ . یک علت این که سیمکو داو طلبانه به مشروطه خواهان حمله کرد شاید آن بد که اینان تهاجم سال ۱۹۰۶ / ۱۲۸۵ عثمانیان را که کردهای بسیاری هم در آن شرکت کرده بودند علیه خود و به طرفداری از شاه دانسته بودند. « احساسات ضد کرد بالا گرفت و شورش هایی علیه اهل سنت رخ داد. » رک:

R. Cottam, Nationalism in Iran (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1964 pp 68-9.

۱۲ – کسروی ، تاریخ ، صص ۴۵۴ – ۴۵۵

۱۳. دوخان عبارت از تیموز جنگ و محمد شریف آقا از روستای صومای . رک:

L.W. Adamec (comp.) Historical Gazetteer of Iran, Part I , Tehran and

Northwestern Iran (Akademische Druck – und Verlagsanstalt , Graz, 1976), entry “ Somay” quoting Voennyi Sbornik.

۱۴- شریفی ، عشایر ، ص ۱۷. در مورد سید طاها و دیگر بازماندگان شیخ عبیدالله که در این مقاله از آن ها سخن می رود، رک:

M. van Bruinessen “ The Sadate Nehri or Gilanizade of Central Kurdistan” , Journal of the History of Sufism 1-2 (2000) ,pp 79-91 , reprinted in van Bruinessen, Mullas, sufis and Heretics: The Role of Religion in Kurdisch Society (Istanbul: The Isis Press, 2000).

15. Eagleton, Republic , p 7.

۱۶. خزانه دار، روزنامه نگاری در کردستان ، ص ۵. این تنها مورد دخالت سیمکودر انتشار نشریات کردی نبود. بعد ها در ۱۹۲۱ او بانی انتشار روزنامه ای دو زبانه با روح ملی گرایانه در ارومیه شد که کرد در سال ۱۳۴۰ نام گرفت و سردبیرش ملا محمد نرجانی اهل مهاباد بود. رک: م. تمدن، تاریخ رضائیه (تهران، اسلامیه، ۱۳۵۰)، ص ۳۷۱، نقل از شریفی، شورش های کردان مکرری در دوان سلطنت دودمان پهلوی (تبریز ، شفق ، ۱۳۵۷) ، ص ۶. نیز Orient Moderno, 1, 9 (15 February 1922), p 548, mentions a paper , II Kurdistan indipendente, published in Savoj Bulagh, which is probably the same paper.

۱۷. کسروی ، تاریخ ، ص ۸۲۹ ؛ آغاسی ، تاریخ ، صص ۳۵۲ –

۳۵۳ ؛ شریفی ، عشایر ، صص ۱۸ – ۱۹

17. H. Arfa, Under Five Shahs(London: Murray, 1964), p 122.

۱۸ – کسروی ، تاریخ ، صص ۷۲۵ – ۷۳۳ ، ۸۲۹ ؛ آغاسی ، تاریخ صص ۳۸۴ – ۳۸۸

Afra, Kurds, pp 50- 4; Joseph, Nestorians, pp 138 – 44; F.G Coan,

Yesterdays in Persia and Kurdistan (Claremont: Saunders,Col., 1939), pp 264 -70.

[۱۹] . البته جنگ بود و درجنگ حلوا خیر نمی کنند. در همان صفحات، کسروی می نویسد: « مسیحیان ارومیه در آن چند سال به پشتیبانی روسیان با دولت نافرمانی نموده و به همسایگان خود آزار و گزند فراوان رسانیده بودند... در این میان به یک آرزوی خامی نیز افتاده بودند و آن این که ارومی و آن پیرامون ها از به دست گرفته یک کشور آزادی برای آسوریان با همه مسیحیان پدید آورند. مارشیمون و دیگر سران برای خود فرمانروایی می خواستند. اینان از سالیان دراز رشته کار هایشان در دست بیگانگان بوده و کم تر پروای ایرانی گری یا عثمانی گری داشته بودند.» (ص . ۵۷۵). م.

19. Ibid., pp 270 -2

۲۰ - کسروی، تاریخ، صص ۸۳۰ - ۸۳۲؛ شریفی، عشایر، ص ۱۹ - ۲۰، ۳۰ - ۳۶؛ بامداد، شرح رجال ایران (زوار، ۱۳۴۷)، ج ۱، ص ۱۳۶؛ Jwaideh, Nationalit Movement, pp 401 - 2.

21. *Precis of Affairs in Southern Kurdistan during the Great War* (Baghdad Government Press, 1919), p 14; Jwaideh, *Nationalist Movement*, p 403.

22. FO371/1919: No. 58/89585/ 612

بعداً سیمکو در نامه ای به سرکنسول انگلیس در تبریز آن را انکار کرد: رک:

FO371/1919:W34/88614/7072/

در مورد شایعه بازگشت نسطوریان و پیامدهای آن، رک:

Jwaideh, *Nationalit Movement*, pp 401 - 2.

۲۳. کسروی، تاریخ، صص ۸۳۹ - ۸۴۱، ۸۵۱ - ۸۵۲؛

Afra, *Kurds*, p57

۲۴. کسروی تاریخ، صص ۸۳۹ - ۸۴۱، ۸۵۱ - ۸۵۲؛
۲۵. توضیح کسروی چندان قانع کننده نیست؛ رک: تاریخ، ۸۵۴ به بعد. مشابه آن (که پای رئیس الوزرا وثوق الدوله را به میان می کشد) در: آغاسی، تاریخ، صص ۴۴۰ - ۴۴۴. نیز شریفی، عشایر، صص ۴۷ - ۴۸، که سخن از فشار انگلیسی ها می گوید.
۲۶. دهقان، سرزمین، صص ۵۷۴ - ۵۷۶.
۲۷. این بر آوردها به ترتیب در منابع آمده است:
- FO371/1921: E 6185/100/93; Arfa, Kurds, p 58; FO371/1921: E 13470/100/93; and Afra, Shahs, p 136
28. FO371/1920: 15670/11/44; 1921: E 13470/100/93.
29. Afra, Kurds, p 59.
30. FO371/1922: E 2402/96/65.
31. FO371/1921: E 13470/100/93.
32. FO371/1922: E8437//34; A.J. Toynbee, Survey of International Affair 1925, Part I. The Islamic World since the Peace Settlement (OxfordUniversity Press, 1927), p 539; Jwaideh, Nationalist Movement, p 410.
33. Toynbee, Survey, pp 538-9.
۳۴. برای تفصیل عملیات سال های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲، ک: Afra, Shahs, pp 118-41; Arfa, Kurds, pp 58 - 63 ; دهقان، سرزمین، صص ۵۸۵ - ۵۹۴؛ و گزارش وابسته ی نظامی انگلیس در تهران:
- FO371/1922: E 12242/1076/34.
35. C,J, Edmonds, Kurds, Turks , and Arabs. Politics, Travel and Research in North- Eastern Iraq 1919-1925 (Oxford University Press,

1957), pp 305 – 7 .

۳۶ . برای سال های پایانی زندگی سیمکو، رک:

Jwaideh Nationalist Movement, pp 410 -13; Afra, Kurds, p 63 .

در مورد قتل او، رک:

A.M. Hamilon, Road Through Kurdistan (London: Faber and Faber , 1937), pp 162- 4;

شریفی ، عشایر، صص ۶۴ – ۷۱

37. Fo371/1922: E 8437/6/34.

38. Afra. Shahs, p 141.

۳۹ . آغاسی ، تاریخ صص ۴۵۷ - ۴۵۸ . سیمکو مطلع شد و عمرو خان را در چهریق زیر نظر گرفت. پس از شکست سیمکو، عمرو خان نیز باز داشت شد و سال ها را در زندان گذراند.

۴۰ . شریفی ، عشایر، صص ۷۴ – ۷۵/

۴۱ . این بخشی است از نامه ی سیمکو به بابکر آقا که در آن از وی می خواهد انگلیسی ها را تشویق به حمایت از او کند: «می دانم که در رفتارم با دولت ها به دورویی و خیانتکاری شهرت دارم. پس این سخن را با شما که همیشه اعتبار خاصی نزد دولت انگلیس داشته اند در میان می گذارم: در اقدامات اخیر من و کلیه ی اقداماتم هرگز نیت خصمانه ای نسبت به دولت انگلیس وجود نداشته است. بر عکس برای ایجاد حسن تفاهم، صمیمانه مایلیم با آن دولت روابط دوستانه ای برقرار کنم.»

رک:

FO371/1921: E 11773/43/93.

۴۲ . ادعایبایست در: آغاسی ، تاریخ ، ص ۴۵۸؛ و به شکلی دیگر در:

شریفی، عشایر، ص ۵۹. نگارنده گواهی بر این مدعا به دست نیاورده است.

فصل دوازدهم

اسمعیل آقا سمیتقو

دکتر باقر عاقلی در کتاب «شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران» در باره اسمعیل آقا سمیتقو چنین آورده است: اسمعیل آقا سمیتقو فرزند محمد آقا و برادر کوچک جعفر آقا کرداز طایفه شکاک بود. جعفر آقا مردی دلیر و جنگجو بود و در سال ۱۳۲۳ ه. ق. حسینقلی خان نظام السلطنه مافی والی آذربایجان قرآنی مهر کرده نزد وی فرستاد و به آنها تأمین داد. نظام السلطنه در طهران قرآن نوشته بود: مادام که من روی زمین هستم آسیبی به شما نخواهد رسید. جعفر آقا پس از دریافت این تأمین نامه، بعنوان میهمان وارد تبریز شد و نظام السلطنه در یک میهمانی که به افتخار وی برپا کرده بود او را به قتل رسانید. در آن زمان که فرمان قتل جعفر آقا صادر شد، نظام السلطنه دستور داده بود در اتاق مجاور چاله ای کنده بودند و خود در آن چاله رفته بود که برخلاف سوگند خود در ظهر قرآن عمل نکرده باشد. بهر نحوی که بود جعفر آقا باخده و نیرنگ نظام السلطنه کشته شد. کسان او برای خوانخواهی و انتقام، هفده نفر از اعضای حکومتی را به قتل رسانیدند و از آن تاریخ اسمعیل آقا برادر کوچک وی در صدد انتقام گرفتن برآمد و برای دولت ایران خسارات مالی جانی فراوانی وارد آورد و قریب ۱۵ سال این یاغیگری ادامه داشت. در زمستان سال ۱۳۰۰وی در منطقه نفوذی خود بنای شرارت را گذاشت، دولت فوج ژاندارم تبریز را به فرماندهی یاور ملک زاده برای سرکوبی او اعزام نمود. عده ای که ملک زاده برای برخورد با سمیتقو آماده کرده بود یک گردان مختلط بود که متجاوز از سی صاحب منصب و چهارصد نفر درجه دار و ژاندارم در آن نیرو وجود داشتند. نیروی اعزامی در حوالی مهاباد با قوای اکراد درگیر شد. این جنگ سه شبانه روز ادامه داشت و به علت عدم پشتیبانی کافی از مرکز، از اشرار شکست خوردند. عده زیادی از نیروی دولتی در جنگ کشته شدند، بقیه نیز پس از تسلیم تیرباران گردیدند. عجیب اینکه سمیتقو، یاور ملک زاده و آجودان وی را بنام

نایب تقی آلب نه تنها از بین نبرد بلکه با عزت و رأفت از آنها پذیرائی کرد و آنها را سالم و سلامت به تبریز فرستاد و شهر مهاباد را در حیطة قدرت خود قرار داد. پس از سقوط مهاباد، دولت مرکزی عده ای از نظامیان گیلان را به فرماندهی خالو قربان از افسران تسلیم شده میرزا کوچک خان که سردار سپه وزیر جنگ به او درجه سرهنگی داده بود، به سراغ او فرستاد و امیر ارشد قراچه داغی نیز با قوائی مأمور دفع سمیتقو شدند. امیر ارشد در این جنگ کشته شد و قوایش شکست فاحشی خورد و در نتیجه اکراد فاتحانه به محل اصلی خود یعنی قلعه چهریق وارد شدند.

مرحوم مهدی بامداد درباره جنگ ژاندارم به فرماندهی یاور ملک زاده و سمیتقو در صفحه ۱۳۷ جلد اول شرح حال رجال ایران می نویسد: « بعد دولت سرهنگ ملک زاده را با عده ای ژاندارم به جلوی او فرستاد. این عده پس از محاصره شدن همگی با فرمانده خود کند. در آن ایام اوضاع آذربایجان معشوش و آشفته بود. قیام های پی در پی خیابانی و لاهوتی، قوای نظامی ایران را تحلیل داده بود و لذا سرتیپ حبیب الله شیبانی که فرمانده قوای نظامی آذربایجان بود، به تهران احضار و به سرپرستی مدارس نظام منصوب گردید و به جای وی سرتیپ امان الله جهانبانی رئیس ارکان حرب کل قشون به فرماندهی لشکر آذربایجان منصوب شد و امیر موثق نخجوان موقتاً به جای وی کفیل ارکان حرب شد. »

امان الله پس از ورود به تبریز برای سرکوبی افراد متمرّد یک ستاد جنگی تشکیل داد و مشغول مطالعه گردید. در همین هنگام دکتر محمد مصدق السلطنه والی آذربایجان از سمت خود کناره گیری و به تهران عزیمت نمود. امان الله میرزا با حفظ سمت فرماندهی لشکر، امور استانداری را نیز به عهده گرفت و روز هفدهم مرداد ماه ۱۳۰۱ طرح عملیاتی خود را برای حمله به سمیتقو آماده نمود. سرهنگ حسن بقائی را به کفالت استانداری آذربایجان منصوب کرد و خود عازم مرکز ستاد جنگ در شرفخانه شد.

امان الله میرزا قوائی را برای جنگ با سمیتقو که مجموعاً هشت هزار گُرد و



صادق خان نوروزی یا سیمینتکو و یارانش (۴ مرداد ۱۳۰۹) آشنویه، این عکس ۲۴ ساعت قبل از کشته شدن سیمینتکو برداشته شده است.

مسلح بودند، بشرح زیر گردی آوری نمود:

- ۱ - از پادگان تهران: فوج پیاده پهلوی، فوج پیاده احمدی و گردان آتشبار و توپخانه و هنگ سوار سنگین اسلحه.
 - ۲ - از آذربایجان: دو هنگ پیاده، یک هنگ سوار، آتشبار توپخانه.
 - ۳ - از قزوین: یک گردان پیاده یک اسواران سوار.
 - ۴ - از همدان: یک گردان سوار.
 - ۵ - قوای محلی: چریک های امیرعشایرو دستجات شاهسون در حدود سه هزار نفر فرماندهان نیروهای قشون بشرح زیر بودند: سرتیپ فضل الله خان بصیر دیوان، سرتیپ حسن خان ظفر الدوله، سرهنگ کلبعلی خان، سرهنگ محمود پولادین، سرهنگ گریگور و سرهنگ ابوالحسن خان پورزند.
- جنگ از روز هیجدهم مرداد ماه آغاز شد. شروع رزم، اکراد رشادت فوق العاده از خود بروز دادند. نه تنها حملات ستون گارد و ستون آذربایجان را قطع و هر یک را جداگانه محاصره کردند و قتل عام دیگری بوجود آوردند. فرمانده قوا به ستون سوار نظام احتیاط، فرمان حمله داد و گذشته از آن توپخانه کوهستانی و آتشبار صحرائی، شلیک را آغاز نمودند. مخصوصاً هدف گیریهای نایب غلامعلی بایندر موجب وحشت شدید اکراد گردید. ۲۴ ساعت جنگ بشدت ادامه داشت و سرانجام کردها به قلعه چهریق عقب نشینی کردند. عقب نشینی کردها موجب تخریب و سرافرازان دولتی شد و متفقاً دشمن را تعقیب و چهریق را در تاریخ بیستم مرداد تصرف کردند. در این نبرد عده زیادی از کردها کشته شدند و بقیه به اطراف متواری و بعضی نیز به خاک ترکیه پناهنده شدند. در ترکیه بین سمیتقو و عده ای از راهزنان ترک زد و خوردهائی بوجود آمد و در این برخوردها جواهر خانم همسر سمیتقو به قتل رسید. نیت ترک های ترکیه که با سمیتقو به جنگ پرداختند، دستیابی به جواهرات آنها بود. پس از فتح قلعه چهریق، شهر ارومیه که تبدیل به تل خاکستری شده بود به تصرف نیروی دولتی در آید. برای تعقیب سمیتقو و یاران وی فرماندهی قوا دستور داد هنگ سوار سنگین اسلحه آنها را تعقیب کند و این هنگ بدون اکتشاف نظامی وارد

سلماس استقبال کرد و سردار سپه و همراهان شب را در خوف و رجاء در سلماس گذراندند و صبح آنجا را ترک کردند. سمیتقو همیشه در مورد از دست دادن طمعه خود که با پای خود به قتلگاه آمده بود نادم و پشیمان بود. سمیتقو و یاران وی پس از چهار ده سال یاغیگری و قتل صدها ایرانی جوان و غارت اموال مردم و آتش زدن و تخریب شهرها و دهات و اسیر گرفتن زنان و دختران مردم، سرانجام یه کيفر اعمال ناشایست خود رسید. او در سال ۱۳۰۹ در محل جنابات خود کشته شد. یدالله ابراهیم سلطان لشکر تبریز که بعدها به فرمانداری چند شهر آذربایجان و کردستان رسید و دو دوره وکیل مجلس شورای ملی شد، به عنوان شاهد عینی و یکی از طراحان قتل سمیتقو، خاطرات خود را تحت عنوان ماجرای قتل سمیتقو چنین نوشت است:

سال ۱۳۰۹ ش است، فرماندهی لشکر آذربایجان به عهده سرتیپ حسن مقدم است. جنگهای آرات بین ارتش ترک و قاچاقچی های گرد آرات به حداکثر شدت خود رسیده بطوریکه مأمورین وزارت خارجه ترکیه و سفارت کبرای ترکیه در ایران هر روز مزاحم وزارت خارجه ایران بوده و گلایه می کنند که قشون ایران به قاچاقچی ها کمک می نمایند.

منظور از قاچاق کلمه ایست که آن روزبه زعمای ترکیه و عراق که در کوههای آرات بر علیه ترکها قیام کرده بودند، وارد شده بود. در همان موقع برای بدست آوردن نفت کرکوک عراق اقداماتی می شد و شیخ محمود معروف که مدعی معروف که مدعی سلطنت کردستان بود، قیام کرده و باعث زحمت ملک فیصل اول پادشاه عراق را فراهم نموده بود که منجر به انتحار سعدون پاشا نخست وزیر وطن پرست و شرافتمند عراق گردید که البته از بحث ما خارج است. در این تاریخ نگارنده به فرمانداری عشایر مهاباد منصوب و دو سال بود که در آن سامان مشغول انجام وظیفه بودم. اسمعیل آقا در محال بارزان به شیخ احمد ملا مصطفی معروف که چند سال پیش در زمان ریاست ستاد ارتش سپهبد رزم آرا به شوروی فرار کرده بود و بعد از تغییر رژیم عراق به آن کشور بازگشت

، مهمان بوده از ناحیه سنگلاخ بارزان که خود اهالی از قوت لایموت محرومند، زندگی فوق العاده سختی را می گذراند. به سائلی مطلع شدیم که دستگاههای مرموزی مشارالیه را تشویق و او تصمیمی دارد به ایران آمده و جنجال جدید براه اندازد بلکه بتواند با استفاده از موقعیت آرات تا قصر شیرین سه مملکت ایران، عراق و ترکیه را بهم ریخته و عرصه را بر زمامداران سه کشور مزبور هرچه بیشتر تنگ نماید. ما مجبور بودیم خطر را استقبال نمائیم. تیمور نام قلاچاقچی آرات که مدتی بود در اثر اصابت گلوله در جنگ زخمدار شده و اسیر شده بود و مدتی در محبس نظامی بسر برده از طرف فرمانده لشکر آذربایجان نزد من فرستاده شد که وسیله مشارالیه با اسمعیل آقا تماس بگیرم. نامبرده، حامل نامه ای از طرف فرمانده لشکر و من به اسمعیل آقا بود که به او نصیحت می کردیم بهتر است از این سرگردانی خود را خلاص کرده به وطن مألوف مراجعت نموده و انقیاد خود را نسبت به رضا شاه پهلوی ثابت نماید و به او وعده دادیم که در صورت مراجعت به ایران و قبول توقف محلی که به او پیشنهاد می شود از هر حیث راحت و آسوده گردد. اسمعیل آقا به خیال خود فرض می کرد دستگاهی که او را مأمور تولید جنجال نموده و ما را هم مأمور دعوت کرده او کرده است، این دعوت را با حسن نظر تلقی و تصمیم به دخول ایران را گرفت. در این موقع فرمانده لشکر برای عرض توضیحات لازمی به اطراف وضعیت آرات و رفع سوءظن از مأمورین وزارت خارجه ترکیه و اخذ دستور برای مبارزه با شیخ محمود که احتمال می رفت از راه سردشت و بانه و اورامان در ایران جنجالی بپا کند، به تهران آمده بود.

نگارنده نیز در کوههای ایران، ارتفاعات جنوبی مهاباد که مرز ایران و عراق را تشکیل می دهد ای از سواران کردستان را جمع نموده و برای تهیید اکراد بین النهرین خطر را استقبال کرده بودم شب هنگام گزارشی به من رسید که اسمعیل آقا سمیتقو بارزان را به قصد ایران ترک کرده به کوههای قندیل بزرگ یعنی زاگرس حرکت کرده است. فرماندهی قوای متمرکز در کوه را به رأسای عشایر واگذار و خود برای مواظبت اوضاع به مهاباد آمد. پس از

تماس تلفنی با سرهنگ نوروزی فرمانده قوای اشنویه معلوم شد اسمعیل آقا به چادر « خورشید آقا هرکی » که در بیلاقات داخل ایران بود وارد و از او تقاضای ملاقات کرده است. تلگرافی نیز از فرمانده لشکر واصل شد که مرا برای عرض توضیحات لازم و اخذ دستورات مهم به تهران احضار کرده بودند. جواباً عرض شد که چون اسمعیل آقا به مجاورت من آمده حرکت به تهران صلاح نیست. با سرهنگ نوروزی هم قرار گذاشتیم که اسمعیل آقا را ملاقات نموده و اگر بتوانیم مشارالیه را برای رفتن به تبریز حاضر کنیم.

اسمعیل آقا که در باطن منظور دیگری داشت از کلمه ملاقات سوء استفاده کرده فردای آن روز با بیست نوکر و سواران شخصی خود را به قصبه اشنویه وارد و در خانه سرهنگ نوروزی منزل گزید. جای بسی تعجب بود که اسمعیل آقا چنین عمل جسورانه انجام دهد و با اینکه در شهر اشنویه ۱۲۰ نفر سرباز پیاده و سی نفر سرباز سوار وجود دارد با بیست نفر داخل شهر شده و به منزل فرمانده پادگان با اعتماد کامل بنشینند. ولی بعداً معلوم شد که قصد او اغفال بوده. شب هنگام اول کریمخان خیلانی با صد سوار از بهترین و جنگنده ترین مردمان ایل به نام دیدار اسمعیل آقا به شهر وارد و برتری قوا را تأمین کرد. فردا نیز خورشید آقا هرکی با ۱۵۰ سوار به دیدن اسمعیل آقا آمد و تا عصر آن روز رؤسای سوچی منلحمره و سرهاتی و غیره هیز هریک با تعدادی سوار برای ملاقات با اسمعیل آقا وارد اشنویه شده و در مقابل ۱۲۰ سر نیزه وسی شمشیر دولت، جمعیتی در حدود ششصد سوار تشیل دادند.

گزارش پی در پی که به فرماندهی لشکر عرض می شد، ایشان را نگران و از تهران مجبور به حرکت نمود. شخصاً می گفتند که پس از اخذ گزارش ورود سوارهای مختلف به اشنویه تصمیم گرفتم فوری تهران را ترک و به مرکز فرماندهی خود بیایم. یک بعداز ظهر دوم مرداد گزارشی بوسیله ستاد ارتش به شرف عرض رضا شاه رساند که بدون اجازه مجبور به حرکت شدم.

در خلال این مدت دستوری صادر نموده بودند که عده ای در حدود یک تیپ مجهز به توپ و مسلسل و غیره به اسرع وقت خود را به رضائیه برساند

و منتظر دستور ثانوی شوند. ضمناً بوسیله تلفن با من تماس گرفته و دستور دادند که به هر قیمتی است بایستی اسمعیل آقا را برای مدت موقت هم شده از تولید جنجال مانع شوید. با اینکه فرمانده اشنویه افسری ارشدتر از من بودند کراراً گفتند سیاست منطقه به عهده تو و کوچکترین اشتباهی که شود به اعدام شما منجر خواهد شد.

تکلیف من با این اخطار معلوم بود. فوراً بطرف اشنویه حرکت کردم. دربندر حیدرآباد که از بنادر دریاچه رضائیه است رئیس بندر در سر راه با من برخورد و اظهار داشت که فرماندهی لشکر به رضائیه وارد و دستور داد با ایشان تلفنی تماس بگیرید. پای تلفن رفتم. معلوم شد هنوز به رضائیه نرسیده اند ولی در موقع سوار شدن به کشتی از شرفخانه به رضائیه دستور دادند به من ابلاغ شود قبل از مذاکره با ایشان به اشنویه نروم. بالاخره ساعت ۳۰ / ۳ بعد از ظهر تماس تلفنی حاصل شد. اظهار داشت خودم به اشنویه رفته و با اسمعیل آقا مذاکره خواهم کرد. من تقاضا کردم و از این اقدام عجولانه خوداری نمایند. با اینکه مکالمات ما به زبان روسی بود ولی چون بیم آن می رفت احیاناً کسی متوجه و گوش فرا دهد، قرار شد به رضائیه رفته پس از تبادل افکار به اشنویه بروند.

در رضائیه مذاکرات کافی بعمل آمد و من نزدیکی های صبح به طرف اشنویه حرکت کردم. معلوم شد قبل از من نیز سرهنگ دکتر اعلم رئیس بهداری لشکر که برای سرکشی به امور بهداشتی نواحی ارتش در حرکت بودند بدون اطلاع از وضعیت، شب را به اشنویه رفته و با اسمعیل آقا هم منزل هستند.

ساعت یازده صبح وارد اشنویه شدم. در منزل سرهنگ نوروزی یا سرهنگ دکتر امیر اعلم و اسمعیل آقا مواجه شدم. سرهنگ نوروزی قبلاً لباس های نو و تمیز برای اسمعیل آقا تهیه و برتن او کرده بود. با اسمعیل آقا احوالپرسی کردم. گفت به مجرد ورود به اشنویه از آقای سرهنگ نوروزی خلعت گرفتم.

وقت ناهار بود. با اسمعیل آقا و سایرین به صرف غذا مشغول شدیم. در سر ناهار فوق العاده گرفته بود. اظهار داشت من به غذا میل ندارم. حتی نمی توانم بخندم در این وقت روی خود را به پسر خود خسرو نمود گفت اقلأ بخند که من

از نارحتی روحی کمی خارج شوم. در سر غذا بودیم که یک اتومبیل فورد وارد و معلوم شد گماشتگان سرتیپ مقدم فرمانده لشکر هستند.

بعد از صرف غذا محمد، پیشخدمت سرتیپ مقدم به اطاق وارد و دستوری را که به سرهنگ نوروزی نوشته بود تقدیم کرد. در دستور نسبت به اسمعیل آقا مرحمت شده و وعده داده بودند شب هنگام برای ملاقات با مشارالیه به اشنویه خواهند آمد.

اسمعیل آقا از این پیشنهاد خوشحال، سؤال کرد چه وقت ممکن است به اشنویه وارد شوند؟ محمد بی خیال گفت گمان می کنم به ساعت سه برسند.

اسمعیل آقا دستور داد که ملتزمین رکابش حاضر شوند و در ساعت سه به استقبال فرمانده لشکر بروند. پس از جزئی مذاکره تصمیم گرفتند با حال پیاده تا کنار شهر زیر درخت گردوی بزرگی که در سر را ورود بود جمع شده و استقبال نمایند. من که از قضیه کاملاً نگران شده بودم، پی فرصتی می گشتم که با محمد تماس گرفته و حقیقت قضیه را بفهمم. بالاخره معلوم شد که فرمانده لشکر برای اغفال اسمعیل آقا این تظاهر را کرده است. ضمناً شفاهاً پیغام فرستاده است که موظف می باشم اسمعیل آقا را به هر قسم که ممکن است ۲۴ ساعت دیگر در اشنویه نگاه داریم تا قوائی که از تبریز و رضائیه و مهاباد اعزام کرده اند، به اشنویه برسند. حتی دستور داده بود اگر اسمعیل خیال مراجعت دارد و مانع شده و اگر به زد و خورد کشید، اهمیت ندهند. تکلیف معلوم بود. سرهنگ نوروزی دستور داد گروهان پیاده برای استقبال حاضر شود. اسمعیل آقا که همیشه رعب از سر لشکر مقدم را علناً اظهار می کرد، مثل اینکه به او الهام شده بود که یک روز به دست او از بین خواهد رفت، شروع به سؤال کرد که نظامی ها کجا خواهند ایستاد و با ما چه فاصله ای خواهند داشت.

این اظهارات نشان می داد که از تماس با نظامی ها مخصوصاً موقعی که سرتیپ مقدم به او در یکجا جمع شوند مرعوب است. من برای رفع غائله به سرهنگ گفتم اصولاً یک گروهان نظامی لایق آن نیست که به استقبال برود، مسئولیت به عهده من، فقط یک دسته سوار موجود رابه دو سه کیلو متری

بفرستید که استقبال نموده ضمناً خود من گزارش خواهم داد که بنا به مقتضیات ، از استقبال گروهان جلوگیری شد.

اسمعیل آقا با خنده رو به من کرد و گفت من که چیزی نگفتم. جواب دادم آقابه اخلاق تو آشنا هستم ، تو نمی خواهی هیچوقت با عده ای نظامی مسلح تماس بگیری .

گفت مگر آدم عاقل هم تماس می گیرد. جواب دادم هنوز به قول نظامی آشنا نیستی. گفت چرا در مورد همه کس مطمئن هستم، در باره خود تردید دارم. او حق داشت در یک روز چهار صد اسیر را در مهاباد به مسلسل بسته بود، روز دیگر در جنگهای شکرازی در حومه شاهپور صد نفر نظامی را به خون غلطانده بود.

اسمعیل آقا شخصی ترسو و جزقضا و قدر ممکن نبود کسی او را در شهریا جای مشکوک ببیند، حتی در خانه خود نیز هیچوقت پشتش راجای باز نمی گذاشت که مبادا مورد سوء قصد قرار بگیرد . تنها خواست الهی بود که این مرد را حسود کرده و تا چهار دیوار اشنویه کشیده بود. به هر صورت سرهنگ دکتر غلامحسین اعلم صحبت را ادامه داد و هیچ میل نداشت که جلسه راحتی بطور موقت هم شده ترک نماید. ما هم بی میل نبودیم که این مذاکرات طولانی ترشود و سر انجام اسمعیل آقا برای امروز و امشب گرم شود ولی دکتتر نزدیک ساعت سه تصمیم به حرکت گرفت و هرچه اسمعیل آقا اصرار کرد که امشب را در مصاحبت بگذارانیم جواب داد که من که من مجبورم زودتر به تیریز برسم و اگر تا تشریف فرمائی فرمانده لشکر اینجا بمانم اجباراً شب را هم محکوم به ماندن خواهم شد.

خدا حافظی کرده و با اتومبیلی که در اختیار داشت از اشنویه خارج شد. بعدها فهمیدیم چقدر به موقع رفته است. اسمعیل آقا و دستجات مختلفی که همراه داشت در معیت خورشید آقا هرکی و کریم خان خیلانی که از زعمای قوم بودند برای استقبال به جاده رفته و کنار شوسه در سایه درخت گردو به انتظار نشستند. سرهنگ نوروزی که می دانست سر تیپ مقدم نخواهد آمد، اظهار داشت من برای

تهیه وسائل پذیرائی در اشنویه در حرکت است برای استقبال می آیم. اینجانب نیز برای اغفال اسمعیل آقا به اتومبیل سوار شده و در کنار درخت گردو با مشارالیه مواجه و گفتم که اتومبیل فرمانده لشکر در راه عیب کرده و از حیدرآباد تلفنی اطلاع دادند که خود را به ایشان رسانده و در معیت او مراجعت نمایم. اسمعیل آقا اظهار کرد که مطمئناً شب خواهد آمد.

گفتم این تصمیم مربوط به فرمانده لشکر است. اگر دیر هم برسیم ممکن است شب را در نطفه توقف کرده صبح اول وقت به اشنویه بیائیم. ناگفته نماند در موقعی که از سرهنگ نوروزی خداحافظی می کردم سخت عصبانی بود و میل داشت که من در اغفال اسمعیل آقا با او همکاری نمایم ولی من الهام گرفته بودم که قطعاً اتفاق سوئی خواهد افتاد و من بایستی حتی المقدور از معرکه دور باشم. چون به فرض اینکه قوای نظامی اشنویه را محاصره می کرد هر ساعت که اسمعیل آقا متوجه می شد، اول سوء قصد به من و سرهنگ نوروزی و یکی دو افسر دیگر که فرماندهی گروهها را داشتند بود که مسلماً اول من مورد سوء قصد او واقع می شدم.

بالاخره اشنویه را ترک گفته و در قرین گنده و یله در چند کیلومتری اشنویه با امام عزیز عشایری فرزند خونی آقا مرحوم که به آنجا آمده بود مصادف شده و در اثر اصرار او مجبور به توقف شدم و تقریباً نیم ساعت نگذشته بود که صدای تیر و تفنگ از اشنویه به گوش رسید و جریان قضیه از این قرار بود.

اسمعیل آقا طنین می شود، تصمیم می گیرد که قوای اشنویه را بدون سروصدا از بین برده و تا شب به انتظار سرتیپ مقدم بنشیند. اگر مشارالیه بی باکانه وارد اشنویه شد فوری دستگیر و نابود نماید و الاً شب هنگام با عده ای سوار خود خود به نطفه رفته و اگر سرتیپ مقدم در آنجا خوابیده است دستگیر و به قتل برساند. به همین منظور در مراجعت چند فاصله سیم تلفن را قطع می کند، بعداً خورشید آقا را با چند نفر به خانه سرهنگ صادق خان نوروزی می فرستد که مشارالیه را دستگیر سازد و خود نیز با همراهان در معبر عمومی اشنویه پیش آمده که در جوار خانه سرهنگ نوروزی اسب های سواران را که در باغ ملی بسته

شده اند بدست آورده و با قدرت سواره نظام به عده پیاده فائق آید. در این نیت سوء باخت چه اوفکر نکرده بود که دست قضا و قدری نیز یک روز باید به زندگی او خاتمه دهد. خورشید آقا و همراهان به خانه سرهنگ می روند و در حیاط سرهنگ را که در بالاخانه مشغول تفکر بوده به صدا در می آورند. سرهنگ نوروزی می گوید الان پائین خواهم آمد. خورشید آقا عجله کرده یک عده را برای دستگیر سرهنگ به بالاخانه می فرستد.

سرهنگ صدای پای عده ای را در پلکان می شنود، درب اتاق را از داخل قفل کرده به سراغ تفنگ می رود، اگر اتفاقی افتاد، مفت به کشتن نرود.

نفرات که با درب بسته مواجه می شوند به درب فشار آورده و تصمیم به دخول در اتاق را می گیرند. از طرف سرهنگ تیری به طرف درب مورد تجاوز شلیک می شود که یکی از نوکرهای خورشید آقا هدف گلوله قرار می گیرد. در همان موقع خورشید آقا قراول درب منزل سرهنگ را که از صدای تیر خود را آماده کرده بود با طپانچه ای از پای در می آورد. تلفنچی سرهنگ در یکی از اتاق ها مواظب اوضاع بود آنرا با یک تیر خورشید آقا را از پای در می آورد. محمد، پیشخدمت سرتیپ مقدم که در اتاق جلوی پنجره نشسته بود، اسمعیل آقا و عده ای را که بطرف باغ ملی اشنویه می رفته اند روبروی خود مواجه می بیند و اولین تیر را با مهارت کامل به سینه اسمعیل آقا نشانه گیری و اسمعیل آقا دست را بجای زخم گذاشته و با یک فحش به عجم برجای خود می پیچد. ستوان یکم مبشر نظام فرمانده گروهان که در بالا خانه مجاور بوده با تفنگ برابر پنجره می آید و تیر دوم را اوبه اسمعیل آقا شلیک می کند در همین حال، استوار اسمعیل خان سوار نیز که از عقب متوجه اوضاع شده بود تیر سوم را به اسمعیل آقا هدف گیری می نماید. نظامی ها که در اردوگاه و تقریباً به این صحنه مسلط بودند به دستور افسر مقیم اردوگاه سلاح را برداشته و ارتفاعات را اشغال می کنند.

مرگ خورشید آقا و اسمعیل آقا و زخمی شدن دست کریم خان خیالانی افراد عشایر را بی سرپرست می گذارد، هر یک به طرقی رفته و مشغول دفاع فردی

می شوند و مبشر نظام فریاد می زند که اسمعیل آقا را به هلاکت رساندیم. این فریادها باعث رعب اکراد و تشجیع نظامی ها می شود و ازاکراد چند نفر کشته می شوند.

بدین ترتیب غائله بزرگی که مدت ۱۴ سال آذربایجان را به خاک و خون کشیده بود، به ترتیب عجیبی پایان یافت. (۱)

رابطه مأموران آمریکا و انگلیس با اسماعیل آقا سیمیتقو

محمد علی ارجمند در مقاله ای بنام « رهبران فتنه اسماعیل سیمیتقو » می نویسد: با فرار جیلوها در مرداد ماه سال ۱۲۹۷ شمسی، مردم ستمدیده غرب آذربایجان می پنداشتند روزهای خوش بعد از آن فجایع در انتظارشان است، اما دولت های غربی به سرکردگی انگلیس و آمریکا این بار نیز با روباهی مکار با نام دکتر پاکارد، یا همان «حکیم صاحب آمریکایی» عرصه را برای تاخت و تازی دیگر آماده می کنند، و شخص مورد نظر آنها برای اجرای سیاستهایشان کسی نیست جز اسماعیل سیمیتقو که سوابق سیاه خود و نزدیکانش او را انتخاب اول قرار می دهد.

اسماعیل سیمیتقو یکی از کسانی بوده که با مجاهدان مشروطه خواه خوی جنگیده و روستاهای خوی را غارت کرده بود، و بعدا در جنگ سپاه سردار «اقبال السلطنه» با مشروطه خواهان تبریز شرکت داشته و به امر و اشاره سردار به روسها پیوسته بود^(۱) و «بعد از انقلاب روسیه که افسران تزاری در خدمت منافع انگلستان قرار گرفته بودند او «سیمیتقو» هم با مأموران انگلیس مربوط شده بود و در آن ایام که دولت انگلیس به فکر تحمیل قرارداد ۱۹۱۹ بر ایران بود، و ادامه آشوب در هر نقطه کشور و تضعیف دولت ایران منافع آنها «انگلیسیها» را تامین می کرد، پول و اسلحه به او یعنی سیمیتقو می رسانیدند، اسلحه فراوانی هم هنگام فرار قوای مسلحه آسوریها و ارمنیها از آنها بدست آورده بود^(۲)»

در راستای بازیگردانی دول خارجی دقت کنید، حتی بسیار قبل از غائله سیمیتقو

«تزار نیکلای دوم، جعفر آقا «برادر ارشد سیمیتقو» را با عبدالرزاق بدرخان و سید طه شمیدینان برای تحریک و تحبیب به روسیه دعوت کرده بود،»^۳ سیمیتقو در طی این سالهای که منطقه را به آشوب کشیده بود گاه با عثمانی گاه با روسها و زمانی به انگلیس روی می برد و از همین جا با «کاپیتان دیکسون» وابسته نظامی انگلیس در وان ارتباط برقرار می کند»^۴

در این میان نقش دولت آمریکا و شخص دکتر پاکارد نیز در بازی گردانی سیمیتقو بسیار برجسته و غیر قابل کتمان است. «دکتر محمد امین ریاحی» نیز از نقش مستقیم انگلیس و آمریکا در این حوادث سخن می گوید و مینویسد: «دولت آمریکا هم چون در آخرین سال جنگ به نفع انگلیسیها وارد جنگ شده بود و ماموران او در ایران به توصیه افسران انگلیسی و سفارت انگلستان وارد عمل شده بودند، آمریکا از او «سیمکو» حمایت می کرد، چنانکه در آغاز طغیان او، پاکارد رئیس نمایندگی آمریکا در اورمیه به عنوان اعانه پولهایی در اختیار افراد او گذاشت، وقتی هم که سیمکو در تنگنای فشار نیروهای دولتی قرار می گرفت، به طوری که بر جای خود از شاهدان عینی نقل شده، ماموران سیاسی آمریکا که پرچم ستاره نشان آن دولت را بر اتومبیل خود نصب کرده بودند، از راه می رسیدند و به عنوان میانجی او را نجات می دادند...»^۵

رحمت ال.. توفیق نیز که خود شاهد عینی بوده با اشاره به فتنه انگیزی های دکتر پاکارد آمریکایی در یادداشت هایش می نویسد: دکتر پاکارت پولهایی که از آمریکا به او می رسید در میان اکراد «عشایر» تقسیم نموده بالاخره این موضوع بدوا مخفی بوده بعد از پرده بیرون شد، روسای دشت و صومای و شکاک و غیره علنی به عمارت آمریکاییان آمده در آنجا کیسه ای سر بسته مملو از پول در دست گرفته و خارج می شوند»^۶

معمدالوزاره، کارگزار وزارت خارجه در اورمیه نیز در پی این فتنه جویی های پاکارد آمریکایی و اثراتش در حمله قوای سیمیتقو به دروازه نووکنچر اورمیه می نویسد: از سنگر با آنها حرف زده و این اقدام و حرکات شقاوت

کارانه اکراد را مذمت و ضمنا گفته بودند، بعد از دو روز فشنگ شما تمام می شود آن وقت چه خواهید کرد، جواب داده بودند، جان حکیم صاحب «دکتر پاکارد آمریکایی» سلامت باشد، آن قدر به ما فشنگ داده است که تمام شدنی نیست..! «۷»

دخالت های دول بیگانه در این برهه زمانی چنان وسیع است که حتی بعد از شکست و آواره شدن سیمیتقو جاسوس سرشناس انگلیس، «ادوارد لورنس» مشهور به لورنس عربستان مخفیانه به سرحدات غربی آذربایجان آمده و با سران عشایر برای اتحاد با سیمکو دیدار می کند، این مهم در یادداشتهای «علی خادم العلماء» تحت عنوان لورنس عربستان در آذربایجان غربی درج شده است.

وزارت داخله - ایالت آذربایجان

سواد راپرت نظمیه، ساوجبلاغ، نمره ۱۰۲ مورخه ۲۳ \ ۲ \ ۱۳۰۹ ،
«محرمانه»

در جواب مرقومه ۸ \ ۱۱ \ ۱۳۰۸ \ ۱۱۲ راجع به کلنل لورنس جساره نظر کمیته را مستحضر می دارد طبق اطلاعات واصله از رئیس گمرکات ساوجبلاغ همچو شخصی در صفحات رواندوز بوده و یکماه اخیر به طور قاچاق از حدود جوره تا قره نالوش مع علی حمزه آقا برادر قره انی آقا امیر عشایر واقع در نزدیکی اوشنویه تا ساوجبلاغ سیزده فرسخ راه است، آمده و مراجعت نموده.
«۸»

جدای از این، ملاقاتهای پی در پی سید طه مشاور ارشد سیمیتقو با جاسوسان انگلیس نیز بسیار زیاد است که تنها به چند مورد آن بر اساس نوشته های کارگزار وقت وزارت خارجه ایران در اورمیه اشاره می شود: شیر بهادر نامی افغان از صاحب منصبان انگلیسی از طرف موصل وارد اورمی شد و چند روز

در اینجا متوقف بود، از قراری که معلوم شد مشارالیه برای مذاکره با اکراد این طرف ها ماموریت مخصوص دارد و می خواهد آن ها را به طرف دولت فخریه انگلیس جلب نماید «۹» «در ۲۵ جمادی الثانی میرزا عباس خان منشی قونسولگری انگلیس به اورمی آمد و در حکومت منزل کرد. مقصودی که از این آمدن او معلوم شد آن بود که با سید طه کاری داشته و حامل بعضی مکتوب و پیغامات از مامورین دولت انگلیس با او بود و بعد از چند روز مراجعت کرد» «۱۰» در هشتم شعبان «۱۳۳۸ قمری» میرزا عباس خان منشی قونسول انگلیس دوباره به اورمی آمد و در دهم ماه مراجعت به تبریز کرد، این دفعه هم مقصود ملاقات با سید طه بود» «۱۱»

و صد البته از آشکارترین اسناد دخالت های انگلیس در غائله سیمیتقو نامه نگاری حاکم سیاسی انگلیس از بغداد به سید طه است که حتی نوع حرف زدن و طرزتکررا نیز به سیمیتقو و سید طه تعلیم میدهد. معتمدالوزاره در یادداشتهاش به این موضوع مهم نیز اشاره می کند که عین آن در ذیل درج می شود: در اواخر رمضان کاغذی از حاکم سیاسی انگلیس در بغداد به سید طه رسیده، نوشته بود از قرار خبر مابین نظامیان دولت ایران و اکراد جنگی شده است، چون این مسئله در حدود ما و به سنجاق نزدیک است لازم شد علت آن را از شما پرسیم که جهت این دعوا چه چیز است، من گمان دارم که مقصود شما فقط آزادی می باشد! و یقین دارم که غیر از این نخواهد شد! کاغذ مشروح و مفصل است ولی ملخص مضمون آن همین است که عرض شد، ملاحظه فرمائید چطور تعلیمات می دهد که اگر در موقعی مذاکره جریان پیدا نمود چطور جواب بدهند. «۱۲»

دخالت های استعمار پیر انگلیس در امور داخلی ایران و پشتیبانی از یاغی گریهای سیمیتقو و حتی آموزش نحوه مذاکره با دولت و برداشتن موانع از پیش پای سیمیتقو به حدی می رسد که شخص کاپیتان گرد، سرکنسول انگلیس در تبریز روانه قلعه چهریق مقر سیمکو شده و در پی آن برای شکستن مقاومت

سرسختانه کاظم خان قوشچی و یارانش در مقابله با قوای سیمکو و سیاست های انگلیس که از زمان جیلولوق کاظم خان مزاحم آن بود به قوشچی رفته و پیامهای تهدید آمیز برای کاظم خان و یارانش می فرستد تا بلکه او را دلسرد و وادار به تسلیم شدن بکند.

ملا اسماعیل سپهر نویسنده تاریخ نوشاد با ذکر دیدار خود با کنسول می نویسد: کاظم خان برای دیدار کنسول حاضر نشد، کنسول «کاپیتان گرد» بشدت عصبانی شد و به انگلیسی جملاتی می گفت، جلو رفتم و گفتم، جناب کنسول در این میان تقصیر ما رعایا چیست. کنسول انگلیس با عصبانیت گفت: تقصیر شما این است که دور سر او «کاظم خان» جمع شده اید، اگر از دور او پراکنده شوید او کاری نمی تواند بکند، اسماعیل آقا «سیمکو» حق دارد تمام این دهات را زیر سم اسبان خود له کند، زیرا شماها مطیع او نشده اید» «۱۳» کنسول انگلیس بار دیگر نیز بوسیله کلبعلی خان سرهنگ پیامی تهدید آمیز به کاظم خان فرستاده و می گوید: به کاظم بیگ بگویند اگر حرف مرا قبول نکند و سرپیچی نماید، من سنگ قرخلار را خرد خرد بر سرش داغون می کنم، کلبعلی خان گفته های کاپیتان گرد مبنی بر تسلیم شدن کاظم خان و پایین آمدن از سنگ را به او می رساند و وقتی که پاسخ منفی کاظم خان را می شنود، جمله تهدید آمیز سرکنسول انگلیس را نیز به وی می رساند که کاظم خان نیز در جوابش می گوید: «کنسول ... یئیر بو سوزو دانشیر» جناب سرهنگ خواهشمندم شما هم تمامی گفته های من و دلایل مقاومتم در سنگ را بدون کم و کسر به کنسول برسانید. «۱۴»

به هر حال این تنها موردی از حمایت های مستقیم سرکنسول انگلیس از سیمیتقوی است که در ساوجبلاغ چهارصد ژاندارم تسلیم شده را قتل عام کرده، و در حمله ای وحشیانه دو هزار تن از مردم بیگناه لکستان سلماس را اعم از زن و کودک و پیر و جوان را کشتار می کند، و یا کشتار وحشیانه اسیران با تبر و پرت کردن آنها از بالای صخره به مانند جهانگیر میرزا تنها بخشی کوچک از جنایتهای دردمنشان سیمیتقو با حمایت های دولت های غربی است که تاریخ بشریت از بازگویی آن شرم دارد. متأسفانه در آن برهه زمانی در نبود دولت

مقتدر مرکزی و وجود حاکمان نالایق چون سپهدار و عین الدوله که جیره خواران انقلاب مشروطه دیروز و حاکمان مستبد امروز بودند نه تنها اقدام مناسبی به عمل نمی آید بلکه در مواردی سعی در دلجویی از سیمیتقو و کارگزاران دولت های غربی افتاده و افراد شجاعی چون ضیاءالدوله حاکم مقتدر اورمیه را بر کنار می کنند تا راه برای یاغی گری های سیمیتقو هموار شده و افرادی چون جهانگیر میرزا را تسلیم سیمیتقو کرده و برای سیمیتقو لقب و مدال نیز می دهند که بعدها تا چندین سال مردم را گرفتار کنند. شهریار نیز در عنفوان جوانی با پی بردن به دسیسه های بیگانگان به زیبایی اندیشه هایش را در قالب شعر آذربایجان بیان میکند:

آوخ که نیرنگ عدو با دست ناپاک خودی — بگسیخت طوق طاعت از اکراد
آذربایجان

اشک اورمی بین که با خون دل سلماس و خوی — دریا شد و بر میکند بنیاد
آذربایجان

ضحاکیان مرکزی بیرون برند از حد ستم — تا سر بر آرد کاوه حداد آذربایجان
«۱۵»

احمد کسروی نیز در تاریخ هجده ساله خود نارضایتی خود را از بی کفایتی حاکمان و کارهای نیاندیشیده آنها اعلام می دارد و می نویسد: سپهدار بجای آنکه سپاهی بسیج و سر او «سیمکو» را بکوبد، به شیوه زمان خود کامگی به دلجویی از او برخاست و یک سیاهکاری از او سر زد که کمتر مانندش می توان یافت «۱۶»

اما سر انجام آشوب و طغیان اسماعیل سیمیتقو نیز که از سال ۱۲۹۷ شمسی بطور رسمی شروع شده بود طی نبرد شکر یازی قوای دولتی به فرماندهی

ژنرال جهانبانی و عشایر سرحدات به سرکردگی سیمیتقو در ۲۶ مرداد سال ۱۳۰۱ شمسی پایان پذیرفته و سیمیتقو پس از شکست سنگین و از دست دادن بسیاری از نیروهایش فرار کرده و تا سال ۱۳۰۹ بطور قاچاق زندگی می کند، که باز هر از چند گاهی در درگیری های کوچک و غارت روستاهای مرزی اسباب مزاحمت مردم را فراهم می کند که در نهایت در تیر ماه ۱۳۰۹ توسط قوای ارتش و به دست خان محمد قره داغی کشته می شود. (۲)

آغاز جنگ علیه عشایر کردستان بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا

محمد قلی مجد در کتاب «قاجار به پهلوی» بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا در باره واقعه آسماعیل آقا سمیتقو اینونه آورده است: شورش عشایر در سال ۱۹۲۹ از کردستان آغاز شد، که سرکوب برخی از آنها برای رژیم پهلوی چندان هم ساده نبود. پس از شکست سیمیتقو در پاییز ۱۹۲۶ و گریختن او به عراق، مسئله کردها حل نشده باقی ماند. فرین در ۷ ژوئن ۱۹۲۸ در گزارشی می نویسد: «احتراماً به اطلاع وزارت خارجه می رساند که امیرلشکر شمال غرب ایران به همراه تعداد زیادی از نیروهای ایرانی در ماکو مستقر شده، و احتمالاً تاکتیک های کردها و ترکها را زیر نظر گرفته است... از اجرای قانون جدید خدمت وظیفه اجباری خبرهایی به گوش می رسد اما تاکنون اقدامی جدی در این باره صورت نگرفته است. بعید است که دولت بتواند در آرامش سربازگیری را بر این استان تحمیل کند؛ اما ارتش قدرتمند و مردم ناتوان هستند، و آن دموکراسی که روزی بر تبریز حاکم بود، امروز دیگر وجود ندارد.» در ۲۹ ژوئن ۱۹۲۸ فرین می نویسد: «امیرلشکر همچنان در ماکو به سر می برد، و خبر جدیدی از این منطقه نرسیده است.» در ۱۱ جولای ۱۹۲۸: «احتراماً توجه شما را به گزارش شماره ۱ مورخ ۹ نوامبر ۱۹۲۶ جلب می کنم؛ در آن گزارش اعلام شده بود که اسماعیل آقا «سیمیتقو»، شورشی معروف گرد... در سپتامبر ۱۹۲۶ توسط امیرلشکر شمال غرب ایران به عراق رانده

شد. بر اساس اطلاعات واصله، از آن زمان تا کنون «سیمیتقو» زندگی نه چندان مستقلی را در میان خویشاوندانش در موصل سپری می‌کند، ولی رابطه‌اش را با کردهای شکاک که ریاست موروثی آنها را بر عهده دارد، کاملاً قطع نکرده است. هفته گذشته، اسقف اعظم ارمنی به من خبر داد که اسماعیل آقا به منظور کسب اجازه بازگشت به سلماس دارد با دولت ایران مذاکره می‌کند. صحت این گزارش را از استاندار جویا شدم و او نیز پاسخ داد که مراسلاتی میان اسماعیل آقا و مقامات ایرانی رد و بدل شده ولی هنوز توافقی صورت نگرفته است. رئیس پلیس تبریز نیز این اظهارات را تأیید کرد، و افزود که هیچ بعید نیست که «سیمیتقو» به شرط تضمین حسن رفتار اجازه بازگشت به ایران را پیدا کند. کنسول بریتانیا در تبریز، که در نقاط مرزی چند منبع خبری دارد می‌گوید که بر اساس اخبار و اطلاعات واصله از این منابع، «سیمیتقو» هم اینک در غرب ارومیه «خود را برای جنگ آماده می‌کند» و به روستاها حمله و محصولاتشان را غارت کرده است. بعید نیست که هر دوی این گزارش‌ها صحت داشته باشد و دولت ایران می‌کوشد با بازگرداندن «سیمیتقو» به کشور، از یک طرف جلوی غارت‌های بیشتر را بگیرد و از سویی دیگر ضرورت استقرار نیروی نظامی قدرتمند در مرزهای عراق را کاهش دهد. با اینکه گمان می‌رود تعداد عشایری که او را همراهی می‌کنند اندک باشد، ولی ارتباطاتش به گونه‌ایست که بتواند دولت ایران را همواره با ترس از بروز مشکل مواجه سازد و هزینه سنگین گشت‌زنی در مرز میان سردشت و سلماس را بر دولت تحمیل کند. بنابراین، بازگشتن صلح‌آمیز او به ایران ظاهراً از ادامه چنین وضعیتی بهتر است. با وجود این، کسانی که سرنوشت جعفر آقا، برادر بزرگتر اسماعیل آقا و رئیس سابق کردهای شکاک را به یاد می‌آورند، گمان می‌کنند که این یک تله است و بعید می‌دانند که اسماعیل آقا به این تله بیفتد. جعفر آقا که سر به شورش برداشته بود با وعده عفو و شناسایی وضعیت نیمه‌خودمختارش به تبریز دعوت شد، ولی بجای استقبال از او، به قتل رسید. سپس مرگ مرموز سردار ماکو و حوادث مشابه آن که هرگز توضیح قابل قبولی درباره آنها ارائه نشده

است. احتمالاً به نظر می‌رسد که «سیمیتقو» نیز بسیار محتاطانه عمل خواهد کرد و به آسانی خود را در اختیار ارتش ایران قرار نخواهد داد. امیرلشکر که بیش از دو ماه در ماکو مستقر بوده است، اکنون در ارومیه به سر می‌برد، ولی معلوم نیست که آیا حضورش در این شهر هیچ ارتباطی با مذاکرات ادعایی با «سیمیتقو» دارد یا خیر. در نامه‌ای که کشیش آلفرد بورگر، رییس گروه مبلغان مذهبی لوتری آمریکایی در ساوجبلاغ ارسال کرده، گزارش شده است که کردهای آن منطقه، که با شکاک‌ها فرق می‌کنند، کاملاً آرام هستند و اینکه او خبری از ناآرامی در سردشت شنیده است، هرچند تعداد بیشتری از نیروهای ایرانی به این منطقه اعزام شده‌اند. اوضاع در ماکو ظاهراً آرام است. گمان می‌رود که ایران و ترکیه بر سر این نقطه از مناطق مرزی میان خود به توافق رسیده‌اند.»

در ۱۶ جولای ۱۹۲۸: «احتراماً عطف به گزارش شماره ۱۱۳ مورخه ۱۱ جولای ۱۹۲۸، بدینوسیله شایعه بازگشت اسماعیل آقا «سیمیتقو» به ایران را، که در گزارش مذکور قید شده بود، تأیید می‌کنم. او هم اینک به همراه گُردهای شکاک‌ها که تعدادشان از ۶۰۰ تا چند هزار نفر برآورد شده است، در کوهستان‌های غرب ارومیه مستقر است، و با دعوت از سایر گُردها برای پیوستن به او ظاهراً قصد دارد حمله‌ای جدی به مناطق غربی آذربایجان ترتیب بدهد. امیرلشکر، که سه ماه در ماکو مراقب گُردهای آزارات بود، به ارومیه رفته است. از سوی دیگر، نیروهای کمکی از تبریز روانه آن منطقه شده‌اند و هنگ اردبیل نیز در ۱۳ جولای تبریز را پشت سر گذاشته و در حال حرکت به سمت ارومیه است. یک مبلغ مسیحی زن آمریکایی در راه بازگشت از ایالات متحده به ایران توانست از مسیر بغداد و کرمانشاه خود را به تبریز برساند. او پیش از این هنگامی که خود را از بغداد به موصل رساند و می‌خواست از مسیر اردبیل و رواندوز خود را به ساوجبلاغ برساند، توسط نیروهای انگلیسی بازگردانده شد. او می‌گوید که کاپیتان کینگ، عامل نظامی بریتانیا در موصل، به وی گفت که حوادث مهمی در کردستان در شرف وقوع است. اینکه آیا سیمیتقو به غیر از

گُردهای شکاکی از منبع دیگری هم کمک دریافت می‌کند یا خیر معلوم نیست؛ چنانچه سایر عشایر نیز به این حرکت بپیوندند ممکن است مقابله با آنها بسیار سخت شود. سمیتقو نزدیک به دو سال را در بین‌النهرین در تبعید به سر برد، و حرکت خود را هم از همین‌جا شروع کرده است، که اثر منفی بر روابط ایران و عراق، که از قبل هم تیره بود، گذاشته است. چنانچه او گُردهای ترکیه را هم درگیر کند و یا مجبور به عقب‌نشینی به ترکیه شود، مشکلات جدیدی را میان این دو کشور به وجود خواهد آورد. حتی اگر حضور او در مناطق مرزی تنها یک خودنمایی هم باشد، عواقب سیاسی آن مسلماً اندک نخواهد بود. همانطور که پیش از این به اطلاع وزارت خارجه رسید، به نظر می‌رسد که دولت ایران از مدتها قبل بروز حوادثی از این قبیل را پیش‌بینی می‌کرد، و چندین ماه قبل آذربایجان غربی را «منطقه جنگی» اعلام کرد بدون اینکه توضیحی درباره این جنگ بدهد. در حال حاضر مقامات آذربایجان ادعا می‌کنند که خطری استان را تهدید نمی‌کند، ولی برای جلوگیری از شورش عمومی کردها و سرکوب یا اخراج سمیتقو در اسرع وقت از هیچ اقدامی فروگذار نکرده‌اند.» در ۱۴ آگوست ۱۹۲۸ فرین گزارش قبلی را پی می‌گیرد: «احتراماً در این گزارش که ممکن است آخرین گزارش سیاسی من از تبریز باشد، به اطلاع می‌رساند که التهاب ناشی از بازگشت مجدد سمیتقو که در گزارش‌های شماره ۱۱۳ و ۱۱۴ اینجانب به آن اشاره شده بود فروکش کرده است؛ اوضاع ماکو نیز که به سبب گُردهای آراوات ناآرام شده بود تقریباً آرام به نظر می‌رسد و این آرامش ظاهراً در سراسر استان حکمفرماست، ولی همچنان بلاتکلیفی و بی‌قراری احساس می‌شود. استاندار به من اطلاع داد که سمیتقو هم اکنون در خاک ترکیه در غرب سلماس به سر می‌برد و منابع دیگر نیز این ادعا را تأیید کرده‌اند.

به تازگی دو شیخ گُرد دیگر به سمیتقو پیوسته‌اند، اما عملاً تمام قشون آذربایجان در مرزهای غربی مستقر شده‌اند و از تمام نقاط استراتژیک به خوبی محافظت می‌شود، بطوری که سمیتقو بدون کمک خارجی به سختی می‌تواند کاری از پیش ببرد. از آنجا که افراد غیرنظامی حق ورود به ماکو را ندارند و

مقامات نظامی نیز سکوت اختیار کرده‌اند، هیچگونه اطلاعات دقیقی از این منطقه در دست نیست، ولی با توجه به تحرک نیروها و خود امیرلشکر می‌توان استنباط کرد که حداقل در حال حاضر اوضاع ماکو مایه نگرانی مقامات نیست.»

شورش کردها

فرین در گزارشی تحت عنوان «شورش در آذربایجان غربی» در ۲۵ ژانویه ۱۹۲۹ می‌نویسد: «احتراماً عطف به گزارش سه ماهه شماره ۲۵ مورخ ۱۴ ژانویه ۱۹۲۹... اضافه می‌کنم که ظاهراً شورش‌هایی در آذربایجان غربی در حال شکل‌گیری و گسترش است. حسنعلی خان آصف، کارمند ایرانی کنسولگری تبریز، در نامه‌ای به تاریخ ۱۴ ژانویه ۱۹۲۹ که دیروز به دست من رسید، می‌نویسد: «کردستان تقریباً ناآرام است. مقامات نظامی با استفاده از اتومبیل‌های شخصی نیروهای خود را روانه ساوجبلاغ کرده‌اند. می‌گویند در سردشت و مناطق مجاور آن کردها علیه خلع‌سلاح، تغییر کلاه و سربازگیری سر به شورش برداشته‌اند. نیروهای کمکی دارند وارد تبریز می‌شوند تا از آنجا به طرف ساوجبلاغ حرکت کنند. می‌گویند مجتهد اصلی تبریز* که به دلیل ناآرامی‌های ماه اکتبر در این شهر به کردستان تبعید شده بود، حالا دستور یافته است که به قم برود. از یک تاجر شنیده‌ام که در ۸ یا ۹ ژانویه ملا حلیف [خلیل]، یکی از شیوخ کُرد، به ساوجبلاغ حمله کرد، ولی با ۳۵ کشته و ۱۰۰ مجروح مجبور به عقب‌نشینی شد، در حالی که از نیروهای ایرانی فقط ۱ افسر کشته و سه سرباز مجروح شدند. روز گذشته از سرگرد وودوارد، وابسته نظامی بریتانیا در تهران، اطلاع یافتیم که براساس اخبار تلگرافی واصله، نیروهای ارتش ایران در درگیری‌های نزدیک سردشت شکست خورده‌اند.» در ۱۶ مارس ۱۹۲۹ او می‌افزاید: «احتراماً عطف به گزارش شماره ۳۹ مورخ ۲۵ ژانویه ۱۹۲۹ در ارتباط با شورش در کردستان، به اطلاع می‌رساند که بر اساس آخرین خبرهای واصله از تبریز این شورش سرکوب شده است. حسنعلی خان آصف، کارمند

ایرانی کنسولگری تبریز، در نامه مورخ ۲۱ فوریه ۱۹۲۹ خود، که به دلیل بدی وضعیت جاده تهران و تبریز دیروز به دست من رسید، نوشته است که گُردهای منگور که در نزدیکی ساوجبلاغ زندگی می‌کنند در ماه ژانویه به این شهر حمله کردند و همزمان سایر کردها نیروهای ایرانی مستقر در سردشت را محاصره کرده‌اند. در ساوجبلاغ، گُردهای منگور پس از دادن ۴۰ کشته از جمله پسر رئیس منگورها، حمزه آقا، مجبور به عقب‌نشینی شدند. سپس نیروهای کمکی به سردشت اعزام شدند و با کشتن ۹۰ تن از شورشیان از جمله ۵ تن از رؤسای آنها، نیروهای ایرانی را از محاصره درآوردند و گُردها را به عقب راندند. پس از این گُردها تسلیم شدند و گزارش‌ها حاکی از آن است که اوضاع در هر دو شهر ساوجبلاغ و سردشت کاملاً آرام است. با این حال، امیرلشکر آذربایجان به همراه ۴۰۰۰ سرباز ارتش در آن منطقه باقی خواهد ماند. گزارش شده است که دوست محمد[خان]، سردسته شورشیان بلوچستان، نیز تسلیم شده است و همچنین ۳۰۰ ترکمنی که به شمال شرقی خراسان حمله کرده بودند به ترکمنستان روسیه بازگشته‌اند... روند سربازگیری با آرامش پیش می‌رود و تهران از سربازان قدیمی و جدید پر شده است. در سالگرد کودتا، شاه از ۸۰۰۰ سرباز مسلح سان دید، که مانور آنها از دید ناظرین خارجی بسیار قابل قبول ارزیابی شد. در کل، اوضاع کنونی ارتش رضایت بخش تلقی می‌گردد.»

تربت در گزارشی در ۲۹ مارس ۱۹۲۹، شورش اخیر در کردستان را چنین توضیح می‌دهد:

احتراماً به اطلاع وزارت خارجه می‌رساند که در چند هفته گذشته گهگاه شایعاتی در مورد شورش کردهای ساوجبلاغ و سردشت به تهران می‌رسید. هم اینک سفارت گزارشی از حسنعلی آصف، کارمند کنسولگری تبریز دریافت کرده است که جزئیاتی از این ناآرامی در آن ارائه شده است. بنا بر اطلاعات مندرج در این گزارش، کردهای منگور ساکن در نزدیکی ساوجبلاغ این شورش را آغاز کردند و زمان حمله خود را مقارن با ماه‌های سخت زمستان قرار دادند تا آنطور که پیش‌بینی می‌کردند پیشروی نیروهای دولتی را با دشواری مواجه سازند. با

این حال، عملکرد سریع و فعال نیروهای دولتی منجر به شکست کامل کردها شد... اعزام نیروهای کمکی اعزامی به سردشت، نیروهای دولتی را قادر ساخت تا کردهای آن منطقه را متفرق سازند و همچنین، طبق گزارش‌ها، تلفات سنگینی بر آنها وارد کنند. این شورش‌ها با طلب بخشش و عفو از شاه برای شورشیان که مورد قبول واقع شد، خاتمه یافت. منابع موثق در تهران صحت گزارش مذکور را تأیید می‌کنند. شنیده‌ام که چندین آشوبگر، که عمدتاً ملا هستند، در این ناآرامی دست داشته‌اند. آقای تیمورتاش به طور محرمانه به من گفته است که دلیل اصلی مشکلات اخیر در کردستان و همچنین بخش قابل‌توجهی از نا رضایتی‌های موجود در تبریز، حسین [آقا] خان خزاعی، امیر لشکر این منطقه، است، که به دلیل رفتار خودسرانه و عملکرد خشن خود در میان ایرانیان و اقلیت [کرد] این منطقه بسیار منفور است. خبردار شده‌ام که اکنون گروهی مأمور تحقیق و تفحص دربارهٔ عملکرد او در اداره امور این ایالت شده‌اند. روز گذشته به تهران گزارش شد که امیر لشکر ترور شده است. البته ظاهراً این گزارش صحت نداشته است. با وجود این، معلوم شده که یکی از افراد زیردستش به او حمله کرده، ولی سوء قصد او نافرجام مانده است. با اینکه هنوز جزئیاتی از این ماجرا در دست نیست اما به نظر می‌رسد که رفتار خشن این امیر لشکر با زیر دستان خود و اطرافیانش عامل اصلی این حرکت بوده باشد.

اوضاع همچنان پرتنش باقی ماند. فرین در ۱۲ آوریل ۱۹۲۹ می‌نویسد: «احتراماً عطف به... شایعات مربوط به ناآرامی‌های تبریز و نقاط دیگر آذربایجان، یکی از شایع‌ترین آنها حاکی از آن بود که نیروهای ارتش سر به شورش برداشته و امیر لشکر عبدالحسین* [حسین آقا] خزاعی به قتل رسیده است. پیام حسنعلی‌خان آصف (مورخ ۱ ژانویه)، کارمند کنسولگری تبریز، که با تأخیر به دست ما رسیده، حاکی از آن است که امیر لشکر در ساوجبلاغ به سر می‌برد. اوضاع در این منطقه همچنان وخیم است، لذا سرتیپ حبیب‌الله خان شیانی، وزیر پیشین فواید عامه، و سرتیپ مرتضی‌خان، از وزارت جنگ، احتمالاً برای کمک به امیر لشکر در سرکوب کردها راهی این منطقه شده‌اند.

حسنعلی آصف در مورد شورش، قتل یا طغیان مردم در تبریز چیزی نگفته است؛ اما بر کمبود نان در این شهر تأکید کرده است. وضعیت بد جاده و اختلاف نظر اداره مالیه و اداره ارزاق بر سر قیمت دولتی غله موجب فشار بر مردم و نارضایتی قابل توجه آنها شده است. مصادره اموال خصوصی بدون پرداخت غرامت به منظور اجرای طرح شهرداری در تعریض خیابان‌ها نیز نارضایتی بسیاری فراهم آورده است، شرایط اقتصادی اصلاً رضایت‌بخش نیست، هزینه‌های زندگی با سرعت بسیاری رو به افزایش است، و انتقاد از عملکرد مستشاران آلمانی وزارت مالیه مدام ناکارآمدتر می‌شود و اعتباری را که در زمان مستشاران آمریکایی داشت از دست داده است.»» ویلیامسن در ۲ مه ۱۹۲۹ می‌نویسد: «شورش‌های گزارش شده از آذربایجان سرکوب شده و خبر جدیدی در این باره به تهران نرسیده است. در روزهای اول ماه آوریل، برخی افسران نظامی عالی‌رتبه از جمله ژنرال شیبانی، رئیس شورای نظامی، از تبریز و ساوجبلاغ دیدار کردند. حسن علی آصف، از کنسولگری تبریز، گزارش کرده است که حوادث کردستان خاتمه یافته، ولی مسئله کردها هنوز حل نشده است.» در ۳۱ مه ۱۹۲۹، ویلیامسن می‌نویسد: «در عین حال، گزارش شده است که ۱۳۰۰ تن از نیروهای تبریز و کرمانشاه به سمت کردستان، احتمالاً حوالی سنه [سنندج]، اعزام شده‌اند، و هدف آنها سرکوب شورش‌های جدی در این منطقه است. همچنین وسائط نقلیه خصوصی را برای تأمین نیازهای حمل و نقل خود به کار گرفته‌اند، ولی ظاهراً در این مناطق قانون رعایت می‌شود، چرا که بابت خدمات رانندگان یا اجاره اتومبیل‌هایشان غرامت پرداخت می‌شود.» در ۶ ژوئن ۱۹۲۹ فرین گزارش می‌کند که «هیچ خبر مهمی از تبریز دریافت نشده است، بجز اینکه عملیات نظامی علیه کردهای منگور همچنان ادامه دارد. گزارش شده است که هواپیماهای ارتش در نزدیکی ساوجبلاغ خسارات سنگینی بر این کردها وارد ساخته و یکی از رؤسای آنها را نیز دستگیر کرده‌اند.»

ویلیامسن در ۲۶ ژوئن ۱۹۲۹ می‌نویسد: «حسنعلی آصف، کارمند

کنسولگری تبریز، درنامه‌ای خبر داده است که امیرلشکر آذربایجان رسماً پیروزی بر کردهای منگور را اعلام کرده است. بر اساس اظهارات او، در ۶ ژوئن جنگ سختی در گرفت و در نهایت گُردها شکست خوردند و گریختند، و تلفات زیادی از آنها بجای ماند. رهبران شورشی موفق به فرار شدند، ولی بسیاری از نفرات و اسب‌هایشان به دست نیروهای دولتی افتادند. گمان می‌رود که ملا خلیل*، رهبر کردها، به موصل گریخته است. یک لشکر دیگر ایران نیز با آتش زدن روستاها و محصول زراعی‌شان در این منطقه بر کردهای پورگان منگور «پیروز» شدند.» فرین در ۷ آگوست ۱۹۲۹ می‌نویسد: «کنسولگری تبریز گزارش کرده است که اسماعیل آقا سیمیتقو، رهبر گُردهای شکاک، که مدت دو سال به عراق و ترکیه پناهنده شده بود، اخیراً در مرزهای سلماس دیده شده و تلاش کرده برای بازگشت صلح جویانه به کشور با مقامات دولتی مذاکره کند، ولی از آنجا که دولت به صداقت او مظنون بود نیروهای نظامی خود را به این منطقه اعزام کرد و با تعقیب اسماعیل آقا او را دوباره به خاک ترکیه راند.» بنابراین اوضاع برای بازدید رضا شاه از آذربایجان به اندازه کافی امن شد. ویلیامسن در گزارشی مورخ ۳۱ اکتبر ۱۹۲۹ سفر شاه را گزارش می‌کند: «احتراماً به اطلاع می‌رساند که سفر شاه ایران در طول دو هفته گذشته از ساوجبلاغ شروع شد و اعلیحضرت سپس از شهرهای خوی (شمال دریاچه ارومیه)، تبریز، اردبیل، آستارا در حاشیه دریای خزر، پهلوی، رشت، مشهدیسر و ساری نیز بازدید کردند. او شب سی و یکم اکتبر را در ساری گذراند. با اینکه در گزارش روزنامه‌ها می‌خوانیم که در هر شهر استقبال گرمی از رضا شاه صورت گرفته است، اخبار محرمانه حکایت از آن دارد که اعلیحضرت حداقل در قسمتی از طول سفرش بسیار بد خُلق بوده است. می‌گویند بجای اینکه وجهه یک پادشاه رئوف و پدر باگذشت را از خود نشان بدهد، همچون یک مستبد غاصب بر شهرها فرود می‌آمد، شلاقی در یک دست و کاسه باج و خراج در یک دست دیگرش، به همه چیز و همه کس مظنون و از همه چیز و همه کس عیب‌جو. در اینجا نیز شاه دارد همان کار زشتی را که در سفر نوامبر ۱۹۲۸ به

ولایات جنوبی کشور انجام داد تکرار می‌کند. در آن زمان نیز خیلی بی‌ادبانه و غیرعاقلانه رؤسای عشایر را به حضور نپذیرفت، و فرصت را برای جلب وفاداری و احترام آنها از دست داد.»

هنری اس ویلارد، کنسولیار آمریکا در تهران، در گزارش مورخ ۱۵ سپتامبر ۱۹۳۰ تحت عنوان «اوضاع سیاسی و اقتصادی در آذربایجان»، دیدار اخیرش از تبریز را اینطور توصیف می‌کند: «احتراماً به اطلاع می‌رساند که در سفر اخیرم به تبریز برای بستن کنسولگری آمریکا در این شهر، فرصت یافتیم تا بطور اجمال اوضاع سیاسی و اقتصادی استان آذربایجان را نیز که ممکن است برای آن وزارتخانه جالب توجه باشد بررسی کنیم. نتیجه مشاهداتم به طور خلاصه مؤید آن است که مردم این استان اگر واقعاً در شرف شورش نباشند حداقل آشکارا از دست دولت ناراضی‌اند و بسیاری از ساکنین استان معتقدند که اگر تهدیدی متوجه ثبات دولت کنونی شود، تبریز و توابع آن مسلماً بلافاصله از آن حرکت حمایت خواهند کرد. فعلاً دلیل اصلی ناراضی‌های، جدای از رکود تجارت که تأثیر بدی بر کل کشور گذاشته است، ظاهراً همان چیزی است که آدم‌های عادی مالیات کمرشکن می‌خوانند. صحبت از مالیات‌های سنگین نقل همه مجالس است، و یأس و نفرت از اینکه چرا دولت باید، آنطور که مردم ادعا می‌کنند، عملاً همه عایداتشان را از دست‌شان بیرون بکشد احساس غالب مردم است. مردم احساس می‌کنند که تلاش برای پیشرفت در چنین شرایطی بی‌فایده است؛ که از نظر من، دلیل اصلی خصومت قابل مشاهده‌ای است که در تولید کنندگان کالاهای ایرانی می‌توان دید، و باعث شده است که صادرات ایران به ویژه در منطقه آذربایجان متوقف شود. مقایسه وضع زندگی افسران ارتش با وضعیت اسفبار عموم مردم به این تنفر دامن می‌زند. علاوه بر خصومتی که به دلیل برنامه‌های مالیاتی دولت در بین مردم ایجاد شده است، اتهام بی‌کفایتی و فساد اداره مالیه آذربایجان نیز مزید بر علت است. در واقع رئیس فعلی مالیه آذربایجان آماج اصلی این اتهامات است، که فقط مانده مردم از بالای پشت‌بام

خانه‌هایشان آن را جار بزنند چون صحبت از آن نقل همه مجالس است. تقریباً همه معتقدند که مسببین اخراج هیأت میلسپو خائن به مملکت بودند، و حتی آنهایی هم که قبلاً خواهان اخراج هیأت آمریکایی بودند حالا به اشتباه خود اذعان دارند. مکرراً از مردم ساده‌دل شنیده‌ام که دولت از دکتر میلسپو تقاضا کرده به ایران بازگردد و او بزودی به ایران بازخواهد گشت، که این امر حکایت از حمایت و طرفداری روزافزون مردم از اداره منابع مالی مملکت توسط هیأت آمریکایی دارد. اگرچه مردم با احتیاط بیشتری درباره برخی مسایل ابراز نظر می‌کنند، ولی به نظر می‌رسد که چندان دل‌خوشی از اعلیحضرت همایون رضا شاه پهلوی ندارند. اعلیحضرت که هیچوقت واقعاً محبوبیتی در آذربایجان نداشته، چندان احترامی در بین مردم تبریز ندارد؛ و یکی از دلایل عدم محبوبیتش هم این است که اصل و نسب خانوادگی درست و حسابی ندارد؛ که از همین حالا می‌توان حدس زد آینده دموکراسی در ایران چگونه خواهد بود. با وجود این، هنوز خیلی‌ها می‌ترسند که اگر تخت شاهی به دلیل مرگ و یا دلایل دیگر خالی بماند، وضع از آنچه در دوران قاجار بود هم بدتر شود. «در مدت کوتاهی که در تبریز توقف داشتم، ظاهراً خبری درباره شورش کردها نبود که به تهران نرسیده باشد. ولی جابجایی موقت مبلغان مسیحی لوتری آمریکایی از ساوجبلاغ، که چندان از مرکز عملیات دور نیست، به تبریز ظاهراً حکایت از ترس مقامات از گسترش این شورش‌ها دارد. در ارتباط با کشته شدن سیمیتقو، رهبر معروف شورشی‌گرد، به دست نیروهای دولتی، ظاهراً واکنش بسیاری از مردم به این مسئله نوعی شرمندگی و سرافکنندگی بوده است. اگرچه حملات غارتگرانه سیمیتقو همواره موجب وحشت اهالی بود، او وجهه یک قهرمان را در ذهن برخی عوام داشت، و نوع مردنش حتی در مناطقی که کاملاً او را می‌شناختند باعث خوشحالی کسی نشد.» (۳)

احمد کسروی در باره اسماعیل آقا سیمگو و ایل شکاک

احمد کسروی در کتاب «تاریخ هیجده ساله آذربایجان» درباره اسماعیل آقا سیمگو و ایل شکاک آورده است:

پس از پایان جنگ چون عثمانیان از تبریز بیرون رفتند یکدسته سپاه هندی بجای ایشان آمدند.

مكرم الملك بعنوان «نایب الایاله» فرمان میراند. خیابانی و نوبری بشهر بازگشتند ولی دیموکراتها پراکنده میبودند و بکاری نمیپرداختند. رویهمرفته آرامش و آسودگی بود و چنین مینمود که پس از سالها جنگ و آشوب ایمنی و آرامی در کار خواهد بود.

لیکن در این میان کمکم آشوب اسماعیل آقا یا سیمگو پدیدار گردید و نام او بزبانها افتاد. چنانکه گفته‌ایم اینمرد سرائل شکاک میبود و نیرویی در دست میداشت، و داستان او را با آسوریان نوشته‌ایم که مارشیمون با دست او کشته شد و آسوریان لشگر بر سر او برده چهریق را بگرفتند و سیمگو شکست سختی خورده بگریخت. پس از در آمدن عثمانیان بآذربایجان که آسوریان از ارومی و دیگر جاها کوچیدند، این نیز آسوده گردید و در چهریق نشسته بکارهای خود پرداخت و با همه نیکی که از عثمانیان دیده بود با آنان یاری نموده و در جنگهایی که میان آنان با انگلیسیان میرفت خود را کنار کشید.

همانا بسیج کار خود میدید و از فرصت بهره جسته نیرو می‌اندوخت. زیرا آشفته‌گی کار ایران و ناتوانی دولت، و فراوانی افزار جنگ، و فرمانبرداری کردان و جنگجویی آنان، این را بآرزوهای بزرگی می‌انداخت.

کردان همیشه چون فرصت یافتندی با دولت نافرمانی نمودندی، برادر این جعفر آقا، و پدرش محمد آقا در زمان خود بارها نافرمانی نموده بودند. ولی سیمگو اینزمان، برای کردستان جداسری (استقلال) میخواست و در راه این آرزو بود که بآمادگیهایی میپرداخت. یکی از تخمهای آشوب و زیانکاری که اروپاییان در شرق افشاندند این آرزوی جداسریست. کارکنان آنان سالها گردیده و بمیان

کردان و ارمنیان و ترکمانان و آسوریان و بختیاریان و دیگران رفته، و این تخم را در دلهای آنان کاشته‌اند.

کردان نیز از سالها چنین سخنیرا شنیده و هوسمندانی از آنان این آرزوی خام را دنبال کرده و گاهی نیز کتابها یا گفتارهایی نوشته بودند. کنون سیمگو آن آرزو را بکار بستن میخواست، و به پیروی از آزادیخواهان عثمانی که «ژن‌ترک» پدید آورده و آن کارها را کرده بودند به پدید آوردن دسته‌ای بنام «ژن‌کرد» می‌کوشید.

چنین می‌گفتند: او را باین کار مستر داد امریکایی واداشت. مستر داد که با آمریکاییان دیگر، همراه آسوریان از ارومی کوچیده و بهمدان رفته بود، در همان روزها به تبریز بازگشت و بار دیگر بارومی رفت، و چنین گفته میشد که چندبار بدیدن سیمگو رفت. این سخن اگر هم دلیل نداشت، چون با بدخواهی و کینه‌توزی که از مسیونرهای امریکایی دیده شده بود، سازگار می‌آمد کسان بسیاری اینرا میپذیرفتند و چنین می‌گفتند: «امریکاییان چون با دست آسوریان کاری از پیش نبردند می‌خواهند با دست کردان کاری از پیش برند».

هرچه هست، این آرزو را دیگران بدل سیمگو انداخته بودند و هم آنان دلش دادند و دلیرش گردانیدند. در اینمیان چون عثمانیان از آذربایجان میرفتند یکدسته از سپاهیان و توپچیان آنان که بچند صد تن میرسیدند بکشور خود نرفتند و با تفنگها و توبهای خود آهنگ چهریق کردند و زیردستی سیمگو را پذیرفتند. این پیش‌آمد دلیری او را چند برابر گردانید و بدینسان خود را آماده دیده بیرق نافرمانی افراشت.

یکی از همدستان او در این کار سید طه نوه شیخ عبید الله بود که خاندانشان در کردستان بنام، و خود سید طه يك مرد کوشا و بکاری می‌بود.

کنون سیمگو آماده گردیده و بیرق افراشته «آزادی کردستان» می‌خواهد.

چه کار میکند؟ .. آیا کنفرانس داده کردان را برای زندگانی آزاد و سررشته‌داری آماده می‌سازد؟ .. آیا قانون اساسی برای کردستان مینویسد؟ .. آیا به برداشتن پراکندگیها که در میان کردانست میکوشد؟ .. نه! «آزادی کردستان» که با اینها

نیست. پس چه کار میکند؟ .. دیه‌ها را تاراج میکند، کشت‌ها را لگدمال میگرداند، به مردم تاراج دیده و بینوای لکستان پیام فرستاده پول می‌خواهد. مردم بیچاره سلماس و آن پیرامونها که از آسوریان گزندهای جانگزا دیده و پراکنده گردیدند، کنون که بآبادی‌های خود بازگشته و می‌خواهند دوباره بزندگی پردازند ناگهان خود را گرفتار چنگال کردان یغماگر و آدمکش سیمگو می‌یابند. اینست معنی «آزادی کردستان». همین است نتیجه‌ای که سیاستگران اروپا می‌خواستند.

سلماس و آن پیرامونها همه بدست کردان گرفتار افتاده و نوبت بآبادیهای ارومی میرسید. کردان باینها نیز دست انداخته گزند و آزار دریغ نمیگفتند. دیه‌های ویرانه که تازه رو بآبادی گذاشته و درهریکی جز گروه اندکی از مردم نمی‌بودند هر زمان آسیب دیگری از تاراجگران سیمگو میدید.

پس از رفتن عثمانیان حاجی شهاب الدوله نامی حکمران ارومی شده بود، ولی او مرد بکاری نمی‌بود و در برابر تاخت و تاراج کردان جز نشستن و دست روی هم گزاردن چاره‌ای نمی‌شناخت.

در بهمن‌ماه ۱۲۹۷ (جمادی الاول ۱۳۳۷) سردار فاتح از تبریز بحکرانی ارومی فرستاده شد. این مرد که در زمان صمد خان یکی از همدستان او بوده و پس از بازگشتن آزادی دموکراتها دنبالش کرده و از شهر بیرونش رانده بودند، این زمان بار دیگر از کارکنان دولت گردیده، و در چنین هنگامی بحکرانی ارومی فرستاده می‌شد.

کردان همچنان در تاخت و تاراج میبودند. سردارفاتح چاره‌ای که اندیشید آن بود که خود بچهریق نزد سیمگو رفته با پند و اندرز او را رام گرداند و ایمنی برای دیهیان ارومی گیرد. این رفتار ننگ‌آلود نتیجه آنرا داد که سیمگو بیباک‌تر گردد و کردان در تاخت و تاراج دلیرتر باشند.

بدینسان سلماس و ارومی بار دیگر گرفتار شد و هر روز تلگراف‌های ناله و فریاد از مردم بیچاره میرسید. مردم لکستان دست بهم داده بکردان راه نمیدادند ولی هرروز بیم تاخت میرفت و پیایی به تبریز نامه نوشته و چاره میطلبیدند.

مكرم الملك (نایب الایاله) چون سپاهی که بر سر کردان فرستد در دسترس نمی- داشت ناگزیر چاره دیگری اندیشید و آن اینکه بمبی برای اسمعیل آقا فرستد و او را نابود گرداند. چون در سال ۱۲۸۷ در هنگام جنگهای تبریز حیدر عمو اغلی و کسان دیگری از آزادیخواهان این شهر برای کشتن شجاع نظام این چاره را اندیشیده و جعبه‌ای بنام «امانت» از پست برایش فرستاده و او را کشته بودند مكرم الملك میخواست همانرا با سیمگو بازمایش گزارد.

در این کار همسکالان و رازداران او ارمنیان می‌بودند و بمب را هم اینان ساختند. مكرم الملك آنها بخوی فرستاد. از آنجا، چون مادرزن اسماعیل آقا در یکی از دیه- های خوی می‌نشست، بنام آنکه جعبه شیرینی است و آنزن برای داماد و نوه‌اش فرستاده بچهریق نزد اسماعیل آقا فرستادند.

لیکن سیمگو هوشیارتر از شجاع نظام بود و خود را رها گردانید. از زبان او چنین میگویند: چون جعبه را آوردند پسر مبنام آنکه شیرینیست و مادر بزرگش فرستاده پا فشرده باز کردن آنها میخواست. من بیاد داستان شجاع نظام افتاده بدگمان گردیدم و هوشیار می‌بودم، و چون بروی چمنی نشسته بودم گفتم همانجا بازش کنند، و همینکه نخس را پاره کردند و اندک روشنی از آن برجست من فرصت نداده با پایم زده آنها دور انداختم و پسر م را باغوش گرفته بروی سبزه‌ها دراز کشیدم و در زمان. آوای ترکیدن بمب در چند گام دورتر از ما برخاست.

بدینسان سیمگو از مرگ رها گردید. ولی بمب در جایی که ترکید برادر او علی آقا و چند تن دیگری را از کردان نابود گردانید و این بهانه دیگری بدست سیمگو داد. نظام السلطنه در سال ۱۲۸۴ (یکسال پیش از جنبش مشروطه) بجعفر آقا برادر بزرگتر سیمگو ایمنی داده و بقرآن سوگند خورده و او را به تبریز آورده بود.

سپس دست یافته او را با دو تن از همراهانش بکشت، و دیگران گریخته جان بدر بردند.

سیمگو در این خیزش خود آنها بهانه ساخته و دولت ایرانرا خونی خود مینامید، و پیمان‌شکنی و زینهار خواری دولتیان را برخ کردان کشیده آنها را بنافرمانی

پافشارتر میگردانید. اکنون این پیش‌آمد بهانه دیگری برای او پدید آورده نیز نمونه دیگری از زینهار ناشناسی و نیرنگ‌کاری دولتیان بدست او میداد. این پیش‌آمد در اردیبهشت‌ماه ۱۲۹۸ (شعبان ۱۳۳۷) بود. سیمگو پس از این سنگدلی بیشتر گردانیده و کردان باشوب و تاخت و تاراج افزودند. کینه مکرم الملك را از مردم بیچاره می‌جستند، شهر خوی در سایه استواری خود و دلیری مردمش ایمن میبود، لیکن برای ارومی و لکستان بیم سختی میرفت. مکرم الملك بچنان کار بیباکانه‌ای پرداخته و بجای کشتن بیدادگر بخشم و کینه او افزوده بود و کنون نمی‌دانست چه چاره کند. فرستادن بمب را بگردن نمیگرفت و از آن بیزاری نشان میداد، لیکن از این چسودی توانستی بود؟!!

در همان روزها سپهدار (یا سپهسالار) بوالیگری آذربایجان آمد. وثوق الدوله که به نیروی دولت میکوشید، این را که یکمرد بنامی می‌بود برای والیگری آذربایجان برگزیده بسامان گردانیدن آنجا را بدست این سپرد. لیکن سپهدار در سفر پیشین در آذربایجان کاری نتوانسته بود و این‌بار هم امید فیروزی نمیرفت. یکی از کارهای او این بود که کسان بسیاری با خود همراه میداشت و چون به تبریز رسید هر یکی را بحکمرانی جایی فرستاد. از جمله ضیاء الدوله نامی را بارومی و مکرم الدوله نامی را بخوی گسیل گردانید.

چنانکه گفتیم سیمگو داستان بمب را دستاویزی ساخته گله از دولت مینمود و پیایی میغرید. سپهسالار بجای آنکه سپاهی بسیجد و سراوکوبد بشیوه زمان خودکامگی بدالجویی ازو برخاست و يك سياهکاری ازو سر زد که کمتر مانندش توان پیدا کرد.

چگونگی آنکه جهانگیر میرزا که یکی از سردستگان مجاهدان و آزادی-۸۲- میرزا کوچک خان خواهان می‌بود و در سال ۱۲۸۷ (۱۳۲۶) در خوی بهمدستی حیدر عموغلی و دیگران با کردان و هواداران خودکامگی جنگهای بسیاری کرده، و سپس بهمراه عموغلی به- گیلان رفته و در شورش آنجا همدستی داشته و تا گشادن تهران همراهی نموده، و این زمان در خوی میزیست و به بنیاد نهادن دبستان و مانند اینها میپرداخت، چون کسانی از ملایان و دیگران از این

کارهای او دلتنگ می‌بودند و پی فرصت میگشتند که کینه جویند، این زمان فرصت یافتند، و چون بمب از خوی بچهریق رفته بود چنین پراکندند که سازنده بمب و فرستنده آن جز شاهزاده نبوده، و این سخن را در چهریق بگوش سیمگو رسانیدند.

سیمگو چون از جهانگیر میرزا رنجیده می‌بود، و همچنین از میر هدایت پسر میر اسد الله که در همان روزها با سواران وی جنگیده و کسانی را از آنان کشته بود دل پراز کینه میداشت، و رویهمرفته بودن چنین کسان جنگجو و جانفشانی را در آن نزدیکی بزبان کار خود میشناخت، نام این دو تن را بزبان آورده بگله و بدگویی از اینان پرداخته کینه‌جویی از ایشانرا میطلبید.

چنین میگویند سپهسالار خود نیز از جهانگیر میرزا دلتنگی میداشته، از سفر گیلان رنجیدگی در میان می‌بوده، از اینرودرخواست سیمگورا پذیرفته به- مکرّم الدوله دستور میفرستد که در پیرامون پیش‌آمد بازجوییها کند. مکرّم الدوله کسانی را بخانه شاهزاده می‌فرستد، و چون درخانه او بمبهای دیده می‌شود که شاهزاده از شرفخانه آورده بوده همین رادلیل گرفته، با درخواست سیمگو اورا بامیر هدایت دستگیری گردانند. محمدعلیخان سرهنگ که از سرکردگان قزاقخانه بوده و از آنجا کناره بسته و بخوی آمده و میهمان شاهزاده می‌بوده او نیز گرفتار می‌گردد. مکرّم الدوله هر سه را بند میکند. گفتگو می‌شده که به تبریز فرستند تا در آنجا بازپرس و رسیدگی شود. سیمگو پافشاری مینماید که بچهریق به نزد وی فرستند که خود بازپرسی کند، و سپهسالار و مکرّم الدوله بی‌غیرتانه باین درخواست او تن در میدهند.

شبانۀ آنانرا بسیزده تن سواران قرهداغی سپردند که بنام تبریز بچهریق رسانند. میر هدایت چنین می‌گفته: «من چگونگی را دریافتم و بشاهزاده گفتم ما را بچهریق می‌فرستند، بیا ایستادگی نموده نرویم. ساده‌دلانه گفت: «حاکم قول داده که به تبریز فرستد». چون ما را بیرون آوردند و از راه جنوب شهر که هم بسلماس و هم به ارونق می‌رود روانه گردیدند گفتیم: چرا از این راه؟! گفتند: از راه ارونق به تبریز خواهیم رفت. در میان راه من بار دیگر بشاهزاده گفتم ما

را به چهریق می‌برند بیا بگریزیم باور نکرده پذیرفت، و من ناگزیر گردیده خودم تنها گریختم و آنان را بردند».

میرهدایت چنانکه جنگ‌آزموده و دلیرمیبود از هوش وزیرکی بهره شایان میداشت. چون چگونگی را فهمید درنیمه راه، در نزدیکی دیهی بنام امام- کندی، سواران را فریب داده از دستشان بگریخت و از شکنجه و مرگ دردناک‌ها گریید.

لیکن شاهزاده را با محمد علیخان بچهریق رسانیده باسماعیل آقا سپردند، که تا سه روز در بند می‌بودند و سپس با شکنجه‌هایی کشته گردیدند. جهانگیر میرزا را میگویند نخست با تبر یا با لته چهاردست و پایش را جدا کردند و سپس از سنگ بلندی بدره‌اش انداختند. سیزده تن سواره که اینانرا آورده بودند سیمگو بعنوان آنکه قره‌داغیند و کشندگان برادرش جعفر آقا میباشند (جعفر آقا را با دستور نظام السلطنه زرغام نظام قره‌داغی کشته بود و از آن رو سیمگو همه قره‌داغیان را خونی خود می‌شمرد.) آنانرا نیز رها نکرده و دستور داد از سنگ بدره انداختند. این در آخرهای خردادماه بود.

این بود سرگذشت دلسوز یکی از پیشگامان آزادی. این جوان گرانبایه باغیرت که زمانی درجنگها جانبازی نموده و زمانی بفرهیخت نوجوانان کوشیده و رویهمرفته زندگی درراه کشوروتوده بسرآورده بود بدینسان قربانی سیاهکاری های سیمگو و سپهدار و مکرم الدوله گردیده و بدینسان با شکنجه‌های دلگداز بدرود زندگی گفت.

سپهدار که در سفر پیش خود به تبریز حاجی حسینخان مارالانی را گرفته بدست روسیان سپرده و بدنامی برای خود بسیج کرده بود در این سفر بدنامی زشت- تری بسیجید.

از این رفتار او دولت پاك بی‌آبرو گردید و مردم بیکبار نومید شدند. اما سیمگو بجای آنکه نرمی نماید بدرشتی افزود و با کشتن سیزده تن سواره که کارکنان دولت می‌بودند بدترین دشمنی را با دولت آشکار گردانید. این بدتر که سپهدار و مکرم الدوله بخشم نیامدند و بیازخواستی یا بازپرسی از سیمگو برنخواستند و تو گفتی هیچ چیزی رخ نداده سر پایین انداخته بکارهای خود پرداختند.

در این میان در ارومی نیز داستانهایی میرفت. چنانکه گفتیم سپهدار ضیاء الدوله را بحکمرانی آنجا فرستاد. این مرد دویست سرباز مراغه‌ای و يك تیر توپ همراه خود میداشت و يك شهری را با پیرامون‌هایش با این نیروی کم نگه بایستی داشت.

در این هنگام گذشته از آسیب کردن که پیاپی بدیه‌ها می‌تاختند يك کانون آشوبی در میان شهر پدید آمده مایه بیم مردم می‌بود. چگونگی آنکه دکتر پاکارد امریکایی از چندی پیش بارومی بازگشته و در همان عمارت امریکاییان جا گرفته و بازماندگان مسیحیان را که از اینجا و از آنجا پیدا گردیده و در شهر گرد می‌آمدند در آن عمارت نشیمن داده نگهداری می‌نمود.

مسلمانان با همه گزندهایی که از مسیحیان و امریکاییان دیده بودند به اینان نپرداخته آزاری نمیرسانیدند، و سردار فاتح در حکمرانی خود پرستاری بسیار بآنها می‌نمود. با این حال مسیحیان دل پاك نکرده جز در پی بدخواهی نمی‌بودند، چنانکه از دیرگاهی دکتر پاکارد سران کرد را به پیش خود میخواند و بآنان پذیرایی و مهربانی بسیار مینمود و پولها بآنان می‌بخشید، و بدینسان کردن را بسوی مسیحیان گرایانیده با مسلمانان دشمن و بدخواه میگردانید.

هر روز سران کرد به نزد دکتر پاکارد رفته و نام‌های خود نویسانیده پول از او می‌گرفتند. مردم از این رفتار دکتر بدگمان گردیده می‌گفتند: این آمادگی جز برای يك جنگ یاکشتاری نیست و بسیار بیم میکردند. این بود چون ضیاء الدوله درآمد و باری دویست سرباز و يك توپ با خود میداشت مردم شادمان گردیدند و از بیم کاستند.

ضیاء الدوله، نه همچون مکرم الدوله، مرد غیرتمند و کاردانی می‌بود و از همان روزهای نخست کشاکش وزدو خورد میانه او با اسماعیل آقا در گرفت و ضیاء الدوله غیرت و توانایی شایان از خود نشان داد. چون این داستان از گفته آقای توفیق است نوشته‌های خود او را می‌آوریم:

«چون اسماعیل آقا سمتقو رسیدن حکومت جدید را بارومیه شنید بخیال افتاد که حاکم را گرفته تاسپهداروالی جدید آذربایجان حساب خود راببرد. پس از پنجروز

از ورود حکومت صبح یکدفعه در حدود شصت نفر از اکراد اطراف خانه- های حاکم را گرفته و به صحن و حجرات مقبره که نزدیک خانه‌های حکومتی است وارد شده آنجا را سنگر نموده شروع بشلیک نمودند. از اینطرف حکومت نیز سربازان خود را بدور خود جمع نموده با کمال جدیت دفاع کرده و اهالی ارومی که تا حال همچو قدرتی از حاکمی ندیده بودند و در همچو مواقع دست و پای ایشانرا بسته بدست دشمنان میدادند چون آن شهامت را از ضیاء الدوله دیدند فوراً اشخاصی که اسلحه داشتند بامدادحکومت برآمدند و در نتیجه اکراد را از مقبره خارج و بعد جنگکنان از شهرنیز بیرون راندند. اکراد با دادن تلفات مقهور از شهر بیرون رفتند.

۲۷ شعبان ۱۳۳۷ اهالی ارومی چون این تجاوزات و غوغای آخری را از تحریک دکتر پاکارد تصور می‌نمودند و پول دادن دکترپاکارد نیز تأثیرات عمیقی در دلها بخشیده بود عده‌ای از تفنگچیان، پس از بیرون کردن اکراد بدون اطلاع حکومت بعمارت امریکاییان هجوم آورده درب را شکسته بصحن عمارت آنها وارد گردیده و مردان و زنانی که در اطاق‌های آنجا اعاشه می‌شدند حمله نموده بکشتار می‌پردازند، و خود حکیم صاحب (دکترپاکارد) را عده‌ای از عقلا با زحمت از دست ایشان نجات داده بحکومت می‌آورند.

ضیاء الدوله پس از اطلاع از قضیه فوری سرباز فرستاده آن اشخاص را از عمارت امریکاییان اخراج، و مسیحیان را با زن و بچه و مردان ایشان و با مجروحین باداره حکومتی انتقال داده در تحت نظر خود دکتر پاکارد مجروحین معالجه و دیگران با خرج حکومت اعاشه شدند. عده کشتگان مسیحیان امروز بطور تحقیق به شصت نفر بالغ گردید.

با این اقدام غیرمنتظرکانون فساد درشهرمنحل گردید وکنون یگانه کار مهم ضیاء الدوله حفظ شهر از اکراد میباشد. برای این فوری کمیسیون جنگی از خود اهالی تشکیل داده بادست آنها عده تفنگ و تفنگچیان شهرالحصائیه کرده درواز ههای شهررا به تفنگچیان تقسیم کرده این تفنگچیان باکمال ترتیب و مواظبت مشغول حفظ شهر و کمیسیون باجدیت مشغول تعمیردیوارهای آن میباشد.

از آنطرف وقتیکه خبر مغلوبیت کردها با اسماعیل آقا رسید فوراً یکدسته از شکاک را بریاست طاهر بیک به بندر گلمانخانه مأمور نمود که قبلاً آنجا را بدست آورند تا مبادا از تبریز از راه دریا کمک برای ارومیه برسد. اینها رفته گلمانخانه را که بی‌ساختو بود گرفته و کلیه مال التجاره را که در انبارهای آنجا بود بچهریق حمل کردند، از طرف دیگر دسته‌های انبوه اکراد برای محاصره شتافتند، همچنین گروهی از ایشان بدهات هجوم برده بنای قتل و غارت را نهادند. ساکنین دهات ناگزیر شدند چندین ده در یکجا بیک قلعه محکمی پناه برده به نگهداری خود پردازند..»

تا اینجاست آنچه از نوشته‌های آقای توفیق آوردن میخواستیم. کوتاه سخن: آنکه کردان ارومی را گرد فرو گرفته و هر زمان بتاخت و فشار برمیخاستند که بدرون آیند، و از آنسوی مردم پافشاری نموده با جنگ بنگهداری شهر میکوشیدند. بدینسان دوباره ارومی گرفتار جنگ و سختی گردید، مردم تلخیهای زمان آسوری را فراموش نکرده دچار این گرفتاری و تلخی شدند.

چنانکه توفیق نیز نوشته ضیاءالدوله نه همچون بیشتر حکمرانان غیرت و مردانگی از خود نشان داده بدستکاری مردم جلو کردان را می‌گرفت، ولی سپهسالار که میبایست سپاهی یا افزارهایی برای او فرستد و یا از راه دیگری پشتیبانی نماید بی‌پروایی نشان میداد، و تنها کاری که از او در این هنگام سر زد این بود که مسیحیان را که در سختی و گرسنگی با مردم همباز میبودند از آنجا بیرون آورد، و پیدا است که این کار را بیاس دلخواه انگلیس و امریکا کرد.

بیچاره مردم ارومی، هنگامیکه از چند هفته باز گرفتار جنگ و بیم و گرسنگی میباشند و شب و روز چشم براه یآوری از سوی دولت میدارند یکروز می‌بینند سردار فاتح با میرزا علی اکبر خان و با یک تن آمریکایی با اتومبیل بجلو دروازه شهر رسیدند.

گمان می‌کنند اینان برای رهانیدن شهر آمده‌اند و با سیمگو گفتگو کرده و او را رام گردانیده و برای گفتگو با مردم ارومی باینجا شتافته‌اند. با یک شادمانی دروازه را ۸۳- این پیکره در سال ۱۲۸۸ (۱۳۲۷) در خوی یا سلماس برداشته

شده و چون جهانگیر میرزا را نشان میدهد در اینجا آوردیم آنکه در میانه نشسته امیر حشمت است. جهانگیر میرزا در دست چپ در کنار نشسته برای اینان باز کرده اتومبیل را بشهر می‌آورند ولی چون می‌پرسند دانسته می‌شود که برای رهانیدن مسیحیان آمده‌اند و کاری با شهر و مردم نمیدارند. ببینید نومیدی تا چه اندازه بمردم چیره گردد؟ این نمونه از بیچارگی مردم و از بیکارگی و درماندگی کارکنان دولت میباشد.

چهل روز کمابیش جنگ و کشاکش در پیرامون ارومی برپا می‌بود و در این میانه دیه‌ها پایمال می‌گردید، تا در نیمه‌های تیرماه ۱۲۹۷ بود که یکدسته از لشگریان هندی به‌مراهی کنسول انگلیس بان شهر درآمدند و در این‌هنگام بود که کردان نیز دست از جنگ برداشته بچهریق بازگردیدند.» (I)

کسروی در ادامه آن می‌نویسد: «در همان روزها سپهسالار روانه تهران گردید. وثوق الدوله بنام اینکه «بتهران بیایید تا درباره آذربایجان با شما سکالش رود» او را بازخواست، و جای او را بسردار معتضد «رئیس قشون» سپرد. یک بدی رفته بدتری جای او را گرفت.

این سردار معتضد بکارهای شگفتی می‌پرداخت. چنانکه ماهانه سربازها را خورده و از رخت آنان بریده، و برای پرده‌کشی باین سیاهکاریهای خود دینداری از خود نشان میداد. ملایان را برسر خود گرد آورده آنچه درخواست آنان بود بکار میبست.

باداره معارف پیام میداد که کتابهای دبستانها را بفرستید از دیده علما بگذرد. چون در همان روزها محرم فرا رسید مرد سیاه‌درون از سربازان دسته پدید آورد و ببازار فرستاد. بهنگامیکه کردان در ارونق و انزاب و در پیرامون ارومی خونهای بیچارگان میریختند و شاهسونان تا نزدیکیهای تبریز تاخت و تاراج میکردند، سربازان در درون شهر بیاد کشتگان هزار و سیصد سال پیش سینه میکوفتند.

در سایه این ناشایستی که ازو نمودار شد حال آذربایجان بدتر گردیده کار بجایی رسید که گروهی از بازرگانان و دیگران در تلگرافخانه گرد آمده و بسروزی

تلگراف فرستاده چاره طلبیدند. از تهران بیش از این پاسخ نرسید که عین الدوله بوالیگری بر- گزیده شده و بزودی روانه خواهد گردید.

ولی در همان روزها مظفرخان سردار انتصار بجای سردار معتضد بسرلشگری (رئیس قشون) آمد، و او چون از مجاهدی برخاسته و خود مرد بسیار کوشایی میبود از روزیکه رسید با يك چابکی و هوشیاری که کمتر دیده شده بود بگرد آوردن سرباز و سواره و آراستن سپاه پرداخت. اینکار او مایه امیدی برای مردم گردید، چنانکه خواهیم آورد در این روزها سیمگو پافشاری در تاخت و تاز نشان میداد، سردار انتصار بآمادگی‌هایی برای جلوگیری از او پرداخت.

در همان روزها یکداستانی در تبریز رخ داد که چون شیرینست بگشادی آنرا خواهیم نوشت: چنانکه گفتیم سردار معتضد از ماهانه و رخت سربازان دزدیده بود.

بنام ماهانه ششماهه دویست و هشتاد هزار تومان از مالیه گرفته و بسربازان تنها ماهانه سه ماه را داده بود، از این گذشته شماره سربازانی را که در شهر میبودند ۱۹۶۰ تن باز نموده و روزانه بنام هر سربازی سه عباسی پول نان دریافته بود. در جاییکه سربازان را چون شمرند بیش از ۱۱۰۰ تن نبودند. این نادرستیهای او باشکار افتاده ولی او خود پروایی نمی‌نمود. سربازان لخت و گرسنه بسر میبردند و او بروی خود نمی‌آورد.

روزشنبه بیستم آذر میرزا غفارخان زنوزی که یکی از مجاهدان بنام آغاز مشروطه و خود مرد سخنگویی میبود و این زمان رخت سپاهی در برو دارای پایگاه «ماژوری» میبود بسربازخانه می‌آید، سربازان جلو او را گرفته از گرسنگی ولختی خود بگله میبردانند، میرزا غفار خان پاسخی نداده و در میان سربازخانه بروی يك بلندی می‌آید، و بدانسان که در رسیدن بگورستان میکنند با آواز بلند دعای «اللهم- اغفر للمؤمنین والمؤمنات...» میخواند. سپس رو بسربازان که در پیرامون او فراهم شده بودند گردانیده میگوید: «خواهیدگفت مگر اینجا گورستان است؟! آری گورستان است و شما مردگانید. شما می‌گویید: رخت نمیداریم، مگر مرده هم رخت خواهد؟! ..

میگویید: کفش نمیداریم، مگر مرده کفش بپا کند؟! آیا شما نمرده‌اید؟! .. اگر نمرده‌اید آنکسیکه پول شما را خورده و بدینسان گرسنه و لخت‌تان گردانیده یکتن بیشتر نیست، بروید و بکشید و بیاورید و «حقوق» خود را بگیرید».

این سخنان اودر سربازان چندان کارگرمی افتد که همگی رو بخانه سردار معتضد نهاده او را با مرأت السلطنه حسابدار سپاه کشیده و با صد خواری آورده در سربازخانه بازمیدارند. در گرماگرم این شورش و هیاهو سردار انتصار (که فرستنده میرزاغفارخان بسربازخانه اومیبود) خودرابانجا رسانیده بآرام گردانیدن سربازان میکوشد، و خود بگردن میگیرد که بحساب سردار معتضد و مرأت السلطنه رسیدگی کند و آنچه از ماهانه و جیره سربازان پس افتاده تا سه روز دیگر گرفته بانان برساند.

بدینسان شورش را فرونشانده آن دو تن را از دست سربازان گرفته بخانه‌هایشان می‌فرستد.

در نتیجه اینکار جانشینی والی هم از سردار معتضد گرفته شده و بسردار انتصار واگزارده شد. سردار معتضد با يك رسوایی و خواری در خانه خود نشسته به پس دادن حساب ناگزیر گردید.

جنگ با سیمکو

سردار انتصار چون بآرزوی خود که نایب الایالگی میبود رسید با يك چاپکی بکار پرداخت. در همانروزها داستان لکستان رخ داده همگی را افسرده گردانید. لکستان بخشی از پیرامونهای سلماس است که دارای نه پارچه آبادی مییاشد. لکستانیان بگردنفرازی و دلیری شناخته میبودند و سیمکو از تاختن بانجا خودداری مینمود، ولی چنانکه گفته‌ایم فشار آورده پول میخواست. چنانکه یکبار پنجهزار تومان طلبید، بتازگی هم پانزده هزار فشنگ میخواست. لکستانیان بتهران و تبریز تلگراف فرستاده دادخواهی مینمودند، ولی پاسخی نمی‌شنیدند. از نیمه‌های آذر اسماعیل آقا بسیج تاختن بانجا میکرد و بمیان کردان آواز انداخته آنانرا بهمدستی میخواند. لکستانیان چون این را شنیدند آماده جنگ و ایستادگی

شدند، بدینسان که از نه آبادی در دوجا که یکی «سلطان احمد» و دیگری «قره قشلاق» بود گرد آمدند که بجنگ و ایستادگی پردازند، زنان و فرزندان خود را نیز همراه آوردند. رویهمرفته هشت هزار و هفتصد تن بودند ولی بیش از سیصد و چهل تن افزار جنگ نداشتند. با این نیروی کمدل بیافشاری و ایستادگی نهادند.

سیمکو گذشته از سپاهیان عثمانی و توپخانه و کسان خود نزدیک بچهار هزار تن نیز از کردان را فراهم کرد، و با آن دسته‌های انبوه رو بلکستان آورد. روز آدینه بیست و هفتم آذرماه بود که اینان بکنار «سلطان احمد» رسیدند و در آنجا جنگ سختی در گرفت. لکستانیان دلیرانه جنگیدند، ولی بیش از دو ساعت پافشاری نتوانستند.

کردان از هرسو بآبادی ریختند و دست بتاراج و کشتار گشادند. بسیاری از مردان کشته گردیده و زنان و فرزندان دستگیر افتادند. آنانکه بگریختند خود را بقره قشلاق رسانیدند. برخی از اینان نیز در میان دو دیه کشته شدند.

سیمگو از سلطان احمد رو بقره قشلاق آورد. در اینجا جنگ سخت‌تر و خونریزتر گردید. در این دیه سه برادر که صادق خان و مسعود خان و ابراهیم خان باشند از سرکردگان سرباز و خود مردان جنگدیده و دلیری میبودند و بمردم دل میدادند و خود جنگ کرده و آنان را بجنگ وامیداشتند. در نتیجه دلیرپها و کاردانیهای اینان جنگ یازده ساعت (تا هشت ساعت از شب گذشته) کشید و در اینمیان صادقخان و دو برادرش غیرت و مردانگی شایانی از خود نشان دادند، ولی چون در پایان جنگ مسعود دیوان کشته گردید و از آنسوی کردان در سایه فزونی شماره و نیکی افزار خود را بکوچه‌های آبادی رسانیدند، اینها مایه نومیدی لکستانیان گردید و کسانیکه زنده مانده بودند باندیشه رها گردانیدن زنان و فرزندان خود افتادند.

در آن نیمه‌شب در سرمای سخت زمستان زنان و بچگان، پراکنده و پریشان رو به بیابان نهادند. آنانکه در دیه ماندند بدست کردان دستگیر افتادند و دچار صد رنج و رسوایی گردیدند. از این گریختگان هم‌گروه انبوهی از ترس پیش‌آمد و یا

از آسیب برف و سرما از پا در افتاده در بیابانها ماندند. آنانکه زنده ماندند پس از دو روز رنج و سختی خود را بشرفخانه رسانیدند.

در تلگرافی که این گریختگان به تبریز کرده بودند چنین گفته می‌شد که دو هزار تن از مرد و زن در جنگ کشته شده و هزار و پانصد تن در راه از آسیب ترس و سرما مرده‌اند.

این آگاهی در تبریز تکان سختی پدید آورد. مردم سخت بشوریدند و از بی- پروایی دولت رنجیدگی نشان دادند. این داستان پرده از روی کار سیمکو برداشته می‌رسانید که می‌خواهد هر روز بیکسویی تازد که هم کشتار و تاراج کند و هم میدان حکمرانی خود را پهناورتر گرداند. داستان شیخ عبید الله و برخاستن او در زمان ناصر الدین‌شاه و خونریزیهایی که کرده بود بیادها می‌افتاد.

سردار انتصار برای فرونشاندن خشمها با چاکی بسیاری بکاربرخاسته ببسیج سپاه کوشید که بر سر اسماعیل آقا فرستد. در همان روزها نخست ماژور میر حسینخان را با ژاندارمها روانه گردانید. سپس دسته قزاق را فرستاد. نیز از هرسو سوارها خواست و روانه گردانید. این کوششهای دلسوزانه او مایه امیدی برای مردم تبریز گردید. از مجاهدان تبریز میرزا نور الله خان یکانی با یکدسته داوطلب شده روانه گردید.

از آنسوی از تهران فیلیپوف نامی را از سرکردگان روسی قزاقخانه بفرماندهی این لشکر برگزیدند و او با شتاب بتبریز آمده پس از دیدن سردار انتصار روانه شرفخانه گردید که بکار پردازد.

بدینسان در زمان کمی لشگری آماده گردید و جنگ آغاز یافت. سپاهیان چه ژاندارم و چه قزاق، از نامردیهای کردان خشمناک بوده از درون دل میکوشیدند و این بود از گام نخست پیشرفت و فیروزی در سوی دولتیان بود. سردار انتصار نیک میکوشید و از رسانیدن کمک و افزار بازمی‌ایستاد. پس از چند روزی خود نیز روانه گردیده به لشکرگاه پیوست.

با همه زمستان جنگهای سختی در میانه می‌رفت و کردان تاب نیاورده پیاپی پس می‌نشستند. روز چهارشنبه پنجم اسفند در پیرامون دیلمقان یک جنگ سختی رخ

داد که چهارتن از سرکردگان قزاق و چند تن از سرکردگان ژاندارم بخاک افتادند. با اینهمه چیرگی از سوی دولتیان بود که کردان را شکست دادند و شهر دیلمقان را که کرسی سلماس است از دست آنان درآوردند.

این فیروزی مایه خشنودی بود. اسماعیل آقا با این شکست همهجاهایی را که در آن چند سال با کشتار و تاراج گرفته بود از دست میداد و تنها چهریق در دست او می‌ماند که در آنجا بنگهداری خود کوشد. دولتیان دیه‌های نزدیک را سنگر ساخته نشیمن گرفتند و چهریق را به تنگنا انداختند. سردار انتصار به تبریز بازگشت و فیلیپوف در آنجا ماند تا کار را پایان رساند.

کردان در چهریق بسختی افتادند و چون خود را در برابر دولتیان ناتوان میدیدند بسیاری از ایشان از سیمگو رو گردانیده بجاهای خود رفتند. در اینهنگام سردار انتصار بیک کار نیکی برخاست، و آن اینکه نامه‌ای بترکی عثمانی برای سپاهیان و توپچیان ترك که در نزد سیمگو بودند نوشت و بآنان نکوهش کرد که با تاراجگران کرد همدست گردیده‌اند و نوید داد که اگر به تبریز بیایند از گذشته بازخواستی نکند و مهربانی دریغ نگوید. این کار اثر خوبی داشته و یکدسته از آن سپاهیان و توپچیان از سیمگو جدا گردیده به تبریز آمدند و از کار خود پشیمانی نمودند. سردار انتصار نوید خود را بکار بسته بآنان مهربانی نمود و بخانه‌های خودشان روانه گردانید.

بدینسان پر و بال سیمگو کنده میشد و گمان میرفت که بزودی بدست افتد و گرفتار کیفر خونریزیهای چند ساله خود گردد، ولی در اینمیان یکداستان دیگری رخ نمود، و آن اینکه اسماعیل آقا چون خود را در جای بیمناکی دید بشیوه همیشگی خود و مانندگانش از در فریبکاری درآمد. بدینسان که تلگرافی بعین الدوله والی آذربایجان که این زمان در زنجان می‌نشست فرستاده از در فروتنی درآمد و گناهان خود را بگردن نگرفته دیگران را گناهکار نشان داده و بدینسان درخواست آمرزش و زینهار کرد.

در زمان خودکامگی این شیوه گردنکشان بود که چون فرصتی مییافتند بنافرمانی برمیخواستند و خونهای بیگناهانرا می‌ریختند، ولی چون دولت را توانا میدیدند و

خود را در تنگنا می‌یافتند اینزمان از در چاپلوسی درآمده خود را «چاکر قدیم دولت» و «خانزاد جان‌نثار» خوانده بهانه‌ها می‌آوردند که فلان حکمران چون با من دشمنست با دروغ مرا نافرمان باز نموده، و سرانجام آمرزش و زینهار میخواستند و در این میان پولهایی برای درباریان فرستاده آنانرا بمیانجیگری برمیانگیختند و بدینسان کار خود را پیش میبردند. چون رشته دردست یکتن پادشاه میبود همینکه او با این لابه‌ها و چاپلوسیها خشمش فرونشستی کار پایان رسیدی و دیگر کسی بیاد خونهای بیگناهان نیفتادی و پروای کشور و ایمنی آنرا نکردی.

اسماعیل آقا که از گردنکشان کهن می‌بود این شیوه را بکار بست و عین الدوله که از بازماندگان زمان خودکامگی میبود درخواست را پذیرفت، و شگفت این بود که در اینمیان فیلیپوف و سردار انتصار هر دو بمیانجیگری پرداختند.

دینسان گفتگوی دست برداشتن از جنگ بمیان آمد و فیلیپوف با سیمگو بگفتگو پرداخته چنین نهاده شد که سیمگو: (۱) تاراجهایی را که از لکستان آورده بازگرداند و خونبهای کشتگان را بپردازد، (۲) بازماندگان سپاهیان عثمانی را از نزد خود بیرون راند (۳) از دست‌درازی بکارهای سلماس و ارومی خودداری کند، (۴) توان لشگرکشی دولت را بپردازد، (۵) آنچه افزار جنگ دارد بدولت واگذارد، (۶) برادر خود احمد آقا را به تبریز فرستد که در قزاقخانه در میان سرکردگان باشد. با این شرطها دولت از گناه او درگذرد و باو زینهار دهد که در چهریق نشیند و بنگهداری مرز بپردازد.

با این شرطها گفتگو را پایان رسانیدند و جنگ هم پایان رسید. عین الدوله با تلگراف بسیمگو زینهار فرستاد. تا دیری این سخن را نهان میداشتند، ولی سپس آشکار گردانیدند.

در تبریز نخست آوازه افتاد که سیمگو بلشگرگاه دولتی آمده بزیر توپ پناهیده و خود را سپرده. مردم این را شنیده شادمان گردیدند، ولی اندکی نگذشت که دانسته شد سیمگو در جای خود باز میماند و عین الدوله با شرطهای بالایی باو زینهار داده. از این آگاهی مردم افسرده گردیدند.

بدتر این بود که کم‌کم دانسته شد آن شرطها همه سخن بوده است و هیچیکی بکار بسته نخواهد شد. زیرا سیمگو چندان داراكَ نداشت که خونبهای کشتگانرا دهد و آنگاه تاوان دولت را پردازد. درباره افزار جنگ هم گفته میشد چون اسماعیل آقا در مرز ایران و عثمانی می‌نشیند تهیدست نتواند بود و دولت سزا نمی‌شمارد افزارهای جنگی را از دست او بگیرد.

تنها شرطی که گفته میشد بکار بسته خواهد شد آمدن برادر او احمد آقا به تبریز بود که نوایی در دست دولت باشد و باری جلوگیری از نافرمانی آینده سیمگو کند. جای افسوس بود که پس از چند روز فیلیپوف با لشکر به تبریز بازگشت و دانسته شد که آن شرط را نیز بکار نبسته‌اند. بدینسان اسماعیل آقا را پس از آنکه پر و بالش را کنده و در تنگنایی بگیر انداخته بودند رها کردند و همه در رفتها و رنجها را هدر گردانیدند.

این پیش‌آمد به تبریزیان بسیارگران افتاد و باردیگر ناخشنودی‌های سختی ۸۵- سیمگو با پسر و کسانش با چند تن از نظامیان ایران (این پیکره چند سال دیرتر از آن تاریخ برداشته شده) ازدولت نمودند. نخست گفته میشد: فیلیپوف يك پول گزافی از سیمگو گرفته و در نتیجه رشوه این کار را کرده. این بود نویسنده که در آنروزها در تبریز میبودم و با سردار انتصار آشنایی میداشتم بدیدن او رفتم و پرسشهایی کردم و دانسته شد او نیز درکار دست داشته است و فیلیپوف بسر خود کاری نکرده. گفته میشد: از پول باونیز رسیدی داده‌اند، ولی اینسخن بی‌پا بود. زیرا سپس دیده شد که عین الدوله و دولت نیز از چگونگی آگاه بوده‌اند و این نشدنیست که همگی پول گرفته باشند. از آنسوی سردار انتصار مردی پول گیرنده نمیبود، در آن چند ماه ما ویرا شناخته بودیم. از این گذشته چنانکه نویسنده، سپس از سید طه و دیگر نزدیکان سیمگو پرسیده و شنیده‌ام اسماعیل آقا این اندازه پولدار نمیبود. بهر حال پیشامد رنگ دیگری داشته و بیگمان پای سیاست برخی از همسایگان در میان میبوده.

هرچه بود همینکه سپاهیان بازگشتند سیمگو دوباره بکار آغاز کرد و باز کردان در آبادیهای نزدیک بدست درازی پرداختند. این پیش‌آمد بجای آنکه اسماعیل آقا

را از میان بردارد او را توانا تر گردانید زیرا تاکنون انبوهی از کردان باو نگراییده پاس دولت میداشتند، بلکه دسته‌هایی از کردان ساوجبلاغ و دیگر جاها در این لشگرکشی همراه دولتیان میبودند، ولی چون این داستان رخ داد و سیمگو در تنگ-ترین هنگام گرفتاری رها گردید و سپاهیان بدانسان بازگردیدند این کارها از ارج دولت در دیده آنان کاست و از آنسوی این دانستند که سیمگو يك پشتیبانی از دیگران میدارد و اینست پروای او را بیشتر کردند.» (II)

«از آن سو در آذربایجان چند تن از یاران او بنام کینهجویی از مخبر السلطنه بيك کار بدی برخاستند، و آن اینکه با اسماعیل آقا (سیمگو) بهمبستگی پیدا کرده او را دوباره به آشوب برانگیختند، وارشد الملك نامی رابنزد اوفرستادند. اسماعیل آقا که با دولت دو رویه راه میرفت و خودخواهان آشوب می‌بود فرصت را رها نکرده دوباره بکار پرداخت. ارشد الملك که خود از مردم ارومی میبود با دستور اسماعیل آقا بانجا رفته با نیرنگ شهر را گرفت و این در زمستان ۱۲۹۹ بود.

بدینسان دوباره ارومی گرفتار گردید و دوباره آذربایجان دچار آشفتگی شد. مخبر السلطنه که در داستان خیابانی زیرکی از خود نشان داده کار را باسانی پیش برده بود. در اینجا جز نافهمی ازو دیده نشد و در نتیجه کارندانی او چندبار سپاهیان دولت در برابر کردن شکست خوردند و در هر بار یکدسته از جوانان کشته شدند و از میان رفتند. مخبر السلطنه در تبریز درون اطاق نشسته با تلگراف و تلفون فرمانهای جنگی بسرکردگان میفرستاد و این کار خام او مایه نابودی جوانان میشد.

در زمستان سال ۱۳۰۰ اسماعیل آقا آهنگ ساوجبلاغ کرد و سپاهی که مخبر-السلطنه بانجا فرستاده بود در سایه ناشایستی فرماندهشان که ملكزاده نامی می‌بود کاری نتوانستند و کردان باسانی شهر را بدست گرفتند. در این جنگ بود که اسد آقا فشنگچی، آن کرد دلیر آزادی، کشته گردیده از میان رفت. کردان سیصد تن از ژاندارمها را دستگیر گردانیده بودند که سیمگو دستور داد همگی را بشصت‌تیر بسته از پا انداختند.

سپس در يك جنگ دیگری از سوی شرفخانه باز سپاهیان دولت شکست خوردند و سامخان امیر ارشد قره‌داغی که فرمانده این سپاه می‌بود کشته گردید که بدینسان اسماعیل آقا از ضرغام که کشنده برادرش جعفر آقا می‌بود کینه جسته برادر او را کشت.

کوتاه سخن: آنکه مخبر السلطنه پیاپی دسته‌های ژاندارم و سوار را بکشتن میداد و آشوب اسماعیل آقا روز بروز بزرگتر گردیده مایه گرفتاری برای آذربایجان شده بود، ولی چون در این هنگام سردار سپه (رضا شاه پهلوی) بنام وزیر جنگ بکار برخاسته سپاه ایرانرا نیرومند میگردانید و دسته‌دسته آنانرا بسر سرکشان میفرستاد، و در این هنگام آشوب گیلان فرونشانیده شده بود سردار سپه میتوانست بآذربایجان بهتر پردازد. از اینرو دست مخبر السلطنه را از کار کوتاه گردانید و فرماندهان سیاهی برای سرکوب کردن فرستاده میشد تا پس از یکرشته جنگهای دیگری سیمگو ناتوان گردید و شکست خورده از ایران بگریخت. (که سپس نیز به ایران بازگشته با دست سپاهیان کشته گردیده از میان رفت). از آنهنگام آذربایجان رو بایمنی نهاده آشفتگی- های هیجده ساله پایان پذیرفت (III)(۴)

◀ توضیحات و مأخذ :

- ۱- دکتر باقر عاقلی «شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران» مجلد دوم - نشر گفتار و نشر علم - ۱۳۸۰ - صص - ۸۲۴ - ۸۱۳
- ۲- محمد علی ارجمند «راهبران فتنه اسماعیل سیمیتقو» سایت آیین شاین - سه شنبه ۶ آبان ۱۳۹۳
- ۳- قاجار به پهلوی (بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا در سال های ۱۳۰۹-۱۲۹۸) نوشته دکتر محمدقلی مجد (مترجمین: سیدرضا مرزانی، مصطفی امیری) منتشره از سوی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی- ۱۳۸۹ - صص ۵۸۵ - ۵۷۵
- ۴- احمد کسروی «تاریخ هیجده ساله آذربایجان : بازمانده تاریخ مشروطه ایران» نشر: تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۴. صص ۸۴۲ - ۸۲۹
- II - پیشین - صص ۸۵۸ - ۸۴۸
- III - پیشین- صص ۸۹۶ - ۸۹۵

پی نوشت ها : محمد علی ارجمند «راهبران فتنه اسماعیل سیمیتقو»

- ۱- حسن انزلی، اورمیه در گذر زمان، چاپ دوم، انتشارات دستان تهران ۹۰ صص ۴۱۵
- ۲- محمد امین ریاحی - تاریخ خوی، انتشارات طوس - تهران ۷۲ - صص ۵۲۷ - ۵۲۶
- ۳- اورمیه در گذر زمان، صص ۳۵۸
- ۴- کریس کوچرا، جنبش ملی کرد - ترجمه ابراهیم یونسی، چاپ دوم، نشر نگاه تهران ۷۷، صص ۶۰ - ۵۹
- ۵- محمد امین ریاحی، تاریخ خوی، صص ۵۲۷ - ۵۲۶

- ۶- رحمت ال.. توفیق، یادداشت هایی از سال های جنگ اول جهانی و آشوب های بعد از آن، نشر شیرازه زمستان ۸۹ - ص ۶۹
- ۷- معتمدالوزاره - «اسناد و یادداشت های کارگزار وقت وزارت خارجه در اورمی» اورمیة در محاربه عالم سوز، ص ۲۷۲
- ۸- به نقل از یادداشتهای علی خادم العلماء تحت عنوان لورنس عربستان در آذربایجان غربی، اورمیة درگذر زمان ص ۴۶۲
- ۹- اورمیة در محاربه عالم سوز ص ۲۳۶ ۱۰ - همان مبع ص ۳۲۳ ۱۱ - " " ص ۳۳۰ ۱۲ - " " ص ۴۶۴
- ۱۳- ملا اسماعیل سپهر - تاریخ خطی نوشاد - روستای گویرچین قالا ۱۳۴۱
- ۱۴- محمد تمدن - اوضاع ایران در جنگ بین الملل اول، تاریخ رضائیه، ص ۳۴۸ - ۳۴۷ - تهران ۱۳۵۰
- ۱۵- شاهین - گلچینی از از دیوان استاد شهریار انتشارات پارس، تهران ۱۳۵۱ .
در این سروده شهریار منظور از کاوه حداد آذربایجان همان کاظم خان قوشچی است که سالها در برابر جیلوها و سیمیتقو و مهمتر از همه در برابر سیاستهای استعمار انگلیس مردانه مقاومت میکند.
- ۱۶ - احمد کسروی، تاریخ هجده ساله - چاپ سیزدهم، نشر امیر کبیر - ص ۸۲۴ - ۸۳۳ -

«بخاطر دارم سردار سپه رئيس الوزراء وقت در منزل من با حضور مرحوم شيرالدوله و مستوفى الممالک و دولت آبادى و نجرالسلطنه و تقى زاده و علا اظهار کرد که مرا انگليس آورد و ندانست باکى سروکار پيدا کرد. آن وقت نميشد در اين باب حرفى زدولى روزگار آن را تکذيب کرد و بخوبى معلوم شده چنان کسى که او را آورد چون ديگر مفيد نبود او را برده.

ديکتاتور با پول ما و به ضرر ما راه آهن کثير و بيست سال براى مستحقين امروز با تدارک مهمات، دين عقیده و ايمان و رجال مملکت را از بين برد، املاک مردم را ضبط و فساد اخلاق را ترويج و اصل ۸۲ قانون اساسى را تغيير داد و تضادت دادگسترى را متزلزل کرد و براى بقاء خود قوانين ظالمانه وضع نمود. چون به کيت اهميت ميداد، برعهده مدارس افزود و به کيفيت عقیده نداشت. سطح معلومات متزلزل کرد، کاروان معرفت به اروپا فرستاد، نخبه آنها را ناتوان و معدوم کرد.»

«دکتر مصدق مورخ ۱۶ اسفند ۱۳۲۲ در مجلس چهاردهم در هنگام مخالفت با اعتبارنامه سيد ضياء طباطبائى»

«انگليسى ها خاندان قاجار را بيرون انداختند و پدرم را سرکار آوردند. آنها پدرم را بيرون انداختند و مى توانند من را هم بيرون بيندازند.»

«محمد رضا شاه به نقل از سند مورخ ۳۱ اردیبهشت ۱۳۳۲ (۲۱ مه ۱۹۵۳)، وزارت امور خارجه آمریکا»